توزک جهانگیری

TOOZUK-I-JEHANGEEREE

که

به جهانگیرنامه و اقبالنامه جهانگیری هم موسوم است

یعنی

تاریخ عهد سلطنت جهانگیر بادشاه که تا اوسط سال هفدهم خود آن بادشاه

بصحت پناه تحریر نموده و بعد تا شروع سال نوزدهم معتمد خان

مسودات نوشته باصلاح آن بادشاه در آورده است و بعدش میرزا

محمد هادی باتمام رسانیده و دیباچه ملحق ساخته

به تصحیح

نیازمند درگاه صمد سید احمد بقالب طبع در آمد

BY

SYUD AHMUD

ALLY GURH

PRINTED AT HIS PRIVATE PRESS, 1864. A. D. 1281. H.

فهرست کتاب توزک جهانگیری

جشن دویم ۴۱

شروع توزك جهانگیری

نوشته خاص جهانگیر ا

جشن اول ۲۲

جشن پانزدهم

جشن هیژ دهم

جشن شانزدهم ۳۲۶

جشن هفتدهم ۳۴۳

جشن بستم ۳۹۶

جشن بست یکم ۴۰۱

جشن بست دوم ۴۱۹

دیباچہ

توزک جہانگیری نوشتہ میرزا محمد ہادی

چون خود از ابتدای تاریخ جلوس تحریر احوال فرموده اند راقم سطور از بدو ولادت
تا روز جلوس براورنگ خلافت نیز نگاشته الحاق و منضم نسخه اصل جهت تکمیل
کتاب گردانید و من الله الاعانت والتوفیق القاب واسامي گرامي آبای عظام و اجداد کرام
حضرت شاه جنت مکانی باین ترتیب است ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر
بن جلال الدین محمد اکبر بن نصیرالدین محمد همایون بن ظهیرالدین محمد بابر بن عمر
شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میران شاه بن قطب الدین صاحبقران امیر
تیمور گورکان چون حضرت عرش اشیاني بجهت بقاء کارخانه سلطنت و جهانباني همواره
از درگاه ایزد جان آفرین خلفی که شایسته افسر اورنگ و مسندآرائی دانش و فرهنگ
باشد مسألت مي نمودند و باطن قدسي مواطن مقربان درگاه صمدیت و مقبولان
بارگاه احدیت را وسیله الخیرخواهش ساخته منتظر طلوع کوکب جهان افروز می بودند
تا آنکه بعضي از ایستادهاي پایه سریر خلافت مصیر معروض داشتند که شیخ سلیم نام
درویشی که در صفاي ظاهر و باطن از ایزد پرستان این دیار ممتاز است و نفس متبرکه
او باجابت دعا مشهور و ارروی نسب بهفت واسطه بشیخ فرید شکر گنج میرسد در
قصبه سیکري که دوازده کروهي دارالخلافه اکبرآباد واقعست می باشد اگر انحضرت این
آرزوی گرامي با او درمیان نهند امید که نهال مراد بآبیاري دعای او برومند گردد و چهره
مقصود درائینه ظهور رو نماید لاجرم انحضرت بمنزل شیخ رفته بصدق و نیاز و خلوص
عقیدت این راز را ظاهر ساختند و شیخ روشنضمیر آگاه دل بادشاه صورت و معني را
بطلوع کوکب برج خلافت نوید سعادت بخشیدند عرش اشیاني فرمودند که من نذر
نموده ام که انفرزند را بدامن تربیت شما اندازم باشد که بتائیدات ظاهري و باطني شما
بدولت بزرگي وبزرگي دولت رسد شیخ قبول نموده بزبان گذرانیدند که مبارک باشد ماهم
آن نونهال دولت و اقبال را همنام خود ساختیم ازانجا که صدق نیت ورسوخ اعتقاد بود
در اندک مدتي شجرهٔ امید به ثمرهٔ خواهش بارور شد و چون هنگام وضع حمل در رسید
والده ماجده حضرت شاه جنت مکاني را از کمال عقیدت وفرط اخلاص بخانه شیخ فرستادند
ودران مکان میمنت نشان روز چهارشنبه هفتدهم ربیع الاول سال نهصد وهفتاد وهفت
هجري بطالع میزان در موضع فتحپور به منزل شیخ سلیم آن آفتاب جاه و جلال طلوع
فرمود و این نوید روح افزا و بشارت نشاط آرا در دارالخلافه اکبرآباد به سمع حضرت عرش
آشیاني رسیده جشن عالي و طوي عظیم ترتیب یافت و باستماع این مژده خرمن
خرمن زر نثار شد و بجهت اداے شکر این موهبت حکم اطلاق جمیع زندانیان که در
قلاع و مداین بودند شرف ارتفاع یافت و بموجب قرارداد آن سلاله دودمان خلافت
و جهانگیري را سلطان سلیم نام گذاشتند اگرچه شعرا و فضلا در تاریخ ولادت اقدس
مضامین غریب و معاني عجیب یافته قصاید غرا در سلک نظم کشیدند ازانجمله یکے

در شهوار لجهٔ اکبر ٭ و دیگرے گوهر درج اکبر شاهي ٭

یافته اما خواجه [illegible] مروي از قدرت طبع و حدت فهم قصیده گفته که کارنامه

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنای بیحد و سپاس و ستایش لاتحصی و تعد مر یگانه بادشاهی را سزاست که ذات لازم البرکات بادشاهان جهانگیر را باعث اطمینان خلق و عالم و سبب دوام انتظام سلسله بنی آدم گردانیده تا بتحریک تیغ آبدار و سنان شعله بار تحریک متمردان نا برخوردار و اهلاک اقویا و اعیای کفار و فجار فرمایند که از میامن سعی و اجتهاد بلیغ و افشاندن خون فاسد مفسدان به پلارک بیدریغ کار سلطنت نظام و حال شریعت قوام گیرد و عالم و عالمیان در عهد راحت مهد او بر بستر امن و آمان استراحت نمایند و نعمت درود و صلوات نا محدود بر حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین که وجود عدیم المثالش جهت رواج دین متین مبعوث بود و سیف سیاست و عدالتش منزه و مبرا از شوایب میل و حیف و سلام علی التواتر والدوام بر خلفای راشدین و جمیع آیمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین باد *

اما بعد چون خاطر شکسته این بی بضاعت خاکسار بیمقدار دلیل طریق نامرادی محمد هادی از آوان اهتزاز صبا و اوایل نشو و نما الی یومنا هذا که شصت مرحله از سنین عمر طی نموده بعلم تاریخ و فن سیر رغبت دارد و بر اکثر کتب اخبار و آثار انبیاء و مرسلین و سلاطین حشمت آئین به دیده عبرت بین عبور و مرور نموده است از انجمله حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه که از اعاظم سلاطین نامدار تیموریه بهندوستان بوده و بشوکت و شهامت معروف و به سیاست و عدالت موصوف آمده و هزده ساله ‡ احوال فرمانروائی خود را بشرح و بسط تمام خود بحیز تحریر آورده و بنظر این قاصر رسیده چون ساده و بی تکلفانه نوشته است دلپسند و مرغوب گردید و بخط خویش در رشته تحریر کشید در انوقت بخاطر ناقص رسید که چون لب تشنگان بادیه اخبار باینمقام رسند از ته جرعه زلال حکایات باقیه متمتع نگردند و تشنه استماع آن باشند بناء علیه از اوایل سنه نوزدهم جلوس تا آخر ایام حیات آن خسرو جمجاه از چند نسخه معتبر جمع و تالیف نموده باتمام رسانید

---

‡ واضح باد که شهنشاه جهانگیر احوال فرمانروائی خود تا اوسط سال هفتدهم خود تحریر نموده و بعد ازان معتمد خان را که از امراء معتمد جهانگیری بود حکم فرمود که خان مذکور از آینده مسودات تحریر نموده باصلاح جهانگیر در اورده شامل کتاب می نموده باشد چنانچه معتمد خان تا اوایل سال نوزدهم جلوس مسودات را نوشته باصلاح در آورد و بعد از آن میرزا محمد هادی مولف دیباچه تا اخر ایام حیات جهانبانی تکمیل نموده *

سعادت او زده بيست سال در صحبت شريفش رياضات شاقه كشيدند و باشارت شيخ سفرها و غربتها پيشنهاد همت ساخته بخدمت بسيارے از بزرگان وقت مثل شيخ نجم‌الدين كبرى و ديگر مشائخ كرام و اولياے عظام رسيده بزور بازوے فطرت تمدد طلب بكنكره مراد انداختند و خدمت خواجه بدو واسطه بشيخ مودود چشتي ميرسد و بهشت واسطه بشيخ ابراهيم ادهم و قبل از آمدن سلطان معزالدين سام در عهد راے پتهورا برخصت پير خود در هند آمدند و در اجمير اقامت گزيدند و خواجه قطب‌الدين اوشي در ماه رجب سال ششصد و بيست و دو در بغداد بمسجد امام ابوالليث سمرقندي بحضور شيخ شهاب‌الدين سهروردي شيخ اوحدالدين كرماني بارادت خواجه معين‌الدين فايز گشته اند و شيخ فريد شكر گنج كه در پتن پنجاب آسوده اند مريد خواجه قطب‌الدين اند و شيخ نظام‌الدين اولياے پير امير خسرو دست ارادت بشيخ فريد شكر گنج داده اند و سلسله چشتيه تمام به خواجه منتهي مى شود القصه در ساعت خير اشاعت عنان توجه بدارالملك دهلي انعطاف يافت كه بجهت شكر اين عطيه والا زيارت مرقد اولياے عظام و مشايخ كرام كه دران مصر كرامت آسوده اند نيز فرمايند بعد از طى منازل و قطع مراحل در رمضان سال مذكور موكب اقبال بان سعادت گاه ورود اجلال فرمود و رسوم زيارت مراقد متبركه و طواف مزار فايض‌الانوار جنت آستاني نورالله برهانه بتقديم رسيد آنگاه نهضت عالي بصوب مستقر خلافت اتفاق افتاد و در ششم ذي قعده بدارالخلافه اكبراباد نزول اقبال رويداد چون ولادت فيض افادت حضرت جهانگيري در سيكري واقع شده بود حضرت عرش آشياني آنموضع را برخود مبارك دانسته دران سرزمين طرح اقامت انداختند و در اواسط ماه ربيع‌الاول نهصد و هفتاد و نه هجري حكم گيتى مطاع بتاسيس حصارے والا و عمارت دلكشا شرف ارتفاع يافت و جميع امراي عظام و ملتزمان ركاب سعادت در خور مرتبه و حالت خويش منازل اساس نهادند و باندك فرصتى شهرے عظيم در نهايت آراستگي بروى كار آمده و مساجد و مدارس و ديگر بقاع خير و دكاكين و اسواق در كمال نفاست و تكلف همه از سنگ سرخ تراشيده مرتب گشت و انواع بساتين بهشت آئين باعث طراوت و نظارت آن عشرتگاه شده و بفتحپور سمت اشتهار گرفت † و بعد از نزول اجلال درين

---

† بعد فتح دكن نام اين معمورة فتحپور نهادة شد كتبه بر پهلوے دروازة كلان درگاة حضرت شيخ سليم كندة است درينجا ثبت ميگردد * حضرت شاهنشاة فلك بارگاة ظل‌الله جلال‌الدين محمد اكبر بادشاة فتح ملك دكن و خانديس كه سابقاً مسمي بخانديس بود نمود سنة ۴۶ الهي موافق سنة ۱۰۱۰ هجري به فتحپور رسيدة عزيمت اكبرآباد فرمودند نظم تا نام زمين و آسمان است * تا نقش وجود در جهان است نامش بسپهر همنشين باد * ذاتش بجهان ابدقرين باد * قال عيسى عليه‌السلام الدنيا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها * في‌الاخبار من تامل انه يعيش غداً تامل انه يعيش ابداً * و قيل‌الدنيا ساعة فاجعلها طاعة بقية‌العمر لاقيمة لها * في‌الاخبار من قام الى‌الصلواة وليس معه قلبه فانه لايزيده من‌الله الا بعداً * خيرالمال ما انفق في سبيل‌الله * بيع‌الدنيا بالاخرة يربح * الفقر ملك فيها مصاحبته رباعي شاهي چه شد ار تو تخت گاهي كردي * وز قصر زر اندود پناهي كردي * خوبي جهان بصورت آينه دان * خود گيرو توهم مروگاهي كردي * قايله و كاتبه محمد معصوم نامي بن سيد صفائي الترمذي اصلاً والبكري مسكناً والمنتسب الا الى سيد شير قلندر بن بابا حسن [illegible] مولداً والقندهاري موطناً *

سخنوراں تواں دانست مصرعه اول هریت تاریخ جلوس انحضرت است و دوم تاریخ ولادت حضرت شاهنشاهی و بالتزام این دو کار مشکل بمعانی رنگین و الفاظ نازک آراسته و این چند بیت ازان قصیده اوست که به تحریر در می آرد *

للهالحمد از پئی جاه و هلال شهریار * گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار
طایرے از آشیان جاه و جود آمد برون * کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبنی زینگونه ننموده سر دهر چمن * لالهٔ رینگونه نشود از میان لاله زار
شاد شد دلها که بار از آسمان عدل و داد * بار دلها زنده شد کز مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر و جاه و جود آمد برون * و آن نهال آرزوئی جان شاه آمد ببار
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا * شمع جمع بیدلان کام دل امید وار
عادل کامل محمد اکبر صاحب قران * بادشاه نامدار و کامجوئی و کامگار
کامل دانای قابل عادل شاهان دهر * عادل اعلی عاقل بیعدیل روزگار
سایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین * بادشاه دین پناه آن عالم عدل مدار
مجلس ویرا سمائے چارمین دان عودسوز * موکب ویرا سماک رامح آمد نیزه دار
نیر برج وجود و گوهر دریاے جود * از هوای اوج دلها شاهباز جان شکار
بادشاها سلک لولوئی نفیس آورده ام * هدیه از کان گرامی بار جوئی و گوش دار
کس نیارد هدیهٔ زین به اگر دارد کسی * هرکه دارد گو بیا چیزیکه داری گو بیار
مصرعهٔ اول زروے سال جلوس بادشاه * از دوم مولود نور دیدهٔ عالم برار
تا بود باقی حساب روزهاے ماه و سال * دان حساب از سال و ماه و روز دور آن نامدار
شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم * روزهاے بیحساب و سالهاے بیشمار

چون غنچه مراد از گلبن امید بشگفت و شاهد مقصود از نهانخانه خواهش قدم بجلوه گاه شهود نهاد بشکرانه آن عرش آشیانی بتاریخ دوازدهم شهر شعبان سال ولادت از اکبرآباد عازم زیارت روضه خواجه معین الدین چشتی سجزي قدس سره شده پیاده متوجه اجمیر گشتند و مسافت منزل دوازده کروه مقرر کرده شد روز هفتدهم بروضه منوره مقدسه ورود سعادت اتفاق افتاد و جبین اخلاص بر آن استان سوده مراسم زیارت و لوازم عبادت بتقدیم رسانیدند و بخیرات و مبرات پرداخته کشت زار معتکفان حواشي ان روضه قدسیه را برشحات سحاب مکرمت سیراب گردانیدند * اکنون مجملی از محامد ذات و مناقب صفات خواجه بزرگوار نگاشته کلک بیان میگردد مولد اجداد سیستان است ازینجهت ایشان را سجزي نویسند که معرب سگزیست در پانزده سالگي خواجه والد بزرگوار او که خواجه حسن نام داشت بعالم قدس رحلت فرمودند و از میامن نظر دولت دین شیخ ابراهیم مجذوب قدري درو طلب دامنگیر همت خواجه شد و قطع تعلقات ظاهري نموده بسمرقند و بخارا شتافتند و چندی باکتساب علوم رسمیه پرداختند و ازانجا بخراسان رفته دران سرزمین نشو ونما یافتند و در هارون که از نواح نیساپور است بصحبت فیض موهبت شیخ عثمان هاروني [illegible] دست ارادت بدامن

و راجه اودیسنگهه پسر راجه مالدیو است که از راجهاے معتبر صاحب شوکت بوده و شمار لشکر او به هشتاد هزار سوار رسیده اگرچه رانا سانگا که با حضرت فردوس مکانی انارالله برهانه مصاف داده در دولت و حشمت عدیل و نظیر راؤ مالدیو بوده لیکن به حسب وسعت ملک و کثرت لشکر راؤ مالدیو فزونی داشت چنانچه مکرر میان لشکر او با رانا سانگا مبارزتها اتفاق افتاد و همیشه آثار غلبه و تسلط ازینجانب روی نمود * همدرین سال از دختر راجه بهگوانداس صبیه قدسیه بوجود آمد و موسوم بسلطان النسا بیگم گشت * و در بیست و چهارم امرداد سال نهصد و نود و پنجم هجری هم از دختر راجه پسرے متولد شد و حضرت عرش آشیانی او را سلطان خسرو نام نهادند * و در نوزدهم آبان سال نهصد و نود هفتم در مشکوے اقبال از بطن دختر خواجه حسن عم زینخان فرزندے دیگر بر بساط وجود قدم نهاد او را سلطان پرویز نام نهاده آمد * و در بیست و سیوم شهریور سال نهصد و نود و هشتم از دختر راجه کیشو داس راتهور صبیه بوجود آمد بهار بیگم نام کردند * و سلخ شهر ربیع‌الاول سنه هزار هجری بعد از انقضای پنج ساعت و دوازده دقیقه از شب پنجشنبه که در عهد دولت جهانگیری بمبارکشنبه اشتهار یافته بطالع میزان بحساب اختر شناسان فرس و سنبله بشمار منجمان هند در دارالسلطنت لاهور اختر برج خلافت از بطن صبیه قدسیه راجه اودیسنگهه قدم بر اورنگ وجود نهاد تاریخ ولادت اشرف حاملهٔ چندین بشارت است از انجمله درین ماه مبارک تولد حضرت خیرالبشر صلوات‌الله و سلامه علیه اتفاق افتاد و این موافقت از مساعدت اقبال است و باستبشار سنت الهی که بر سر هر هزار سال در عالم جهانبانی بوجود آید که به معاونت توفیق ازلی رسوم مذموم بغی و جهالت از عرصهٔ جهان براندازد چنانچه قبل ازین به پانصد و شصت و پنج سال رموز شناس اسرار یزدانی افضل‌الدین حکیم خاقانی از طلوع این کوکب دولت و اقبال خبر داده و از محرومی دریافت و حسرت نا یافت آنوقت قطعه بر صفحهٔ روزگار یادگار گذاشتند *

گویند که هر هزار سال عالم * آید بجهان اهل کمالی محرم
آمد زین پیش و ما نزاده ز عدم * آید پس ازین و ما فرو رفته بغم

روز سیوم از ولادت اقدس حضرت عرش آشیانی به دولتسرائے جهانگیری تشریف برده دیده را به جمال جهان افروز او روشنی افزودند و دران محفل جشنی عظیم ترتیب یافته بود که چشم روزگار از مشاهدهٔ آن سرمه حیرت میکشید و چون قدوم میمنت لزوم سبب خورمی و نشاط جد بزرگوار گردید بالهام غیبی بسلطان خورم موسوم فرمودند * و از وقایع این ایام آمدن خواجه عبدالله است بدرگاه حضرت جهانگیری آباے خواجه از سادات کبار اند و جد چهارم ایشان قبله ارباب وجد و حال امیر سید عاشق است که احوال ایشان در کتاب حبیب‌السیر و رشحات مرقوم شده و والدهٔ خواجه خواهر خواجه حسن نقشبندی است که نجیب‌النسا بیگم همشیرهٔ حضرت عرش آشیانی [illegible] حباله نکاح داشت خواجه در سال هزار با دو برادر خود

قصر اقبال از تفاؤل این نام میمنت فرجام فتوحات تازه ترین روز گار خجسته آثار شهریار معدلت کردار گردید در همین سال میمنت فال حضرت عرش اشیانی جشن تطهیر شاهنشاهی آراسته ابواب خورمی بروی روزگار کشودند و روز پنجشنبه بست و پنجم جمادی الاخری آن قدسی طینت والا گهر را پذیرای عشرت فرمودند و چون عمر گرامی بچهار سال و چهار ماه و چهار روز پیوست بقانون دانشوران باستانی و آئین دقیقه شناسان آسمانی درساعت فیض اشاعت یعنی روز چهار شنبه بست ودوم رجب سال نهصد و هشتاد و یک آن مظهر عواطف سبحانی را مکتب نشین دانش ساختند و جشن های دلکش ترتیب داده عالمی را نقد مراد در دامن امید ریختند و تعلیم آن سواد خوان رموز انفسی و آفاقی بنقاوه دودمان فضل و کمال صدر نشین محمد افاضت و افضال مولانا میر کلان هروی که بسلامت نفس و تهذیب اخلاق آراستگی داشت تفویض یافت و قطب الدین محمد خان انکه بخدمت اتالیقی آن برگزیده دین و دولت خلعت امتیاز پوشید و چون او بحراست سرحد نامزد گشت میرزا خان خانخانان را شایسته این منصب عالی دانسته عز افتخار بخشیدند و در سال نهصد وهشتاد و پنج منصب ده هزاری ذات و سوار به حضرت شاهنشاهی ارزانی داشتند و برزبان گوهر اموذ گذشت که نظر برونق رضا جوئی و نیک سیرتی و بیدار دلی و بردباری تمامی جنود سماوی اعتصام با نونهال دولت وابستگی دارد و چون سنین عمر همایون بپانزده سالگی رسید صبیه قدسیه راجه بهگوانداس را که از اعاظم امرای این دولت ابد مقرون بود و در زمره راجهای نامدار بمزید شوکت اعتبار اختصاص داشت بجهت آنحضرت خواستگاری نمودند ودولتخانه خاص وعام را آئین بسته جشن بادشاهانه ترتیب دادند وبتاریخ پنجم اسفندارمذ ماه الهی سال نهصد و نود وسه هجری که مختار انجم شناسان وقت بود حضرت عرش آشیانی بورود مقدم اقبال توام منزل راجه را پایه اسمانی بخشیدند وآن بانوی حجله عصمت وعفت رابگوهر یکتای خلافت وسلطنت عقد ازدواج خجسته امتیاز بسته بدولتسرای جاوید آوردند و راجه لوازم نیاز و پیشکش بتقدیم رسانیده طوی در خور این نسبت که سرمایه افتخار اسلاف و اخلاف اوست سرانجام داد و بجمیع شاهزادهاے عالیقدر و هر یکی از حضرات عالیات ضیافتهاے لایق فرستاد و احدی و شاگرد پیشه را تام نویسی کرده سر و پاها داد و باین سعادت افتخار جاوید اندوخت * و در نهصد و نود و چهار هجری حضرت شاهنشاهی را بدختر فرخنده اثر راجه اودی سنگهه که باصالت و جاه و لشکر و دستگاه از جمیع راجهاے هند ممتاز بود نامزد ساختند *

به ساعتی که ترا کند بدر تقویم

حضرت عرش آشیانی با مخدرات سرادق عصمت بمنزل راجه تشریف برده عقد ازدواج ... بستند و بر روی روزگار در عشرت و کامرانی کشادند *

... بود ملک به پیرایه چنین * آخر مراد ملک روا کرد روزگار

غبار شورشی که در بنگاله بتازگی ارتفاع یافته بود به راجه مان سنگه صورت نمی
بست راجه بر گشتن ایشان عین مدعا دانسته سلسله جنبان این اراده گشت * ناگزیر
مهم رانا بانجام نا رسانده به طرف الهاباد برگردیدند قلیچ خان که حراست آن قلعه
آسمان سا به او تفویض بود از صدق اخلاص و فزونی عقیدت از قلعه بر آمده دولت
ملازمت دریافت و بعضی هنگامه طلبان شورش انگیز باغراق و مبالغه بسیار عرض
نمودند که اگر قلیچ خان را بدست آرند گرفتن قلعه اکبرآباد که بدفاین و خزاین مالامال
است بسهولت میسر میگردد چون فتنه مخالفت هنوز سر بر بالین مدارا داشت
حضرت شاهی سخن ظاهر بینان را به سمع قبول جا ندادند خان مذکور را دستوری
فرمودند تا بقلعه درآمد و بنفس همایون از آب گذشته متوجه بجانب الهاباد گشتند
مریم مکانی والده ماجده حضرت عرش آشیانی که در قلعه اکبرآباد بودند بر هودج
عزت نشسته روان شدند تا آن خلف الصدق خلافت و درة التاج سلطنت را ازین
عزیمت مانع آیند حضرت شاهی ازین معنی آگاهی یافته پیش از آنکه مریم مکانی
برسند سواری کشتی اختیار فرموده بسرعت تمام بجانب مقصد شتافتند و مریم
مکانی آزرده خاطر بقلعه برگردیدند و به تاریخ غره صفر سنه هزار و نهم نزول رایات در
قلعه الهاباد اتفاق افتاد و اکثر جاها که انروی آب اکبرآباد بودند بدست آورده بملازمان
خود جاگیر دادند ازان جمله صوبه بهار را بشیخ خدیو مخاطب بقطب الدین خان
کوکلتاش عنایت نمودند و سرکار جونپور را بلاله بیگ مرحمت کردند و سرکار کالپی را
بنسیم بهادر کرامت فرمودند و ناسبودگان را بمحال متعلقه دستوری دادند و از راے
کهنسور دیوان سی لکهه روپیه خزانه که از حاصل خالصات صوبه بهار فراهم آورده بود
گرفتند * و چون این وقایع مکرر و متوالی بعرض حضرت عرش آشیانی رسید از وسعت
حوصله و قوت بردباری و نهایت دلبستگی که بآن جانشین خلافت داشتند اصلا از جا
در نیامدند و شریف پسر عبدالصمد شیرین قلم را که از خدمتگاران حضور بود و
بخدمت شاهی نیز اخلاص بسیار داشت بافرمان عطوفت نشان مشتمل بر نصایح
گرانمایه و طلب حضور فرستادند چون فرمان مرحمت عنوان رسید آداب استقبال و
لوازم تعظیم و اجلال بتقدیم رسانیده خواستند که روانه ملازمت شوند لیکن بنابر
ملاحظه اینمعنی را در توقف انداختند و شریف را نگاهداشته دستوری معاودت
نه دادند و او بچاپلوسی و خوشامد گوئی در مزاج اقدس جا کرده در اندک
مدتی وکیل السلطنت شد و حضرت عرش آشیانی فرونشاندن فتنه خانه خیز را
اهم دانسته دل از کشایش ملک دکن که نزدیک بکار شده بود برگرفتند و بتاریخ
پانزدهم اردیبهشت سنه هزار و نه هجری کار سازی آن ملک را بسرداری
و کاروانی خانخانان سپه سالار و سزاولی و جانسپاری علامی شیخ ابوالفضل باز گذاشتند
بصوب دار الخلافه اکبرآباد عنان مراجعت منعطف گردانیده و بتاریخ بستم امرداد سال
مذکور بآن مصر جامع الاقبال نزول اجلال فرمودند درین ایام حضرت شاهی خواجه

خواجه یادگار و خواجه برخوردار از ولایت حصار آمده ملازمت حضرت عرش آشیانی
دریافتند این حضرت فراخور حال هر یک منصب عنایت فرموده تعینات صوبه دکن
فرمودند و چون بشیر خواجه قرابت داشتند حکم شد که در خدمات بادشاهی رفیق
او باشند و این والا نژادان بدکن رسیده هرجا که کارے و ترددی پیش آمد مراسم مردانگی
و جانسپاری به تقدیم رسانیدند و جوهر خود را دلنشین همگنان ساختند چون از همت
بلند پرواز و اندیشه ترقی مراتب دور دراز بود متوجه آستان جهانگیری شده درسنه هزار
و سه بخدمت پیوستند و رفته رفته بجوهر شناسی و قدردانی آنحضرت به مدارج بلند
تصاعد نمودند * چون در سنه هزار و هفت هجری از عرایض دولتخواهان بوضوح پیوست
که تسخیر ملک دکن بے نهضت رایات جهان کشائی حضرت عرش آشیانی صورت
پذیر نیست بتاریخ ششم مهر که مختار انجم شناسان وقت بود بنفس نفیس بدان
صوب توجه فرمودند و صوبه اجمیر را تیمناً و تبرکاً به تیول حضرت جهانگیری مقرر
نموده راجه مانسنگه و شاه قلی خان محرم و بسیارے از امرا در ملازمت آنحضرت
تعین فرمودند در همین ساعت مسعود به برکندن بیخ فساد رانا شرف رخصت
ارزانی داشتند غرض از اختیار مفارقت آنکه چون موکب اقبال به ممالک دوردست
نهضت می فرماید هم مسند خلافت از شاهزاده ولی عهد خالی نباشد و هم حدود
متعلقه رانا پے سپر عساکر کیوان شکوه گردد اگرچه راجه مانسنگه بخدمت حضرت
جهانگیری دستوری یافت اما به التماس او بنگاله بدستور سابق بتیول او مقرر
داشتند و راجه تعهد نمود که خود در ملازمت حضرت شاهی باشد و فرزندان و گماشتگان
او سربراهی و پاسبانی بنگاله نمایند و جگت سنگه پسر کلان خود را بنگاهبانی آن
ملک دستوری داد و در همان نزدیکی جگت سنگه را سفر نا گزیر پیش آمد و راجه
پسر او مها سنگه را جانشین خود ساخته بسرکردگی بنگاله فرستاد و چون خطه اجمیر
مخیم سرادقات گردید افواج بحر امواج و سپاه نصرت پناه باستیصال رانا دستوری
یافتند و بعد از یکچندی خود نیز سیر کنان و شکار افگنان تا اودی پور نهضت فرمودند
و آن آشفته رای بے راه رو از کوهستان برآمده چند جارا تاخت و چون مبارزان
لشکر فیروزی اثر از پے او شتافتند باز سراسیمه خود را بشعاب جبال انداخت و حدود
متعلقه او لگدکوب عساکر اقبال گردید و بسیاری از کفار شقاوت آثار درآن عرصه کارزار
بخاک هلاک افتادند و زن و فرزند ایشان باسیری رفتند درینوقت خبر شورش بنگاله
و شکست مها سنگه بعرض رسید * و در پانزدهم تیر سال مذکور مادر سلطان پرویز بعالم
[illegible] شتافت و پردگیان حرم خلافت را بغم انداخت چون خرشید گیتی [illegible]
[illegible] و بنگاله چنان وا می نمودند که حضرت عرش آشیانی به تسخیر دکن مشغول
[illegible] ملک را نا کشوده برگشتن از عزیمت بادشاهانه دور است اگر درینوقت
[illegible] و پرگنات آن روسے آب اکبرآباد را که به معموری و سیر حاصلی
[illegible] شد و قبایل مدیت دور نخواهد بود و نیز [illegible]

اخلاق و آداب دانی خدمت ملوک قصب السبق از اقران ربوده بود بالجمله چون ناسازگاری حضرت شاهی بروسے بروز اتفاق و همگی ملترمان درگاه عرش آشیانی از پیش بینی و عاقبت اندیشی بجانب آن سریر آرای سلطنت گرائیدند ازآنجاکه آنحضرت شیخ را با خود یکرنگ و با حضرت شاهی یکرو فهمیده بودند فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که لشکر و حشم را با پسر خود شیخ عبدالرحمن در دکن گذاشته بسرعت هرچه تمامتر متوجه دریافت سعادت ملازمت گردد چون خبر طلب او بعرض شاهی رسید به یقین و جزم دانستند که اگر شیخ نزد آنحضرت رسید بترتیب اسباب فتنه خواهد پرداخت و تا قدم او درمیان است رفتن ما بدربار صورت نخواهد بست دریںصورت علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد باین اندیشه صاحب راجه نرسنگدیو را که بجمعیت و مردانگی از اقران خود امتیاز داشت و وطن او سر سرراه بود باستیصال شیخ بر گماشتند و او دل باین کار بسته در کمین فرصت نشست چون شیخ به سرای پرگنه که در ده کروهی گوالیار واقع است رسید راجه با جمعیت بسیار از سوار و پیاده شیخ را با چندے از خدمتگاران که همراه داشت گرد گرفت و شیخ ننگ گریختن را اگرچه ممکن نبود بر خود نه پسندیده تن بمردن داده به قتل رسید و راجه سر او را بالهآباد فرستاد اگرچه از کشته شدن شیخ خاطر قدسی مظاهر عرش آشیانی به آزردگی فراوان و تفرقه بیکران درافتاد اما ازین کارنامه دلیری و مردانگی حضرت شاهی بملاحظه عزیمت آستانبوس بدرگاه پدر بزرگوار نمودند و رفته رفته آن کدورتها بصفا مبدل شد چنانچه بجاے خود رقمزده کلک وقایع نگار خواهد شد * چون آن والا گوهر اکلیل خلافت از واقعه شیخ ابوالفضل بغایت محجوب شدند حضرت عرش آشیانی مهد مقدس سلیمه سلطان بیگم را نزد ایشان فرستادند تا بنوازشهاے بادشاهانه دلجوئی نموده و از حجاب برآورده بملازمت آورند و فتح لشکرنام فیلی و خلعت و اسپ خاصه عنایت فرموده مصحوب بیگم ارسال داشتند و چون بیگم بدو منزلی الهآباد رسیدند حضرت شاهی به استقبال برآمده به آداب بزرگی ملاقات نمودند و سجدات مراحم بیکران حضرت عرش آشیانی بتقدیم رسانیده به تجمل تمام درخدمت بیگم بشهر معاودت فرمودند و مهد علیا سلیمه سلطان بیگم آن مسرت القاب را بنوید عواطف گوناگون امیدوار ساخته زنگ توهمات از مرآت خاطر زدودند و حضرت شاهی در مرافقت والده معظمه متوجه درگاه عرش اشتباه گشتند چون بحوالی دارالخلافه اکبرآباد رسیدند عرضداشتے مرقوم قلم اعتقاد رقم ساخته مصحوب خواجه دوست محمد بملازمت اشرف ارسال داشتند مضمون آنکه چون آنخداوند حقیقی و خدای مجازی رقم عفو بردامن تقصیرات این بنده کشیده اند امیدوار است که از حضرت مریم مکانی التماس فرمایند که از روے فرزند پروری این نیازمند را بملازمت اشرف اقدس مشرف سازند تا رفع توهمات اینفدوی گردد و حکم شود که ملجمان حضور اختیار ساعت سجود نمایند بعد از رسیدن این عریضه حضرت عرش آشیانی

عبدالله را بخطاب عبدالله خانی نامور ساختند در شهور سنه هزار و ده هجری که رایت
آسمان سای حضرت عرش آشیانی در دار الخلافه اکبراباد بود حضرت جهانگیری با سی
هزار سوار آماده پیکار و فیلان نامدار روانه دار الخلافه گشتند اگرچه در ظاهر اراده دریافت
حضور والد ماجد بازمی نمودند اما در باطن اندیشه دیگر که از لوازم سلطنت پژوهی
و ملک جوئیست مرکوز خاطر خورشید مناظر بود چون خبر توجه موکب ظفر قرین
بابی آکین به عرض حضرت عرش آشیانی رسید مسرت و انبساطی که از رسیدن آن
قرة العین داشتند بوحشت و تفرقه بدل شد و بعضی از امرا که سخنان نفاق آمیز از آن
درة التاج سلطنت بسمع آنحضرت میرسانیدند بواهمه دراز افتادند خصوصاً جعفر بیگ
آصفخان که خدمت دیوانی داشت از بیم هرزه درائی و بیصرفه گوئی نزدیک بان
رسید که قالب تهی کند و چون موکب شاهی در قصبه اتاوه که در جاگیر خان مذکور
بود نزول اجلال فرمود لعلی گران بها مصحوب یکی از معتمدان خود برسم پیشکش
فرستادند درین اثنا فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که آمدن آن فرزند بالشکر انبوه
و فیلان کوه شکوه خاطر مهر ناظر مارا باندیشه دیگر رهنمونی میکند و آمدن پسر بخدمت
پدر بایین شوکت وحشم رسمی است که ازان خلاف الصدق بروی کار آمده اگر مطلب
اظهار جمعیت و عرض سپاه بود مجرای او شد مردم را بمحال جاگیر رخصت نموده
جریده بخدمت شتابند و اگر شایبه توهم باقی است و هنوز مطمئن خاطر نیست عنان
معاودت به الهآباد معطوف دارد و هرگاه نقوش توهم و تفرقه از حواشی خاطر انور رند
زدوده شود بملازمت شتابد چون این مثال واجب الامتثال بحضرت شاهی رسید متحیر و
اندیشه مند گشتند و در اتاوه توقف نموده عرضداشتی مرقوم قلم اخلاص گردانیده بپایه
سریر خلافت مصیر ارسال فرمودند مضمون اینکه این مرید باجهان جهان نیاز و آرزومندی
احرام کعبه مقصود بسته میخواست که درین زودی سعادت استانبوس دریابد در اتاوه
فرمان رسید که قدم جرات پیش نه نهاده باله‌آباد معاودت نماید عجب که
اخلاص این نیازمند در باطن آنحضرت اثر نکرده و مشتی فتنه سرشتان خدای
مجازی را در حق این بنده حقیقی بد گمان ساختند و روزی چند این مرید را از
سعادت خدمت محروم داشتند امید که صدق باطن این نیازمند در مرآت خاطر
غیب ناظر پرتو افگند انگاه روزی چند در اتاوه توقف فرموده کوس معاودت به
صوب الهآباد بلند آوازه ساختند مقارن آن فرمان شد که صوبه بنگاله و اودیسه را بجاگیر
آن فرزند مرحمت نمودیم کسان خود را فرستاده متصرف گردد حضرت شاهی صلاح
وقت در فرستادن لشکر بدانصوب ندیده عذرهای دلپذیر معروضداشتند و چون به بلده
الهآباد نزول سعادت ارزانی فرمودند انچه از لوازم سلطنت و مخصوص فرمانروایان
و [illegible] شکوه است بروی کار آمد و ملازمان درگاه خطاب خانی و سلطانی یافتند * از وقایع
[illegible] ایام کشته شدن شیخ ابوالفضل است اگرچه او از شیخ زادهای هندوستان بود
[illegible] خورده‌دان و طبع دقیقه سنج نشهٔ یونانی درسر داشت و در تهذیب

این مرید حکم آنحضرت را نمونهٔ حکم الهی دانسته بشوق هرچه تمامتر دل بر تنبیه وی نهاده لیکن کفایت اندیشان سامان این مهم را بروشی که سرانجام پذیر گردد نمی نمایند و بیهوده خود را سبک ساختن و اوقات ضایع کردن چه لایق است مگر معلوم آنحضرت شده باشد که رانا از کوهستان برنمی آید و هر روز بمکمنی پناه برده تا هنگامی باشد بجنگ نمی پردازد تدبیر کار او منحصر درین است که افواج نصرت امواج از هرسو در آمده کوهستان او را قمرغه وار درمیان گیرند و هر فوجی انقدر باید که هرگاه بان مقهور دوچار شود از عهدهٔ او تواند برآمد و اگر دولتخواهان بروش دیگر صلاح دیده اند چون مردم بنده بغایت پریشان احوال اند حکم شود که این نیازمند جبین سعادت را بسجود اخلاص روشن ساخته بمحال جاگیر خود شتابد و درخور این مهم سامان نموده با جمعیت فراوان متوجه استیصال او گردد و بعد ازانکه عرضداشت حضرت شاهی بمسامع عز و جلال رسید بخت النسا بیگم همشیرهٔ قدسیه خود را نزد آن گوهر اکلیل خلافت فرستاده پیغام فرمودند که چون آن فرزند در ساعت مسعود رخصت شده و ارباب تنجیم بجهت قرانی که درین نزدیکی واقع میشود تجویز ملاقات نمینمایند باید که بخجستگی متوجه الهآباد شود و هرگاه خواهد باز دولت ملازمت دریابد حضرت شاهنشاهی بورود منشور لامع النور از فتحپور کوچ فرموده نزدیک متهرا از آب جون عبور نموده روانهٔ الهآباد شدند مقارن این حضرت عرش آشیانی یک پوستین روباه سیاه و یک پوستین روباه سفید مصحوب روپ خواص بآن حضرت فرستادند و آن مسرت الصدر سلطنت عرضداشتی مشتمل بر سپاس گذاری این مرحمت نوشته این بیت را دران جا مرقوم ساختند ●

گر بود هر سر موی من زبانی ● یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

و روپ خواص سپرده او را رخصت معاودت ارزانی داشتند و چون به الهآباد رسیده روزی چند بشادکامی گذرانیدند قضارا والدهٔ سلطان خسرو نقاب آرای نهانخانهٔ عدم گشت تفصیل این اجمال انکه درینولا پیوستگی در دماغ آن عفت سرشت بهم رسید و سودائی بر مزاج استیلا یافت و چون خسرو از بیراه روی در ملازمت حضرت عرش آشیانی همواره به شکوهٔ شاهنشاهی می پرداخت این غم بر سر بار آن گشت در روز که آنحضرت بشکار تشریف برده بودند پوشیده از پرستاران افیون خورده سر ببالین فنا نهاد و چون سرآمد پردگیان حرم سرای سلطنت بود و انس و الفت تمام باو داشتند خاطر قدسی مظاهر ازین سانحه به نهایت ملول و بغایت اندوهگین شد و بر دل مهر منزل این مصیبت سخت گرانی کرد و حضرت عرش آشیانی از استماع این حادثهٔ ناگزیر و آشفتگی ضمیر فیض پذیر فرمان از روی کمال مهربانی و غمگساری فرستاده تسلی بخش خاطر عاطر شدند ● و از سوانح این ایام رفتن عبدالله خان است بدرگاه حضرت عرش آشیانی چون شریف خان وکیل السلطنت شد صحبت عبدالله خان با او در نگرفت و او پیوسته در خدمت

بدولتخانه والده ماجده حضرت خلافت پناه القدس شاهي را بعرض آن حضرت قدوم رسانیدند
و پس از آنکه عرضداشت ایشان درجه قبول یافت فرمان عاطفت عنوان مشتمل بر نوید
استقبال مریم مکانی بصدور پیوست اقبال مدد نوشته این رباعي که از واردات طبع جعفر بیگ
آصفخان است بعنوان منشور سعادت قلمي نمودند

ای بجهتت وفا رسم عادت ساعت * ادراک وصال را چه حاجت ساعت
از وصل کند کسب سعادت ساعت * ساعت چکني بهانه ساعت ساعت

و این نوازشنامه را بخواجه دوست محمد سپرده او را رخصت معاودت فرمودند بعد از
ورود این فرمان رافت عنوان حضرت شاهي بسرعت هرچه تمامتر بنواحي دارالخلافه
رسیدند و حضرت مریم مکاني یکمنزل پیشتر شتافته آن گوهر اکلیل سلطنت را بمنزل خود
درآوردند و در دولتسرای ایشان قران السعدین اتفاق افتاد حضرت شاهي فرق نیازمندي
بپاے آسمان سای قبله حقیقي گذاشته ترک دولت برافراختند حضرت عرش آشیاني
دیده اشتیاق بجمال جهان آرای فرزند اقبالمند نوراني نموده ایشان را بدولتخانه آوردند
و بحکم اشرف نقاره شادماني نواخته آوازه نشاط و انبساط را بگوش دور و نزدیک
رسانیدند و حضرت شاهي دوازده هزار مهر بصیغه نذر و نهصد و هفتاد و هفت زنجیر فیل
نر و ماده برسم پیشکش گذرانیدند ازانجمله سیصد و پنجاه و چهار زنجیر فیل درجه
پذیرائي یافت و تتمه را بایشان بخشیدند و بعد از دو روز لون نام فیلي از غنایم فتح
دکن که درمیان خاصه به سبک پائي و خوش عملي بے همتا بود بایشان مرحمت شد
و دستار مبارک از فرق مقدس برداشته بر سر اشرف شاهي گذاشتند و نوید جانشیني
را بگوش امید آن خورشید آسمان سلطنت رسانیدند چون حضرت عرش آشیاني
درهنگام توجه رایات عالیات بصوب دکن حضرت شاهي را بر سر رانای مقهور رخصت
فرموده بودند و بسبب امری که رقم زده کلک وقایع نویس شد آن حضرت
مهم رانا را بانصرام نارسانیده بالهٔ آباد شتافتند درین صورت رای صواب انتمای
حضرت عرش آشیاني چنان تقاضا فرمود که مهم رانا نامزد آن فرزند بود لایق
دولت آنکه بنیروی همت آن قرة العین خلافت صورت اتمام پذیرد لاجرم درجشن دسهره
آن گوهر اکلیل سلطنت بموجب حکم پدر بزرگوار رایات نصرت سمات بدانصوب
بر افراشتند و جمعی از امرا که اسامي انها نوشته میشود بنوازش خسروانه سر افراز
گشته درخدمت آن درة التاج سلطنت دستوری یافتند جگناتهه رای رایسنگهه
مادهو سنگهه رای درگا رای بهوج هاشم خان قرابیگخان افتخاربیگ راجه بکرماجیت
سکت سنگهه دلیپ پسران موته راجه خواجه حصاري راجه شالباهن لشکري پسر
میرزا یوسفخان شاه قلي برادر آصفخان شاهبیگ گوالیي چون فتحپور مخیم سرادقات
جلال گشت روزی چند دران دارالسعادت بجهت سامان ضروریات توقف اتفاق افتاد وخواجه
و مستمي که بان کار دشوار گذار ونکنند التماس نمودند و ارباب دخل درسلوک انجام
آن سپاهگي های بیجا ظاهر ساختند ناگزیر حضرت شاهي را ترغیب نمودند که

خود را پیش رانده سعادت کورنش حاصل نمودند و نزد زمره‌خواهان انفس و آفاق ظهور این کریمه غیبی اشارتے بود بر فسخ این عزیمت لیکن سکوت آنحضرت زبانها را لگام بسته بود بالجمله ازان جا به پیشخانه نزول اتفاق افتاد روز دیگر باران بشدت بارید و مقارن این خبر بیماری حضرت مریم مکانی رسید و چون ایشان باین یورش راضی نبودند عرش اشیانی حمل بر تمارض فرمودند و درین دو سه روز بسبب افراط بارش هیچکس خیمه بیرون نتوانست کرد و غیر از دولتخانه خاص و پیشخانه چندی از بندهاے نزدیک دیگر چادری بنظر در نمی آمد و شب چهار شنبه خبر رسید که حال مریم مکانی دگرگون شد و اطبا قطع امید نموده دست از معالجه باز کشیده اند آنحضرت بامید آنکه دیدار واپسین دریابند عنان معاودت معطوف داشتند و بعیادت قبله خویش رفته احوال ایشان را بسے پریشان یافتند و هرچند خواستند که اندرزی و سخنی ازان عفت سرشت واکشند زبان یارائی گویائی نداشت تا گزیر بقضاے ایزدی رضا داده خلوت گزین کلبه اندوه گشتند * و شب دوشنبه هژدهم شهریور سال هزار و دوازده بارگاه عصمت او از کدورت کده دنیا در کشیده نقاب گزین خلوتسرای نزهت گشت و ازین سانحه جهانی شوریده و روزگار بسوگواری در آمد * حضرت عرش اشیانی موے سر و ریش و بروت ستره لباس ماتم پوشیدند و چندین هزار کس از امراء و منصبدار و احدی و شاگردپیشه بموافقت آنحضرت رخت مصیبت اختیار نمودند و بادشاه جم‌جاه نعش را بر دوش گرفته قدمی چند راه پیمودند و بعد ازان امرا نوبت بنوبت برداشتند و تابوت را روانه دهلی ساخته بادل زار و دیده خونبار بدولتخانه معاودت فرمودند و روز دیگر خود از کسوت سوگواری بر امده و جمیع بندگان را ازان لباس بر اورده هریکی را فراخور پایه خلعت عنایت فرمودند و جسد گرامی در عرض پانزده پهر بدهلی رسید و در مزار فایض‌الانوار حضرت جنت اشیانی مدفون گردید * و چون خبر نهضت موکب اقبال عرش آشیانی بصوب الهٰآباد و فسخ آن عزیمت بجهت عارضه مریم مکانی و رحلت آن عفت قباب بقدسی سراے جاودانی بحضرت شاهی رسید بیتحاشی و تامل شریف خان را بحکومت بهار دستوری فرموده رایات نصرت ایات بدریافت ملازمت پدر بزرگوار افراشته متوجه دارالخلافه اکبرآباد شدند تا غبار کدورتے که بر مرات خاطر حقیقت مناظر نشسته بود زدوده شود و درین مصیبت والده ماجده شریک باشند و عرش اشیانی نوید حضور وافرالسرور آن مصرت‌القاب را غمزداے این ماتم دانسته جهان جهان نشاط و شادکامی در سر گرفتند و حضرت شاهی در ساعت مسعود سال مذکور بادراک دولت ملازمت سعادت اندوختند و بعد ازان که رسوم تورة و آداب بجا آوردند عرش اشیانی فرزند اقبالمند را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده فرح بخش دل اندوهگین شدند و بندهای اخلاص آئین بعیش و شادی قرین و منافقان واقعه طلب خجلت زده غمگین و اندوهگین گشتند جهان را رونق دیگر پدید آمد

شاهنشاهي شکوه ایشان میکرد ناگزیر درِ فاوت خواجه یادگار روست امید بدرگاه بادشاه جمجاه نهادند و آنحضرت جوهر اصالت و شجاعت از سیمای خانه‌زاد دریافته و شایستهٔ تربیت دانسته بمنصب هزار و پانصدي و خطاب صفدر خاني امتیاز بخشیدند و خواجه یادگار را نیز بمنصب عزت برافراختند در هنگامیکه موکب شاهي از فتحپور بصوبهٔ الهآباد گشت اگرچه حضرت عرش آشیاني رخصت گونه ارزاني داشته بودند لیکن از صمیم دل بجدائي آن قرةالعین حلاوت راضي نبودند بلکه ازین دوري نهایت دل آزردگي داشتند و جمعي از فتنه جویان واقع طلب هرروز مقدمه ترتیب داده وحشت افزاے خاطر قدسي مظاهر میگشتند * درین ایام از دوام باده گساري آنحضرت بلباس دلسوزي شکایت میکردند و از مویدات خواهش اهل غرض آن شد که یکی از واقعه نویسان شاهي به خانه‌زادے که در سلک خواص منسلک بود نسبت تعشق بهمرسانیده و آن بے ادب شیفته خدمتگار دیگر شد و هرسه باتفاق بگریختند و خواستند که خود را بدکن رسانیده در حمایت شاهزاده دانیال روزگار بسر برند و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید فی‌الفور جمعي از سواران چالاک بجهت گرفتن انها تعین شدند اتفاقاً هرسه را بدست آورده در وقتیکه آتش قهر شاهنشاهي در اشتعال بود بحضور عالي حاضر ساختند و بموجب حکم واقعه نویس را در حضور پوست کنده یک خدمتگار را خواجه سرا کردند و دیگري را چوب کاري نمودند ازین سیاست رعب و هراس عظیم در دلها جاکرد و راه گریختن مسدود شد و این قضیه را ارباب غرض بصد آب و تاب بعرض حضرت عرش آشیاني رسانیدند و خاطر مهر نظر آنحضرت سخت برآشفت و بر زبان الهام بیان گذشت که ما تا امروز جهانے را به شمشیر تسخیر کرده‌ایم حکم کندن پوست گوسپندے در حضور خود نکرده ایم فرزندان ما عجیب قسي القلب اند که آدمي را در پیش خود پوست میکنند همین هرزه درایان فتنه انگیز بعرض رسانیدند که شراب را با افیون ممزوج فرموده زیاده ازانچه طبیعت برداشت تواند کرد نوشجان مي نمایند و در هنگام طغیان کیف و استیلاے نشه شورش مزاج بهم رسیده احکام ندامت انجام سر میزند و دران وقت هیچکس را یاراے چون و چرا نیست اکثرے خود را بگوشه کشیده مخفي مي سازند و چندے که ناگزیر باشند حکم نقش گلیم و صورت دیوار دارند چون خاطر فیض مآثر نگران احوال ایشان بود و تعلق مفرطان درةالتاج سلطنت داشتند راے صواب نما چنان تقاضا فرمود که باله‌آباد خود تشریف برده و جگر گوشه را همراه گرفته به دارالخلافه بیاورند * و به این اندیشه شب دو شنبه یازدهم شهریور سنه هزار و دوازده هجري رایات اقبال بدانصوب ارتفاع یافت و بر کشتي نشسته متوجه پیشخانه که در سه کروهي شهر برلب آب جون ترتیب پذیرفته بود شدند قضارا دراثناے راه کشتي بر زمین نشست و هرچند ملاحان دست و پا زدند دران نیم شب نتوانستند کشتي را در آب انداخت ناگزیر تا سفیدهٔ صبح درمیان دریا توقف واقع شد و بعد از طلوع افتاب امراے عظام کشتي‌هاے

حضرت عرش آشیانی در جهروکه نشسته شاهزاده خرم را نزدیک خود حکم نشستن فرمودند

دو کوه آهنی از جای جنبید * زمین گوئی ز سر تا پای جنبید

بعد از زد و خورد بسیار فیل گرانبار آثار چیرگی ظاهر ساخت و حریف خود را عاجز و زبون ساخت درینوقت بموجب قرار داد فیل رنتهن را بکمک آوردند و جمعی از پیدهای حضرت شاهی فیلبان را از پیش آوردن مانع آمده کلوخی و سنگی چند بجانب فیلبان انداختند و او بی محابا بموجب حکم فیل را پیشتر رانده روبرو کرد اتفاقاً سنگی بر شقیقه فیلبان رسید و قطره چند برروی و سینه او چکید خسرو با جمعی از هرزه درایان بخدمت آنحضرت رفته گستاخی مردم شاهی و مجروح شدن فیلبان را به مبالغه معروض داشتند و اندکی را بسیار وا نمودند حضرت عرش آشیانی ازین گستاخی و بیباکی متغیر و متوحش گشته به شاهزاده خرم فرمودند که نزد شاه بهائی خود رفته بگویید که شاه بابا میفرمایند که در حقیقت این فیل هم از شماست سبب عنف و بے اعتدالی چیست شاهزاده خرم بحکم جد بزرگوار شتافته بلطف بیان و حسن ادا گذارش این پیغام نمودند حضرت شاهی در جواب فرمودند که ما را ازین مقدمات اطلاعی نیست و اصلا بزدن فیل و فیلبان راضی نبوده‌ایم و نفرموده‌ایم آن حضرت عرض کردند که اگر چنین است حکم شود که ما خود توجه نموده بآتشبازی و دیگر تدبیرات فیلان را از هم جدا سازیم حضرت شاهی بشگفته پیشانی اجازت دادند و آن حضرت حکم بگذاشتن چرخی و بان فرمودند هرچند تدبیرات بکار بردند اثری ازان مترتب نگشت تا آنکه فیل رنتهن هم زبون شده رو بهزیمت نهاد و هردو به آب جون در آمدند و فیل گرانبار برو پیچیده بود و دست بار نمیداشت ناگاه کشتی ها در میان حایل شد و گرانبار از شدت بار ماند شاهزاده خرم بخدمت جد بزرگوار شتافته مراتب آداب را پاس داشته عرض نمود که شاه بهائی باین جرأت و گستاخی رضا نداده اند و بدانستگی ایشان واقع نشده در اصل سخن را بتفاوت عرض کرده اند * و در همان ایام واقعه هایله حضرت عرش آشیانی رو داده آنحضرت را در مدت پنجاه و یکسال سلطنت هرگز نسیم ناکامی بر طره اعلام دولتش نه وزیده و هیچگونه پای یکران دولت و اقبالش بسنگ در نیامد بهر جانب که عزیمت نمودی اقبال بسان دولت ملازم رکاب میمنت انتسابش بودے و بهر طرف که قصد فرمودی بخت مانند تخت سر در پای عرش فرسایش داشتی آسمان بکام او گردش گزین بود و زمین به مرام او در تمکین تا آنکه روزگار خود پرداخت و آن پادشاه جمجاه را از تخت فرمانروائی بر تخته ناکامی کشید اجمال این حادثه آنکه روز دوشنبه بستم شهر جمادی الاول سنه ۱۰۱۴ هزار و چهارده هجری مزاج اعتدال سرشت از مرکز صحت انحراف پذیرفت و عارضه تپ اشتداد یافته منجر باسهال گشت شاهزاده خرم از کمال سعادت مندی متکفل خدمت بیمار داری گردید و حکیم علی که سرآمد اطبای عهد بود متصدی علاج شد و چون زمان قضیه ناگزیر رسیده بود هرچند بمعالجه

روزگار که سر شوریدگی در سر داشت آرام و تسکین یافت فتنه که چشم
کشوده منتظر فرصت می بود بگران خواب غفلت افتاد نقارهٔ شادی بلند آوازه
شد حضرت شاهی دو صد عدد مهر صد تولگی و چهار مهر پنجاه تولگی و یک مهر بست
و پنج تولگی و یک مهر بیست تولگی و سه مهر پنج تولگی بصیغه نذر و یک قطعه
الماس که یک لک روپیه بها داشت و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانیدند
بعد از فراغ این مجلس حضرت عرش اشیانی از بارگاه خاص و عام برخاسته متوجه
حرم سرای خلافت شدند و چون خاطر قدسی مظاهر از بعضی اطوار و اوضاع حضرت
شاهنشاهی قدر گرانی داشت باطن شکایت آگین ذخیره هاے کهن را بیرون فرستاد
و زبان معجزبیان بگویائی در آمد و بعد ازان که سخنی چند عنایت امیز گذارش یافت
فرمودند که بابا چنان ظاهر میشود که از افراط بادهٔ پیمائی دماغ شما خلل پذیرفته
بهتر آن است که روزی چند بدولتخانه ما بسر برید تا تدبیرات بکار برده با صلاح مزاج شما
پردازیم وایشان را در عبادتخانه نشانده بعضی از خدمتگاران معتمد را بطریق دیدبانی
گماشتند و هر روز والده ها و همشیره ها نزد ایشان آمده دلدهی و خاطر جوئی میکردند
تا ده روز دران سعادت کده بسر بردند و چون معلوم شد که از دوام باده گساری و اشفته
دماغی ایشان انچه بعرض رسیده بود وقوعی نداشت دستوری شد که بدولتخانه تشریف
برند و چندی از ملازمان ایشان که از غضب حضرت عرش اشیانی بیم و هراس
بخاطر راه داده بگوشه ها خزیده بودند باز آمده سرگرم بخدمت گردیدند و حضرت شاهی
هر روز بکورنش والد بزرگوار خود استسعاد یافته مشمول مراحم می گشتند درین ایام
مکتوب های هادی شاه راه شیخ حسین جامی که در سلسلهٔ علیهٔ خواجهای بزرگوار
بگذارش جان و تن دادرس بانفس هزار من بے همتا بود بحضرت شاهی رسید مضمون
آنکه حضرت خواجه بهاء الحق والدین قدس الله سره العزیز را در خواب مشاهده کردم
فرمودند که درین زودی سلطان سلیم براورنگ فرماندهی بر آمده روزگار را بداد و دهش
آباد گرداند و ستمزدگان عالم را به بخشش شاد سازد * و از غرایب حکایات که دران
روزها روداد آنکه حضرت شاهی گران بار نام فیلی داشتند که در جنگ فیل بے همتا بود
وفیلی که در برابر صدمات او پا استوار کند در فیلخانهٔ بادشاهی نشان نمیدادند وهمچنین
خسرو آب روپ نام فیلی داشت که او نیز در جنگ فیل سرآمده بود حضرت عرش
اشیانی حکم فرمودند که آن دو کوه گران سنگ را باهم درجنگ در اندازند ورن تهمن
نام فیلی را ازحلقهٔ خاصه بکمک مقرر فرمودند که هرگاه یکی ازانها بردیگری
غالب آید و فیلبان از نگهداشت آن باز ماند فیل مذکور از کمین بر آمده
کمک کند این فیل را باصطلاح فیلبانان طپانچه می نامند و این از تصرفات
حضرت عرش آشیانی است که در وقت جنگ بجهت جدا ساختن فیلان سرکش
بخاطر آوردند و لید لنگر و چرخی و اوچاری نیز از اختراعات آن حضرت است بالجمله
حضرت شاهی و خسرو التماس نمودند که بر اسپان سوار شده از نزدیک تماشا کنند

جمع وتحریر آن گشته اند و از انجا تتمهٔ اخبار را تا آخر ایام حیات و انجام مدت سلطنت
که کلهم بیست و یکسال و هشت ماه و بست روز بوده باشطری از اوایل احوال
حضرت صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه که بعد از استماع واقعه والد نامدار از قلعه
خیر دکن بجانب دارالخلافه اکبراباد متوجه گشته تا بر تخت سلطنت و فرمانروائی
جلوس فرموده اند راقم سطور دلیل طریق نامرادی محمد هادی جهت تکمیل کتاب
چنانچه در دیباچه ایمائی بان رفته الحاق نموده و اراده و خواهش دارد که اگر اجل امان
و فرصت دست بهم داده و دماغ یاوری نمود مجملی از احوال آن بادشاه فریدون
فرجمجاه را که رب النوع سلسله سلاطین تیموریه هندوستان بوده من اوله الی آخره
به سلک تحریر کشیده در ذیل این نسخه مندرج سازد و تشنه لبان جویای اخبار رابه
شادابی اظهار حقیقت سیراب گرداند ومنه الاعانة والتوفیق *

ذکر وزرای حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه در زمان شاهزادگی

نخست رای کهنسور خدمت دیوانی آنحضرت داشت بعد ازان بایزید بیگ باین
خدمت پرداخت بعد ازان خواجه محمد دوست کابلی که در ایام سلطنت بخواجه
جهانی روشناس گشت دیوان شد بعد ازان خان بیگ باین منصب امتیاز یافت اما
مدار مهمات بر شریفخان پسر عبدالصمد شرین قلم بود که پس از جلوس بخطاب
امیرالامرائی ووالا پایه وکالت سر عزت در فلک سود وچون لب سدگهه بنام نامی خندان
شد و فرق مدیر بالقاب گرامی ارتفاع پذیرفت چندی کار دیوانی بر وزیرخان محمد مقیم
بدستور عهد حضرت عرش اشیانی بحال داشته بعد از چند روز وزارت نصف ممالک
محروسه بوزیر الملک خان بیگ والا شاهی مذکور مرحمت فرمودند و وزارت نصف
ممالک میرزا غیاث بیگ طهرانی را بخطاب اعتمادالدوله امتیاز بخشیده تفویض نمودند
لیکن اعتمادالدوله اختیاری در وزارت نداشت گویا پیشکار امیرالامرا بود و بیرمخان
امیرالامرا وکیل و مدار علیه بود و چون او به بیماری مزمن گرفتار آمد و موکب مسعود
بصوب کابل نهضت فرمود جعفر بیگ قزوینی مخاطب باصفخان بخدمت جلیل القدر
وکالت سیوم صفر سنه یکهزار و پانزدهم هجری چهره سعادت بر افروخت خواجه ابوالحسن
تربتی را بهمراهی خود التماس نمود تا سررشته دفتر و کاغذ نگاهدارد وخواجه اگرچه
مرد راست و درست کارگذار بود اما به ترشروئی و درشت خوئی اتصاف داشت
و بعد ازانکه اصفخان بمهم دکن همراه شاهزاده پرویز رخصت یافت دست هفتم
جمادی الاول سنه یکهزار بست هجری خدمت دیوانی به اعتمادالدوله باز گشت و او
تا آخر ایام حیات به استقلال تمام بلوازم امر خطیر پرداخت و بعد از رحلت آن دستور معظم
نوبت دیگر بتاریخ دوازدهم جمادی الثانی سنه یکهزار سی و یک هجری خواجه ابوالحسن
خلعت وزارت پوشیده بعد ازان که مهابتخان را از درگاه معلی اخراج نمودند
یمین الدوله آصفخان خلف الصدق اعتمادالدوله را تا پانزدهم صفر سنه یک هزار سی و پنج
هجری بمنصب بزرگ وکالت اختصاص بخشیدند و همچنان خواجه ابوالحسن

و دوا پرداختند و تدبیرات بکار بردند اثرے ازاں مرتب نگشت و روی بهبود در آئینه
حال مرئي نشد و چون سلطان خسرو خواهر زاده راجه مانسنگه و داماد خان اعظم دریں
دولت خصوصاً دریں وقت حل و عقد امور سلطنت بایں دوکس تعلق داشت بخاطر
حق ناشناس قرار دادند که باوجود حضرت شاهي چنیں ناخلفي را به سلطنت برداشته
به ترتیب اسباب فتنه و فساد پردازند و آنحضرت از غدر معاندان وقوف یافته بدابر
حزم و احتیاط که از شرایط جهانداري است در چنیں وقت خود را از سعادت خدمت
پدر عالیقدر محروم داشته ترک آمد و رفت بدرون قلعه فرمودند و شاهزاده خورم با دل
قوي و عزم درست درمیان دشمنان و بد اندیشان پاے همت افشرده دولت ملازمت
جد بزرگوار را از دست نداده اگرچه مکرر والده ماجده آن قرةالعین پیغام فرستاده که دریں
آشوبگاه بے تمیزي و تلاطم امواج فتنه بسر بردن علاج وقت نیست قطب وار قدم
همت برجا داشته ترک عزیمت نفرمودند تا آنکه بفرموده پدر نامور و مادر بلند اختر
آنسریر آراے سلطنت نزد آنحضرت شتافتند و هرچند در بردن شاهزاده مبالغه نمودند
برفتن راضي نشدند درجواب معروض داشتند که تا رایحه حیات جد بزرگوار بمشام جان
میرسد امکان جدائي در تصور نمي گنجد ازانجا که حافظ حقیقي در همه حال حارس
آن عزیز دین و دولت بود دران طوفان حوادث از آسیب عین‌الکمال چنانچه باید
حراست نمود * و دریں ایام از کنیزان حضرت شاهي دو پسر متولد شدند و بجهاندار
و شهریار موسوم گشتند و چون قضاے قادر قدیر و حکیم خبیر براں رفته بود که انجامکار
حق بمرکز قرار گیرد و جهان تیره از خلافت وارث حقیقي ملک روشنائي پذیرد ایں
طایفه حق ناشناس از اراده باطل ندامت گزیده شرمنده و سرافگنده بخدمت حضرت
شاهي شتافتند و آنحضرت روز دیگر بملازمت حضرت عرش آشیاني تشریف برده در
حالت نزاع بدولت دیدار سعادت اندوختند و برحسن استقامت شاهزاده خورم تحسین
و آفرین فرمودند و آن سرو جویبار خلافت را همراه خود برده بدولتخانه آوردند * شب
چهارشنبه سیزدهم جمادي الاخری سنه هزار و چهارده هجري آن شاهباز اوج خلافت
ازیں سراے فاني به نزهت سراے جاوداني شتافت و روز دیگر بلوازم تجهیز و تکفین
پرداخته در باغ سکندره بجوار رحمت الهي سپردند ولادت گرامي در نهصد و چهل و نه
روی داد و جلوس در نهصد و شصت و سه اتفاق افتاد و آنحضرت را سه پسر والاگهر
و سه صبیه قدسیه بودند نخستیں شاه عادل باذل نورالدین محمد جهانگیر که سریرآرای
خلافت شد دوم سلطان مراد که در سنه هزار و هفتم مطابق سال چهل و چهارم
اکبرشاهي بادمان شراب در ولایت دکن درگذشت سوم سلطان دانیال که در
سنه هزار و سیزدهم هجري موافق سال چهل و نهم اکبرشاهي او نیز بافراط شراب
خواري و باده گساري در ملک دکن وفات یافت و اسامي صبیه‌ها اینست شاهزاده
خانم شکرالنسا خانم آرام بانو بیگم بعد ازیں آنچه مرقوم قلم مشکیں رقم گردیده تالیفي
است که حضرت جنت مکاني جهانگیر بادشاه تا اوایل سنه نوزده جلوس خود متوجه

ذکر خواستگاری نور جهان بیگم در سال ششم

میرزا غیاث بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مبادی حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد خان بخدمت شاه جمجاه شاه طهماسپ صفوی پیوست شاه وزارت یزد را به خواجه محمد شریف تفویض فرمود و خواجه را دو پسر بود نخستین آقا طاهر و دوم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیه میرزا علاءالدوله پسر آقا ملا را بجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری نمود او بعد از فوت پدر با دو پسر و یک دختر متوجه هندوستان گشت و در قندهار صبیه دیگر حق تعالی بوی ارزانی داشت و در فتحپور بسعادت زمین بوس حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه ناصیه اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوام خدمت و جوهر رشد و کاردانی بوالا پایه دیوانی بیوتات فرق عزت بر افراخت میرزا غیاث بیگ بانویسندگی و معامله فهمی بغایت نیک ذات و کار گذار بود تتبع شعر قدما بسیار نموده از سخن سنجان روزگار بود شکسته را بغایت متین و آبدار می نوشت بعد از فراغ خدمات مرجوعه خلاصه اوقاتش صرف شعر و سخن میشد سلوک و معاش او با اهل حاجت بمرتبه بود که هیچ صاحب غرضی بخانه او نرفت که آزرده برگشته باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بیباک بود در هنگامی که حضرت عرش اشیانی در لاهور تشریف داشتند علیقلی بیگ استجلو که از تربیت کردهای شاه اسمعیل ثانی بود از عراق آمده در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و بحسب سرنوشت دختر میرزا غیاث بیگ را که در قندهار موجود آمده بود بوی نسبت فرمودند و در آخر بخدمت جهانگیر بادشاه پیوسته بخطاب شیر افگن و منصب مناسب ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در صوبه بنگاله جاگیر عنایت نموده بدانصوب رخصت فرمودند و خاتمه کار آن بیعاقبت و کشتن قطب‌الدین خان بجای خود رقمپذیر گشته و چون شیر افگن بجزای عمل خویش گرفتار گشته او را بوادیه عدم گردید بحکم اشرف متصدیان صوبه بنگاله صبیه میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس بخطاب اعتمادالدوله سربلندی یافت روانه درگاه والا ساختند و آنحضرت بنابر غبار آزاری که از کشتن قطب‌الدین‌خان بر حواشی خاطر اشرف نشسته بود برقیه سلطان بیگم والده سببی خویش بخشیدند مدتی در خدمت ایشان بناکامی گذرانید و چون هنگام سطوع کوکب بخت و طلوع اختر مراد در رسید اقبال باستقبال شتافت طالع از گران خواب بیدار شد و سعادت روی آورد دولت حجله آراست زمانه بمشاطگی پرداخت هوس گل کرد امید در حوصله بالید آرزو از هرسو هجوم آورده و درهای بسته را کلید آمد و دلهای خسته را دوا شد بالجمله از نیرنگیهای آسمانی روزی در جشن نوروز جهان افروز بنظر دوربین آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سرای خلافت انتظام یافت و آناً فآناً پایه عزت و قبول او ارتفاع و اعتلا پذیرفت نخست نور محل نام کردند پس از روزی چند خطاب نور جهان بیگم عنایت شد جمیع خویشان و منتسبان او بانواع مراحم و

بخدمت دیواني مشغول بود و خلعت استقلال یافت تا آنکه حضرت جنت مکاني از جهان فاني بقصر سرابچه جاوداني شتافتند *

اولاد امجاد آنحضرت

آن شاهنشاه مکان را پنج پسر والا گهر و دو دختر قدسي اختر بودند اول سلطان خسرو دویم سلطان پرویز سویم سلطان خرم چهارم سلطان جهاندار پنجم سلطان شهریار دختر کلان سلطان نثاربیگم و خورد بهار بانو بیگم خسرو و جهاندار و پرویز در حین حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شتافتند و تاریخ آن مسافران ملک بقا در محل خود رقمزده کلک بیان گشته و از خسرو دو پسر و یک دختر مانده بود بعد از شدقار شدن آنحضرت بطریقی که نگاشته شده راه ممات پیش گرفتند دختر تا حال در قید حیات است و از سلطان پرویز طفلي و صبیه بود طفل از پدر بزودي رحلت نمود صبیه درعقد ازدواج شاهزاده دارا شکوه است و از شاهجهان چهار پسر اقبالمند و سه دختر قدسي اختر روشني افزاے دیدهٔ پدر بزرگوارانند اول سلطان داراشکوه دویم سلطان شجاع سویم سلطان اورنگ زیب چهارم سلطان مراد بخش و دختر اول سوپر بانوبیگم دویم جهان آراےبیگم سویم روشن آراے بیگم و از جهاندار اولاد نماند و از شهریار دختري هست ارزاني بیگم نام *

ذکر فضلاے معتبر آنحضرت

ملا روز بهاے تبریزي ملا شکرالله شیرازي نقاسري میر ابوالقاسم گیلاني ملا باقر کشمیري ملا محمد سیستاني ملا مقصود علي قاضي نورالله ملا فاضل کابلي ملا عبدالحکیم سیالکوتي ملا عبداللطیف سلطان پوري ملا عبدالرحمان بهوره گجراتي ملا فاضل کابلي ملا حسن مراغي ملا محمود جونپوري *

ذکر حکماے آنحضرت

حکیم رکنا کاشي حکیم صدرا ملقب بمسیح الزمان حکیم ابوالقاسم گیلاني ملقب بحکیم الملک حکیم مومناي شیرازي حکیم روح الله کابلي مقیم بید گجراتي حکیم تقي گجراتي *

ذکر شعرا که نزد آنحضرت بودند

بابا طالب اصفهاني حیاے گیلاني ملا نظیري نیشاپوري ملا محمد صوفي مازندراني ملک الشعرا طالباء املي سعیدائي گیلاني زرگر باشي میر معصوم کاشي قولشوره کاشي ملا حیدر حصاني شیدا *

ذکر حافظان که در خدمت بودند

حافظ نادعلي حافظ کتب مقامات اخرا حافظ عبدالله استاد محمد مالي حافظ چوله *

ذکر نغمه سرایان هند

چتر خان پرویز داد ماکهو خمره *

توزک جهانگیری

TOOZUK-I-JEHANGEERE

یعنی

تاریخ عهدسلطنت نورالدین جهانگیر بادشاه که تا سال نوزدهم جلوس
خود ان بادشاه نصفت پناه تحریر نموده و زان بعد معتمد خان
حسب الحکم ان بادشاه بانجام رسانیده

EDITED

BY

SYUD AHMUD KHAN

GHAZEEPORE

PRINTED AT HIS PRIVATE PRESS, 1863. A. D. 1280. H.

نوازش اختصاص یافته و اعتمادالدوله به منصب وکالت کل و ابوالحسن برادر کلان بیگم بخطاب اعتقاد خان و خدمت خانسامانی سرفراز گشت نسبت خویشی و کامروائی خویشان موقوف غلامان و خواجه‌سرایان اعتمادالدوله هرکدام خطاب خانی و منصب ترخانی گرفتند برگذری دایی دلارام نام که بیگم را شیر داده بود بجلی حاجی کوکه صدر اناث شد و مدد معاشی که بعورات مرحمت میگشت صدرالصدور بمهر او معتبر میداشت *

گفند خویش وتبار از تو ناز می زیبد * بحسن یکتن اگر یک قبیله ناز کنند

بغیر از خطبه دیگر انچه لوازم سلطنت و فرمانروائی بود همه بفعل آمد یکچندی در جهروکه نشست و جمیع امرا بکورنش آمده گوش بفرمان داشتند سکه بنام بیگم زدند و نقش سکه این بود *

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور * بنام نور جهان بادشاه بیگم زر

و طغرای فرامین چنان نقش بست (حکم علیةالعالیه نور جهان بیگم بادشاه) و رفته رفته کار بجای کشید که از بادشاهی بجز نامی باقی نمانده مکرر میفرمودند که من سلطنت را بنور جهان بیگم ارزانی داشتم و بجز یک سیر شراب و نیم سیر گوشت مرا هیچ در نمی باید از خوبی و نیکنامی بیگم چه نویسم جهر او غالب برشر بود بلکه شر نبود هرجا که کار افتاده را عقده پیش می آمد و بخدمت بیگم ملتجی گشت گره از کارش برکشوده کامیاب مراد ساخت و هرکسی بدرگاه او پناه برد از آسیب ظلم و ستم محفوظ ماند هرجا دختری بود یتیم اینکس بقصد ثواب عروس کرده درخور حالت او جهیز لطف فرمودند یمکن که در عهد دولت خویش پانصد دختر را بقصد ثواب عروس کرده لطف فرمودند و از سلسله علیه او نفع بسیار بخلق الله رسید *

بسم الله الرحمن الرحيم
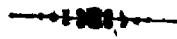
از عنایات بیغایات الهي یکساعت نجومي از روز پنجشنبه هشتم جمادي الثاني هزار و چهارده هجري گذشته در دارالخلافه آگره در سنه سي وهشت سالگي بر تخت سلطنت جلوس نمودم پدرم را تا بیست وهشت سالگي فرزند نمي زیست وهمیشه بجهت بقای فرزند بدرویشان وگوشه نشینان که ایشان را قرب روحاني بدرگاه الهي حاصل است التجامي بردند چون خواجه بزرگوار خواجه معین الدین چشتي سرچشمه اکثر اولیاے هند بودند بر خاطر گذرانیدند که بجهت حصول اینمطلب رجوع باستانه متبرکه ایشان نمایند باخود قرار دادند که اگر الله تعالی پسری کرامت فرماید واورا بمن ارزاني دارد از اگره تا بدرگاه روضه منوره ایشان که یک صدوچهل کروه است پیاده ارروئی نیاز تمام متوجه گردم در سنه نهصد وهفتادوهفت روز چهارشنبه هفتدهم ماه ربیع الاول هفت گهري از روز مذکور گذشته بطالع بست وچهارم درجه میزان الله تعالی مرا از کتم عدم به وجود آورد ودران ایام که والد بزرگوارم جویای فرزند بودند شیخ سلیم نام درویشی صاحب حالت که طی بسیاری از مراحل عمر نموده بود درکوهے متصل بموضع سیکري از مواضع آگره استقامت داشت ومردم آن نواحي بشیخ اعتقاد تمام داشتند چون پدرم بدرویشان نیاز مند بودند صحبت ایشان را نیز دریافته روزی در اثناے توجه وبیخودي از ایشان پرسیدند که مرا چند فرزند خواهدشد فرمودند که بخشنده بی منت سه پسر بشما ارزاني خواهد داشت پدرم میفرمایند که نذر نمودم که فرزند اول را بدامن تربیت وتوجه شما انداخته شفقت ومهرباني شمارا حامي وحافظ او سازم شیخ اینمعني را قبول میفرمایند وبر زبان میگذرانند که مبارک باشد ما هم ایشان را همنام خود ساختیم چون والده مرا هنگام وضع حمل نزدیک میرسد بخانه شیخ مي فرستند تا ولادت من درانجا واقع گردد بعد از تولد نام مرا سلطان سلیم نهادند اما من از زبان مبارک پدرخود نه درمستي ونه درهوشیاري شنیدم که مرا محمد سلیم یا سلطان سلیم مخاطب ساخته باشند همه وقت شیخو بابا گفته سخن میکردند والد بزرگوارم موضع سیکری را که محل ولادت من بود برخود مبارک دانسته پای تخت ساختند ودر عرض چهارده پانزده سال ان کوه وجنگل پرده ودام شهری شد مشتمل بر انواع باغات وعمارات ومنازل متنزه عالي وجاهاے خوش ودلکش بعد از فتح گجرات این موضع بفتحپور موسوم گشت چون بادشاه شدم بخاطر رسید که نام خود را تغییر باید داد که این اسم محل اشتباه است بنام قیاصره روم ملهم غیب بخاطرم انداخت که کار بادشاهان جهانگیریست خودرا جهانگیر نام نهم ولقب خودرا

باغی احداث فرموده‌اند که درکم جائی مانند لطافت باغ بوده باشد نام آن گل افشان فرمودند وعمارت مختصری ازسنگ سرخ تراشیده ساخته‌اند ومسجدی بر یک جانب آن باغ به اتمام رسیده درخاطر داشتند که عمارت عالی بسازند چون عمر وفا نکرد آرزوی بفعل نیامد دریں واقعات هرجا که صاحب قرانی نوشته شود مراد امیر تیمور گورگان است وهرجا که فردوس مکانی بقلم در آید حضرت بابر بادشاه است وچون جنت آشیانی مرقوم گردد حضرت همایون بادشاه است وچون عرش آشیانی مذکور شود حضرت والد بزرگوارم جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازیست خربوزه و انبه ودیگر میوه‌ها در آگره و نواحی آن خوب میشود غایتاً ازمیوه ها مرا به انبه میل تمام است در ایام دولت حضرت عرش آشیانی اکثر میوهای ولایت که درهند نبود بهم رسید اقسام انگورها از صاحبی وحبشی وکشمشی درشهرهای مقرر شایع گشت چنانچه در بازارهای لاهور در موسم انگور انقدار که خواهند از هر قسم وهرجنس بهم میرسد ازجمله میوه‌ها میوه ایست که آنرا انناس می‌نامند و در بنادر فرنگ میشود درغایت خوشبوئی وراست مزگی است درباغ گل افشان آگره هرسال چندین هزار برمی آید ازطیب ریاحین گلهای خوشبوئی هند را برگلهای معموره عالم ترجیح می توان داد چندین گل است که در هیچ جای عالم نام ونشان آن نیست اول گل چنپه گلی است درنهایت خوشبوئی ولطافت بهیات گل زعفران لیکن رنگ چنپه زرد مایل بسفیدیست درخت آن درغایت موزونی است وکلان وپربرگ وشاخ وسایه‌دار میشود در ایام گل یک درخت باغی را معطر دارد واز آن گذشته گل کیوره است که بهیات واندام غیر مکرر است بوی او درتندی وتیزی بدرجه ایست که ازبوی مشک هیچ کمی ندارد دیگر راے بیل که دربو ازعالم یاسمن سفید است غایتاً برگهایش دوسه طبقه برروی هم واقع شده دیگر گل مولسری است که درخت آن نیز بسیار خوش اندام وموزون وسایه دار است وبوی گل آن درنهایت ملایمت دیگر گل سیوتی که ازعالم گل کیوره است غایتاً کیوره خار داراست وسیوتی خار ندارد رنگ آن بزردی مایل است وکیوره سفید رنگ است ازیں گلها و از گل چنبیلی که یاسمن سفید ولایت است روغنهای خوشبو می‌سازند و دیگر گلهااست که ذکر آن طولی دارد از درختان سرو صنوبر وچنار وسفید آروبید مولهٔ که هرگز درهندوستان خیال نکرده بودند بهم رسیده وبسیار شده ودرخت صندل که خاصهٔ جزایر بود درباغات نشوونما یافته ساکنان آگره درکسب هنر وطلب علم سعی بلیغ دارند وطوایف مختلف از هر دین وهرمذهب سکونت دریں بلده اختیار کرده‌اند بعد از جلوس اولیں حکمی که از من صادر گشت بستن زنجیر عدل بود که اگرمتصدیان مهمات دارالعدالت در داد خواهی وغور رسی ستم رسیدگان ومظلومان اهمال ومداهنه ورزند آن مظلومان خودرا بدیں زنجیر رسانیده سلسله جنبان گردند تا صدای آن باعث آگاهی گردد وضع آن بدیں نهج است که از طلای ناب فرمودم زنجیری سازند طولش سی گز مشتملبر شصت زنگ وزن آن چهار من هندوستان که سی و دو من عراق بوده باشد یک سرش بر کنگره شاه

چون جلوس دروقت طلوع حضرت نیر اعظم ونوراني گشتن عالم واقع شده نورالدین
نام ودر ایام شاهزادگي نیز از دانایان هند شنیده بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت
زمان جلال الدین اکبر بادشاه نورالدین نامي متصدي امور سلطنت خواهد گشت
اینمعني نیز در خاطر بود بنابرین مقدمات نورالدین جهانگیر بادشاه اسم ولقب خود
ساختم چون این امر عظیم درشهر اگره واقع گشت ضروراست که مجملی از
خصوصیات انجا مرقوم گردد اگره از شهرهای قدیم بزرگ هندوستان است برکنار
دریاے جمنه قلعه کهنه داشت پدرم پیش از تولد من انرا انداخته قلعه از سنگ سرخ
تراشیده بنا نهادند که روندهای عالم مثل آن قلعه نشان نمیدهند درعرض پانزده شانزده سال
باتمام رسید مشتمل برچهار دروازه ودو دریچه سي وپنجلک روپیه که یکصد وپانزده هزار
تومان رایج ایران ویک کرور وپنجلک خاني بحساب توران باشد خرچ این قلعه شده
آبادانی این معموره برهردو طرف دریاے مذکور واقع شده جانب غرب رویه آن که
کثرت وآبادانی بیشتر دارد دور آن هفت کروه است طول آن دوکروه وعرض یک کروه
ودور آبادانی آن طرف آب که برجانب شرقي واقع است دونیم کروه است طول یک
کروه وعرض نیم کروه اماکثرت عمارات بنوعیست که مثل شهرهاے عراق وخراسان
وماوراءالنهر چند شهر آباد تواند شد اکثر مردم سه طبقه وچهار طبقه عمارت کرده اند
وانبوهی خلق بحدیست که درکوچه وبازار بدشواری تردد توان نمود ازاواخر اقلیم
ثاني است شرقي ان ولایت قنوج وغربي ناگور وشمالي سنبهل وجنوبي چندیري است
درکتب هنود مسطوراست که منبع دریاے جمنه کوهیست کلند نام که مردم را
از شدت سردي عبور درانجا ممکن نیست جائی که ظاهر میشود کوهیست قریب به
پرگنه خضرآباد هواے آگره گرم وخشک است سخن اطباء انست که روح را به
تحلیل مي برد وضعف می ارد به اکثر طبایع ناسازگار است مگر بلغمي وسودائي
مزاجان را که از ضرر آن ایمن اند وازین جهت است حیواناتي که این مزاج وطبیعت
دارند مثل فیل وگاؤ میش وغیران درین آب و هوا خوب میشوند پیش از حکومت
افغانان لودي آگره معموره کلان بود وقلعه داشت چنانچه مسعود سعد سلمان درقصیده
که بمدح محمود پسر سلطان ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوي درفتح قلعه
مذکور املا نموده مذکور ساخته است

حصار آگره پیدا شد از میانه گرد بسان کوه برو بارهاي چون کهسار

چون سکندر لودي اراده گرفتن گوالیار داشت از دهلي که پاي تخت سلاطین هند
است باگره آمد وجاے بودن خود انجا قرارداد وازان تاریخ ابادانی معموره آگره روی
درترقي نهاد وپاي تخت سلاطین دهلي گشت چون حضرت حق سبحانه تعالی
بادشاهي هند باین سلسله والا کرامت کرد حضرت فردوس مکاني بابر بادشاه بعد
از شکست دادن ابراهیم ولد سکندر لودی وکشته گشتن او وفتح رانا سانگا که کلان ترین
راجها وزمینداران ولایت هندوستان بود برطرف شرقي اب جمنه زمینی خوش کرده چار

سکه‌هائی عهد جهانگیری که بعنایت جناب فیضماب مسٹر تهارپهل صاحب بهادر جج میرٹهه از نظرم گذشتند نقش ان سکه‌ها بعینه دریٖنجا ثبت است

سکه اشرفی

شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه

روئی زر را ساخت نورانی برنگ مهرو ماه ١٥ ضرب لاهور

سکه روپیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

ماه فروردی الهی ضرب جهانگیر نگر سنه ٥

سکه روپیه

زکام شاه جهانگیر شاه اکبر نور سنه ١٢

همیشه باد ابر روئی سکه لاهور

سکه روپیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

بهمن الهی ضرب برهانپور سنه ١٠٢٠

سکه روپیه

زکام شاه جهانگیر شاه اکبر نور سنه ٣

همیشه باد ابرروی سکه لاهور ١٠٢٨

سکه روپیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

ماه مهر الهی سنه ١٠٣١ ٨

سکه روپیه

زکام شاه جهانگیر شاه اکبر نور ١٠٣٣

همیشه باد ابرروے سکه لاهور سنه ١٩

سکه روپیه

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

ماه اذر الهی ضرب سنه ١٠٣٢ ١٧

برج قلعه آگره استوار ساخته سر دیگر را تا کناره دریا برده برمیل سنگین که نصب شده بود محکم ساختند و دوازده حکم فرمودم که درجمیع ممالک محروسه معمول داشته این احکام را دستورالعمل سازند * اول منع ذکات از تمغا و میر بحری وسایر تکالیفی که جاگیرداران هر صوبه وهر سرکار بجهت نفع خود وضع نموده بودند * دوم در راه هایی که دزدي و راهزني واقع شود وآن راه پاره از آباداني دور باشد جاگیرداران سواح سرائی ومسجدی بنا نهند وچاهی احداث کنند تاباعث آباداني گشته جمعی دران سرا آباد شوند واگر بمحال خالصه نزدیک باشد متصدي انجا سرانجام نماید و در راهها بار سوداگران را بے اذن ورضای ایشان نکشاید * سوم درممالک محروسه ازکافرو مسلمان هرکس که فوت شود مال ومنال اوبورثه اوواگذارند هیچ کس دران مدخل نسازد واگر وارث نداشته باشد بجهت ضبط ان اموال مشرف وتحویلدار علیحده تعین نمایند تاآن وجه بمصارف شرعي که ساختن مساجدوسراها ومرمت پلهاے شکسته واحداث تالابها وچاهها باشد صرف شود — چهارم شراب وبزنهره و انچه ازقسم مسکرات منهیه باشد نسازند ونفرو شند با انکه خود بخوردن شراب ارتکاب مي نمایم و ازهژده سالگی تاحال که عمرمن بسی و هشت رسیده همیشه مداومت بان کرده ام در اوایل چون بخوردن آن حریص بودم گاهی تابیست پیاله عرق دوآتشه تناول میشد چون رفته رفته در من اثر تمام کرد در مقام کم شدن آن شدم درعرض هفت سال از پانزده پیاله به پنج شش رسانیدم و اوقات نوشیدن نیز مختلف بود بعضی اوقات سه چهار ساعت نجومي از روز باقیمانده آغاز خوردن میکردم و بعضی اوقات در شب و برخی درروز تا سي سالگي برین نهج بود بعد ازان وقت خوردن در شب قرار دادم درین ایام خود محض براے گوارش طعام مي خورم * پنجم خانه هیچکس را بنزول نسازند * ششم منع نمودم که هیچکس گوش و بیني شخصے را بهیچ گناهی نبرد و خود نیز بدرگاه الهي نذر نمودم که هیچکس را بدین سیاست معیوب نسازم * هفتم حکم کردم که متصدیان خالصه و جاگیرداران زمین رعایا را بتعدي نگیرند وخود کاشت خود نسازند * هشتم عامل خالصه وجاگیردار در پرگنه که باشند بمردمان بیحکم خویشي نکنند * نهم در شهرهاے کلان دارالشفاها ساخته اطبا بجهت معالجه بیماران تعین نمایند و انچه صرف و خرچ میشده باشد از سرکار خالصه شریفه میداده باشند * دهم بسنت والد بزرگوار خود فرمودم که هر سال از هژدهم ربیع الاول که روز تولد من است بعدد هرسالی یکروز اعتبار نموده در ممالک محروسه درین روزها ذبح نکنند و در هر هفته دو روز نیز منع شد یکی پنجشنبه که روز جلوس من است ودیگر یکشنبه که روز تولد پدر من است و ایشان این روز را بدین جهت و بسبب آنکه منسوب بحضرت نیراعظم است وروز ابتدای آفرینش عالم مبارک دانسته تعظیم بسیار میکردند واز روزهاے که درممالک محروسه کشتن نمیشد یکے این روز بود — یازدهم بطریق عموم حکم کردم که مناصب وجاگیرهاے نوکران پدر من برقرار باشد بعدازان بقدر حالت هرکس برمنصبهاے ایشان افزوده ازده دوازده کم نه وتا ده سي وده چهل اضافه مقرر گشت

سکۂ روپیہ

نورالدین جہانگیر شاہ اکبر شاہ

ماہ بہمن الہی ضرب سیسرام ۱۰۲۶

سکۂ روپیہ

لاالہ الااللہ محمد رسول‌اللہ ضرب

نورالدین محمد جہانگیر بادشاہ

سکۂ روپیہ

نورالدین جہانگیر بادشاہ

تیر الہی ضرب سورت سنہ

سکۂ روپیہ

لاالہ الااللہ محمد رسول‌اللہ ضرب

نورالدین محمد جہانگیر بادشاہ غازی

سکۂ روپیہ

نورالدین جہانگیر شاہ اکبر شاہ

ماہ اردی بہشت الہی ضرب سیسرام

سکۂ روپیہ

زجہانگیر شاہ اکبر شاہ سنہ ۱۳

سکۂ قندھار شد دلخواہ

سکۂ روپیہ

لاالہ الااللہ محمد رسول‌اللہ ضرب حا ۲و

محمد جہانگیر بادشاہ غازی

سکۂ روپیہ

زجہانگیر شاہ اکبر شاہ

سکۂ قندھار شد دلخواہ

وعلوفهٔ جمیع احدیان را از فراز ده پانزده وماهیانهٔ کل شاگرد پیشه ده دوآرده فرمودم وبر راتبهٔ پردگیان سراپردهٔ عصمت والدهٔ بزرگوار خود بقدر حالت ونسبتی که داشتند از ده دوآرده تاده وبست افزودم ومدد معاش اهالی ائمه ممالک محروسه را که لشکر دعااند یک قلم مطابق فرامینی که در دست داشتند برقرار ومحلم گذاشتم ومیران صدر جهان که از سادات صحیح النسب هندوستان است ومدتها بمنصب جلیل القدر صدارت پدرمن بدو متعلق بود امر نمودم که همه روز ارباب استحقاق را بنظر بگذراند — دوازدهم جمیع گنهگاران که از دیرباز در قلعها وزندانها مقید ومحبوس بودند آزاد نموده خلاص ساختم — وبساعت سعید فرمودم که سکه بر زر زدند و از طلا ونقره بوزنهای مختلف زر را مسکوک ساختند وهریک را جداگانه نامی نهادم چنانچه مهر صد توله را نورشاهی وپنجاه توله را نورسلطانی وبست توله را نوردولت وده توله را نور کرم وپنج توله را نورمهر ویک توله را نور جهانی ونصف انرا نورانی وربع آنرا رواجی نام کردم وانچه از جنس نقره سکه شد صد توله را کوکب طالع وپنجاه توله را کوکب اقبال وبیست توله را کوکب مراد وده توله را کوکب بخت وپنج توله را کوکب سعد ویکتوله را جهانگیری ونصفش را سلطانی وربع آن را نثاری ودهم حصه را خیر قبول نامزد گردانیدم وهمچنین ارمس نیز برین حساب سکه کرده هریک را بنامی معروف کردند وبر مهرهای صدتوله وپنجاه توله وبیست توله وده توله این ابیات اصفخان را فرمودم که نقش نمودند وبریک روی آن این بیت سکه شد

بخط نور بر زر کلک تقدیر ❁ رقم زد شاه نورالدین جهانگیر

ودر فاصله مصراعها کلمه وبر طرف دیگر این بیت که مشعر بر تاریخ سکه است منقوش گشته

شد چو خورزین سکه نورانی جهان ❁ افتاب مملکت تاریخ آن

ودر میان هردو مصراع ضرب مقام وسنه هجری وسنه جلوس وسکه نورجهانی که بعوض مهر معمول است ودر وزن ده دوازده زیاده براین این بیت آمیرالامرا قرار گرفت

روی زر را ساخت نورانی برنگ مهروماه ❁ شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه

چنانچه برهر روی یک مصراع نقش گشت وقید ضرب مقام وسنه هجری وسنه جلوس شده سکه جهانگیری نیز که در وزن ده دوازده زیاده است دربرابر روپیه اعتبار شده بدستور نورجهانی مقرر گشت ووزن توله مطابق دونیم مثقال معمول ایران و توران است

تاریخها بجهت جلوس من گفته بودند همه را نوشتن خوش نیامد بهمین تاریخی که مکتوبخان داروغه کتاب خانه ونقاش خانه که از بندهای قدیم من است گفته بود اکتفا نمودم

صاحب قران ثانی شاهنشه جهانگیر ❁ باعدل و داد بنشست برتخت کامرانی
اقبال وبخت و دولت نقح وشکوه ونصرت ❁ پیشش کمر بخدمت بسته بشادمانی
سال جلوس شاهی تاریخ شد چو بنهاد ❁ اقبال سربپای صاحب قران ثانی

جمیع بندها الله تعالی است خصوصاً بادشاهانرا که وجود ایشان باعث رفاهیت عالم
است پدر او خواجه عبدالصمد که در فن تصویر بے بدل زمان خود بود واز حضرت
جنت آشیانی خطاب شیرین قلمی یافته در مجلس همایون ایشان رتبه مجالست
ومصاحبت داشت واز مردم اعیان شیراز است والد بزرگوارم بنابر سبق خدمت
عزت وحرمت او را بسیار میداشتند * راجه مانسنگه را که از امراء معتبر ومعتمد پدرم بود
و او را درین خاندان عظیم‌الشان نسبتها و وصلتها دست داده چنانچه عمه او در خانه پدرم
بود وهمشیره او را من خواسته بودم که خسرو وهمشیره اش سلطان‌النسا بیگم که اولین
فرزند منست ازو تولد یافت بدستور سابق حاکم صوبه بنگاله ساختم باانکه بجهت
بعضی امور که واقع شده گمان این عنایت درحق خود نداشت بخلعت چارقب وشمشیر
مرصع واسپ خاصه سرفراز ساخته روانه انولایت که جای پنجاه هزار سوار است گردانیدم
پدرش راجه بهگوانداس وجد کلانش راجه بهارامل نام داشت اول کسی که از راجپوتان
کچهواهه شرف بندگی پدرمن دریافت راجه بهارامل بود ودر راستی ودرستی اخلاص
وبسبب شجاعت از قوم خود امتیاز تمام داشت بعد از جلوس چون جمیع امرا باجمعیتهای
خود در درگاه حاضر بودند بخاطر رسید که این لشکر را در خدمت فرزند سلطان پرویز
به نیت غزا برسر رانا که از بدکرداران شدید وکفار غلیظ ولایت هندوستان است ودرعهد پدرم
مکرراً افواج برسر او تعین یافته بود ودفع اومیسر نگشت باید فرستاد درساعت سعید
فرزند مذکور را بخلعتهاے فاخره وکمر شمشیر مرصع وکمر خنجر مرصع وتسبیح مروارید که بها
لعلهاے گران بها در یک سلک بود وهفتاد ودوهزار روپیه قیمت داشت واسپان عراقی
وترکی وفیلان نامی سرفراز ساخته رخصت نمودم قریب بیست هزار سوار اماده مکمل
باامرا وسرداران عمده بدین خدمت متعین گشتند اول اصف خان را که درعهد پدرم از بندها
های مقرب بود ومدتے بخدمت بخشیگری قیام واقدام مینمود وبعد ازان دیوان باستقلال
شد بواحتدار پایه امارت بمرتبه وزارت رسانیدم ومنصب اورا که دوهزار وپانصدی بود پنجهزاری
ساخته اتالیق پرویز گردانیدم وبخلعت وکمر شمشیر مرصع واسپ وفیل او را سربلند نموده
حکم کردم که جمیع منصبداران خورد وبزرگ از صلاح وصوابدید او بیرون نروند عبدالرزاق
معموری را بخشی ومختار بیگ عموی اصفخان را دیوان پرویز ساختم * دیگر براجه جگناتهه
پسر راجه بهارامل که منصب پنجهزاری داشت خلعت وکمر شمشیر مرصع لطف نمودم
* دیگر راناشنکر را که عمو زاده رانااست وپدرم اورا خطاب رانائی داده بودند ومیخواستند
که بهمراهی خسرو برسر رانا فرستند ودرهمان آیام شنقار شدند خلعت وکمر شمشیر مرصع
داده همراه نمودم * دیگر بمادهو سنگه برادرزاده راجه مانسنگه و راولسال درباری باین
اعتبار که همیشه در درگاه حاضر می بودند و از راجپوتان سیکهاوت واز بندهاے معتمد
پدرم بودند علم عنایت شد واین هردو بمنصب سه هزاری سرفراز بودند * دیگر شیخ
رکن‌الدین افغان که او را در آیام شاهزادگی شیرخان خطاب داده بودم از پله پانصدی
بمنصب سه هزار وپانصدی ممتاز ساختم شیرخان صاحب قبیله وبعایت مردانه است

بفرزند خسرو یک لک روپیه مرحمت شد که دربیرون قلعه خانه منعم‌خان خانخانان
را بجهت خود عمارت نماید وایالت وحکومت پنجاب را به سعید خان که از
امرای معتبر وصاحب نسبت بدرمن بود عنایت نمودم اصل او از طایفه مغل است
پدران او هر پیش پدران ما خدمت کرده اند ودر وقت رخصت چون مذکور می شد
که خواجه سرایان او ستم پیشه اند وبرزیردستان ومسکینان تعدي مینمایند باوپیغام
فرستادم که عدالت ما از هیچکس ستم برنمی دارد ودر میزان عدل خوردي وکلاني
منظور نیست اگر بعد ازین از مردم او بزدسی ظلم وتعدي رود گوشمال بے التفاتي خواهد
یافت دیگر شیخ فرید بخاري که در خدمت پدر من میربخشي بود خلعت و
شمشیر مرصع ودوات وقلم مرصع لطف نموده بهمان خدمت مقرر داشتم وبجهت
سرفرازي او فرمودم که ترا صاحب السیف والقلم میدانم ومقیم را که پدر من در آخر
عهد خود خطاب وزیرخاني داده بوزارت ممالک محروسه سرفراز ساخته بودند بهمان
خطاب ومنصب وخدمت ممتاز گردانیدم وخواجگي فتح‌الله را نیز خلعت داده بدستور
سابق بخشي ساختم وعبدالرزاق معموري را هم باانکه بے سببی وجهتي در آیام شاهزادگي
خدمت مرا گذاشته نزد پدرم رفته بود بدستور قدیم بخشي ساخته خلعت دادم
وامین‌الدوله که در آیام شاهزادگي خدمت بخشي گري داشت وبے رخصت من
گریخته بخدمت پدر بزرگوارم رفته بود نظر برتقصیرات اونکرده خدمت آتش بیگي که
درملازمت پدرم داشت باوفرمودم وارباب خدمات ومهمات از بیرونیان ودرونیان بدستوري
که در خدمت پدر من بودند همه را بحال خود گذاشتم وشریف خان که ازخورد سالگي
بامن کلان شده ودر آیام شاهزادگي اورا خطاب خاني داده بودم ودروقتیکه از الهآباد
متوجه خدمت والد بزرگوارخود شدم نقاره وتومان وتوغ بدو مرحمت نموده بمنصب
دوهزار وپانصدي اورا سرفراز نموده وحکومت وداراٸي صوبه بهار وحل و عقد ان ولایت
بقبضه اختیار او گذاشته بدانصوب مرخص گردانیده بودم پانزده روز ازجلوس گذشته در
چهارم رجب سعادت ملازمت دریافت از امدن او خاطر بغایت فرحناک گشت چرا
که نسبت بندگي او بمن حایٸیست که اورا بمنزله برادر وفرزند ویارومصاحب میدانم
چون اعتماد کلي بر اخلاص وعقل ودانائي وکارداني او داشتم اورا وکیل ووزیر اعظم ساخته
بخطاب والاي امیرالامرائي که دربزرگیها خطابے مافوق این نباشد وبمنصب پنجهزاري ذات
وسوار سربلند گردانیدم هرچند منصب او گنجایش داشت که زیاده ازین مقرر گردد
ونهایتاً خود بعرض رسانید که تا از من خدمت نمایانے بوقوع نیاید از منصب مذکور
زیاده نخواهم گرفت چون حقیقت اخلاص بندهاے پدرم هنوز بواقعي ظاهر نگشته واز
بعضي تقصیرات وغلط بیدیها وارادة ناشایسته که مرضي درگاه خالق وپسند خاطر
خلائق نبود سر زده خود بخود شرمنده وشرمسار بودند وبا آنکه در روز جلوس تقصیرات
همه را عفو نموده باخود قرار داده بودم که باز خواست امور گذشته نشود بنابرتو همي که
در خاطر از ایشان قرار گرفته بود امیرالامرارا حافظ ونگهبان خود میدانستم اگرچه نگاهبان

از بادشاه شدن بیک سال بخود قرار داده بودم که درشب جمعه مرتکب خوردن شراب نشوم ازدرگاه الهي اميدوارم که تا حيات باقي باشد مرا بدين قرار داد استقامت بخشد بیست هزار روپیه بمیرزا محمد رضاے سبزواري داده شد که بفقراء و ارباب احتیاج دهلي تقسيم نمايد * وزارت ممالك محروسه را از قرار مناصفه بجان بیگ که اورا در ايام شاهزادگي بخطاب وزيرالملكي سرفراز ساخته بودم وبوزير خان تفويض نمودم وشيخ فريد بخاري را که چهارهزاري بود پنجهزاري کردم رامداس کچهوایه را که از رعایت یافتهای پدرمن بود ومنصب دوهزاري داشت بسههزاري سرفراز ساختم وبميرزا رستم پسر میرزا سلطان حسين پسر زاده شاه اسمعیل حاکم قندهار وعبدالرحيم خانخانان ولد بيرم خان وايرج وداراب پسران او وديگر امراے تعيينات دکن خلعتها فرستادم وبرخوردار پسر عبدالرحمن موید بیگ را چون بے طلب بدرگاه آمده بود حکم نمودم که بجاگیرخود معاودت نماید

ازادب دوراست رفتن بے طلب دربزم شاه * ورنه پاے شوق را مانع درودیوار نیست

یکماه از جلوس همایون گذشته لاله بیگ که درآوان شاهزادگی خطاب باز بهادري یافته بود سعادت ملازمت دریافت منصب او که هزاروپانصدي بود بچهار هزاري قرار یافته بصاحب صوبگي صوبه بهار سرفراز گردید وبیست هزار روپیه باو عنایت نمودم باز بهادر از خاص بنده خیلان سلسله ماست پدرش نظام نام داشت وکتابدار حضرت جنت اشیاني بود کیشوداس مارو را که ازراجپوتان ولایت میرتهه است ودر اخلاص از اقران خود بیشي دارد بمنصب هزارو پانصدی از اصل واضافه سرفراز ساختم بعلما و دانایان اسلامیه فرمودم که مفردات اسمای الهي را که در یاد گرفتن آسان باشد جمع نمایند تا آنرا ورد خود سازم ودر شبهاے جمعه باعلما وصلحا ودرویشان وگوشه نشینان صحبت مید ارم چون قلیج خان که ازبندههای قدیم دولت والد بزرگوارم بود بدارائي وحکومت صوبه گجرات تعین یافت یک لکهه روپیه مدد خرچ گویان باو مرحمت نمودم و میران صدرجهان را که از ایام طفولیت در وقتیکه درس چهل حدیث درخدمت شیخ عبدالنبي که ذکر احوال او در اکبرنامه به تفصیل مذکور است میخواندم واورا بمنزله خلیفه خود میدانستم تا امروز درمقام اخلاص ویک جهتي بود ازمنصب دو هزاري بمنصب چهار هزاري رسانیدم درایام شاهزادگي قبل از وقوع بیماري والد بزرگوارم و در ایام بیماري انسان که راے ارکان دولت وامراے ذي شوکت متزلزل گشته هریک را سوداے در خاطر قرار گرفته بود ومی خواستند که باعث امری گردند که بجز خرابي دولت نتیجه نداشته باشد در تردد وخدمتگاري وجانسپاري تقصیری نکرد * عنایت بیگ را که در دولت پدر من مدتهاے مدید دیوان بیوتات بود ومنصب هفتصدي داشت بجای وزیرخان وزیر نصف ممالک محروسه ساخته بخطاب والای اعتماد الدوله ومنصب هزار وپانصدي بهره مند ساختم ووزیرخان را بدیواني صوبه بنگاله وقرار جمع انجا معین ساختم * بیرداس را که در ایام پدرم خطاب رای رایان یافته بود * راجه بکرماجیت

در نوکري اوربک دستش بشمشیر افتاده بود دیگر شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل ومهاسنگه نبیره راجه مانسنگه وزاهد خان پسر صادق خان وزیر جمیل وقرا خان ترکمان که هر کدام بمنصب دوهزاري امتیاز دارند خلعت واسپها یافته مرخص گشتند دیگر مدوهر که از قوم کچهواهیئان سیکهاوت است ودر من درخورد سالي باو عنایت بسیار میکردند فارسي زبان بوده بانکه ازو تا به آدم ادراک مهم بهیچ یکی از قبیله او نمیتوان کرد خالي از فهمی نیست وشعر فارسي میگوید این بیت ازو ست

غرض زخلقت سایه همین بود که کسی * بنور حضرت خورشید پاے خود ننهد

بدانصوب رخصت یافت اگر تفصیل مجموع منصبداران وبندهائی که دربخدمت تعین یافته اند وحالت ونسبت ومنصب هریک مذکور گردد سخن بدور و دراز خواهد کشید بسیارے از نزدیکان وخدمت گاران نزدیک وامرا رادگان وخان رادان وراجپوتان کار طلب دربخدمت بخواهش خود ها التماس همراهي نمودند ویکهزار احدي که عبارت از یکهاست نیز متعین گشت مجملاً فوجی ترتیب یافت که اگر توفیق رفیق شان گردد باهر یک از سلاطین صاحب اقتدار مخاصمت ومدارعت توانند نمود

سپاهی فراز آمد از هرکران * نبرم ازیلان جهان جادستان

نه از مرگ شان بیم نرتیغ تیر * نه از آب باک و نه از آتش گریز

بمردي یگانه بکوشش گروه * نبرزم سندان نرحمله کوه

چون در ایام شاهزادگي بنابر کمال احتیاط مهر اوزک خود را بامیرالامرا سپرده بودم وبعد از رخصت نمودن او بصوبه بنهار به پرویز سپردم الحال که او بخدمت رانا مرخص گشت بدستور قدیم بامیر الامرا حواله شد * پرویز از صبیه صاحب جمال زینخان کوکه که درنسب همسنگ مرزا عزیز کوکه بود درسال سي وچهارم از جلوس حضرت عرش اشیاني دربلده کابل بعد از دوسال ودو ماه از ولادت خسرو تولد یافت وبعد ازان که بعضی فرزندان متولد شدند برحمت ایزدي ایشان را دریافت از کرمسي که اردوی مان راتهوراست دختری بوجود آمد بهار بانو بیگم نام * واز جگت گسائیں دختر موتهه راجه سلطان خرم در سنه سي وشش از جلوس همایون والد بزرگوارم مطابق سنه نهصد ونود ونه هجري دربلده لاهور عالم را بوجود خود خرم ساخت رفته رفته بحسب سن دراحوال او ترقیات ظاهر گشت خدمت والد بزرگوارم از همه فرزندان بیشتر می کرد و ایشان ازو وار خدمت او بسیار راضي وشاکر بودند وهمیشه سفارش او بمن میکردند وبار ها مے فرمودند که اورا بفرزندان دیگر تو هیچگونه نسبتي نیست واین را فرزند حقیقي خود میدانم بعد ازان که بعضی فرزندان تولد یافته دراوان صبی برحمت ایزدي پیوستند * در عرض یکماه دوپسر از حواصان تولد یافتند یکی را جهاندار ودیگریرا شهریار نام نهادم درهمین ایام عرض داشت سعید خان مبني بر رخصت مرزا غازي که از حاکم رادهای ولایت تهتهه بود رسید فرمودم که چون پدرمن همشیره اورا بفرزند خسرو نامزد نموده اند انشاالله تعالی چون این نسبت بوقوع آید اورا رخصت خواهم نمود * پیش

حضرت عرش اشیانی گردید غایتاً این کار کرد که من بے ملاحظه و دغدغه خاطر عزیمت
استان بوس درگاه پدر خود کردم و رفته رفته آن کدورت ها بصفا مبدل گردید * میرضیاء
الدین قزوینی را که در ایام شاهزادگی ازو خدمات و دولت خواهي ها بوقوع آمده بود
هزاري ساختم و بمشرف طویله حکم شد که هر روز سي اسپ بجهت تحسین خاصه
میساخته باشد و میرزاعلي اکبرشاهي را که از جوانان قرار داده آلوس دهلي است
بمنصب چهارهزاري ممتاز ساخته سرکار سنبهل را بجاگیر او مقرر داشتم * روزی بتقریبی
امیرالامرا این سخن بعرض رسانید و مرا بغایت خوش آمد چنین گفت که دیانت
و بے دیانتي مخصوص نقد و جنس نیست بلکه از نمودن حالتي که در اشیایان نباشد
و پنهان داشتن استعدادی که در بیگانگان باشد نیز بے دیانتي است الحق سخن درستی
است می باید که مقربان را اشنا و بیگانه منظور نباشد و حالت هرکس را چنانچه
می باید بعرض میرسانیده باشند * در وقت رخصت به پرویز گفته بودم که اگر رانا خود
با پسر کلان او که کرن نام دارد بملازمت آنفرزند آید و در مقام اطاعت و بندگي باشد
تعرض بولایت او نرسانند وغرض ازین سفارش دو مقدمه بود یکی انکه چون همیشه تسخیر
ولایت ماوراءالنهر پیش نهاد خاطر اقدس والد بزرگوارم بود و در هر مرتبه که عزیمت
فرمودند موانع روی داد اگر این مهم یک گونه صورتے بگیرد واین خدشه از خاطر دور
گردد پرویز را درهندوستان گذاشته بمیامن توفیقات الهي روانه ولایت موروثي گردم
خصوصاً درین ایام که حاکم مستقل دران دیار نیست باقي خان نیز که بعد از عبدالله
خان و عبدالمومن خان پسر او في الجمله استقلال یافته بود فوت شده وکار ولي محمد
خان برادر او که الحال حاکم آن دیار است هنوز نظامی نیافته است دیگر سرانجام مهم
دکن که چون درعهد والد بزرگوارم پاره از ان ولایت بحیز تسخیر در امده امید که آن ملک را
بعنایت ایزد سبحانه یکباره در تحت تصرف در اورده داخل ممالک محروسه سازم امید
بکرم الله تعالے انکه این هردو عزیمت روزي گردد

هفت اقلیم ار بگیرد بادشاه * همچنان دربند اقلیم دگر

میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان حاکم بدخشان را که قرابت قریبه باین سلسله دارد
و در ملازمت پدرم پنجهزاري بود به منصب هفت هزاري امتیاز بخشیدم و میرزا
بسیار ترک طبیعت ساده لوحی است پدر من اورا بسیار عزت میداشتند و هرگاه فرزندان
خود را حکم نشستن میفرمودند اورا هم بدین عنایت سربلند میساختند باوجود فساد
طلبیهاے بدخشیان درین قرنها میرزا بد مدمه و وسوسه ایشان از راه نرفته اصلا مرتکب امرے
که باعث غبار خاطر باشد نشده صوبه مالوه را بدستورے که پدرم اورا مرحمت کرده
بودند برقرار داشتم * خواجه عبدالله که از سلسله نقشبندیه است و در ابتدای
ملازمت احدي بود رفته رفته منصب او به پله هزاري رسید بیموجبی بخدمت پدرم
رفت اگرچه سعادت خود میدانستم که ملازم ومردم من بخدمت ایشان روند غایتاً چون
بے رخصت ازو این عمل سرزده پاره خاطر ازان گران بود باوجود چنین بے حقیقتي منصب

که از راجهای معتبر هندوستان بود ورصد نجوم هند در عهد او بسته شده است خطاب داده میر آتش خود ساختم وحکم کردم که همیشه در توپخانه رکاب پنجاه هزار توپچي و سه هزار ارابه توپ مستعد و آماده سرانجام نماید بکرماجیت مذکور از طایفه کهتریاست درخدمت پدر من ازمشرفي فیلخانه به دیوانی ومرتبه امرائي رسید خالي ازتوشه سپاهگري ومدبری نیست بیرم پسرخان اعظم را که دوهزاري بود دوهزار و پانصدي ساختم چون ارادهٔ خاطر آن بود که اکثر بندهاے اکبري وجهانگیری بمتمناے مطلب خود کامیاب گردند به بخشیان حکم نمودم که هرکس وطن خود را بجاگیرخود میخواسته باشد بعرض رسانند تامطابق توره وقانون چنگیزي آن محال بموجب آل تمغا بجاگیر او مقرر گردد واز تغیر وتبدیل ایمن باشد * آبا و اجداد ما بهر کس جاگیری بطریق ملکیت عنایت میکردند فرمان او را بمهر آل تمغا که عبارت از مهري است که بسنجرف میزده باشند مزین میساختند من فرمودم که جای مهر را طلا پوش ساخته مهر مذکور را بران نهند واکنون تمغا نام نهادم میرزا سلطان پسر میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان که از فرزند زادهاے میرزا سلطان ابوسعید است ومدتها حاکم بدخشان بوداز دیگر پسران اوبرگزیده و از پدربزرگوار خود التماس کرده گرفته درخدمت خود کلان ساخته ام واورا درجرگه فرزندان خود مي شمارم بمنصب هزاري سرفراز ساختم بهاو سنگه پسر راجه مانسنگه را که قابل ترین اولاد اوست بمنصب هزارو پانصدي از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم * زمانه‌بیگ پسر غیور بیگ کابلي را که از خورد سالي خدمت بار من میکرد ودر ایام شاهزادگي از یله‌احدي بمنصب پانصدي رسیده بود خطاب مهابتخاني داده بمنصب هزارو پانصدي امتیاز بخشیدم وخدمت بخشیگري شاگرد پیسه بدو مقرر گشت * راجه برسنگه دیو از راجپوتان بندیله که رعایت یافته من است ودرشجاعت و نیک ذاتي و ساده لوحی از امثال و اقران خود امتیاز تمام دارد بمنصب سه هزاري سرفرازي یافت وباعث ترقي ورعایت او آن شد که در اواخر عهد پدر بزرگوارم شیخ ابوالفضل را که از شیخ زادهای هندوستان بمزیت فضل و دانائي امتیار تمام داشت وظاهر خودرا بزیور اخلاص آراسته بقیمت گران بسنگ به پدرم فروخته بود از صوبه دکن طلب داشتند وچون خاطر او بمن صاف نبود و همیشه در ظاهر و باطن سخنان مذکور میساخت ودرین آیام که بنابر افساد فتنه انگیزان خاطر مبارک والد بزرگوارم في‌الجمله از من آزردگي داشت یقین بود که اگر دولت ملازمت دریابد باعث زیاده تي ان غبار خواهد گشت ومانع دولت مواصلت گردیده کار بجای خواهد رسانید که بضرورت از سعادت خدمت محروم باید گردید چون ولایت برسنگدیو بر سرراه او واقع بود ودران ایام درجرگه متمردان جاداشت باو پیغام فرستادم که اگر سرراه بران مفسد فتنه انگیز گرفته اورا نیست ونابود سازد رعایت هاي کلی از من خواهد یافت توفیق رفیق او گشته درحینی کهاز حوالي ولایت او میگذشت راه براو بست وباندک ترددی مردم اورا پریشان و متفرق ساخته اورا بقتل آورد و سر او را به الهآباد نزد من فرستاد اگرچه اینمعني باعث آزردگي خاطر اشرف

از جاهلان دور سازند در مقام ممانعت در آمده پاس مراتب ادب نگاه نداشتند و باتفاق نوکران خود در مقام عربده و جنگ شدند و اینمعنی را بمن امیرالامرا اظهار نمود فرمودم که این سیه بختان را بجزاے عمل خود شان باید رسانید امیرالامرا بقصد دفع آنها متوجه گشت وشیخ فرید را نیز از عقب فرستادم ازان جماعت دو راجپوت که یکی شمشیر داشت و دیگرے جمدهر باامیرالامرا روبرو شدند یکی از ملازمان او که قطب نام داشت بجمدهر دار در آویخت و بزخم جمدهر کشته شد و اورا نیز پاره پاره ساختند وبدگوری که شمشیر داشت یکی از افغانان ملازم امیرالامرا در آویخت و اورا نابود گردانید دلاورخان جمدهر کشیده برابهیرام که با دوکس دیگر پا قایم ساخته بود متوجه گشت و بیکی زخم جمدهر رسانیده از دست آن سه کس نه زخم برداشته همانجا افتاد و چندی از احدیان و مردم امیرالامرا مقابل شده آن خون گرفتها را بقتل رسانیدند یکی از راجپوتان شمشیر کشیده بشیخ فرید متوجه گشت غلام حبشي او روبرو شد و آن راجپوت را از پا در آورد این شورش در صحن دولتخانه خاص و عام واقع گشت و این سیاست باعث تنبیه بسیاری از ناعاقبت اندیشان گردید ابوالنبي اوزبک بعرض رسانید که اگر اینقسم امری در اوزبکیه رو دهد سلسله و قبیله آنجماعت را برهم می اندازند گفتم که چون اینطایفه رعایت کرده و تربیت یافته والد بزرگوار من اند مراعات همان نواختگي مینمایم ومقتضای عدالت نیز اینست که بتقصیر وجریمه یک کس از خلق بسیار مواخذه نباشد * شیخ حسن جامي که امروز بر مسند درویشی جا دارد و از مریدان درویش شیراز است پیش از جلوس بششماه از لاهور بمن نوشته بود که در خواب دیده ام که اولیاء و بزرگان امر سلطنت را بدان برگزیده درگاه الهي تفویض فرمودند بدین نوید مستبشر بوده منتظر وقوع این امر باشند امید دارم که بعد از وقوع این امر تقصیرات خواجه ذکریا که از سلسله احراریه است بعفو مقرون گردد * تاش بیگ برحي که از قدیمان این دولت است و پدرمن اورا بخطاب تاج خاني سرفراز ساخته بودند و منصب دوهزاري داشت سه هزاري عنایت نمودم و بخته بیگ کابلي را که هزار و پانصدي منصب داشت سه هزاري کردم بسیار جوان مردانه کارطلب است در خدمت عم بزرگوارم میرزا محمد حکیم قرب و محرمیت تمام داشت ابوالقاسم تمکین را که از بندهاے قدیم پدرم بود بمنصب هزار وپانصدي از اصل و اضافه سرفراز ساختم در کثرت اولاد و بسیاری فرزندان کم کسی مثل او بوده باشد سي پسر دارد ودختر اگر برابر نباشد از نصف کم نخواهد بود * شیخ علاءالدین نبیره شیخ سلیم را که بمن نسبتهاے قوي داشت بخطاب اسلام خان سربلند گردانیدم و بمنصب دو هزاري سرفراز شد و او در خورد سالي با من کلان شده بود از من یک سال خورد تر بوده باشد بسیار جوان مردانه نیک ذات است از قوم و قبیله خود بجمیع وجوه امتیاز تمام دارد تا امروز از مکیفات هیچ نخورده و اخلاص اواز من بدرجه ایست که اورا بخطاب فرزندي سرفراز ساخته ام * علي اصغر بارهه را که در مردانگي و کارطلبي نظیر و عدیل خود ندارد و پسر سید

و جاگیری که پدرم بلو ارزانی داشته بودند برقرار گذاشتیم اما نفس‌الامر آنست که از جوانان مردانه کارطلب است اگر این تقصیر ازو بوقوع نمی آمد جوان بی عیبی بود * ابوالنبي اوزبک که از مردم قرار دادهٔ ماوراءالنهر است ودر زمان عبدالمومن خان حاکم مشهد بود به منصب هزار و پانصدي سرفراز گشت * شیخ حسن پسر شیخ بهااست که از اوان طفولیت تا امروز همیشه در ملازمت وخدمت من بود و در ایام شاهزادگي بخطاب مقربخاني سربلندي داشت درخدمت بسیار چست و چالاک بود ودر شکار ها پیاده در جلوی من راهای دور را قطع میکرد تیر و تفنگ را خوب می انداز و در جراحیها سرامد عهد خود است پدران او هم این عمل را خوب ورزیده بودند بعد از جلوس بنابر کمال اعتمادی که باو داشتم بخدمت آوردن فرزندان و متعلقان برادرم دانیال به برهانپور فرستادم وبخانخانان سخنان پست و بلند و نصایح سود مند پیغام دادم مقربخان این خدمت را چنانچه بائیست در اندک مدتی بتقدیم رسانید و رفع دغدغهای که در خاطر خانخانان و امرای آنجا جا کرده بود وا نموده بازماندهای برادرم را به صحت و سلامت باکارخانجات و اموال و اسباب در لاهور آورده بنظر گذرانید * نقیب خانرا که از سادات صحیح النسب قزوین است و غیاث‌الدین علي نام دارد بمنصب هزار و پانصدي سرفراز ساختیم پدرم اورا بخطاب نقیب خاني امتیاز بخشیده بودند در خدمت ایشان قرب و منزلت تمام داشت در ابتدای جلوس پیش او بعضی مقدمات خوانده بودند بدین تقریب اورا اخوند مخاطب ساخته می فرمودند و در علم تاریخ و تصحیح اسامي رجال نظیر و عدیل خود ندارد امروز مثل او مورخی در معمورهٔ عالم نیست از ابتدای آفرینش تاامروز احوال ربع مسکون بر ذکر دارد اینقسم حافظه مگر الله تعالی بکسی کرامت کند * شیخ کبیررا که از سلسله حضرت شیخ سلیم است بنابر شجاعت و مردانگی در ایام شاهزادگي بخطاب شجاعت خاني سرفراز ساخته بودم درینولا به منصب هزاري ممتاز گردانیدم * در بست وهفتم شعبان از پسران اکهیراج ولد بهگوانداس عموی راجه مانسنگه امر غریب روی داد این بی سعادتان که ابهی رام وبجیرام وشیام رام نام داشتند در نهایت بی اعتدالي بودند باوجودیکه از ابهی رام مذکور بی اندامیها روی داده بود اغماض عین از تقصیرات او نموده بودم چون درین تاریخ بعرض رسید که این بی سعادت می خواهد که نساء و فرزندان خودرا بی رخصت بوطن روانه سازد وبعد ازان خود نیز فرار نموده بر انا که از نادولتخواهان این دودمان است پناه برد رامداس و دیگر امرای راجپوت را گفتم که اگر از شمایان کسی ضامن شود منصب و جاگیر این بدبختان برقرار داشته گناهان گذشته را عفو نمایم از غایت شور بختي و بدطینتي ها هیچکس ضامن نشد بامیرالامرا فرمودم که چون کسی متضمن سلوک و معاش این تیره بختان نمی شود تا بهم رسیدن ضامني حواله یکی از بندهای درگاه باشند امیرالامرا اینهارا بابراهیم خان کاکر که در ثاني الحال بخطاب دلاور خاني سرفراز گشت و حاتم پسر بابوی منکلي که خطاب شهنوازخاني داشت سپرد چون آنها خواستند که یراق

خدمتگاران مقبول گردید او را شاه مراد نام گردانیدند چون تولد او در کوهستان فتحپور روی داده بود اورا پهاری مخاطب میساختند در وقتی که والد بزرگوارم اورا به تسخیر دکن فرستاده بودند بواسطه مصاحبت ناجنسان افراط شراب را بحدی رسانید که درسن سی سالگی در نواحی جالناپور از ولایت برار برحمت حق پیوست حلیه او سبز رنگ لاغر اندام قدش بدرازی مایل تمکین ووقار از اوضاعش ظاهر و شجاعت ومردانگی از اطوارش باهر * در شب چهار شنبه دهم جمادی‌الاول سنه ۹۷۹ نهصدوهفتاد و نه خواصی دیگر پسری بوجود آمد اورا دانیال نام نهادند چون تولد او در اجمیر درخانه یکی از مجاوران استانه متبرکه خواجه بزرگوار خواجه معین‌الدین چشتی که شیخ دانیال نام داشت وقوع یافت بهمان مناسبت بدانیال موسوم گشت بعد از فوت برادرم شاه مراد در اواخر عهد اورا به تسخیر دکن فرستادند و خود هم از عقب متوجه گشتند در ایامی که والد بزرگوارم قلعه اسیر را محاصره داشتند باجمعی کثیر از امرایان مثل خانخانان و اولاد او و میرزا یوسف خان و دیگر سرداران قلعه احمد نگر در قبل داشت مقارن انکه قلعه اسیر مفتوح گشت احمد نگر بتصرف اولیاء دولت قاهره در آمد بعد ازانکه حضرت عرش اشیانی بدولت وسعادت و نصرت از برهانپور بصوب دارالخلافه نهضت فرمودند ان ولایت را بدانیال داده اورا بضبط و ربط انمجال گذاشتند او نیز بسنت ناپسندیده برادر خود شاه مراد عمل نموده دراندک مدت درسن سی و سه سالگی بهمین افراط شراب درگذشت مردنش بدطوری شده به تفنگ وشکاری که به تفنگ کنند میل تمام داشت یکی از تفنگهای خودرا یکه و جنازه نام نهاده بود و این بیت را خود گفته فرمود که بران نقش کنند

از شوق شکاری توشود جان تروتازه * بر هر که خورد تیر تو یکه و جنازه

بعد ازانکه شراب خوردنش بحد افراط کشید و اینمعنی بخدمت پدرم معروض گشت فرامین عتاب امیز باسم خانخانان صادر گردید و او بالضرورت درصدد منع شده خبرداران گذاشت که بواحدی از احوال او باخبر باشند چون راه شراب بردن بالکلیه مسدود شد ببعضی خدمتکاران نزدیک ابرام بلکه زاری کردن اغاز نهاد و گفت بجهت من بهر روش که ممکن باشد شراب می اورده باشند بمرشد قلی تفنگچی که راه خدمت نزدیک داشت فرمود که درهمین تفنگ یکه و جنازه شراب انداخته بیار آن بیسعادت بامید رعایت مرتکب این امر شده عرق دو اتشه را دران تفنگ که مدتها بباروت و بوئی آن پرورش یافته بود انداخته اورد ورنگ آهن دیر که از تیزی عرق تحلیل پذیرفته بود باو معین گشت مجملاً خوردن همان بود و افتادن همان

کسی باید که فالی بد نگیرد * وگر گیرد بزی خود نگیرد

دانیال جوان خوش قدی بود بغایت خوش ترکیب ونمایان بغول و اسپ میل تمام داشت محال بود که پیش کسی اسپ وفیل خوب بشنود که دارد وازو نگیرد و بنغمه هندی مایل بود گاهی بزبان اهل هند و باصطلاح ایشان شعری میگفت بدنبود *

محمود خان بارهیه است که از امراے کلان پدر من بود بخطاب سیف خانی درمیان
امثال و اقران امتیاز بخشیدم بسیار جوان مردانه نمایان است همیشه درشکارها وجایهای
که چندی ازمعتمدان همراه میبودند یکی ازانها او بود هرگز در عمر خود چیزی از مکیفات
نخورده است واینمعنی را در ایام جوانی ملتزم گشته عنقریب بمراتب بلند سرفرازی
خواهد یافت ومنصب سه هزاری ذیز عنایت نمودم * فریدون پسر محمد قلیخان
برلاس را که هزاری بود بمنصب دوهزاری سربلند ساختم فریدون از اصیل زادهاے
الوس چغتائی است خالی از جرأت ومردانگی نیست * شیخ بایزید نبیرهٔ شیخ
سلیم را که دو هزاری بود منصب سه هزاری عنایت نمودم اول مرتبه کسی که بمن
شیر داد والدهٔ شیخ بایزید بود اما زیاده از یک روز نیست * روزی از پندتان که عبارت
از دانایان هنود است پرسیدم که اگرمبنهاے دین شما بر فرود آمدن ذات مقدس
حق تعالی است در ده پیکر مختلف بطریق حلول آن خود نزد ارباب عقل مردود
است واین مفسده لازم دارد که واجب تعالی که مجرد از جمیع تعینات است صاحب
طول و عرض و عمق بوده باشد واگر مراد ظهور نور الهی است درین اجسام آن خود در
همه موجودات مساوی است واین ده پیکر مختص نیست واگر مراد اثبات صفتی
از صفات الهی است درین صورت هم تخصیص درست نه زیراکه در هر دین وآئین
صاحبان معجزات وکرامات هستند که از دیگر مردمان زمان خود بدانش ومراست
ممتاز بوده اند بعد ازگفت وشنود بسیار ورد وبدل بیشمار بخدائی خدائے منزه ازجسم
وچون وچگون معترف گشتند و گفتند که چون اندیشه ما در ادراک ذات مجرد ناقص
است بے وسیله صورت راه بمعرفت او نمی بریم واین ده پیکر را وسیله شناخت ومعرفت
خود ساخته ایم پس گفتم این پیکرها کی شما را وسیله مقصود بمعبود توانند بود * پدرمن در
اکثر اوقات با دانایان هردین ومذهب صحبت میداشتند خصوصاً با پندتان و دانایان
هند و باآنکه اُمی بودند از کثرت مجالست بادانایان وارباب فضل در گفتگوها چنان
ظاهر میشد که هیچ کس بے امی بودن ایشان نمی برد وبدقایق نظم و نثر چنان میرسیدند
که مافوقی بران متصور نبود حلیهٔ مبارک ایشان درقد بحد وسط بلند بالائی را داشتند
و گندم گون وچشم وابروسیاه بودند ملاحت ایشان برصباحت زیادتی داشت وشیر
اندام وکشاده سینه ودست وبازوها دراز وبرپرهٔ بینی چپ خالی گوشتین داشتند
بغایت خوش نما برابر نیم نخود میانه جمعی که در علم قیافه صاحب مهارت بودند
این خال را علامت دولتهاے عظیم واقبالهاے جسیم میدانستند آواز مبارک ایشان
بنهایت بلند بود و در تکلم وبیان نمکی خاص داشتند ودراوضاع واطوار مناسبتی باهل
عالم نداشتند فر ایزدی از ایشان هویدا بود
هم بزرگی در حسب هم ساد شاهی درنسب * کوسلیمان تا درانگشتش کند انگشتری
بعد سه ماه از تولد من همشیرهٔ ام شاهزاده خانم ازشکم یکی از خواصان تولد
یافت واو را بوالدهٔ خود مریم مکانی سپردند * بعد ازوی پسری هم ازیکی از خواصان و

بآنکه هر چند فیل بد خو باشد تعرض بماده فیل و فیلبان نمی رساند درحالتی که فیلبانان و ماده فیل را کشته باشد و اورا نزد خود نگدارد در قید اطاعت درمی آوردند و بر دیوارے یا درختی که رهگذر آن فیل مهاوت را کشته از قید اطاعت آن برمیده میبود و از پهلوے آن دیوار یا درخت میگذشت تکیه بر لطف ایزدی نموده خود را بر پشت او می انداختند و بمجرد سوار شدن اورا دقید ضبط در آورده رام می نمودند مکرر اینمعنی مشاهده شد و در سن چهارده سالگی بر تخت سلطنت جلوس فرمودند هیموی کافر که حکام افغان منصوب ساخته او بودند بعد ازانکه حضرت جنت آشیانی در دارالخلافه دهلی بستقرار شدند جمعیت شگرف فراهم آورده با فیلخانه که درآن ایام هیچ یک از حکام عرصه هندوستان را نبود متوجه دهلی گشت قبل از وقوع این مصیبه حضرت جنت آشیانی ایشان را بجهت دفع بعضی از افغانان دامن کوه پنجاب تعین فرموده بودند چون مصداق این مصرع که هم بیان حال و هم تاریخ رحلت وانتقال است

* همایون بادشاه از بام افتاد *

خبر حال ایشان گشت و این خبر بوسیله نظرجوئی به پدرم رسید بیرم خان اتالیق بود امرایانی را که دران صوبه بآنحضرت حاضر بودند جمع ساخته در ساعت سعید ایشان را در پرگنه کلانور از مضافات لاهور بر تخت سلطنت نشاندند هیمو چون بحوالی دهلی رسید تردی بیگ خان و جمعی دیگر که در دهلی حاضر بودند جمعیت نموده و در مقابله او صف ارا گشتند چون اسباب مقابله و مجادله دست فراهم داد لشکر ها درهم آویختند بعد از کوشش و کشش بسیار شکست بر تردی بیگ خان و مغلان افتاده فوج ظلمت بر افواج نور غلبه کرد

همه کار پیکار و رزم ایزدیست * که داند که فرجام فیروز کیست

زخون دلیران و گرد سپاه * زمین لعل گون شد هوا شد سیاه

تردی بیگ خان با شکست یافتها راه اردوے والد بزرگوارم پیش گرفتند چون بیرم خان باو سوء مزاجی داشت اورا به بهانه شکست و تقصیر در جنگ مخاطب ساخته کارش باخر رسانید دیگر باره بداسر غرورے که از وقوع این فتح در دماغ آن کافر ملعون جا کرده بود با جمعیت و فیلان خود از دهلی برامده متوجه پیش گشت و رایات جلال حضرت عرش آشیانی از کلانور بقصد دفع او توجه فرمودند در حوالی پانی پت اجتماع فوج نور و ظلمت دست داد و در روز پنجشنبه دوم محرم سنه نهصد و شصت و چهار مقابله و مقاتله روے داد فوج هیمو سی هزار سوار دلاور جنگی بود و غازیان لشکر منصور زیاده از چهار پنجهزار نبودند دران روز هیمو بر فیل هوائی نام سوار بود ناگاه تیرے بر چشم آن کافر رسیده از پس سراو سربدر کرد لشکر او این حالت را مشاهده نموده هزیمت یافتند اتفاقاً شاه قلي خان محرم با چندی از دلاوران بفیلی که هیمو بر بالاے او زخمی بود رسیدند میخواستند که فیلبان را به تیر بزنند فریاد بر آورد که مرا نکشید که هیمو بربالاے این فیل است درحال اورا بهمان هیئت مجموعي نزد حضرت عرش آشیانی آوردند

بعد از تولد شدن دانیال از بی بی دولت شاد دختری متولد گشت شکرالنسابیگم نام
نهادند چون در دامن تربیت والد بزرگوارم پرورش یافت بسیار خوب برامد نیک ذاتی
ورحم بعموم خلایق فطری وجبلی اوست از ایام طفلی وخورد سالی تا حال در محبت
من بے اختیار است این علاقه درمیان کم خواهری وبرادری خواهد بود در طفلی اول
مرتبه چنانچه عادت است که سینه اطفال را می فشارند وقطره شیری ازان ظاهر میشود
سینه خواهرم را فشردند قطره شیر برامد حضرت والد بزرگوارم فرمودند که بابا این شیر
را بخور تا درحقیقت این خواهر تو بجاے مادر تو هم باشد عالم السرایر دانا است که
ازان روز باز که آن قطره شیر را نوشیده ام باعلاقه خواهری مهری که فرزندان را بامادران می
باشد آن مهر را درخود ادراک می نمایم * بعد از چندی دختری دیگر هم از بی بی
دولت شاد مذکور بعالم وجود آمد به آرام بانوبیگم مسمی کردند مزاجش فی الجمله
بگرمی وتندی مایل است پدرم اورا بسیار دوست میداشتند چنانچه اکثرے ادبهاے
اورا بسوء ادب نمیداشتند و در نظر مدارک ایشان از غایت محبت بد نمی نمود مکررا
مرا سرفراز ساخته می فرمودند که بابا بجهت خاطر من باین خواهر خود که بعرف
هندوان لاڈله من است یعنی عزیز پرورده بعد از من می باید بهمین سلوک کنی که
من باو میکنم بار اورا برداشته بے ادبیها وشوخی هاے اورا بگذرانی * اوصاف حمیده
والد بزرگوارم از حد توصیف و اندازه تعریف افزونست اگر کتابها در اخلاق پسندیده ایشان
تالیف یابد بے شائبه تکلف وقطع نظر از مراتب پدری وفرزندی اندکے از بسیار آن گفته
نیاید باوجود سلطنت وچندین خزاین و دفاین بیرون از اندازه حساب وقیاس و فیلان
جنگی واسپان تازی یکسرمو در درگاه الهی از پایه فروتنی قدم فرا نا نهاده خودرا کمترین
مخلوقی از مخلوقات میدانستند و از یاد حق لحظه غافل نبودند

دایم همه جا باهمه کس در همه حال * میدار نهفته چشم دل جانب یار

ارباب ملل مختلفه را در وسعت آباد دولت بے بدیلش جا بود بخلاف سایر ولایات عالم
که شیعه را بغیر از ایران وسنی را در روم وهندوستان وتوران جا نیست چنانچه در دایره
وسیع الفضاے رحمت ایزدی جمیع طوایف وارباب ملل را جاست بمقتضاے اینکه سایه
می باید که پرتو ذات باشد در ممالک محروسه اش که از هر جانب بکنار دریاے شور
منتهی گشته ارباب ملتهاے مختلف وعقیدتهاے صحیح و ردی را جا بوده راه تعرض
بسته گشته سنی باشیعه دریک مسجد وفرنگی با یهودی دریک کلیسا طریق عبادت
می سپردند صلح کل شیوه مقرر ایشان بود بانیکان وخوبان هر طایفه وهر دین وآئین
صحبت میداشتند وبقدر حالت وفهمیدگی هر کدام التفاتها می فرمودند شبهاے
ایشان به بیداری میگذشت ودر روزها بسیار کم خواب بودند چنانچه مدت خواب
ایشان در شبانروزے از یک نیم پهر زیاده نبود وبیداری شبها را باز یافتی از عمر
میدانستند شجاعت ودلیری ودلاوری ایشان بغایتی بود که بر فیلان مست سرکش
سوارے می فرمودند وبعضی فیلان خونی را که مادهٔ خود را نزد خود نمیگذاشتند

برسلسله ظاهر میبود اینچنین جریده بایلغار نمي آمدیم اکنون که عدیم متوجه جنگست استادن ما لایق نیست این سخن گفته توکل فطري را سپر خود ساخته با مخصوصی چند که درطرح همرکابي مقرر شده بودند دران دریا اسپ انداختند با آنکه گمان پایاب نبود بسلامت عبور فرمودند حضرت دوبلغه خودرا می طلبند مورداز در اضطراب آوردن دوبلغه را پیش روی می اندازد مخصوصان این معني را بشگون خوب نمیگیرند حضرت در حال میفرمایند که شگون ما بسیار خوب شد چراکه پیش روی ما کشاده گشت درین اثنائے میرزائے بخت برگشته صفها آراسته بجنگ ولي نعمت خود بیرون می آید

باولي نعمت از برون آئي * گرسپهری که سرنگون آئي

خان اعظم را مطلق گمان آن نبود که باین تیزي وجلدي آنحضرت سائه مرحمت بایلغار خواهند انداخت هرکس که خبر از آمدن آنحضرت میداد اصلا قبول نمیکرد تاآنکه بقراین ودلایل آمدن آنحضرت خاطرنشان او شد لسکر گجرات را آراسته مستعد برآمدن گردید مقارن این حال اصفخان نیز خبری باو میرساند پیش از برآمدن فوج از قلعه لسکر غنیم از میان درختان نمودار شد حضرت تائید ایزدي را دست آویز همت خود ساخته روان شدند محمد قلي خان توقبائي وترديخان ديوانه باجمعی از بهادران پیشتر رفته باندک تردد جلو گردانیدند حضرت براجه بهگونداس میفرمایند که غنیم بیشمار است ومردم ما اندک باید که همه یکرو ویکدل گشته بر غنیم حمله آور گردیم که مشت بسته کارگر از پنجه کشاده است این سخن گفته وتیغها آخته باندائیان خود غلغله الله اکبر ویا معین را بلند آوازه ساخته مي تازند

به پرید هوش زمانه زجوش * بدرید گوش سپهر از خروش

برانغار وجوانغار بادشاهي وجمعی از بهادران غول رسیده داد دلاوري دادند کوکنائي که از قسم آتشباري است هم از لشکر غنیم درگرفته در رفوم زاری می پیچد وآنچنان شورے می اندازد که فیل نامي غنیم درحرکت آمده باعث برهم خوردگي لسکر غنیم میگردد درین اثنا فوج غول رسیده محمد حسین میرزا وجمعي را که باو در زدوخورد بودند برداشتند ودلاوران لسکرفیروزي اثر ترددات نمایان بتقدیم رسانیدند بادسنگه درباري درنظر آنحضرت بر غنیم خود غالب آمد وراکهوداس کچهوایه جان نثاري کرد ومحمدوفا که از خانزادان این دولت بود داد مردانگي داده رخمي از اسپ افتاد بعنایت خالق بنده نواز ومحض همت واقبال شهنشاه سرفراز جمعیت غنیم از هم متفرق گسته شکست بر احوال انها راه یافت بشکرانه این فتح عظیم روے نیاز بدرگاه کریم کارساز نهاده بلوازم شکرگذاري قیام واقدام مي نمایند درین اثنا یکے از کلانوتان بعرض میرساند که سیف خان کوکلتاش نقدحیات نثار دولت خواهي نمود بعداز تحقیق ظاهر شد که در حالتی که محمد حسین میرزا باچندی از اوباش بر فوج غول مي تازد سیف خان بحسب اتفاق باو برمیخورد وداد مردانگي داده شهید میشود ومیرزا اسیر ازدست بهادران

بیرم‌خان عرض کرد که مناسب آنست که حضرت بدست مبارک خود تیغی برین کافر
زنند تا ثواب غزا یافته در طغرای فرمان غازی جزو اسم مبارک گردد فرمودند که من اورا
قبل ازین پاره پاره کرده ام و بیان این میکنند که در کابل روزی پیش خواجه عبدالصمد
شیرین قلم مشق تصویر میکردم صورتی در قلم من درآمد که اجزای او از یکدیگر جدا و
متفرق بود یکی از نزدیکان پرسید که صورت کیست بر زبان من رفت که صورت هیمو
است دست خود را آلوده بخون او نساخته بیکی از خدمتگاران فرمودند که گردن او را
بزنند کشتهای لشکر مغلوب بحیز شمار درآمد سوای آنکه در اطراف و جوانب
افتاده باشند * دیگر از کارهای نمایان آنحضرت فتح گجرات وایلغار ایست که دران راه
فرموده اند در وقتی که میرزا ابراهیم حسین و محمد حسین میرزا وشاه میرزا ازین دولت
روگردان شده بطرف گجرات رفته بودند وتمام امرای گجرات وفتنه طلبان آن حدود متفق
گشته قلعه احمد آباد را که میرزا عزیز کوکا با فوج قاهره در آنجا بود در قبل داشتند
حضرت عرش آشیانی بنابر اضطرابی که جیجی انگا والده میرزا مشارالیه داشت
باجمعیت پادشاهانه بی توقف ازدارالخلافه فتحپور متوجه گجرات میگردند این نوع
راه دور دراز را که بدو ماه قطع باید نمود در عرض نه روز گاه بسواری اسپ وگاه بسواری
شتر وبهل طی فرموده خودرا بسریله رسانیدند چون بتاریخ پنجم جمادی الاول
سنه ۹۸۰ نهصدوهشتاد بحوالی لشکر غنیم میرسند از دولتخواهان کنکاش می پرسند
بعضی میگویند که شبخون بلشکر غنیم باید زد حضرت میفرمایند که شبخون کار بیدلان
وشیوه فریب کاران است در حال بنواختن نقاره وانداختن سواران حکم میفرمایند و
چون بدریای سابرمتی رسیدند فرمودند که مردم از آب به ترتیب بگذرند محمد حسین
میرزا از غلغله گذشتن افواج قاهره مضطرب گردیده خود بقراولی برمی آید سبحانقلی
ترک هم ازین جانب باجیلی از دلاوران بکناره دریا تفحص حال غنیم می نماید میرزا
آنجماعت را می بیند ومی پرسد که این چه فوج است سبحان قلی ترک میگوید که
جلال الدین اکبر بادشاه وفوج اوست آن بخت برگشته اینمعنی را قبول نمیکند ومی
گوید که جاسوسان من چهارده روز پیش ازین بادشاه را در فتحپور دیده آمده اند ظاهرا
تو دروغ میگوئی سبحان قلی گفت امروز نه روز است که حضرت از فتحپور به ایلغار
رسیدند میرزا گفت که فیلان چه طور رسیده باشند سبحان قلی جواب داد که چه احتیاج
بفیلان بود اینچنین جوانان وبهادران سنگ شگاف بهتر از فیلان نامی ومست رسیده
اند که حالا حقیقت دعوی گری وسرکشی معلوم خواهد شد میرزا از شنیدن این سخن
پاره از جا رفته متوجه ترتیب افواج میگردد وحضرت آنمقدار توقف میفرمایند که
که قراولان خبر میرسانند که غنیم در سلاح پوشی است بعد ازان متوجه میگردند وهر
چند کس میفرستند که خان اعظم ازپیش برآید او ایستادگی مینماید ومی گوید
که عظیم روز است تا رسیدن لشکر گجرات از درون قلعه درین طرف آب باید بود حضرت
فرمودند که ما همیشه خصوصاً درین سفر ویورش اعتماد بر تائید ایزدی نموده ایم اگر نظر

میفرموده اند و نه ماه دیگر بطعام صوفیانه قناعت می کردند و مطلق به قتل و ذبح
حیوانات راضی نبودند و در ایام فرخنده فرجام ایشان در بسیاری از روزها وماها کشتن
حیوانات منع عام بود تفصیل ایام و شهوری که مرتکب خوردن گوشت نمیشدند در
اکبرنامه داخل است * وهمان تاریخ که اعتمادالدوله را دیوان ساختم خدمت دیوانی
بیوتات را بمعزالملک فرمودم معزالملک از سادات باخرز است در ایام والد بزرگوارم
بمشرفی کرکراقخانه قیام واقدام می نمود * در یکروز از روزهای ایام جلوس صد کس از
بندهای اکبری و جهانگیری بزیادتی منصب وجاگیر سرفراز گشتند * در عید رمضان
چون اول عیدی بود از جلوس همایون من بعیدگاه درآمدم کثرت عظمی شده بود بنماز
عید قیام نموده لوازم شکروسپاس ایزدی بجا آورده متوجه دولت سرا شدم بمقتضای
انکه *

از خوان بادشاهان نعمت رسد گدا را

فرمودم که پاره زر صرف تصدقات وخیرات نمایند ازان جمله چند لک دام حواله
دوست محمد شد که بفقرا و ارباب احتیاج قسمت کند و بمیر جمال الدین حسین
انجو ومیران صدر جهان ومیر محمد رضای سبزواری بهر یک یک لک دام داده
شد که در اطراف شهر خیرات کنند وپنجهزار روپیه بدرویشان شیخ محمد حسین جامی
فرستادم وحکم فرمودم که هر روز یکی از منصب داران پنجاه هزار دام به فقرا میداده
باشند * قبضه شمشیر مرصع به خانخانان فرستاده شد میر جمال الدین حسین انجو را
بمنصب سه هزاری سربلند ساختم بدستور سابق صدارت بمیران صدر جهان مفوض گردید
وبحاجی کوکه که از کوکهای پدر منست فرمودم که در محل عورات مستحق را بجهت
دادن زمین و زر نقد بنظر میگذرانیده باشد زاهد خان ولد محمد صادق خان را که هزار
و پانصدی بود دو هزاری ساختم بهرکس فیلی یا اسپی مرحمت شد * رسم شده بود
که نقیبان و میر اخوران از انکس جلوانه گویان مبلغی میگرفتند فرمودم که ان زر را از
سرکار بدهند تامردم از طلب وخواست این گروه خلاص باشند * درهمین روزها سالیاهی
از برهانپور رسید و اسپان و فیلان برادر مرحومم دانیال را بنظر درآورد از جمله فیلان که اورده
بود یکی مست آلست نام داشت در نظرم خوش در آمد آنرا نور گنج نام نهادم
و عجب چیزی درین فیل مشاهده شد بر هردو طرف گوشهایش برابر هندوانه کوچکی
بدر آمده است و انچنانکه آب در ایام مستی از فیلان میچکد ازانها برمی اید و همچنین
بربالای پیشانی بیشتر بر امدگی دارد که باین کلانی درفیلان دیگر دیده نشد خیلی خوشنما
ومهیب بنظر درمی آید * تسبیحی ازجواهر بعربد خورم عنایت کردم امید انکه بمنتهای
مطالب صوری ومعنوی برسد * چون زکوة ممالک محروسه را که حاصل ان از کرورها
میگذشت معاف نموده بودم سایر جهات کابل را نیز که از بلاد مقرر راه هندوستان است
و یک کرور و بست وسه لک دام جمع ان میشد بخشیدم ازین دو ولایت که یکی کابل و دیگری
قندهار باشد هر سال مبلغهای کلی بعلت زکوة گرفته میشد بلکه عمده حاصل انجا

غول زخمي ميشود وکوکلتاش مذکور برادر کلان زين خان کوکه است از غرايب احوال
آنکه يک روز پيش ازين جنگ وقتيکه حضرت عرش آشياني بطعام ميل ميفرمودند
از هزاره که داناے علم شانه بيني بود مي پرسند که فتح از کدام طرف است ميگويد
که از جانب شماست آما يکي از امراے اين لشکر شهيد خواهد شد درهمان اثنا
سيف خان کوکه عرض ميکند که کاشکے اين سعادت نصيب من شود

بسا فالي که ازما آنچه برخاست * چو اختر ميگذشت آن فال شد راست

القصه ميرزا محمد حسين عنان نگردانيد و پاے اسپش در زقوم زاري بند شده از اسپ
مي افتد گدا علي نام از يکه هاے بادشاهي باو برميخورد و اورا در پيش اسپ خود
سوار کرده بملازمت حضرت مي آورد چون دوسه کس دعوي شرکت گرفتن او ميکنند
حضرت ازو مي پرسند تراکه گرفت ميگويد که نمک بادشاه و دست اورا که از عقب
بسته بود ميفرمايند که از پيش به بندند دريں اثنا آب ميطلبد فرحت خان که از
غلامان معتمد بود هردو دست خودرا برسر او ميزند حضرت باو اعتراض فرموده آب
خاصه ميطلبند و اورا سيراب عنايت ميسازند تا اين زمان ميرزا عزيز کوکه ولشکر درون
قلعه برنيامده بودند حضرت بعد از گرفتاري ميرزا محمد حسين آهسته آهسته متوجه
شهر احمد آباد مي شوند ميرزا را براے رايسنگه راتهور که از عمدهاے راجپوتان بود
مي سپارند که برفيل انداخته همراه آورد دريں اثنا اختيارالملک که يکي از سرداران
معتبر گجراتيان بود باموج قريب به پنجهزار کس نمايان ميگردد از نمودار گشتن اين
موج اضطراب تمام بمردم بادشاهي بهم رسيد حضرت بمقتضاي شجاعت جبلي وفطرت
اصلي حکم بنواختن نقاره ميفرمايند و شجاعت خان و راجه بهگوانداس و چندے از بندها
پيشتر تاخته بفوج مذکور نبرد مي اندازند بملاحظه آنکه مبادا فوج غنيم محمد حسين
ميرزا را بدست در آورند مردم راي رايسنگه بصلاح وتجويز راجه مذکور سر ميرزا را از تن
جدا مي سازند بمردم اصلا بکشتن او راضي نبودند وفوج اختيارالملک نيز از هم پاشيد
و اسپ اورا در زقوم زاري مي اندازد سهراب بيگ ترکمان سر او را بريده مي آرد بمحض
کرم و عنايت ايزدي اين نوع فتحي باندک مايه مردم روي داد * همچنين فتح ولايت
بنگاله و گرفتن قلاع مشهور و معروف هندوستان مثل قلعه چتور ورنتهنبور و تسخير ولايت
خانديس و گرفتن قلعه آسير و ديگر ولاياتے که بسعي افواج قاهره بتصرف اولياي دولت
در آمده است از حساب وشمار بيرون است اگر بتفصيل مذکور گردد سخن دراز ميشود
و در محاربه چتور جتمل را که سردار مردم قلعه بود بدست خود بتفنگ زده اند در تفنگ
اندازي نظير و عديل خود نداشتند بهمين تفنگ که جتمل را زده اند سنگرام نام دارد و از
تفنگهاي نادر روز گار است قريب سه چهار هزار جانور پرنده وچرنده زده باشند من هم در
تفنگ انداختن شاگرد رشيد ايشان ميتوانم بود از جميع شکارها بشکارے که از تفنگ زده
شود عمدت راغب است هريک روز هزده آهو را بتفنگ زده ام از رياضاتے که والد بزرگوارم
ميکشيده اند يکي ترک غذاے حيواني بود که در تمام سال سه ماه بگوشت ميل

نموده انحضرت را تکلیف آمدن بمجالس خود میفرمودند و ایشان بنابر سرفرازي بندگان خود بدان مجلس قدمرنجه داشته حاضر میشدند و پیشکشها را ملاحظه فرموده انچه خوش مي امد برداشته تتمه را بصاحب مجلس مي بخشیدند چون خاطر مایل رفاهیت و آسودگي سپاهي و رعیت بود درین سال پیشکشها را معاف فرمودم مگر قلیلي از چندي نزدیکان بنابر رعایت خاطر انها درجه قبول یافت در همین روزها بسیاري از بندها بزیادتي منصب سرفرازي یافتند ازانجمله دلاورخان افغان را هزار و پانصدي ساختم دیگر راجه باسو را که از زمینداران کوهستان پنجاب است و از زمان شاهزادگي تاحال طریقه بندگي واخلاص بمن دارد و هزار و پانصدي منصب داشت سه هزار و پانصدي کردم شاه بیگخان حاکم قندهار را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري سرفراز گردانیدم و راي رایسنگه که از امراي راجپوت است بهمین منصب سرفرازي یافت دوازده هزار روپیه مدد خرچ گویان فرمودم که برانا شنکر بدهند ✱ در اغاز جلوس یکي از اولاد مظفر گجراتي که خودرا حاکم زاده آن ولایت میگرفت سر شورش برآورده اطراف وجوانب شهر احمد آباد را تاخت و تاراج نموده چندي از سرداران مثل پیم بهادر اوزبک و راي علي بهتي که از جوانان مردانه و قرار داده انجا بودند دران فتنه بشهادت رسیدند اخرالامر راجه بکرما جیت و بسیاري از منصب داران را با شش هفت هزار سوار آراسته بکمک لشکر گجرات تعین ساختم و مقرر شد که چون خاطر از رفع و دفع مفسدان جمع سازد راجه مذکور صاحب صوبه گجرات باشد قبل ازین که قلیج خان بدان خدمت تعین یافته بود متوجه ملازمت گردد بعد از رسیدن افواج قاهره سلک جمعیت مفسدان از یکدیگر پاشید هر کدام بجنگلي پناه جستند و آن ولایت بقید ضبط در امد و خبر این فتح در احسن ساعات بمسامع جاه و جلال رسید درینولا عرضداشت فرزند پرویز بنظر درامد که رانا تهانه مندل را که سي چهل کروهي اجمیر واقع است گذاشته فرار نموده وافواج قاهره متعاقب او تعین یافته‌اند امید که اقبال جهانگیري اورا نیست و نابود گرداند ✱ در روز شرف بسیاري از بندهاي به رعایتها و اضافه هاي منصب سرفرازي یافتند پیشروخان را که از خدمتگاران قدیم است و درملازمت حضرت جنت اشیاني از ولایت آمده بود بلکه از جمله مردمیست که شاه طهماسب همراه ساخته بودند مهتر سعادت نام داشت چون داروغه و مهتر فراشخانه والد بزرگوار م بود و درین خدمت نظیر و عدیل خود ندارد اورا بخطاب پیشروخاني سرفراز ساخته بودند اگرچه ملایم طبیعت و قلقچي مشرب است نظر بر حقوق خدمت بمنصب دو هزاري از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم

گریختن خسرو در وسط سال اول جلوس

خسرو را بنابر جوانیها و غروري که جوانان را میباشد و کم تجربگي و ناعاقبت

همین زکوة بود این رسم قدیم را از دو محل برداشتم و ازینممر نفع کلی و رفاهیت تمام باهل ایران و توران عاید گشت * جاگیر اصفخان که در صوبه بهار بود به بار بهادر مرحمت شد و اصفخان را فرمودم که در صوبه حساب جاگیر تنخواه دهند چون بعرض رسید که مبلغی کلی در جاگیر اصفخان باقی مانده است وحالا که حکم تغیر شد وصول ان متعذر است فرمودم که یک لکهه روپیه از خزانه باو دهند وان زر باقی را از بار بهادر بخالصه شریفه بازیافت نمایند * شریف آملی را بمنصب دوهزار و پانصدی از اصل واضافه مقرر داشتم بسیار پاکیزه نهاد وخوش نفس است باآنکه از علوم رسمی بهره ندارد اکثر اوقات ازو سخنان بلند ومعارف ارجمند سر برمی زند در لباس فقر و تجرید مسافرت بسیار نموده بابسیاری از بزرگان صحبت ها داشته مقدمات ارباب تصوف را در ذکر دارد اینمعنی قالی اوست نه حالی در زمان والد بزرگوارم ازلباس فقر و درویشی برآمده ومرتبه امارت وسرداری یافته نطقش بغایت قوی است زور مره و تکلمش باآنکه از مقدمات عربیت عاری محض است در غایت فصاحت وپاکیزگی است وانشاے عباراتش نثر خالی از سقمی نیست از شاه قلیخان محرم در آگره باغی مانده بود چون وارث نداشت بدختر هندال میرزا رقیه سلطان بیگم که حرم محترم والد بزرگوارم بود تکفیل کردم فرزند حرم را پدرم بایشان سپرده بودند هزار مرتبه از فرزند زائیده خود او را دوست ترمیداردند *

جشن اولین نوروز

شب سه شنبه یازدهم ذی قعده سنه ۱۰۱۴ هزار و چهارده صبح که محل فیضان نور است حضرت نیر اعظم از برج حوت بخانه شرف وخوش حالی خود که برج حمل باشد انتقال فرمود چون اولین نوروز از جلوس همایون بود فرمودم که ایوانهای دولتخانه خاص و عام بدستور زمان والد بزرگوارم در اقمشه نفیسه گرفته آئینی در غایت زیب و زینت بستند واز روز اول نوروز تا نوزدهم درجه حمل که روز شرف است خلایق داد عیش و کامرانی دادند اهل ساز و نغمه از هر طایفه و هر جماعت جمع بودند لولیان رقاص و دلبران هند که بکرشمه دل از فرشته می ربودند هنگامه مجلس را گرم داشتند فرمودم که هرکس از مکیفات و معیرات آنچه میخواسته باشند بخورد منع و مانعی نباشد

ساقی بنور باده بر افروز جام ما * مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

در ایام پدرم درین هفتده هژده روز مقرر بود که هر روز یکی از امراے کلان مجلس آراسته پیشکشهاے نادر از اقسام جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و فیلان و اسپان سامان

گردم و معزالملک امیر الامرا را آورد چون در همین روزها احمد بیگ خان و دوست محمد خان بکاول مرخص گشته بودند و در حوالی سکندره که بر سر راه خسرو بود منزل داشتند بعد از رسیدن خسرو در ان نواحی با چندی از دیره‌های خود برآمده متوجه ملازمت گردیدند و خبر رسانیدند که خسرو راه پنجاب پیش گرفته بایلغار میرود بخاطر گذشت که مبادا راه را چپ زده بجانب دیگر رود چون راجه مانسنگه خالوی او در بنگاله بود بخاطر اکثر بندهای درگاه میرسید که بآن جانب متوجه خواهد گشت بهر طرف کسان فرستاده مشخص شد که به پنجاب میرود * درین اثنا صبح طالع گشت تکیه بر کرم و عنایت الهی نموده بعزیمت درست سوار شده و مقید بهیچ چیز و هیچکس ناشده متوجه گردیدم

بلی آنرا که اندوهست در پی * نمی داند که ره چون میکند طی
همیداند که افتد پیش و راند * نداند تا که آید تا که ماند

چون بروضه متبرکه والد بزرگوارم که در سه کروهی شهر واقع است رسیده استمداد همت از روحانیت آنحضرت می نمودم مقارن ان حال میرزا حسن پسر میرزا شاهرخ را که اراده همراهی خسرو داشت گرفته آوردند چون پرسش نمودم نتوانست منکر شد فرمودم تا دست او را بسته بر فیل سوار کردند واین اول شگون بود که ببرکت و توجه و امداد آنحضرت بظهور آمد چون نیم روز شد و هوا گرمی تمام بهم رسانید لحظه در سایه درخت توقف نموده بخان اعظم گفتم که هرگاه ما را باین امنیت خاطر این حال بوده باشد که معتاد افیون را که در اول روز بایست خورد تا حال نخورده باشم و هیچکس بیاد نداده باشد حال آن بی سعادت ازین قیاس باید کرد آزاری که داشتم ازین ممر بود که فرزند بیموجب و سببی عدیم و خصم شد اگر سعی بدست آوردن او ننمایم مفسدان و فتنه اندیشان را دستگاهی بهم خواهد رسید یا او سر خود گرفته باوزبک یا قزلباش خواهد رفت و ازین ممر خفتی بدین دولت راه خواهد یافت بنابرین مقدمات بدست آوردن او را پیش نهاد همت ساخته بعد از اندک آسایشی از پرگنه متهره که در بیست کروهی آگره واقعست دو سه کروه گذشته در موضع از مواضع پرگنه مذکور که تالابی داشت نزول نمودم * خسرو چون بمتهره میرسد بحسین بیگ بدخشی که از رعایت یافتهای والد بزرگوارم بود و بقصد ملازمت من از کابل می آمد برمیخورد چون طبع بدخشان به فتنه و آشوب پیراسته است این معنی را از خدا خواسته تا دویست سیصد از ایماقات بدخشان که همراه او بوده اند راهبر و سپهسالار او میگردد و در راه هرکس که از پیش می آید تاراج نموده اسپ و اسباب او را میگیرند سوداگران و راهگذری مال شان لچه و تاراج این مفسدان بود بهر جا که میرسیدند زن و فرزند مردم از آسیب آن فاسقان ایمن نبودند خسرو بچشم خود می دید که بر ملک موروثی آباواجداد او چه قسم ستمی می رود از دیدن افعال ناشایسته این بدبختان درساعتی هزار بار مرگ را آرزو میکرد غایتاً عذر از مدارا و مواسا باین سگان چاره نداشت اگر بخت و اقبال یاوری احوال او نمودی ندامت و پشیمانی را دست آویز خود میساخت و بی دغدغه خاطر بملازمت من می آمد

اندیشی مصاحبان نا جنس خیالات فاسد بخاطر راه یافته بود بتخصیص درایام بیماری والد بزرگوارم که بعضی کوتاه اندیشان بنابر کثرت جرایم و تقصیراتے که از ایشان بوقوع آمده بود و از عفو و اغماض نا امید محض بودند بخاطر گذرانیدند که اورا دست آویزے ساخته امور سلطنت را از پیش خسرو گیرند ازیں معنی غافل که امور سلطنت وجهانبانی امری نیست که بسعی ناقص عقلی چند انتظام پذیرد خالق دادار تاکرا شایسته ایں امر عظیم القدر رفیع الشان داند و ایں خلعت را برقامت قابلیت چه کس راست آورد

ردارنده نتوان ستد تخت را * نشاید خرید افسرو تخت را
سرے را که حق تاج پرور نمود * نشاید ازو تاج و دولت ربود

چوں خیالات فاسد مفسدان و کوته اندیشان بغیر از مذلت و پشیمانی نتیجه ندارد امور سلطنت بایں بیارمند درگاه الهی قرار گرفت همواره خسرو را گرفته خاطر ومتوحش می یافتم هرچند درمقام عنایت و شفقت شده خواستم که بعضی تفرقها و دغدغه‌ها از خاطر او دور سازم فائده بران مترتب نگشت تا انکه بکنکاش جمعی از تخت برگشتگان در شب یکشنبه هشتم ذی‌حجه سنه مذکور بعد از گذشتن دوگهڑی زیارت روضه منوره حضرت عرش اشیانی را مذکور ساخته سه صدوپنجاه سوارے که باو متفق بودند از درون قلعه آگره برامده متوجه میگردد و بعد از رواں شدن او بااندک زمانے یکے از چراغچیان که با وزیرالملک اشنا بوده خبر میرساند که خسرو گریخت وزیرالملک اورا همراه گرفته پیش امیرالامرا می آورد چوں او ایں خبر را تحقیق میدماید مضطربانه بدر بار محل امده یکی از خواجه سرایان را می گوید که دعاے من برسان و بگو که عرض ضروری دارم حضرت بیروں تشریف آورند چوں در خیال من ایں امر درنیامده بود گمان بردم که از حادث دکن یا گجرات خبرے رسیده باشد بعد از بیروں آمدن ظاهر شد که ماجرا چنیں است گفتم چه باید کرد خود سوار شده متوجه گردم یا خرم را بفرستم امیرالامرا عرض کرد که اگر حکم شود من بروم فرموده که چنیں باشد بعد ازاں معروض داشت که اگر به نصیحت برنگردد و دست بسلاح کند، چه باید کرد گفته شد که اگر بهیچک براه راست درنیاید انچه از دست تو اید تقصیر مکن سلطنت خویشی و فرزندی بر نمی تابد

که باشاه خویشی ندارد کسی

چوں ایں سخنان و دیگر مقدمات گفته اورا مرخص ساختم بخاطر رسید که خسرو ازو آزردگی تمام دارد و بنابر فرق ومنزلتی که داشت محسود امثال و اقران است مبادا که بمعافی درحق او اندیشد و اورا ضایع سازد معزالملک را فرمودم که رفته اورا بازگرداند و شیخ فرید بخشی بیگی را بدیں خدمت تعیین نموده حکم کردم که جمیع منصبداران واحدیان که در پاس اند بهمراهی‌ا و متوجه شوند و اهتمام خاں کوتوال بقراولی وخبر گیری مقرر گشت و با خود قرار دادم که بقضاے سبحانی چوں روز شود خود نیز متوجه

آگره و محلها و خزاین فرستادم اعتمادالدوله وزیرالملک را در وقت برآمدن از آگره بضبط و
حراست بشهر گذاشته بودم بدوست محمد گفتم که چون بصوبه پنجاب میرویم و آن
صوبه در دیوانی اعتمادالدوله است او را روانه ملازمت خواهی ساخت و پسران میرزا
حکیم را که در آگره اند بقید آورده محبوس نگاه خواهی داشت چه هرگاه که از فرزند
صلبی این معامله رو نماید از برادر زاده و عموزاده چه توقع توان داشت معزالملک
بعد از رخصت دوست محمد بخشی شد چهار شنبه به پلول و پنجشنبه بفرید آباد
نزول اجلال واقع گشت روز جمعه سیزدهم اتفاق دهلی دست داد از گرد راه بزیارت
روضه مقدسه حضرت جنت اشیانی شتافته زیارت نمودم واستمداد همت کردم و به فقرا
و درویشان بدست خود زرها دادم و از آنجا بزیارتگاه مقام حضرت شیخ نظام‌الدین اولیا توجه
کرده بلوازم زیارت قیام و اقدام نمودم بعد از آن پارهٔ زر بمیر جمال الدین حسین انجو و مبلغی
دیگر بحکیم مظفر دادم تا به فقرا و درویشان و ارباب احتیاج قسمت نمایند روز شنبه چهاردهم
مقام سرای نریله شد این سرا را خسرو سوزانیده رفته بود منصب آقا ملائی برادر
اصفخان که بخدمت حضور سرفراز بود از اصل واضافه هزاری ذات و سیصد سوار مقرر
گشت درین راه خدمت چمپان میکرد جمعی از ایماقات که در رکاب ظفر انتساب
بودند بملاحظه آنکه چون بعضی ازین مردم با خسرو اتفاق دارند مبادا بخاطر ایشان
دغدغه و تفرقه راه یابد بکلان تران ایشان دوهزار روپیه داده شد که در جزو مردم خود
قسمت نمایند و جماعت خود را بمراحم جهانگیری امیدوار سازند بشیخ فضل‌الله و راجه
دهیر دهر زرها دادم که در راه به فقرا و برهمنان میداده باشند سی هزار روپیه فرمودم که
در اجمیر براباشکر بطریق مدد خرج بدهند روز دوشنبه شانزدهم به پرگنه پانی پت
رسیدم این منزل و مقام بر آبای کرام و اجداد ذوی الاحترام ما همیشه مبارک و فرخنده آمده
و دو فتح عظیم درین سرزمین رو داده یکی شکست ابراهیم لودی که بصولت عساکر ظفر
مآثر حضرت فردوس مکانی دست داده و ذکر آن در تواریخ روزگار مرقوم و مسطور است
دوم فتح هیمو بدکردار که در اول دولت والد بزرگوارم بتفصیلی که تحریر یافته از عالم
اقبال بظهور آمد در حینیکه خسرو از دهلی گذشته به پرگنه مذکور متوجه میگردد
بحسب اتفاق دلاور خان آنجا رسیده بود چون قبل از ورود او باندک وقتی ایمعنی مطلع
می شود فرزندان خود را از آب جون میگذراند و خود سپاهیانه و مردانه دل بر ملغار
می نهد و قصد میکند که خود را پیش از رسیدن خسرو بقلعه لاهور اندازد * مقارن
اینحال عبدالرحیم نیز از لاهور باینمقام و منزل میرسد دلاور خان دلالت میکند که فرزندان
خود را همراه فرزندان من از آب بگذران و خود کناره گرفته منتظر رایات ظفر آیات
جهانگیری میباش از بسکه گرانبار و ترسنده بود اینمعنی را بخود قرار نتوانست داد
انقدار توقف نمود که خسرو رسید رفته او را ملازمت کرد و قرار همراهی از روی اختیار
باضطرار داده خطاب ملک انور رای یافت و در نبرد صاحب اختیار گشت دلاور خان
مردانه متوجه لاهور گردید و در راه بهرکس و بهر طایفه از ملازمان درگاه و کروریان وسوداگران

عالم السر ایزد دانا است که از تقصیرات بالکلیه در گذشته آنمقدار لطف و شفقت می نمودم که سرموے تفرقه و دغدغه در خاطر او نمی ماند چون در واقعه حضرت عرش آشیانی بافساد بعضی مفسدان ازینها از خاطر او سربرزده بود ومیدانست که اینها نمی رسیده است اعتماد بر مهر و شفقت من نمی کرد و والده او هم در ایام شاهزادگی از ناخوشی اطوار و اوضاع او وسلوک برادر خوردش مادهوسنگه تریاک خورده خودرا کشت از خوبیهاے و نیکذاتی هاے او چه نویسم عقلی بکمال داشت و اخلاص او بمن درجه بود که هزار پسر و برادر را فدای یکموی من میکرد مکرر بخسرو مقدمات نوشت واورا دلالت باخلاص و محبت من میکرد چون دید که هیچ فائده ندارد عاقبت نامعلوم است که بکجا منجر خواهد شد از غیرتیکه لازمه طبیعت راجپوتانی است خاطر بر مرگ خود قرار داده وچندین مرتبه گاه گاهے مزاج او در شورش می آمد چنانچه این حدیث میراثی بود که پدران و برادران او همه یکبار در دیوانگی خودها را ظاهر میکردند و بعد از مدتے علاج بدیر مینشدند ودر ایامیکه من بشکار متوجه گشته بودم روز بیست وششم ذی حجه سنه ۱۰۱۳ افیون بسیار در عین شورش دماغ خورده در اندک زمانے درگذشت گویا که این احوال بسر بیدولت خودرا بیشتر می دیده است اول کدخدائی که در آغاز جوانی و خورد سالی مرا دست داده است او بود بعد از تولد خسرو اورا شاه بیگم خطاب داده بودم چون بدسلوکیهاے پسر وبرادر را نسبت بمن نتوانست دید از سر جان در رفت دماغ پریشان شدن درگذشته خود را ازین کلفت واندوه باز رهانید از فوت او بنابر تعلقی که داشتم ایامی بر من گذشت که از حیات و زندگانی خود هیچگونه لذتے نداشتم چهار شبانه روز که سي و دو پهر باشد از غایت کلفت واندوه چیزے از ماکول و مشروب وارد طبیعت نگشت چون این قصه بوالد بزرگوارم رسید دلاسا نامه در غایت شفقت و مرحمت بدین مرید فدوی صادر گشت وخلعت ودستار مبارک که از سر برداشته بودند همان طور بسته بجهت من فرستادند این عنایت آبے بر آتش سوز و گداز من زده اضطراب و اضطرار مرا فی الجمله قرارے و آرامی بخشید غرض از ذکر این مقدمات آنکه بیسعادتی ازین در نمیگذرد که فرزندے بنابر ناخوشي سلوک و اطوار ناپسندیده باعث قتل مادر خود شود ونه پدر خود بے هیچگونه باعثی وسببی بمحض تصورات و خیالات فاسد در مقام بغي و عناد در آمده از دولت ملازمتش فرار بر قرار اختیار نماید، چون منتقم جبار هر کردارے را سزاے درخور آن نهاده لاجرم مال حالش بدان انجامید که به بدترین احوالی مقید درآمد و از درجه اعتماد افتاده بزندان دایمی گرفتار گردید

راه چو مستانه رود هوشمند * پاے بدام آرد وسر در کمند

مجملاً روز سه شنبه دهم ذی حجه بمنزل هودل فرود آمدم شیخ فرید بخاري را باجمعی از منصبداران و بهادران بتعاقب خسرو و هراول لشکر فیروزي اثر معین و مشخص گشتند دوست محمد را که در رکاب بود بنابر سبق خدمت وریش سفیدی بمحافظت قلعه

انداختند و سه نفر را که انکار نمودند سپرده شد تا بتحقیقت باز رسیده شود دوازدهم ماه فروردي سنه احد جلوس میرزا حسین و نورالدین قلي کوتوال شهر لاهور داخل میشوند ودر بیست و چهارم ماه مذکور فرستاده دلاور خان میرسد و خبر میکند که خسرو خروج نموده قصد لاهور دارد شما خبردار باشید * درهمین تاریخ دروازهاے شهر لاهور محفوظ ومضبوط میگردد و دو روز بعد از تاریخ مذکور باندک مردم دلاورخان بقلعه داخل میشود و شروع در استحکام برج و باره کرده هرجا شکست و ریختگي داشت مرمت نموده توپها و ضرب ها را ببالاے قلعه برآورده مستعد جنگ میشود جمع بند... از بندهاے درگاه که در درون قلعه بودند همگي رجوع آورده بخدمات متعین گشتند و مردم شهر نیز باخلاص تمام مدد و معاونت نمودند بعد از دو روز که في الجمله سرانجامي شده بود خسرو در رسید و یکی از منازل مقرر منزل اختیار نموده فرمود که شهر را قتل کرده طرح جنگ اندازند ویکی از دروازها را از هرجانب که میسر باشد آتش در داده بسوزانند و بلوث مآل خود گفت که بعد از گرفتن قلعه تا هفت روز حکم خواهم داد که شهر را تاراج نمایند و زن و فرزند مردم را اسیر کنند این جماعت چون گرفته یکی از دروازه هاے شهر را آتش دادند دلاور بیگ خان وحسین بیگ دیوان و نورالدین قلي کوتوال از طرف درون دیوار دیگر محاذي دروازه برآوردند درهمین روزها سعید خان که از تعیناتیان کشمیر بود درکنار آب چناب منزل داشت این خبر را شنیده بایلغار روانه لاهور گشت چون بکنار آب راوي رسید باهل قلعه خبر فرستاد که بقصد دولت خواهي آمده ام مرا بدرون قلعه درآورید مردم قلعه شب کشتي فرستاده و اورا باچندے که همراه داشت بدرون درمي آورند بعد از نه روز که قلعه در محاصره بود خبر رسیدن افواج قاهره متواتر و متعاقب بخسرو و تابعان او میرسد بے باکانه بخاطر میگذرانند که پیشروي لشکر فیروزي اثر باید رفت چون لاهور از سوادها‌ے اعظم هندوستان است درعرض شش هفت روز کثرت عظیمی دست داد چنانچه از مردم خوب شنیده شده که ده دوازده هزار سوار مستعد جمع شده بودند و بقصد آنکه بر فوج پیش شبخون آورند از حوالي شهر برمی خیزند درسراے قاضي علي شب پنجشنبه شانزدهم بمن این خبر رسید هم در شب با آنکه باران عظیم بود طبل کوچ زده سوار شدم صباح آن بسلطانپور رسیده شد تا نیم روز در سلطانپور بودم بحسب اتفاق در همین وقت وساعت میان افواج قاهره و جماعت مقهوره مقابله و مقاتله دست میدهد معزالملک تشت بریاني آورده میخواستم که از روے رغبت میل نمایم که خبر جنگ بمن رسید به مجرد شنیدن باآنکه طبیعت مایل بخوردن بریاني بود یک لقمه براے شگون خورده سوار شدم ومقید برسیدن مردم و کمي افواج قاهره نگشته بشتاب هرچه تمامتر متوجه گشتم چلته خاصه خود را هرچند طلبیدم حاضر نساختند از سلاح بجز نیزه وشمشیرے حاضر نبود خود را بلطف ایزدي سپرده بیملاحظه روانه شدم در اول سواري زیاده از پنجاه سوار همراه نبودند و هیچ کس را خبر هم نبود که امروزجنگ خواهد شد مجملاً تا بسرپل گوبند وال رسیدن چهار

وغیره میرسید انها را از خروج خسرو آگاه ساخته بعضی را همراه خود میگرفت و بعضی را میگفت که از راه کناره گیرند بعد ازان که بندهاے خدا از تاراج دست اندازان وظالمان ایمن گشتند غالب ظن آن بود که اگر سید کمال در دهلي و دلاور خان در پاني پت جرات و همت نموده سر راه برخسرو میگرفتند الجماعة پریشان برپیخته که همراه او بودند تاب مقاومت نیاورده پریشان میگشتند وخسرو بدست می آمد غایتاً همت شان یاوري نکرد ودر ثاني الحال هرکدام تقصیر خود را بروشی تلافي نمودند دلاور خان در ایلغار لاهور پیش از رسیدن بقلعه در آمد و خدمت نمایاے کرده تدارک آن کوتاهي نمود و سید کمال نیز در جنگ خسرو ترددات مردانه بتقدیم رسانید چنانچه در محل خود به تفصیل نوشته خواهد شد هفتدهم ذی حجه پرگنه کرنال محل نزول رایات عالیات گشت درین منزل عابد بن خواجه را که پسر کلان جوئیبار یست و پسرزاده عبدالله خان اوزبک که در زمان والد بزرگوارم آمده بود بمنصب هزاري ذات و سوار سرفراز ساختم شیخ نظام تهانیسري که از شقاوان مقرر وقت خود بود خسرو را می بیند واو را به نویدهاے دلخواه خوشدل ساخته تازه از راه می برد آمده مرا دید چون این مقدمات بر گوش خورده بود خرچے راه باو داده فرمودم که متوجه زیارت خانه مبارک گردد در نوزدهم پرگنه شاه آباد منزل گردید وآب درین مقام بسیار کم بود بحسب اتفاق باران عظیم دست داد چنانچه همگنان شاداب گشتند * شیخ احمد لاهوري را که از زمان شاهزادگي نسبت خدمتگاري وخانه زادی و مریدي داشت به منصب میر عدلي سرفراز گردانیدم مریدان و ارباب اخلاص بوسیله او از نظر میگذرند ودست وسینه بهرکس باید داد بعرض رسانیده میدهاند در وقت ارادت آوردن مریدان چند کلمه بطریق نصیحت مذکور میگردد باید که وقت خود را به دشمني ملتي از ملتها تیره ومکدر نسازند وباجمیع ارباب ملل طریق صلح کل مرعیدارند هیچ جانداری را بدست خود نکشند و سلاح طبیعت نباشند مگر در جنگها و شکارها

مباش درپی بے جان نمودن جاندار * مگر بعرصه پیکار یا بوقت شکار

تعظیم نیرات را که مظاهر نور الهي اند بقدر درجات هریک باید نمود و موثر و موجد حقیقي درجمیع ادوار واطوار الله تعالی را باید دانست بلکه فکر باید کرد تا در خلوت وکثرت خاطر لمحه از فکر و اندیشه او خالي نباشد

لنگ و پوچ و خفته شکل و بے ادب * سوی او می غنج و او را می طلب

والد بزرگوارم ملکه این معنی بهمرسانیده درکم وقتي ازین اوقات ازین فکر خالي بودند در منزل الوه الوالي اوزبک را بابخاه وهفت منصبدار دیگر بکمک شیخ فرید تعین نموده چهل هزار روپیه مدد خرچ گویان بانجماعت مرحمت نمودم هفت هزار روپیه دیگر بجمیل بیگ داده شد که بایماقات تقسیم نماید بمیر شریف املی نیز دوهزار روپیه شفقت کردم * روز سه شنبه بیست و چهارم ماه مذکور پنج کس از ملازمان و همراهان خسرو را گرفته آوردند و دو کس را که اقرار به نوکري او کردند فرمودم که در ته پاے فیل

توقف نکرده به بدخشان و انحدود رود مهابت خان را در کابل گذاشته خود بخیریت
ودولت معاودت نمایم و منشاء نرفتن بدخشان آن بود که آن بے سعادت البته باوزبکان
در خواهد خورد و آن خفت بابی دولت لاحق میگردد * در روزیکه امواج بتعاقب
خسرو تعین یافتند پانزده هزار روپیه بمهابتخان و بیست هزار روپیه دیگر بحدنا
مرحمت شد و ده هزار روپیه دیگر همراه فوج مذکور نموده شد که در راه بهرکس بدهد
بدهند شنبه بیست وهشتم اردوے ظفر قرین در منزل جیپال که در هفت کروهی
لاهور واقع است نزول اجلال دست داد در همین روز خسرو با معدودے چند بکنار
دریاے چناب میرسد خلاصه سخن آنکه بعد از شکست زابهاے مردمی که همراه او از
معرکه جنگ برآمده بودند مختلف گشت افغانان و اهل هند که اکثر قدیمان او بودند
میخواستند که به هندوستان روبه باز گردد و مصدر بغي و فسادها شود وحسین بیگ
که اهل و عیال و مردم وخزانه او برسمت کابل واقع بودند او را دلالت برفتن کابل
مینمود آخرالامر چون بکنگایش حسین بیگ عمل نمود بیک قلم مردم هندوستان
وافغان ازو جدائي اختیار نمودند بعد از رسیدن بدریاے چناب اراده میکند که از گذر
شاه پور که از گذرهاے معین است عبور نماید کشتي بهم نمیرسد بگذر سودهره روانه
میشود در گذر مذکور مردم او یک کشتي بیملاح و کشتي دیگر پر از هیمه و کاه بدست
در می آورند * پیش از شکست خسرو بجمیع جاگیرداران وراه داران و گذربانان صوبه
پنجاب حکم صادر گشته بود که این قسم قضیه روداده خبردار و هوشیار باشند بنابرین
تاکیدات گذرهاء ابهادرند بود حسین بیگ خواست که ملاحان کشتي هیمه و کاه را بان
کشتي بیملاح آورده خسرو را بگذرانند درین اثنا کیلی داماد کمال چودهری سودهره میرسد
ومی بیند که جماعتی درین شب درمقام گذشتن از آب اند بملاحان فریاد میکند که
حکم جهانگیر بادشا نیست که در شب مردم از آب بادبسته مگذشته باشند هوشیار
باشید از شور وغوغاے اینها مردمی که دران نواحي بودند جمع مي شوند و داماد
کمال چوبے را که کشتي بدان میرا نند و زبان هند آنرا بلي گویند از دست ملاحان
کشیده کشتي را سرگردان میسازد هرچند زر دادن قبول کردند نه از ملاحان کسی
متصدي گذرانیدن انها شود هیچکس قبول نه نمود نه ابوالقسم تمکین که در گجرات
حوالي چناب بود خبر رسید که جمعی درین شب میخواهند که از آب چناب عبور
نمایند او چون بدین معنی مطلع بود هم در شب با فرزندان و جمعیت سوار شده خود را
بکنار گذر مذکور رسانید صحبت بجاے رسید که حسین بیگ ملاحان را به تیر گرفت
و از کنار آب داماد کمال نیز به تیر اندازي در آمد تا چهار کروه کشتي بطور خود بپایان
روبه آب میرفت تاآنکه آخر شب در ریگ نشست و هرچند خواستند که کشتي را
از ریگ جدا سازند میسر نگشت درین اثنا صبح صادق دمیدن گرفت ابوالقاسم و
خواجه خضر خان که باهتمام هلال خان درین روے آب جمعیت کرده بودند کنار غربی
آب مستحکم ساختند وجانب شرقي را زمیداران استحکام داده بودند هلال خان را قبل

بانصدسوار از نیک و بد جمع شده باشند * درونتی که از پل مذکور میگذشتم خبر فتح رسید اول کسی که این مژده رسانید شمسی توشکچي بود بدین خوش خبري خوش خبرخان خطاب یافت و میر جمال‌الدین حسین را که پیش ازین بجهت نصیحت خسرو فرستاده بودم در همین وقت رسیده از کثرت و شوکت مردم خسرو چندان گفت که باعث بیم مردم مي شد تا آنکه خبر فتح متواتر رسیده این سید ساده لوح بهیچ وجه باور نمی کند و تعجب میدماید که ان نوع لسکرے که من دیده ام چگونه از فوج شیخ فرید که در نهایت قلت و بے استعدادي اند شکست میخورند و قتیکه سنگهاسن خسرو را با دو خواجه سراے او اوردند میر مذکور ایمعني نمود از اسپ فرود آمده سر بر پاے من نهاد و انواع خضوع و خشوع بتقدیم رسانید و گفت که افعال بالاتر و بلند تر ازین نمي باشد شیخ فرید درین سرداري مخلصانه و فدائیانه پیش آمد سادات بارهیه را که ازینجا عالی زمان خود اند و در هرمعرکه که بوده‌اند کار از ایشان شده هر اول ساخته بود سیفخان ولد سید محمود خان بارهبه سردار قوم بنفس خود ترددات مردانه نموده هفتده زخم برداشت و سید جلال هم از برادران ایدطائفه تیرے بر شقیقه خورد و بعد از چند روز درگذشت در ابتداے که سادات بارهه که از پنجاه از شصتی بیش نبودند زخم و ضرب هزار هزار سوار و پانصد پانصد سوار بدخسي برداشته پاره پاره شده بودند سید کمال که با برادران خود بکمک هر اول تعین شده بود از یک کناره در آمده ردو خوردے کردند که فوق تهور و مردمي بود بعد ازان که مردم بر انعار پادشاه سلامت گفته تاختند اهل بغي و فساد بسنیدن این کلمه بیدست و پاشده هر یک بگوشه متفرق شدند قریب بچهار صد نفر از ایماقات درمیدان پایمال قهر و غلبه لسکر فیروزي اثر گردیدند صندوق جواهر خسرو و نفایسي که همیشه باخود میداشت بدست افتاد

که دانست که این کودک خورد سال * شود با بزرگان چنین بدسگال
باول قدح دردی آرد به پیش * گدارد شکوه من و شرم خویش
بسوزاند اورنگ خورشید را * تمنا کند تخت جمشید را

مرا هم مردم کوتاه بین در الهآباد بسیار دلالت بمخالفت پدر مي کردند غایتاً این سخن اصلا معقول و مقبول من نمي گشت و میدانستم دولتي که بناے آن بر مخاصمت پدر باشد چه مقدار پایداري خواهد نمود بگفتار ناقص عقلان ازجا نرفتم و بمقتضای عقل و دانش کار فرموده بملازمت پدر و مرشد وقبله و خداے مجاري خود رسیدم و به‌برکت این نیت درست رسید انچه بمن رسید * در شب همانروزی که خسرو گریخت راجه باسو را که زمیندار معتبر کوهستان لاهور است رخصت نمودم که بان حدود رفته هرجا که خبرے و اثرے ازو بشنود بدست آوردن او انچه امکان سعي باشد بتقدیم رساند و مهابتخان و میرزا علي اکبرشاهي را با لشکر انبوه تعین نمودم ومقرر چنان شد که بهرطرف که خسرو روانه گردد فوج مذکور تعاقب نماید و من هم بخود قرار دادم که اگر خسرو بکابل رود من سر در پے او نهاده تا اورا بدست نیارم برنگردم و اگر درکابل

بهمراهي میرزا شاهرخ بدین درگاه آمده بود یک اسپ داشت رفته رفته کارش بدین درجه رسید که صاحب خزینه ودفینه گردیده امثال این ارادها در خاطرش جاکرده در اثناء راه که معامله خسرو هنوز در مشیت حق بود چون میان ولایت و دارالخلافه آگره که منبع فتنه و فساد است از سرداري صاحب وجود خالي بود بدغدغه آنکه مبادا معامله خسرو بطول انجامد فرمودم که فرزند پرویز بعضی از سرداران را برسر رانا گذاشته خود با اصفخان وجمعی که بدونسبت خدمت نزدیک داشته باشند متوجه آگره گردید و حفظ و حراست آنحدود را عهده اهتمام خود مقرر شناسند به برکت عنایت الهي پیش ازانکه پرویز باگره رسد مهم خسرو بروجه دلخواه دوستان و مخلصان تمشیت پذیرفت بنابراین فرمودم که فرزند مذکور روانه ملازمت گردد چهار شنبه نهم محرم بمبارکي بقلعه لاهور در آمدم جمعي از دولتخواهان معروض داشتند که معاودت بدارالخلافه آگره درین ایام که في الجمله خللی در صوبه گجرات و دکن و بنگاله واقعست بصلاح دولت اقرب خواهد بود این کنکاش پسند خاطر مي نیفتاد چه از عرایض شاه بیگ خان حاکم قندهار بعضي مقدمات معروض افتاده بود دلالت بران میکرد که امراے سرحد قزلباشیه بنابر افساد چندے از بقایاے لشکر میرزایان انجا که همیشه محرک سلسله خصومت و نزاع اند و ترغیب ناصحات در گرفتن قندهاریان طایفه مي نویسند حرکتي خواهند نمود بخاطر رسید که مبادا شنقار شدن حضرت عرش آشیاني و مخالفت بے هنگام خسرو داعیه انها را تیز ساخته برسر قندهار یورش نمایند بحسب اتفاق انچه بخاطر افتاب اشراق پرتو انداخته بود از قوه بفعل آمد * حاکم هرات و ملک سیستان وجاگیرداران ان نواحي به کمک و مدد حسین خان حاکم هرات برسر قندهار متوجه گشتند شاباش برهمت و مردانگي شاه بیگخان که مردانه پا قایم کرده قلعه را مضبوط و مستحکم ساخت و خود برbalاي ارگ سیوم از قلعه مذکور چنان نشست که بیرونیان علانیه مجلس او را میدیدند ودر مدت محاصره میان نه بسته سروپا برهنه مجلس عیش وعشرت ترتیب میداد و هیچ روزی نبود که فوجي در برابر لشکر غنیم از قلعه بیرون نمیفرستاد و کوششهاے مردانه بتقدیم نمیرسانید تا در قلعه بود چنین بود لشکر قزلباش سه طرف قلعه را احاطه نموده بودند چون این خبر در لاهور رسید ظاهر شد که توقف درین حدود اقرب واصلح بوده * در حال فوج کلانی بسرداري میرزا غازي وهمراهي جمعي از منصب داران وبندهاے درگاه مثل قرابیگ که بخطاب فرا خاني وپخته بیگ که بخطاب سردار خاني سرفراز گردیده بودند معین گشتند میرزا غازي را بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرفراز ساختم ونقاره عنایت کردم میرزا غازي ولد میرزا خاني ترخان که بادشاه ملک تهته بود وسعي عبدالرحیم خانخانان سپه سالار درعهد حضرت عرش آشیاني اندیار مفتوح و ملک تهته در جاگیر او که بمنصب پنجهزاري ذات وسوار مقرر گشته بود تفویض یافت وبعد از موت او میرزا غازي پسرش بمنصب و خدمت پدر سرفراز بود ابا و اجداد اینها از امراء سلطان حسین میرزا باقر والي

از وقوع این حادثه بقراولی لشکرے که بسرداری سعید خان بکشمیر تعین یافته بود
فرستاده بودم بحسب اتفاق درهمین شب بدین نواحی میرسد بسیار بوقت رسیده
بود و اهتمام او در اوردن ابوالقاسم خان نمکین و جماعت خواجه خضر خان و بدست
اوردن خسرو بسیار دخل داشت * صبح روز یکشنبه بست و نهم ماه مذکور مردم بر
فیل و کشتی سوار شده خسرو را بدست در اوردند و روز دوشنبه سلخ در باغ میرزا
کامران خبر گرفتاری او بمن رسید همان ساعت بامیرالامرا فرمودم که بگجرات رفته خسرو را
بملازمت اورد * در کنکاش امور سلطنت و ملک داری اکثرانست که برای و فهمیدگی
خود عمل مینمایم از کنکاش هاے دیگر کنکاش خود معتبر میدانم اول انکه بخلاف صلاح
و صوابدید جمیع بندگان مخلص از الهآباد ملازمت پدر بزرگوار اختیار نموده دولت
خدمت ایشان را دریافتم و صلاح دین و دنیای من درین بود و بهمان کنکاش بادشاه
شدم دوم تعاقب خسرو که به هیچ چیز از تعین ساختن ساعت و غیره مقید نشدم و تا
اورا بدست در نیاوردم ارام نگرفتم از غرایب امور است که بعد از توجه از حکیم علی که
داناے فن ریاضیست پرسیدم که ساعت توجه من چگونه بوده است بعرض رسانید که
بجهت حصول اینمطلب اگر خواهند ساعتی اختیار نمایند در سالها مثل این ساعتی
که بدولت سوار شده اند نتوان یافت * در روز پنجشنبه سویم محرم سنه هزار و پانزده
در باغ میرزا کامران خسرو را دست بسته و زنجیر در پا از طرف چپ برسم و توره چنگیز
خانی بنظر من در اوردند حسین بیگ را بر دست راست او و عبدالرحیم را بر دست
چپ او ایستاده کرده بودند خسرو درمیان این هر دو ایستاده می لرزید و می گریست
حسین بیگ بگمان انکه شاید اورا نفعی کند سخن پریشان گفتن اغاز نمود چون غرض
او معلوم گشت اورا بحرف زدن نگذاشته خسرو را مسلسل سپردم و این دو مفتری را
فرمودم که در پوست گاو و خر کشیدند و بر دراز گوش واژگونه سوار کردند و برگرد شهر
گردانیدند چون پوست گاو زود تر از پوست خر قبول خشکی نمود حسین بیگ تا
چهار پهر زنده مانده به تنگی نفس درگذشت و عبدالرحیم که در پوست خر بود و از
خارج باو رطوبات رسانیدند زنده ماند از روز دوشنبه اخر ذی حجه تا نهم محرم سنه مذکور
بواسطه زبونی ساعت در باغ میرزا کامران توقف واقع شد بهروال را که جنگ در ان
مقام دست داده بود بشیخ فرید مرحمت نمودم * و اورا بخطاب والاے مرتضی خان
سرفراز گردانیدم * بجهت نظام و انتظام سلطنت از باغ مذکور تا شهر فرمودم که دورویه
چوبها برپا کرده فتنه انگیزان ایماق و جمعی را که درین شورش همراهی کرده بودند بردار
ها و چوبها اویخته هر کدام را بسیاستی غیر مکرر بسزا و جزا رسانیدند و زمینداران که
درین خدمت لوازم دولتخواهی بجا اورده بودند ریاست و چودهراهی میانه دریاے چناب
و بهت فرموده زمینها بطریق مدد معاش بهریک مرحمت نمودم از جمله اموال
حسین بیگ که بعد ازین هرجا اسم او مذکور خواهد شد از خانه میر محمد باقی قریب
هفت لک روپیه ظاهر شد سواے انچه بمحل دیگر سپرده و خود همراه داشته وقتی که

جا توقف نکنم و احتمال داشت که بجانب هندوستان روبه باز گردد دریں حالت خالي گذاشتن دارالخلافه آگره که مرکز دولت و محل سلطنت و مقام نزول سراپردگیاں محل مقدس و مدفن گنجهاے عالم بود از صلاح ملک داري دور می‌نمود بنابریں از آگره در حالت توجه بتعاقب خسرو به پرویز نوشته شد که اخلاص و خدمت توایں نتیجه داد که خسرو از دولت گریخت و سعادت روي بتو آورد و ما بتعاقب او ایلغار نمودیم مهمات رانا را بمقتضاے وقت و صلاح دولت یکنوع صورتے داده خود را بزودي بآگره برساں که پاے تخت و خزانه را که سرمایه گنج قاروں است بتو سپردیم و ترا بخدا حي قادر پیش ازانکه ایں حکم به پرویز برسد رانا درمقام عجز در امده کس نزد اصفخاں فرستاده بود که چوں از کرده هاے خود خجالت و شرمندگي تمام دارم امیدوارم که شفیع من شده نوعی کني که شاهزاده بفرستادن باگهه که از فرزنداں من است راضي گردند پرویز بدینمعني رضا نداده میگفت که یا خود متوجه خدمت گردد یا کرن را بفرستد دریں وقت خبر فتنه انگیزي خسرو میرسد بنابر ملاحظه وقت اصفخاں و دیگر دولتخواهاں بامدن باگهه راضي گشته در نواحي مندل گدّه سعادت خدمت شاهزاده در مي یابد پرویز راجه جگناتهه و اکثر عمراے تعینات آن لشکر را گذاشته خود باصفخاں وچندے از نزدیکاں و اهل خدمت روانه آگره میگردند و باگهه را بهمراهي روانه درگاه والا جاه میگرداند چوں بحوالي آگره میرسد خبر فتح وگرفتاري خسرو را شنیده بعد از دو روز که مقام مینماید حکم بدو میرسد که چوں خاطر از جمیع جوانب و اطراف جمع است خود را بزودي بما برساں تاآنکه بتاریخ مسطور سعادت ملازمت دریافت * افتاب گیر که از علامات سلاطین است باو مرحمت فرمودم و منصب ده هزاري باو عنایت فرمودم و بدیوانیاں حکم کردم که جاگیر تنخواه دهند میرزا علي بیگ را در همیں روزها بحکومت کشمیر فرستادم ده هزار روپیه بقاضي عزت‌الله حواله شد که بفقرا و ارباب احتیاج کابل قسمت نماید احمد بیگ خاں بمنصب دوهزاري ذات و هزار و دویست و پنجاه سوار از اصل و اضافه سرفراز گردید در همیں ایام مقرب خاں که بآوردن فرزنداں دانیال مقرر گشته بود بعد از شش ماه و بیست و دو روز از برهانپور برگشته دولت ملازمت دریافت ووقایع آنحدود را به تفصیل معروضداشت سیف خاں بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار افتخار یافت شیخ عبدالوهاب از سادات بخاري که در زمان حضرت عرش آشیاني حاکم دهلي بود بنابر بعضي قبایح که ازمردم او صادر گردید از آن خدمت تغیر گردیده داخل ایمه و ارباب سعادت گشت در تمام ممالک محروسه خواه در محال خالصه وخواه جاگیردار حکم فرمودم که غلورخانها ترتیب داده بجهت فقرا مراخور گنجایش آن محل طعام درویشانه طبخ مي نموده باشند تا مجاور و مسافران بفیض رسند ابه خان کشمیري که از نژاد حکام کشمیر است بمنصب هزاري ذات و سیصد سوار ممتاز گردید در روز دوشنبه نهم ربیع‌الاخر شمشیر خاصه به پرویز مرحمت نمودم بقطب الدینخان کوکه و امیرالامرا هم شمشیرهاے مرصع عنایت شد فرزنداں دانیال را که مقربخان آورده

خراسان بودند و در اصل از سلسله امراء صاحبقرانی اند خواجه عاقل بخدمت بخشی
گری این لشکر مقرر گشت چهل و سه هزار روپیه مدد خرج گویان بقرا خان و پانزده
هزار روپیه بنقدی بیگ و قلیچ بیگ که از همرا هان میرزا غازی بودند مرحمت شد
بجهت رفع این خدشه و اراده سیر کابل توقف لاهور را بخود قرار دادم در همین روزها
منصب حکیم فتح الله از اصل و اضافه بهزاری ذات و سیصد سوار مقرر گشت چون
ارشیخ حسین جامی خوابهاے درنیک وقوع بمن رسیده بود * بیست لک دام که موازی
سی چهل هزار روپیه بوده باشد بخرج او و خانقاه و درویشانی که باو می باشند مقرر
نمودم در بیست و دوم عبدالله خان را نواخته بمنصب دوهزار و پانصدی ذات و
پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم دولک روپیه باحدیان فرمودم که بمساعدت
دهند و بمرور از ماهیانه انها وضع نمایند شش هزار روپیه بقاسم بیگ خان خویش شاه
بیگ خان وسه هزار روپیه بسید بهادرخان شفقت فرمودم * در گوبند وال که بر کنار دریاے
بیاه واقع است هندوئی بود ارجن نام در لباس پیری و شیخی چنانچه بسیارے از
ساده لوحان هنود بلکه نادان وسفیهان اسلام را مقید اطوار و اوضاع خود ساخته کوس
پیری و ولایت را بلند اوازه گردانیده بود اورا گرو میگفتند و از اطراف و جوانب گولان و گول
پرستان بدو رجوع آورده اعتقاد تمام باو اظهار میکردند ارسه چهار پشت او این دوکان
را گرم میداشتند مدتها بخاطر میگذشت که این دوکان باطل را برطرف باید ساخت
یا ورا در جرگه اهل اسلام درباید آورد تا آنکه درین آیام خسرو ازان راه عبور می نمود این
مردک مجهول اراده کرد که ملازمت اورا دریابد در منزلی که جا و مقام او بود خسرو
را نزول اتفاق افتاد اورا دید و بعضی مقدمات دریافته باو رسانید و بر پیشانی او انگشتی
از زعفران که به اصطلاح هندوان قشقه گویند کشید وانرا شگون میدانند چون این مقدمه
بمسامع جاه و جلال میرسد و بطلان اورا بوجه اکمل میدانستم امر کردم که اورا حاضر
ساختند و مساکن و منازل و فرزندان اورا بمرتضی خان عنایت نمودم و اسباب و اموال
اورا بقید ضبط در آورده فرمودم که اورا بسیاست و بیاسا رسانند و دو کس دیگر را که
راجو و امبا نام داشتند در ظل حمایت دولتخان خواجه سرا بظلم و تعدی زندگانی
میکردند و درین چند روزے که خسرو لاهور را قبل داشت دست اندازی هاے و بی اندامیها
نموده بودند فرمودم که راجو را بدار کشیده از امبا که بزرداری مشهور بود جرمه گرفتند
مجملاً یک لک و پانزده هزار روپیه ازو بوصول رسید انمبلغ را فرمودم که به علور خانه ها
و مصارف خیرات صرف نمایند سعدالله خان پسر سعید خان بمنصب دو هزاری ذات
و هزار سوار افتخار یافت * پرویز از غایت اشتیاق بملازمت و خدمت من مسافتهاے
دور دراز در ایام برسات که باران دست از تقاطر باز نمی داشت باندک مدتی طے نموده
روز پنجشنبه بیست و نهم بعد از گذشتن دو پهر و سه گهری روز سعادت ملازمت
دریافت از غایت مهربانی و شفقت اورا در کنار عطوفت گرفته پیشانی اورا بوسه دادم
چون از خسرو این قباحت سرزد بخود قرار داده بودم که تا اورا بدست بیاورم در هیچ

شد شیام سنگه بهزار و پانصدی ذات و هزار و دو بیست سوار ممتاز گشت همچنین
چهل و دو نفر از منصب داران بزیادتی منصب سرفرازی یافتند در اکثر روز ها همین
شیوه مرعی و منظور است لعلی بقیمت بیست و پنجهزار روپیه به پرویز مرحمت
نمودم * روز چهار شنبه نهم شهر مذکور مطابق بیست و یکم بهمن بعد از گذشتن سه پهر
و چهار گهری مجلس وزن شمسی که ابتداے سال سی و هشتم از عمر من بود منعقد
گشت بدستورے که برسمت و آئین بود اسباب وزن را باترازو در خانه حضرت مریم
زمانی مرتب وآماده ساختند درساعت و وقت مقرر بخیریت ومبارکی درترازو نسسته
هر علاقه انرا یکی از کلان سالان در دست گرفته دعاها کردند اول مرتبه بطلا وزن شد سه
من و ده سیر بوزن هندوستان و بعد ازان به بعضی از فلزات و انواع و اقسام خوشبوئیها
و مکفیات تا دوازده وزن که تفصیل ان بعد ازین مرقوم خواهد گست در سالی دو مرتبه
خود را بطلا و نقره و سایر فلزات و از قسم ابریشم و پارچه و از اقسام حبوبات و غیره وزن
میکنم یکمرتبه در سر سال شمسی و یکمرتبه در سر سال قمری و زر این دو وزن را بتحویلداران
علیحده میسپارم که بفقراو ارباب احتیاج رسانند * در همین روز مبارک قطب الدینخان
کوکه که سالها در آرزوی چنین روزی بود بانواع عنایات سرفراز ساخته اول منصب اورا
پنجهزاری ذات وسوار مقرر داشتیم بعد ازان به خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ
خاصه بازین مرصع امتیار بخشیده بصوبه داری وحکومت دارالملک بنگاله و آدیسه که
جاے پنجاه هزار سوار است مرخص ساختم و ازروے عرف با لسکر عظیم روانه انصوب
گست و دو لک روپیه نیز مدد خرچ گوپان مرحمت شد بسبت والده او بمن ازان
مقوله است که چون در ایام طفولیت برعایت و تربیت او پرورش یافته ام این مقدار
آنس که مرا باوست بوالده حقیقی خود ندارم والده قطب الدینخان بجاے والده
مهربان منست و خودش را از برادران و فرزندان حقیقی کمتر دوست نمیدارم ازکونها
کسیکه قابلیت کوکگی بمن دارد قطب الدینخانست و سه لک روپیه بکمکیان قطب الدین
خان مرحمت نمودیم * درین روز یک لک و سی هزار روپیه بطریق ساچق بجهت دختر
بهاری که نام زد پرویز بود فرستادم و در بست و دویم بارنهادر قلماق که در بنگاله مدتها
عصیان ورزیده بود به رهنمونی بخت درین تاریخ دولت آستان بوس دریافت خنجر
مرصع و بست هزار روپیه باو مرحمت نمودیم و به منصب هزاری ذات وسوار سرفراز
ساختم یک لک روپیه نقد وجنس به پرویز عنایت شد کیسوداس مارو بمنصب هزار
و پانصدی ذات وسوار سرفراز گردید ابوالحسن که دیوان و مدار سرکار برادرم دانیال بود
بهمراهی فرزندان او دولت ملازمت دریافت بمنصب هزاری ذات وپانصد سوارسربلند
گردید در اوائل ماه جمادی الثانی شیخ بایزید که از شیخ زادهای سیکری بود بفروغ عقل
ودانائی ونسبت قدیم خدمت امتیار تمام دارد بخطاب معظم خانی سرفرار گشت
و حکومت دهلی باو مقرر فرمودم و در بست ویکم ماه مذکور عقدی مشتمل بر چهار
قطعه لعل و صد دانه مروارید به پرویز شفقت فرمودم و منصب حکیم مظفر سه هزاری

بود دریں روز دیدم که سه پسر و چهار دختر ازو مانده بودند پسران طهمورث و بایسنقر و هوشنگ نام دارند آن مقدار مرحمت و شفقت نسبت بایں اطفال از من بوقوع آمد که در گمان هیچکس نبود طهمورث را که از همه کلان بود مقرر داشتم که همیشه در ملازمت من باشد و دیگران را به همشیرهاے خود سپردم تا بواجبي از احوال انها خبردار باشند خلعت خاصه بجهت راجه مانسنگه به بنگاله فرستاده شد سي لک دام بمیرزا غازي انعام فرمودم شیخ ابراهیم پسر قطب‌الدین خان کوکه را بمنصب هزاري ذات وسیصد سوار سرفراز گردانیده بخطاب کشور خاني ممتاز کردم چون در حین توجه بتعاقب خسرو فرزند خورم را که در آگره بر سر محلها و خزانه گذاشته بودم بعد از جمعیت خاطر ازین مهم حکم شد که فرزند مذکور در ملازمت حضرت مریم مکاني و محلهاے روانه ملازمت گردد چون بحوالي لاهور رسیدند روز جمعه دوازدهم ماه مذکور بر کشتي سوار شده باستقبال والده خود بحوالي دیهی که دهر نام دارد سعادت ملازمت میسر گشت بعد اداے کورنش و سجده و تسلیم و مراعات آدابی که از خوردان بکلانان موافق توره چنگیزي و قانون تیموري و ضابطه ورسمست است بعبادت تمام و طاعت ملک علام قیام و اقدام نموده چون ازین شغل فارغ گشتم رخصت مراجعت یافته بقلعه لاهور در امدم درهفدهم معزالملک را به بخشیگري لشکر رانا تعیین نموده بدان صوب فرستادم چون خبر مخالفت راے رایسنگه و دلیپ پسر او در حوالي ناگور و آن حدود رسیده بود فرمودم که راجه جگناتهه با جمعی از بنده هاے درگاه و معزالملک ایلغار نموده دفع فتنه و فساد انها نمایند سردار خان را که بجاے شاه بیگخان بحکومت قندهار مقرر گشته بود بمنصب سه‌هزاري ذات و دو هزار پانصد سوار ممتاز ساخته پنجاه هزار روپیه بار عنایت نمودم به خضرخان حاکم سابق خاندیس و برادر او احمد خان که از خانزادان این دولت بد پیوند است سه هزار روپیه مرحمت شد هاشم خان پسر قاسم خان که از خانه زادان این دولت و لایق تربیت است بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و هزار پانصد سوار سرفرازي یافت اسپ خاصه بپرناو عنایت نمودم بهشت بفر از امراے تعینات لشکر دکن خلعتها فرستادم پنجهزار روپیه بانعام نظام شیرازي قصه خوان مرحمت شد سه هزار روپیه بجهت خرچ غلورخانه کشمیر بوکیل میرزا علي بیگ حاکم انجا داده شد که به بلده مذکور فرستد خنجر مرصع که شش هزار روپیه قیمت داشت بقطب‌الدینخان بخشیدم

* بمن خبر رسید که شیخ ابراهیم بابا افغاني دکان شیخي و مریدي دریکی پرگنه از پرگنات لاهور ترتیب داده چنانچه طریقه او باش وسفیهاست جمع کثیری از افغانان و غیره برو گرد امده اند فرمودم که اورا حاضر اورده به پرویز سپارند که در قلعه چنار نگاه دارند تا این هنگامه باطل برهم خورد روز یکشنبه هفتم جمادي‌الاول بسیاري از منصب داران و احدیان برعایت سرفراز گشتند منصب مهابتخان دو هزاري ذات و سیصد سوار مقرر گشت دلاور خان بدو هزاري ذات و هزار و چهارصد سوار سرفراز گردید و زبرالملک به هزار و سیصدي ذات و پانصد و پنجاه سوار امتیاز یافت و قیام خان هزاري ذات و سوار

نوازش و تشریفات سرفراز گردید نه هزار روپیه بشریف آملي و چندے دیگر از امرا حواله شد که به فقرا و مساکین تصدق نمایند روز یکشنبه دهم رجب بعزم شکار کرچهاک و ننده از شهر برآمده باغ رامداس را منزل گزیدم چهار روز در انجا مقام شد روز چهار شنبه سیزدهم وزن شمسي پرویز بعمل آمده او را دوازده مرتبه باقسام فلزات و دیگر اجناس بوزن در آوردند هر وزنے دو من و هژده سیر شد حکم کردم که مجموع را بفقرا قسمت نمایند درین روز منصب شجاعت خان بهزار و پانصدي ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت * بعد ازان که میرزا غازي و لشکرے که بهمراهي او متعین بودند روانه گشتند بخاطر رسید که جماعت دیگر هم از عقب باید فرستاد بهادر خان تور بیگي را بمنصب هزار و پانصدي ذات و هشتصد سوار از اصل و اضافه نواخته جماعت ایماق توري را که قریب بسه هزار نفر بودند بسرداري شاه بیگ و محمد امین باو همراه نموده روانه ساختم دو لک روپیه مدد خرچ گویان بجماعت مذکور مرحمت شد و یک هزار برقندار نیز مقرر گشت اصفخان را بمحافظت خسرو و ضبط لاهور تعین نموده گذاشتم امیرالامرا هم چون بیماري صعب داشت از دولت ملازمت محروم گردیده در شهر ماند عبدالرزاق معموري که از صوبه زاما طلب شده بود بمنصب بخشي گري حضور سرفراز گردید و حکم شد که باتفاق ابوالحسن بلوازم اینخدمت قیام و اقدام نماید انچه ضابطه پدر من بود من هم بهمین ضابطه عمل مینمایم که در خدمات عمده دو کس را شریک میساختند نه بواسطه بے اعتمادي بلکه بدین جهت که چون بشریت است و آدمي از کوفتها و بیماري خالي نمیباشد اگر یکے را تشویشے و یا مانعے روے دهد آن دیگر حاضر بود تا کارها و مهمات بندهاے خدا معطل نماند * هم درین آیام خبر رسید که روز دسهره که از روزهاے مقرر هندوان است عبدالله خان از کالپي که جاگیر اوست ایلغار نموده بولایت بندیله در مي آید و ترددات سپاهیانه نموده رامچند پسر بندکوار که مدتے دران جنگل و زمین قلب فتنه انگیزي میکرد دستگیر ساخته بکالپي آورد بواسطه اینخدمت پسندیده بعنایت علم و منصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار سرفراز شد * از عرایض صوبه بهار بعرض رسید که جهانگیر قلیخان را به سنگرام که از زمینداران عمده صوبه بهار است و قریب بسه چهار هزار سوار و پیاده بیشمار دارد بنابر بعضي مخالفتها و بد دولتخواهیها در زمین ناهموار جنگ دست میدهد و درین معرکه خان مذکور بنفس خود ترددات مردانه بتقدیم میرساند آخرالامر سنگرام بزخم تفنگ نابود گشته بسیارے از مردم او در معرکه افتاده بقیة السیف فرار برقرار اختیار مینمایند چون این کار نمایانے بود که از جهانگیر قلیخان بوقوع آمده او را بمنصب چهار هزار و پانصدي ذات و سه هزار و پانصد سوار سرفراز ساختم مدت سه ماه و شش روز اوقات بمشغولي شکار گذشت پانصد و هشتاد و یک جانور بتفنگ و یوز و دام و قمرغه شکار شد ازین جمله یکصد و پنجاه و هشت جانور خود بتفنگ زده بودم دو مرتبه قمرغه واقع شد یک مرتبه در کرچهاک که پردگیان حرم سراے عصمت بودند یکصد و پنجاه و پنج جانور

ذات و هزار سوار از اصل و اضافه مقرر گشت پنجهزار روپیه به نتهمل راجه منجهولي مرحمت نمودم * از سوانحي که تازه روی داد ظاهر شدن کتابت میرزا عزیز کوکه است که براجه علیخان ضابط خاندیس نوشته بوده است مرا عقیده آن بود که نفاق او بجهت خاطر خسرو و نسبت دامادي او مخصوص بمن باشد از فحوای این نوشته که بخط او بود ظاهر گشت که نفاق جبلي خود را در هیچ وقت از دست نداده این شیوهٔ ناپسندیده با والد بزرگوارم نیز مسلوک میداشته است مجملاً کتابتي در وقتي از اوقات براجه علیخان مذکور مرقوم ساخته سراپا مشعر بر بدي و بدپسندي و مقدماتیکه هیچ دشمن نمینویسد و اسناد به هیچ کس نمي توان کرد چه جای آنکه بمثل حضرت عرش آشیاني بادشاه و صاحب قدرداني که از ابتدای طفولیت بدابر حقوق خدمت والدهٔ او در مقام تربیت و رعایت او شده پله اعتبارش بدرجه اعلی چنان رسانیده که در نسبت خود همسنگ و همتا نداشت این کتابت را در برهانپور درمیان اسباب و اموال راجي علي خان بدست خواجه ابوالحسن مي افتد و خواجه آورده بمن گذرانید از خواندن و دیدن موی بر اعضای من راست شد اگر ملاحظه بعضی تصورات و حقوق شیر دادن مادر او نمی بود گنجایش داشت که او را بدست خود بیاسا رسانم بهر تقدیری او را حاضر ساخته این نوشته را بدست او داده فرمودم که باواز بلند درمیان مردم بخواند مظنه آن بود که از دیدن آن کتابت قالب او از روح پرداخته خواهد گشت از غایت بی آزرمي و خیرگي او بروشي خواندن گرفت که گویا این نوشته او نیست و بحکم مي خواند حاضران مجلس بهشت آئین از بندهای اکبري و جهانگیري هرکس که نوشته دیده و شنید زبان بطعن و لعن او کشوده ملامتها کردند پرسیده شد که قطع نظر از نفاقهای که بدولت من کردهٔ باعتقاد ناقص خود وجوه بران ترتیب دادي از والد بزرگوارم که از خاک راه ترا و سلسله ترا برداشته باین دولت و مرتبه رسانیده بودند که محسود امثال و اقران خود گشته بودي چه امر روی داده بود که بدشمنان و مخالفان دولت او چنین مقدمات بایستی نوشت و خود را بجرگه حرامخوران و بی سعادتان جادادي بلی بافطرت اصلي و جبلت طبعي چه توان کرد هرگاه که طینت تو بآب نفاق پرورش یافته باشد ازو بغیر این امور چه سر خواهد زد آنچه با من کرده بودي از سر آن درگذشته باز بهمان منصبی که داشتي سرفراز گردانیدم و گمان آن بود که نفاق تو مخصوص بمن بوده باشد الحال که این معنی دانسته شد که باخداي مجازي و مربي خود هم درین مقام بودهٔ ترا بعمل و دینی که داري و داشتني حواله نمودم بعد از ذکر این مقدمات لب از جواب بسته در برابر این نوع روسیاهي چه گوید حکم به تغیر جاگیر و کردم آنچه ازین ناسپاس بفعل آمده بود اگرچه گنجایش عفو و گذرانیدن نداشت غایتاً بنابر بعضی ملاحظها گذرانیدم * روز یکشنبه بست و ششم ماه مذکور مجلس کدخدائي پرویز بدختر شاهزاده مراد منعقد گشت در منزل حضرت مریم الزماني عقد شد و جشن و طوی در خانه پرویز ترتیب یافته هرکس دران انجمن حاضر بود بانواع

ترتیب او پرورش یافته بودم برحمت ایزدي پیوست پایه نعش اورا بردوش خود برداشته پاره راه بردم چند روز از کثرت حزن و الم میل بخوردن طعام نشد و تغیر لباس نکردم *

جشن نوروز دویم ازجلوس همایون

روز چهار شنبه بیست و دوم ذیقعد سنه هزار و پانزده بعد از گذشتن سه و نیم گهري حضرت نیر اعظم بخانه شرف خود تحویل نمودند و دولتخانه همایون‌را برسم معهوده آئین بسته بودند جشن عظیم ترتیب یافت و درساعت مسعود برتخت جلوس واقع شد امرا و مقربان را بنوازشها و عنایات سربلند گردانیدم * در همین روز مدارک از عرایض قندهار بموقف عرض رسید که لشکرے که بسرکردگي میرزا غازي ولد میرزا جاني بکمک شاه بیگ خان تعین یافته بودند در دوازدهم شهر شوال سنه مذکور داخل بلده قندهار میشوند و طایفه قزلباش چون خبر رسیدن عساکر منصوره را پیش تری بلده مذکور میشنوند سراسیمه و پریشان وپشیمان تا کنار آب هلمند که پنجاه و شصت کروه بوده باشد عنان باز نمی کشند درثنای الحال ظاهر شد که حاکم فراه وجمعي ار حکام انحواحي بعد ار شنقار شدن حضرت عرش اشیاني بخاطر میگذرانند که قندهار درین فرصت و اشوب آسان بدست خواهد آمد بی انکه ار جانب شاه عباس با نها حکم برسد جمعیت نموده ملک سیوستان را با خود متفق میسازند و کس نزد حسین خان حاکم هرات فرستاده ازو کمک طلب میسازند و اوهم جمعی میفرستد بعد ازان باتفاق برسر قندهار متوجه میشوند شاه بیگ خان حاکم انجا بملاحظه انکه جنگ دو سر دارد اگر عیاذ اباالله شکستی رو دهد قندهار ار تصرف بیرون خواهد رفت قلعگي شدن را بهتر ار جنگ دانسته قرار برقلعداري میدهد و قاصدان سریع‌السیر بدرگاه میفرستد بحسب اتفاق درین ایام رایات جلال که به تعاقب خسرو از دارالخلافه آگره حرکت نموده بود در لاهور نزول اجلال داشت بمجرد شنیدن اینخبر بلا توقف فوج کلانی از امرا و منصب داران بسرداري میرزا غازي فرستاده شد پیش ازانکه میرزاے مذکور بقندهار رسد اینخبر بشاه می رسد که حاکم فراه با بعضی از جاگیر داران ان نواحي قصد ولایت قندهار نموده اند اینمعني را لایق ندانسته بقدعن حسن بیگ نامي را از مردم رو شناس خود میفرستد و فرماني باسم انها صادر میگردد که از کنار قلعه قندهار برخاسته متوجه جا و مقام خود شوند که بسبب محبت و موالات اباے کرام با سلسله علیه جهانگیر پادشاه قدیم است آن جماعت پیش ازانکه حسن بیگ برسد و حکم شاه بایشان رساند تاب مقاومت عساکر منصوره نیاورده مراجعت را غنیمت میشمارند حسن بیگ مذکور

کشته شد و مرتبهٔ دوم در بغدنه یکصد و ده تفصیل مجموع جانوران که شکار شده بود
قوچ کوهي یکصد و هشتاد بز کوهي بیست و نه گورخر و نیله گاو نه آهو وغیره سیصد
و چهل و هشت روز چهار شنبه شانزدهم شوال بخیر و خوبي از شکار معاودت واقع شد
بعد از گذشتن یک پهر و شش گهري از روز مذکور بشهر لاهور درآمدم امر غریبي درین
شکار ملاحظه و مشاهده گشت آهوئي سیاهي را در حوالي دهه چنداله که مغاکے
درانجا ساخته شده تفنگ در شکم آهو زدم چون زخمي گشت آوازي ازو ظاهر شد که
در غیر مستي اینقسم آواز از هیچ آهوے شنیده نشده بود شکاریان کهن سال و جمعي
که در ملازمت بودند تعجبها نموده اظهار کردند که مایان یاد نداریم بلکه از پدران خود
نشنیده ایم که این قسم آوازی در غیر مستي از آهو سرزده باشد چون حالي از غرابتي
نبود نوشته شد * گوشت بز کوهي را از گوشت جمیع حیوانات وحشي لذیذتر یافتم
باآنکه پوست بر آن بغایت بد بوست که بدباغت آن بو ازو زایل نمیگردد گوشت او
مطلقاً بوے باک نیست یکے از برهاے نر را که از همه کلان تر بود فرمودم که بوزن
در آوردند دومن و بست و چهار سیر که بیست و یکمن ولایت بوده باشد ظاهر شد
همچنین یک قوچ کلان را نیز فرمودم که کشیدند دومن و سه سیر اکبري مطابق هفتده
من ولایت بوزن درآمد از گورخرهاے شکاری یکی که بجثه از همه قوي تر بود نه من و
شانزده سیر مطابق هفتاد و شش من ولایت سنجیده شد از شکاریان و هوسناکان شکار
مکرر شنیده ام که در شاخ قوچ کوهي بوقت معین کرمی بهم میرسد که از حرکت او
خارخارے درو پیدا میشود که با نوع خود او را بجنگ در مي آورد و اگر از نوع خود
حریفي نیابد شاخ خود را بر درختے یا بسنگے زده تسکین آن خارخار میدهد بعد از
تفحص آن کرم در شاخ ماده آن جانور نیز ظاهر شد و حال آنکه ماده جنگ نمیکند
پس ظاهر شد که این سخن اصلي نداشته است گوشت گورخر اگرچه حلال است واکثر
مردم میل میخورند اما بهیچ وجه طبع مرا بخوردن آن رغبت نیفتاد * چون بجهت
تادیب و تنبیه دلیپ ولد راے رایسنگه و بدر او قبل ازین فرمان صادر گشته بود
دریبولا خبر رسید که زاهد خان پسر صادق خان و عبدالرحمان پسر شیخ ابوالفضل
و راناشنکر و معز الملک باجمعي دیگر از منصبداران و بندهاے درگاه خبر دلیپ را
در نواحي ناگور که از مضافات صوبهٔ اجمیر است میشنوند و بر سر او ایلغار نموده او را
در مي یابند چون محل گریز نمي یابد ناچار پاقایم ساخته بافواج قاهره بمجادله و
مقاتله در مي آید بعد از اندک زد و خوردیکه واقع شد شکست عظیم یافته جمع کثیر
را بکشتن میدهد و اسباب خود را گرفته بوادي ادبار فرار مینماید

شکسته صلاح و گسسته کمر * نه یاراے جنگ و نه پرواے سر

سلیم خان را باوجود پیریها بنابر مراعات رعایت والد بزرگوارم منصب او را برقرار داشته
در سرکار کالپي جاگیر حکم کردیم * درماه ذي قعده والدهٔ قطب الدین خان کوکه که مرا
شیر داده بجاے والدهٔ من بود بلکه از مادر مهربان مهربان تر و از خوردي باز در کنار

و کشته شدن فيروز پسر او بدست محمد خان عمر خان و برادران او از محمد خان متوهم شده بگجرات رفتند و عمر خان انجا در گذشت و دولتخان پسرش که جوانی شجاع خوش صورت و همه چيز خوش بود همراهي عبدالرحيم ولد بيرم خان را که در دولت حضرت عرش-آشياني بخطاب خانخاناني سرفراز گرديد اختيار نموده توفيق ترددات و خدمات خوب خوب يافت خانخانان او را بمنزله برادر حقيقي خود ميدانست بلکه هزار مرتبه از برادر بهتر و مهربان تر اکثر فتوحاتے که خانخانان را دست داده بپاي مردي و مردانگي او بود و چون والد بزرگوارم ولايت خانديس و قلعه اسير را مسخر ساختند دانيال را دران ولايت و ساير ولاياتے که از تصرف حکام دکن برآمده بود گذاشته خود بدارالخلافه آگره مراجعت فرمودند درين ايام دانيال دولت خان را از خانخانان جدا ساخته در ملازمت خود نگاه داشته و مهمات سرکار خود را باو حواله نموده عنايت و شفقت تمام باو ظاهر مينمود تا آنکه در ملازمت او وفات يافت دو پسر ازو ماند يکے محمد خان و ديگرے پير خان محمد خان که برادر کلان بود بعد از وفات پدر باندک مدتے در گذشت و دانيال نيز بافراط شراب خود را درباخت بعد از جلوس پير خان را بدرگاه طلب داشتم چون جوهر ذاتي و قابليت فطري او را ملاحظه نمودم پايه رعايت او را بمرتبه که نوشته شد رسانيدم امروز در دولت من ازو صاحب نسبت تری نيست چنانکه گناهان عظيم که بشفاعت هيچيک از بندهاے درگاه بعفو مقرون نگردد بالتماس او ميگذرانم الحق جوان نيک ذات مردانه لايق رعايت است و انچه در باب او بعمل آورده ام بجا واقع شد و بديگر رعايتها نيز سرفرازي خواهد يافت چون پيش نهاد همت والانهمت فتح ولايت ماوراءالنهر است که ملک موروثي آبا و اجداد ماست ميخواستم که عرصه هندوستان از خس و خاشاک مفسدان و متمردان پاکيزه ساخته يکے از فرزندانرا درين ملک گذاشته خود با لشکر آراسته جرار و فيلان کوه شکوه برق رفتار خزانه کلي همراه گرفته باستعداد تمام متوجه بتسخير ولايت موروث گردم بدين اراده پرويز را بجهت دفع رانا فرستاده خود عزيمت ملک دکن داشتم که درين اثنا از خسرو آن حرکت ناشايسته بوقوع آمد و ضرور شد که تعاقب نموده دفع فتنه او نمايم مهمات پرويز بهمان جهت صورت پسنديده پيدا نکرد و نظر بر مصلحت وقت رانا ر مصالحت نموده يکی از پسران او را همراه گرفته روانه ملازمت گشت و در لاهور سعادت خدمت دريافت چون خاطر از فساد خسرو جمع گشت و دفع شورش قزلباشيه که قندهار را در قبل داشتند نه اسهل وجوه ميسر شد بخاطر رسيد که بسير و شکار کابل را که حکم وطن مالوف دارد دريافته بعد ازان متوجه هندوستان شويم و ارادهاے خاطر از قوه بفعل آيد * بنابرين بتاريخ هفتم ذي حجه بساعت سعيد از قلعه لاهور برآمده باغ دل امير را که دران روی آب راوي است منزل گزيدم و چهار روز توقف واقع شد روز يکشنبه نوزدهم فروردي ماه را که روز شرف حضرت نير اعظم بود درين باغ گذرانيدم و بعضي از بندهاے درگاه بمنصب و اضافه منصب سرفرازي يافته برعايتها و شفقت ها سرفرازي يافتند ده هزار روپيه

ان مردم را ملامت نموده روانهٔ ملازمت شد * در لاهور سعادت خدمت دریافت و اینمعنی را اظهار نمود که این جماعت بے عنایت که برسر قندهار آمده بودند بغیر از فرموده شاه عباس اینحرکت ازانها بوقوع آمد مبادا که در خاطر ازین ممر گرانی راه یافته باشد القصه بعد از رسیدن افواج قاهره به قندهار حسب الحکم قلعه را بسردار خان می سپارند و شاه بیگ خان بالشکر کمک عازم درگاه می شوند * در بیست و هفتم ذیقعده عبدالله خان رامچند بندیله را در بند و زنجیر اورده بنظر گذرانید فرمودم زنجیر از پاے او برداشته و خلعت پوشانیده به راجه باسو حواله نمودم که ضامن گرفته اورا باجمعی دیگر از خویشان که به همراهي او گرفتار گشته بودند بگذراند انچه از کرم و مرحمت در حق او بظهور امد در خیال او نگذشته بود وبر دوم ذي حجه بفرزند خرم تومان و طوغ و علم و نقاره مرحمت فرموده به منصب هشتهزاري ذات و پنجهزار سوار امتیاز بخشیده حکم جاگیر کردم * در همین روز پیرخان ولد دولتخان لودي را که همراه فرزندان دانیال از خاندیس آمده بود بخطاب صلابتخاني سرفراز ساخته منصب اورا سه هزاري ذات و یکهزار و پانصد سوار مشخص شد و علم ونقاره داده مرتبه او بخطاب والاے فرزندي از امثال و اقران در گذرانیدم پدران واعمام صلابتخان درمیان قوم لودي بعنایت بزرگ و معتمد بوده اند چنانچه دولتخان سانی که عموے جد صلابتخان بود چون بعد از سکندر ابراهیم پسرش با امراے پدر بد سلوکي آغاز نهاده باندک تقصیری جمعی را بقتل در می اورد دولتخان ازو اندیشه مند شده پسر خورد دلاور خان را بملازمت حضرت فردوس مکانی در کابل فرستاد و انحضرت را دلالت به تسخیر هندوستان نمود چون ایشان نیز این عزیمت درخاطر داشتند بے توقف متوجه گردیدند و تا نواحي لاهور عنان باز نکشیدند دولتخان با توابع و لواحق خود سعادت ملازمت دریافته لوازم دیگر بندگي بجا اورد چون مرد کهن سال اراسته ظاهر و پیراسته باطن بود مصدر خدمات و دولتخواهي ها گردید اکثر اوقات اورا پدر گفته مخاطب میساختند و حکومت پنجاب را بدستور باو تفویض فرموده سایر امراے جاگیر داران صوبه مذکو را بمتابعت او مامور میساختند دلاور خان را همراه گرفته بکابل مراجعت فرمودند بار دیگر که استعداد یورش هندوستان نموده به پنجاب رسیدند دولتخان بدولت ملازمت سرفراز گردیده و در همان روز ها وفات یافت دلاورخان بخطاب خانخانانی ممتاز گردید و در جنگی که حضرت فردوس مکانی را باابراهیم دست داد همراه بود وهمچنین در ملازمت حضرت جنت اشیاني هم بلوازم بندگي قیام داشت و در تهانه مدکیر بوقت مراجعت انحضرت از بنگاله باشیر خان افغان جنگ مردانه نموده در معرکه گرفتار شد هرچند شیرخان تکلیف نوکري کرد قبول نه نمود و گفت که پدران تو همیشه نوکري پدران من نموده اند درینصورت چه گنجایش داشته باشد که این امرازمن بوقوع اید شیرخان بر اشفت و فرمود که اورا درمیان دیوار نهادند و عمر خان جد فرزند صلابت خان که عم زاده دلاور خان باشد در دولت سلیم خان رعایت خوب یافته بود بعد از فوت سلیم خان

اگر دانه خشخاش دران اندازند تا رسیدن بزمین مشخص دیده میشود ماهی بسیار دران جلوه گر است چون شنیده بودم که این چشمه پایاب ندارد بفاریس ریسمانے سنگ بسته درین چشمه گفتم که انداختند چون گز نموده شد ظاهر گردید که از قد یکنیم آدم بیشتر نبوده است * بعد از جلوس فرمودم که اطراف چشمه سنگ بسته باغچه سر اطراف آن ترتیب داده جوے آنرا جدولی ساختند و ایوانها و خانها بر دور چشمه ساخته جائی مرتب گشته که روندهاے ربع مسکون مثل آن کم نشان می دهند چون آب بموضع پم پور که در دو کروهے شهر است میرسد زیاده میگردد و تمام زعفران کشمیر درین موضع حاصل میشود معلوم نیست که در هیچ جاے عالم این مقدار زعفران می شده باشد هرسال بوزن هندوستان پانصد من که چهار هزار من ولایت بوده باشد حاصل زعفران است در موسم گل زعفران در ملازمت والد بزرگوار خود درین سرزمین رسیدم جمیع گلهاے عالم اول شاخ و بعد ازان برگ و گل برمی آرند بخلاف گل زعفران که چون از زمین خشک چهار انگشت ساق آن سربر میزند گل سوسنی رنگ مشتمل بر چهار برگ شگفته میگردد و چهار ریشه نارنجی مثل گل معصفر درمیان دارد بدرازی یکبند انگشت زعفران همینست در زمین شمار نکرده آب ناداده درمیان کلوخها بر می اید بعضی جا یک کروه و بعضی نیم کروه زعفران زارست از دور بهتر به نظر در می اید بوقت چیدن از تندی بوئی ان تمام نزدیکان را درد سر پیدا شد بانکه کیفیت شراب داشتم و پیاله می خوردم مرا هم درد سر بهمرسید از کشمیریان حیوان صفت که بگل چیدن مشغول بودند پرسیدم که حال شمایان چیست از ایشان معلوم شد که درد سر را درمدت عمر تعقل نکرده اند و آب این چشمه و ترپاک که در کشمیر بهت میگویند با دیگر آبها و نالها که از دست راست و چپ داخل گردیده دریا میشود و از میان حقیقی شهر میگذرد و عرضش در اکثر جاها از یک تیر انداز زیاده نخواهد بود این آب را بواسطه کثافت و نا گواری هیچکس نمیخورد تمام مردم کشمیر آب از انگیری که بشهر متصل است و ڈل نام دارد میخورند و آب بهت بدین تالاب در آمده از راه باره موله و پکلی و دنتور به پنجاب می رود در کشمیر آب رود خانه و چشمه بسیار است غایتاً بهترین آنها آب دره لار است که در موضع شهاب الدین پور بآب بهت ملحق میگردد * و این موضع از جاهاے مقرر کشمیر است بر کنار دریاے بهت واقع شده قریب صد چنار خوش اندام بر یک قطعه زمین سبز خورم دست بیکدیگر داده چنانچه تمام این سر زمین را سایه ان چنار هاے فرو گرفته است و سطح زمین تمام سبزه و سه برگه است بنوعی که فرش بر بالای ان انداختن بیدردی و کم سلیقگی است این ده آباد ان کرده سلطان زین العابدین است که پنجاه و دو سال از روے استقلال حکومت کشمیر نموده بود و او را بدو شاه کلاں میگفتند خوارق عادات ازو بسیار نقل میکنند آثار و علامات و عمارات او در کشمیر بسیار است آزان جمله درمیان ابگیری که اولر نام دارد و عرض و طول او از سه کروه بیشتر است عمارتے ساخته زین لنکا نام سعی بسیار در بنای این عمارت بتقدیم

حسن بیگ فرستادهٔ دارای ایران مرحمت شده قلیج خان و میران صدر جهان و میر شریف آملی را در لاهور گذاشته فرمودم که باتفاق مهماتی که روی دهد بفیصل رسانند روز دو شنبه از باغ مذکور کوچ نموده بموضع هرهرکه درسه و نیم کروهی شهر واقع است منزل شد روز سه شنبه جهانگیرپور نزول رایات اقبال گشت انموضع از شکارگاه های مقرر منست در حوالی ان مناره بفرموده من برسر قبر آهوئی منسراج نام که در جنگ آهوان خانگی و صید آهوان صحرائی بی نظیر بود احداث نموده اند بران منار ملا محمد حسین کشمیری که سرآمد خوش نویسان زمان بود این نثر را نوشته برسبکی نقش کرده اند که درین فضای دلکش آهوئی بدام جهاندار خدا آگاه نورالدین جهانگیر بادشاه آمده در عرض یکماه از وحشت صحرائیت برآمده سرآمد اهوان خاصه گشت بنابر ندرت اهوی مذکور حکم کردم که هیچکس صید اهوان این صحرا نکند و گوشت انها بر هندو و مسلمان حکم گوشت گاو و گوشت خوک داشته باشد و سنگ قبر اورا بصورت اهو مرتب ساخته نصب کنند * و به سکندر معین که جاگیردار پرگنه مذکور بود فرمودم که در جهانگیرپور قلعه مستحکم بنا نماید پنجشنبه چهار دهم درپرگنه چنداله منزل شد و ازانجا روز شنبه شانزدهم یکمنزل درمیان حافظ آباد در عمارتی که باهتمام کروری انجا میر قوام الدین بانجام رسیده بود توقف روداد و بدو کوچ بکنار دریای چناب رسیده روز پنجشنبه بیست و یکم دی حجه از پلی که برآب مذکور بسته بودند عبور اتفاق افتاد و حوالی پرگنه گجرات منزل شد * در زمانیکه حضرت عرش اشیانی متوجه کشمیر بودند قلعه دران روی اب احداث فرموده بودند جماعت گجران را که بدان نواحی بدزدی و راهزنی میگذرانیدند بدین قلعه آورده آبادان ساختند و چون مسکن گوجران شد بدین جهت انرا گجرات نام نهاده پرگنه علاحده مقرر ساختند گوجر جماعه را میگویند که کمتر بکار کشت و کار میپردازند و اوقات گذرانشان از شیر و ماست می باشد روز جمعه خواص پور که از گجرات پنجکروه است و انرا خواص خان غلام شیرخان افغان آبادان ساخته بود منزل شد و ازانجا دو منزل درمیان کنار دریای بهت مقام گردید درین شب باد عظیم در وزیدن آمد ابر سیاه فضای آسمانرا فرو گرفت و باران بشدتی شد که پیران کهن سال یاد نداشتند آخر بژاله منجر شد و هر ژاله برابر تخم مرغی افتاد از طغیان اب و شدت باد و باران پل شکست من با نزدیکان حریم حرمت بکشتی عبور نمودم چون کشتی کم بود فرمودم که مردم بکشتی بگذرند و پل را از سر نو بستند بعد از یکهفته که پل بسته شد تمام لشکر بفراغت گذشت * منبع دریای بهت چشمه ایست در کشمیر ترناگ نام و ترناگ بزبان هند مار را میگویند ظاهرا دران مکان ماری بزرگ بوده است در ایام حیات پدر خود دو مرتبه بسر این چشمه رسیده ام از شهر کشمیر تا بدانجا بیست کروه بوده باشد مثمن طور حوضی است تخمیناً بسمت گز در بیست گز اثار عبادتگاه ریاضت مندان در نواحی ان حجره های سنگین و غارهای متعدد بسیار است آب این سرچشمه در نهایت صافی است باآنکه عمق انرا قیاس نمی توان کرد

خرج انعمارت شده که بحساب هندوستان چهل لک و بیست و پنجهزار روپیه باشد و
موافق داد و ستد ایران یکصد و بیست هزار تومان و مطابق معمول توران یک ارب و
بیست و یک لک و هفتاد و پنجهزار روپیه که خالی نامده می شود روز سه شنبه
چهارم ماه چهار کروه و سه پا قطع نموده به پیله منزل واقع شده پیله بزبان ککهران پشته
را گویند و از انجا بده بهکرا فرود امدم و بهکرا بزبان همین جماعت بیشه است مشتمل
بر بوتههاے گل سفید بے بو از پیله تا بهکرا تمام راه درمیان رود خانه امدم که اب روان
داشت و گلهاے کنیر که از عالم شگوفه شفتالو در غایت رنگینی است و شگفتگی و در
زمین هندوستان این گل همیشه شگفته و پربار می باشد در اطراف این رود خانه بسیار
بود بسوار و پیاده که همراه بودند حکم شد که دستها ازین گل بر سر زنند و هرکس که گل
بر سر نداشته باشد دستار اورا بردارند عجب گلداری بهمرسید روز پنجشنبه ششم از شهر
گذشته به سها منزل شد درین راه گل پلاس بسیارے شگفته بود این گلهم مخصوص
جنگلهاے هندوستان است بو ندارد اما رنگش نارنجی اتشی است و بیخ ان سیاه
و بوته ان بزرگ بوته گل سرخ میشود بدومی بنظر درمی اید که چشم ازان نمیتوان
برداشت چون هوا در غایت لطافت بود و پرده ابر حجاب نور و ضیا حضرت نیر اعظم
گشته بارش اهسته ترشح میدمود بخوردن شراب رغبت نمودم مجملاً در غایت شگفتگی
و خوش حالی این راه طی شد این محل را هتیا بان تقریب میگویند که اباد ان
کرده ککهری است هاتهی نام و این ملک را از مارگله تا هتیا پوتهوهار میگویند و درین
حدود زاغ کم می باشند از رهتاس تا هتیا جا و مقام بهوکیالان است که ککهران خویش
و هم حد اند روز جمعه هفتم کوچ نموده چون چهار کروه و سه پا طی شد بمنزل پکه فرود
امدم پکه بدان سبب میگویند که سراے خشت پخته دارد و بزبان اهل هند پخته
را میگویند عجب پرگرد و خاک منزلی بود آنرا بواسطه باخوشی راه بمشقت تمام
بمنزل رسیدند درهمین جا زنبور از کابل اورده بودند اکثر ضایع شده بود روز شنبه هشتم
کوچ نموده بعد از قطع چهار و نیم کروه بموضع بور منزل شد کور بزبان ککهران جبر و شد منگی
را میگویند این ولایت بسیار کم درخت است روز یکشنبه نهم از بلی نیهی [illegible]
محل نزول گشت اینموضع را زول نام هندوے اباد ساخته است و [illegible] پهمن
ده را می گویند قریب باین منزل درمیان دره رود آبے جاری بود درپیش ان حوضی
که اب رود امده دران حوض جمع میگشت چون سر منزل مذکور خالی از صفائی نبود
زمانے انجا فرود امده از ککهران پرسیدم که عمق این اب چه مقدار باشد جواب مشخص
نگفتند و اظهار کردند که از پدران خود شنیده ایم که درین اب نهنگ می باشد و جانوران
که باب در می رفتند زخمی و مجروح بر می امدند بدینجهت کسی جرات در امدن
درین اب نمیکرد فرمودم که گوسفندی را درانجا انداختند تمام حوض را شنا کرده بیرون امد
بعد ازان فراشی را نیز فرمودم که درآید او هم بهمین دستور سالم بر امد ظاهر شد که انچه
ککهران میگفتند اصلی نداشته عرض این اب یک تیر انداز بوده باشد دو شنبه دهم

رسانیده چشمه این ابگیر در ته دریاے ... است مرتبهٔ اول بکشتي سنگ بسیاري
اورده درجاي که این عمارات ساخته شد ریخته اند هیچگونه نفعي نکرده اخر چندین
هزار کشتي را با سنگ غرق نموده و به محنت بسیار یکقطعه زمیني را که صد گز در صد
گز بوده باشد از اب بر اورده صفه ساخته است و بر یک طرف آن از صفه عمارتي باتمام
رسانیده عبادت کده بجهت پرستش پروردگار خود ترتیب داده که ازان نقش بر جاے
نمیباشد اکثر اوقات در کشتي براه آب بدین جا و مقام امده بعبادت ملک علام قیام و
اقدام مینمود میگویند که چندین اربعین درانجا بسر اورده روزي یکي از ناخلف زادگان
بقصد قتل او دران عبادت خانه او را تنها یافته شمشیر کشیده درمي اید چون نظر و
بر سلطان مي افتد بدابر صلابت پدري و شکوه صبح سرا سیمه و مضطرب گشته میگردد
بعد از لحظه سلطان از عبادت خانه بر امده باهمان پسر در کشتي مي نشیند و روانه
شهر میگردد در اثناے راه بان پسر میگوید که تسبیح خود را در عبادت خانه فراموش
کرده ام بر زورقي سوار شده تسبیح را خواهي اورد ان پسر بعبادتخانه در امده پدر را
درانجا مي بیند ان بے سعادت از روي شرمندگي تمام در پاے پدر افتاده عذر خواهي
تقصیر خود مینماید ازو امثال این خوارق بسیار نقل کرده اند میگویند که علم خلع بدن
را نیز خوب ورزیده بود چون از اطوار و اوضاع فرزندان اثار تعجیل در طلب حکومت
و ریاست مي فهمد بآنها میگوید که برمن ترک حکومت چه بلکه گذشتن از حیات
بسیار آسان است أما بعد از من کارے نخواهید ساخت و مدت دولت شمایان بقاء
نخواهد داشت و باندک زمانے بجزاي عمل زشت و نیت خود خواهید رسید این سخن
گفته ترک خوردن و آشامیدن نمود و یک اربعین بهمین روش گذرانیده چشم خود را
آشنا بخواب نکرد و در اسباب مذکور و ریاضت بعبادت حي قدیر مشغولي نمود روز
چهلم ودیعت حیات را بار سپرده بجوار رحمت ایزدي پیوست سه پسر ازو ماند آدم
خان و حاجي خان و بهرام خان باهمدیگر در مقام منازعت درآمده هرسه مستاصل
شدند و حکومت کشمیر بجماعت چکان که از عوام الناس سپاهیان آن دیار بودند منتقل
شد و در حکومت خود سه کس از حکام آنجا بر سه ضلع آن صفه که زین العابدین در
تال اولر ساخته بود جاها ساختند اما هیچ کدام باستحکام عمارت زین العابدین نیست
خزان و بهار کشمیر ار دیده بهاست فصل خزان را دریافتم و انچه شنیده بودم بهتر ازان
بنظر در آمد غایتاً فصل بهار آن ولایت ندیده ام امید که روزي گردد روز دوشنبه غره
محرم از کنار دریاے بهت کوچ فرموده یکروز درمیان بقلعه رهتاس که از بناهاے
شیرخان افغان است رسیدم * این قلعه را در شکستگي زمین بنا نهاده که بان استحکام
قلعه خیال نتوان کرد چون این زمین بولایت ککهران متصل است و این جمیع متمرد
و سرکش اند آن قلعه را خاص بجهت تنبیه و سرکوب آنها بخاطر گذرانیده بود که بسازد
چون طرح کار کرده بود شیرخان درگذشت و پسر او سلیم خان توفیق اتمام یافت بر هر یکي
از دروازه ها خرج قلعه را برسنگے کنده نصب نموده اند شانزده کرور و ده لک دام و کسري

وپانصدي سرواري يافت قلعه مذكور از بناهاے حضرت عرش آشياني است كه بسعي و اهتمام خواجه شمس الدين خوافي باتمام رسيده مستحكم قلعه ايست درين روزها آب نيلاب از طغيان فرود آمده بود چنانچه بنوزده كشتي پل بسته شد و مردم بسهولت و آساني گذشتند امیرالامرا را بواسطه ضعف بدن و بيماري در اٹک گذاشته بوي تحسيان حكم شد كه چون ولايت كابل برداشت لشكر عظيم ندارد سواے نزديكان و منصبداران ضرورا از آب بگذرانند و اردو تا معاودت رايات جلال در اٹک بوده باشد روز چهار شنبه نهم با شاهزادها و چندے از خاصان برجاله سوار شده از آب نيلاب سلامت گذشته بر دریاے كامه فرود آمدم درياے كامه آبيست كه از پيش قصبهٔ جلال آباد ميگذرد ... جائي است كه از بادس و خس ترتيب داده در ته آن مشكهاے پرباد كرده ميبندند و درين ولايت ابرا شال ميگويند و درياها و آبها كه سنگها درميان دارد از كشتي ايمن تر است دوازده هزار روپيه بميرشريف آملي و جمعيكه در لاهور بخدمات تعين بودند داده شد كه بفقرا تقسيم نمايند به عبدالرزاق معموري و بهارىداس بخشي احديان حكم شد كه سرانجام جمعي كه بهمراهي ظفرخان تعين شده اند نموده آنها را روانه سازند وازانجا يكمنزل درميان بسراے باره منزل شد مقابل سراے باره دران طرف آب كامه قلعه ايست كه زين خان كوكه در وقتيكه به استيصال افغانان يوسف زئي تعين بوده احداث نموده نو شهر موسوم ساخته است و قريب پنجاه هزار روپيه خرچ آن شده و ميگويند كه حضرت جنت آشياني درين زمين شكار كرگ مينموده اند و از حضرت عرش آشياني نيز شنيدم كه من هم در ملازمت پدر خود دو سه مرتبه تماشاے اين شكار كرده ام روز پنجشنبه بيست و پنجم بسراے دولت آباد فرود آمدم احمد بيگ كابلي جاگيردار پشاور با ملكان يوسف زئي و غوريه خيل آمده ملازمت نمودند چون خدمت احمد بيگ مستحسن نبود ولايت مذكور را ازو تغير نموده بشيرخان افغان عنايت كردم چهار شنبه بيست و ششم در باغ سردارخان كه در حوالي پرشاور ساخته منزل شد كوركهتري را كه معبد و مقر جوگيان است درين نواحي واقع بود سير نمودم بگمان آنكه شايد فقيري بنظر درآيد كه از صحبت او فيضي توان يافت آن خود حكم عنقا و كيميا داشت يک گله بيكي بيمعرفت بنظر درآمدند كه از ديدن آنها بجز تيرگي خاطر چيزي حاصل نشد روز پنجشنبه بيست و هفتم بمنزل جم رود روز جمعه بيست و هشتم بكوتل خيبر درآمده در علي مسجد منزل شد و شنبه بيست و نهم از كوتل مارپيچ گذشته بغريب خانه فرود آمدم درين منزل ابوالقاسم نمكين جاگيردار جلال آباد رود الوئي آورد كه در خوبي كم از زرد آلوے خوب كشمير نبود درين منزل دكه كيلاس كه والد بزرگوارم آن راشاه آلو نام نهاده اند از كابل آوردند چون ميل بسيار بخوردن آن داشتم بااينكه بمدعا نرسيده بود در گزک شراب برغبت تمام خورده شد سه شنبه دوم صفر ظاهر بساول كه بركنار دريا واقع بود منزل شد آن طرف دريا كوهي است كه اصلا درخت و سبزه ندارد و ازينجهت اين كوه را كوه بيدولت مي نامند از پدر خود شنيدم كه امثال اين كوها

موضع خربزه منزل گردید گنبذی در زمان سابق ککهران ساخته اند در انجا از منرددین باج میگرفته اند چون اندام آن گنبد بخربزه مشابهتی دارد باین اسم اشتهار یافته سه شنبه یازدهم به کالا پانی فرود آمدم که بزبان هندی مراد آب سیاه است درین منزل کوتلی است مارکله نام بلفظ هندی مار زدن زوکله قافله را میگویند یعنی محل زدن قافله حد ولایت ککهران تا انجا است عجب حیوان صفت جماعتی اند دایم بایکدیگر درمقام منازعت و مجادله اند هرچند خواستم که رفع این نزاع بشود فایده نکرد

* جان جاهل بسختی ارزانی *

روز چهارشنبه دوازدهم منزل بابا حسن ابدال شد بشرق رویه این مقام یک کروه فاصله آبشاریست که آبش بغایت تند میریزد و در تمام راه کابل مثل این آبشاری نیست در راه کشمیر دو سه جا ازینقسم آبشارهاست درمیان آبگیری که منبع این آبست راجه مانسنگه عمارت مختصری ساخته است ماهیان که درازی نیم گز و ربع گز بوده باشد درین آبگیر بسیار است سه روز درین مقام دلکش توقف افتاد بانزدیکان شراب خورده شد و به شکار ماهی توجه نمودم تاحال سفره دام که از دامهای مقرر است و بزبان هندی بهنور جال میگویند به انداخته بودم انداختن آن خالی از اشکالی نیست بدست خود این دام را انداخته ده دوازده ماهی گرفتم و مرواریدها در بینی انها کشیده بآب سر دادم از بورخان وموطنان انجا احوال بابا حسن را استفسار نمودم هیچکس خبر مشخص نگفت چانکه بمقام مذکور مشهور است چشمه ایست از دامن کوهچهٔ برمی آید در غایت صافی و حلاوت و لطافت چنانچه این بیت امیر خسرو را شاهدیست

درته آبش زصفا ریگ خورد * کور تواند بدل شب شمرد

خواجه شمس الدین محمد خانی که مدتی بشغل وزارت والد بزرگوارم مشغولي داشت صفه بسته و حوضی درمیان آن ترتیب داده که آب چشمه انجا در می آید و ازانجا بزراعت و باغات صرف میشود بر کنار این صفه گنبذی بجهت مدفن خود ساخته بود بحسب اتفاق انجا نصیب او نشد و حکیم ابوالفتح گیلانی و برادرش حکیم همام را که درخدمت والد بزرگوارم نسبت مصاحبت و قرب و محرمیت تمام داشتند حسب لحکم الحضرت دران گنبذ نهاده اند در پانزدهم امروهی منزل شد عجب سبزه زار یکدستی که اصلا بلندی و پستی نداشت بنظر در آمد درین موضع و حوالی آن هفت هشت هزار خانه کهروده‌راک متوطن اند و انواع فساد و تعدي و راهزنی ازین جماعت بوقوع مي آید حکم فرمودم که سرکار این حدود و اتک بظفرخان پسر زین خان کوکه تعلق داشته باشد و تا زمان مراجعت رایات اجلال از کابل تمام دله‌راکان را کوچ نیده بجانب لاهور روانه سازد و کلان تران کهتران را بدست در آورده مقید و محبوس نگاهدارد روز دوشنبه هفتدهم کوچ شد و یک منزل درمیان نزدیک بقلعه اتک برکنار دریای نیلاب محل نزول رایات جلال گشت درین منزل مهابت خان بمنصب دوهزار

نیز بهمراهي این لشکر مقرر گشت شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل به منصب
دوهزاري ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشته بخطاب افضل خاني ممتاز گردید پانزده
هزار روپیه بعرب‌خان مرحمت شد و بیست هزار روپیه دیگر بجهت مرمت قلعه پیش
بلاغ تحویل او مقرر گشت سرکار خانپور را بجاگیر دلاور خان انعام مرحمت نمودم پنجم
شنبه هیزدهم از پل مستان تا باغ شهرآرا که محل نزول رایات جلال بود دو هزار روپیه
و نصف و ربع آن بر فقرا و محتاجان افشانده بباغ مذکور داخل شدم سبزه و صفا
و طراوت بنظر درامد چون روز پنجشنبه بود به مقربان و نزدیکان صحبت شراب داشته
بجهت گرمي هنگامه ازجوئی که درمیان وسطه این باغ جاري است و تخمیناً چهار
گز عرض آن بوده باشد بهمسالان و هم سنان فرمودم که ازین جوي بجهند اکثر نتوانستند
جست و در کنار جوي و میان جوي افتادند من هم اگرچه جستم اما بآن چستي که
در سن سي سالگي در خدمت والد بزرگوار خود جسته بودم درین ایام که عمر من به
چهل سالگي رسیده بآن قدرت و چالاکي نتوانستم جست در همین روز هفت باغ که
از باغات مقرر کابل است پیاده سیر نمودم تا حال بخاطر نمی رسد که اینقدر راه پیاده
رفته باشم اول باغ شهرآرا سیر کرده بعد ازان بباغ مهتاب و باغی که مادر کلان پدر من
بگه بیگم تعمیر کرده رسیدم و ازانجا باورنه و باغی که مریم مکاني که مادر کلان حقیقي
من باشند ساخته گذر کردم و باغ صورت خانه یک چنار کلان دارد که مثل آن چنار در
دیگر باغات کابل نیست و چهار باغ را که بزرگترین باغات بلده مذکور است دیده بجا
و مقام مقرر مراجعت نمودم شاه آلو بر درخت طور نمودی دارد هر دانه چنان ازان
بنظر درمی آید که گویا قطعه یاقوت مدور نیست که بر شاخهاے درخت معلق داشته اند
بناے باغ شهرآرا را شهربانو بیگم دختر میرزا ابو سعید که عمه حقیقي حضرت فردوس
مکاني است بنا نهاده اند و مرتبه بمرتبه دران اضافها شده در شهر کابل بدان لطافت
و خوبي باغی نیست اقسام میوها و انگورها دارد و طراوت آن بدرجه ایست که
بکفش پاے بر صحن آن نهادن از طبع راست و سلیقه درست دور است * در حوالي
این باغ زمینی لائق بنظر درامد از مالکان آن زمین را خریداري نموده فرمودم آبي که از
طرف گذرگاه می آید در وسطه این زمین گرفته باغی ترتیب دهند که بآن خوبي و
لطافت در معمورهٔ عالم نبوده باشد و نام آن جهان آرا نهادم تا در کابل بودم بعضے اوقات
بمقربان و نزدیکان و گاهے باهل محل درباغ شهرآرا صحبت میداشتم و شبها بعلما و
طلبه کابل میفرمودم که مجلس طبخ بغرا و بغرا اندازے ترتیب داده برقص از عشک
قیام و اقدام مینمودند بهر کدام از جماعت بغرائیان خلعتها داده هزار روپیه مرحمت
نمودم که درمیان خود ها قسمت نمایند و به دوازده کس از متعدان درگاه فرمودم که
یکهزار روپیه در هر روز پنجشنبه تا در شهر کابل باشم بفقراو مساکین و ارباب احتیاج
برسانند * و حکم فرمودم که درمیان دو چناری که بر کنار جوی وسطه باغ واقع است که
یکی را فرح بخش و دیگری را سایه بخش نام کرده ام بر پارچه سنگ سفید که طول آن

معدن طلا مى باشد در كوه آله بوغان در وقتى كه والد بزرگوارم متوجه كابل بودند شكار قمرغه نمودم چند اهوے سرخه شكار شد چون خدمات مالي و ملكي خود را باميرالامرا فرموده بودم و بيماري او امتداد تمام پيدا كرد و نسيان برطبيعت او بنوعى غالب گشت كه انچه در ساعت مقرر مذكور ميگشت در ساعت ديگر بياد او نمى ماند و روز بروز اين نسيان در زيادتي بود * بنابران روز چهارشنبه سيوم صفرخدمت وزارت را با اصفخان فرموده خلعت خاصه و دوات و قلم مرصع بدو مرحمت كردم از اتفاقات حسنه قبل ازين به بيست و هشت سال درهمين منزل والد بزرگوارم اورا بمنصب مير بخشي سرفراز ساخته بودند لعلي كه برادر او ابوالقاسم بچهل هزار روپيه خريداري نموده فرستاده بود اين لعل را بجهت تسليم و زيبت پيشكش نمود و خواجه ابوالحسن را كه خدمت بخشيگري و قور وغيره داشت بهمرهي خود التماس نمود جلال اباد را از ابوالقاسم تمكين تغير نموده بعرب خان مرحمت فرمودم درميان رود خانه سنگ سفيدے واقع بود فرمودم كه انرا بصورت فيلى ترتيب داده سينه اين فيل اينمصرع را كه مطابق تاريخ هجري بود نقش كردند

سنگي سفيد فيل جهانگير بادشاه *

درهمين روز كليان پسرراجه بكرماجيت از گجرات امد مقدمات غير مكرر ازين خرمزاده مفسد بعرض اشرف رسيده بود ازانجمله بولي زن مسلماني را بخانه خود نگاهداشته بملاحظه انكه مبادا اينمقدمه شهرت كند مادر و پدر اورا كشته در خانه خود گور كرده است فرمودم كه اورا در بند نگاه دارند تا به حقيقت اعمال و افعال او بار رسيده شود بعد از تحقيق فرمودم كه اول زبان اورا بريده در زندان ابدي بوده با سگبانان و حلال خوران طعام ميخورده باشد چهار شنبه بسرخاب منزل شد ازانجا بجگدلك نزول نمودم درينمنزل چوب بلوت كه براے سوختن بهترين چوبهااست بسيار ديده شد اينمنزل اگرچه كوتل و گريوه نداشت اما تمام سنگ لاخ بود روزجمعه دوازدهم بآب باريك و شنبه سيزدهم بدولت باد شاه مقام شد يكشنبه چهاردهم بخورد وكابل فرود امدم عدالت و قضات كابل را درين منزل بقاغي عارف پسرملا صادق حلواے تفويض فرمودم شاه آلوى رسيده از موضع گلبهار درينمقام اوردند قريب بصد عدد برغبت تمام خورده شد دولت رئيس ده حكري گلے چند غير مكرر اورده گذرانيد كه در مدت العمر نه ديدم ازانجا به بگرامي نزول اجلال افتاد درينمنزل جانورے اغلى بشكل موش پران كه بزبان هندي گلهري ميگويند اورده بنظر درانيدند و چنين گفتند كه درخانه كه اينجا بور مى باشد موش پيرامون ان خانه نمى گردد بناين تقريب اين جانور را ميرموشان ميگويند چون تا حال نديده بودم

بمصوران فرمودم كه شبيهه انرا بكشند از راسو كلان تر است غايتاً صورت او بگربه مسكين ... تمام دارد احمد بيگ خان را به تنبيه و تاديب افغانان بنگش تعين نموده ... منصوري كه در اتك بود حكم شد كه دولك روپيه بتحويلداري موهنداس پسر راجه بكرماجيت همراه بسپارد كه بكمكيان لشكر مذكور تقسيم نمايد و هزار برقنداز

زر و طعام و نان و حلوای بسیار بروح گذشتگان فرمودم که به فقرا تقسیم نمودند رقیه سلطان بیگم دختر میرزا هندال تاحال زیارت پدر خود نکرده بودند درین روز بآن شرف رسیدند روز پنجشنبه سویم ربیع‌الاول در خیابان فرمودم که اسپان خاصه دونده حاضر کردند شهزادها و امراها دوانیدند یک اسپ کرنگ عربی که عادل خان ولی دکن بجهت من فرستاده بود از همه اسپان بهتر دوید در همین روزها پسر میرزا سنجر هزاره و پسر میرزا منشی که کلان تران و سرداران هزاره بودند آمده ملازمت کردند هر یکا بهده میرداد و اسپی و رنگ که به تیر زده بودند آورده گذرانیدند بکلانی این رنگها دیگر دیده نشده بود ده دوازده از یکه مار خور کلان بزرگ تر بود خبر رسیدن شاه بیگ خان حاکم قندهار به پرگنه شور که جاگیر اوست رسید بخاطر قرار دادم که کابل را باو عنایت کرده روانه هندوستان شوم عرضداشت راجه برسنگدیو آمد که برادر زاده خود را که فتنه انگیزی میکرد بدست در آورده بسیاری زمردم او را بقتل رسانیده است فرمودم که بقلعه گوالیار فرستند تا در انجا مقید و محبوس بوده باشد پرگنه گجرات سرکار پنجاب به شیر خان افغان مرحمت شد چین قلیچ ولد قلیچ خان را به منصب هشتصدی ذات و پانصد سوار سرفراز ساختم * دوازدهم خسرو را طلبیده فرمودم که زنجیر از پای او برای سیر باغ شهر آرا برداشتند و مهربدری نگذاشت که او را سیر باغ مذکور بفرمائیم قلعه اتک و نواحی ان از تغیر احمد بیگ بظفر خان مرحمت نمودم بتاج خان که بدفع افغانان بنگش تعین یافته بود پنجاه هزار روپیه شفقت شد در چهاردهم علی خان کروری را که از ملازمان قدیم والد بزرگوارم بود و داروغگی نقارخانه باو تعلق داشت بخطاب نوبتخانی سرفراز ساخته به منصب پانصدی ذات و دویست سوار ممتاز گردانیدم مهاسنگه پسر زاده راجه مانسنگه را هم بجهت دفع متمردان بنگش تعین نموده رام داس را اتالیق او ساختم روز جمعه هیژدهم وزن قمری سال چهلم واقع شد دو پهر از روز مذکور گذشته این مجلس منعقد گشت ده هزار روپیه از جمله زر وزن بنده کس از بندهای معتمد خود دادم که به مستحقان و ارباب احتیاج قسمت نمایند درین روز عرضداشت سردار خان حاکم قندهار از راه هزاره و غزنین رسید به دوازده روز به مضمون اینکه ایلچی شاه عباس که روانه درگاه است داخل هزاره شد شاه بمردم خود نوشته است که کدام واقعه طلب فتنه جوی حکم بر سر قندهار رسیده است مگر نمیدانند که نسبت ما به سلسلهٔ علیه حضرت صاحبقرانی بالتخصیص بحضرت جنت آشیانی و اولاد و امجاد ایشان در چه مرتبه است اگر احیاناً آن ملک را در تصرف آورده باشند بکسان و ملازمان برادرم جهانگیر بادشاه سپرده بجا و مقام مراجعت نمایند بخاطر قرار گرفت که بشاه بیگخان بفرمائیم که راه غزنین را بروشی ضبط نماید که مترددین قندهار بمراجعت بکابل توانند آمد قاضی نورالدین را در همین روزها بمنصب صدارت سرکار مالوه و اجین تعین نمودم پسر میرزا شادمان هزاره و پسر زاده قراچه خان که از امرای معتبر و عمده حضرت جنت آشیانی بودند آمده ملازمت نمود قراچه خان زنی از مردم هزاره خواسته بود این پسر

یک گز و عرض آن سه ربع گز بوده باشد نصب کردند و نام مرا با صاحبقرانی ترتیب یافته در آنجا نقش کردند و بطرف دیگر نگاشته شد که زکات و اخراجات کابل را بالتمام بخشیدم هرکس از اولاد و اعقاب ما بخلاف این عمل نماید بغضب و سخط الهی گرفتار اند تا زمان جلوس این اخراجات معمول و مستمر بود هر سال مبلغهای کلی بدین علت از بندهای خدا میگرفتند رفع این بدعت در زمان سلطنت من شد درین آمدن بکابل تخفیف و رفاهیت تمام در احوال رعایا و مردم آنجا واقع شد و ایکان و رئیسان غزنین و نواحی آن بخلعتها و نوازشها سرفراز گشتند و مطالب و مقاصدی که داشتند با حسن وجوه بمحل پذیرفت از عجایب اتفاقات آنکه روز پنجشنبه هژدهم صفر که بشهر کابل داخل شدم مطابق تاریخ هجری است فرمودم که بران سنگ نقش کردند و قریب به تختی که در دامن کوه جنوب رویه کابل واقع است مشهور به تخت شاه صفه از سنگ برآورده اند که حضرت فردوس مکانی بر آن نشسته شراب نوشیدن فرموده اند یک حوض مدور بر یک گوشه این سنگ کنده اند که قریب بدو من هندوستان شراب میگرفته باشد و نام مبارک خود را با تاریخ بر دیوار صفه مذکور که متصل بکوه است بدین عبارت نقش نموده اند که تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیرالدین محمد بابر ابن عمر شیخ گورگان خلد الله ملکه فی سنه ۹۱۴ من هم فرمودم که تختی دیگر در برابر این صفه تراشیده حوضچه بهمان دستور بر کنار آن کندیدند و نام مرا با نام صاحبقرانی بر آنجا نقش کردند هر روزی که من بران تخت نشستم هر دو حوضچه را فرمودم که از شراب پر سازند و به بندهها که در آنجا حاضر بودند دادند شاعری از شعرای غزنین در آمدن من بکابل این تاریخ یافته بود

* پادشاه ملک هفت اقلیم *

او را بخلعت و انعام نوازش نموده فرمودم که بر دیوار متصل بر تخت مذکور این تاریخ را ثبت نمایند پنجاه هزار روپیه به نوبر مرحمت شد و نظام‌الملک را میر بخشی ساختم بقلیچ خان فرمان صادر شد که یک لک و هفتاد هزار روپیه از خزانه لاهور نقد خرج لشکر قندهار روانه نماید میر جمال‌الدین کابل و پی پی ماه رو نموده بحکام آنجا فرمودم که بجای درختانی که حسن بیگ روستاه بریده بود نهالها نشانند و او لنگ لورت چالاک را دیر سیر کرده عجب جای نصفائی بنظر درآمد رئیس چکری یک رنگی به تیورده آورد تا این وقت رنگ را ندیده بودم به برکوهی میماند تفاوت بز همین بر شاخ است شاخ رنگ خمدار است و شاخ بز راست مار پیچ است بتقریب احوال کابل واقعات حضرت فردوس مکانی بنظر میگذشت تمام بخط مبارک ایشان بود مگر چهار جزو آن را که بخط خود نوشتم و در آخر اجزای مذکور هم عبارتی بترکی بقلم آوردم تا ظاهر شود که این چهار جزو بخط من است باوجود آنکه در هندوستان کلان شده ام در گفتن و نوشتن بترکی عاری نیستم و از مستی و پنجم صفر با اهل محل سیر جلگاه سفید سنگ که در نهایت صفا و خرمی بود نموده شد روز جمعه بیست و ششم سعادت زیارت حضرت فردوس مکانی دریافتم

ديدند مردم هجوم اورده اورا پاره پاره ساختند و بجهنم فرستادند اميد كه هميشه در جهنم جاے ان بدبخت روسياه بوده باشد ابنه خاں همانجا شهادت يافت و قطب‌الدين‌خاں كوكه بعد از چهار پهر در منزل خود برحمت ايزدي پيوست ازين خبر ناخوش چه نويسم كه چه مقدار متالم و ازرده گشتم قطب‌الدين‌خاں كوكه بمنزل فرزند عزيز و برادر مهربان و يار يكجهت من بود تقديرات الهي را چه توان كرد رضا به قضا داده صبر را پيش نهاد همت خود ساختم بعد از رحلت حضرت عرش اشياني و شنقار شدن ... حضرت مثل دو قضيه كه فوت مادر قطب‌الدين‌خاں كوكه و شهادت يافتن او بوده باشد برمن نگذشته است * روز جمعه ششم ربيع‌الاخر بمنزل حرم كه در اورته باغ ساخته بود و الحق عمارتيست خوش و بس موزون رفتم اگرچه سنت پدرم اين بود كه در هرسالے دو مرتبه مطابق سال شمسي و سال قمري خود را وزن ميفرمودند و شاهزاده ها را در همين سال شمسي بوزن در مي اوردند عاينا درين سال كه ابتداے شانزدهم قمري بود از سن فرزند خرم جوتكيان و منجمان بعرض رسانيدند كه في‌الجمله گراني طالع در سال مذكور واقع است و مراحس نيز از حد اعتدال منحرف گشته بود فرمودم كه اورا بطلا و نقره و ساير فلزات بدستور معهوده وزن نمودند و بفقرا و ارباب احتياج زر مذكور تقسيم نمودند تمام امروز بمنزل بابا حرم بخورمي و خوشحالي گذشت و اكثر پيشكشهاے او پسنديده افتاد * چون خوبيهاے كابل را دريافته اكثر ميوهايش خورده شده بود بنابر بعضي مصلحتها و دوري از پاے تحت روز يكشنبه چهارم ماه جمادى‌الاول حكم كردم كه پيشخانه بجانب هندوستان بيرون برند بعد از چند روز ازشهر برامده جلده سفيد سنگ محل رايات جلال گشت اگرچه هنوز انگور بكمال نرسيده بود اما پيش ازين مكرر انگور خوب كابل خورده شده بود اقسام انگور خوب ميشود خصوص صاحبي و كسمشي شاه‌الو هم ميوه خوش خوار خوش چاشني است نسبت بديگر ميوها بيشتر ميتوان خورد من دريك روز تاصد و پنجاه دانه ازان خورده‌ام مراد از شاه الو گيلاس است كه در اكثر جاهاے ولايت ميشود چون گيلاس بگيلاس كه از نامهاے چلپاسه است مشتبه مي شد حضرت والد بزرگوارم انرا شاه‌آلو نام كردند زرد آلو پيوندي خوب ميشود و فراوان است غاينا در باغ شهرآرا درختيست كه انرا ميرزا محمد حكيم عموي من نشانده بود و بميرزائي مشهور است زرد آلوے اين درخت نسبتي بديگر زرد الو ها ندارد شفتالو هم بعايت نفيس و باليده ميشود از استالف شفتالو آورده بودند در حضور خود وزن نمودم برابر بست و پنج روپيه كه شصت و هشت مثقال معمول است بوزن درامده با وجود لطافت ميوهاے كابل هيچكدام در ذايقه من لذت انبه ندارد پرگنه مهاس در جاگير ... خاں مرحمت شد عبدالرحيم خسي احديان بمنصب هفتصدي ذات و دويست سوار سرفراز گرديد مبارك‌خاں سرواني بفوجداري سركار حصار تعين يافت فرمودم كه ميرزا فريدون برلاس را در صوبه الهآباد جاگير نمايند در چهاردهم ماه مذكور ارادتخاں برادر اصف‌خاں را بمنصب هزاري ذات وپانصد سوار سرفراز ساخته خلعت خاصه و اسپ

ازو متولد شده است روز شنبه نوز دهم رانا شکر ولد رانا اودیسنگه‌را به منصب دوهزار و پانصدي ذات و هزار سوار ممتاز ساختم برای منوهر منصب هزاري و ششصد سوار حکم شدافغانان شلواري قوچی آوردند که هردو شاخ او یکی شده بود بشاخ آهوے رنگ شباهت داشت همین افغانان بزبار جورے کشته آوردند که مثل او ندیده بودم بلکه تخیل هم نکرده ام به مصوران فرمودم که شبیهه او بکشند چهار من بوزن هندوستان بود درازي شاخ او یک و نیم گز بگز در آمد روز یکشنبه بیست و هفتم شجاعت خان را به منصب هزار و پانصدي ذات و نهر سوار امتیاز بخشیدم وحویلي گوالیار بجاگیر اعتبار خان مرحمت شد قاضي عزت‌الله را با سرداران بخدمت بنگش تعین فرمودم اخرهای همین روز عرضداست اسلام خان از آگره بخط جهانگیر قلیخان که در بهار باو نوشته بود رسید مضمون اینکه بتاریخ سویم صفر بعد از یک پهر قطب الدین خان را در بردوان از ولایت بنگاله علیقلي استاجلو زخم زد و بعد از دو پهر شب در گذشت * تفصیل این مجمل انکه علیقلي مذکور که سفرچي شاه اسمعیل والي ایران بود بعد از فوت او بنابر شرارت و فتنه انگیزي که در طبیعت داشت نگریخته به قندهار آمد و در ملتان خانخانان را که بر سر ولایت تلهته تعین شده بود ملاقات نموده بهمراهي او روانه ولایت مذکور شد خانخانان غایبانه او را داخل بندهاے عرش آشیاني ساخت و دران سفر خدمات بتقدیم رسانید، به منصب فراخور حالت خود سرفراز گردید و مدتے در خدمت والد بزرگوارم بود در ایامیکه بدولت متوجه ولایت دکن شدند و مرا برسر رانا تعین فرمودند آمده نوکر من شد او را بخطاب شیر افگني سرفراز ساختم چون از الهآباد بخدمت والد بزرگوار آمدم بنابر نا انصافے که نسبت من بظهور رسید اکثر ملازم و مردم من متفرق شدند او هم درین وقت از خدمت من جدائي اختیار نمود بعد از جلوس ازروي مروت تقصیرات اورا در نظر نیاورده در صوبه بنگاله حکم جاگیر کردم و ازانجا اخبار رسید که امثال این فتنه جویان را درین ولایت گذاشتن لایق نیست بقطب‌الدین خان حکم رفت که اورا بدرگاه بفرستد و اگر خیال فاسد باطل کند به سزا رساند خان مشار الیه اورا بواجبي میشناخت با مردمی که حاضر بودند بمجرد رسیدن حکم ببردوان که جاگیر او بود ایلغار نمود و او چون از رسیدن قطب‌الدین خان خبردار مي شود تنها با دو جلودار باستقبال متوجه میگردد بعد از رسیدن و در امدن بمیان فوج خان مشارالیه مردم اورا فرو میگیرند او چون في الجمله ازین روش قطب‌الدین خان بدمظنه شده بود از روے فریب میگوید که این چه روش تو برگشت خان مذکور مردم خود را منع کرده تنها باو همراه میشود که مضمون حکم را خاطر نشان سازد دربنوقت فرصت جسته في‌الفور شمشیر کشیده دو سه زخم کاري باو میرساند چون انبه خان کشمیري که از حاکم زاد هاے کشمیر بخان مشارالیه نسبت و جهت تمام داشته ازروي حلال نمکي و مردانگي خود را رسانیده زخم کاري برسر علیقلي می زند وان متفني شمشیر میکشي بانبه خان زده زخمش کاري مي افتد چون قطب‌الدین خان را باینحالت

چنانچه پارهٔ از سخنان او وکس فرستادن او نوشته شد آما هیچکس بتحقیق نمیدانند که
این همان میرزا حسین است یا بدخشیان بدستور دیگر میرزایان جعلی این را نیز
برانگیخته میرزا حسین نام نهاده اند از زمانے که میرزا شاهرخ از بدخشان آمده سعادت
ملازمت پدرم دریافت تاحال که قریب بیست و پنج سال بوده باشد بجهت وقت
بدخشیان بدانر جفا و ازاری که از اوزبکان دارند بدحسی پسرے را که فی الجمله چهرهٔ
و نمودی داشته باشد و اثار نجابتی درو ظاهر به پسرئی میرزا شاهرخ و نزاد میرزا سلیمان
شهرت داده جمعی کثیر از اویماقات متفرقه و کوهستانیان بدخشان که انها را عرچه می
گویند بر سر او جمع میشوند و با اوزبکان محاصمه و مدارعه و مجادله نموده بعضی از
ولایات بدخشان را از تصرف انها برمی آورند و اوزبکان هجوم آورده آن میرزای جعل را
بدست درمی آورند و سر او را برسر نیزه نهاده در تمام ملک بدخشان میگردانند وبار
بدخشیان فتنه انگیز تا پگاه کرده میرزاے دیگر بهمرسانیده اند تاحال چندے میرزایان
کسته شده باشند بخاطر میرسد که تا از بدخشیان اثر و خبر خواهد بود این هنگامه را
گرم خواهند داشت پسر سیوم میرزا میرزا سلطان است که صورتاً و سیرتاً از جمع اولاد
میرزا امتیار تمام دارد من او را از والد بزرگوار خود التماس نموده در خدمت خود
نگاهداشتم و به تربیت احوال او پرداخته او را ازجمله فرزندان میدانم در جمع اوضاع
و اطوار هیچ نسبتی به برادران خود ندارد بعد از جلوس او را بمنصب دو هزاری ذات
و هزارسوار سرفرازساختم و بصوبه مالوه که جاے پدر او بود فرستادم پسر چهارم بدیع الزمان
است که او را همیشه در خدمت خود میداشت بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار
سرفرازی یافت تا بکابل آمده بودم شکار قمرغه واقع نشده بود چون ساعت توجه
بهندوستان نزدیک شد و شوق شکار آهوے سرخه بر طبیعت غالب بود فرمودم که کوه
فرق را که از کابل هفت کروه بوده باشد به تعجیل قبل نمایند روز سه شنبه چهارم
جمادی الاول بشکار متوجه شدیم قریب صد آهو بقمرغه درآمده بود نصف آن شکار
شده باشد بعایت شکار گرمی دست بهم داد پلحرار روپیه به انعام رعایا که در شکار قمرغه
حاضر گشته بودند مرحمت نمودم درهمین روز بر منصب شیخ عبدالرحمن پسر شیخ
ابوالفضل پانصد سوار اضافه حکم شد که دوهزاری ذات و سوار بوده باشد * روز پنجشنبه
ششم به تختگاه حضرت فردوس مکانی رفتم چون فرداے آن از کابل برمی آمدم امروز
را چون عرفه عید دانسته دران سرزمین فرمودم که مجلس شراب ترتیب دهند و آن
حوضچه را که در سنگ کنده بودند پر از شراب سازند به مجموع مقربان و بندهاے که
در مجلس حاضر بودند پیالها داده شد سان خوشحالی و شگفتگی کم روزے شده باشد *
روز جمعه هفتم بعد از گذشتن یکپهر بمبارکی و خورمی از شهر برآمده حلقه سفید سنگ محل
نزول گشت از باغ شهرآرا تا حلقه مذکور هر دو دست را از قسم زردوت و چزن که نصف
وربع روپیه بوده باشد بر فقرا و مساکین پاشیدم دریں روز وقتیکه بهنیت برامدن از کابل برفیل
سوار میشدم خبر صحت امیرالامرا و شاه بیگ خان رسید خبر تندرستی این دو بنده

عنایت نموده خدمت بخشیگری صوبه پتنه و حاجي پور را باو مرحمت کردم و چون
قوربیگی من بود بدست او شمشیر مرصع بجهت فرزند اسلام خان صاحب صوبه
ولایت مذکور فرستادم و در وقتیکه میرفتیم در حوالي علي مسجد و غریب خانه عنکبوت
کلانے را که درجثه برابر بخرچنگی بود دیدم که گلوے ماری را بدرازي یک نیم گز خفه کرده
او را نیم جانے ساخته است بجهت تماشا ساعتی توقف نمودم بعد از لمحه جان داد
در کابل بمن رسید که در زمان سلطان محمود غزنوي بحوالي ضحاک و بامیان شخصے
خواجه یاقوت نام وفات یافته در غاری مدفون است و جسد او تاحال از یکدیگر نپاشیده
بسیار غریب نمود یکے از واقعه نویسان معتمد خود را با جراحی فرستادم که بغار مذکور
رفته احوال را چنانچه باشد ملاحظه کرده خبر مشخص بیاورند آمده بعرض رسانید که
نصف بدن او که بزمین متصل است اکثر از یکدیگر فرو ریخته و نصفی دیگر که بزمین
نرسیده بحال خود است ناخن دست و پا موے سر بر نریخته موے ریش و بروت تا یک
طرف بینی فرو ریخته از تاریخیکه بر در آن غار نقش کرده اند چنین ظاهر میشود که
وفات او بیشتر از زمان سلطان محمود بوده است کسی این سخن را بواقعي نمیداند
روز پنجشنبه پانزدهم ارسلان بي حاکم قلعه کاهمرد که از نوکران معتبر ولي محمد خان
والي توران بوده آمده ملازمت کرد همیشه شنیده مي شد که میرزا حسین پسر شاهرخ
میرزا را اوزبکان کشته اند درین ایام شخصی آمده عرضداشتی بنام او گذرانید و لعل
پیازي رنگ که بصد روپیه مي ارزید برسم پیشکش آورده بود اراده و استدعا آنکه فوجے
بکمک او تعین گردد تا بدخشان را از دست اوزبکان برآورد کمر خنجر مرصع بجهت او
فرستاده شد فرمان صادر گشت که چون رایات جلال در ان حدود نزول دارد اگر في الواقع
میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ توئي اولی آنکه بخدمت بشتابي تا ملتمسات و مدعیات ترا
برآورده روانه بدخشان سازیم دو لک روپیه بجهت خرچ لشکرے که به همراهي
مهابتخان و رامداس که بسر متمردان بنگش تعین یافته بودند فرستاده شد * روز پنجشنبه
بیست و دویم ببالا حصار رفته تماشاے عمارات آنجا نمودم جائیکه قابل نشیمن من باشد
نبود فرمودم که این عمارات را ویران کنند و محل و دیوان خانه بادشاهانه ترتیب دهند
در همین روز از استالف شفتالوے آوردند برابر سرنه بکلاني که تاحال باین کلاني شفتالو
دیده نشده بود فرمودم که بوزن درآورند بقدر شصت و سه روپیه اکبري که شصت توله
بوده باشد برآمد چون دو نصف کردم دانه او نیز دو نصف شد و مغز آن شیرین بود در
کابل ازین بهتر میوه از اقسام میوه هاے سردرختي خورده نشد * در بیست و پنجم
از مالوه خبر رسید که میرزا شاهرخ عالم فاني را وداع نمود الله تعالی او را غریق رحمت
خود گرداناد ازان روزیکه بخدمت والد بزرگوارم آمد تاوقت رحلت ازو امری بفعل
نیامد که باعث غبار خاطر اشرف گردد همیشه مخلصانه خدمت میکرد میرزاے مذکور
بحسب ظاهر چهار پسر داشت حسن و حسین که از یک شکم برآمده بودند حسین از
برهانپور گریخته از راه دریا بعراق رفت و ازانجا ببدخشان میگویند که هنوز هست

بار مي نمود و در باب او سخنان مذکور میساخت روزے به فتح‌الله گفت که مطلب
خسرو گریخته بود و حضرت او را تعاقب مي نمودند من گفتني که پنجاب را به خسرو
میباید داد و این مبحث را کوتاه کرد فتح‌الله منکر شد از طرفین رجوع بسوگند نموده
مباهله کردند ازین گفتگو ده پانزده روز نگذشته بود که آن بے سعادت بدامن گرفتار گردید
و شامت سوگند دروغ کارخود ساخت * روز شنبه بیست و دوم جمادي الاول خبر موت
حکیم جلال‌الدین مظفر اردستاني که از خانواده حکمت و طبابت بود رسید مدعي این
معنی بود که نسبت من بجالینوس میرسد بهرتقدیر معالج بے نظیر بود تجربه او
برعلم او زیادتي داشت چون بغایت خوش قیافه و خوش ترکیب بود در آیام ساده
روئیها به مجلس شاه طهماسب میرسد شاه این مصرع را برو میخواند

* خوش طبیبي است بیا تا همه بیمار شویم *

حکیم یاد علي که معاصر او بود در فضیلت برو زیادتي داشت غایتاً در علاج و یمن قدم
و صلاح و پاکیزگي اطوار و اخلاق حکیم مذکور زیاده است دیگر اطباے زمان نسبتي باو
نداشتند ورائے طبابت بسیار خوبیها با او بود اخلاص خاصی بمن داشت در لاهور
خانه ساخت در غایت لطافت و صفا مکرر التماس نمود که او را سرفراز سازم چون
خاطر او بغایت عزیز بود قبول این معني نمودم حکیم مذکور قطع نظر از نسبت
مصاحبت و طبابت در سرانجام مهمات و معاملات دنیا نیز دستے داشت چنانچه در
الهٰ‌آباد مدتے دیوان سرکار خود کردم بنابر کثرت دیانت در معاملات مهمات بسیار سخت
گیر بود و ازین رهگذر مردم از سلوک او آزرده بودند قریب بیست سال قرحه شش داشت
و بحکمت بطوری خود را نگاه میداشت در اثناے سخن کردن اکثر اوقات او را سرفه
دست میداد که رخساره وچشمهاے او سرخ مي شدند و رفته رفته رنگ او بکبودي
منجر میگشت مکرر باو گفتم تو طبیب دانائي چرا علاج کوفت خود نمیکني بعرض
رسانید که قرحه شش ازان نابت نیست که علاج ان توان کرد در اثناے این کوفت
یکے از خدمتگاران نزدیک او درمیان ادویه که همه روزه بخوردن آن معتاد بود زهر داخل
نموده بحکیم مي خوراند چون این معني ظاهر میگردد در صدد علاج آن میشود در
خون نم ناکردن بسیار مبالغه داشت هرچند ضروري بود بحسب اتفاق شبی بصحبت
خانه میرود و سرفه براو غلبه نمود و آن ریش و جراحت شش او میگشاید چندان خون
از دهن و دماغ او روان میشود که بیهوش گشته مي افتد وآواز مهیب ازو ظاهر میگردد
آفتابچي خبردار شده به صحبت خانه درمي آید و او را در خون آغشته دیده فریاد
میکند که حکیم را کشته اند بعد از ملاحظه ظاهر میگردد که در بدن او آثار زخم ظاهر
نیست و همان قرحه شش است که منفجر شده قلیج خان را که حاکم لاهور بود خبردار
مي سازند و این معامله را تحقیق نموده او را بخاک میسپارند فرزند قابلی ازو نماند
* در بیست و چهارم میان باغ وفا و نیمله شکارے واقع شده و قریب چهل آهو سرخه
کشته شده باشد ماده بورے درین شکارگاه بدست افتاد زمینداران انجا یغماني و افغان

عمده را برخود بفال مبارک دانستم روز سه شنبه یازدهم از جائکه سفید سنگ یک
کروه کوچ نموده بگرامي منزل شد تاش بیگ خانرا در کابل گذاشتم که تا آمدن شاه بیگخان
نواحیی از شهر و نواحي خبردار باشند روز سه شنبه هیزدهم از منزل بچاک دو نیم
کروه سراه دوابه طی نموده برچشمه که برکنار ان چهار چنار است نزول واقع شد هیچ
کس تاغایت در صدد ترتیب این سر منزل نشده از حالت و قابلیت ان غافل افتاده
اند بسیار به کیفیت جائیست و قابل اینست که درو عمارتے و جائی بسازند در همین
منزل شکار قمرغه دیگر واقع شد تخمیناً یکصد و دوازده آهو و غیره شکار شده باشد بیست
و چهار آهوے رنگ و پنجاه آهوے سرخه و شانزده بزکوهي تا حال من آهوے رنگ
را ندیده بودم الحق که عجب جانور خوش شکلست اگرچه آهوے سیاه هندوستان
بسیار خوش نست نظر درمی اید غایتاً این آهوے را بست و ترکیب و نمودے
دیگر است مردم که فوچ و رنگی را وزن کردند فوچ یکمن و سي و سه سیر بر امد و رنگ
دو من و ده سیر رنگی نایس کلاني چنان میدوید که ده دوازده سگ دونده تیز تگ بعد
ازانکه مانده شده بودند اورا بصد هزار محنت گرفتند از گوشت گوسفند و بزبربري
گذشته گوشتي بلذت آهوے رنگ نمی باشد درهمین موضع شکار کلنگ نیز شد * اگر
چه از خسرو مکرر اعمال ناشایسته بوقوع امد و قابل هزار گونه عقوبت بود مهر پدري
نگذاشت که قصد جان او نمایم با انکه در قانون سلطنت و طریقهٔ جهانداري مراعات
این امور نا پسندیده است چشم از تقصیرات او پوشیده اورا در نهایت رفاهیت و
آسودگي نگاه میداشتند ظاهر شد که او کسان نزد بعضی اوباش ناعاقبت اندیش مي
فرستاد و انها را بفساد و قصد من ترغیب و بوعدهها امیدوار میساخته است
جمعی از تیره روزگاران کوتاه فکر بیکدیگر اتفاق نموده میخواستند که در شکارهاے که در
کابل و اطراف ان واقع میشد قصد من نمایند ازانجا که کرم و حفظالله تعالی حافظ و پاسبان
این طایفه علیه است توفیق این معني نمی یافتند روزے که سرخاب محل نزول گردید
یکے ازان جماعت سربار زده خود را به خواجه ویسي دیوان فرزند خرم میرساند و میگوید
که قریب به پانصد کس با فساد خسرو با فتحالله پسر حکیم ابو الفتح و نورالدین پسر
غیاثالدین علي آصفخان و شریف پسر اعتمادالدوله متفق شده فرصت طلب و قابو
جوے اندکه قصد دشمنان و بد خواهان پادشاه نمایند خواجه ویسي این سخن را بخرم
میرساند واو بیطاقت شده ایمعني را درساعت بمن گفت من خرم را دعاے برخورداري
نموده درصددان شدم که مجموع ان کوتاه اندیشان را بدست در اورده بعقوبتهاے گوناگون
سیاست نمایم باز بخاطر رسید که چون بر سر سفر واقع گردیده و گیر انها باعث تشویش
و برهمخوردگي اردو خواهد شد همان سردار فتنها و فساد را فرمودم که گرفتند و فتحالله
را مقید و محبوس به معتمدان سپرده ان دو بیسعادت دیگر را با سه چهارے که عمده
ان سماه بودند بیاسا رسانیدند قاسم علي که از ملازمان حضرت عرش اشیاني بود
بعد از جلوس اورا بخطاب دیانت خاني سرفراز گردانیدم دایم فتحالله را نا دولتخواه

بودند و روان ساختن انها بجانب لاهور در همیں منزل بسعادت ملازمت سرفراز گردید و ظاهر شد که انخدمت را چنانچه باید بتقدیم رسانیده بوده است چون ماه رجب که مطابق آن آبان ماه الهي بوده در رسید و معلوم شد که ازماههاے مقرر وزن قمري والد بزرگوار مدست مقرر ساختم که قیمت مجموع اجناسے را که در سال شمسي و قمري خود را بدان وزن میفرمودند حساب نمایند و انچه شود ان مبلغ را بشهرهاے کلاں ولمرو فرستاده بجهت ترویح روح مطهر منور انحضرت بارباب احتیاج و فقرا تقسم نمایند مجموع یک لک روپیه شد که سه هزار تومان و لایت عراق است و سه لک خاني بحساب اهل ماوراالنهر بوده باشد انمبلغ را مردم معتبر در دوازده شهر عمده مثل آگره و دهلي و لاهور و گجرات و غیره قسمت نمودند * روز پنجشنبه سیوم ماه رجب فرزند صلابتخاں را که کم از فرزندان حقیقي نیست بخطاب خانجهاني امتیاز بخشیدم و فرمودم که اورا در فرامین و احکام خانجهاں مینوشته باشند و خلعت خاصه و شمشیر مرصع نیز عنایت شد و شاه بیگ خان را بخاندوران مخاطب ساخته کمر خنجر مرصع وفیل مست و اسپ خاصه مرحمت نمودم و تمام سرکار کابل و تیره و بنگس و ولایت سواد بجور و دفع رفع افغانان الحدود و جاگیر و فوجداري او مقرر شد و ازبابا حسن ابدال مرخص گشت رامداس کچهواهه را نیز فرمودم که درین ولایات جاگیر نموده داخل کمکیان این صوبه بسازند مدصب کشنچند ولد موته راجه را هزار یدات و پانصد سوار ساختم فرماے بمرتضی خاں حاکم گجرات در قلم امد که چوں از صلاح و مصیلت و پرهیز گاري پسر میاں وجیهه‌الدین بمن رسیده است مبلغی از جانب ما باو گذرانیده از اسماے الهي اسمی چند که مجرب بوده باشد نویسانیده بفرستند اگر توفیق ایزدي رفیق شود بدان مداومت نمایم قبل ازین ظفرخاں را به بابا حسن ابدال بجمع آوردن شکار رخصت کرده بودم شاخ بندي کرده بود بیست و هفت آهوے سرخه و شصت و هشت آهوے سفید در شاخ بند در امده بود بیست و به آهوے را من خود به تیر زدم و پرویز و خرم هم چندی را به تیر انداختند دیگر خاصان و نزدیکان حکم شد که آنها هم تیراندازی نمایند خانجهاں از همه تیر خوبتر انداخت هر آهوے که زد بسر تیر روت در چهاردهم ماه بار ظفرخاں در راول پنڈي قمرغه ترتیب داده بود یک آهوے سرخه را از پله هور به تیر زدم و ازرسیدن تیر و افتادن آهوے بسیار شگفته شدم سي و چهار آهوے سرخه و سي و پنج آهوے فراقو بروع که بزبان هندي اورا چکاره میگویند و دو خوک شکار شد در بیست و یکم قمرغه دیگر بسعي و اهتمام هلالخاں در سه کروهے قلعه رهتاس دست بهم داده بود پردگیان سرادق عزت را درین شکار همراه برده بودم شکار بخوبي شد بشگفتگي تمام گذشت دویست آهوے از سرخه و سفید شکار شده بود از رهتاس که کوه هاے ان ازیں آهو دارد گذشته سواے کرچهاک و بند به در تمام هندوستان جاے دیگر ازین نوع آهوے سرخه نیست گفتم چندے را زنده گرفته نگاه دارند که شاید چندی ازانها بجهت تخم زنده بهندوستان برسند بیست پنجم در حوالي رهتاس شکار دیگر شد درین

شانـــي آمده گفتند که دریں صد و بیست ســـال نه یاداریم و نه از پدران خود شنیده ایم که دریں سرزمین یوز دیده باشد * دوم جمادي الاخر در باغ وفا منزل شد و مجلس وزن شمسي منعقد گشت در همیں روز ارسلان بي نام اوزبکے که از سرداران و امراے عبدالمومن خان بود و دریںولا حکومت قلعه کامرو باو تعلق داشت قلعه را برتافته سعادت ملازمت دریافت چون از روے صدق و اخلاص آمده بود او را بخلعت خاصه سرفراز گردانیدم اوزبک ساده پرکاریست قابلیت تربیت و رعایت دارد چهارم ماه حکم شد که عزت خان حاکم جلال‌آباد شکارگاه دشت اورنه را قمرغه نماید قریب بصدوصد جانور شکار کرده شد سي و بدم قوچ و قوشقي بیست و پنجم دار علي بود و بو علي پلنگاه و بدم سفیده بود و بدم چون میان روز بود که بشکارگاه رسیدم و هوا في‌الجمله گرمي داشت سگان تازي خوب خوب ضایع شدند وقت دوانیدن سگ صباح یا آخر روز است * روز شنبه دوازدهم در سراے اکوره نزول شد دریں منزل شاه بیگ خان باجمعیت خوب آمده ملازمت نمود از تربیت یافته‌هاے پدر بزرگوار من حضرت عرش آشیاني است بذات خود بسیار مردانه و صاحب تردد است چنانچه مکرر در زمان دولت پدرم شمشیرهاے نمایان زده و در ایام جهانداري من قلعه قندهار را در برابر افواج داراے ایران خوب نگاه داشت و تا یک سال قبل بود تاآنکه افواج قاهره بکمک اورسیدند سلوکش باسپاهي امرایانه از روے قدرت نیست بمحض همیں که در جنگها با او موافقتها نموده اند تا نمانده بار بسیارے از نوکران میکشد و ایں معني او را درنظر سبک میدارد مکرر ازیں سلوک او را منع نموده ام چون جبلي او شده بود فایده بران مترتب نگشت * روز دوشنبه چهاردهم هاشم خان را که از خانزادان ایں دولت است بمنصب سه هزاري ذات و دوهزار سوار سرفراز ساخته صاحب صوبه ولایت اوڈیسه ساختم در همیں روز خبر رسید که بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که در ولایت مالوه بود از روے نادانی و خوردسالي باتفاق جمعي از فتنه جویان روانه میشود که خود را بولایت رانا رسانیده او را نه بیند عبدالله خان حاکم آنجا ازیں معني آگاهي یافته تعاقب او مینماید و در اثناے راه او را گرفته بدستت چندے را که دریں امر با او متفق بوده اند بقتل میرساند حکم شد که اهتمام خان از آگره روانه گشته میرزا را بدرگاه آورد و در بیست و پنجم ماه مذکور خبر رسید که امام قلي خان برادر زاده ولي خان حاکم ماوراالنهر میرزا حسن نامي را که نه پسري میرزا شاهرخ شهرت یافته بود میکشد مجملاً کشتن فرزندان میرزا شاهرخ از عالم کشتن دیو شده است چنانچه میگویند که از هر قطره خون او دیو دیگر پیدا میشود و در مقام دهکه شیرخان افغان که در وقت رفتن او را در پشاور بجهت محافظت کوتل خیبر گذاشته بودیم آمده ملازمت کرد در حفظ و حراست راه تقصیر نکرده بوده است ظفرخان ولد زینخان کوکه بکوچانیدن افغانان دلهزاک و جماعت گهتران که در حوالي اتک و بیاس و ان نواحي مصدر انواع قبایح بودند مامور گشته بود بعد از انصرام الخدمت و برآوردن ان مفسدان که قریب بصدهزار خانه

گشتند و املاک و اسبابے که داشتند از دست انها بیرون رفت دیگر درجا و مقام خود نتوانستند بود میر خلیل‌الله بملازمت من آمد چون در راه محنتها کشیده بود و آثار اخلاص از احوال او ظاهر گشت مشمول عواطف بیدریغ گردانیده دوازده هزار روپیه نقد باو مرحمت فرمودیم و بمنصب هزاري ذات و دویست سوار سرفراز گردانیده حکم جاگیر کردم بدیوانیان حکم شد که منصب فرزند خرم را موافق هست هزاری ذات و پنجهزار سوار اعتبار نموده جاگیر در حوالي اوجین و سرکار حصار فیروزه تنخواه دهند روز پنجشنبه بیست و دوم حسب الالتماس اصف خان داخل محل بخانه او رفتم وشب در انجا گذرانیده روز دیگر پیشکشهاے خود را در نظر گذرانیده تا ده لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و فیلان و اسپان سامان نموده بود چند قطعه لعل و یاقوت و چند دانه مروارید و باقي اقمشه و چند پارچه چیني وفغفوري و خطائي بمعرض قبول افتاده تتمه باو بخشیدم مرتضی خان از گجرات انگشتري که از یک قطعه لعل خوش رنگ خوش قماش خوش آب رنگین و نگین خانه و حلقه انرا تراشیده بودند بوزن یک و نیم تانک و یکسرخ که یک مثقال و پانزده سرخ بوده باشد بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت و بغایت پسند خاطر افتاد تا امروز چنین انگشتري شنیده نشده بود که بدست هیچیک از سلاطین درآمده باشد یک قطعه لعل شش سرخه هم که دو تانک و پانزده سرخ وزن داشت بیست و پنج هزار روپیه قیمت نمودند فرستاده بود انگشتري نیز بهمین مبلغ قیمت شد * در همین روزها فرستادهٔ شریف مکه باعرضه داشت وپرده در خانه کعبه بملازمت رسید اظهار اخلاص بسیار نموده بود پنج لک دام که هفت و هشت هزار روپیه بوده باشد بفرستاده مذکور مرحمت شد و مقرر نمودم که موازي یک لک روپیه بجهت شریف از تحفهاے نفایس هندوستان روانه سازند * روز پنجشنبه دهم ماه میرزا غازي را بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرفراز ساختم باآنکه کل ولایت تهته بجاگیر او مقرر بود پاره از صوبه ملتان نیز بجاگیر او مقرر گشت وحکومت قندهار و محافظت انملک که سرحد هندوستان است بعهده کاردانی و حسن سلوک او مقرر گردید و خلعت و شمشیر مرصع عنایت کرده رخصت دادم میرزا غازي في الجمله کمالي داشت شعر هم خوب میگفت و فارسي تخلص میکرد این بیت ازوست

گریه ام گر سبب خندهٔ او شد چه عجب * ابر هرچند که گرید زچ گلشن خندد

در پانزدهم پیشکش خانخانان بنظر درآمد چهل زنجیر فیل و پاره جواهر مرصع آلات و اقمشه ولایت و پارچه که در دکن و انحدود بهم میرسد فرستاده بود مجموع یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد میرزا رستم واکثر بندهاي تعیینات صوبه مذکور هم پیشکشهای خوب فرستاده بودند چند فیل ازانجمله پسند افتاد خبر فوت راي درگا که از نواختهای پدر بزرگوارم بود در هیژدهم همین ماه رسید چهل سال زیاده در ملازمت حضرت عرش آشیاني در جرگه امراے منتظم بود تا رفته رفته پله منصب او بچهار هزاري رسید پیش ازانکه سعادت ملازمت پدر من دریابد از نوکران معتبر رانا اودیسنگه بود در عشرہ

شکار نیز همشیره هاے و اهل محل همراه بودند قریب بصد آهو سرخه شکار شد مذکور
گشت که شمس خان عموي جلال خان ککهر که درین نواحي مي باشد باوجود کلان
سالي بشکار یک گونه رغبتي دارد که جواني خوبد سال را ان شوق و شغب نباشد
چون طبعش را به فقر و درویشیها مایل شنیدم بخانه او رفتم و طبع و طورش خوش امد
دو هزار روپیه بدو و مواري همین مبلغ بزنان و فرزندان او دادم پنج ده دیگر که محاصل
کلي داشت در وجه مدد معاش او مقرر نمودم تا از روے رفاهیت و جمعیت خاطر
اوقات میگذرانیده باشد ششم ماه شعبان در مقام چندالہ امیرالامرا امده ملازمت نمود از
صحبت یافتن او خوشحال شدم جمیع اطبا هندو مسلمانان قرار مردن او داده بودند
الله تعالی بفضل و کرم خود اورا تشریف شفا ارزاني فرمود تا اسباب پرستان مشیت
نا شناس را معلوم گردد که قادر بر کمال هر درد دشوار را که ظاهر بینان اسباب گزین
دست ازان ها برداشته باشند بمحض لطف و مرحمت ذاتي خویش علاج و درماني
میتوانند کرد * درهمین روز راے رایسنگه که از امراے معتبر راجپوت است رسیده
بسبب تقصیري که ازو در قضیه خسرو بوقوع امده خجلت زده و شرمسار در جا و مقام
خود میگشت بوسیله امیرالامرا سعادت ملازمت دریافت و گناه او بعفو مقرون گردید
در حینی که از آگره بعزم تعاقب خسرو برامدم اورا از غایت اعتماد با آگره گذاشته
مقرر کردم که چون محلها طلب شود همراهي نماید بعد از طلب محل دو سه منزل
امده در موضع متهرا بمحض شنیدن سخنان ارا جیف از محل جدا شده بمحل و وطن
خود رفت و بخاطر گذرانید که فتنه و شورشي بمیان در امده نه بینم که منجر بکجا
خواهد شد کریم کار ساز بنده نواز این قضیه را در عرض اندک روزي صورت داده سلک
جمعیت ان مفسدان را از هم پاشانید و این حرام نمکي برگردن او ماند بجهت خاطر
امیرالامرا فرمودم که همان منصبي که داشت بحال خود باشد و جاگیر او مسلم و برقرار
دارند سلیمان بیگ را که از ملازمان ایام شاهزادگي بود بخطاب فداے خاني سربلند
ساختم * روز دوشنبه دوازدهم باغ دل امیز که برکنار دریاے راوي واقع است منزل شد
والده خودرا درین باغ ملازمت نمودم میرزا غازي که در سرداري لشکر قندهار مصدر
خدمات پسندیده گشته بود ملازمت نمود عنایت بسیار باو فرمودیم * روز سه شنبه
سیزدهم بمبارکي داخل لاهور شدم روز دیگرش میر خلیل الله ولد غیاث الدین محمد میر
میران که از اولاد شاه نعمت الله ولي بود ملازمت نمود و در دولت شاه طهماسپ در
تمام قلمرو او به بزرگي این سلسله سلسله نبود چنانچه خواهر شاه جانش بیگم نام در
خانه میر نعمت الله پدر میر میران بود و دختري که از ایشان بهمرسیده شاه به پسر
رشید خود اسمعیل میرزا خواستگاري نمو و پسر ان میر میران را داماد ساخته دختر خودرا
به پسر کلان او که هم نام پدر کلان خود بود داده دختر اسمعیل میرزا که از خواهر زاده شاه
بهم رسیده بود به پسر دیگرش میر خلیل الله مذکور نسبت کردند بعد از فوت شاه رفته
رفته خرابیها باین سلسله راه یافت تا در عهد دولت شاه عباس یکبارگي محاصل

که آزار بسیار از انها بمترددین میرسد فیلان را جمع نموده روانه گشتم چون بجا و مقام انها رسیدم خود بر ماده فیل سوار شده فرمودم که فیلان را دردور انها بطریق قمرغه ایستاده کردند هر دو را بعنایت الهي به تفنگ زده شیران درنده را که راه بربندهاے خدا بسته بودند دور کردم * روز پنجشنبه هیژدهم دهلي محل نزول گردید و درمدرلی که سلیم خان افغان در ایام حکومت خود درمیان آب جون ساخته بود و سلیم گڈه نام نهاده والد بزرگوارم انجا را بمرتضی خان که دهلي وطن اصلي اوست داده بودند فرود آمدم خان مذکور مشرف بر دریا صفه از سنگ ساخته در غایت لطافت و صفا در ته آن عمارت متصل بآب چوکندي مربع کاشي کاري نه فرموده حضرت جنت آشیاني ساخته اند که بان هوا کم جاے باشد در ایامیکه حضرت جنت آشیادي در دهلي تشریف داشتند اکثر اوقات انجا نشسته با مصاحبان و مجلسیان خود صحبت میداشتند من چهار روز دران سر منزل بسر برده بامقربان و نزدیکان مجلس شراب ترتیب داده داد عیش و کامراني دادم معظم خان که حاکم دهلي بود پیشکشها گذرانید دیگر جاگیرداران و اهالي و موالي که بودند بقدر حالت خود پیشکشها و نذرها سامان نموده بنظر در آوردند خواستم که در پرگنه پالم که از مضافات بلده مذکور است و از شکار گاهہاے مقرر است طرح شکار قمرغه در انداخته چند روز بدین امر مشغولي نمایم چون بعرض رسید که ساعت نزدیک شدن آگره بسیار نزدیک است و دیگر ساعتی درین نزدیکي بهم نمیرسد فسخ عزیمت نموده بکشتي نشسته براه دریا متوجه گشتیم * در بستم ماه ذیقعده چهار پسر و سه دختر اولاد میرزا شاهرخ که به پدرم ظاهر ساخته بودند آوردند پسرانرا به بندهاے معتبر و دختران را بخدمه محل سپردم که بمحافظت احوال انها قیام و اقدام نمایند * در بیست و یکم ماه مذکور راجه مانسنگه که از قلعه رهتاس که در ولایت پتنه و بهار واقع است بعد از فرستادن شش هفت فرمان آمده ملازمت کرد او هم بطریق خان اعظم از منافقان و کهنه گرگان ایندولت اند پیوند است انچه ایدها بمن کرده اند و انچه از من نسبت بانها بوقوع آمد عالم السر ایزد داناست شاید هیچ کس از هیچکس نتواند گذرانید راجه مذکور یکصد زنجیر فیل از نر و ماده بطریق پیشکش گذرانید غایتاً یکی هم لیاقت آن نداشت که داخل فیلان خاصه شود چون از رعایت کرده هاے پدر من بود تقصیرات او را بر روے او نیاورده بعنایت بادشاهانه سرفراز ساختم درین روز جل سخنگوے که میان مشخص طوطی گفته آواز میکرد آوردند بغایت غریب و عجیب نمود در ترکي این جانور را طرغي میگویند *

جشن نوروز سویم از جلوس همایون

بتاریخ روز پنجشنبه دوم ذي حجه مطابق غره فرور دین افتاب عالمتاب که جهان را بفروغ خود روشن و تابان دارد از برج حوت بعشرت سراے حمل که مقام فرح و شادماني

نوزدهم در گذشت بکنکش سپاهگری خوب میرسید * سلطان شه افغانی که طبعش بشر و فساد آمیخته بود درخدمت خسرو بسر میبرد و بصحبت محرمیت تمام داشت چنانچه علت تامه گریختن آن بے سعادت این مفسد بود بعد از شکست و بدست افتادن خسرو جانی بیکتا بیرون برده خودرا بدامن کوه خضرآباد و آن حدود کشید آخرالامر بدست میر مغل کروری انجا گرفتار شد چون باعث ضلالت و خرابی اینقسم پسرے شده بود حکم کردم که او را درمیدان لاهور تیرباران کنند و کروری مذکور بزیادتی منصب وخلعت مفتخر و ممتاز گردید در بیست و نهم شیر خان افغان که از بندهاے قدیم من بود فوت شد توان گفت که خود فصد خود کرد چراکه بشراب مداومت تمام داشت بنوعیکه در هر پهرے چهار پیاله لبریز عرق دو آتشه میخورد و روزه رمضان سالگذشته قضا بود درین سال بخاطرش رسید که ماه شعبان را عیوض قضاے رمضان گذشته روزه گرفته دو ماه متصل روزه دار باشد از ترک عادت که طبیعت ثانیست ضعف پیدا کرد و اشتها مطلق برطرف شد و رفته رفته ضعف قوی شده در پنجاه و هفت سالگی درگذشت و فرزندان و برادران او را بقدر حالت نواخته پارهٔ از منصب و جاگیر اورا بایشان مرحمت فرمودم * در غرهٔ شهر شوال بصحبت مولانا محمد امین که از مریدان شیخ محمود کمال است رسیدم شیخ محمود مذکور از بزرگان وقت خود بوده اند و حضرت جنت آشیانی بدیشان عقیدت تمام داشتند چنانچه یکمرتبه آب بردست ایشان ریخته اند مولانا مشارالیه مردیست بیکذات و باوجود علایق و عوایق وارسته و بروش و شیوه فقر و شکستگی نفس آشنا صحبت ایشان مرا بسیار خوش آمد بعضی دردها که بخاطر گره بودند مذکور ساختم نصایح ارجمند و سخنان دلپسند از ایشان شنیدم و حیلے تسلی خاطر ما گشت هزار بیگه زمین بطریق مدد معاش و هزار روپیه نقد گذرانیده از ایشان وداع شدم * یکپهر از روز یکشنبه گذشته از لاهور بقصد توجه دارالخلافه آگره برآمدم قلیچ خان را حاکم و میر قوام‌الدین را دیوان و شیخ یوسف را بخشی و جمال‌الله را کوتوال ساخته هریک را فراخور حالت خلعت مرحمت نموده متوجه مقصد گشتم * بیست و پنجم از دریاے سلطان پور گذشته در دو کروهی نکودر نزول واقع شد والد بزرگوارم از زر و زن بیست هزار روپیه بشیخ ابوالفضل داد بودند که درمیان این دو پرگنه پلی بسته آبسارے ترتیب دهند الحق در غایت صفا و طراوت سرمنزلے سامان یافته است * معزالملک جاگیردار نکودر فرمودم که بیک دست این پل عمارتے و باغچه بسازد که آینده و رونده از دیدن آن محظوظ شوند * شنبه دهم ذیقعده وزیرالملک که پیش از جلوس سعادت خدمت من دریافته دیوان سرکار من بود بمرض اسهال درگذشت در آخر عمر بسر شوم قدمی در خانه او متولد گشت که در عرض چهل روز مادر و پدر خود را خورد درسن دو سه سالگی اوهم بطرف شد بخاطر رسید که خانه وزیرالملک یکبارگی خراب بسود منصور برادرزاده او را نواخته به منصب سرفراز ساختم غایتاً بوے عشقی ازو نمی آید * روز دوشنبه چهاردهم در اثناے راه شنیده شد که درمیان پانی پت و کرنال دو شیر هست

و اعتمادالدوله را هزاری ذات و دویست و پنجاه سوار منصب دادم [illegible] و پنجم راجه سورج سنگه نبیرهٔ مالدیو از ولایت خود آمده ملازمت کرد شیام پسر عموی او را برای مقهور را همراه آورد فی الجمله شعوری دارد سواری فیل را خوب میداند راجه سورج سنگه از شعرای هندی زبان شاعری همراه آورده بود در مدح من باین مضمون شعری گفته بود که اگر آفتاب پسری میداشت همیشه روز میبود و هرگز شب نمیشد چرا که بعد غروب آن پسر جانشین او میشد و عالم را روشن می داشت بحمدالله و المنت که پدر مرا خدای ایدون پسری کرامت کرد که بعد از شدن [illegible] مردم ماتم که مانند شب است نداشتند آفتاب ازین رشک میبرد که کاشکی مرا هم پسری میبود که جانشینی من کرده شب را بعالم راه نمیداد چنانچه از روشنی [illegible] و نور عدالت شما باوجود چنین واقعه آفاق چنان منور است که گویا شب را نام و نشان نیست باین تازگی مضمونی از شعرای هند کم بگوش رسیده بجلدوی این مدح فیلی باو مرحمت کردم راجپوتان شاعر را چارن میگویند یکی از شعرای وقت این مضمون چنین بنظم درآورده

گر پسر داشتی جهان افروز * شب نگشتی همیشه بودی روز
زانکه چون او نهفته افسر زر * نه نمودی کلاه گوشه پسر
شکر کز بعد آنچنان پدری * جانشین گشت اینچنین پسری
که ز شعار گشتن آن شاه * کس نه ماتم نکرد جامه سیاه

روز پنجشنبه هشتم محرم سنه ۱۰۱۴ جلال الدین مسعود که منصب چهار صد بذات داشت و خالی از مردانگی نبود و در چند معرکه ازو کارها بوقوع آمد غالباً خالی از خبطی نبود تخمیناً در سن پنجاه و یا شصت سالگی بمرض [illegible] فوت شد افیون خوار بود افیون را مثل پنیر [illegible] میخورد و مقرر بود که بعد از وقت افیون از دست مادر خود میخورد چون مرض او بنوبت رسید و حالت مرگ ظاهر گردید مادرش از نهایت محبت از همان افیون که به پسر خود میخورانید زیاده خورانده [illegible] بعد از گذشتن پسر به یک ساعت او هم درگذشت تا غایت این قدر [illegible] مادری بفرزند شنیده نشده درمیان هندوان رسم است که زنان بعد از فوت شوهران خود بجهت محبت خواه حفظ ناموس پدران و شرم خویشان خود را میسوزانند [illegible] از مادران مسلمان و هندوان مثل این کاری بظهور نیامده * در پانزدهم ماه مذکور اسپیکه سرآمد اسپان من بود از روی عنایت براجه مانسنگه مرحمت نمودم شاه عباس این اسپ باچند اسپ دیگر و تحفهای لایق مصحوب منوچهر که از غلامان معتبر شاه است بحضرت عرش آشیانی ارسال نموده بود و از دادن این اسپ راجه امقدر [illegible] خوشحالی و شعف نمود که اگر مملکتی باو عنایت میکردم معلوم نبود که این قدر شادی نماید و قتیکه آورده بودند سه چهار ساله بود در هندوستان ترقی نمود چنانچه جمیع بندهای درگاه از مغل و راجپوت باتفاق معروض داشتند که از عراق مثل این اسپی بهندوستان نیامده است چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس و صوبه دکن را به برادرم دانیال مرحمت

اوست انتقال نموده عالم را رونق دیگر بخشید و تاراج دیدگان سرما و ستم رسیدگان خزانرا بدستیاری بهار خلعتهاے نوروزی و قباے سبز فیروزی پوشانیده تلافی و تدارک نمود

بار فرمان آمد از سالار ده * مر عدم را کانچه خوردی بار ده

در موضع رنکته که در پنجکروهے واقعست مجلس نوروز منعقد گشت و در ساعت تحویل بفیروزی و خورمی بر تخت نشستم امرا و نزدیکان و سایر بندگان بلوازم مبارک بادی قیام و اقدام نمودند خانجهان را درهمین مجلس بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم خواجه جهان را بخدمت بخشیگری امتیاز دادم وزیر خان را از وزارت صوبه بنگاله معزول ساخته ابوالحسن شهابخانی را بجاے او فرستادم و نورالدین قلی کوتوال آگره گشت چون مقبره منوره حضرت عرش آشیانی بر سر راه واقع بود بخاطر رسید که اگر درین گذشتن سعادت زیارت ایشان را دریابم کوتاه اندیشان را بخاطر خواهد رسید که چون ممر عبور مرا اینجا واقع بود زیارت نمودند بخود قرار دادم که درین مرتبه بآگره داخل شوم بعد ازان به نیت زیارت چنانچه حضرت ایشان که بجهت حصول وجود من از آگره تا اجمیر پیاده توجه فرموده بودند من هم از آگره تا مقبره منوره ایشان که دو نیم کروه است پیاده رفته این سعادت دریابم کاشکی میسر میشود که بسر این راه را طی میکردم * دو پهر از روز شنبه پنجم ماه گذشته بساعت سعد متوجه آگره گشتیم و موازی پنجهزار روپیه از ریزگی از دو دست پاشیده بدولت سراے همایون که درون قلعه بود داخل گردیدم درین روز راجه نرسنگدیو یوز سفیدی آورده گذرانید اگر چه دیگر انواع حیوانات پرنده و چرنده جنس سفید که انرا طویغان گویند پیدا میشود عادتاً یوز سفید دیده نشده بود خالهاے او که سیاه می باشد نیله رنگ بود و سفیدی بدن و بشره همگی میل داشت از جانوران طویغان آنچه من دیده ام شاهین و باشه و سنقره که در زبان پارسی لی چو میگویند و کنجشک و زاغ و کبک و دراج و پودنه و طاوس است اکثر اوقات در قوشخانه باز طویغون میباشد موش پران طویغون هم دیده از جنس آهوے سیاه تیره بغیر از هندوستان جاے دیگر نمی باشد و آهوے چکاره که بزبان فارسی سفند منگویند طویغون مکرر بنظر در آمده است درین روزها رتن پسر بهوج هاده که از امراے معتبر راجپوت است آمده ملازمت کرد سه فیل پیشکش آورده بود یکی ازانها بغایت پسند افتاد در سرکار به پانزده هزار روپیه قیمت نمودند و داخل فیلان خاصه شد و نام اورا رتن گج نهادم نهایت قیمت فیل پیش راجهاے کلان هند از بیست و پنجهزار روپیه زیاده نمیباشد اما حالا بسیار گران شده است رتن را بخطاب سربلند راے سرفراز ساختم میران صدرجهان را به منصب پنجهزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار و معظم خانرا به منصب چهار هزاری ذات دو هزار سوار ممتاز گردانیدم عبدالله خان بمنصب سه هزاری و پانصد سوار سرفراز گشت مظفر خان و بهار سنگه بندیله بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار امتیاز یافتند ابوالحسن دیوان را هزار و پانصدی

ملازمت کرد کتابت مجهولی نیز داشت نظر باحوال و اوضاع او کرده هیچکس از بندهاے درگاه تصدیق ایلچی بودن او نکردند از زمانے که حضرت صاحب قرانی فتح روم کرده و ایلدرم بایزید حاکم آنجا زنده بدست افتاد و بعد از گرفتن پیشکش و تحصیل مال یکساله کل ولایت روم قرار دادند که بدستور ملک مذکور را بتصرف او باز دارند در همین اثنا ایلدرم بایزید وفات یافت ملک را به پسر او موسی چلبی مرحمت نموده خود معاودت فرمودند تا حال از جانب قیاصره آنجا باوجود چندین احسانے کس نفرستاده و ایلچی نفرستادند الحال چگونه باور توان کرد که این شخص مابرالدهرے فرستاده خوندکار باشد اصلا این سخن معقول من نیفتاد و هیچکس بر صدق دعوے او گواهی نداد بنابر این فرمودم که هرجا میخواسته باشد برود * در چهارم ربیع الاول دختر جگت سنگه داخل خدمه محل گردید و در منزل حضرت مریم زمانی مجلس عقد و طوی منعقد گشت از جمله جهیزی که راجه مان سنگه همراه نموده شصت زنجیر فیل بود * چون دفع و رفع رانا را پیشنهاد همت دشتم بخاطر گذرانیدم که مهابتخان را باید فرستاد دوازده هزار سوار مکمل باسرداران کاردیده بهمراهی او تعین نمودم و سواے آن پانصد نفر احدی و دو هزار برق انداز پیاده با توپخانه مشتمل بر هفتاد توپ کجهنال و شترنال و شصت زنجیر فیل بدین خدمت معین گردید و بیست لک روپیه خزانه حکم شد که همراه این لشکر بوده باشد در شانزدهم ماه مذکور میر خلیل الله پسر زاده میر نعمت الله یزدی که مجملی از احوال او و سلسله او پیش ازین نوشته شده بمرض اسهال درگذشت از سیماے او آثار اخلاص مندی و درویش منشی ظاهر بود اگر عمرش امان میداد و مدتے در خدمت میگذرانید بمراتب عالی میرسید * می یافت بخشی برهانپور انبه چند فرستاده بود یکی از آنها را وزن نمودم ده تولچه بود در آوردند پنجاه و دو ونیم تولچه برآمد * روز چهارشنبه هستدهم در منزل مریم زمانی مجلس وزن سال چهلم از سالهاے عمری ترتیب یافت و زر وزن را فرمودم که بفقرا و مستحقان قسمت نمودند روز پنجشنبه چهارم ربیع الاخر طاهر بیگ بخشی احدیان بخطاب مخلص خانی و ملاے تقیاے ششتری که به فضائل و کمالات آراسته بود و علم تاریخ و نسب را خوب میدانست بخطاب مورخ خانی سرفراز گردیدند و در دهم همین ماه برخوردار برادر عبدالله خان را خطاب بهادر خانی داده از اقران ممتاز گردانیدم مونس خان پسر مهتر خان کوزه از سنگ یشم که در عهد دولت میرزا الغ بیگ گورگان بنام نامی ایشان ساخته شده بود گذرانید بغایت تحفه نفیس و خوش اندام و سنگش در نهایت سفیدی و پاکیزگی بر دور گردن کوزه اسم مبارک میرزا را بسنه هجری بخط رقاع کنده اند درجه ذات خود غایت نفاست دارد من هم فرمودم که اسم من و اسم مبارک حضرت عرش آشیانی را بر کناره لب کوزه نقش کردند مهتر خان از غلامان قدیمی این دولت است سعادت خدمت حضرت جنت آشیانی دریافته و در عهد سلطنت والد بزرگوارم بمرتبه امارت رسیده بود اورا از معتمدان میدانستند در شانزدهم فرمان صادر شد

نموده بآگره مراجعت میفرمودند از روے مرحمت باو حکم شد که یک چیزیکه خاطر خواه تو باشد از من بطلب او وقت یافته این اسپ را التماس نمود بدینجهت باو عنایت فرمودند * روز سه شنبه بیستم عرضداشت اسلامخان مشعر برخبر فوت جهانگیر قلیخان صاحب صوبه بنگاله که غلام خاص من بود رسید بنابر جوهر ذاتي و استعداد فطري در حرکه امراے کلان انتظام داشت از فوت او خیلی آزرده خاطر گشتم حکومت بنگاله و اتالیقی شاهزاده جهاندار را بفرزند اسلام خان مرحمت کردم و افضل خان را بجاے او صاحب صوبه ولایت بهار ساختم * بسر حکیم علي را که بجهت بعضي خدمات به برهانپور فرستاده بودم آمده بازیگری چند کرناٹکی همراه آورد که نظیر و عدیل خود نداشتند چنانچه یکے ازینها بده گوئی که هریک برابر نارنجی بود ویک برابر ترنج ویک برابر سرخ آنچنان بازي میکرد که باوجود خوردي و بزرگي یکی خطا نمي شد وهمچنین از اقسام بازیها آنچنان میکرد که عقل حیران میگشت درهمین روزها درویشے از سراندیب آمده جانورے غیر مکررے آورد دیوبک نام روے پشت برو کلان مشابهت تمام دارد و هیات مجموعي او بمیمون شبیه است اما دم ندارد و حرکاتش بمیمون سیاه بے دم که بزبان هندي بن مانس میگویند مینماید جثه او برابر میمون بچه دوسه ماهه باشد پنجسال بدست این درویش بوده است معلوم شد که این کلان تر نمي شود خورش او شیر است کیله هم میخورد چون بغایت عجیب نمود بمصوران فرمودم که شبیه او را با حرکات مختلف کشیدند خیلی در نظرها کریه مینماید درین روز میرزا فریدون برلاس بمنصب یکهزار و پانصدي ذات و هزار و سه صد سوار سرفراز گردید و حکم شد که پاینده خان مغل چون از نبرد سپاهگري بپایه کبرسن افتاده است موافق دو هزاري * ذات جاگیر میدانسته باشد الفخان بمنصب هفتصدي ذات و پانصد سوار سرفراز گردید منصب فرزند اسلام خان صاحب صوبه بنگاله بچهار هزاري ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و محافظت قلعه رهتاس بکشور خان ولد قطب الدینخان کوکه مفوض گردید اهتمام خان بمنصب هزاري ذات و سه صد سوار سرفراز گردیده بخدمت میربحري و سامان نواره بنگاله تعین یافت در غره صفر شمس الدینخان ولد اعظم خان ده زنجیر فیل پیشکش نموده بمنصب دوهزاري ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گردیده بخطاب جهانگیر خاني ممتاز گشت و ظفرخان بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار مفتخر * گردید * چون دختر جگت سنگه بسر کلان راجه مانسنگه را خواستگاري نمودم بتاریخ شانزدهم هشتاد هزار روپیه ساچق بخانه راجه مذکور بجهت سرفرازي او فرستادم مقرب خان از بندر کهنبایت پرده فرنگي ارسال داشت که تا غایت باین خوبي کار مصوران فرنگ دیده نشده بود درهمین روزها عمه ام نجیب النساء بیگم درسن شصت و یک سالگي بمرض سل و دق بجوار رحمت ایزدي پیوستند میرزا والي پسر او را بمنصب هزاري ذات و دویست سوار سرفراز گردانیدم * اقم نام حاجي ماورالنهری که مدتها در روم بود حاجي از معقولیت و معرفتی نیست خود را ایلچي خوند کار گفته در آگره

تفاوتے ندارد میگویند که تنگی نفس را فائده میدهد در یازدهم ماه راجه مانسنگه بجهت سرانجام لشکر دکن که بدان خدمت تعین یافته بود التماس رخصت آمیز که وطن اوست نمود فیل خاصه هشیار مست نام باو عنایت کرده رخصت دادم روز دوشنبه دوازدهم چون عرس حضرت عرش آشیانی بود سواے اخراجات * جشن مذکور که علیحده مقرر است چهار هزار روپیه دیگر فرستادم که بفقرا و درویشان که در روضه منوره حضرت حاضر اند تقسیم کنند درین روز عبدالله ولد خان اعظم را بخطاب سیف خانی و عبدالرحیم پسر قاسم خان را بخطاب تربیت خانی سرفراز گردانیدم * روز سه‌شنبه سیزدهم دختر خسرو را طلبیده دیدم فرزندی که اینقدر به پدر ماند کسی یاد ندارد منجمان میگفتند که قدم او بر پدرش مبارک نیست اما بشما مبارک است آخر ظاهر شد که درست یافته بودند بعد از سه سال گفته بودند که او را باید دید چون از سن مذکور درگذشت دیده شد * در بیست و یکم ماه خانخانان متعهد صاف ساختن ولایت نظام‌الملکیه که در شدقار شدن حضرت عرش آشیانی بعضی مفسدها بآن راه یافته بود گردید و نوشته داد که اگر در عرض دوسال اینخدمت را بانصرام نرسانم مجرم باشم مشروط بانکه سوای لشکری که بانصوبه تعین اند دوازده هزار سوار دیگر با ده لک روپیه خزانه بهمراهی او معین گردد فرمودم که بزودی سامان لشکر و خزانه نموده او را روانه سازند در بیست و ششم مخلص خان بخشی احدیان را بخدمت بخشیگری صوبه دکن سرفراز ساخته جاے او را به ابراهیم حسین خان میر بحر عنایت نمودم در غره رجب پیشرو خان و کمال خان که از بندهاے روشناس مقرر بودند وفات یافتند پیشرو خان را شاه طهماسب بعنوان غلامی بپدر کلان من داده بودند سعادت نام داشت در خدمت حضرت عرش آشیانی چون بداروغگی و مهتری فراشخانه سرفراز گردید پیشرو خان خطاب یافت درین خدمت بنوعی ماهر بود که گویا جامه‌ایست که بر قامت قابلیت او دوخته اند در سن نود سالگی از جوانان چهارده ساله چلد تر بود و سعادت خدمت پدر کلان من و پدر من و من دریافت تا دم مرگ یک لحظه بے کیفیت شراب نبود

الوده شراب معادی بخاک رفت * آه از ملایکش کفن تاره نوکنند

پانزده لک روپیه ازو ماند پسری در غایت ناقابلی دارد رعایت نام بنا بر حقوق خدمت پدرش مهتری نصف فراشخانه باو و نصف دیگر به تحماق خان مرحمت شد کمال خان از غلامان[?] فدوی با اخلاص من بود از طایفه کلال دهلی است بنابر ظهور امانت و دیانت[?] غایت اعتماد او را بکاول بیگی ساختم اینچنین خدمت گاران کم بهم میرسند دو[?] پسر[?] بهر دو شفقت بسیار کردم اما مثل او کجا در دوم ماه مذکور لعل کلا بوت که از خورد[?] در خدمت پدر من کلان شده بود و هر نفس و صوتے که بزبان و روش هندی می شنید باو یاد میدادند در سن شصت و پنجسالگی بلکه هفتاد سالگی فوت کرد یکی از کنیزان او درین قضیه افیون خورده خود را هلاک ساخت از مسلمانان کمتر زنے چنین وفائی بجا آورده باشد * در هندوستان خصوصاً در ولایت

که ولایت سنگرام چنانچه یکسال دروجه انعام فرزند اسلام خان مقرر بود یکسال دیگر در
وجه انعام افضل خان صاحب صوبه بهار مقرر باشد درین روز مهابتخان را بمنصب سه
هزاری ذات و دو هزار پانصد سوار سرفراز گردانیدم یوسف خان ولد حسین خان تکریه
بمنصب دوهزاری ذات و هشتصد سوار ممتاز گردید * در بیست و چهارم مهابتخان را
با امرا و مردمی که بجهت دفع و رفع رانا مقرر گشته بودند مرخص ساختم خان مذکور
بخلعت و اسپ و فیل خاصه و شمشیر مرصع سربلند گشت ظفرخان بعنایت علم
سرفراز گردیده بخلعت خاصه و خنجر مرصع امتیاز یافت شجاعت خان هم علم مرحمت
شد خلعت و فیل خاصه عنایت کردم راجه نرسنگدیو خلعت و اسپ خاصه و منگلی خان
اسپ و خنجر مرصع و نرایندا‌س کچهوایه و علیقلی درمن و هزبرخان تهمتن دستور یافتند
و به بهادرخان ومعزالملک بخشی خنجر مرصع شفقت شد بهمین طریق جمع امرا وسرداران
هریک بقدر حالت و مرتبه خود بعنایات بادشاهانه سرفراز گردیدند * و یکپهر از روز مذکور
گذشته خانجهان که بمرتبه بلند فرزندی من ممتاز است از برهانپور آمده ملازمت نمود آن
مقدار شوق و خوشحالی برو غلبه کرده بود که نمیدانست که بپا آمد یا بسر مضطربانه خود را
در پای من انداخت و من نیز سر او را از روی مرحمت و مهربانی برداشته او را در کنار
عطوفت و شفقت کشیدم و روی او را بوسیدم دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد
بپیشکش گذرانید قیمت جواهر مذکور سه لک روپیه شد و سوای آن از هر جنس و هر
متاع بسیاری بنظر درآورد * هفتدهم جمادی الاولی وزیر خان دیوان بنگاله آمده ملازمت
کرد شصت زنجیر فیل نر و ماده و یک قطعه لعل قطبی پیشکش آورده چون از خدمتگاران
قدیم بود از همه جهت منظور نظر می آمد فرمودم که در ملازمت باشد چون قاسم خان بابرادر
کلان خود اسلام خان اصلا به کاری نمیکرد او را بخدمت حضور طلبیده بودم دیروز آمده
ملازمت نمود در بیست و دوم صفدرخان لعلی بوزن هفت تنک که ابوالقاسم خان
برادر او در بندر کهنبایت بمبلغ پنج هزار روپیه خریده بود پیشکش نمود بغایت خوش
رنگ خوب اندام است اما بعقیده من زیاده از شصت هزار روپیه نمی ارزد باآنکه
از ابراهیم خان پسر زین خان کوکه تقصیرات عظیم بوقوع آمده بود چون پدرش بعزیزی
خانجهان آورده گناهان او بعفو مقرون گشت و دیده و دانسته از جرایم او در گذشتم و در
بیست و چهارم فرزندان خانخانان که از عقب او می آمدند رسیده ملازمت کردند
زمرد و مرواریدی بیست و پنجهزار روپیه پیشکش گذرانیدند در همین روز خان مذکور نیز زنجیر
فیل پیشکش کرد * روز پنجشنبه غره جمادی الثانی در منزل حضرت مریم الزمانی
مجلس وزن سال شمسی سرانجام پذیرفت و پاره از آن را بصورات قسمت نمودم و تتمه
حکم شد که بفقرای ممالک محروسه تقسیم نمایند چهار ماه فرمودم که دیوانیان بخان
اعظم مطابق منصب هفت هزاری جاگیر تنخواه دهند * درین روز ماده آهوی
شیردار آوردند که بفراغت میگذاشت که او را میدوشیدند و هر روز چهار سیر شیر ازو
دوشیده می شد تا غایت دیده و نشنیده بودم مزه شیر آهو و شیر ماده گاو و گاومیش

مجملاً پانزده لک روپیه که مواری پنجاه هزار تومان رایج ایران و چهل و پنج لک خانی مطابق زر توران بوده باشد خرج این عمارت عالی را بمن شنوانیدند * روز یکشنبه بیست و سوم بخانه حکیم علی بتماشاے حوضی که مثل آن در زمان حضرت عرش آشیانی در لاهور ساخته بود با جمعی از مقربان که آن حوض را ندیده بودند رفتم حوض مذکور شش گز در شش گزاست و در پهلوے حوض خانه ساخته شده در غایت روشنی که راه آن خانه هم از درون آب است و آب از آن راه بدرون در نمی آید ده دوازده کس درانخانه صحبت میداشتند از نقد وجنس آنچه در وقت او گنجید پیش کش نمود بعد از ملاحظه خانه و در آمدن جمعی از نزدیکان بدانجا حکیم را به منصب دوهزاری سرفراز ساخته بدولتخانه معاودت نمودم روز یکشنبه چهاردهم شعبان خان خانان بعنایت کمر شمشیر مرصع و خلعت و فیل خاصه سرفراز گردیده بخدمت دکن مرخص شد و راجه سورج سنگه که از تعینات خدمت مذکور بود بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار ممتاز گردید چون مکرر بعرض رسید که ارباب زمینداران و ملازمان مرتضی خان آزار برعایا و سکنه احمد آباد گجرات میرسد و ضبط خویشان و مردم خود بواجبی نمیتواند کرد صوبه مذکور را ازو تغیر نموده باعظم خان مرحمت نمودم و مقرر شد که خود در ملازمت بوده جهانگیر قلیخان پسر کلان او به نیابت او روانه گجرات گردد و منصب جهانگیر قلیخان از اصل و اضافه به سه هزاری ذات و دوهزار و پانصد سوار مقرر گردید و حکم شد که باتفاق موهن داس دیوان و مسعود بیگ همدانی بخشی مهمات صوبه مذکور را فیصل میداده باشند موهن داس بمنصب هشتصدی ذات و پانصد سوار و مسعود بیگ بسه صدی ذات و یکصد و پنجاه سوار سرافراز گردید از بنده هاے حضور تربیت خان به منصب هفتصدی ذات و چهار صد نفر و نصرالله بهمین منصب سرفراز گشتند مهتر خان که مجملی از احوال او نوشته شده در همین روزها وفات نمود و مونس خان پسر اورا بمنصب پانصدی ذات و یکصد و سی سوار سرفراز ساختم * روز چهار شنبه چهارم ذی حجه خسرو را از دختر خان اعظم پسرے متولد شد نام او را بلند اختر نهادم * در ششم ماه مذکور مقرب خان صورتے فرستاد که عقیده فرنگیان اینست که این صورت شبیهه صاحب قرانی است در وقتیکه ایلدرم بایزید بدست لشکر فیروزی اثر ایشان گرفتار آمد نصرانی که در آنوقت حاکم استانبول بود ایلچی با تحف و هدایا فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نموده مصوریکه همراه ایلچی ساخته بودند صورت آنحضرت را شبیهه کشیده بوده اگر این دعوی اصلی داشته باشد هیچ چیز تحفه پیش من بهتر ازین نخواهد بود چون بصورت و حلیه اولاد و فرزندان سلسله علیه آن حضرت مشابهتے ندارد خاطر براستی بودن این سخن تسلی نمیشود *

سلهت که از توابع بنگاله است از قدیم رسم شده بود که رعایا و مردم انجا بعضی از
فرزندان خود را خواجه سرا نموده در عوض مالواجبي بحکام میدادند و این رسم رفته رفته
بدیگر ولایت نیز سرایت کرده هرسال چندین اطفال ضایع و مقطوع النسل میشدند و این
عمل رواج تمام یافته بود دریبولا حکم نمودم که من بعد هیچکس باین امر قبیح قیام و اقدام
ننماید و خرید و فروخت خواجه سرایان خورد سال بالکل برطرف نشد باسلامخان و سایر
حکام صوبه بنگاله فرمانها صادر گشت که هر کس مرتکب این امر شود تنبیه وسیاست
نمایند و خواجه سرای خورد سال نزد هرکس که باشد بگیرند تا غایت هیچیک از سلاطین سابق
این توفیق نیافتند انشاالله‌تعالی در اندک فرصتی چنان خواهد شد که این رسم مردود
بالکلیه برطرف شود هرگاه خرید و فروخت خواجه سرا منع شد هیچکس باین فعل
ناخوش بیفائده اقدام نخواهد نمود * اسپ سمندی از جمله اسپان فرستاده شاه عباس
که سرطویله اسپان خاصه من بود بخانجهان مرحمت کردم انقدر خوشحال شد که بشرح
راست نیاید الحق که باین کلانی و خوبی اسپی تاغایت بهندوستان نیامده است
و فیل فتوح را که در جنگ بے بدل است با بیست زنجیر دیگر باو عنایت نمودم
چون کشن سنگه که بهمراهي مهابتخان تعین بود خدمات پسندیده بتقدیم رسانید و در
جنگ مردم رانا زخم برچهه بپاے او رسیده نامبرده کس نامي او بقتل آورده بود و
قریب بصد هزار کس را دستگیر ساخت بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار سرفراز شد
درچهار دهم ماه مذکور حکم کردم که میرزا غازي متوجهه قندهار شود از اتفاقات حسنه
بمجرد انکه میرزاے مشارالیه از بهکر روانه ولایت مذکور گردد خبر فوت سردار خان حاکم
انجا میرسد سردار خان از ملازمان مقرر و روشناس میرزا محمد حکیم عم من بود تحفه
بیگ اشتهار داشت نصف منصب اورا بفرزندان او مرحمت نمودم * روز دو شنبه
هفدهم پیاده بقصد زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیاني متوجه شدم اگر میسر می
بود این راه بدیده و بسر می پیمودم حضرت والد بزرگوارم بجهت ولادت من از فتحپور
به احمیر که یکصد و بیست کروه است پیاده بزیارت حضرت خواجه معین‌الدین
سنجري چشتي متوجه گشته بودند اگر من بسرو چشم این راه به پیمایم هنوز چه کرده
باشم چون بسعادت زیارت مشرف شدم عمارتے که برسر روضه منوره شده بود دیدم
بنوعی که خاطر خواه من بود بنظر درنیامد چرا که منظور ان بود که رونده هاے عالم
مثل این عمارت در معموره دنیا نشان ندهند چون در اثناے عمارت مذکور از خسرو
بدطالع این نوع امرے بظهور آمد بالضرورت روانه لاهور شدم معماران به سلیقه خود
یک طورے ساخته بودند آخرالامر بعضی تصرفات نموده شد تا آنکه مبلغ
لکي صرف نموده سه چهار سال کار کرده بودند فرمودم که دیگر بار معماران ماهر باتفاق
مردم صاحب وقوف بعضی جاهارا بنوعیکه قرار یافته بیندازند رفته رفته عمارت عالي
سامان پذیر گردید و باغی در غایت صفا بردور عمارت مقبره منوره ترتیب یافت و
دروازه در نهایت رفعت و عظمت مشتملبر منارها از سنگ سفید پرداخته و ساخته شد

فرمودم در چهارم ماه سیصد و هفتاد نفر سوار احدی بکمک لشکر بهمراهی
عبدالله خان مقرر گشتند یکصد راس اسپ نیز از طوایل سرکار فرستاده شد که بهرکس
از منصبدار و احدی که صلاح داند بدهد * در هفتدهم یکقطعه لعل که قیمت آن شصت
هزار روپیه بود به پرویز عنایت کردم و یکقطعه لعل دیگر با دو مروارید که قیمت آن چهل هزار
روپیه می ارزید بخورم مرحمت شد روز دوشنبه بیست و هشتم جگناتهه بمنصب پنجهزاری ذات
و سه هزار سوار سرفراز گردید و در هشتم ماه رجب رای جیسنگه بمنصب چهار هزاری
ذات و سه هزار سوار سربلندی یافته و بخدمت دکن مرخص گشت روز پنجشنبه نهم
شاهزاده شهریار از گجرات آمده ملازمت نمود روز سه شنبه چهاردهم فرزند پرویز را
بخدمت تسخیر ملک دکن رخصت نمودم خلعت و اسپ خاصه و فیلخاصه و کمر
شمشیر و خنجر مرصع عنایت شد و سرداران و امرائی که بهمراهی او تعین یافته
بودند بقدر مرتبه و حالت خود هر یک بعنایت اسپ و خلعت و فیل و کمرشمشیر
و خنجر مرصع خوشدل و سرفراز گردیدند هزار نفر احدی در ملازمت پرویز بخدمت
دکن تعین نمودم در همین روزها عرضداشت عبدالله خان آمد که رانای مقهور را در
کوهستان درجاهای صعب تعاقب نموده چند زنجیر فیل و اسباب او بدست افتاد
چون شب درآمد جای تنگ پا بیرون برده بدر رفت چون کار را برو تنگ ساخته ام
عنقریب گرفتار خواهد شد یا بقتل خواهد رسید خان مذکور را بمنصب پنجهزاری
ذات سرفراز ساختم و تسبیح مروارید که ده هزار روپیه می ارزید بپرویز عنایت شد
وچون ولایت خاندیس و برار بفرزند مشارالیه داده شده بود قلعه آسیر را هم بدو مرحمت
کردم و سیصد راس اسپ بهمراهی او مقرر گشت که باحدیان و منصبداران و بهرکس
که لایق عنایت باشد بدهد در بیست و ششم سیف خان بارهه بمنصب دو هزار
و پانصدی ذات و هزار و سیصد و پنجاه سوار سرفراز گردیده بخدمت فوجداری سرکار
حصار مقرر گشت روز دوشنبه چهارم شعبان یک زنجیر فیل بنوربر خان عنایت شد *
روز جمعه بیست دوم حکم فرمودم که بنگ و بوزه که منشاء فساد کلی است در بازارها
نفروشند و قمارخانها را برطرف سازند درین باب تاکید تمام نمودم * در بیست و پنجم
شیری از شیرخانه خاصه آوردند که بگاو جنگ اندازند مردم بسیار بجهت تماشا
ایستاده بودند جماعه از جوگیان هم بود شیر به یکی از جوگیان که برهنه بود بطریق
بازی نه از روی غضب متوجه شد او را بر زمین انداخت و چنانکه بماده خود جفت
میشود بهمان طریق بالای جوگی برآمده جنبیدن گرفت و روز دیگر هم همان طور حرکت
نمود چند نوبت این حرکت ازو بوقوع آمد چون تا غایت چنین امری دیده نشده بود
و غرابت تمام داشت نوشته شد در دوم شهر رمضان غیاث خان حسب الالتماس اسلام خان
بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار سرفراز گردید فریدون خان برلاس را بمنصب
دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار ممتاز ساختم هزار تولچه طلا و نقره و هزار روپیه در روز
تحویل حضرت نیر اعظم به برج عقرب که باصطلاح هندوان سنکرات میگویند تصدق نموده

جشن نوروز چهارم از جلوس همایون

تحویل حضرت نیز اعظم فیض بخش عالم به برج حمل شب شنبه چهاردهم ذي حجه سنه ۱۰۱۷ هجري اتفاق افتاد و نو روز گیتي افروز بمبارکی و فرخی آغاز شد روز جمعه پنجم محرم سنه ۱۰۱۸ حکیم علي وفات یافت حکیم بے نظیر بود از علوم عربیه بهره تمام داشت شرحي بر قانون در عهد خلافت والد بزرگوارم تالیف نموده است کدش بر فهمش زیادتي داشت چنانچه صورت او بر سیرت و کسي بر ذاتي مجمعاً بدباطن و شریرالنفس بود در بیستم صفر میرزا برخوردار را بخطاب خانعالم سرفراز ساختم از نواحی فتحپور هندوانه آوردند که باین کلانی تا حال دیده نشنیده نبود فرمودم که بوزن در آوردند سي وسه نیم سیر کشیده شد * روز دوشنبه نوزدهم ربیع‌الاولی مجلس وزن قمري در خانه والده بزرگوارم ترتیب یافت پاره از ان زر بعورتی که درین روز جمع گشته‌بودند قسمت شد چون ظاهر گردید که بجهت نظام سلطنت و سرانجام مهمات صوبه دکن ضرور است که یکی از شاهزاده‌ها را روانه سازد بخاطر رسید که فرزند پرویز را باید فرستاد فرمودم که سامان فرستادن او نموده ساعت رخصت تعین نمایند * مهابتخان را که بخدمت سرداری لشکرهاے مقهور تعین بود و بمصلحت بعضے خدمات حضور بدرگاه طلب داشته عبدالله خان را بخطاب فیروز جنگي سرفراز ساخته بعوض او تعین نمودم و عبدالرزاق بخشي را فرستادم که بجمیع منصبداران ان لشکر حکم برساند که از گفته خانمذکور بیرون نرفته شکر و شکایت او را عظیم موثر شناسند در چهارم جمادي‌الاولی یکی از سرنا بیان که قبیله مقرر اند بز خصی بنظر گذرانید که بطریق بز ماده پستان داشت و مقدار یک پیاله قهوه خوری هر روز شیر میداد چون شیر از نعمتهای الهي است و ماده پرورش بسیارے از حیوانات است این امر غریب را شگون خوب دانستم ششم ماه مذکور خرم پسر خان اعظم را بمنصب دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز ساخته بحکومت و دارائي ولایت سورتهه که بجونه‌گڑه مشهور است فرستادم حکیم صدرا را به منصب پانصدی ذات و سي سوار ممتاز ساخته به خطاب مسیح الزمانی نامور گردانیدم در شانزدهم کبر شمشیر مرصع براجه مانسنگهه فرستاده شد در بست دویم بست لک روپیه بجهت مدد خرچ لشکر دکن که بهمراهي پرویز تعین یافته‌اند بتحویل خزانچي علیحده نموده پنج لک روپیه دیگر بجهت مدد خرچ پرویز مقرر گشت روز چهارشنبه بیست و پنجم جهاندار که قبل ازین بهمراهي قطب‌الدین‌خان کوکه بولایت بنگاله تعین یافته بود آمده ملازمت نمود بواقعي معلوم من شد که او مجذوب ما در زاد است چون خاطر متعلق به سامان دکن بود بتاریخ غره جمادي‌الاخرے امیرالامرا را نیز بخدمت مذکور تعین نمودم بعنایت خلعت واسپ سرفراز گردید کرمچند پسر جگناتهه را بمنصب دو هزاری ذات و هزار وپانصد سوار نواخته بهمراهي پرویز مقرر

از روز مانده ماه آغاز گرفتن نمود مرتبه بمرتبه تمامي جرم او منخسف گشت و تا پنج
گهري شب گرفته بود بجهت دفع نحوست آن خود را بطلا و نقره و پارچه و غله وزن
نموده اقسام حیوانات از فیل و اسپ وغیره تصدق نمودم قیمت مجموع پانزده هزار
روپیه شد فرمودم که بمستحقان و فقرا قسمت نمودند * در بیست و پنجم دختر راجه چند
بندیله را بالتماس پدر او بخدمتگاري خود گرفتم و میر فاضل برادر زاده میر یوسف
که بفوجداري قنوج و الحدود مقرر شده بود یک فیل عنایت نمودم و عنایت الله
بخطاب عنایت خاني سرفراز شد چهارشنبه غره ذي قعده نهارچند بمنصب
پانصدي ذات و سیصد سوار ممتاز گشت و یک قبضه کهپوه مرصع بفرزند بابا خرم
مرحمت شد ملا حیاتي را که پیش خانخانان فرستاده بعضی سخنان زباني که مشعر
بر انواع مرحمت و شفقت بود پیغام داده بودم آمد و یک قطعه لعل و دو مروارید
که خانخانان بدست او فرستاده بود تخمیناً بیست هزار روپیه قیمت داشت آورده
گذرانید میر جمال الدین حسین که در برهانپور بود و بحضور او را طلب داشته بودم
آمده ملازمت نمود دو هزار روپیه بشجاعت خان دکني مرحمت شد در ششم ماه
مذکور پیش ازانکه پرویز به برهانپور برسد عرض داشت خانخانان و امرا رسید که
دکهنیان جمعیت نموده در مقام فساد اند چون معلوم شد که باوجود تعین پرویز و
لشکر که در خدمت او رفته و مقرر شده هنوز بمدد و کمک احتیاج دارند بخاطر
گذرانیدم که خود متوجه شوم و بعنایت الهي خاطر ازین مهم جمع نمایم درین اثنا
عرض داشت آصفخان هم آمد که توجه حضرت بآنجانب لازم دولت روز افزون است
و عرض داشت عادل خان بیجاپوري رسید که اگر یکی از معتمدان درگاه باینطرف
مقرر شود که ملتمسات و مدعیات خود را باو بگویم تا او بعرض اقدس رساند امید
هست که باعث صلاح حال این بندها گردد بنابرین مقدمات با امرا و دولتخواهان
کنکاش نمودم تا هرکس را که آنچه بخاطر رسد عرض نماید فرزند خانجهان بعرض
رسانید که باوجودیکه چندین امراء معتبر بجهت تسخیر دکن مرخص شده باشند
توجه حضرت بنفس نفیس ضرور نیست اگر حکم شود بنده هم بملازمت شاهزاده
برود و اینخدمت را در ملازمت ایشان انشاالله تعالی بتقدیم رساند همه دولت
خواهان را این سخن معقول و پسندیده نمود با آنکه هرگز جدائي او را بخاطر قرار
نداده بودم چون مهم کلاني بود بالضرور رضا دادم و فرمودم بمجرد آنکه مهمات آنجا
صورت یابد بے توقف متوجه ملازمت شود و زیاده از یکسال در آنحدود نماند روز
سه‌شنبه هفدهم ذي قعده اختیار رخصت او بود خلعت خاصه زردوزي و اسپ
خاصه بازین مرصع و کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه مرحمت فرمودم و تومان توغ
هم مرحمت شد و فدائي خان را که از بندهاے صاحب اخلاص است خلعت و
اسپ و مدد خرج لطف نموده بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار از اصل و
اضافه سرفراز ساختم و همراه خان جهان تعین نمودم که اگر کسی را نزد عادل خان

شد در دهم ماه مذکور فیلی بشاه بیگ یوزی مرحمت کردم و اسلام‌الله عرب که زجوانان قرار
داده عرب است از خویشان مبارک خان در دول سابر توهمی که از شاه عباس در خاطر او قرار
گرفته بود بملازمت من آمد او را نواخته بمنصب چهارصدی ذات و دویست سوار سرفراز
ساختم * مجدداً فوج دیگر که یکصد و نود و سه منصبدار و چهل و شش نفر احدی
بودند از عقب پرویز بخدمت دکن فرستاده شد و پنجاه راس اسپ نیز حواله یکی
از بندهای درگاه شد که به پرویز رساند در روز جمعه سیزدهم مضمونی بخاطر رسید و این
غزل در سلک نظم در آمد

من چون کنم که تیر غمت بر جگر رسد * تا چشم نارسیده دگر بردگر رسد
مستانه می خرامی و مست تو عالمی * اسپند میکنم که مبادا نظر رسد
در وصل دوست مستم و در هجر بیقرار * داد از چنین غمی که مرا سر بسر رسد
مدهوش گشته‌ام که ندیدیم ره وصال * فریاد از آن زمان که مرا این خبر رسد
وقت نیاز و عجز جهانگیر هر سحر * امید آنکه شعله نور اثر رسد

روز یکشنبه پانزدهم پنجاه هزار روپیه ساچق بخانه صبیه مظفر حسین میرزا پسر سلطان
حسین میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه اسمعیل صفوی که بجهت فرزند خرم خواستگاری
شده بود فرستادم و در هفدهم ماه مبارک خان شیروانی بمنصب هزاری ذات و سیصد
سوار سرفراز گردید و پنجهزار روپیه نیز باو مرحمت شد و چهار هزار روپیه بحاجی بی
اوزبک عنایت شد در بیست و دویم یکقطعه لعل و یکدانه مروارید بشهریار شفقت شد
یک لک روپیه مدد خرج گویان بجماعه اویماقات که بخدمت دکن تعین یافته بودند
داده شد و دو هزار روپیه بفرخ بیگ مصور که از بی بدلان عصر است لطف نمودم
چهار هزار روپیه بجهت خرج بابا حسن ابدال فرستاده شد و هزار روپیه حواله ملا
علی احمد مهرکن و ملا روزبهان شیرازی نمودم که در عرس حضرت شیخ سلیم بروضه
نشینان صرف نمایند و یک فیل به محمد حسین کاتب و هزار روپیه بخواجه عبدالحق
انصاری مرحمت شد بدیوانیان حکم کردم که منصب مرتضی خان را مطابق پنجهزاری
ذات و سوار اعتبار نموده جاگیر بخواه دهند به نوادزاده بهارچند قانون گوی سرکار آگره
حکم کردم که هزار پیاده از بنیدداران آگره سامان نموده و ماهیانه قرار داده بدکن نزد
پرویز برد و پنج لک روپیه دیگر بجهت مدد خرج پرویز مقرر گشت روز پنجشنبه
چهارم شوال اسلام خان بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز گردید ایول بی اوزبک
بمنصب یکهزار و پانصدی و ظفر خان بمنصب دو هزار و پانصدی امتیاز یافتند
دو هزار روپیه به بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ و هزار روپیه به پهلوان مصر مرحمت شد
حکم کردم که نقاره بجمعی مرحمت شود که پله منصب ایشان بسه هزاری و بالاتر
رسیده باشد پنجهزار روپیه دیگر از زر ورن بجهت تعمیر پل بابا حسن ابدال و عمارتی
که در آنجا واقع است حواله ابوالوفا پسر حکیم ابوالفتح شد که اهتمام نموده پل و
عمارات مذکور را در غایت استحکام به انصرام رساند * روز شنبه سیزدهم چهار گهری

از غایت اعراض فرمودم که جلودار را همانجا بکشند و پاے کهاران را بریده و برخر سوار کرده گرداگرد اردو بگردانند تا دیگرے این جرات نکند بعد ازان بشتر خان بر اسپ شکار باز و جره کرده بمنزل آمدم روز دیگر نیله گاؤ کلانی را بقراولی انداخته بضرب بندوق زدم و او را بمنصب سیصدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم روز جمعه بیست و چهارم صدر خان که از صوبه بهار آمده بود بسعادت کورنش سرافرازی یافت یکصد مهر نذر و یکقبضه شمشیر و پنج فیل ماده و یکی نر به رسم پیشکش گذرانید فیل نر مقبول افتاد در همین اثنا یادگار خواجه سمرقندی از بلخ آمده ملازمت نمود و یک جلد مرقع و چند سر اسپ با دیگر تحف پیشکش گذرانید و بخلعت امتیاز یافت روز چهار شنبه ششم ذی حجه بمعز الملک که از خدمت بخشیگری لشکر رانا مقهور تغیر یافته بود بیمار و خراب ملازمت نمود * در چهاردهم ماه مذکور عبدالرحیم † خر را باوجود تقصیرات کلی گناهان اورا عفو فرموده بمنصب یوزباشی و بیست سوار سرفراز ساختم و فرمودم که بکشمیر رفته باتفاق بخشی آنجا بمحله مردم قلیچ خان را و سایر جاگیرداران و ایماقات نوکر و غیر نوکر دیده طومار واقعی بدرگاه آورد کسور خان ولد قطب الدین خان از قلعه رهتاس آمده سعادت خدمت و کورنش دریافت *

جشن نوروز پنجم از جلوس همایون

روز یکشنبه بیست و چهارم ذی حجه بعد از دو پهر و سه گهری حضرت نیر اعظم به برج حمل که خانه شرف و سعادت است تحویل نموده و درین ساعت فیض بخش در مقام باغ بهل که از مواضع برگنه باری بوده باشد مجلس نوروزی ترتیب داده بسنت پدر بزرگوار بر تخت جلوس نمودم صباح آن که روز نوروز عالم افروز بود مطابق غره فروردین ماه سنه پنجم جلوس درهمین مقام بارعام داده جمیع امرا و بندهاے درگاه بسعادت کورنش تسلیم مبارکباد سرفراز گشتند پیشکش بعضی امرا از نظر گذشت خان اعظم یک دانه مروارید که بچهار هزار روپیه قیمت شده بود گذرانید و میران صدر جهان نه دست و هشت دست جانور شکاری از باز و جره و دیگر تحف بنظر گذرانید مهابتخان دو صندوقچه کارفرنگ که اطراف آنرا به تختهاے بلور ترتیب داده بودند چنانچه هرچه در درون آن نهاده میشد از بیرون بنوعے مینمود که گویا هیچ حائلی نیست پیشکش نمود کسور خان بیست دو زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش گذرانید همچنین هر کس از بندهاے درگاه تحفه و پیشکش که داشتند گذرانیدند نصرالله پسر فتح الله شربتچی به تحویلداری

† این همان عبدالرحیم است که رفاقت خسرو نموده همه جا همراه او بود و بعد از گرفتاری بموجب حکم در پوست خر کشیده بودند چون عمرش باقی بود ازان مهلکه نجات یافته و از بلا خلاص شده در بندگان حضور می بود و خدمت میکرد تا رفته رفته برو مهربان شدند *

حسب الالتماس او باید فرستاد او را به گرداند و لکو پدت که در زمان حضرت عرش آشیانی از جانب عادل خان همراه پیشکش او آمده بود اورا هم همراه خان جهان رخصت فرموده اسپ و خلعت عنایت کردم و از امرا و لشکریان که همراه عبدالله خان بخدمت دفع رانای مقهور تعین بودند مثل راجه برسنگدیو و شجاعت خان و راجه بیرسنگدیو وغیره سه چهار پنج هزار سوار بکمک فرزند خانجهان تعین شدند و معتمد خان را بقدعن فرستادم که این مردم را سزاولی کرده در اوجین بخانجهان همراه سازد و از مردم درجه نشین هفت هزار سوار از مثل سیف خان بارهه و حاجی بی اوزبک واسلام الله عرب برادر زاده مدارک عرب که ولایت جوتره و درفول و آن نواحی در تصرف دارد و دیگر منصبداران و نزدیکان همراه او ساختم و در وقت رخصت هریک را باضافه منصب و خلعت و مدد خرچ سرفراز نمودم و محمدی بیگ را بخشی لشکر ساخته ده لک روپیه مقرر کردم که همراه سازند به پرویز اسپ خاصه و به خانخانان و دیگر امرای و بندهای که بعدن یافته تصویه بودند خلعتها مرحمت نموده فرستادم و بعد از اتمام این امور بقصد شکار از شهر برآمدم و هزار روپیه بمیر علی اکبر عنایت شده چون فصل ربیع رسیده بود بملاحظه آنکه مبادا از عبور لشکر نقصانی بمزروعات رعایا برسد و با وجود آنکه موریسارل را با جمعی از احدیان بجهت ضبط زراعات تعین نموده بودم و چندی را حکم کردم که منزل بمنزل ملاحظه پائیمالی نموده عوض نقصانی که بزرعها برسد رعایا میداده باشند و ده هزار روپیه بدختر خانخانان کوچ دانیال و هزار روپیه بعبدالرحیم خرمدد خرچ گویان و هزار روپیه بقاچاقی دکهنی مرحمت نمودم دوازدهم خنجر خان برادر عبدالله خان از اصل و اضافه به منصب هزاری ذات و پانصد سوار و بهادر خان برادر دیگر بمنصب سیصدیذات و سه صد سوار سرفراز گشتند درین روز دو آهو شاخدار یک آهوی ماده شکار شد در سیزدهم یک اسپ خاصه بخانجهان مرحمت نموده فرستادم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ را به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته پنجهزار روپیه مدد خرچ عنایت کردم و بهمراهی خان جهان بخدمت دکن رخصت یافت درین روز دو آهو نر و سه آهو ماده شکار شد چهار شنبه دهم یک نیل گاو ماده و یک آهوی سیاه به بندوق زدم در پانزدهم یک نقله گاو ماده و یک چهنکاره به بندوق زده شد در هفتدهم ماه دو قطعه لعل و یک دانه مروارید جهانگیر قلیخان از گجرات و امینی دان مرصع کاری که مقرب خان از بندر گهمپایت فرستاده بود بنظر گذشت بستم یک شیر ماده و یک نیله گاو به بندوق زده شد دو بچه همراه ماده شیر بودند بجهت انبوهی جنگل و بسیاری درخت از نظر ناپدید گشتند حکم شد که تفحص نموده بدست در آورند چون بمنزل سیدم یکی از شیر بچها را مرزند خرم آورده از نظر گذرانید و روز دیگر بچه دوم را ... گرفته حاضر ساخت ✱ بیست دوم در وقتی که نیله گاوی را بقا بوئی زدن نزدیک ساخته بودم ناگاه جلو داری و دوکهار ظاهر شدند و نیل گاو رم خورده بدر رفت

که پانصدی ذات و دویست سوار باشد ممتاز گشته بعنایت علم سربلندی یافت
و بجاگیر سابق خود مرخص گردید و کشور خان و فریدون خان برلاس نیز علم مرحمت
شد و یک زنجیر فیل فوج بجهت افضل خان حواله پشوتن پسر او شد که برای پدر خود
ببرد بخواجه حسین که از نبایر خواجه معین الدین چشتی است بمعتاد نیمه ساله هزار
روپیه عنایت نمودم یوسف زلیخا بخط ملا میر علی مصور و مذهب جلد طلا در نهایت
تکلف و صفا که هزار مهر قیمت داشت خانخانان پیشکش فرستاده بود معصوم وکیل او
آورده گذرانید تا روز شرف که انتهای صحبت نوروز است هر روز پیشکش چندی از امرا
و بندهای درگاه بنظر میگذشت و از نفایس پیشکش هرکس آنچه پسند خاطر می افتاد
قبول نموده تتمه را باز می دادم * روز پنجشنبه ۱۳ مطابق ۱۹ فروردین ماه که روز شرف
و خرمی و خوشحالی حضرت نیر اعظم است فرمودم که مجلس جشن ترتیب داده
از اقسام مکیفات حاضر سازند و بامرا و سایر بندهای درگاه حکم شد که هرکس که خواهد
بخواهش طبیعت مکیفی اختیار کنند اکثری شراب و چندی مفرح و بعضی از افیونات
آنچه خواستند خوردند مجلس شگفته گشت جهانگیر قلیخان از گجرات یک تخت
نقره منبت و مصور بروش و ساخت تازه پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت و بمهابتخان
نیز علم شفقت شد * و در ابتدای جلوس مکرر حکم کرده بودم که من بعد هیچ کس
خواجه سرا نکند و خرید و فروخت ننمود و هرکس که مرتکب این عمل گردد گنهگار
باشد درینولا افضل خان چند ازان بدکاران را بدرگاه از صوبه بهار فرستاد که بدین عمل
شنیع قیام نموده اند آن بی عاقبتان را فرمودم که در حبس مؤبد نگاهدارند * در شب
پنجشنبه دوازدهم امر عجیب و قضیه غریب رویداد جمعی از قوالان دهلی سرود در
حضور میگفتند و سیدی شاه بروش تقلید سماع میدمود واین بیت میر خسرو

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی * من قبله راست کردم برسمت کج کلاهی

میانجامد این سرود بود من حقیقت این بیت را تفحص می نمودم که ملا علی احمد
مهرکن که در فن خود از بی نظیران عصر و عهد بود و نسبت حلیمه و خدمتگاری قدیم
داشت و در ایام خورد سالیها که سبق پیش پدر او میخواندم پیش آمده چنین نقل
کرد که من از پدر خود شنیده ام که روزی شیخ نظام الدین اولیا کلاهی بر گوشه سر نهاده
در کنار آب جون بالای بام بامی تماشای عبادت و پرستش هندوان می نمودند
درین اثنا امیر خسرو حاضر میشود شیخ متوجه شده میفرمایند که این جماعت را
می بینی و این مصرعه را بر زبان جاری میسازند

* هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی *

امیر بی تأمل از روی نیاز مندی تمام شیخ را مخاطب ساخته مصرع ثانی را

* من قبله راست کردم برسمت کج کلاهی *

می خوانند ملا مشار الیه چون سخن را بدین جا رسانید و کلمه آخر مصرع ثانی که
برسمت کج کلاهی برزبانش جاری شد حال برو متغیر گشته بیخودانه افتاد و مرا از

پیشکش مقرر گشته به سارنگدیو که به بردن فرامین به لشکر ظفر اثر دکن تعین یافته بود
بجهت پرویز و بهریک از امرا تبرک جامه سرفراز ساختم بشیخ حسام الدین پسر غازیخان
بدخشی که طریقه درویشی وگوشه نشینی اختیار نموده هزار روپیه وفردے شال شفقت
نمودم روز دیگر نورور بقصد شکار شیر سوار شدم سه شیر دو نر ویکی ماده شکار شد باجدیانیکه
آثار جلادت ظاهر نموده بشرف در آمده بودند انعام ها داده بزیادتی ماهیانه سرفراز
ساختم بتاریخ بست ششم ماه مذکور اکثر روز ها بشکار فیله گاوها مشغولی داشتم چون
هوا رو بگرمی نهاد و ساعت داخل شدن آگره نزدیک رسید بجانب روپباس توجه نموده
چند روز دیگر در آن نواحی شکار آهو نمودم روز شنبه غره محرم سنه ۱۰۱۹ روپ خواص
که روپباس آباد آن کرده اوست پیشکشی که ترتیب داده بود بنظر گذرانید انچه
خوش آمد درجه قبول یافت تتمه بانعام او مقرر گشت درهمین ایام بایزید
بنگلی و برادران او که از صوبه بنگال آمده بودند بسعادت کورنش سرفرا گشتند
سید آدم ولد سید قاسم بارهه نیز که از احمدآباد و گجرات آمده بود بدین سعادت
امتیاز یافت و یک زنجیر فیل پیشکش گذرانید فوجداری صوبه ملتان از تغیر
تاج خان به ابول بی اوزبک مرحمت شد دوشنبه سنه ۵ نزول اجلال درباغ مذاکر
که در نزدیکی شهر است واقع شد صباح آن که ساعت دخول شهر بود بعد از گذشتن
یک پهر و دوگهری سوار شدم و تا ابتداے معموره بر اسپ سواری نموده چون سواد شهر
ظاهر گشت بجهت آنکه خلایق از دور و نزدیک توانند دید سواری فیل اختیار کردم و از
هردو طرف راه زر افشان بعد از دوپهر در وقتیکه منجمان اختیار نموده بودند بمبارکی
وخرمی بدولت خانه همایون داخل شدم بدابر رسم مقرر آیام نوروز فرموده بودم که
دولتخانه را آئین بسته بارگاهها آسمان تمثال ایستاده کرده بودند بعد از ملاحظه آئین
خواجه جهان پیشکشی که ترتیب داده بود از نظر اشرف گذرانید انچه از هر جنس
و هر قسم از جواهر نفیسه و امتعه پسند خاطر به گزین گردید قبول فرموده تتمه را بانعام
او مقرر داشتم بمشرفان شکار فرموده بودم که مجموع جانورانے که از روز برآمدن تا تاریخ
دخول شهر شکار شده باشد معروض دارند درین وقت بعرض رسانیدند که در مدت پنجاه
و شش روز یک هزار و سیصد و شصت و دو جانور چهاریا از چرنده و پرنده شکار شده
هشت عدد شیر نیله گاو نر و ماده هفتاد راس آهوے سیاه پنجاه ویک راس سایر
جانوران از قسم آهو و بزکوهی و روج وغیره هشتاد و دو راس کلنگ و طاؤس و سرخاب
و سایر جانوران پرنده یک صد و بیست و نه قطعه شکار ماهی یک هزار و بیست
و سه عدد روز جمعه هفتم مقرب خان از بندر کهنبایت و سورت آمده سعادت ملازمت
دریافت جواهر و مرصع آلات و ظروفهاے طلا و نقره کار فرنگ و دیگر نفایس و تحفهاے
... و داه و غلام حبشی و اسپان عربی و از هر قسم چیزی که بخاطر رسیده آورده بود
چند ... در عرض دونیم ماه تحفهاے او از نظر گذشت و اکثر موافق مرضی خاطر ما بود
درین روز ... خان که بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز بود بزیادتی منصب

پنجهزاري ذات و سوار و خلعت خاصه سرفراز ساختم و کشورخان نیز خلعت خاصه
و براجه کلیان اسپ عراقي و همچنین بسایر امرا ببعضے خلعت و ببعضے اسپ مرحمت
نمودم بفریدون برلاس که بمنصب هزار و پانصدیذات و هزار و سیصد سوار سرفراز بود بدو
هزاریذات و هزار و پانصد سوار ممتاز گردید * در شب دوشنبه غره ماه صفر بغفلت
خدمتگاران آتش عظیم در خانه خواجه ابوالحسن افتاد تا خبردار شدن و فرونشاندن اکثر
اسباب و اشیاء او بسیار سوخته شد بنابر تسلي خاطر خواجه و تدارک زیادیکه باو رسیده
بود چهل هزار روپیه باو مرحمت نمودیم به سیفخان بارهه که برداشته و نواخته من بود
علم مرحمت نمودم معزالملک را که بدیواني کابل تعین یافته بود دوصدیذات و هفتاد
و پنج سوار بر منصب سابق او که هزاري ذات و دویست هفتاد و پنج سوار بود افزوده
مرخص ساختم روز دیگر پهول کتاره مرصع بجواهر قیمتي بخان جهان مرحمت نموده
به برهانپور فرستادم * چون بیوه زنے از مقرب خان شکوه نمود که دختر مرا در بندر
کهنبایت بزور کشیده بود بعد از مدتے که در منزل خود نگاهداشت چون طلب دختر
نمودم چنین گفت که باجل موعود مرده بنابرین فرمودم که این قضیه را تفحص نمایند
بعد از جست وجوی بسیار شخصی را از ملازمان او که باعث و باني این امر تعدي
بود بسیاست رسانیدم و نصف منصب مقرب خان را کم کرده بآن ضعیفه ستم رسیده
مدد معاش و خرچي راه مرحمت کردم چون در روز یکشنبه هفتم ماه قران نحسین
واقع شده بود تصدقات از طلا و نقره و سایر فلزات و اقسام حیوانات بفقرا و ارباب حاجات مقرر
نمودم که در اکثر ممالک محروسه تقسیم نمایند شب دوشنبه هشتم شیخ حسین سرهندي
و شیخ مصطفی را که بعنوان درویشي و کیفیت و حالت فقر مشهور و معروف بودند
طلبیده صحبت داشته شد و رفته رفته مجلس بسماع و وجد گرمي تمام پیدا کرد حالي
از کیفیت و حالتے نمودند بعد از اتمام صحبت بهریک زرها داده مرخص ساختم چون
مکرر میرزا غازي بیگ ترخان بجهت سامان آذوقه قندهار و ماهیانه بندقداران قلعه مذکور
عرضداشت نموده بود فرمودم که دو لک روپیه از خزانه لاهور روانه قندهار سازند * بتاریخ
۱۹ ماه اردی بهشت سنه ۵ جلوس مطابق ۴ صفر در پتنه که حاکم نشین صوبه بهار
است امرے غریب و حادثه عجیب روداده افضل خان حاکم صوبه آنجا به گورکهه پور
که بتازگي بجاگیر او مقرر گشته بود و از پتنه تا آنجا شصت کروه مسافت است متوجه
مي شود و قلعه و شهر را بشیخ بنارسي و غیاث زین خاني دیوان آنصوبه و جمعے دیگر
از منصبداران مي سپارد و بگمان آنکه درین حدود غنیم نیست خاطر از محافظت
قلعه و شهر چنانچه باید جمع نمي سازد بحسب اتفاق درهمین ایام قطب نام مجهولے
از مردم اوچهه که خلقت او بسرشته فتنه و فساد بود بزیئي درویشان و لباس گدایان
بولایت اوجینه که در نواحي پتنه واقع است درمي آید و بمردم آنجا که از مفسدان مقرر اند
آشنائي پیدا کرده اظهار میکند که من خسرو ام که از بندي خانه گریخته خود را بدین
حدود رسانیده ام اگر بمن همراهي نموده درمقام امداد و اعانت شوید بعد از آن که کاری

افتادن او وحشتی عظیم شده برسر او حاضر شدم اکثرے را معطنه شد که مگر صرع او را
حادث گشته است اطباے که در خدمت حاضر بودند مضطربانه دربی تشخیص
و دیدن نبض و حاضر ساختن دوا شدند هرچند دست و پا زدند بحال نیامد او خود
در مرتبه اول که افتاده بوده است جان بجان افرین تسلیم نموده چون بدن فی‌الجمله
حرارتے داشت گمان می نمودند که شاید جانے باقي بوده باشد بعد از اندک زمانے
ظاهر شد که کار از کار گذشته و رفته است اورا از مجلس مرده برداشته بمنزل و
مقامش بردند این قسم مردني تا حال مشاهده نشده بود مبلغي بجهت کفن و
دفن او بفرزندانش فرستادم و صباح اورا بدهلي نقل نموده بگورخانه آبا و اجدادش
مدفون ساختند روز جمعه بست و یکم کشورخان که به منصب هزار و پانصدي سرفراز
بود به دو هزاري ذات و سوار سرفراز گردید و بعنایت اسپ عراقي از طویله خاصه
و خلعت و فیل خاصه بخت جیت نام نوازش یافته بخدمت فوجداري ملک اوچهه
و تنبیه و تادیب متمردان الحدود مرخص گشت بایزید بدگلی بخلعت و اسپ
ممتاز گردیده با برادران بهمراهي کشورخان حکم شد فیلي از حلقه خاصه عالم گمان
نام بحبیب‌الله حواله نموده جهت راجه مانسنگه عنایت کرده فرستادم بکیشوداس
مارو اسپ خاصه به بنگاله مرحمت کرده شد بعزتخان جاگیردار جلال‌آباد ماده فیل
شفقت شد درین ایام افتخارخان فیل نادرے از بنگاله پیشکش فرستاده بود چون
پسند خاطر من گشت داخل فیلان خاصه ساختم احمد بیگ خان که بسرداري لشکر
بنگش معین است بدان نیکو خدمتیها با فرزندان باضافه منصب سرفراز گشته منصب
خاصه اورا که دوهزاری ذات و هزار پانصد سوار بوده پانصدي دیگر بذات او اضافه مرحمت
شد تختي طلائي مرصع کاري بجهت سرپیچ پرویز که به لعل و مروارید ترتیب یافته
بود به بیست و یکهزار روپیه قیمت شد بجهت جانجهان بدست حبیب پسر سربراه
خان به برهانپور عنایت کرده فرستادم * درین روزها ظاهر شد که کوکب پسر قمرخان
به سناسي اشنائي پیدا کرده و رفته رفته سخنان او که تمام کفر و زندقه است درمذاق
ان جاهل جاکرده عبداللطیف پسر نقیب خان و شریف عم زادهاے خود را درین
ضلالت باخود شریک ساخته بوده است چون اینمعنی شگافته شد بمجرد اندک
ترسانیدن چند مقدمه خود ها مذکور ساختند که ذکران کراهیت تمام دارد تادیب
و تنبیه ان را لازم دانسته کوکب و شریف را بعد از شلاق مقید و محبوس ساختم
و عبداللطیف را یکصد دره حد فرمودم که در حضور زدند این تنبیه خاص بجهت
حفظ شریعت بوده تادیگر جاهلان امثال این امور هوس نکنند روز دو شنبه بیست و
چهارم معظم خان بدهلي مرخص شد تا متمردان و مفسدان ان نواح را گوشمال دهد
شجاعت خان دکهني ده هزار روپیه مرحمت شد شیخ حسین درشني راکه بجهت
بردن فرامین به بنگاله و مرحمتهاے که بهریک از امراے انصوبه واقع شده بود حکم
کرده بودم مرخص ساختم اسلام خان را نظر برتر ددات وخدمات شایسته بمنصب

نزد او فرستند تا بآن جماعت صحبت داشته تفرقه و وحشت را از خاطر آنها دور سازد و معامله آنجا را حسب الاستصواب عادل خان که طریقهٔ دولتخواهی و بندگی اختیار نموده صورت پسندیده دهد و بهمه جهت تفرقه و وحشت را از خاطر دور ساخته و دلاساے او نموده از الطاف و عنایات بادشاهی او را امیدوار سازد ، بحصول این مدعا میر مومی الیه را بتاریخ شانزدهم ماه مذکور مرخص ساخته ... روپیه انعام عنایت نمودم و بر منصب سابق قاسم خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود بجهت آنکه بکمک برادر خود اسلام خان روانه بنگاله گردد پانصدی ذات و سوار افزودم و درهمین ایام بجهت تنبیهه و تادیب بنوما جیت زمیندار ولایت ماندهو که قدم از دایرهٔ اطاعت و بندگی کشیده است مهاسنگه پسر زاده راجه مانسنگه را تعین نمودم که هم بدفع متمردان آن سرزمین قیام واقدام نموده هم محال جاگیر راجه را که دران نواحی واقع است عمل نماید بستم ماه مذکور فیلی بشجاعت خان دکهنی مرحمت نمودم چون حاکم جلال آباد از خرابی قلعهٔ آنجا عرضداشت نوشته بود حکم فرمودم که از خزانهٔ لاهور آنچه بجهت تعمیر قلعهٔ مذکور درکار باشد برده صرف نماید افتخار خان در بنگاله خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده بود حسب الالتماس صاحب صوبه آنجا پانصدی بر منصب سابق او که هزار و پانصدی بود اضافه نمودم بتاریخ بیست و هشتم عرضداشت عبدالله خان فیروز جنگ مشتمل بر سفارش بعضی بندهاے کار طلب که بهمراهی او بدفع رانا مقهور مردود تعین بودند بعرض رسید چون از همه بیشتر اظهار خدمتگاری و کارطلبی غزنین خان جالوری نموده بود بر منصب سابق او که هزار و پانصدی ذات و سیصد سوار بود پانصدی ذات و چهار صد سوار اضافه مرحمت نمودم و همچنین در خور خدمت هریک ازان بندها بزیادتی منصب سرفراز گردیدند * دولت خان که بجهت آوردن تخت سنگ سیاه قبل ازین بالهآباد مرخص گشته بود روز چهار شنبه چهارم ماه مهر آمده ملازمت کرد و آن تخت را صحیح و سالم آورد الحق عجایب تخته سنگی است از غایت سیاهی و براقی بسیارے برانند که از قسم سنگ محک بوده باشد طول آن چهار ذرعه نیم پاؤ کم و عرض آن دو ذرعه و نیم ویک طسو و حجم آن سه طسو بوده باشد اطراف آنرا بسنگ تراشان ماهر فرمودیم که ابیات مناسب نقش گردانند و پایهاے هم ازان قسم سنگ بران نصب نموده اند اکثر اوقات بران تخت می نشینم عبدالسبحان بجهت بعضی تقصیرات در بند خانه مقید بود چون برادران خانعالم ضامن و متعهد کار او شدند اورا از قید برآورده بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم و بفوجداری صوبه الهآباد تعین یافته جاگیر قاسم خان برادر اسلام خان را بدو مرحمت کردم وتربیت خان را بفوجداری سرکار الور فرستادم بتاریخ دوازدهم ماه مذکور عرضداشت خانجهان رسید که خانخانان حسب الحکم والا برفاقت مهابتخان روانه درگاه گشت و میرجمال الدین حسین که برفتن بیجا پور از درگاه تعین یافته بود از برهانپور بهمراهی وکلاے عادلخان متوجه

سرانجام یابد مدار دولت من برشمایان خواهد بود مجملاً بدین کلمات ابله فریب آن گول طبیعتان را با خود متفق ساخته مشخص آنها میسازد که من خسروام و اطراف چشم خود را که در وقتی از اوقات داغ کرده بود وعلامت آن بنظر درمی آمده است بدان گمراهان مینمود ومیگفت که در بندیخانه کثوری در چشم من بسته بودند این علامت انست بدین تدویز و فریب جمعی از سوار وپیاده برسر او جمع میشوند و خبر یافته بوده اند که افضل خان در پتنه نیست ایمعنی را دوری عظیم دانسته ایلغار می نمایند و دو سه ساعت از روز گذشته خود را بشهر میرسانند وبهیچ چیز مقید نشده اراده قلعه میکنند و شیخ بنارسي که در قلعه بود خبر یافته مضطربانه خود را بدر قلعه میرساند و غنیم که حلو ریز می آمده فرصت آن نمیدهد که دروازه قلعه را به بندند باتفاق غیاث از راه کهرکی خود را بکنار آب میرسانند و کشتي بدست آورده قصد ان میکنند که خود را بافضل خان برسانند ان مفسدان بخاطر جمع بقلعه در آمده اموال و اسباب افضل خان را با خزانه بادشاهي بتصرف در می آورند و جمعی از واقعه طلبان بیدولت که در شهر و نواحي بودند برسر او جمع میشوند این خبر در گورکهپور بافضل خان میرسد و شیخ بنارسي و غیاث هم از راه آب خود را میرسانند و کتابات از شهر می آید که این بدبختی که خود را خسرو میگوید بتحقیق خسرو نیست افضل خان تکیه بفضل و کرم الهي و بدولت و اقبال ما نموده بے توقف برسر ان مفسدان روانه میگردد در عرض پنجروز خود را بحوالی پتنه میرساند چون خبر آمدن افضل خان بان حرامزاده و مفسدان میرسد قلعه را بیکی از معتمدان خود می سپارد و سوار و پیاده خود را تورک نموده چهار کروه از شهر باستقبال بر می آید و بر کنار آب پن پن جنگ منشود و باندک زد و خوردی سلک جمعیت ان تیره روزگاران از هم پاشیده متفرق میگردند و از غایت اضطراب دیگر باره ان بخت برگشته باچندے در قلعه در می آید و افضل خان سر درپی او نهاده امان نمیدهد که در قلعه را تواند بست مضطربانه بخانه افضل خان در آمده ان خانه را قایم میسازد و تا سه پهر دران خانه بوده زد و خورد مینماید و تخمیناً سي کس را بزخم تیر ضایع میسازد بعد ازان که همراهان او بجهنم میروند خود عاجز و زبون میشود امان طلبیده افضل خان را می بیند بجهت تسکین این ماده افضل خان در همان روز او را بقصاص رسانیده چندی از همراهان او را که زنده بدست در آمده بودند مقید میسازد و این اخبار متعاقب یکدیگر بمسامع جلال رسید شیخ بنارسي و غیاث زینخاني و دیگر منصب داران که در حفظ و حراست شهر و قلعه تقصیر نموده بودند باگره طلب داشتم و فرمودم همه را سر و ریش تراشیده و معجر پوشانیده و برخر سوار کرده در گرد شهر آگره و بازارها گردانیدند تا باعث تنبیهه و عبرت دیگران گردد چون درین ایام عرایض پرویز و امرای تعینات دکن و دولت خواهان انجا متعاقب یکدیگر رسید که عادل خان بیجاپوري التماس و استدعا دارد که میر جمال الدین حسین انجو را که مجموع دنیاداران دکن بر قول و فعل او اعتماد تمام دارند

سید علي بارهه را که از جوانان مقرر است نواخته بانعامي [illegible] سوار بر منصب سابق او که هزاري ذات وپانصد سوار بود افزودم و دارا [illegible] خانخانان را به منصب هزار ذات وپانصد سوار سرفراز ساخته سرکار غازي پور [illegible] * قبل ازین صبیه میرزا مظفر حسین و لد سلطان حسین میرزاے [illegible] بفرزند سلطان خرم نامزد فرموده بودم درین تاریخ ١٧ ابان چون مجلس [illegible] شده بود بخانه بابا خرم رفته شب نیز درانجا گذرانیدم واکثر امرا را خلعت [illegible] ساختم و چندین از محبوسان قلعه گوالیار به تخصیص حاجي میرک [illegible] خلاصي یافتند و یک لک روپیه اسلام خان از پرگنات خالصه شریفه تحصیل نموده بود چون [illegible] لشکر و خدمت بود بانعام او مقرر داشتم پاره طلا و نقره [illegible] هر جنس [illegible] داده مقرر داشتم که بفقراء اگره تقسیم نمایند درهمین روز عرضداشت خان [illegible] رسید که ایرج ولد خانخانان را از شاهزاده رخصت حاصل نموده [illegible] روانه درگاه ساخت وانچه درباب ابوالفتح بیجا پوري حکم شده بود چون مشار الیه مرد کار مندي است و فرستادن او بالفعل باعث ناامیدي دیگر سرداران دکن که قولها بجهت ایشان رفته میشد نداران او را نگاهداشته و حکم شده بود که چون کیشو داس پسر راے دده را که در خدمت پرویز میباشد طلبیده ام اگر در فرستادن او اهمالے رود خواهي نخواهي او را روانه خواهي ساخت چون این معنی معلوم پرویز گشت في الفور او را رخصت کرد و گفت که این چند کلمه را از زبان من عرضداشت خواهي نمود که چون جان و حیات خود را بجهت خدمت آن خداي مجازي میخواهم وجود و عدم کیشو داس چه باشد که در فرستادن او ایستادگي نمایم غایتاً خدمتگاران اعتباري و اعتمادي مرا که بهر تقریب طلب میدارند باعث نومیدي و شکست خاطر دیگران مي گردد و در سرحد مشهور شده خلل بزیبعایتي صاحب و قبله مي شود دیگر امر حضرت است * از سوانح انکه قلعه احمد نگر بسعي برادر مرحوم دانیال بتصرف اولیاے دولت قاهره درآمده تا تاریخ حال حفظ و حراست انجا بخواجه بیگ میرزا صفوي که از خویشان غفران پناه شاه طهماسپ است مقرر بود بعد ازان که شورش دکهنیان مقهور بسیار شد و قلعه مذکور را محاصره کردند در لوازم جانسپاري و قلعه داري تقصیر نکرد باآنکه خانخانان و امرا و سرداراني که در برهانپور جمع شده بودند در ملازمت پرویز متوجه رفع و دفع مقهوران گشتند و از اختلاف رایها و نفاق امرا و بے سرانجامي رسد و غله لشکر گران سنگی را که صلاحیت کارهاے کلان داشتند براهاے نامناسب و کوهها و گتلهاے صعب در آورده درعرض اندک روز پریشان و بے سامان ساختند چون کار بدین جا انجامید و تعسر غله بجاے رسید که جانے درعوض نانے میدادند بے علاج بمقصد نارسیده برگشتند و حشم قلعه که چشم برامداد این لشکر داشتند از شنیدن این خبرے دل و بے پاشده یکبار برخوشیدند و خواستند که از قلعه برآیند خواجه بیگ میرزا چون برین معني مطلع گشت درمقام تسلي و دلاساے مردم شد و هرچند کوشید نتیجه

انجا پور شد درتاریخ بیست و یکم ماه مذکور مرتضی خان راصاحب صوبگی صوبه پنجاب که از اعظم ممالک محروسه است سرفراز ساخته شال خاصه کرامت فرمودم تاج خان را که درصوبه ملتان بود بدارائی کابل تعین کرده برمنصب سابق او که سه هزاری ذات و هزار پانصد سوار بود پانصدسوار دیگر افزودم و حسب الالتماس عبدالله خان فیروز جنگ پسرراننا سنکر نیز باضافه منصب سرفراز گشت مهابتخان که قبل ازین بجهت تحقیق جمعیت امراے تعینات دکن و اوردن خانخانان به برهان پور مرخص گشته بود چون بنواحی اگره رسید خانخانان را درچند منزلی از شهر گذاشته خود پیشتر امد و بسعادت کورنس و استانبوسی سرفراز شد * و بعد از چند روز بتاریخ دوازدهم آبان خانخانان امده ملازمت کرد چون دریاب او اکثر دولت خواهان مقدمات واقع یا غیر واقع از روئی فهمید گي خود عرضداشت نموده بودند و خاطر اشرف ازو منحرف گشته بود چون ان التفات و عنایت که همیشه درباره او میکردم و از پدر بزرگوار خود دیده بودم این بار بفعل نیامد و درین سلوک محق بودم چرا که قبل ازین خط تعهد خدمت صوبه دکن بمدتی معین سپرده در ملازمت سلطان پرویز با دیگر امرا بدان مهم عظیم متوجه گشته بود بعد از رسیدن به برهانپور ملاحظه وقت ناکرده در هنگامی که حوزت لایق نبود سرانجام رسد و دیگر ضروریات نشده سلطان پرویز لشکر هارا ببالاے کهاتي بر اورده و رفته رفته بواسطه بے اتفاقي سرداران ونفاق ایشان و احتلاف رایهاے ناصواب کار بجائی کسید که غله بدشواري پیدا کرده یکمن بمبلغها بدست در نمی امد و کار سپاه مختل و درهم شده هیچ گونه کاری از پیش نرفت و اسپ و شتر و دیگر چارپایان ضایع شدند و بنابر مصلحت وقت صلح گونه بامخالفان تیره بخت نموده سلطان پرویز لشکر را به برهانپور بار گردانید چون معامله خوب به نشست این تفرقه و پریشاني را مجموع دولتخواهان از نفاق و بے سرانجامي خانخانان دانسته در بندهاے عرایض بدرگاه ارسالداشتند اگرچه این معنی مطلق باور نمی افتاد غایتاً این حدشه بخاطر راه یافت تا انکه عرضداشت خانجهان رسید که این خلل و پریشانی تمام از نفاق خانخانان دست داده یا این خدمت را باستقلال باوباز باید گذاشت یا او را بدرگاه طلبیده این دواخته وبرداشته خود را بدین خدمت تعین فرموده و سي هزار سوار معین و مشخص بکمک این بنده مقرر باید داشت تا در عرض دوسال تمام ولایت بادشاهي را که در تصرف غنیم است مستخلص ساخته و قلعه قندهار و دیگر قلعهاے سرحد را بتصرف بندهاے درگاه در آورده ولایت بیجاپور را نیز ضمیمه ممالک محروسه سازم و اگر ازین خدمت را در مدت مذکور بانصرام نرسانم از سعادت [illegible] محروم بوده روے خود را به بندهاے درگاه ننمایم چون صحبت میان سرداران و خانخانان باینجا کشیده بودن او را در انجا مصلحت ندیدم سرداري را بخانجهان [illegible] فرمودم و او را بدرگاه طلبیدم بالفعل سبب بے توجهي وبے التفاتي ایدست بعد [illegible] طاهرشود درخور آن مراتب توجهي وبے توجهي به عمل خواهد آمد

ساخته رخصت دادم و خلعت فاخره و کمر شمشیر مرصع ... مرصع و فیل خاصه و بنج لک روپیه مدد خرچ با و عنایت نمودم و ... عطاء از ... جاگیر او بریاست نمایند و امرای تعینات ... سرفراز شدند ... را که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود ... بر منصب او افزوده ... کردم که خان اعظم را ... لشکر را به برهانپور رسانده و برهم خوردگی لشکر پیش باز رسانده حکم ... خان اعظم با امراء ... را با او متفق و یکجهت ساخته و سامان لشکر ... دیده نسق و انتظام و انتظام مهمات مرجوعه خانخانان را همراه گرفته ... روز یکشنبه چهارم شوال ... جهت ... روز شکار چیته مشغولی داشتم درین روز و روز پنجشنبه مقرر کرده‌ام که جاندار کشته نشود و گوشت تناول نمیکنم روز یکشنبه خاصه بجهت تعظیمی که پدر بزرگوارم این روز را میداشتند چنانچه بگوشت میل نمیفرمودند و کشتن جاندار ممنوع بود بسبب آنکه در شب یکشنبه تولد مبارک ایشان واقع شده بود میفرمودند که درین روز بهتر است که جانداران از آسیب قصاب طبیعتان خلاص باشند و روز پنجشنبه که روز جلوس منست درین روز هم فرمودم که جاندار را بیجان نسازند تا در ایام شکار درین دو روز تیر و تفنگ بجانوران شکاری نمی اندازم در حالتی که شکار چیته می شد انوپ رای که از جمله منکاران نزدیک است جمعی را که در شکار همراه میباشند پاره دور تر از من سرکرده می آورد بدرختی میرسد به بعضی چند بران نشسته بودند چون نظرش بران زغنها می افتد کمان و تکه چند گرفته بدان طرف متوجه میشود اتفاقاً در حوالی آن درخت گاوے نیم خورده افتاده می بیند مقارن آن شیرے بزرگ مهیب قوی جثه از میان بوته چند که دران حوالی بوده بر خاسته روان میشود با آنکه از روز دوگهری بیشتر نمانده بود چون ذوق مرا به شکار شیر میدانست خود با چندے که همراه او بودند شیر را نگاه داشته کس به نزدیک من فرستاد و مرا از شیر خبر کرد چون خبر بمن رسید فی الحال باضطراب جلو ریز متوجه گشتم بابا خرم و رامداس و اعتماد رای و حیات خان و یکدو تنی دیگر با من همراه بودند بمجرد رسیدن دیدم که شیر در سایه درختی نشسته است خواستم که سواره تفنگی باندازم دیدم که اسپ بیطاقتی میکند از اسپ پیاده شدم و تفنگ را سر راست ساخته کشاد دادم چون من در بلندی ایستاده بودم و شیر در پستی بوده هیچ ندانستم که بدو رسید یا نرسید در لحظه مضطربانه تفنگی دیگر انداختم بخاطر میرسد که این تفنگ باو رسیده باشد شیر برخاسته حمله آورد و میر شکاری را که شاهین در دست داشت و بحسب اتفاق در برابر او واقع شده بود زخمی کرده بجای خود به نشست درین حالت بندوقی دیگر بر سه پایه نهاده بحزم گرفتم انوپ رای سه پایه را گرفته ایستاده بود و شمشیرے در کمر و تکه چوبی در دست و بابا خرم جانب چپ باندک فاصله و رامداس و دیگر بندها در عقب او و کمال قراول تفنگ پر کرده بدست من میداد چون خواستم که کشاد نمایم شیر غران بجانب مایان روان شده

بداد احرالامر بقول و قرار بامردم خود از قلعه برآمده متوجه به برهانپور گشت در
تاریخ مذکور شاهزاده را ملازمت نمود عرایض که درباب آمدن او رسید چون ظاهر
گشت که در تردد و نمک حلالي تقصیر نکرده فرمودم که منصب او که پنج هزاري
ذات و سوار بود برقرار داشته جاگیر تنخواه دهند بتاریخ نهم عرضداشت بعضی امراء دکن
رسید که بتاریخ بست دویم شعبان میرجمال الدین حسین ببیجاپور رسید عادلخان وکیل خود
رابیست کروه پیش باز فرستاده خود هم تا سه کروه استقبال نمود و ازهمان راه میرزا را بمنزل
خویش برد * چون هوای شکار برطبیعت ... بود در ساعت مسعود که منجمان اختیار
نموده بودند از شب جمعه پانزدهم رمضان مطابق دهم آذر سنه ۵ یک پهر و شش گهڑي
گذشته متوجه شکار شدم و در باغ دهره که متصل بشهر است منزل نخستین واقع شد
دربمنزل دو هزار روپیه و فرگل پرم نرم خاصگي بمیر علي اکبر داده اورا رخصت شهر نمودم
و از ملاحظه آنکه غلات و مزروعات بی سپر و پامال مردم نشود حکم شد که غیر از مردم
ضروري و بندهاے خاص پیش خدمت همه در شهر بوده باشند و حفظ و حراست
شهر را بخواجه جهان فرموده اورا رخصت دادم بتاریخ چهاردهم سعدالله خان ولد سعید
خان را فیل مرحمت کردم بتاریخ ۲۸ مطابق ۲۱ رمضان چهل و چهار فیل که هاشم خان
ولد قاسم خان از اوڈیسه که افصاے بنگاله است پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت از
الجمله یک فیل بسیار خوب و مطبوع بود اورا خاصه ساختم بتاریخ ۲۸ کسوف واقع
شد از براے دفع نحوست آن خود را بطلا و نقره وزن کردم یکهزار و هشت صد توله
طلا و چهار هزار و نهصد روپیه شد اورا با دیگر اقسام حبوبات و انواع حیوانات از فیل و
اسپ و گاو فرمودم که در بلده آگره و دیگر شهرهاے حوالی بر مستحقان بےمایه و
محتاجان درمانده تقسیم نمودند چون مهمات لشکری که به سرداری پرویز و سرکردگي
و سربراهي خانخانان و همراهي چندی از امرای کلان مثل راجه مانسنگهه و خانجهان
و اصفخان و امیرالامرا و دیگر منصبداران و سرداران از هر طائفه و هر دست که به تسخیر
ملک دکن تعین یافته بودند بدان انجا مید که از نصف راه برگشته به برهانپور معاودت
نمودند و همگی بندهاے معتمد و واقعه نویسان راست گفتار عرایض بدرگاه فرستاده
باز نمودند که اگرچه برهم خوردگی و خرابي این لشکر را جهتها و سببها بسیار بود اما
عمده اسباب بےاتفاقی امرا بتخصیص نفاق خانخانان شد بنابرین بخاطر رسید که
خان اعظم را بالشکر تازه زور باید فرستاد تا تلافی و تدارک بعضی امور نالایق و ناشا
یستگیها که از نفاق امرا چنانچه مذکور شد رویداد نماید یازدهم دی بتسلیم این خدمت
سرفرازي یافت و حکم شد که دیوانیان سر انجام نموده او را بزودي روانه سازند و
خانعالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان ولد حسین خان تکریهه و علي خان
نیازي و باز بهادر قلماق و دیگر منصبداران قریب بده هزار سوار همراه او تعین نمودم
[illegible] شد که و راے احدیاے که بدین خدمت تعین اند دو هزار احدی دیگر همراه
سازند که همگی دوازده هزار سوار بوده باشد و سي لک روپیه خزانه و چند حلقه فیل همراه

بخطاب کامل خانی سرفراز ساختم روز یکشنبه سیوم ذی قعده بشکار ماهی مشغولی داشتم هفتصد و شصت و شش ماهی شکار شده و درحضور بامیر و رنگچیان و اکثر بندها تقسیم یافت من غیر از ماهی پولکدار نمی خورم اما نه باین جهت که شیعه مذهبان غیر پولکدار را حرام میدانند بلکه سبب تنفر من ازین جهت است که از مردم کهنه شنیده ام و به تجربه نیز معلوم شده که ماهی غیر پولکدار گوشتهای جانوران مرده می خورد و ماهی پولکدار نمی خورد ازین ممر خوردن او بر طبیعت من بد آمد شیعه میدانند که بچه وجه نمی خورند و انرا از چه جهت حرام میدانند * ازشتران خاصه که در شکار همراه می باشند یک شتر پنج نیله گاو را که بوزن چهل دو من هندوستان میشود برداشته ایستاده شد * نظیری نیشاپوری که در فن شعر و شاعری از مردم قرار داده بود و در گجرات بعنوان تجارت بسر می برد قبل ازین طلبیده بودم درینولا آمده ملازمت کرد قصیدهٔ انوری را که

* باز این چه جوانی و جمالست جهان را *

تتبع نموده قصیده بجهت من گفته بود گذرانید هزار روپیه و اسپ و خلعت بصلهٔ این قصیده بدو مرحمت نمودم و حکیم حمید گجراتی را که مرتضی خان تعریف بسیار نموده بود او را هم طلبیده بودم آمده ملازمت کرد نیک نفسیها و سادگیهای او بیشتر از طبابت او بود مدتی در ملازمت بسر برد چون ظاهر شد که در گجرات سوای او طبیبی نیست و او را هم خواهان رخصت یافتم هزار روپیه و چند عدد شال باو و فرزندان او داده یک دهه درویست بمدد معاش او مقرر داشتم خوش حال بوطن مالوف مرخص گشت یوسف خان ولد حسین خان تکریه از جاگیر آمده ملازمت نمود روز پنجشنبه دهم ذی حجه عید قربان شد چون در روز مذکور منع است که جاندار کشته نشود روز جمعه فرمودم که حیوانات قربانی را قربان ساختند سه گوسفند را بدست خود قربان ساخته بشکار سوار شدم و شش گهری از شب گذشته باز گشتم درین روز نیله گاو شکار شد بوزن نه من و سی و پنج سیر چون حکایت این نیله گاو خالی از غرابتی نبود نوشته شد در دو سال گذشته که بسیر و شکار همین منزل آمده بودم این نیله گاو را در هر مرتبه بتفنگ زده چون زخمی برجای کاری واقع نشده بود نیفتاد و بدر رفت درین مرتبه باز این نیله گاو در شکار گاه بنظر در آمد و قراولان شناختند که در دو سال پیش زخمی بدر رفته بود مجملاً سه تفنگ دیگر هم درین روز برو زدم اصلا کارگر نیفتاد سر درپی او نهاده تا سه کروه مسافت در عقب او پیاده طی کردم هرچند تردد نمودم بدست درنیامد آخرالامر نذر کردم که اگر این نیله گاو به افتد گوشت او را طعام پخته بروح حضرت خواجه معین الدین بفقرا بخورانم و یک مهر و یک روپیه نذر حضرت والد بزرگوارم نمودم مقارن این نیت نیله از تردد باز ماند بر سر او دویده فرمودم که درحال حلال کردند و باردو آورده بطوریکه نذر کرده بودم بجا آوردم گوشت نیله گاو را طعام پختند و مهر و روپیه را حلوا سامان نموده درویشان و گرسنها را جمع نموده در حضور خود تقسیم

حمله‌ور گشت مقارن آن تفنگ را کشاد دادم از محاذی دهن شیر و دندان او گذشت صداے تفنگ اورا پر تیز کرد جمعی که از خدمتگاران هجوم آورده بودند تاب حمله او نیاورده بر یکدیگر خوردند چنانچه من ، دکه و اسیب انها یکدو قدم از جاے خود پس رفته افتادم به تحقیق میدانم که دو سه کس پا برسینه من نهاده از بالاے من گذشتند بمدد اعتماد راے و کمال عرول استاده شدم درین وقت شیر بمردمی که در دست چپ بودند قصد نمود انوپ راے سه پایه را از دست گذاشته بشیر متوجه شد شیر بهمان چستی و چالاکي به حمله اور گشته بود برو برگشت واو مردانه بشیر روبرو شد ان چوب که در دست داشت بهردو دست دوبار بر سر او محکم فرو کوفت شیر دهن باز کرده هر دو دست انوپ راے در دهن گرفت و چنان خائید که دندان او از ان سوی هردو دست او گذشت اما ان چوب و انگشتري چند که در دست داشت خیلی ممد شد ونه گذاشت که دستهاے او از کار برود از حمله وذکه شیر انوپ راے درمیان هردو دست او به پشت افتاد چنانکه سر و روے او محاذي سینه شیر بود درین وقت بابا خرم و رامداس متوجه شدند تا مدد انوپ راے نمایند شاهزاده تیغی در کمر شیر انداخت و رامداس هم دو شمشیر بکار برد یکی که نشانه شیر میرسد فی‌الجمله کارگری افتد ، حیاتخان چرے که در دست داشت چندی بر سر او زده انوپ راے زور کرده دستهای خود را از دهن شیر برمی آورد و دو سه مستی بر کله او میزند و به پهلو غلطیده بزور زانو راست می ایستد در وقت کشیدن دستها از دهن شیر چون دندان او از جانب دیگر سوراخ کرده بود پاره چاک میشود و هردو پنجه او از دوشش گذشت در حین ایستادن شیر هم ایستاده مي شود وسینه او را بناخن و چنگال مجروح میسازد چنانچه زخمهاے مذکور روزی چند او را آزرده داشت و بجاے که زمین بے راستی بود در رنگ دوکشتي گیر بیکدیگر چسپیده غلطان شدند و در جائیکه من ایستاده بودم زمین فی‌الجمله همواری داشت انوپ راے میگوید که اللّٰه‌تعالی اینقدر شعور بمن داد که شیر را عمداً بدان سو بردم دیگر از خود خبر ندارم درین زمان شیر او را گذاشته روان مي شود او درین بیخبری شمشیر علم کرده از پس او در مي آید و بر سر او مي زند شیر چون روے میگرداند تیغی دیگر بر صورت او می اندازد چنانچه هردو چشم او بریده میشود وپوست ابروے او که بشمشیر جدا شده بود در بالاے چشمهاے او مے افتد درین حالت صالح نام چراغچي چون وقت چراغ شده بود مضطربانه مے اید بحسب اتفاق بشیر کورکے در میخورد شیر یک طپانچه اورا برداشته می اندازد افتادن و جان دادن یکی بود مردم دیگر رسیده کار شیر را تمام می سازند چون اینقسم خدمتی ازو بفعل آمد و جانسپاري بمشاهده گشت بعد ازان که از الم زخمها خلاصي یافت و بسعادت ملازمت مستعد گردید بخطاب انیراے سنگه دلن امتیار بخشیدم انیراے بزبان هند سردار فوج شوند و از سنگه دلن شیر مار مراد است شمشیر خاصه مرحمت کرده بر منصب او افزودم خرم پسر خان اعظم را که بحکومت ولایت جونه گر تعین یافته بود

و به تعریف و تحسین بسیار خواجهٔ جهان سربلندی یافت پیشکشی که ترتیب داده بود در همین عمارت بنظر اشرف گذرانید و بعض از آن پسند خاطر گردید تتمه را بدو بخشیدم *

جشن نو روز ششم از جلوس همایون

دو گهری و چهل پل از روز دوشنبه گذشته حضرت نیر اعظم به برج شرف خود که در حمل باشد تحویل نمود روز مذکور غرهٔ فروردین مطابق ششم محرم سنه ۱۰۲۰ جشن نو روزی ترتیب داده بر تخت دولت جلوس نمودم امرا و سایر بندهای درگاه سعادت نوروز در یافته تسلیمات مبارک بادی بجا آوردند و پیشکش بندهای درگاه میران صدر جهان و عبدالله خان فیروز جنگ و جهانگیر قلیخان از نظر اشرف گذشت روز چهارشنبه هشتم محرم پیشکش راجه کلیان که از بنگاله فرستاده بود از نظر گذشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور شجاعت خان و بعضی از منصبداران که بطلب از دکن آمده بودند ملازمت کردند کمر خنجر مرصع به رزاق وردی اوزبک مرحمت نمودم و در همین ایام پیشکش نوروزی مرتضی خان از نظر اشرف گذشت چیز بسیاری از هر قسم و هر جنس ترتیب داده بود همه را دیدم و انچه پسند خاطر گردید از جواهر گران بها و اقمشه نفیسه و فیل و اسپ گرفته تتمه را باز گردانیدم و خنجر مرصع به ابوالفتح دکنی و سه هزار روپیه بمیر عبدالله و یک اسپ عراقی بمقیم خان مرحمت نمودم شجاعت خان را به همین قصد از دکن طلبیده بودم که او را به بنگاله نزد اسلام خان فرستم که در حقیقت قایم مقام او باشد منصب او را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و سوار افزوده بخدمت صوبه مذکور تسلیم کنانیدم و خواجه ابوالحسن دو قطعه لعل و یکدانه مروارید و ده انگشتری گذرانید به ایرج پسر خانخانان کمر خنجر مرصع مرحمت نمودم منصب حرم هشتهزاری ذات و پنجهزار سوار بود دو هزاری دیگر بر ذات او افزودم و خواجه‌جهان را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار داشت پانصدی در ذات و دویست سوار دیگر اضافه نمودم * بیست چهارم محرم که هردهم فروردین روز شرف باشد یادگار علی سلطان ایلچی شاه عباس دارای ایران که به پرسش تعزیت حضرت عرش آشیانی و تهنیت جلوس می آمده بود سعادت ملازمت دریافت و سوغاتیکه شاه عباس برادرم فرستاده بود در نظر اشرف گذرانید اسپان خوب و اقمشه و از هر جنس تحفهای لایق اورده بود بعد از گذرانیدن سوغات در همین روز خلعت فاخره و سی هزار روپیه که بحساب ولایت هزار تومان بوده باشد باو مرحمت نمودم و کتابتیکه مبنی بر تهنیت و پرسش واقع والد بزرگوارم بود گذرانید چون در کتابت تهنیت اظهار محبت بیش از بیش نموده و در مراعات نسبت

نمودم بعد از دو سه روزی دیگر باز نیله گاوے بنظر درآمد هرچند تردد نموده خواستم که در یکجا آرام گیرد تا تفنگ انداخته شود مطلقاً قابو بدست در نیامد تاقریب شام از عقب او تفنگ بردوش میرفتم تا وقتیکه آفتاب غروب نمود نا امید از زدن او شدم بر زبان می گذشت که خواجه این نیله هم نذر شماست گفتن من و نشستن او مقارن واقع شد تفنگ چاق ساخته انداختم و اورا زدم و آنرا بدستور نیله سابق فرمودم که طعام پخته بفقرا بخورانند روز شنبه دوزدهم ذی حجه بار شکار ماهی شد درین روز تخمیناً سهصد و سی ماهی شکار شده باشد شب چهاردهم ۲۸ ماه مذکور در روپ باس نزول واقع شد چون از شکارگاههاے مقرری مدیست و حدیست که هیچ کس در حوالی آن شکار نکند آهوے بے نهایتی درین صحرا بهم رسید چنانچه بآبادانیها درمی آیند و از مضرت هر گونه اسیبی ایمن اند دو سه روز دران صحراها شکار نمودم و آهوی بسیار به تفنگ وچیته زده شکار کردم چون ساعت دخول شهر نزدیک بود درمنزل درمیان کرده شب پنجشنبه دویم محرم سنه ۱۰۲۰ بباغ عبدالرزاق معموری که [illegible] بلکه متصل شهراست نزول اجلال واقع شد درین شب اکثر بندهاے درگاه مثل خواجه جهان و دولتخان و جمعی که در شهر مانده بودند آمده ملازمت نمودند ایرج هم که از صوبه دکن طلبیده بودم بسعادت آستان بوسی مشرف گشت روز جمعه هم دران باغ مذکور توقف واقع شد وعبدالرزاق [illegible] روز پیشکشهاے [illegible] را گذرانید چون آخرین روز ایام شکار بود حکم شد که مدت شکار و عدد جانوران را که شکار شده بعرض رسانند مدت شکار از دهم ماه آذر لغایت بست و [illegible] اسفندار مد سنه ۵ سه ماه و بست [illegible] شکار بود بدین موجب شیر دوازده قلاده و [illegible] یک راس چهیکاره چهل و چهار کوته پاچه یک راس و آهو بره دو راس آهوی [illegible] شصت و هشت راس آهوے ماده سی و یکراس روباه چهار قلاده آهوی کورازه بست [illegible] یکراس خرس پنجقلاده کفتار سه قلاده خرگوش شش راس نیله گاو یکصد و [illegible] راس ماهی یکهزار و دوو شش قطعه عقاب یکدست [illegible] یکقطعه طاؤس پنج [illegible] کاروانک پنج قطعه دراج پنج قطعه سرخاب یکقطعه و سارس [illegible] قطعه دهیک [illegible] قطعه مجموع یکهزار و چهار صد و چهارده * روز شنبه ۲۹ اسفندار [illegible] مطابق ۴ محرم بر فیل سوار شده متوجه شهر شدیم از باغ عبدالرزاق [illegible] دولتخانه قلعه [illegible] کروه و بست طناب مسافت است هزار و پانصد روپیه نثار کردم در ساعتی [illegible] بود داخل دولتخانه شدم در بازارها بطریق معهود [illegible] [illegible] گرفته [illegible] بسته بودند * چون در ایام سیر و شکار خواجه جهان را حکم شده بود که در [illegible] عمارتے بسازد که قابلیت [illegible] [illegible] خواجه مشار الیه این نوع عمارت [illegible] را در سه [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] کار نمایان دست [illegible] [illegible] دیگر کار نمایان و جلد [illegible] خوبے نمودند از گذرگاه بهمان عمارت [illegible] داخل شده تماشاے آن منزل نمودم بغایت الغایت مستحسن افتاد

جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون بخت فروزندهٔ تاج و فرازندهٔ تخت را بر همگنان مبارک و میمون و فرخندهٔ و همایون گرداند و همیشه اسباب سلطنت و جهان بانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزاید و تضاعف باد از دیربار آئین وداد و روش اتحاد که بین الابا والاجداد انعقاد یافته و بتازگی میانه این مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون مژدهٔ جلوس آن جانشین مسند گورکانی و وارث افسر صاحبقرانی بدین دیار رسید یکی از محرمان حریم حضرت برسبیل تعجیل تعین شده بمراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم اذربایجان و تسخیر ولایت شروان درمیان بود تا خاطر مهر آگین از مهمات ولایت مذکور جمع نمی شد مراجعت بمستقر سلطنت میسر نبود در لوازم این امر خطیر تاخیر و تقصیر واقع شد هرچند رسوم و اداب ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان اعتبار ندارد اما طی آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قواصر که مطمح نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طی مراتب دوستی است لاجرم درین ایام خجسته فرجام همین توجه خدام ملایک احترام مهمات ولایت از دست رفته بر حسب مدعای احبا صورت یافته بالکلیه اران طرف خاطر جمع گشته بدارالسلطنت اصفهان که مقر سلطنت است نزول اجلال واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی را که انا عنجد از زمرهٔ بندگان یکجهت و صوفیان صافی طویت این دودمان است روانه درگاه معلی و بارگاه اعلی نمود که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلسیم بساط عزت و آدای لوازم پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته از اخبار مسرت اثار سلامتی ذات ملایک صفات و صحت مزاج وهاج خورشید ابتهاج بهجت افزای خاطر مخلص خیر خواه گردد مرجو انکه پیوسته دوحهٔ محبت و وداد موروثی و مکتسبی و حدیقهٔ خلت و اتحاد صوری و معنوی را که باروای انهار موالات و اجرای جداول مصادقات غایت نضرت و خضرت پذیرفته از نشو و نما بنداخته بارسال رسل و رسایل که مجالست روحانیست محرک سلسله یگانگی و رافع غایلهٔ بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را بایتلاف صوری متفق ساخته بارجاع و انجام مهام ممنون دانند حق سبحانه تعالی آن زبدهٔ خاندان جاه و جلال و خلاصه دودمان ابهت و اقبال را بتائیدات غیب الغیب مؤید داراد ❋

تا اینجا نقل کتابت برادرم شاه عباس تمام شد

برادرم سلطان مراد و دانیال را که در ایام حیات پدر بزرگوارم برحمت خدا پیوسته بودند مردم باسامی مختلف نام می بردند فرمودم که یکی را شاهزادهٔ مغفور و دیگریرا شاهزادهٔ مرحوم میگفته باشند اعتمادالدوله و عبدالرزاق معموری را که هریک بمنصب هزار و پانصدی سرفرازا بودند بمنصب هزار و هشتصدی سرفراز ساختم و برسواران قاسم خان برادر اسلام خان دویست و پنجاه سوار افزودم ایرج پسر کلان خانخانان را که خانه زاد قابل مستعد بود بخطاب شاه نواز خانی و سعدالله ولد

ادب و یگانگی دقیقه فرو گذاشت ننموده هر آئینه امد که کتابت بجنس داخل گردد ❋

نقل کتابت شاه عباس

از رشحات سحاب فیض ربانی و قطرات تمام وصل سبحانی طراوت بخش حدایق ابداع و اختراع باشد همیشه گلشن سلطنت و جهانبانی و چمن زار ابهت و کامرانی اعلی حضرت ملک مرتبت خورشید منزلت بادشاه جوان بخت کیوان و قار شهریار نامدار سپهر اقتدار خدیو جهانگیر سپهر کشا خسرو سکندر شکوه دارا لوا مسند نشین بارگاه عظمت و اجلال صاحب سریر علیم دولت و اقبال نزهت افزای ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحب قرانی چهره افروز جمال جهانبانی مبین رموز اسمانی زیور چهره دانش و بینش فهرست کتاب آفرینش مجموعه کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند افتاب فلک اقتدار سایه شاهنشاهی گل گلشن انجم سپاه فلک بارگاه صاحبقران خورشید کلاه عالم پناه از جویبار عنایت الهی و چشمه سار مرحمت نامتناهی سرسبز بود ساحت اقدس مساحتش از سیب حدوث و زوال علی الکمال محروس باد حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلت و مودت تحریر پذیر نیست

قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز

اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع زیارت کعبه مقصود گردیده اما قبله همت و لا جهت نسبت معنوی قریب طلبیده الحمد لله که بحسب وحدت ذاتی این بنا معد درگاه ذوالجلال رب جهانی مقدس ابهت و اجلال ایمعدی به تحقیق پیوسته بعد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قرب جانی و وصال روحانی نگشته رو در یکجهتی است و از یکجهت گرد ملال بر آئینه خاطر خورشید تمثال نه نشسته عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است و همواره بر سمت جان نروایح فوایح خلت و وداد و نسایم عدم قوایم محبت و اتحاد معطر گشته موانست روحانی و مواصلت جودانی رنگ ردای دوستی است

همنشینم خیال تو و سودای دلم ❋ لیلی و عالیست که در پی عم هجرانش نیست

بحمد الله تعالی و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی به ثمره مراد بارور شده شاهد مقصودیکه سالها در پرده خفا مستور بود و به تضرع و ابتهال از بارگاه واهب متعال جلوه گری آن مقالت میسر با حسن و خوبی از حجله غیب بظهور در آمده پرتو جمال بر ساحت آمال خجسته مال منتظران انداخته بر فراز تخت همایون سریر سلطنت اند مقرون هم آغوش آن انجمن آرای بادشاهی و زینت افزای سریر شاهنشاهی ... ده و لوای جهان کشائی خلافت و شهریاری و چتر ملک فرسای معدلت ... آن رفعت بخش افسر و اورنگ عقده کشائی دانش و فرهنگ ظل ... جهانبانی و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت امید که مهین مرادبخش

خلعت سرفرازی یافته روانه شدند در همین ایام بنابر حسن اخلاص و قدم خدمت اعتمادالدوله را بمنصب دو هزاری ذات و پانصد سوار سربلندی بخشیده مبلغ پنجهزار روپیه نقد بطریق انعام مرحمت فرمودم مهابتخان را که بجهت سامان واجب لشکر ظفر اثر دکن و دلالت نمودن امرا بحسن اتفاق و یکتادلی فرستاده بودم بتاریخ ۱ روز هم ماه تیر ۲۱ ربیع الثانی در دارالخلافة آگره ملازمت نمود از عرضداشت اسلامخان بعرض پیوست که عنایتخان در صوبه بنگاله مصدر خدمات پسندیده گشته بنابرین پانصد ذات او افزودم که دو هزاری بوده باشد بر منصب راجه کلیان که از تعینات صوبه مذکور است پانصدی ذات و سیصد سوار اضافه نمودم که مجموع هزار و پانصدی ذات و هشت صد سوار بوده باشد هاشم خان را که در اوڈیسه بود غایبانه بحکومت کشمیر سرفراز ساخته عم او خواجگی محمد حسین را به کشمیر فرستادم که تا رسیدن او از احوال املک خبردار باشد در زمان پدر بزرگوارم پدر او محمد قاسم کشمیر را گرفته بود چین قلیچ که ارشد اولاد قلیج خانست از صوبه کابل آمده سعادت ملازمت دریافت چون نسبت‌خانه زادگی را باجوهر ذاتی جمع داشت بخطاب خانے سربلند گشت و حسب الالتماس پدر او و بشرط تعهد خدمت تیراه پانصدی ذات و سه صد سوار بر منصب او افزودم بتاریخ ۱۴ امرداد بنابر سبق خدمت و وفور اخلاص و کاردانی اعتمادالدوله را بمنصب والای وزارت ممالک محروسه سربلندی بخشیدم و در همین روز کمر خنجر مرصع به یادگار علی ایلچی دارائے ایران کرامت فرمودم عبدالله خان که بسرداری لشکر رانا مقهور تعین بود چون تعهد نمود که از جانب گجرات بولایت دکن در آید او را بصاحب صوبگی و حکومت صوبه مذکور سرفراز ساخته راجه باسو را بعوض او بسرداری لشکر رانا تعین نمودم و پانصد سوار بر منصب او اضافه کردم و در عوض گجرات صوبه مالوه بخان اعظم مرحمت نمودم و چهار لک روپیه بجهت سامان و سرانجام لشکری که بهمراهی عبدالله خان از راه ناسک نزدیک بولایت دکن تعین یافته بود فرستاده شد صفدرخان با برادران از صوبه بهار آمده بسعادت استانبوس مشرف گشت یکی از غلامان بادشاهی که در خاتم بندخانه کار میکند کارنامه ‡ ساخته بنظر گذرانیده که تا امروز مثل این کاری دیده نشده بود بلکه نشنیده ام چون نهایت غرابت دارد به تفصیل نوشته می شود در پوست فندقی چهار مجلس از آستخوان فیل تراشیده ترتیب داده است اول مجلس کشتی گیران است دو کس باهم در کشتی گرفته‌اند و یکی در دست نیزه گرفته ایستاده است و دیگرے سنگ درشتی در دست دارد و دیگرے دستها بر زمین نهاده نشسته است و درپیش او چوبی و کمانے و ظرفی تعبیه نموده است مجلس دویم تختی ساخته در بالاے ان

‡ ظاهر این کار نامه از غلام خاتم بند خانه شاهي معلوم نمیشود چه در مجلس چهارم ساختن صورت حضرت عیسی علیه‌السلام را وجهی معلوم نمیشود غالباً این کار نامه از کار نامهاے کاریگران فرنگ بوده و بدستش افتاده‌انرا از نام کارنامه خود نظر گذرانید *

سعید خان را بلقب نوازش خانی سربلندی بخشیدم هنگام جلوس بر وزنها
و گرها پاره افزوده بودم چنانچه سه رتبه افزون مهر و روپیه اضافه شده بود درین ایام بعرض
رسید که در داد و ستدها رفاهیت خلق در آنست که مهر و روپیه بوزن سابق باشد چون
در جمیع امور رفاهیت و آسایش خلق منظور است حکم کردم که از تاریخ حال که یازدهم
اردی بهشت سنه ۶ جلوس باشد در دارالضربهای ممالک محروسه مهر و روپیه را
بدستور سابق مسکوک و مصروف میساخته باشند چون قبل ازین بتاریخ روز شنبه دویم
از ماه صفر سنه ۱۰۲۰ هزار و بیست احداد بدنهاد شنید که کابل از سرداره احدب
وجود خالیست و خاندوران در بیرونی هاست و معزالملک با معدودی چند از ملازمان
مومی الیه در کابل است و بعضی عدمت دادسته باسوار و پیاده بسیار غافل و بیخبر
خود را بکابل رسانید ومعزالملک باندازه فوت و حالت خود فی الجمله ترددی نموده
کابلیان و متوطنان و سکنهٔ شهر خصوصاً جمیع جماعت قزلباشیان کوچه‌ها را کوچه بند
نموده خانهای خود را مضبوط و مستحکم ساختند افغانان چند توپ شده از اطراف
بکوچه‌ها و بازارها در آمدند مردم از پشت بامها و سراهای خود آن تیره بختان
را از تیر و تفنگ گرفته جمعی کثیر را بقتل رسانیدند تا کی که از سرداران معتبر
آن مخذول بود کشته شد از وقوع اینمقدمه بملاحظه آنکه مبادا مردم از اطراف و
جوانب جمع شده راه بیرون شدن برانها مسدود گردانند دل و پای داده ترسان و هراسان
بازگشتند قریب بهشتاد نفر از آن سگان بجهنم رفتند تا دو بیست اسپ گرفته ازان
مهلکه جان به تگ پا بیرون بردند دادعلی میدانی که در لهوکر بود آخر همان روز خود
را رسانیده پاره راه تعاقب نمود چون فاصله بسیار شده بود وجمعیت او اندک کاری
نساخته برگشت بهمان سعی که دزرود آمدن نمود و فی الجمله ترددی که از معزالملک
واقع شد هریک بزیادتی منصب سرفرازی یافتند و دادعلی که بمنصب هزاری ذات
مفتخر بود هزار و پانصدی شد و معزالملک که هزار و پانصدی بود بهزار و هشت
صدی سرفراز گشت چون ظاهر شد که خاندوران و کابلیان در مقام زور گذرانیدن اند و دفع
احداد بدنهاد بدور و دراز کشید بخاطر گذرانیدم که خانخانان در درخانه بیکار افتاده
است او را با پسرانش بدین خدمت تعین باید کرد مقارن این اندیشه قلیج خان که
قبل ازین بطلب او فرمان صادر گشته بود از پنجاب آمد و سعادت خدمت دریافت از
ناصیه احوالش ظاهر گشت که بجهت آنکه خدمت دفع احداد که نامزد خانخانان شده
آزرده خاطر است تا آنکه صریح تعهد اینخدمت نمود و قرار یافت که صاحب صوبگی
پنجاب متعلق بمرتضی خان باشد و خانخانان درخانه بسر برد و قلیج خان بمنصب
شش هزاری ذات و پنجهزار سوار سرفرازی یافت و خدمت کابل و دفع و رفع احداد بد
... ر دزدان کوهستان را تعهد نمود خانخانان را فرمودم که در صوبه آگره از سرکار قنوج
... جاگیر تنخواه نمایند تا مفسدان و متمردان آن ولایت را تنبیه بلیغ نموده بیخ
و بنیاد ایشان را بر اندازد در وقت رخصت هریک بخلعتهای خاص و اسپ و فیل و

شکار نمود دو روز و دوشب انجا بوده شب یکشنبه بخیر و خوبی بشهر در امدم و شبی این بیت بخاطرم پرتو انداخت

بود براسمان تا مهررا نور * مبادا عکس او از چترشه دور

بچراغچیان و قصه خوانان فرمودم که دروقت سلام و صلواة فرستادن و قصه گذرانیدن درامد باین بیت کنند و حالا شایع است سویم دے روز شنبه عرضداشت خان اعظم رسید که عادلخان بیجاپوری از تقصیرات خود گذشته خود پشیمان گسته درصدد بندگی و دولت خواهی بیش از بیش است * ۱۴ دی مطابق سلخ شوال هاشم خان بکشمیر رخصت یافته بیادگار علی ایلچی ایران فرگل خاصه مرحمت نمودم باعتقاد خان شمشیری از شمشیرهاے خاصه سرافراز نام شفقت نمودم شادمان ولد خان اعظم را بخطاب شادمانخانی سرفراز ساخته منصب او از اصل اضافه به یکهزار و هفتصدی ذات و پانصد سوار مشخص شد و برعایت علم سربلندی یافت و سردار خان برادر عبدالله خان فیروز جنگ و ارسلان بے اوزبک که حراست سیوستان باو مقرر است بعنایت علم سرفراز گشتند پوستهاے آهو شکار خاصه را فرمودم که جانمازها ترتیب داده در دیوان خاص و عام نگاهدارند که مردم بران نماز می گذارده باشند میرعدل و قاضی را که مدار امور شرعیه بر ایشاناست بجهت خاص حرمت شرع فرمودم که زمین بوس که به صورت سجده است نکنند * روز پنجشنبه بیست و دوم ماه دے بار بشکار سمونگر متوجه شدم چون آهوے بسیارے دران حوالی جمع شده بود درین مرتبه خواجه جهان را رخصت کرده بودم که طرح شکار قمرغه انداخته اهوان را از هرطرف رانده در جاے وسیعی که دوران سرا پرده‌ها و گلال باز ها کشیده باشند در آورده ضبط نمایند یک و نیم کروه زمین را سرا پرده گرفته بودند چون خبر رسید که شکار گاه ترتیب یافته و شکاری بسیار بقید در آمده است متوجه گستم روز جمعه شروع در شکار شد تا پنجشنبه آینده هر روز با مردم محل بقمرغه در آمده ان مقدار که خاطر رغبت می نمود شکار میکردم پاره زنده گرفتار میگشتند و بعضی به تفنگ و تیر کسته می شدند روز یک شنبه و پنجشنبه که تفنگ بجانور نمی اندازم بدام زنده گرفتند درین هفت روز نهصد و هفده نر و ماده شکار شده بودند ازانجمله ششصد و چهل و یک آهوے نرو ماده که زنده گرفتار شده بودند چهار صد و چهار راس بفتحپور فرستاده شد که درمیان جولانگاه انجا سردهند و هشتاد و چهار راس دیگر را فرمودم که حلقهاے نقره در بینی کرده درهمان زمین آزاد کردند و دویست و هفتاد و شش آهوے دیگر که به تفنگ و تیر و چیته کشته بودند روز بروز به بیگمان و خادمان محل و آمرا و بنده هاے درگاه قسمت می شد چون از شکار کردن بسیار دلگیر شدم بامرا فرمودم که به شکار گاه رفته انچه مانده باشد مجموع را شکار نمایند و خود بخیریت روانه شهر شدم در غره بهمن مطابق هفدهم ذیقعده حکم کردم که در شهرهاے کلان ممالک محروسه مثل احمد آباد و الهآباد و لاهور و آگره و دهلی و غیره علورخانه‌ها بجهت فقرا ترتیب دهند تاسی محل نوشته شد

شامیانه ترتیب داده و صاحب دولت بر تخت نشسته یک پاے خود را بر بالاے پاے دیگر نهاده و تکیه بر پشت او نمایان ساخته و پنج نفر از خدمت کاران او گرد و پیش او ایستاده کرده است و شاخ درختی بر تخت سایه انداخته مجلس سوم صحبت ریسمان بازانست چوبے ایستاده کرده سه طناب بر این چوب بسته‌اند و ریسمان بازے بر بالاے ان پاے راست خود از پس سر بدست چپ گرفته و بر پاے ایستاده بزے را بر سر چوب کرده و شخصی دهلی در گردن انداخته می نوازد و مردے دیگر دستها بالا کرده ایستاده است و چشم بر ریسمان باز دارد و پنجکس دیگر ایستاده اند ازان پنج کس یکی چوبے در دست دارد مجلس چهارم درختی است و در ته ان درخت صورت حضرت عیسی را نمایان ساخته و شخصی سر بر پاے ایشان نهاده و پیر مردے بایشان در سخن است و چهار کس دیگر ایستاده اند چون چنین کار نامه ساخته بود اورا بانعام و زیادتی علوفه سرفراز ساختم در سی ام شهریور میرزا سلطان را که از دکهن طلبیده بودم امده ملازمت کرد بعد چندی باضافه منصب سرفرازی یافته بکمکی لشکر رانا مقهور تعین یافت چون عبدالله خان بهادر فیروز جنگ اراده نموده بود که از راه ناسک نزدیک بولایت دکن در ید بخاطر رسانیدم که رامداس کچهواهه را که از بندهاے با اخلاص والد بزرگوارم بود بهمراهی او تعین نمایم که همه جا خبردار احوال او بوده نگذارد که از تهور و شتاب زدگی بے وقت بفعل اید بجهت این خدمت اورا برعایتهاے عالی سرفراز ساخته خطاب راجگی که در گمان او نبود کرامت نموده نقاره هم عنایت نمودم و قلعه رنتهنبور را که از قلعه هاے مشهور هندوستان است بدو شفقت کردم و خلعت فاخر و فیل و اسپ داده مرخص ساختم خواجه ابوالحسن را که از دیوانی کل تغیر یافته بود بخدمت صوبه دکهن بمناسبت انکه در خدمت برادر مرحوم مدتها دران حدود بوده تعین نمودم * ابوالحسن پسر اعتمادالدوله را بخطاب اعتقاد خانی سرفرازی بخشیدم پسران معظم خان را بمناصب لایق سرفراز ساخته به بنگاله پیش اسلامخان فرستادم راجه کلیان بسرداری سرکار آدیسه به تجویز اسلامخان مقرر گشت و باضافه دو صدی ذات و سوار سرفراز گردید چهار هزار روپیه بشجاعت خان دکهنی مرحمت نمودم هفتم ابان بدیع‌الزمان ولد میرزا شاهرخ از دکهن امده ملازمت کرد درین روزها بجهت شوریدگی و هرج و مرج که در ولایت ماوراءالنهر واقع شده بسیارے از امراے وسپاهیان اوزبک مثل حسین بے و پهلوان بابا و دوربن بے درمن و برمے و تنبو التجا بدرگاه ما اورده ملازمت نمودند هریکی بخلعت و اسپ و زر نقد و منصب و جاگیر سرفراز گشتند روز دوم اذر هاشم‌خان از بنگاله آمده سعادت استان بوسی دریافت پنج لک روپیه بجهت مدد خرچ لشکر فیروزی اثر دکهن که بسرداری عبدالله خان مقرر بوده است بدست روپ خواص و شیخ انبیا باحمد آباد گجرات فرستاده شد بقصد شکار موضع سمونگر نه ارشکار گاه مقرر مدمت متوجه شدم آهو شکار شده ا با جمعه شد از آن آهو را خود شکار کردم و شش دیگر را خورم

در هر روز از روز هاے جشن مذکور پیشکش یکی از بندها میگذشت و به تفصیل ملاحظه نموده انچه پسند خاطر می افتاد میگرفتم و باقی باو مرحمت میشد سیزدهم فروردین مطابق بیست و نهم محرم عرضداشت اسلامخان رسید مشعر بر اینکه بیمن عنایت الهی وببرکت توجه و اقبال شاهنشاهي بنگاله از فساد عثمان افغان پاک گشت پیش ازانکه حقیقت این جنگ مرقوم میگردد سطرے چند از خصوصیات بنگاله در قلم می آورم بنگاله ملکیست درنهایت وسعت دراقلیم دوم طول ان ازبندرچاٹگام تاگڑهي چهار صد و پنجاه کروه و عرض ان از کوههاے شمالي تاپایان سرکار مدارن دویست و بیست کروه جمع ان تخمیناً شصت کرور دام † بوده باشد حکام سابق انجا همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یکهزار زنجیر فیل و چهار پنجهزار کشتي از نوارهٔ جنگي و غیره سرانجام می نموده اند از زمان شیرخان و سلیم خان پسر او این ولایت در تصرف افغانان بود چون اورنگ سلطنت و فرمانروائي دارالملک هندوستان بوجود اشرف اقدس والد بزرگوارم زیب و زینت گرفت افواج قاهره بر سر آن ملک تعین فرمودند و مدت مدیدی فتح انجا را پیشنهاد همت داشتند تا انکه ولایت مذکور بحسن سعي اولیاے دولت قاهره از تصرف داؤد کرانی که اخرین حکام انجاست بر آمد ان مخذول در جنگ خانجهان کشته گشت و لشکر او پریشان و متفرق گردید ازان تاریخ باز تا حال این ولایت در تصرف بند هاے درگاه است غایتاً پارهٔ از بقایای افغانان در گوشه و کنار این ملک مانده بودند و بعضی جا هاے دور دست را در تصرف داشته تا آنکه رفته رفته اکثرے ازان جماعت زبون و تاخر کشتند وبولایا تے که متصرف بودند بدست اولیای دولت قاهره درآمد چون انتظام آمور سلطنت و فرمانروائي به محض فیض و فضل ایزدي باین نیازمند درگاه الهي مفوض گشت در سال اول جلوس راجه مانسنگهه را که بحکومت ودارائی انجا مقرر بود بدرگاه طلب داشته قطب الدینخان را که بشرف کوکلتاشی من از سایر بندها امتیاز داشت بجای او فرستادم در ابتداے درآمد بان ولایت بدست یکی از فتنه کیسان که از تعینات آن ملک بوده درجه شهادت یافت وان نا عاقبت اندیش نیز بجزای عمل خود رسید و کشته گشت جهانگیر قلي خان را که صاحب صوبه و جاگیردار ولایت بهار بود بنابر قرب جوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرفراز ساخته حکم فرمودم که به بنگاله رفته آن ولایت را متصرف شود باسلام خان که در دارالخلافه آگره بود فرمان فرستادم که بصوبه بهار متوجهه شده آن ولایت را بجاگیر خود مقرر شناسد چون اندک مدتی از حکومت داري جهانگیر قلیخان گذشت بواسطه زبوني آب و هوائی آنجا بیماري صعب بهمرسانید و رفته رفته مرض قوي و قوے ضعیف گشته کار او به هلاکت آنجامید چون خبر در گذشتن او در لاهور مسموع گردید فرمان باسم اسلامخان صادر

---

† شصت کرور دام مساوي یک کرور و پنجاه لکهه روپیه انگریزي مي شود و سرکار اُڑیسه هم داخل صوبه بنگاله بود و این محاصل معه محاصل سرکار اُڑیسه است *

ازانجمله شش محل سابق دایر بود و بعث، و چهار محل دیگر الحال حکم شد که دایر سازند در چهارم بهمن هزاري بذات راجه نرسنگه دیو اضافه نمودم که چهار هزاري ذات و دوهزار سوار باشد و شمشیر مرصع خود مرحمت کردم و شمشیر دیگر از شمشیرهاے خاصه که شاه بچه نام داشت بشاه نوازخان عنایت شد در ۱۶ اسفندار بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ بلشکر راتا مقهور تعین یافت و شمشیرے براے راجه باسو بدست او فرستاده شد چون مکرر بمسامع جلال رسیدکه امراے سرحد بعضي مقدمات که بایشان مناسبتي ندارد از قوه به فعل مي اورند و ملاحظه توره و ضوابط آن نمیکنند به بخشیان فرمودم که فرامین مطاعیه بامراے سرحد صادر گردانند که من بعد مرتکب این امور که خاصه بادشاهانست نگردند اول آنکه در جهروکه ننشینند و بامرا و سرداران کمکي خود تکلیف چوکي و تسلیم نکنند و فیل بجنگ بیندازند و در سیاست ها کور نکنند و گوش و بیني نه برند و بزور تکلیف مسلماني برکسی نکنند و خطاب بملازمان خود ندهند و نوکران بادشاهي را کورنش و تسلیم نفرمایند و اهل نغمه را بروشے که در دربار معمولست تکلیف چوکي دادن نکنند و وقت برآمدن نقاره ننوازند و اسپ و فیل که بمردم دهند خواه بملازمان بادشاهي و خواه بنوکران خود جلو و کجک بردوش انها داده تسلیم نفرمایند درسواري ملازمان بادشاهي را در جلو خود پیاده نبرند و اگر چیزی بانها بنویسند مهر بر نکنند این ضوابط که بآئین جهانگیري اشتهار یافته الحال معمولست *

جشن نوروز هفتم از جلوس همایون

غره فروردي سنه ۷ جلوس روز سه شنبه ۱۶ محرم الحرام سنه ۱۰۲۱ در دارالخلافه آگره مجلس نوروز عالم افروز وجشن مسرت بخش عشرت اندوز سامان پذیرفت بعد ازگذشتن چهار گهري از شب پنجشنبه سیوم ماه مذکور که ساعت اختیار کرده منجمان بود بر تخت نشستم بدستور هرساله فرموده بودم که در بازار آئین بسته تا روز شرف این مجلس برقرار باشد خسرو بے اورنگ که در میان اوزبکیه به خسرو قرمچي اشتهار دارد درهمین روزها آمده سعادت ملازمت دریافت چون از مردم قرار داده ماوراءالنهر بود اورا بعنایتها سربلندي بخشیده خلعت فاخره دادم به یادگار علي ایلچي داراے ایران پانزده هزار روپیه مدد خرچ گویان عنایت نمودم و درهمین ایام پیشکش افضل خان که از صوبه بهار فرستاده بود از نظر اشرف گذشت سي زنجیر فیل و هژده راس گوت و پارچه اقمشه بنگاله و چوب صندل و نافهاے مشک و چوب عود و از هر جنس چیزها بود پیشکش خاندوران هم بنظر درآمد و چهل و پنج راس و دو قطار شتر و چیني خطائي و پوستینهاے سمور و دیگر تحف و هدایا که در کابل و انحدود بهم میرسد فرستاده بود و امراے در خانه خود تکلفات در پیشکشهاے خود نموده بودند بضابطه همه ساله

نیز بسیاری زخمی و کشته شده بودند آن صفدر حساب لشکریان را از روی دانستگی و فهمیدگی بخاطر می‌آورد و مشخص خود میسازد که سرداران هراول و برانغار و جرانغار کشته شدند همین قول مانده از کشته شدن و زخمی گشتن جمعیت خود پروا نکرده در همان گرمی بر قول میتازد و درین جانب پسر و برادران و خویشان شجاعت خان و دیگر بندها راه برای گمراهان گرفته بر مثال شیران و پلنگان به پنجه و دندان تلاش میکردند چنانچه بعضی درجه شهادت یافتند و جمعی که زنده ماندند زخمهای منکر برداشتند درین وقت فیل مستی گجپت نام که فیل اول او بوده بر شجاعت خان میدواند شجاعتخان دست بر برچهه برده بر فیل میزند آن طور فیل مستی ز برچهه چه پروا است دست بشمشیر برده دو شمشیر پی در پی میزند آن هم چه معنا بعد ازان جمدهر کشیده دو جمدهر میرساند باز هم بر نمیگردد و شجاعت خان را باسپ زیر میکند بمجرد از اسپ جدا شدن جهان گیرشاه گمده بر مینهد و حلو دار او شمشیر دو دستی بر دستهای فیل رسانیده چون فیل بزانو درمی آید اتفاقاً حلو دار فیلبان را از بالای فیل بزیر میکشد و بهمان جمدهر که در دست داشت درین پیادگی بدوعی برخرطوم و پیشانی فیل میزند که فیل از الم آن فریاد زنان بر میگردد چون زخمها بسیار داشت بفوج خود رسیده می افتد و اسپ شجاعت خان سالم بر میخیزد در حینی که سوار میشد آن مخذولان فیل دیگر بر علمدار او میدوانند و علم اورا باسپ زیر میکنند و ازان جا شجاعت خان نعرهٔ مردانه برکشیده علمدار را خبردار میسازد و میگوید که مردانه باش من زنده ام و در پای علم درین وقت تنگ هرکس از بندهای درگاه حاضر بودند دست به تیر و جمدهر و شمشیر برده بر فیل میدوند و شجاعت خان هم خود را رسانیده بعلمدار نهیب میدهد که برخیز و اسپ دیگر بجهت علمدار حاضر ساخته اورا سوار میسازد و علمدار علم را بر افراخته بر جای خود می ایستد در اثنای این گیرودار تفنگی بر پیشانی آن مقهور میرسد که زندهٔ آنرا هرچند تفحص کردند ظاهر نشد بمجرد رسیدن این تفنگ ازان گرمی بار آمده میداند که ازین زخم جان بری نیست تا دو پهر هم باوجود چنین زخمی منکر مردم خود را بجنگ ترغیب مینمود و معرکه قتال و جدال گرم بود بعد ازان عنان رو گردانید و افواج قاهره سر درپی انها مینهند ورده زده آن مخذولان را در محلی که دایره کرده بودند درمی آورند آن مخذولان به تیر و تفنگ مردم را نگاه داشته نمیگذارند که مردم بادشاهی بجا و مقام انها درآیند چون ولی برادر عثمان و ممریز پسر او ودیگر خویشان و نزدیکان او بر زخم عثمان مطلع میشوند بخاطر میگذرانند که ازین زخم خود او را خلاصی میسر نیست اگر ما همچنین شکسته و ریخته بقلعه خود رویم یک کس زنده نخواهد رسید صلاح درینست که امشب درهمین جا که دایره کرده‌ایم بمانیم و آخر شب فرصت جسته خود را بقلعه خود رسانیم دو پهر از شب گذشته عثمان بجهنم واصل میگردد و در پهر سویم جسد بیجان او را برداشته و خیمه و اسبابیکه همراه داشته اند درمنزل گذاشته

گشت که صوبه بهار را با فضل‌خان سپرده خود بتاکید هرچه تمام‌تر روانه بنگاله گردد در تعین این خدمت بزرگ اکثر بندهاے درگاه بنابر خورد سالی و کم تجربگی آرسخنان میگفتند چون جوهر ذاتی و استعداد فطری او منظور نظر حق بین بود خود او را بجهت این خدمت اختیار نمودم بحسب اتفاق مهمات این ولایت بروشی ارو سر انجام پذیرفت که از ابتداے درآمد این ملک بتصرف اولیاے دولت ابد پیوند تا امروز هیچ کس از بنده هاے درگاه را میسر نشده بود یکی از کار هاے نمایان او دفع عثمان افغان مقهور است که مکرر در زمان حیات حضرت عرش اشیانی اورا با افواج قاهره مقابله و مقاتله دست داد و دفع اومیسر نگشت دریتولا که اسلام خان ڈهاکه را محل نزول خود ساخته بود ورفع ودفع زمینداران آن نواحی را پیشنهاد همت داشته بخاطر گذرانید که فوجی برسر عثمان مقهور و ولایت او باید فرستاد اگر اختیار دولت خواهی و بندگی نماید چه بهتر والا بطریق دیگر متمردان اورا سزا داده نیست و نابود سازد چون شجاعت خان در همان ایام به اسلام خان پیوسته بود قرعه سرداری این خدمت باسم او انداخته شد چندے دیگر از بندها مثل کشور خان و افتخار خان و سید ادم بارهه و شیخ اچهه برادر زاده مقرب خان و معتمد خان و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر بندها به همراهی او تعین نمود و از مردم خود نیز جمعی همراه کرد درساعتیکه مشتری کسب سعادت ازو میدمود این جماعت را روانه ساخت و میر قاسم بحر میرزا مراد را میر بخشی و واقعه نویس نمود و از زمینداران نیز چندے بجهت راهنمونی همراه کرد افواج نصرت فریب روانه گشتند چون بحوالی قلعه و زمین او نزدیک شدند چندی از مردم زبان دان را به نصیحت او فرستادند تا او را دلالت بدولت خواهی نموده از طریق بغی و طغیان براه صواب باز آورند چون غرور بسیار در کاخ دماغ او جا گرفته بود و همیشه هواے گرفتن این ملک بلکه دیگر داعیه ها درسر داشت اصلا گوش به سخنان انصاف نمود مستعد جدال و قتال گردید و درکنار ناله که زمین ان تمام چهله و دلدل بود جاے جنگ قرار داد روز یکشنبه ۹ محرم شجاعت خان ساعت جنگ اختیار نموده افواج قاهره را مقرر ساخت که هریک بجا و مقام خود رفته آماده جنگ باشند عثمان دران روز قرار جنگ باخود نداده بود چون شنید که لشکرهاے بادشاهی مستعد گشته آمده اند ناچار اوهم سوار شده بکنار ناله آمد و سوار و پیاده خود را در برابر افواج منصوره باز داشت چون هنگامه جنگ گرم گشت و فوج بفوج روبروے خود متوجه گردید دریں مرتبه اول آن جاهل خیره سر فیل مست جنگی خود را پیش انداخته برفوج هراول می تارد بعد از زد و خورد بسیار از سرداران هراول سید آعظم بارهه و شیخ اچهی بدرجه شهادت میرسند سردار [illegible] افتخار خان هم در ستیز و آویز تقصیر نکرده جان خود را نثار می نماید و جمعی [illegible] بودند انقدر تلاش میکنند که پاره پاره میشوند همچنان گروه جرانغار کشور خان [illegible] و مردانگی داده خود را فداے کار صاحب میسازد با آنکه تیره بختان

بندهای عمده و محرم قدیم الخدمت جهانگیری است بمنصب پنج هزاری ذات و دوهزار سوار سرفرازی یافته از بندر کهنبایت رسیده سعادت ملازمت دریافت چون اورا بجهت بعضی مصلحت ها حکم کرده بودم که به بندر گوده رفته و از پرتگیزیان [illegible] است به بیند و نفایسی که در آنجا بدست آید جهت سرکار خاصه شریفه بخرد [illegible] حسب الحکم باستعداد تمام بگوده رفت و مدتی درآنجا بوده نفایسی که [illegible] بدست افتاد اصلا روی زر ندید بهر قیمتی که فرنگیان خواستند زر داده [illegible] از بندر مذکور معاودت نموده متوجه درگاه گشت و اسباب و نفایسی که [illegible] بدفعات از نظر گذرانید از هرجنس چیزها و تحفها داشت از آن جمله جانوری چند آورده بود بسیار غریب و عجیب چنانچه تاحال ندیده بودم بلکه نام او [illegible] نمیدانست حضرت فردوس مکانی اگرچه در واقعات خود صورت واشکال بعضی جانوران را نوشته اند غالباً بمصوران نفرموده اند که صورت آنهارا تصویر نمایند چون این جانوران در نظر من بغایت غریب درآمده هم نوشتم و هم در جهانگیرنامه فرمودم که مصوران شبیهه آنهارا کشیدند تا حیرتی که از شنیدن دست دهد از دیدن زیاده گردد یکی از جانوران ‡ در جثه از طاؤس ماده کلان تر و از نر فی الجمله خورد تر گاهی که در مستی جلوه می نماید دم خود را و دیگر پرها را طاؤس آسا پریشان می سازد و برقص درمی آید نول او و پای او شبیه نول و پای خروس است سر وگردن و زیر حلقوم او هر ساعت برنگی ظاهر میگردد وقتی که در مستی است سرخ سرخست گویا که تمام را بمرجان مرصع ساخته اند و بعد زمانی همین جاها سفید میشود و بطرز پنبه بنظر درمی آید و گاهی فیروزه رنگ ظاهر میگردد بوقلمون آسا هر زمان برنگی دیگر دیده میشود و دو پارچه گوشتی که بر سر خود دارد بتاج خروس میماند است غریب اینست که در هنگام مستی پارچه گوشت مذکور بطریق خرطوم از بالای سر او تا یک وجب می آویزد و باز که آن را بالا میکشد چون شاخ کرگدن بر سر او بمقدار دوانگشت نمایان میگردد و اطراف چشم او همیشه فیروزه رنگست و دران تغیر و تبدیل نمیرود و پرهای او بالوان مختلف بنظر درمی آید بر خلاف رنگهای پر طاؤس دیگر میمونی آورده بود بهیات غریب و شکل عجیب دست و پا و گوش و سر او بعینه میمون ست و روی او بروی روباه میماند رنگ چشمهای او برنگ چشم باز لیکن چشم او از چشم باز کلان تر است از سر او تا سر دم یکذرع معمول بوده است از میمون پست تر و از روباه بلندتر است پشم او بطریق پشم گوسفند و رنگ آن خاکستری است از بنا گوش تا زنخ سرخ سرخست میگون دم او از نیم ذرع دو سه انگشت دراز تر غایتاً بخلاف دیگر میمونها دم این جانور افتاده است بطریق دم گربه گاهی آوازی ازو ظاهر میشود بطریق آواز آهو بره مجملاً خیلی غرایب دارد از مرغ دشتی که اورا تذرو میگویند تا حال

---

‡ این جانور را بزبان انگریزي ترکي می نامند و اهل هند پیرو میگویند و فارسي دانان هند بفارسي فیل مرغ نام نهادة اند و الحال بکثرت در هندوستان موجود است *

بحکمه خود متوجه میشوند قراولان لشکر فیروزی اثر اینمعنی خبر یافته شجاعتخان را آگاه میسازند صبح دو شنبه دولتخواهان جمع شده صلاح می بینند که تعاقب باید نمود و نباید گذاشت که این تیره بختان نفس برآورند غایتاً بجهت ماندگی سپاهیان و کفن و دفن شهیدان و غمخواری مجروحان و زخمیان در پیش رفتن یا فرود آمدن متردد خاطر بودند درین حالت عبدالسلام پسر معظم خان باجمعی از بندهای درگاه که مجموع سیصد سوار و چهارصد توپچی باشند میرسند چون این جماعت تازه زور در رسیدند بهمان قرار داد تعاقب نموده متوجه پیش شدند این خبر به ولی که بعد از عثمان سرمایه فتنه و فساد و شورش بود میرسد که شجاعت خان بالشکر ظفر اثر بافواج دیگر تازه زور که بحال پیوسته اند نزدیک رسیده آمد چاره خود جز این نمی بیند که بوسیله اخلاص درست و بازگشت بطریق مستقیم و دولتخواهی بشجاعتخان رجوع آورد آخرالامر مردم درمیان داده پیغام میفرستد که آنکسی که باعث فتنه و فساد بود رفت و ماجمعی که مانده ایم دست بندگی و مسلمانی درمیان است اگر قول بدهند آمده شمارا به بینم و بندگی درگاه اختیار کنیم و فیلان خود را برسم پیشکش بگذرانیم شجاعت خان و معتقد خان که در روز جنگ رسیده مصدر خدمات پسندیده گشته بودند و سایر دولتخواهان بمقتضای وقت و مصلحت دولت قول داده آن جماعت را تسلی ساخته روز دیگر ولی و پسران و برادران و خویشان عثمان همگی آمده شجاعتخان و دیگر بندها را دیدند و چهل و نه زنجیر فیل پیشکش گویان آورده گذرانیدند بعد از انصرام این خدمت شجاعت خان و چندی از بندهای درگاه را در ادهار و طرف که در تصرف آن تیره روزگار بود گذاشته ولی و اعیانان را همراه گرفته بتاریخ ششم شهر صفر روز دوشنبه با افواج و ساهره در جهانگیر نگر آمده باسلام خان پیوستند چون این اخبار مسرت آثار در اگره بپای تخت معدلت درگاه الهی رسید سجدات شکر بتقدیم رسانیده دفع و رفع اینقسم غنیمی را محض از کرم بیدریغ واجب تعالی دانست در برابر این نیکو خدمتی اسلام خان بمنصب شش هزاری ذات سرواری یافت و شجاعت خان بخطاب رستم زمان سربلند گردید و هزاری ذات و سوار بر منصب او اضافه فرمودم و دیگر بندها هر یک باندازه خدمتی که از ایشان بفعل آمده بود بزیادتی منصب و دیگر رعایتها ممتاز گشتند در مرتبه اول که این خبر رسید کشته شدن عثمان بطریق اراجیف مذکور میشد بجهت صدق و کذب این سخن بدیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی تفاؤل نمودم این غزل برآمد

دیده دریا کنم و صبر بصحرا فکنم * اندرین کار دل خویش بدریا فکنم

خورده ام تیر فلک باده بده تا سرمست * عقده در بند کمر ترکش جوزا فکنم

چون این بیت بغایت مناسب مقام بود تفاؤل باں نمودم بعد از چند روز دیگر خبر آمد که عثمان را تیر قضاے بل خداے رسیده هرچند تفحص نمودند زننده آن پیدا نشد بنابر غرابتی که داشت اینمعنی مرقوم گردید ۱۶ فروردین ماه مقرب خان که از

شنیده نشده که در خانه ازو بچه گرفته باشند در زمان والد بزرگوارم نیز سعي بسیار کردند که تخم و بچه بکند نشد من فرمودم که چندی از نر و ماده او یکجا نگاه داشتند رفته رفته به تخم آمدند آن تخمها را فرمودم که در زیر ماکیان گذاشتند در عرض دو سال مقدار شصت و هفتاد بچه برآمد و تا پنجاه و شصت کلان شدند هر کس اینمعنی شنید تعجب تمام نموده مذکور ساخت که در ولایت هم مردم سعي بسیار کردند مطلق تخم نداد و بچه ازو حاصل نشد درهمین ایام بر منصب مهابتخان هزاریذات و پانصد سوار افزودم که چهار هزاریذات وسه هزار و پانصد سوار بوده باشد و منصب اعتمادالدوله از اصل و اضافه چهار هزاریذات و هزار سوار مقرر گشت و بر منصب مهاسنگهه نیز پانصدي ذات و سوار افزوده شد که اصل و اضافه سه هزاري ذات و دو هزار سوار بوده باشد و بر منصب اعتقاد خان پانصدي ذات و دویست سوار افزوده هزاري ذات و سیصد سوار کردم خواجه ابوالحسن درین روزها از دکن آمده سعادت ملازمت دریافت دولت خان که به فوجداري صوبه الهآباد و سرکار جونپور تعین یافته بود آمده ملازمت نمود بر منصب او که هزاري بود پانصدي افزوده شد روز شرف که ۱۹ فروردین بوده باشد منصب سلطان خرم را که ده هزاری بود به دوازده هزاری سرفراز ساختم اعتبار خان را که بمنصب سه هزاریذات و هزار سوار سربلند بود چهار هزاری کردم مقرب خان که منصب او دو هزاری ذات و هزار سوار بود پانصدي ذات و سوار افزودم و بر منصب خواجه جهان که دو هزاریذات و هزار و دویست سوار بود پانصدي دیگر اضافه فرمودم چون ایام نوروز بود اکثر بندها باضافه منصب سرفرازي یافتند درهمین تاریخ دلیپ از دکن آمده ملازمت نمود چون پدر او رای رایسنگهه وفات یافته بود اورا بخطاب رای سربلند ساخته خلعت پوشانیدم پسر دیگر داشت سورج سنگهه نام باوجود آنکه دلیپ پسر ٹیکه او بود میخواست که سورج سنگهه جانشین او باشد به تقریب محبتی که با مادر او داشت دروقتیکه احوال وفات او مذکور می شد سورج سنگهه از کم خردي و خورد سالی بعرض رسانید که پدر مرا جانشین خود ساخته ٹیکه داده است این عبارت مرا خوش نیامد فرمودم که اگر پدر ترا ٹیکه داده است ما دلیپ را سرفراز ساخته ٹیکه میدهم و بدست خود او را ٹیکه کشیده جاگیر و وطن پدر اورا باو مرحمت کردم باعتمادالدوله دوات و قلم مرصع عنایت شد لکهمي چند راجه کانون که از راجهای معتبر کوهستان است و پدر او راجه اودرهم در زمان حضرت عرش آشیاني آمده بود در وقت آمدن التماس نمود که پسر راجه تودرمل آمده دست مرا گرفته بملازمت آورد بنابر التماس او پسر راجه بآوردن او مقرر گشته بود لکهمي چند هم التماس نمود که پسر اعتمادالدوله آمده مرا بملازمت آورد شاپور را فرستادم که اورا بملازمت آورد و از تحفهاے کوهستان خود اسپان گوٹ اعلی و جانوران شکاري از باز و جره و شاهین وقطاس و نافهاے مشک و پوستهاے آهوے مشک که نافه بران بند بود و شمشیرهای که بزبان آنها کهانده میگویند و خنجر که بزبان

درین مذاق بود که بعد از جلوس من نسبت باو با حرکتی که بعضی خواهد آمد بخلاف
آنچه درخاطر او و دیگران قرار یافته بود درمقام رعایت شده او را بمنصب پنجهزاری
ذات و سوار سرفراز ساختم و بعد ازان که مدتی وزیر صاحب استقلال ... رعایت
احوال او دقیقه فرو گذاشت نشد و بعد از فوت او فرزندان او را بمنصبها ... گردانیدم
آخرالامر ظاهر شد که نیت و اخلاص او درست نبوده و نظر بر اعمال ...
همیشه از من توهمی در خاطر داشته از قضیه و شورشی که در راه کابل واقع شد ...
خبردار بوده بلکه تقویت آن تیره بختان مینمود بارے مرا باور نمی افتاد که
این رعایت و شفقت مصدر بی دولتخواهی و تیره بختی گردد باندک فاصله در بیست
و پنجم همین ماه که اردی بهشت باشد خبر فوت میرزا غازی رسید میرزا مشارالیه
حاکم زادهاے تهته از ذات ترخانیاست در زمان والد بزرگوارم پدر او میرزا جانی دولت
خواهی اختیار نموده بهمراهی خانخانان که برسر ولایت او تعین یافته بود در شهر
لاهور بشرف ملازمت استسعاد یافت و بکرم بادشاهانه ولایت اورا بدو ارزانی داشتند و
خود ملازمت دربار اختیار نموده مردم خود را بجهت حفظ و حراست تهته رخصت
کنانید تابود در ملازمت گذرانید آخرالامر دربرهانپور وفات یافت میرزا غازی خان ولد
او که در تهته بود بموجب فرامین عرش آشیانی بایالت و حکومت آنجا سرفرازی
یافت سعید خان که دربهکر بود حکم شده که اورا دلاسا نموده بدرگاه آورد خان مشارالیه
کسان فرستاده اورا بدولتخواهی دلالت نمود آخرالامر اورا باگره آورده بشرف پابوس والد
بزرگوارم سرفراز گردانید در آگره بود که حضرت عرش آشیانی شنقار شدند و من برتخت
دولت جلوس نمودم بعد ازانکه خسرو را تعاقب نموده بلاهور داخل شدم خبر رسید که
امراے سرحد خراسان جمعیت نموده برسر قندهار آمده اند و شاه بیگ حاکم آنجا در
قلعه قلعی شده منتظر کمک است بالضرورة فوجی بسرداری میرزا غازی و دیگر امرا
و سرداران بکمک قندهار تعین شدند این فوج چون بحوالی قندهار میرسد لشکر خراسان
قوت توقف در خود نادیده معاودت نمود میرزا غازی بقندهار در آمده ملک وقلعه را
بسردار خان که بحکومت آنجا مقرر گشته بود سپرده و شاه بیگ خان بجاگیر خود
متوجه گشت و میرزا غازی از راه بهکر عزیمت لاهور نمود و سردار خان باندک مدتی
که در قندهار بود وفات یافت و باز آن ولایت محتاج بسردار صاحب وجودے گشت
درین مرتبه قندهار را اضافه تهته نموده بمیرزا غازی مرحمت نمودم ازان تاریخ تا زمان
رحلت درانجا بلوازم حفظ وحراست قیام و اقدام مینمود سلوک او بامترددین بعنوان
پسندیده بود چون عوض میرزا غازی سرداری بقندهار بایست فرستاد ابوالبی اوزبک
را که درملتان وان حدود واقع بود بدین خدمت مامور ساختم منصب او هزاروپانصدی
ذات و هزار سوار بود سه هزاری ذات و سوار مقرر نمودم وبخطاب بهادر خانی و علم
سربلندی یافت و حکومت دهلی و حفظ و حراست آنولایت بمقربخان مقرر گشت
و پیپ خواص را که از خدمتگاران نزدیک والد بزرگوارم بود بخطاب خواص خانی

درین روز چندے از جوانان مردانه کار طلب بکار آمدند علی مردان خان بهادر داد
بهادرے و مردانگی داده زخمهاے منکر برداشت و زنده بدست غنیم افتاده معنی
حلال نمکی و جان نثاری را به همراهان خود فهمانید و ذوالفقار بیگ هم ترددات مردانه
نموده بادی دنیای او رسید و بعد از دو روز دیگر در دشت جون بولایت راجه بهرجو
که از دولتخواهان درگاه هست [illegible] شدند آن جماعت بار گشتند و عبدالله خان
متوجه گجرات گردید سخن اینست که اگر در رفتن عنان کشیده میرفت و میگذاشت
که آن فوج دیگر باو ملحق میشد کار خاطر خواه اولیاے دولت قاهره صورت می یافت
بمجرد آنکه خبر برگشتن عبدالله خان به سرداران فوج که از راه برار متوجه بودند
رسید دیگر توقف را مصلحت ندیده بار گشتند و در عادل آباد که حوالی برهان پور
واقع است باردوی پرویز ملحق شدند چون این اخبار در آگره بمن رسید شورش تمام
در طبیعت خود یافتم و عزیمت نمودم که خود متوجه شده این ملازمان صاحب کسته
را از بیخ و بنیاد براندازم امرا و دولتخواهان بدین معنی اصلا راضی نشدند خواجه
ابوالحسن بعرض رسانید که مهمات آنطرف [illegible] روے که خانخانان فهمیده دیگرے نفهمیده
او را باید فرستاد تا این مهم از نظام اوفتاده را انتظام آورد و بمصلحت وقت صلحی در
میان انداخته تا بمرور سرانجام بر اصل نموده شود دیگر دولتخواهان باین مقدمه همراز گشته
راسخی همه باین قرار یافت که خانخانان را باید فرستاد و خوجه ابوالحسن نیز همراه
شود و بهمین قرار شاه [illegible] او باولادش [illegible] خانخانان و همراهیان او نموده روز یکشنبه
هفدهم آذر بیست سنه هشت [illegible] گشت شاه نواز خان و خواجه ابوالحسن
واراف بردی اوزبک و چندی دیگر از همراهان در همین تاریخ تسلیم رخصت نمودند
خانخانان بمنصب شش هزاری ذات [illegible] یافت شاه نواز خان سه هزاری ذات
وسوار را تسلیم نموده داراب خان باضافه پانصدی ذات و سیصد سوار که مجموع دو هزاری ذات
و یکهزار و پانصد سوار باشد سربلند گردیده و رحمن داد پسر خورد او هم منصب لایق
دادم خانخانان خلعت خاصه و خنجر مرصع و فیل خاصه با تلایرها و اسپ عراقی
عنایت نمودم و همچنین به پسران و همراهان او نیز خلعت و اسپ مرحمت کردم
و در همین ماه معز الملک باپسران از کابل آمده بسعادت آستان بوسی سرفراز گشت شیام
سنگهه وراے منگت بهدوریه که از تعیینات لشکر بنگش بودند حسب الالتماس ملیح خان
بزیادتی منصب سربلندی یافت شیام سنگه هزار وپانصدی بود پانصدی دیگر بر
منصب او اضافه شد وراے منگت نیز بزیادتی منصب مفتخر گردید مدتے بود که
اخبار بیماری آصفخان میرسید و چند مرتبه رفع مرض شد و باز عود نمود تاآنکه در
برهانپور در سن شصت و سه سالگی درگذشت فهم و استعدادش بغایت خوب بود
[illegible] چست دستگی بر طبعش غالب بود شعر هم میگفت خسرو شیرین بنام من نظم
[illegible] بنور نامه در زمانه والد بزرگوارم بدرجه امارت و وزارت رسیده بود باآنکه در
[illegible] بندگی چند مرتبه ازو سبکیهاے بفعل آمده و اکثر مردم بلکه خسرو هم

داد جوان مردانه بهجرد فریادی که بار رسد یا شخصی به او رجوع سالی بشود این قسم مضطرب شده بی تابانه خود را از بالای فیل انداخت ... دای حیرت است در ۱۹ ماه تیر خبر این حادثه بمن رسید پسران او را بدو ارشدت ... دلجوئی کردم اگر این قضیه او را دست نمیداد چون خدمت نمایانی کرده بود ... و شفقتها سرفرازی می یافت

با قضا بر نمی توان آمد

یکصد و شصت زنجیر فیل نر و ماده اسلام خان از بنگاله فرستاده بود درهمین ... از نظر گذشت و داخل فیلخانهٔ خاصهٔ شریفه گشت راجه نیک چند راجه ... استدعای رخصت نمود چون به پدر او در زمان عرش آشیانی یکصد راس اسپ مرحمت شده بود بهمان دستور باو مرحمت کردم و فیل نیز داده شد و تا ابحال بود بخلعتها سرفرازی یافت و خنجر مرصع هم دادم به برادران او نیز خلعتها و اسپها داده شد ولایت او را بدستور سابق باو عنایت فرمودم شادمان و کامروا بجا و مقام خود باز گشت به تقریبی این بیت امیرالامرا خوانده شد

بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق * یکزنده کردن تو بصد خون برابر است

چون طبع من موزونست گاهی باختیار گاهی بی اختیار مصراعی و رباعی یابتی در خاطرم سومیزند این بیت بزبان گذشت

از من متاب رخ که نیم بی تو یکنفس * یکدل شکستن تو بصد خون برابر است

چون خوانده شد هر کس که طبع نظمی داشت درین زمین بیتی گفته گذرانید ملا علی احمد مهرکن که احوال او پیش ازین گذشت بد نگفته بود

ای محتسب زگریه پیرمغان بترس * یک خم شکستن تو بصد خون برابر است

ابوالفتح دکنی که از امرای معتبر عادلخان بود و قبل ازین بدو سال دولت خواهی اختیار نموده خود را داخل اولیای دولت قاهره ساخته بود در دهم امرداد بملازمت آمد و منظور عنایت و تربیت گشته بشمشیر خاصه و خلعت سرفرازی یافت و بعد از چند روز اسپی خاصه نیز بدو مرحمت نمودم خواجگی محمد حسین که به نیابت برادرزادهٔ خود بکشمیر رفته بود چون خاطر از مهمات آنجا جمع ساخت درهمین روزها آمده ملازمت نمود چون بحکومت پتنه و دارائی آنجا سرداری بایست فرستاد بخاطر رسانیدم که میرزا رستم را فرستم منصب او را که پنج هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بود پنج هزاری ذات و سوار ساخته بتاریخ ۲۶ جمادی الثانی مطابق دویم شهریور تسلیم حکومت پتنه نموده فیل خاصه با اسپ و زین مرصع و شمشیر مرصع و خلعت فاخره داده رخصت نمودم و پسران او و نبیران مظفرحسین خان میرزائی برادر او باضافهای منصب و فیل و اسپ و خلعت سرفرازی یافته بهمراهی او سرخص گشتند رای دلیپ را بکومکی میرزا رستم تعین نمودم چون جا و مقام او نزدیک بان حدود است جمعیت خوب دران خدمت حاضر سازد پانصدی ذات و سوار بر منصب

و منصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته فوجداري سرکار قنوج را بدو مرحمت نمودم چون صبیه اعتقاد خان ولد اعتمادالدوله را جهت خرم خواستگاري نموده بودم و مجلس کد خدائي او درمیان بود روز پنجشنبه هیجدهم خورداد بمنزل او رفته یکروز و یک شب انجا بودم پیشکشها گذرانید و بیگمان و مادران خود خادمان محل را تورها سامان داده بامراء سرو پاها عنایت نموده عبدالرزاق را که بخشي درخانه بود بجهت سرانجام ولایت تهته فرستادم که تاتعین سردار صاحب وجود سپاهي و رعیت آنجا را دلاسا نموده آنولایت را در قید ضبط در آورد باضافه منصب و عنایت فیل و پرم نرم خاصه سرفرازي یافته مرخص گشت معزالملک را بجاے او بخشي ساختم و خواجه جهان که بدیدن عمارت لاهور و قرار طرح آن مرخص گشته بود در اواخر همین ماه آمده ملازمت کرد میرزا عیسی ترخان از خویشان میرزا غازي در لشکر دکن تعین بود بجهت مصلحت تهته اورا طلبیده بودم در همین تاریخ بخدمت استسعاد یافت چون قابل رعایات و تربیت بود بمنصب هزاریذات و پانصد سوار ممتاز گشت خون پاره برمزاج غلبه کرده بود باستصواب اطبا در چهارشنبه ماه مذکور قریب بیک آثار خون از دست چپ خود کشیدم چون خفت و سبکي تمام دست داد بخاطر رسید که اگر در محاورات خون کشیدن را سبک شدن میگفته باشند بهتر خواهد بود الحال همین عبارت گفته می شود بمقرب خان که فصد نموده بود کهپوه مرصع عنایت کردم کشنداس مشرف فیلخانه و اصطبل که از زمان حضرت عرش آشیاني تا حال متصدي آن دو خدمت بود و عمرها آرزوے خطاب راجگي و منصب هزاري ذات داشت و قبل ازین بخطاب سرفرازي یافته بود الحال بمنصب هزاري کام روا گشت میرزا رستم ولد سلطان حسین میرزاے صفوے را که در لشکر دکن تعین بود حسب‌الالتماس اورا طلب نموده بودم روز شنبه نهم ماه تیر بافرزندان آمده ملازمت کرد یک قطعه لعل و چهل و شش دانه مروارید پیشکش گذرانید بر منصب تاج خان حاکم بهکر که از امراے قدیم این دولت است پانصدي ذات و سوار افزوده شد قضیه فوت شجاعت خان از امور غریبه و عجیبه است بعد از انکه مصدر چندان خدمتی گشت و اسلام خان از سرکار اودیسه رخصت میکند در اثناے راه شبی بر ماده فیل چوکندے دار سوار میشود و خواجه سراے خورد سالي را برعقب خود جاے میدهد وقتی که از اردوی خود برمی آید فیل مستے در سر راه بسته بودند آنفیل از آواز سم اسپان و حرکت سواران در صدد آن میشود که زنجیر بگسلاند بدین جهت شور و غوغاے بلند می شود چون این شور و غوغا بگوش خواجه سرا میرسد مضطربانه شجاعت خان را که در خواب بادر بیشعوري شراب بود بیدار میسازد و میگوید که فیل مست بار شده و بتوجه اینطرف است بمجرد شنیدن این سخن مضطرب شده از پیش چوکندي خود [illegible] مي اندازد بعد از انداختن انگشت پاے او بسنگي رسیده شگافته می شود [illegible] بعد از دوسه روز درمی گذرد مجملاً از شنیدن این مقدمه حیرت تمام دست

طالب در بیست هشتم آبان آمده ملازمت کرد یکقطعه لعل و سه دانه مروارید پیشکش گذرانید ششم آذر مطابق سویم شوال از برهان پور خبر رسید که امیرالامرا روز یکشنبه بیست و هفتم آبان در پرگنه نهالپور فوت کرد بعد از بیماری که در ... آخر بیست داده بود دیگر شعور و هوش ازو کمتر ظاهر میشد بحافظه اش نقصان ... بود اخلاص بسیار می داشت حیف که ازو فرزندی نماند که قابل تربیت ... چین قلیچ خان که از پیش پدر خود که در پیشاور بود آمده بستم آذر ملازمت ... یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید و پیشکش خود را از اسپ و اقمشه و ... اجناس که همراه داشت بنظر درآورد ظفر خان را که از خانه زادان و کوکه زادهاے معتبر است نواخته بصاحب صوبگی بهار سرفراز ساختم و منصب ... ذات و سوار افزوده سه هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر داشتم و باوادران بخلعت و اسپ سرفرازی یافته درانصوبه رخصت شد همیشه آرزوے اوایں بود که بخدمت علیحده سرفرازی یابد تا جوهر خود را بفهماند من هم خواستم که اورا بیار مایم ایں خدمت را محک آزمایش او ساختم چون هنگام سیر و شکار بود روز سه شنبه دوم ذیقعده مطابق چهارم ماه دي از دارالخلافه اگره بقصد شکار برآمدم و درباغ دهره منزل شد و چهار روز دران باغ توقف افتاد روز دهم ماه مذکور خبر فوت سلیمه سلطان بیگم که در شهر بیمار بودند شنیده شد والده ایشان گلرخ بیگم صبیه حضرت فردوس مکانی بودند و پدر ایشان میرزا نورالدین محمد از خواجه زاده هاے خواجه نقشبند اند بجمیع صفات حسنه آراستگی داشتند در زنان اینمقدار هنر و قابلیت کم جمع میشود حضرت جنت آشیانی این خواهرزاده خود را از روے شفقت تمام نامزد بیرام خان نموده بودند بعد از شدقار شدن ایشان در آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی این کدخدائی واقع شد پس از کشته شدن خان مشارالیه والد بزرگوارم ایشان را بعقد خود ... شصت سالگي برحمت خدا واصل گشتند هشانور از باغ دهره کوچ ... اعتمادالدوله را جهت سرانجام برداشتن ایشان فرستادم و در عمارت باغ مذاکور که بیگم خود ساخته بودند فرمودم که ایشان را بنهادند در هفت دهم ماه دی میرزا غني بیگ اکدر شاهی از لشکر دکن آمده ملازمت نمود خواجه جهان که بصوبه کابل مرخص شده بود ... بیست یکم ماه مذکور بار گسته سعادت خدمت دریافت و مدت رفتن و آمدن او ... ماه و یازده روز کشید و دوازده مهر و دوازده روپیه نذر گذرانید در همان روز راجه رامداس قدر از لشکر فیروزی اثر دکن آمده ملازمت کرد و یکصد و یک مهر نذر گذرانید چون بامراے دکن خلعت زمستانی فرستاده بسده بود بدست حیات خان فرستاده شد و چون بندر سورت بجاگیر قلیچ خان مقرر بود چین قلیچ را بجهت ضبط و حراست آنجا التماس نمود که مرخص گردد در بیست هفتم دی بخلعت و خطاب خانی و علم سرفراز گشته مرخص شد بجهت نصیحت امراے کابل و باساری که میان ایشان و قلیچ خان واقع بود راجه رامداس را فرستادم و اسپ و خلعت و سی هزار روپیه مدد خرچ

او افزودم به دو هزاری ذات و هزار سوار ناصر خان هم عنایت شد ابوالفتح دکنی در سرکار
ناگپور و آن حدود جاگیر یافته بود مرخص گشت که هم سرانجام جاگیر خود و هم
حفظ و حراست آن ملک قیام نماید خسرو بی اوزبک بفوجداری سرکار میوات تعیین
شد منصب او هشت صدی ذات و سیصد سوار بود الحال هزاری ذات و پانصد سوار
حکم شد و اسپ نیز به او مرحمت نمودم چون نظر بر خدمت قدیم مقرب خان
نمودم بخاطر رسید که از روی قدردانی او دقیقه نگذاشت منصب او را کلان کرده
بودم جاگیرهای خوب یافته بود از روی علم و نقاره داشت باین عنایت هم سرفراز
و کامروا گشت و عالم سر خوانده خواجه بیگ میرزا صفوی بسیار جوانک پر
تردد و کار طلب است او را بخطاب خنجر خانی سرگرم خدمت ساختم روز پنجشنبه
۲۴ شهریور موافق ۱۷ رجب سنه ۱۰۲۶ در منزل مریم الزمانی مجلس وزن شمسی
منعقد گشت باین روش خود را وزن کردن طریق ستوده است حضرت عرش آشیانی
که مظهر لطف و کرم بودند این روش را پسندیده هر سال خود را دو مرتبه باقسام
فلزات از طلا و نقره وغیره و اکثر امتعه نفیسه وزن میفرمودند یک مرتبه مطابق
سال شمسی و دیگر موافق سال قمری و مجموع آنرا که قریب بیک لک روپیه است
بفقرا و ارباب احتیاج تقسیم میکردند من هم این سنت سنیه را مرعی میدارم و
بهمان دستور خود را وزن نموده آن اجناس را بفقرا میدهم معتقد خان دیوان بنگاله
چون ازان خدمت معزول شده [illegible] و [illegible] و بعضی [illegible] عثمان
را که اسلام خان بهمراهی او بسرکار [illegible] فرستاده بود بعد از ملازمت بنظر اشرف گذرانید
و تعهد احوال هر یک از افغانان بعهده یکی از بندهای معتبر مقرر شد و پیشکش
خود را که [illegible] و پانج زنجیر [illegible] قطعه لعل و پهول کتاره مرصع و خواجه
سرایان معتبر و [illegible] بنگاله وغیره ترتیب داده بود بحضور آورد میر میران پسر سلطان
خواجه که در لشکر دکن تعیین بود بطلب سعادت آستان بوسی شتافت یک قطعه
لعل پیشکش گذرانید چون میان قلیج خان که سردار لشکر بنگش بود به موجب کابل
است و میان امرای آن صوبه که بهمراهی و سرداری او تعیین یافته اند بتخصیص خان
دوران نزاع [illegible] و شکوه بود بجهت تحقیق آنچه [illegible] بجانب [illegible]
خواجه جهان [illegible] یازدهم ماه مهر معتقد خان بمنصب والای بخشیگری سرفرازی
یافت و منصب او هزاری ذات و سیصد سوار مقرر گشت دیگر مرتبه بر منصب مقرب خان
پاره افزودم منصبش دوهزاری و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار بود پانصدی دیگر
اضافه شد که سه هزاری ذات و دو هزار سوار بوده باشد حسب الالتماس خانخانان فریدون
خان برلاس بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه سرفراز
گردید و رای منوهر هزاری ذات و هشتصد سوار شد و راجه نرسنگهه دیو بمنصب چهار
[illegible] ذات و دوهزار و دویست سوار سرفراز شد بهارت را که نبیره رامچند بندیله است
[illegible] رامچند بخطاب راجگی سرفراز ساختم ظفر خان از صوبه گجرات بموجب

جشن هشتمین نوروز

آیام خجسته فرجام همه روز بدیوانخانه خاص و عام برمی آمدم و مطالب و مقاصد و مدعیات عرض میرسید و پیشکشهاے بندهاے درگاه از نظر میگذشت الوالبی خان شش هزار اسپان عراقي و سگان شکاري پیشکش فرستاده بود بنظر درآمد در نهم ماه مددمراد خان از صوبه بهار آمده ملازمت نمود و یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید و یک زنجیر فیل بنظر درآورد ودر دوار دهم پیشکش اعتمادالدوله گذشت از جواهر و اقمشه و دیگر اشیا آنچه خوش اوفتاد بدرجه قبول پیوست و از فیلان پیشکش افضل خان ده زنجیر فیل درین روز دیده شد در سیز دهم پیشکش تربیت خان بنظر درآمد معتقد خان مدرای آگره خریداري نمود و چند روزے درآنجا بسر برد و مصیبت پے در پے او را دست داد شنیده آیم که بر چهار چیز حکم سعادت و نحوست میکنند اول بزن دویم بر بنده سوم بر منزل چهارم بر اسپ بجهت دانستن سعادت و نحوست خانه ضابطه قرار یافته بلکه میگویند که بصحت پیوسته است اندک زمین را از خاک خالي باید کرد و باز آن خاکها را دران سرزمین می باید ریخت اگر برابر آید میانه است آن خانه را نه سعد میتوان گفت نه نحس و اگر کم گردد بر نحوست آن حکم میکنند و اگر زیاده آید سعد و مبارک است در چهار دهم پیشکش اعتبار خان بنظر گذشت و آنچه مقبول اوفتاد برداشته شد منصب اعتبار خان نه هزاری و سیصد سوار بود دو هزاري و پانصد سوار شد پانصدی ذات و پنجاه سوار بمنصب تربیت خان افزودم که دوهزاري ذات و هشتصد و پنجاه سوار بوده باشد هوشنگ پسر اسلامخان که در بنگاله پیش پدر خود بود آمده درین روزها ملازمت کرد چندنفر از مردم مگهه را که ملک ایشان متصل پیگو دار جلنگ است بلکه دربدولا این ولایت هم در تصرف آنها ست همراه آورده بود از کیش و روش انها مقدمات تحقیق شد مجملاً حیوانی چند اند بصورت آدمي از حیوانات بري و بحري همه چیز میخورند و هیچ چیز در کیش ایشان منع نیست و با همه کس میخورند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد میگیرند در تصرف میکنند صورتهاے ایشان بقرا قلماق شبیه است اما زبان ایشان تبتي است و اصلا بترکي نمي ماند و همین یک کوهست که یکسر آن بولایت کاشغر متصل است و سر دیگر آن بولایت پیگو دینی درست و آئیني که ازان تعبیر بدینی توان کرد ندارند از دین مسلماني دور و از کیش هندوے مهجور اند دو سه روزی بشرف مانده فرزند خرم خواهش نمود که بمنزل او رفته شود تا همانجا پیشکش نوروز از نظر بگذرد التماس او درجه قبول یافت یکروز و یک شب در منزل آن فرزند توقف نموده شد پیشکشهای خود را بنظر در آورد انچه پسند خاطر اوفتاد گرفته شد تتمه را باز بخشیدم روز دیگر مرتضے خان پیشکش خود را گذرانید از هرجنس چیزها سامان نموده بود تا روز شرف هر روز پیشکش یکے از امرا بلکه دو سه از نظر میگذشت روز دوشنبه نوزدهم فروردي مجلس شرف ترتیب یافت درادرور سعادت اندور بر تخت دولت جلوس نمودم حکم شد که آقسام کیفها از شراب وغیر آن حاضر سازند تا هرکس بخواهش خاطر خود انچه

شستگی بحال خود بند در کاغذ علیحده سفارش سلام‌الله [illegible] نوشته بودند همان لحظه
منصب و علوفه جاگیردارا افزودم فیلی از فیلان خاصه باتلایر [illegible] فرستادم و فیل
دیگر هم بقلیج خان مرحمت شد و دوازده هزار سوار برادری عبدالله [illegible] سه
اسپه و دو اسپه فرمودم که تنخواه دهند و چون سابق بجهت خدمت [illegible] صدی
ذات و سیصد سوار بر منصب برادر او سردار خان افزوده شده بود و در ثانی [illegible]
خدمت بکامل خان مقرر گشت حکم کردم که آن اضافه را برقرار داشته در منصب
اعتبار نمایند و سردار خان را که هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بود دو صد سوار [illegible]
اضافه فرمودم بست هفتم اردی بهشت ماه مطابق بست ششم ربیع‌الاول سنه ۸ جلوس
وسنه ۱۰۲۲ هجری روز پنجشنبه مجلس وزن قمری در خانه مریم‌الزمانی ترتیب یافت
و پاره از زر وزن مذکور بعورات و مستحقان که در خانه والده ام جمع شده بودند فرمودم که
بخش کردند و درین روز هزاری بر منصب مرتضی خان افزوده شد که شش هزاری ذات
و پنج هزار سوار بوده باشد خسرو بیگ غلام میرزا هادی از بنده بهمراه عبدالرزاق معموری
آمده ملازمت نمود و سردار خان برادر عبدالله خان باحمداباد گجرات رخصت یافت
دو بز که پا زهر داشتند از کرناتک افغانی آورده بود همیشه شنیده میشد که هر
جانوری که پا زهر میدارد بسیار لاغر و زبون می باشد حالانکه این بزها در نهایت فربهی
و تازگی بودند یکی از آنها را که ماده بود فرمودم که کشتند چهار پا زهر ظاهر شد و
اینمعنی باعث حیرت تمام گشت یوز مقرر است که در غیر جاهائی که میباشند بماده
خود جفت نمی شود چنانچه والد بزرگوارم یک مدتی تا هزار یوز جمع کرده بودند
بسیار خواهش آن بودند که اینها با یکدیگر جفت شوند اصلا نمی شد و بارها یوزهای نر
و ماده در باغات قلاده برآورده سر داده بودند درانجا هم نشد درین ایام یوز نری قلاده خود را
گسیخته برسر ماده یوزی میرود و جفت میشود بعد از دونیم ماه سه بچه زائید و کلان
شده چون من الجمله غرابتی داشت نوشته شد هرگاه یوز با یوز جمع نگردد شیر خود
بطریق اولی هرگز شنیده نشده بود که بعد از گرفتاری جفت شده باشد چون در عهد
دولت من وحشت از طبیعت جانوران صحرائی برداشته شده چنانچه شیران بنوعی
رام گشته اند که بیقید و زنجیر گله گله درمیان مردم میگردند و ضرر ایشان بمردم نمی رسد
و نه وحشت و رمیدگی دارند بحسب اتفاق ماده شیری آبستن شد و بعد از سه ماه
سه بچه زائید و این هرگز نشده که شیر جنگلی بعد از گرفتاری بجفت خود جمع شده باشد
از حکما شنیده می شد که شیر شیر بجهت روشنائی چشم بغایت فائده مند است
هرچند سعی کردیم که نم شیر در پستان او ظاهر شود میسر نگشت بخاطر میرسد که
چون جانور غضبناک است و شیر در پستان مادران از روی مهری که به بچه خود دارند
چون در پستان او مقارن خوردن ومکیدن بچه شیر میرسد باشد تا در وقت شیر خوردن او
بجهت برآوردن شیر غضب او زیاده گشته شیر در پستان خشک میشود در آواخر
اردی بهشت خواجه قاسم برادر خواجه عبدالعزیز که از خواجه زادهای نقشبندیه اند

خواهد بخورد بسیاری ارتکاب شرب نمودند پیشکش مهابتخان درین روز گذشت یکمهر
هزار توله که بکوکب طالع موسوم ست بیادگار علی ایلچی والی ایران دادم مجلس
شگفته گشت بعد از برخاستن حکم کردم که اسباب و آئین را بار کنند چون در ایام
نوروز پیشکش مقرب خان سامانی ندیده بود از هر قسم نفایس و تحفهاے خوب
بهمرسانیده بود واز جمله دوازده راس اسپ عراقی و عربی که بجهاز آورده بود ودیگر
زین مرصع کاری فرنگی بنظر گذشت بر منصب نوازش خان پانصد سوار اضافه شد که
دوهزاری ذات و سوار بوده سبد فیلی شمعی بدن نام که اسلام خان از بنگاله فرستاده
بود بنظر درآمده داخل فیلخانه خاصه شد روز سویم اردی بهشت خواجه یادگار برادر
عبدالله خان از گجرات آمده ملازمت کرد یکصد مهر جهانگیری نذر گذرانید بعد از چند
روز که در ملازمت بود بخطاب سردارخانی سرفرازی یافت چون تخمی صاحب
استقلال به لشکر دکن از آنجمله بایست فرستاد معتقد خان را که دین خدمت اختیار
نموده و بر منصب او سیصد ذات و پنجاه سوار اضافه شده که هزار و پانصد ذات و سیصد
و پنجاه سوار بوده باشد رخصت نمودم مقرر شد که بزودی روانه گردد محمد حسین
چلبی را که در خریدن جواهر و بهمرسانیدن تحفه وقوف تمام داشت پاره زر داده
رخصت نمودم که از راه عراق باستنبول رود و تحفها و نفایسیکه بهمرساند بجهت سرکار
ما خریداری نماید درینصورت ضرور بود که والی ایران را ملازمت کند کتابتی باو داده
بودیم و یاد بودی بآن همراه بود محمد در حوالی مشهد برادرم شاه عباس را می
بیند شاه ازو تفحص میکند که چه چیزها حکم است که بجهت سرکار ایشان خریداری
نمائی چون مبالغه میکند چلبی یاد داشتی که همراه داشت ظاهر میسازد و دران
یادداشت فیروزه خوب و مومیائی کانی استهشاداتی داخل بود میفرماید که این دو
جنس بخریدن میسر نیست من بجهت ایشان میفرستم اویسی توپچی را که از
ملازمان روشناس او بود اختیار نموده شش انبانچه خاکه فیروزه تخمیناً بسی سیر خاکه
داشت وچهارده توله مومیائی و چهار راس اسپ عربی که یکی ازان ابلق بود حواله
او میکند و کتابتی مشعر بر اظهار محبت و دوستی بیش از پیش نوشته درباب
بودن خاکه و کمی مومیائی عذر بسیار خواسته بودند و خاکها بسیار زبون بنظر درآمد
هرچند حکاکان و نگین سازان تفحص کردند یک نگینی که قابلیت انگشتری ساختن
داشته باشد ظاهر نشد غالباً درین ایام خاکه فیروزه بطریقی که در زمان شاه مرحوم شاه
طهماسپ از معدن برمی آمده حالا برنمی آید همین مقدمه را در کتابت ذکر کرده
بودند درباب اثر مومیائی از حکمای متقدمان شنیده بودم چون تجربه شد ظاهر نگشت
نمیدانم که اطبا در اثر آن مبالغه از حد گذرانیده اند یا بجهت کهنگی اثر آن گم شده باشد
بهر تقدیر بروشی که قرارداد اطبا بود پای مرغ را شکسته زیاده از آنچه میگفتند خورانیده
... بر محل شکستگی مالیده شد و تا سه روز محافظت نمودند حالانکه مذکور میشد
... صباح تاشام کافیست بعد از آنکه ملاحظه نموده شد هیچگونه اثری ظاهر نشد و

بفیل خانه میرسانند و دست اورا بیکی فیل اورا میکشد چون مدت یکماه و پنج روز ازین مقدمه میگذرد و روزی هوای ابر ناک بوده غریدن رعد بگوش ماده فیل که درعین چرا بود میرسد و بیکبار نعره میکند و اعضای او بلرزه درآمده خود را می اندازد و باز برخاسته هفت روز آب و دانه او میرفت و ناگاه فریادی میکند و بی آرامي داشت فیلبانان هرچند در صدد علاج شدند نفع نکرد و روز هشتم افتاده مرد بعد از مردن ماده فیل بیکماه فیل کلان را بکنار آب بصحرا می بردند بهمان طریق ابر و رعد ظاهر شد فیل مذکور درعین مستی یکبار بلرزه درآمده بر زمین نشست فیلبانان اورا بهزار مشقت بجا و مقام خود آورده بعد از همان مدت و بهمان حالت که ماده را دست داده بود این فیل نیز تصدق شد از وقوع این مقدمه حیرت تمام دست داد و الحق جای حیرت است که جانوری باین کلاني و بزرگي هیکل و ترکیب باندک جراحتی که از حیوان ضعیفی باو رسد این مقدار متاثر گردد چون خانخانان مکرر باستدعای رخصت شاه نوازخان پسر خود نموده بود بتاریخ ۴ امرداد اسپ و خلعت داده رخصت دکهن نمودم و یعقوب بدخشي را که منصب او صد و پنجاهي بود بنابر ترددی که ازو بوقوع آمده بود بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سرفراز ساخته بخطاب خاني اورا سربلند گردانیدم و علم نیز کرامت شد طوایف هنود بر چهار گروه قرار یافته و هرکدام بائین و طریق خاص عمل مینماید و در هر سال روزی معین دارند اول طایفه برهمن یعني شناسنده ایزد بیچون و وظیفه ایشان شش چیز است علم آموختن و دیگران را تربیت دادن و آتش پرستیدن و مردم را دلالت به آتش پرستش کردن چیزي به محتاجان دادن وچیزی گرفتن این طایفه را روزی معین است وآن روز آخر ماه ساون است که ماه دویم از برسات است این روز را مبارک دانسته عابدان ایشان بکنار دریاها و تالابها میروند و افسونها خوانده بر ریسمان‌ها و رشته هاے رنگین میدمند و روز دویم که اول سال نو است آن رشته هارا در دست راجها و بزرگان عهد می بندند و شگون میدانند و این رشته را راکهي میگویند یعنی نگاهداشت این روز درماه تیر که آفتاب جهانتاب در برج سرطانست واقع میگردد طایفه دویم چهتریست که بکهتري معروف و مشهور است و مراد از چهتری طایفه ایست که مظلومان را از شر ظالمان محفوظ دارند آئین این طایفه سه چیز است یکی آنکه خود علم بخوانند و دیگران را تعلیم ندهند دویم آنکه آتش را پرستش کند و دیگران را به پرستش دعوت نه نماید سیوم آنکه به محتاجان چیزی ندهد و خود باوجود احتیاج چیزی نگیرد روز این طایفه بجی دسمین است درین روز سواري کردن و لشکر بر سر خصم کشیدن پیش ایشان مبارک است و رام چند که اورا بخدائي می پرستند درین روز لشکر کشیده برخصم خود ظفر یافته است این روز را معتبر می دانند و فیلان و اسپان را آرایش کرده پرستش مے نمایند و این روز درماه شهریور که آفتاب در برج سنبله میباشد واقع میشود به نگاه دارنده هاے اسپان و فیلان انعامها میدهند طایفه سیوم

از ماوراءالنهر آمده ملازمت نمود بعد از چند روز دوازده هزار روپیه بطریق انعام باو
مرحمت شد و چون خواجه جهان در حوالی شهر فالیزخربوزه بعمل آورده بود بعد از
گذشتن دو پهر روز پنجشنبه بدولت و اقبال بر کشتي سوار شده از راه دریا بسیر فالیز روانه
شدم و مردم محل همراه بودند دو سه گهري از روز مانده رسیدیم شب در سیر فالیز
گذرانیدیم عجب تند باد و حکوری شد که خیمه و سراپرده برپاے نماند بر کشتي
درآمده آنشب را بسر بردم پنجم روز جمعه در سیر فالیز گذرانیدم و بشهر باز گشت
نمودم افضل خان که مدتی مدید بآزار دمل و زخمهاے غریب گرفتار بود در دهم
خورداد درگذشت جاگیر و وطن راجه بکرماجیت که در خدمت دکن تقصیر کرده بود تغیر
نموده بمهابت خان عنایت نمودم شیخ پیر که از وارستگان و بی تعلقان وقت است و
خاص بجهت محبت و اخلاص که بما دارد طریقه خدمتگاری و همراهي اختیار
نموده است در پرگنه میرته که وطن اوست قبل ازین بناے مسجد نهاده بودند
دریولا بتقریبی مذکور گشت چون خاطر او را متعلق باتمام این بنای خیر یافتم چهار هزار
روپیه باو دادم که خود رفته صرف اتمام نماید و فرجی شال خاصه باو مرحمت نموده
رخصت کردم در دولتخانه خاص و عام دو محجر از چوب ترتیب می یابد در محجر
اول امرا و ایلچیان و اهل عزت می باشند ودرین دایره کسی بغیرحکم داخل نمیشود
و در محجر دویم که وسیع تر از محجر اول است جمیع بندگان از منصبداران و احدیان و
وکسانیکه اطلاق نوکري توان کرد راه می یابند و در بیرون این محجر نوکران امرا و سایر
مردمی که در دیوانخانه مذکور درمی آیند می ایستند چون میان محجر اول و
دویم تفرقه نبود بخاطر رسید که محجر اول را به نقره باید گرفت فرمودم که محجر مذکور
و زینه‌ای را که از محجر بالاخانه جهروکه نهاده اند و دو فیل را که بهر دو دست زینه
ساخته که هر دو مرتبه از چوب ترتیب داده اند بنقره گیرند بعد از اتمام بعرض رسید
یکصد و بیست و پنجمن نقره بوزن هندوستان که هشتصد و هشتاد من ولایت باشد
صرف شده است رونق به صفا و نمود دیگر پیدا کرده چنانچه گویا چنین مي بایست
سوم ماه تیر مظفر خان از بتته آمده ملازمت کرد دوازده مهر نذر گذرانید مصحف
خط مرصع و دو فیل مرصع پیشکش گویان بنظر در آورد ودرچهار دهم ماه مذکور صفدر
خان از صوبه بهار آمده ملازمت کرد یکصد و یکعدد مهر نذر گذرانید بعد ازان که
مظفرخان روزی چند در ملازمت بود پانصدي ذات بر منصب سابق او افزوده علم
عنایت فرمودم و شال خاصه داده رخصت بتته کردم میدانستم که سگ دیوانه هر
جانوری و جانداری را که بگزد البته میمیرد غایتاً اینمعني در فیل بصحت نه
پیوسته بود در زمان من چنین واقع شد که شبی سگ دیوانه بجاے بستن یکی از فیلان
خاصه کجهي نام در آمده در پاے ماده فیلی که همراه فیل خاصه بود میگزد بیکبار
ماده فیل بفریاد درمی آید فیلبانان دویده خود را میرسانند آن سگ رو بگریز نهاده
در قرب بیشه که در آن حوالي واقع بود درمی آید و بعد از زمانی باز در آمده خود را

سر[illegible] مي رسيده باشند [illegible] از درگاه بدين خدمت تعين مي شوند
و اين از [illegible] است كه [illegible] هم موافق آن عمل مي نمايم و
درين ضمن فوايد كلي و [illegible] مشاهده ميشود و إطلاع ديگر براحوال عالم وعالميان
بهم ميرسد اگر فوايد آن مرقوم [illegible] دراز ميشود درين ايام [illegible] لاهور
نوشته بود كه در اواخر ماه تير ده كس از شهر [illegible] آباد كه در دوازده كروهي [illegible] است
رفته اند چون هوا گرمي بهم ميرساند پناه بسايه درختي ميبرند مقارن آن [illegible]
بهم ميرسد و آن باد چون بجماعت مذكور مي وزد بلرزه در آمده نه كس [illegible]
در زير درخت جان دادند و يک كس زنده ماند و آن زنده مدتها بيماري داشت تابعد
محنت بسيار خلاص شد و جانوراني كه بر درخت مذكور نشيمن داشتند همگي
افتاده مردند و دران نواحي هوا اين قسم خرابي پيدا كرد كه جانوران صحرائي
بكشت زارها آمده خود را مي انداختند و بربالاے سبزه غلطيده جان ميدادند مجملاً
جانوران بسياري هلاک شدند در روز پنجشنبه ۳۱ امرداد تسبيح نموده بقصد شكار
بكشتي سوار شده متوجهه موضع سمونگر كه از شكار گاههائي مقرر است گشتم در ۳
شهريور خانعالم را كه از دكهن بمصلحت فرستادن عراق و همراهي ايلچي دارايي ايران
طلب نموده بودم درينجا رسيده ملازمت كرد صد مهر نذر گذرانيد و چون سمونگر بجاگير
مهابت خان مقرر بود منزلي دلكشا بغايت تكلف دركنار دريا ساخته بود بسيار
خوش افتاد يک زنجير فيل و يک انگشتري نگين زمرد پيشكش نمود فيل را داخل
فيلان خاصه نمودم تا ۶ شهريور بشكار مشغول بودم درين چند روز چهل و هفت راس
اهو نر و ماده و ديگر جانوران شكار شد درين روزها دلاور خان يک قطعه لعل پيشكش
فرستاده بود مقبول افتاد شمشير خاصه جهت اسلام خان فرستادم بر منصب حسن علي
تركمان كه هزاري ذات و هفت صد سوار بود پانصدي ذات و پانصد سوار افزوده شد
اخرهاے روز پنجشنبه ۲۰ ماه مذكور در منزل مريم الزماني وزن شمسي بعمل آمد
خود را بافلزات و ديگر چيزها بدستور معمول وزن نمودم درين سال سن من چهل و چهار
سال شمسي بوره شد و درهمين روز يادگار علي ايلچي داراى ايران و خانعالم كه ازين
جانب بهمراهي او تعين شده بود مرخص گشتند بيادگار علي اسپ بازين مرصع و كمر
شمشير مرصع و چارقب طلا دوزي و كلغي وبا پروجيغه و سي هزار روپيه نقد مرحمت شد
كه مجموع چهل هزار روپيه بوده باشد و بخانعالم كهپوه مرصع با پهول كتاره كه علاقه از مرواريد
داشت شفقت نمودم در ۲۲ ماه مذكور به زيارت روضه مقدسه منوره والد بزرگوارم به
بهشت آباد فيل سواره متوجه گشتم در رفتن پنجهزار روپيه زر ريزگي افشانده شد و پنج هزار
روپيه ديگر بخواجه جهان دادم كه بدرويشان قسمت نمايد و تسبيح نماز شام كرده بكشتي
متوجه شهر شدم چون منزل اعتمادالدوله بركنار آب جمنه واقع بود انجا فرود آمدم و
شب در منزل او گذرانيده تا اخرهاے روز ديگر انجا بسر بردم و از پيشكش هاے او انچه
خوش آمد قبول فرموده متوجه دولتخانه گشتم منزل اعتقاد خان هم بركنار آب

بیش است و این جماعت این دو طایفه را که ذکر ایشان گذشت خدمت میکنند
زراعت و خرید و فروخت و سود و سودا شغل ایشان مقرر است این طایفه را هم روزی
معین است که انرا دیوالی هم میگویند و این روز در ماه مهر که افتاب در برج میزان
است واقع میگردد و در بیست هشتم ماهہاے قمري مي باشد در شب این روز
چراغہاے مي افروزند و دوستان و عزیزان در خانه هاے یکدیگر جمعیت نموده هنگامه
قماربازی گرم میسازند چون نظر این طایفه بر سود و سودا است بردن و پایداون
را درین روز شگون میگیرند طایفه چهارم شودر است این گروه کهترین طایفه هنود اند
همه را خدمت میکنند و ازین چیزها که مخصوص هر طایفه مذکور گشت بهره ندارند
روز این ها هولي است که باعتقاد ایشان روز اخر سال است این روز در ماه اسفندار مذ
که حضرت نیر اعظم در برج حوت منزل دارند واقع میشود در شب این روز اتشها
در سر کوچها و گذرها برمي افروزند و چون روز میشود تا یک پهر آن خاکسترها بر سر
و روے یکدیگر مي افشانند و شور و غوغاے عجبی برمي انگیزانند و بعد ازان خود را
شست و شوے داده رختها مي پوشند و بسیر باغات و صحراها میروند چون ضابطه
مقرر هنود است که مردهاے خود را مي سوزانند اتش افروختن درین شب که شب
اخر سال گذشته است کنایه از انست که سال گذشته را که بمنزله مرده است
میسوزانند درایام والد بزرگوارم امراے هندو و دیگر طوایف بتقلید ایشان رسم راکهي
بجای رسانیدند که لعلها و مروارید ها و گلهاے مرصع بجواهر گران بها در رشته ها کشیده
بر دست مبارک ایشان مي بستند و تا چند سال این رسم معمول بود چون تکلف
را از حد گذرانیدند اینمعني بر ایشان گران امده منع فرمودند و برهمنان بشگون همان
رشتها و ابریشمها را که ضابطه ایشان است مي بستند من هم درین سال بسنت
پسندیده ایشان عمل نموده فرمودم که امرای هند و اعیان این طایفه راکهي بدست
من نه بندند روز راکهي که نهم امرداد بود باز همان معرکه قایم شد و دیگر طوایف براه
تقلید رفته دست ازین تعصب بار نداشتند همین سال را قبول نموده فرمودم که
بهمان ضابطه قدیم برهمنان رشتها و ابریشمها مي بسته باشند درین روز بحسب اتفاق
عرس حضرت عرش آشیاني واقع شد و عرس از قاعدها است که در هندوستان
معمول است در هر سال در روز فوت پیر و عزیز خود طعامها و اقسام خوشبوئیها
باندازه حالت و قدرت خود ترتیب داده علما و صلحا و سایر مردم جمع مي شوند و این
مجلس گاه باشد که بیک هفته بکشد درین روز بابا خورم را فرستادم که بروضه متبرکه
ایشان رفته این مجلس را منعقد سازد و ده هزار روپیه به ده کس از بندهاے
معتبر داده شد که به فقرا و ارباب احتیاج تقسیم نمایند در پانزدهم ماه امرداد
پیشکش اسلام خان از نظر گذشت بست و هشت زنجیر فیل و چهل راس اسپ
... زمین که بتانگن مشهور است و پنجاه نفر خواجه سرا و پانصد پرکاله
... کاني فرستاده بود چون ضابطه شده که وقایع جمیع صوبها به تخصیص

انصرام نمی یافت تا در اواخر عهد در یک روز و یکساعت خود به تسخیر ملک دکن متوجه گشتند و مرا با لشکر عظیم و سرداران معتبر بر سر رانا فرستادند بحسب اتفاق این هر دو کار بواسطه اسبابی که ذکر آن طول تمام دارد صورت پذیر نشست تا آنکه زمان خلافت بمن رسید چون این مهم نیم کاره می بود بعد از جلوس اولین لشکری که بحدود ممالک فرستادم این لشکر بود فرزند پرویز را سردار ساخته عظمای دولت که در پایه تخت حاضر بودند بدین خدمت تعین گشتند و خزانه معمور و توپخانه موفور همراه روانه ساختم چون هر کاری موقوف بوقتیست درین اثنا قضیه بدعاقبت خسرو پیش امد مرا ناچار تعاقب او بجانب پنجاب باید نمود و ولایت و پایه تخت که دار الخلافه آگره بود خالی میماند بالضرورت نوشته شد که پرویز با بعضی امرا برگشته بمحافظت اگره و حوالی و حواشی آن قیام نماید مجملاً درین مرتبه هم مهم رانا چنانکه بایست نشد چون بعنایت الهی خاطر از فتنه خسرو جمع گردید و دیگر باره اگره محل نزول رایات عالیات گشت افواج قاهره بسر کردگی مهابتخان و عبدالله خان و دیگر سرداران تعین نموده شد و ازان تاریخ تا وقت عزیمت رایات جلال باجمیر پیوسته ولایات او پایمال عساکر فیروزی ماثر بود غایتاً مهم او صورت پسندیده پیدا نمیکرد بخاطر گذرانیدم که چون در اگره کارے ندارم و یقین می گشت که تامن خود متوجه نشوم این مهم صورتے پیدا نمیکند بساعت مقرر از قلعه اگره برامده درباغ دهره منزل واقع شد روز دیگر جشن دسهره روے داد بدستور معمول اسپان و فیلان را آرایش داده از نظر گذرانیدم چون مکرر والدها و همشیرهاے خسرو بعرض رسانیدند که از کردهاے خود بسیار نادم و پشیمانست عرق عطوفت و شفقت پدری در حرکت آمده اورا طلبیدم و مقرر کردم که هر روز بکورنش می امده باشد درباغ مذکور هشت روز مقام شد در بیست و هشتم خبر رسید که راجه رامداس که در بنگش و حدود کابل بهمراهی قلیج خان خدمت میدمود وفات یافت غره ماه مهر از باغ کوچ شد و خواجه جهان را براے نگاهبانی دارالسلطنت آگره و محافظت خزاین و محلها رخصت فرمودم و فیل و فرگل خاصه باو مرحمت شد در دوم مهر خبر رسید که راجه باسو در تهانه شاه‌آباد که سرحد ولایت امری مقهور است وفات یافت دهم ماه مذکور روپ باس که الحال بامن آباد موسوم شده منزل گشت سابق این محال بجاگیر روپ خواص مقرر بود بعد ازان به پسر مهابتخان که امان الله نام دارد مرحمت نموده فرمودم که بنام او میخوانده باشند یازده روز درین منزل مقام واقع شد چون از شکارگاههای مقرر است هر روز بشکار سوار میشدم چنانچه درین چند روز یک صد و پنجاه و هشت آهو نر و ماده و سایر جانوران شکار شد بیست و پنجم ماه مذکور از امن آباد کوچ نموده شد در سی و یکم این ماه مطابق هشتم رمضان خواجه ابوالحسن را که از برهانپور طلب نموده بودم آمده ملازمت کرد پنجاه مهر نذر و پانزده پاره مرصع آلات و یکزنجیر فیل که اورا داخل فیلان خاصه کردم پیشکش گذرانید دوم آبان مطابق دهم رمضان خبر فوت قلیج خان رسید از قدیمان این دولت

جیته بود حسب الحکم او را بآصف خان سپردم محل آنجا خود آمده بود منزل او را که تازه ساخته بود سیر کردم الحق جای نیک مطبوع و دلپسند بود بسیار خوش آمد پیشکش‌های او از اقمشه و جواهر و دیگر اجناس سرانجام نموده بود مجموع از نظر اشرف گذشت و اکثر پسند خاطر افتاده و قریب بشام داخل دولتخانهٔ همایون شدم چون منجمان و اختر شناسان اصطرلاب ساعت توجه بجانب اجمیر اختیار نموده بودند هفت گهری از شب دوشنبه ۲ شعبان مطابق ۲۴ شهریور دسته بفیروزی و اقبال بقصد الصوب از دارالخلافه آگره بر آمدم و درین عزیمت دو چیز منظور خاطر بود اول زیارت روضهٔ منورهٔ خواجه معین الدین چشتی که از برکات روح پر فتوح ایشان کشایشهای بزرگ باین دودمان والا رسیده و بعد از جلوس زیارت مرقد بزرگوار ایشان میسر نگشته بود دوم دفع و رفع رانا امر سنگهه مقهور که از زمینداران و راجهای معتبر هندوستان است و سری و سرداری او و آبا و اجداد او را جمیع راجها و رایان این ولایت قبول دارند و دیریست که دولت و ریاست در خانوادهٔ ایشانست مدتی در حدود مشرق که پورب رویه باشد حکومت داشته اند و دران ایام بخطاب راجگی معروف و مشهور بوده اند بعد ازان بزمین دکهن افتادند و بیشتر ولایات آنجا بتصرف در آوردند و بجای راجه لقب راول را جز و اسم خود ساختند پس ازان بکوهستان میوات در آمدند و رفته رفته قلعهٔ چیتور را بتصرف در آوردند ازان تاریخ تا امروز که هشتم سال از جلوس منست یکهزار و چهار صد هفتاد و یک سال میشود بیست و شش کس دیگر ازین طایفه که مدت حکومت ایشان یک هزار و ده سال است راول خطاب داشته اند و از راول که اول شخصیست که براول شتهار یافته تا رانا امر سنگه که امروز راناست بیست و شش نفر اند که در عرض چهار صد و شصت و یکسال ریاست و سروری داشته اند و درین مدت مدید گردن باطاعت هیچ یک از سلاطین کشور هندوستان درنیاورده اکثر اوقات در مقام سرکشی و فتنه انگیزی بوده اند چنانچه در عهد سلطنت حضرت فردوس مکانی رانا سانگا جمیع راجها و رایان و زمینداران این ولایت را جمع ساخته با یک لک و هشتاد هزار سوار و چندین لک پیاده در حوالی بیانه جنگ صف نمود و به تائید باری تعالی و یاوری بخت لشکر ظفر اثر اسلام بر افواج کفر غلبه کردند و شکست عظیمی باحوال او راه یافت تفصیل این جنگ در تواریخ معتبره بتخصیص در واقعات که از تصنیفات حضرت فردوس مکانیست مذکور و مسطور است والد بزرگوارم که مرقد منورش محل فیوض نامتناهی باد در دفع این سرکشان سعیهای بلیغ بجا آوردند و چندین مرتبه لشکرها بر سر او تعین نمودند و در سال دوازدهم از جلوس خود به تسخیر قلعهٔ چیتور که از محکم قلعه‌های مقررهٔ معمورهٔ عالم است و برهم زدن ملک رانا عزیمت نمودند و قلعهٔ مذکور را بعد از آنکه چهار ماه و ده روز در قبل داشتند از کسان پدر رانا امر سنگه بجنگ و جدال از روی قدرت و قوت تمام گرفتند و قلعه را خراب نموده برگشتند و در هر مرتبه افواج قاهره کار را برو تنگ ساخته چنان می گرفتند نزدیک بدست در آید یا خراب و آواره گردد و مقارن این امر روی میداد که این مهم

یکه ونیم کروه بود شانزدهم آذر شیر رسید که قراولان ماده شیری را قیل شمرده اند در
ساعت ملوبه شده بچره رسیدن بتفنگ زده بار کشتم بعد از چند روز نیله گاوی شکار
شد در حضور خود فرمودم، تا از پوست برآوردند و بجهت فقرا طعام پخته دویست
و چند نفر جمع شده بودند ازان طعام خوردند و بهریک بدست خود ... درین
همین ماه خبر رسید که فرنگیان کرده بیقولی نمرده چهار جهاز اجنبی را ...
مقرره بندر سورت بود در حوالي بندر تاراج نمودند و جمع کثیررا از مسلمانان ...
نموده مال و مطاعی که دران جهاز بود متصرف گشتند اینمعني برخاطر گران ...
مقربخانرا که بندر مذکور حواله او بود بجهت تدارک و تلافي این امر اسپ و فیل و
خلعت داده هیژدهم آذر مرخص ساختم بنابر حسن تردد و خدماتی که از یوسف
خان و بهادرالملک در صوبه دکن بوقوع آمده بود علم بجهت انها فرستادم و نوشته شد
که مقصد اصلي ازین عزیمت بعد از زیارت حضرت خواجه سرانجام مهم رانا مقهور بود
بنابرین بخاطر گذرانیدم که خود دراجمیر توقف نموده فرزند سعادتمند بابا خورم را پیش
بفرستم و این اندیشه بغایت صواب بود بنابرین ششم دي که اختیار ساعت شده بود
بفرخي و فیروزي اورا مرخص ساختم و قبلی طلا دوزي گل مرصع که مروارید بر اطراف
گلهاے آن کشیده بودند و چیره زر دوزي رشته مروارید و فوطه زربفت مسلسل مروارید
وفیل فتح گج نام خاصه معه تلایر واسب خاصه و شمشیر مرصع وکهپوه مرصع معه پهول
کتاره بدو مرحمت نمودم سواے مردمی که سابق بسرکردگي خان اعظم دراینخدمت
تعین بودند دوازده هزار سوار دیگر بهمراهي آن فرزند معین ساختم و سران سپاه را فراخور
قدر هریک باسپان خاصه و فیلان و خلعتهاے خاصه فاخره سرفراز ساخته رخصت نمودم
و فدائي خان بخدمت بخشیگري این لشکر تعین یافت در همین ساعت صفدر خان
بحکومت کشمیر از تغیر هاشم خان مرخص شد اسپ و خلعت یافت روز چهارشنبه
یازدهم خواجه ابوالحسن را بخشي کل ساخته خلعت مرحمت نمودم و یک دیگ
کلانی در اگره حکم کرده بودم که بجهت روزه متبرکه خواجه بسازند در همین روزها آورده
بودند فرمودم که بجهت فقرا طعامی دران دیگ طبخ نمایند و درویشان اجمیر را جمع
سازند تا دو حضور بانها خورانیده شود پنجهزار کس حاضر شدند و همه ازین طعام سیر
خوردند و بعد از خوردن طعام بدست خود بهریک از درویشان زرها داده شد اسلام خان
حاکم بنگاله درین ایام بمنصب شش هزاري ذات و سوار سرفرازي یافت و به مکرم خان
پسر معظم خان علم مرحمت شد غره اسفندار مز مطابق دهم محرم سنه ۱۰۲۳ به شکار
نیله گاو از اجمیر برامدم روز نهم معاودت نمودم و بچشمه حافظ جمال که در دوکروهي شهر
واقع است منزل نمودم و شب جمعه را درآنجا گذرانید آخر روز بشهر داخل شدم درین
بست روز ده نیله شکار شد چون نیکو خدمتي خواجه جهان و کم جمیعتي او بجهت
حفظ و حراست آگره و آن نواحي بعرض رسید پانصدی ذات و یکصد سوار بر منصب او افزوده
شد و در همین روزها ابوالفتح دکهني از جاگیر آمده شرف ملازمت دریافت در ۳

بود و به هشتاد سالگی برحمت خدا رفت در برهانپور بعلت دق و رنج اسهال
برتاریکی تمام دولت منصب او شش هزاری ذات و پنجهزار سوار بود مرتضی خان
دکنی که در علم بوتقه بازی که باصطلاح دکنیان یک انگی گویند وشش شمشیر بازی میگویند
بی‌نظیر بود مدتی پیش او بایں ورزش متوجه بودم دریں‌ولا اورا بخطاب ورزش خانی
سرفراز گردانیدم چون ضابطه کرده ام که شبها ارباب استحقاق و درویشان را از نظر من
میگذرانیده باشند تا نظر بحالت هریک انداخته زمین و زر نقد و پوشش بانها مرحمت
نمایم در میان آن مردم شخصی اسم جهانگیر را باسم اعظم الله اکبر بحساب ابجد
مطابق یافته بود بعرض رسانید و اینمعنی را بتفاؤل و شگون خوب گرفته به یابنده آن زمین
و اسپ و زر نقد و خلعت کرامت نمودم روز دوشنبه پنجم شوال مطابق بست و ششم
آبان ساعت داخل شدن باجمیر قرار یافته بود صبح روز مذکور متوجه گشتم چون قلعه
و عمارات روضه حضرت خواجه بزرگوار ظاهر گشت قریب بیک کروه راه را پیاده طی
کردم و از دوجانب راه معتمدان را تعین نمودم که بفقرا و ارباب احتیاج زر داده میرفتند
چون چهار گهری از روز گذشت داخل شهر و معموره شدم و در گهری پنجم شرف زیارت
روضه متبرکه دست داد بعد از دریافت زیارت بدولتخانه همایون متوجه گشتم و روز
دیگر فرمودم که همه حاضران این بقعه شریف را از خورد و بزرگ شهری و رهگذری
از نظر بگذرانند تا فراخور استحقاق بعطایای جزیل خوشنود کردند هفتم آذر بقصد
سیر و شکار تالاب پهکر که از معابد مقرر هنود است و در فضیلت آن سخنان میگویند
که بهیچ عقلی راست نمی آید و در سه کروهی اجمیر واقع است متوجه گشتم و دو سه
روز دران تالاب شکار مرغابی کردم و باجمیر معاودت نمودم معبدهاے قدیم و جدید که
به اصطلاح کفار دیوهره میگویند در اطراف این تال بنظر در آمد از جمله رانا شنکر که
عم امرے مقهور است و در دولت ما از امراے بزرگ است دیوهره ساخته در غایت
تکلف چنانکه یک لکهه روپیه مذکور شد که خرچ نموده بتماشاے آن عمارت در آمدم
صورتی دیدم از سنگ سیاه تراشیده از گردن بالا بهیئت سر خوک و مابقی شبیه به بدن
آدمی عقیده ناقص هنود آنست که یک وقتی بنابر مصلحتی که راے حکیم علیم
اقتضا فرموده بدین صورت جلوه ظهور نموده است اینصورت را بدین جهت عزیز داشته
پرستش مینمایند فرمودم که آنصورت کریه را درهم شکسته در تالاب مذکور انداختند بعد
از ملاحظه این عمارت بر قله کوهی گنبدے سفید مشاهده گشت که مردم از هرطرف
بدانجا می آمدند از حقیقت آن پرسیدم گفتند جوگی درآنجا میباشد ساده لوحانیکه
بدیدن او میروند کف آردی بدست بد انها میدهد که در دهن انداخته آواز جانوری
که ازان سفها در یک وقت آزارے یافته باشد نمایند تا آن گناه بدین عمل زایل گردد
فرمودم تا آن محل را خراب نموده آن جوگی را ازآنجا اخراج نمودند و صورت بتی که
در گنبد بود شکستند دیگر عقیده داشتند که این تالاب را عمق نیست بعد از تفحص
ظاهر شد که هیچ جای آن از دوازده ذرع زیاده عمق ندارد دور آنرا نیز پیمودم قریب

فرزند بابا خرم رسید که فیل عالم‌گمان که رانا را بدان نازش تمام بود [illegible] فیل زنجیر دیگر
بدست بهادران لشکر فیروزی اثر افتاد و عنقریب صاحبش نیز گرفتار [illegible] گشت •

جشن نهمین نوروز از جلوس همایون

آغاز سال نهم از جلوس همایون مطابق سنه ۱۰۲۳ هجري

دو پهر و یک گهري از شب جمعه ۹ شهر صفر گذشته افتاب عالمتاب ببرج حمل که خانه شوکت و شرف اوست پرتو افگن گشت و صباح آن که غره فروردي‌ماه بوده باشد مجلس جشن نوروزي در خطه دلپذیر اجمیر دست داد و در وقت تحویل که ساعت سعد بود جلوس بر تخت اقبال نمودم برسم مقرر دولت خانه همایون را باقمشه نفیسه و جواهر و مرصع آلات آئین بسته بودند درهمین وقت خجسته فیل عالم گمان که لیاقت خاصه شدن داشت باهفتده زنجیر فیل دیگر از نر و ماده که فرزند بابا خرم از فیلان رانا فرستاده بود از نظر اشرف گذشت و باعث انبساط خاطر دولتخواهان گشت روز دویم نوروز در سواري انرا تیمناً خوب دانسته بران سوار شدم و زر بسیاری نثار شد و در تاریخ سیوم منصب اعتقاد خان را که دو هزاري ذات و پانصد سوار بود سه هزاري ذات و هزار سوار مقرر فرمودم و بخطاب آصفخاني که دو کس هم از سلسله انها بدین خطاب سرفراري یافته بودند سربلند ساختم و بر منصب دیانت خان نیز پانصدي ذات و دویست سوار افزوده شد و هم درین ایام اعتمادالدوله را بمنصب پنج هزاري ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم حسب‌الالتماس بابا خرم برمنصب سیف خان بارهه پانصدي ذات و دویست سوار و بر منصب دلاور خان پانصدي ذات و دویست سوار و بر منصب کشن سنگهه پانصد سوار افزودم و بر منصب سرفراز خان پانصدي ذات وسیصد سوار افزوده شد روز یکشنبه دهم پیشکش آصفخان از نظر اشرف گذشت و در ۱۴ اعتمادالدوله پیشکش خود گذرانید درین دو پیشکش نفایس بنظر در آمد انچه پسند خاطر افتاد گرفتم تتمه را باز دادم چین قلیچ خان با برادران و خویشان و لشکر و جمعیت پدر خود از کابل آمده سعادت ملازمت دریافت ابراهیم خان که منصب هفت صدي ذات و سیصد سوار داشت بمنصب هزار و پانصدي و شش صد سوار سرفرازي یافته بخدمت جلیل‌القدر بخشیگري درخانه بشرکت خواجه ابوالحسن مقرر گشت در ۱۵ این ماه مهابتخان که به‌آوردن خان اعظم و پسر او عبدالله مقرر گشته بود آمده ملازمت کرد در ۱۹ مجلس شرف ترتیب یافت درین روز پیشکش مهابتخان از نظر اشرف گذشت و فیل خاصه روپ سندر نام بجهت فرزند پرویز فرستاده شد بعد از گذشتن روز مذکور فرمودم که خان اعظم را با آصفخان بسپارند که او را در قلعه گوالیار نگاهدارد و چون غرض از فرستادن او بقلعه این بود که مبادا در مهم رانا بنابر رابطه و جهتی که بخسرو دارد نفاق و فسادی ازو بوقوع آید حکم فرمودم که او را در قلعه بطریق بندیان نگاه

ماه مذکور خبر فوت اسلام خان رسید که در روز پنجشنبه پنجم رجب سنه ۱۰۲۲ رحلت یافته بود در یک روز بی سابقه بیماری و تشویشی این امر ناگزیر اورا دست داد از خانه زادان و تربیت یافتها این مقدار جوهر کاردانی که ازو بظهور رسید از دیگر ظاهر نشد حکومت بنگاله را از روی استقلال کرد و ولایاتی که در عمل هیچ یک از جاگیرداران سابق و بتصرف اولیای دولت قاهره در نیامده بود داخل ولایات عملی شد اگر اجل اورا در نمی یافت مصدر خدمات کلی میگشت خان اعظم باآنکه خود استدعا نموده بود که شاهزاده فیروز مند باین خدمت مامور گردد باوجود انواع دلاسا و رضا جوئی از جانب آن فرزند تن بساز کاری در نداده بشیوه نا ستوده خود عمل مینمود چون این مقدمه مسموع گشت ابراهیم حسین را که از خدمتگاران معتمد حضور بود همراه او فرستادم و سخنان لطف آمیز مهر انگیز بدر پیغام کردم که وقتی در برهان پور بودی باروزهای این خدمت را از من التماس نمودی چون این خدمت را که سعادت دارین خود دران میدانستی و در مجالس و محافل مذکور میکردی که درین عزیمت اگر کشته شوم شهید و اگر غالب آیم غازی خواهم بود بتو تفویض نمودم انچه از کمک و مدد توپخانه خواستی سرانجام یافت بعد ازان نوشتی که بیحرکت رایات جلال بدین حدود فیصل این مهم خالی از اشکالی نیست بکنکش تو نزول اجلال در اجمیر واقع شد و این نواحی محل سرادقات جاه و جلال گشت الحال که شاهزاده را بعرایض و جوه معقوله استدعا نمودی و مجموع مقدمات برای و کنکش و صوابدید تو بعمل آمده باعث چیست که پا از معرکه بیکبار میکشی و در مقام نا سازکاری در آمده بابا خرم را که درین مدت هرگز از خود جدا نساخته ام محض باعتماد کاردانی تو فرستادم باید که طریقه نیکخواهی و نیک اندیشی منظور و مرعی داشته شب و روز از خدمت فرزند سعادت مند غافل نباشی و اگر بخلاف این سخنان عمل نموده از قرار داد خود قدم بیرون نهی دانسته باش که زیان کار خواهی بود ابراهیم حسین رفت و این سخنان را بهمین تفصیل خاطر نشین او ساخت اصلا نتیجه نداد از جهل و قرار داد خود باز نیامد بابا خورم چون دید که وجود او درین کار مخل است او را نگاهداشته عرضداشت نمود که بودن او بهیچ وجهه لایق نیست و محض بجهت نسبتی که با خسرو دارد در مقام کارشکنیست بمهابت خان فرمودم که رفته او را از اودیپور بیارد و محمد تقی دیوان بیوتات تعین شد که بمندسور رفته فرزندان و متعلقان او را باجمیر رساند در یازدهم ماه مذکور خبر رسید که دلیپ ولد رایسنگهه که جبلت او سرشته بغی و فساد است از برادر کوچک خود راو سورج سنگهه که بر سر او تعین شده بود شکست عظیم خورده در یکی از محکمهای سرکار حصار در قیلست مقارن ان هاشم خوستی فوجدار و جاگیرداران ان نواحی او را بدست در اورده مقید بدرگاه رسانیدند چون مکرر ازو قبایح سرزده بود به بیاسا کشتن او باعث عبرت بعضی از مفسدان شد و بجلدوی این خدمت بر منصب راو سورج سنگهه پانصدی ذات و دویست سوار افزوده گشت در چهاردهم ماه عرضداشت

بود و خانه‌وران بلچمعي دیگر هر حدود کابل و ان نواحی همراه آن روسیاه داشتند درین
اثنا نوشته از پیش برواغ بمعتقد خان میرسد که احداد بکوت تیراه که [illegible] ست کوهی
جلال‌آباد واقعست باجمعیت بسیار از سوار و پیاده آمده است و از جماعتی [illegible] خواهی
و اطاعت اختیار نموده بودند پاره را کشته و چندی را بندی کرده می [illegible] به
تیراه فرستد و اراده تاختن جلال‌آباد و پیش برواغ دارد بمجرد رسیدن این خبر [illegible]
خان باجمعي که باو بودند بسرعت تمام روانه میشود چون به پیش برواغ میرسد
جاسوسان جهت تفحص غنیم می فرستد صبح چهار شنبه ششم خبر می آید که احداد
درهمان جا است تکیه بعنایت الهي که دربارهٔ این نیازمند درگاه الهی است نموده افواج
قاهره را در فوج میسازد و خود رابه غنیم میرساند غنیم باچهار پنجهزار سوار پیاده کاردیده
بغرور و بغفلت تمام نشسته در گمان او نبود که بغیر از خانه‌وران درین نواحي فوجي
باشد که باو چیره تواند شد چون خبر رسیدن افواج بادشاهي بدان سمت برگشته
میرسد و آثار و علامت لشکر ظاهر میگردد مضطربانه مردم خود را چهار توپ ساخته
خود بر بلندي که یک بندوق انداز رفعت داشت و بر آمدن بران بدشواري میسر
میشد نشسته مردم خود را بجنگ مي اندازد و برقنداران افواج قاهره آن مقهور
را به شصت تفنگ گرفته جمع کثیری را بجهنم میفرستند معتقد خان بالشکر
قول خود رابهراول رسانیده غنیم را فرصت زیاده از انداختن دو سه شصت تیر نداده
پاک و پاکیزه برمیدارند و سه چهار کروه تعاقب نموده قریب هزار وپانصد نفر
سوار و پیاده بقتل میرسند و بقیت السیف اکثری زخمي و مجروح ویراق انداخته
قبسرار بر فرار میدهند افواج قاهره شب در جنگ گاه بسر برده صباح آن ششصد
سر جدا کرده بر پشاور مي آورند و کله منارها درانجا میسازند و پانصد سر اسپ
و مواشي بیشمار و مال و اسلحه بسیار بدست مي آمد و بندیان تیراه خلاص میشوند
و ازین طرف از مردم روشناس کسی ضایع نمیشود شب پنجشنبه غرهٔ خورداد بعزم
شکار شیر متوجهه پهکر شدم روز جمعه دو قلادهٔ شیر را به تفنگ زدم درهمین روز معروض
گشت که نقیب‌خان برحمت خدا رفت خان مشارالیه از سادات سیفي و قزوینی‌الاصل
است مزار پدر او میر عبداللطیف هم در اجمیر بوده دو ماه پیش ازانکه وفات
یابد کوچ او که بایکدیگر انس و الفت تمام داشتند و دوازده روزی در بیماری تپ
گذرانیده شربت ناگوار مرگ نوشید فرمودم که او را هم در پهلوی زن او که در درون
روضه متبرکه خواجه بزرگوار نهاده بود نهادند چون از معتقد خان خدمت شایسته
در جنگ احداد بوقوع آمد بجلدوي این خدمت بخطاب لشکرخاني سرفراز گشت و
میانخان که بهاودی پور بخدمت بابا خورم و برسانیدن بعضي احکام مرخص گشته بود
بهفتم ماه خورداد آمد و از سربراتیها و تورک بابا خرم مقدمات خوب بعرض رسانید
فدائي‌خان که از نوکران ایام شاهزادگي من بود بعد از جلوس رعایتهاے یافته بود
لشکر اورا بخشي ساخته بودم در دوازدهم همین ماه ودیعت حیات سپرد میرزا رستم

ندارند بلکه اسباب فراغت و آسودگی از خوردنی و پوشیدنی بجهت او اماده ومهیا دارند چون قلیج خان را در همین روزها بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم و بمنصب تاج خان که بدارایی ولایت بهکر معین بود پانصدی ذات و سوار افزوده شد در ۱۸ اردی بهشت خسرو را منع کورنش نمودم وسببش ان بود که بخاطر شفقت و عطوفت پدری و التماس والدهای و همشیرهای او مقرر فرموده بودم که همه روز بکورنش می آمده باشد چون از سیمای او اثار شگفتگی و خوشحالی ظاهر نمیشد همیشه ملول و گرفته خاطر بنظر درمی آمد فرمودم که بکورنش در نیاید در زمان والد بزرگوارم مظفر حسین میرزا و رستم میرزا پسران سلطان حسین میرزا برادر زاده شاه طهماسب صفوی که قندهار و زمین داور و انحدود در تحت و تصرف داشتند بواسطه قرب خراسان و امدن عبدالله خان اوزبک بدان ملک عرایض فرستادند که ما از عهده نگاهداشتن این ولایت بیرون نمیتوانم امد اگریکی از بندهای درگاه را بفرستند تا این محال را باو سپریم و خودها روانه ملازمت شویم چون ایمعنی را مکرر عرض داشت نمودند شاه بیگ خان را که الحال بخطاب خاندورانی سرفراز است بدارائی و حکومت قندهار و زمین داور و انحدود فرستادند و فرامین عنایت امیز بمیرزا یان نوشته ایشانرا بدرگاه طلب فرمودند بعد از آمدن عنایات شامل حال هر یک نموده ولایاتی که دو سه برابر قندهار جمع داشتند بد انها مرحمت شد غایتاً سرانجامی که بایست از انها نشد رفته رفته ان ولایت تغیر یافت مظفر حسین میرزا هم درایام حیات والد بزرگوارم برحمت خدا رفت و میرزا رستم را بهمراهی خانخانان بصوبه دکن فرستادند در انجا اند کے مایه جاگیری داشت چون تخت و سلطنت بوجود من آرایش یافت او را از دکن بقصد انکه رعایت نموده به یکی از سرحدها بفرستم طلب نمودم مقارن آمدن او میرزا غازی ترخان که حکومت تهته و قندهار و ان نواحی متعلق بدو بود برحمت خدا رفت بخاطر رسید که او را به تهته فرستم تا انجا جوهر ذاتی خود را خاطر نشان ساخته ان ملک را به عنوان پسندیده محافظت نماید و بمنصب پنج هزاری ذات و سوار سرفراز ساخته دو لک روپیه نقد مدد خرج بدو مرحمت فرموده بصوبه داری ملک تهته او را رخصت نمودم عقیده ان بود که ازو دران سرحد خدمتها بوقوع آید بخلاف توقع مصدر هیچگونه خدمتی نشد ظلم و تعدی را بجاے رسانید که خلق بسیاری از سلوک زشت او بشکوه در آمدند و خبرے چند ازو شنیده شد که آوردن او لازم گشت یکی از بندهاے درگاه را بطلب او تعین نموده او را بدرگاه طلبیدم در بست و ششم اردی بهشت او را اوردند چون ظلم و تعدی ازو بخلق خدا بسیار رسیده بود بازخواست ان بمقتضاے عدالت لازم گشته اورا بانیراے ... دلن سپردم تا بحقیقت عمل اوباز رسیده شود و او فی الجمله تنبیهی یافته ... تنبیه و عبرت پذیر گردند هم درین روزها خبر شکست احداد افغان رسید و ... معتقد خان در پولم گذر که حوالی پشاور واقع است بافواج قاهره پیوسته

تخفیف یافته و درد سر که شدت عظیم داشت بتصرف و علاج حکیم عبد الشکور
نیز شکست و مزاج در عرض بیست و دو روز بحالت اصلی باز آمد بندهای درگاه بل
سائر خلایق بشکرانهٔ این عطیهٔ بزرگ تصدقات گذرانیدند تصدق هیچ [illegible] قبول نکردم
و فرمودم که هر کس در خانهٔ خود هر چه خواهد بفقرا تقسیم نماید [illegible] روز
خبر رسید که تاج خان افغان حاکم پتّه وفات یافت از امرای قدیم این دولت [illegible]
بیماری بخاطر گذرانیده بودم که چون صحت کامل روزی گردد چنانچه در باطن از
حلقه بگوشان و معتقدان خواجهٔ بزرگوارم و توجه ایشان را سبب وجود خود میدانم ظاهر
نیز گوش خود را سوراخ نموده در جرگهٔ حلقه بگوشان ایشان داخل باشم پنجشنبه
دوازدهم شهریور مطابق شهر رجب گوش خود را سوراخ نموده در هر گوشی یک دانه
مروارید آبدار درکشیدم چون این معنی مشاهدهٔ بندگان درگاه و مخلصان هوا خواه
گشت چه جمعی که در حضور و برخی که در سرحدها بودند همگی بتلاش و مبالغه
گوشهای خود را سوراخ نموده به در و لالی که در جواهرخانهٔ خاص بود و بدیشان
مرحمت میشد زینت بخش حسن اخلاص گشتند تا آنکه رفته رفته سرایت
باحدی و سائر مردم نمود آخر روز پنجشنبه بیست دوم ماه مذکور مطابق دهم شهر
شعبان مجلس وزن شمسی در دیوانخانهٔ خاص آراسته گشت و بدستور مقرر شرایط
بجا آوردند در همین روز میرزا راجه بهاؤ سنگهه کامروا و دوستکام بوطن خود رخصت
یافت بوعده آنکه از دو سه ماه زیاده توقف نکند در بیست هفتم ماه مهر خبر رسید
که فریدونخان برلاس در اودی پور برحمت خدا واصل گشت از طبقهٔ برلاسیه بغیر ازو
سرداری نمانده بود چون اینطایفه را درین دولت حقوق بسیار و خدمت بیشمار است
مهرعلی پسر اورا نوازش نموده به منصب هزاری ذات و سوار سرفراز ساختم بنابر خدمات
پسندیده که از خاندوران بوقوع آمده هزاری بر منصب ذات او افزودم که اصل و اضافه
شش هزاری ذات و پنجهزار سوار باشد ششم آبان قراولان خبر آوردند که در شش کروهی
سه شیر دیده شد بعد از نیمروز متوجه شده هر سه را بتفنگ شکار کردم در هشتم ماه
مذکور هنگامهٔ دوالی آغاز شد دو سه شب در حضور خود فرمودم که بندهای درگاه
با یکدیگر بازیها نمودند بردها و باختها واقع شد در هیژدهم اینماه نعش سکندر معین
قراول را که از خدمتگاران قدیم من بود و در زمان شاهزادگی خدمت بسیار کرده از
اودی پور که محل نزول فرزند سلطان خرم بود باجمیر آوردند بقراولان و هم جرگهای او
فرمودم که نعش اورا برده در کنار تالاب رانا شنکر بسپارند خدمتگاری با اخلاص بود در
دوازدهم آذر دو دختر که اسلام خان در حیات خود از زمین داران کوچ که ملک او در انتهای
ولایت شرق واقع است گرفته بود با پسر او و نود و چهار زنجیر فیل از نظر گذشت از
فیلان مذکور چندی داخل فیلان خاصه شدند در همین تاریخ هوشنگ پسر اسلامخان از
بنگاله آمده سعادت آستانبوس دریافت و دو زنجیر فیل پیشکش و یکصد مهر و یکصد
روپیه نذر گذرانید در شبی از شبهای دی بخواب می بینم که حضرت عرش آشیانی

چون از کردهاے ناخوش خود اظهار ندامت و پشیمانی نمود مروت و مردمی مقتضی آن شد که تقصیرات اورا بعفو مقبول و مقرون گردانم در آخر همین ماه اورا بحضور طلبیده تسلی خاطر او نمودم و خلعت پوشانیده حکم کردم که بکورنش و سلام می آمده باشد در یازدهم ماه تیر شب یکشنبه ماده فیلی از فیلخانه خاصه در حضور من زائیده مکرر فرموده بودم که تحقیق مدت حمل نمایند آخرالامر ظاهر شد که بچه ماده یکسال و شش ماه و بچه نر نوزده ماه در شکم مادر می ماند بخلاف تولد آدمی که اکثر بچه از شکم مادر بسر فرومی آیند و بچه فیل اکثر بپا برمی آید چون بچه از مادر جدا شد مادر بپا خاک ببالاے او افشانده آغاز مهربانی ولابه گری نمود و بچه لمحه افتاده بعد ازان برخاسته متوجه پستان مادر شد ۱۴ مجلس گلاب پاشی که از زمان قدیم بآب پاشی مشهور است و از رسوم مقررهٔ پیشینیانست منعقد گشت در پنجم امرداد خبر فوت راجه مانسنگهه رسید راجه مذکور از عمدهای دولت والد بزرگوارم بود چون اکثر بندهای درگاه را مرتبه مرتبه بخدمت دکن فرستاده بودم او هم از تعینات آنخدمت بود بعد ازان که دران خدمت وفات یافت مرزا بهاو سنگهه را که خلف رشید او بود بدرگاه طلب نمودم چون از ایام شاهزادگی طریقهٔ خدمتکاری بیش از بیش بمن داشت با آنکه ریاست و کلان تری سلسلهٔ انها مطابق ضابطه که در هندوان معمول است بمها سنگهه پدر جگت سنگهه که کلان ترین اولاد راجه بود و در ایام حیات او وفات یافت میرسید من اورا منظور نداشته بهاو سنگهه را بخطاب میرزا راجه ممتاز ساختم و بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرفرازی یافت وانبیر که وطن آبا و اجداد او بود باو مرحمت کردم و تلافی و تراضی خاطر مها سنگهه نموده پانصدی بر منصب سابق او افزودم و ولایت گرهه را بانعام او مقرر داشتم و کمر خنجر مرصع و اسپ و خلعت بجهت او فرستادم در هشتم اینماه که امرداد باشد تغیری در مزاج خود یافتم رفته رفته به تپ و درد سرکشید بملاحظه آنکه مبادا اختلالی باحوال ملک و بندهای خدا راه یابد اینمعنی را از اکثر محرمان و نزدیکان بنهان داشته حکما و اطبا را نیز آگاه نساختم چند روز چنین گذشت از محرمان حریم عصمت بغیر از نور جهان بیگم که ازو بخود مهربان تری گمان نداشتم هیچکس را برین قضیه محرم نساختم پرهیز از خوردن خورشهاے گران مینمودم و باندک مایه غذای سبک قناعت کرده همه روز بقاعدهٔ مقرر بدیوانخانهٔ خاص و عام و جهروکه و غسلخانه بطریق معتاد برمی آمدم تا آنکه در بشره آثار ضعف ظاهر گشت بعضی از بزرگان مطلع گشتند به یکدوئی از اطبا که محل اعتماد بودند مثل حکیم مسیح الزمان و حکیم ابوالقاسم و حکیم عبدالشکور اظهار نمودم چون تپ مفارقت نکرد و سه شب معتاد شراب خورده شد اینمعنی باعث زیادتی ضعف و کمی قوت گشت در اثناے تشویش و غلبه سستی بروضهٔ منورهٔ خواجه بزرگوار رفتم و در آستانهٔ متبرکه صحت خود را از باری تعالی درخواستم و صدقات و نذرات قبول نمودم الله تعالی بمحض فضل و کرم خود خلعت صحت عطا فرمود رفته رفته

نمی باشد دلهای رفته را بجای آرد و جانهای پژمرده را شگفته می سازد بجلدوی این اختراع یک عقد مروارید بمخترع آن عطا فرمودم سلیمه سلطان بیگم نور الله مرقدها حاضر بودند این روغن را عطر جهانگیری نام نهادند در هواهای هندوستان اختلاف تمام مشاهده میشود در همین فصل دی در لاهور که واسطه است میان ولایت و هندوستان درخت توت بار آورد و بهمان شیرینی و لطافتی که در وقت خود میرسد رسانید و مردم چند روز از خوردن آن محظوظ بودند این معنی را واقع نویسان اکثر نوشته بودند در همین ایام بختر خان کلاونت که بعادلخان نسبت تمام دارد چنانچه برادر زاده خود را بعقد او در آورده و اورا در گویندگی و در بت گفتن خلیفه خود ساخته است در لباس درویشان و فقیران ظاهر گشت اورا طلبیده و استفسار احوال او نموده در رعایت خاطر او کوشیدم در مجلس اول ده هزار روپیه نقد و پنجاه پارچه از همه قسم و یک عقد تسبیح مروارید باو بخشیدم و اورا مهمان اصفخان ساخته فرمودم که مواجبی از احوال او خبر دار باشد این معنی ظاهر نگشت که خود بی اذن و رخصت عادل خان آمده یا آنکه عادل خان او را باین لباس فرستاده تا حقیقت کدگایش اینجارا دریافته خبر مشخص بجهت او ببرد و غالب ظن انست که او با این همه نسبت بی تجویز عادل خان نیامده باشد و دلیل بر صحت این معنی عرضداشت است که میر جمال الدین حسین که درین ایام بعنوان ایلچی گری در بیجاپور است نوشته بود که عادل خان اظهار نموده که انچه نسبت به بختر خان از جانب بندگان حضرت بوقوع آمده گویا آن شفقت و مرحمت درباره من از قوت بفعل آمده است بدین جهت در رعایت او افزوده تا اینجا بود هر روز بعنایت تازه سرفرازی می یافت شبها بملازمت سعر میبرد و در پتهای که عادل خان بسته و مخترع آن طرز است و آن را نورس نام نهاده می شنوانید تتمه احوال در تاریخی که رخصت یافته نوشته خواهد شد درین روزها جانوری از ولایت زیرباد اورده بودند که رنگ اصل بدن او موافق برنگ طوطی است لیکن در جسه از و کوچک تر است یکی از خصوصیات این جانور انست که تمام شب پای خود را برشاخ درختی و یا چوبی که اورا بران نشانیده باشند بند کرده خود را سرشیب میسازد و با خود زمزمه میکند چون روز شد بربالای آن شاخ درخت می نشیند اگرچه می گویند که جانوران را هم عبادتی میباشد اما غالب ظن انست که این فعل طبعی او باشد آب مطلق نمی خورد و در طبیعت او کار زهر میکند با انکه بقای حیوانات بآبست در ماه بهمن اخبار خوش پیاپی رسید اول خبر اختیار کردن رانا امر سنگه اطاعت و بندگی درگاه را کیفیت اینمقدمه انست که چون فرزند سعادتمند بلند اقبال سلطان خرم از جهت نشاندن تهانجا بسیار خصوصاً درجای چند که بواسطه ردائی آب و هوا و صعوبت مکان گمان اکثر مردم آن بود که در انجا نشستن تهانجات ممکن نباشد و از جهت دوانیدن افواج قاهره متعاقب یکدیگر بی ملاحظه شدت گرما و کثرت باران و اسیر شدن اهل و عیال اکثر سکنه آن دیار کار را برانا بنوعی تنگ ساخته بود که

بمن میگویند که با بابا خان عزیز خان را که خان اعظم است بجهت خاطر من بخشش بعد ازین خواب بخاطر قرار دادم که او را بقلعه گوالیار در حوالی اجمیر دره واقع است در نهایت صفا و در انتهای این دره چشمه ظاهر شده که آب آن در آبگیری دراز و پهناور جمع میشود و بهترین آبهای اجمیر این آب است و این دره و این چشمه بحافظ جمال معروف و مشهور است چون عبور درین مقام واقع شد فرمودم که عمارتی در خور این جا بسازند چون محل مستعد و قابل ترتیب بود در مدت یکسال جای و مقامی ترتیب یافت که روندهای عالم مثل آن جای نشان نمی دهند حوضی چهل گز در چهل گز ساخته بودند و آب چشمه را بفواره درین حوض جاری ساخته اند فواره ده دوازده گز میجهد و برکنار این حوض نشیمنها عمارت یافته و همچنین در مرتبه بالای آن که تالاب و چشمه درانجا واقع است جاهای موزون و ایوانهای دلکش و آرامگاههای خاطرپسند بعضی ازان مصور و منقش بعمل استادان ماهر و نقاشان چابکدست ساخته و پرداخته اند چون خواستم که نام آنمکان نسبتی بنام مبارک من داشته باشد نام آنرا چشمهٔ نور نهادم مجملاً عیبی که دارد اینست که بایستی اینجا و مقام در شهری عظیم یا گذرگاهی که خلایق را بران عبور اوفتادی واقع می بود ازان تاریخی که اتمام یافته اکثر اوقات پنجشنبها و جمعها را درین میگذرانم فرمودم که بجهت اتمام آن شعرا تاریخی فکر کنند سعیدای گیلانی زرگرباشی این مصرعه را که *

محل شاه نورالدین جهانگیر

تاریخ یافت خوب نوشت فرمودم که بربالای ایوان عمارت پایان انقطعه را بر سنگ نقش کرده نصب کنند در اوایل ماه دی سوداگران از ولایت آمدند و انار یزد وخربزه کاریز که سرآمد خربوزه های خراسان است آوردند چنانچه جمیع بندهای درگاه وامرائی سرحد ازین میوه حصه یافته بلوازم شکرگذاری منعم حقیقی پرداختند تا غایت گویا فرد اعلای خربزه و انار را در نیافته بودیم تا انکه همه ساله از بدخشان خربزه و از کابل انار می آوردند نهایتاً آن خربزه و انار هیچگونه مناسبتی با انار یزد وخربزه کاریز نداشته چون حضرت والد بزرگوارم را انارالله برهانه بمیوه میل و رغبت تمام بود افسوس بسیار خورده شد که این میوه ها کاشکی در ایام فیروزی بخش آن حضرت از ولایت بهندوستان می آمد تا ازان بهره ور و محظوظ میگشتند همین تاسف بعطر جهانگیری دارم که مشام شریف شان ازین نوع عطریاب نگشت این عطر اختراعیست که در زمان دولت ابد پیوند ما بسعی والدهٔ نور جهان بیگم بظهور آمد در هنگامی که گلاب میگیرند فی الجمله چربی بربالای ظرفهایی که گلاب را گرم از کوزه برمی آرند در انجا ظاهر میشود آن چربی را اندک اندک جمع ساختند چون از گل بسیاری گلاب گرفته شود قدر محسوسی ازان چربی بهم می رسد در خوشبوئی و عطریت بدرجه ایست که اگر قطره ازان برکف دست مالیده شود مجلسی را معطر می سازد و چنان ظاهر میشود که چندین غنچه گل سرخ بیکبار در شکفتگی آمده باین شوخی و ملایمت بوئی

کیفیت این مقدمه از عرضداشت او معلوم میشود در حال روی نیاز بدرگاه بی‌نیاز آورده سجده شکر بجا آوردم اسپ و فیل و خنجر مرصع بمحمد بیگ مذکور عنایت کرده اورا بخطاب ذوالفقارخان سرفراز فرمودم از مضمون عرضداشت چنان معلوم شد که روز یکشنبه ۲۶ ماه بهمن رانا با آداب و قواعدی که بندها ملازمت نمایند فرزند بلند اقبال را ملازمت کرد و یک لعل کلان مشهور که در خانه او بود باپاره مرصع آلات و هفت زنجیر فیل که بعضے ازاں لایق خاصه بود و از فیلان او که بدست نیفتاده بود همین مانده بود و نه راس اسپ پیشکش گذرانید آن فرزند هم از روے کمال عنایت نسبت باو پیش آمدند چنانچه وقتیکه رانا پای آن فرزند را گرفته عذر تقصیرات خود میخواست آن فرزنداقبال مند سر اورا در بر گرفته اورا تسلی بنوعی نمود که باعث خاطرجمعی او شد خلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسپ با زین مرصع و فیل خاصه بایراق نقره باو عنایت کرد و چون ازجملهٔ مردمے که از جماعت او بودند بیشتر از صد کس نبود که قابل سروپا دادن باشد صد دست سروپا و پنجاه راس اسپ و دوازده کهپوه مرصع بانها داد چون روش زمیداراں است که پسرجانشین باپدریکجا بملازمت سلطان وسلاطین نمی آیند اوهم این شیوه را مرعي داشته کرن را که پسر صاحب ٹیکه او بود همراه نیاورده بود ازینجهت که ساعت روانه شدن آن فرزند سعادت مند بلند اقبال ازانجا آخر هاے همان روز بود اورا رخصت نمود تا رفته کرن را بملازمت فرستد بعد از رفتن او کرن آمده ملازمت کرد باو هم خلعت فاخره با شمشیر و خنجر مرصع و اسپ با زین طلا و فیل خاصه عنایت کرد و همان روز کرن را در رکاب خود گرفته روانه درگاه والا شد سیوم اسفندار مز باجمیر از شکار معاودت واقع شد هفت دهم بهمن تا غایت تاریخ مذکور که ایام شکار بود یک ماده شیر با سه بچه و سیزده نیلهٔ گاو شکار شده بود شاهزادهٔ کامگار روز شنبه دهم ماه مذکور در ظاهر موضع دیورانی که نزدیکي شهر اجمیر واقع است نزول نموده و حکم شد که جمیع امرا باستقبال رفته هریک در خور حالت و نسبت خود پیشکش بگذرانند و فردا که روز یکشنبه یازدهم باشد بسعادت ملازمت مشرف گردد روز دیگر شاهزاده بکوکبه و شکوه تمام با جمیع عساکر منصوره که بهمراهي آن فرزند بخدمت تعین بودند داخل دولتخانه خاص و عام گشت دو پهر و دو گهڑي از روز گذشته که ساعت ملازمت بود دولت کورنش دریافت و سجدات و تسلیمات بجا آورده یکهزار اشرفي و یکهزار روپیه بطریق نذر و یکهزار مهر و یکهزار روپیه بعنوان تصدق گذرانید آن فرزند را پیش طلبیده در آغوش گرفتم و سر و روے اورا بوسیده به مهربانیها و نوازشهای خاص اختصاص بخشیدم چون از لوازم خدمت و گذرانیدن نذر و تصدق نثار پرداخت معروضداشت که اگر حکم شود کرن بسعادت سجده و کورنش سرفراز گردد فرمودم که اورا بیا ورند بخشیان بآداب مقرر حاضر ساخته بعد از فراغ کورنش سجده نموده حسب الالتماس فرزند خورم حکم کردم که اورا بر جرگهٔ دست راست مقدم ایستاده کنند بعد ازاں بخرم حکم کردم که که تا رفته والدهاے خود را ملازمت نماید و خلعت خاصه که مشتمل بود بر چار قب

معلوم او شد که اگر زمانی دیگر برین روش بسر برد بگذرد از آن ملک آواره و یا گرفتار خواهد شد
لاعلاج اختیار اطاعت و دولتخواهی کرده سوبکرن نام خالوی خود را با هرداس جهاله
که از مردم معتبر فهمیده او بود پیش آن فرزند اقبالمند فرستاد و التماس نمود که اگر
آن فرزند ارجمند التماس گذشتن از سر تقصیرات او نموده تسلی خاطر او شود و نشان
پنجه مبارک از برای او بگیرد او خود آمده ملازمت آن فرزند نماید و پسر جانشین
خود را که کرن است بدرگاه والا فرستد تا بطریق سایر راجهای در سلک بندهای این درگاه
منتظم بوده خدمت نماید و از جهت پیری اورا از آمدن بدرگاه معاف دارد بنابرین
آن فرزند نیز ایشانرا همراه ملا شکرالله دیوان خود که اورا بعد از اتمام این مهم بخطاب
افضل خانی سرفراز فرمودیم و سندرداس میرسامان خود را که بعد از انصرام این کار
بخطاب رای رایان ممتاز شد بدرگاه والا فرستاده حقیقت را معروضداشت چون پیوسته
همت والا نهمت مصروف است که تا ممکن باشد خانوادهای قدیم را خراب نسازیم
غرض اصلی آن بود که چون رانا امرسنگه و آبای او مغرور باستحکام کوهستان و مکان
خودها شده هیچیک پادشاهان هندوستان را ندیده اطاعت نکرده اند در ایام دولت من
این مقدمه از پیش نرود حسب الالتماس آنفرزند تقصیرات او مقرون بعفو نموده فرمان
عنایت آمیز که سبب خاطرجمعی او میشد و نشان پنجه مبارک عنایت فرمودم
و فرمان مرحمت عنوان بآن فرزند نوشتم که اگر نوعی نماید که این مقدمه بوقوع آید
این خدمت عمده را دلخواه ما کرده خواهد بود آن فرزند نیز انها را همراه ملا شکرالله و
سندرداس پیش رانا فرستاد تا تسلی او نموده امیدوار بمراحم و عنایات شاهنشاهی
ساختند و فرمان عنایت عنوان و نشان پنجه مبارک را باو دادند و قرار یافت که روز
یکشنبه بیست و ششم ماه بهمن او با فرزندان آمده آنفرزند را ملازمت نماید دوم خبر
فوت بهادر که از حاکم زادهای ولایت گجرات و خمیرمایه فتنه و فساد بود رسید که
الله تعالی بکرم خود اورا نیست و نابود ساخت باجل طبعی در گذشت سوم خبر
شکست میرزائی که بقصد گرفتن قلعه و بندر سورت استعداد تمام نموده آمده بود
در خورمیان بندر مذکور و میان انگریزان که پناه بدین بندر آورده‌اند و رای جنگ افتاده
اکثر جهازات او از آتشباری انگریزان سوخته شد ناچار تاب مقاومت نیاورده گریزان
گشت و کس نزد مقربخان که حاکم بنادر گجرات بود فرستاد و در صلح زد و اظهار نمود
که ما بجهت صلح آمده بودیم نه بقصد جنگ انگریزان این جنگ برانگیختند و دیگر
خبر رسید که چندین از راجپوتان که زدن و کشتن غیر را بخود قرار داده بودند درهمین
تاریخ کمین کرده فرصت جسته خود را باو میرسانند و زخمی ناقص از دست یکی
از انها بدو میرسد مردمی که درگرد غیر بودند آن راجپوتان را کشته غیر را بمنزل او
میرسانند هیچ نمانده بود که مخذول و معدوم گردد اواخر این ماه که در بیرونهای اجمیر
بصید مشغول بودم محمد بیگ ملازم فرزند بلند اقبال سلطان خرم رسید و عرضداشت
آن فرزند گذرانیده معروضداشت که رانا با پسران خود آمده شاهزاده را ملازمت نمود

نود هزار بیگهه و بیس و چهارده موضع هریمست و بست و شش قلبه زراعت و یازده هزار خروار شالي مرحمت نمودم و هفتصد و سي و دو دانه مروارید بقیمت سي و شش هزار روپیه بجمعی از بندهاکه از روے اخلاص گوش خود را سوراخ نموده بودند عنایت کردم در اواخر ماه مذکور خبر رسیده که چهار گهري و نیم از شب پنجشنبه یازدهم همین ماه گذشته در بلده برهانپور الله تعالي از دختر شاهزاده مراد بفرزند ارجمند سلطان پرویز پسری کرامت فرموده اورا سلطان دور اندیش نام نهادم ❁

جشن دهمین نوروز از جلوس همایون

از روز شنبه غره فروردیماه سنه ۱۰ مطابق هشتم شهر صفر سنه ۱۰۲۴ هجري پنجاه و پنج پل گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت بشرفخانه حمل نزول اجلال ارزاني داشت بعد از گذشتن سه گهري از شب یکشنبه بر تخت دولت جلوس نمودم جشن نوروزي و آئین بندي بدستور سابق ترتیب یافت شاهزادهاے والا قدر و خوانین عظام و اعیان حضرت و ارکان سلطنت تسلیم مبارکبادي بجاے آوردند روز غره بر منصب اعتمادالدوله که پنجهزاري ذات و دو هزار سوار بود هزاري ذات و سوار افزوده شد و بکنور کرن و جهانگیر قلیخان و راجه نرسنگهه دیو اسپان خاصه مرحمت نمودم و روز دویم پیشکش آصفخان از نظر گذشت پیشکش پسندیده از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه از هر قسم و از هر جنس ترتیب داده بود بتفصیل دیده شد آنچه پسند خاطر افتاد موازي هشتاد و پنجهزار روپیه بود درین روز شمشیر مرصع معه پردله و بند و بار بکرن و یکزنجیر فیل بجهانگیر قلیخان مرحمت شد چون اراده توجه بطرف دکهن و آنحدود قرار داده خاطر بود بعبدالکریم معموري حکم فرمودم که بمندو رفته عمارات بجهت سرکار خاصه از سر نو تعمیر نماید و عمارات سلاطین ماضي مرمت کند روز سویم پیشکش راجه نرسنگهه دیو بنظر در آمد و یک لعل و چند دانه مروارید و یکزنجیر فیل بدرجه قبول افتاد روز چهارم بر منصب مصطفی خان پانصدي ذات و دو صد سوار افزوده شد که دو هزاري ذات و دو صد و پنجاه سوار باشد روز پنجم علم و نقاره باعتمادالدوله مرحمت نمودم و حکم شد که نقاره مي نواخته باشد بر منصب آصفخان هزاري ذات و سوار افزوده شد که چهار هزاري ذات و دو هزار سوار باشد و هفت صد سوار نیز بر منصب راجه نرسنگهه دیو افزوده رخصت وطن عنایت نمودم که بموعد مقرر بدرگاه حاضر شود در همین روز پیشکش ابراهیم خان از نظر گذشت از هر قسم چیزها پسند خاطر افتاد کشن چند از راجه زادهاے ولایت نگرکوت بخطاب راجگي سرفراز گردید روز پنجشنبه ششم پیشکش اعتمادالدوله درچشمه نور از نظر اشرف گذشت مجلس عالي ترتیب یافته بود و از روے شگفتگي تمام پیشکش او دیده شد از جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه موازي یک لک روپیه مقبول افتاد تتمه باز گشت شد روز هفتم بر منصب کشن سنگهه که دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار بود هزاري ذات افزودم

مرصع و قبای زربفت و یک تسبیح مروارید بآن فرزند عنایت شد و بعد از تسلیم خلعت خاصه اسپ خاصه بازین مرصع و فیل خاصه مرحمت شد و کرن را نیز بخلعت فاخره و شمشیر مرصع سرفراز ساختم و امرا و منصبداران جماعت جماعت بسعادت کورنش و تسلیم سربلندی یافته نظر گذرانیدند و هریک در خور خدمت و مرتبه خود بعنایات سرفراز گشتند چون بدست آوردن دل کرن که وحشی طبیعت و مجلس نادیده در کوهستان بسر برده بود ضرور بود بنابر آن هرروز مرحمتی تازه مینمودم چنانچه در روز دویم ملازمت خنجر مرصع و روز دیگر اسپ خاصه عراقی بازین مرصع بدو عنایت شد و درهمین روز بدربار محل رفته از جانب نورجهان بیگم هم بخلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسپ بازین و فیل سربلندی یافت بعد ازین عنایات تسبیح مروارید گران بها مرحمت نمودم روز دیگر فیل خاصه با تلایر مرحمت شد چون در خاطر بود که از هر جنس و هرچیز باو داده شود سه دست باز و سه دست جره و یک قبضه شمشیر خاصگی و یک بکتر و یک جوشن خاصگی و دو انگشتری یکی نگین لعل و یکی نگین زمرد بدو عنایت نمودم و در اواخر ماه مذکور فرمودم که از جمیع اقسام اقمشه گرفته با قالی و نمد تکیه و از هر قسم خوشبوئی با ظروفهای طلا و دو مدزل بهل گجراتی و اقمشه را در صد خوان نهاده و احدیها بدست و دوش گرفته در دیوانخانه خاص و عام حاضر ساختند و مجموع بدو مرحمت نمودم و ثابتخان هیشه در مجلس بهشت آئین سخنان نالایق و کنایتهای صریح باعتمادالدوله و پسر او آصفخان میگفت یکدو مرتبه اعتراض نموده اورا ازین گفت و شنود ناخوش منع نمودم بهیچ وجه با خود بس نیامد چون خاطر اعتمادالدوله را بسیار عزیز میداشتم و با سلسله ایشان نسبتها و پیوندها شده بود اینمعنی بر طبع من گران می آمد با آنکه شبی بیتقریب و بی جهت باو سخنان ناخوش گفتن آغاز کرد و آن مقدار گفت که آثار رقت و آزردگی تمام در بشره اعتمادالدوله ظاهر گشت صباح آن بدست یکی از خدمتیهای درگاه اورا به نزد آصفخان فرستادم که چون شب سخنان بیمزه نسبت به پدرت مذکور ساخته اورا بتو سپردم خواه درینجا خواه درقلعه گوالیار هرجا میخواهی نگاهدار و مادامیکه تلافی و تدارک خاطر پدرت نکند گناه اورا نخواهم بخشید حسب الحکم آصفخان اورا بقلعه گوالیار فرستاد درهمین ماه جهانگیر قلیخان باضافه منصب سرفراز گشت دو هزار و پانصدی ذات و دوهزار سوار اضافه عنایت شد احمدبیگخان که از بندهای قدیم ایندولت است در سفر صوبه کابل ازو بعضی تقصیرات بوقوع آمده و مکرر از نفاق و نارسائیهای او قلیج خان که سردار لشکر بود شکوه نمود بالضرورت اورا بدرگاه طلب نمودم و بجهت تنبیه و تادیب بمهابتخان سپردم که در قلعه رنتهنبور نگاهدارد قاسم خان حاکم بنگاله دو قطعه لعل پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت چون ضابطه کرده ام که درویشان و ارباب حاجت را که در درگاه والا جمع شده باشند بعد از دو پهر شب بنظر در آورند درین سال بهمین روش درویشان را بدست و حضور خود پنجاه و پنجهزار روپیه و یک لک و

روز رخصت یافت از ابتدائی که صیت اسلام بدیار هند ... تا این زمان خجسته فرجام که اورنگ سلطنت بوجود این نیازمند درگاه ... دارد هیچ یک از حکام و سلاطین گذشته دست جران نیافته اند در ایام ... مرتبه لشکر پنجاب برسر این قلعه تعین شد و مدتے در قیل و محاصره داشتند ... بوده جرنشمت که قلعه بدست درنیامده آن لشکر به مهمی ازان ضرور تر مقرر گشت ... رخصت فیل خاصه با تلایر بمرتضی خان مرحمت نمودم و راجه سورجمل ولد ... باسو هم چون ولایت او متصل بدین قلعه بود تعین یافت و برمنصب سابق او پانصدی ذات و سوار افزوده شد وراے سورجسنگه از جا وجاگیر خود آمده ملازمت کرد و یکصد عدد اشرفی نذر گذرانید در هفتم هم پیشکش میرزا رستم بنظر درآمد دو خنجر مرصع و یک تسبیح مروارید با چند طاق پارچه و یکزنجیر فیل و چهار اسپ عراقی درجه قبول یافت تتمه بار گردانیدم پانزده هزار روپیه قیمت اینها شد و درین تاریخ پیشکش اعتقاد خان که هژده هزار روپیه بقیمت درآمد از نظر گذشت روز هیجدهم پیشکش جهانگیر قلیخان دیده شد از جواهر و اقمشه بمقدار پانزده هزار روپیه قبول افتاد بر منصب اعتقاد خان که هفتصدی ذات و دویست سوار بود هشتصدی ذات و سیصد سوار افزودم که اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار باشد خسرو بی اوزبک که از سپاهیان قرار داده بود بمرض اسهال درگذشت روز هشتم که پنجشنبه بود بعد از گذشتن دو پهر و چهار نیم گهری آغاز شرف شد درین روز فرخنده بر تخت سعادت و فیروزی جلوس نمودم و مردم تسلیمات مبارکبادی بجا آوردند چون یک پهر از روز مذکور باقی ماند متوجه چشمه نور شدم پیشکش مهابتخان بموجب قرار داد درانجا بنظر درآمد از جواهر نفیس و مرصع آلات و اقمشه و آنچه از هر قسم و از هر جنس بخاطر رسید ترتیب داده بود از جمله کهپوه مرصع که حسب الالتماس او در گران سرکار ساخته بودند و از روی قیمت مثل آن در سرکار خاصه من نبود بیک لکهه روپیه قیمت شد سواے آن از جواهر و دیگر اجناس یک لک و سی و هشت هزار روپیه برداشته شد الحق که پیشکشی نمایان بود به مصطفی بیگ فرستاده داراے ایران بیست هزار درب که ده هزار روپیه باشد عنایت کردم در بست و یکم خلعت بدست عبدالغفور به پانزده کس از امراے دکن فرستادم راجه بکرماجیت بجاگیرخود رخصت یافت و پرم نرم ... باو مرحمت شد درهمین روزها کمرخنجر مرصع به مصطفی بیگ ایلچی عنایت نمودم بر منصب هوشنگ پسر اسلام خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود پانصدی ذات و دو صد سوار افزودم در بیست و سویم ابراهیم خان بصاحب صوبگی بهار سرفراز شد و ظفرخان را حکم شد که متوجه درگاه شود و بر منصب ابراهیم خان که دو هزاری ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و هزار سوار افزودم سیف خان در همین روزها بجاگیر مرخص شد و حاجی ... اوزبک بخطاب اوزبک خانی سربلند گشته بجاگیر رخصت یافت بهادرالملک از تعینات لشکر دکن که منصب دو هزار و پانصدی ذات و دوهزار و یک صد سوار داشت

درین روز در حوالی چشمه نور یکه شیر شکار شد در هشتم کرن را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و یک تسبیح خورد از مروارید و زمرد که لعلی درمیان بود و باصطلاح هندوان انرا سمرن گویند بدو عنایت شد و بر منصب ابراهیم خان هزاری ذات و چهار صد سوار افزودم که بعد از اضافه دوهزاری ذات و هزار سوار باشد و بر منصب حاجی بی اوزبک سیصد سوار افزوده شد و بر منصب راجه شیام سنگهه پانصدی ذات اضافه نمودم که دوهزاری و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار بوده باشد روز یکشنبه نهم کسوف شد از یک گهری از روز مذکور گذشته از جانب مغرب آغاز گرفتن کرد و از پنج حصه چهار حصه حضرت نیر اعظم در عقده ذنب منکسف شد و از آغاز گرفتن تا روشن شدن بهمرسانیدن پنج گهری گذشت تصدقات از هر جنس و هر چیز از فلزات و حیوانات و حبوبات به فقرا و مساکین و ارباب احتیاج داده شد درین روز پیشکش راجه سورج سنگهه از نظر گذشت انچه برداشته شد موازی چهل و سه هزار روپیه بود پیشکش بهادر خان حاکم قندهار درین روز گذشت مجموعه بچهارده هزار روپیه رسید دو پهر از شب گذشته مطابق شب دوشنبه بست نهم صفر بطالع قوس در خانه بابا خرم از دختر آصف خان پسری متولد شد اورا دارا شکوه نام نهادم امید که قدم او برین دولت ابدپیوند و بر پدر اقبالمندش مبارک و میمون باشد بر منصب سید علی بارهه پانصدی ذات و سیصد سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بوده باشد و در تاریخ دهم پیشکش اعتبار خان از نظر در امد از جمله پیشکش او موازی چهل هزار روپیه مقبول افتاد درین روز بر منصب خسرو بی اوزبک سیصد سوار و بر منصب مغلی خان پانصدی ذات و دو صد سوار افزوده شد روز یازدهم پیشکش مرتضی خان از نظر گذشت از جمله جواهر او هفت قطعه لعل و یک تسبیح مروارید و دو صد هفتاد دانه دیگر برداشته انچه از پیشکش او قبول افتاد موازی یک لک و چهل و پنجهزار روپیه بود در دوازدهم پیشکش میرزا راجه بهاو سنگه وزارت شدکر از نظر گذشت در سیزدهم از پیشکش خواجه ابوالحسن یک قطعه لعل قطبی و یک الماس و یک عقد مروارید و پنج انگشتری و چهار دانه مروارید کلان و پاره اقمشه که مجموع سی و دو هزار روپیه باشد مقبول افتاد روز چهاردهم بر منصب خواجه ابوالحسن که سه هزاری ذات و هفتصد سوار بود هزاری ذات و پانصد سوار افزودم و بر منصب وفادار خان هفتصد و پنجاهی ذات و دو صد سوار اضافه حکم شد که دوهزاری ذات و هزار و دو صد سوار بوده باشد در همین روز مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران سعادت ملازمت دریافت بعد از سرانجام مهم گرجستان برادر عالیمقدار اورا باکتابت مشتمل برانواع محبت واظهار صداقت فرستاده بود با چند راس اسپ و اشتر و چند اقمشه حلب که از جانب روم بجهت آن برادر [illegible] آمده بود و ده قلاده سگ فرنگی کلان درنده که درطلب آن ایماء رفته بود بدست [illegible] ساخته بودند بنظر درآورد مرتضی خان بخدمت تسخیر قلعه کانگره که در [illegible] بلندی در معموره عالم باستواری و استحکام ان قلعه نشان نمیدهند درین

تفنگ رومي خاصگي باو مرحمت نمودم چون بابراهيم خان در روز رخصت فيل عنايت نكرده بودم فيل خاصگي التفات نمودم يک فيل به بهادرالملک و فيل ديگر به وفادار خان عنايت نموده فرستادم هشتم اردي بهشت مجلس وزن قمري ترتيب يافت و خود را بنقره و ديگر اجناس وزن كرده بمستحقان و محتاجان تقسيم نمودم و سوارش خان بجاگير خود كه در صوبه مالوه بود رخصت يافت در همين روزها فيلي بخواجه ابوالحسن مرحمت نمودم در تاريخ نهم خان اعظم را كه در آگره از قلعه گواليار آمده بود حكم طلب شده بود آوردند با آنكه ازو تقصيرات بسيار بوقوع آمده بود و آنچه درباب او بعمل آورده بودم همگي حق بامن بود بوقتيكه اورا بحضور مي آوردند و چشم برو افتاد آثار خجالت در خود بيشتر ازو يافتم تمامي تقصيرات او بعفو مقرون ساخته شال كه در كمر داشتم باو مرحمت شد بكنور كرن يک لک درب عنايت نمودم و راجه سورج سنگهه در همين روز فيل كلانے رن راوت نام كه از فيلان نامي او بود آورده گذرانيد الحق نادر فيلي است داخل فيلان خاصه ساختم در دهم پيشكش خواجه جهان كه از آگره بجهت من بدست پسر خود فرستاده بود بنظر اشرف گذشت از هر قسم چيزها بود چهل هزار روپيه قيمت شد در دوازدهم پيشكش خانه‌زاد خان كه پنج تاقور اسپ و دو قطار شتر و سگان تازي و جانوران شكاري بود بنظر در آمد در همين روز هفت زنجير فيل ديگر راجه سورج سنگهه پيشكش گذرانيد داخل فيل خانه خاصه شد تحوير خان بعد ازانكه مدت چهار ماه در ملازمت گذرانيده بود درين روز مرخص گشت سخنان بعادلخان پيغام داده شد و سود و زيان دوستي و دشمني را بخاطر نشان او نموده تعهدات كرده چنين قرار داد كه مجموع اين سخنان را معقول عادلخان ساخته اورا در راه دولتخواهي و اطاعت در آورد در وقت رخصت هم باو چيزها عنايت شد مجملاً درين مدت اندک چه از سركار خاصه و چه از پادشاهزادها و از تكلفات امرا كه حسب الحكم باو نموده بودند قريب بيک لک روپيه حساب شد كه باو رسيده است در چهاردهم منصب و جلدوے خدمت فرزند خرم مشخص شد منصب او دوازده هزاري ذات و شش هزار سوار بود و منصب برادرش پانزده هزاري ذات و هشت هزار سوار بود فرمودم كه منصب اورا برابر منصب پرويز اعتبار نموده سوائي ديگر را بصيغه انعام و جلدوے خدمت باضافه منظور دارند و فيل خاصه پنجي گج نام معه يراق كه دوازده هزار روپيه قيمت داشت بدو مرحمت نمودم در شانزدهم فيلي بمهابتخان عنايت شد در هفتدهم بر منصب راجه سورج سنگهه كه چهار هزاري ذات و سه هزار سوار بود هزاري افزوده اورا بمنصب پنجهزاري سربلند ساختم حسب الالتماس عبدالله خان بر منصب خواجه عبداللطيف كه پانصدي ذات و دويست سوار بود دويست افزودم حكم شد كه هزاري ذات و چهارصد سوار باشد عبدالله پسر خان اعظم كه در قلعه رنتهنبور محبوس بود و بالتماس پدرش اورا طلبيده بودم بدرگاه رسيد و بند از پاي او برداشته بخانه پدرش فرستادم در بيست و چهارم راجه سورج سنگهه فيل ديگر فوج سنگار

باضافهٔ پانصدی ذات و دو صد سوار ممتاز گشت بر منصب خواجه تقی که هشتصدی
ذات و یکصد و هشتاد سوار بود دو صدی دیگر افزوده شد در بیست و پنجم بر منصب
سلام‌الله عرب دویست سوار اضافه مقرر گشت که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار باشد
از اسپان خاصه اسپی سیاه ابلق که دارای ایران فرستاده بود بمهابتخان عنایت نمودم
آخر روز پنجشنبه بخانهٔ بابا خرم رفتم و تا یک پهر شب آنجا بودم پیشکش دوم او
درین روز از نظر گذشت در روز اول که ملازمت نموده یک قطعه لعل مشهور را که در روز
ملازمت بآن فرزند گذرانیده بود و جوهریان شصت هزار روپیه قیمت نموده بودند گذرانید
اما آنقدر که تعریف میکردند نبود وزن این لعل هشت تانک است و سابق رای بالدیو
که سردار قبیلهٔ رتهور و از رایان عمدهٔ هندوستان بود در تصرف میداشت و ازو به پسر او
چندرسین منتقل گشت و او در ایام پریشانی و ناکامی برانا اودیسنگه فروخت و ازو
برانا پرتاب رسید و ازو بپسرش رانا امرسنگه انتقال یافت چون بهتر ازین تحفه
در سلسلهٔ آنها نبود باتمام فیلان خود که باصطلاح هندوان کهینه چار میگویند در روز
ملازمت بفرزند اقبالمند بابا خرم گذرانید و من حکم کردم که دران لعل چنین نقش
کنند که بسلطان خرم در حین ملازمت رانا امرسنگه پیشکش نمود و چند چیز دیگر هم
دران روز از پیشکشهای بابا خرم قبول افتاد از آنجمله صندوقچهٔ بلوری بود کار فرنگ
که در غایت تکلف ساخته بودند و چند قطعه زمرد و سه انگشتری و چهار راس اسپ
عراقی و دیگر متفرقات که قیمت آنها هشتاد هزار روپیه میشد درین روز که بخانهٔ او رفتم
پیشکش کلی ترتیب داده بود تخمیناً چهار پنج لک روپیه اسباب و نفیس بنظر
درآمد از مجموعهٔ آنها موازی یک لک روپیه برداشته تتمه را باو مرحمت نمودم در
بیست و هشتم در منصب خواجه جهان که سه هزاری ذات و هزار و هشتصد سوار بود
پانصدی ذات و چهار صد سوار افزودم در آخر ماه به ابراهیم خان اسپ و خلعت و
خنجر مرصع و علم و نقاره مرحمت نمودم و رخصت صوبهٔ بهار ارزانی داشتم خدمت
عرض مکرر که بخواجگی حاجی محمد تعلق داشت چون وفات یافت بمخلص خان
که اعتمادی بود مرحمت فرمودم سیصد سوار بر منصب دلاورخان افزوده شد که
هزاری ذات و سوار شد چون ساعت رخصت کنور کرن نزدیک بود میخواستم اورا پاره
بر تفنگ اندازیهای خود آگاه سازم درین اثنا قراولان خبر مادهٔ شیری آوردند با آنکه
قرار داد آنست که بغیر شیر نر شکار نکنم بملاحظهٔ آنکه مبادا تا رفتن او شیری دیگر
بهم نرسد بهمین شیر ماده متوجه شدم و کرن را همراه برده ازو پرسیدم که هرجای اورا که
بگوئی بر حکم بزنم بعد از قرار داد بجائی که شیر را قبل داشتند رسیدم بحسب اتفاق باد
شورشی در هوا بهم رسیده و فیل ماده که بران سوار بودم واهمهٔ شیر اورا مضطرب داشت
بیکجا قرار نمیگرفت باوجود این دو مانع قوی تفنگ را بجانب چشم او سر راست
[illegible] دادم الله تعالی بکرم خود مرا از ان راجه زاده شرمنده نساخت و چنانچه
مرا داده بود درمیان چشم او زده اورا انداختم کرن درهمین روز التماس تفنگ خاصه نمود

مردم بیدار میشود و بدروازهٔ خانهٔ خود برهنه شمشیری در دست می ایستد مردم از اطراف و جوانب خبردار شده برین [illegible] که پیاده شده در آمده بودند متوجه میشوند پیاده شده‌ها معلوم که چه مقدار کس بودند و مردم راجه از حد شمار بیرون بهریک از مردم کشن سنگهه ده کس روبرو میشوند مجملاً کشن سنگهه و برادر زادهٔ او کرن چون برابر خانهٔ راجه میرسند مردم بجوم آورده هردو را میکشند کشن سنگهه هفت زخم و کرن نه زخم برمیدارند همگی درین معرکه شصت و شش نفر از طرفین بقتل در می آیند از طرف راجه سی نفر و از جانب کشن سنگهه سی و شش نفر چون آفتاب عالمتاب سر زد و عالم [illegible] چون معمور ساخت این قضیه بروی کار افتاد راجه برادر و برادر زاده و چندان نوکری که از خود عزیزتر میدانست کشته دید و ما بقی مردم متفرق هرکس بجای خود رفتند این خبر در بهکر بمن رسید حکم کردم که کشتها را بنوعی که رسم اهل هند است بسوزند و بتحقیق این قضیه بوافعی بپردازند آخر الامر ظاهر شد که حقیقت بنوعی بوده که نوشته شده و [illegible] خواست دیگر نداشت در هشتم میران صدر جهان از وطن خود آمده ملازمت نمود یکصد مهر نذر گذرانید و رای سورج سنگهه [illegible] مرخص گشت یک جفت مروارید برای گوش او به پسر دوم خاصه مرحمت نمودم بجهت خانجهان نیز یک جفت مروارید فرستاده شد در بیست و پنجم [illegible] اعتقاد خان [illegible] صد سوار اضافه نمودم که پانصدی ذات و دو هزار سوار باشد [illegible] خدمت یافت اسب و فیل خاصه با خلعت و عقد مروارید که [illegible] هزار روپیه قیمت [illegible] و خنجر مرصع که بدو هزار روپیه انجام یافته بود باو مرحمت نمودم از روز ملازمت تا هنگام رخصت مجموع آنچه از نقد و جنس و جواهر و مرصع آلات باو عنایت شد [illegible] لک روپیه و [illegible] و بدیع الزمان پسر فضل بود و [illegible] آنچه مرید خرم بدفعات بدو داده است و مبارک خان سزاولی اسب و فیل عنایت نموده بهمراهی او مقرر ساختم و بعضی سخنان زبانی بدانا تعلیم نمودم راجه سورج سنگهه نیز بوعده دو ماه بوطن خود رخصت حاصل نمود در بیست و ششم [illegible] خان معظم که از امرای قدیم این دولت بود و نسبت خدمت میزد در اواخر این ماه خبر رسید که داراب ایرانی پسر کلان خود صفی میرزا را بقتل رسانید ابتدا بی [illegible] تمام گشت چون تحقیق نموده شد گفتند که درش که یکی از شهرهای مقرر گذارده است به نهبود نام غلامی حکم فرمود که صفی میرزا را نکشی تمام [illegible] وقت یافته در صباح نهم محرم سنه هزار و بیست و چهار که میرزا [illegible] حمام [illegible] متوجه خانه بود بدو زخم شمشیر بیک کار اورا تمام میسازد بعد از گذشتن [illegible] شیخ بهاء الدین محمد که بدانائی و [illegible] معروف و [illegible] است و [illegible] عقیده تمام این سخن را اظهار میکند [illegible] که گورخانه آبا و اجداد ایشانست میفرستد [illegible] نمودم هیچکس حرفی نگفت که خاطر

ماه مذکور ملازمت نمود یکهزار مهر و یک هزار روپیه نذر و چهار قطعه لعل و بیست دانه مروارید و یک قطعه زمرد و پهونچی مرصع که قیمت اینها پنجاه هزار روپیه بود بطریق پیشکش گذرانید شب یکشنبه چون عرس خواجه بزرگوار بود بروضهٔ متبرکه ایشان رفته تا نصف شب در آنجا گذرانیدم و خدام و صوفیان وجدها و حالها نمودند بفقرا و خدام زرها بدست خود دادم جملگی شش هزار روپیه نقد و یکصد ثوب کرته و هفتاد تسبیح مروارید و مرجان و کهربا و غیره داده شد مها سنگهه پسرزادهٔ راجه مانسنگهه را بخطاب راجگی سرفراز ساخته نقاره و علم عنایت نمودم در شانزدهم یکراس اسپ عراقی از طویله خاصگی و یک اسپ دیگر به مهابتخان مرحمت شد در نوزدهم فیل بخان اعظم عنایت شد در بیستم بر منصب کیشو مارو که دوهزاری ذات و هزار سوار بود دویست سوار اضافه شد و بخلعت سربلندی یافت و بر منصب خواجه عاقل که هزاری و دو صد ذات و ششصد سوار بود دوصدی ذات و سوار افزوده شد در بیست و دوم میرزا راجه بهاو سنگهه بجاگیر آنبیر که وطن قدیم ایشانست یافته جامه پهوپ کشمیری خاصه عنایت نمودم در بیست پنجم احمد بیگ خان که در قلعه رنتهنبور محبوس بود ملازمت نموده تقصیرات او بنابر سبق خدمت بعفو مقرون گشت در بیست و هشتم مقربخان از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود و یک کلگی و یکقطعه تختی مرصع گذرانید بر منصب سلام الله عرب پانصدی ذات و سوار افزوده شد که دوهزاری ذات و هزار و یکصد سوار باشد در اول ماه شهریور بر منصب هاے جمعی که بخدمت دکن میرفتند بدین موجب افزوده شد بر منصب مبارز خان سیصد سوار که هزاری ذات و سه صد سوار داشت ... خان نیز بهزاری ذات و سوار سرفراز گردید دلاور خان باضافه سیصد سوار سرفراز شد که دو هزار و پانصدی ذات ... سوار ... خان را دوصد سوار افزوده هزار و پانصدی ذات و هزار سوار ساختم ... بهشتصدی ذات و سوار ممتاز گشت و الف خان قیام خانی بهمین منصب از اصل و اضافه سربلند گردید یادگار حسین به هفتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت کمال الدین پسر شیرخان را به همین منصب نواخته شد و صد و پنجاه سوار بر منصب سید عبدالله زیاده فرمودم که از اصل و اضافه هفتصدی ذات و سیصد سوار باشد در هشتم ماه مذکور یکعدد مهر نور جهانی که شش هزار و چهار صد روپیه میرسد به مصطفی بیگ فرستاده شاه ایران مرحمت نمودم و یک فیل ماده چنته بقاسم خان حاکم بنگاله مرحمت نموده میرزا مراد پسر میرزا رستم در دوازدهم همین ماه بخطاب التفات خانی سرفراز گشت در شب شانزدهم که مطابق شب برات بود فرمودم که کوههاے اطراف تال رانا ساگر ... هاے ... چراغان نمودند خود به تماشاے آن رفتم عکس چراغها در آب ... عجب نمودے داشت بیشتر آن شب را با مردم اهل محل در کنار تال مذکور ... در هفدهم میرزا جمال الدین حسین که به ایلچیگری بیجاپور رفته بود آمده ... انگشتری که نگین یکی از آنها عقیق یمنی بود در غایت

ز زمینداران ازو گرفته بودند حاشا که نمک مثل اینهمه زمینداران را بچنین عقوبتها گرفتار نکند

از پس فوطی که بود بر اسم * فرض بود حق ...

در بست و دوم حسب الالتماس خاندوران برمنصب باد علی ... از تعینات ملکش بود دویست سوار افزوده شد که هزار و پانصد ذات و هزار سوار ... را که دو هزاری ذات و نهصد سوار بود صد سوار دیگر اضافه مرحمت ... بست و چهارم مقربخان را که سه هزاری ذات و دو هزار سوار بود بچهارهزاری ذات و ... و پانصد سوار مقرر داشتم * درهمین روزها قیام پسر شاه محمد قندهاری که از ... زادها بود و خدمت قراولی داشت بخطاب خانی سرفراز شد در پنجم ماه آذر خنجر مرصع بداراب خان عنایت شد بدست راجه سارنگدیو خلعت بجهت امرای دکن مرحمت نمودم چون از صفدر خان حاکم کشمیر بعضی مقدمات مسموع گشت او را از حکومت آنجا معزول ساخته احمد بیگ خان را بنابر سبق خدمت بو حقه بصاحب صوبگی ولایت کشمیر سرفرازی بخشیدم و منصب او را که دو هزار و پانصد ذات و هزار و پانصد سوار بود بر قرار داشته بکمر خنجر مرصع و خلعت امتیاز یافت و رخصت شد و بدست اهتمام خان خلعت زمستانی بقاسم خان حاکم بنگاله و امراء تعینات آنجا فرستادم پیشکش ملکی ولد افتخارخان که یکزنجیر فیل و چهارده راس گوت و پاره اقمشه بود در پانزدهم ماه مذکور از نظر گذشت و بخطاب مروتخانی ممتاز گردید دیانتخان را که در قلعهٔ گوالیار بود حسب الالتماس اعتمادالدوله طلب داشته بودم ... و اموال او که نقد ضبط در آمده بود بدو مرحمت ... دریندولا خواجه هاشم ده بیدی که در ماوراءالنهر امروز سلسله درویشی گرم دارد و مردم آنملک را نسبت بایشان اعتقاد تمام است بدست یکی از درویشان سلسله خود کتابتی مبنی بر اظهار ... گوئی قدیم و نسبت و اخلاص اخواجداد باین دودمان با تحفه و کمان فرستاده بودند و بیتی که حضرت فردوس مکانی بجهت خواجگی نام عزیزی هم از آن سلسله درسلک نظم در آورده بودند و مصراع اخوان اندست

خواجگی را بنده ایم و خواجگی را بنده ایم

در آن کتاب درج بود ماهم در برابر این کتابت سطری چند بقلم خاص مرقوم ساخته این رباعی را در بدیهه گفته باهزار مهر جهانگیری بخواجه مذکور فرستادم

ای آنکه مرا مهر تو بیش از بیش است از دولت ناز بودت ای درویش است
چندانکه زمزده ات دلم شــاد شـــود شادم از آنکه لطف از حد بیش است

چون فرموده بودیم که این رباعی را هرکه طبع نظمی داشته باشد بگوید حکیم مسیح الزمان گفت و بسیار خوب گفت

داریم اگرچه شغل شاهی درپیش هر لحظه کنیم یاد درویشان بیش
گر شـــاد شود زمادل یک درویش آنرا شمریم حاصل شـــاهی خویش

یافتند سید کبیر که از جانب عادلخان جهت التماس عفو تقصیرات دنیاداران دکن
و تعهد بازگذاشتن قلعه احمدنگر و ولایت بادشاهی که بافساد بعضی مفسدان از
تصرف اولیاے دولت قاهره در آمده بود بملازمت آمده بود درین تاریخ رخصت شد
و خلعت و فیل و اسب یافته روانه گردید چون راجه راج سنگهه کچهواهه در دکن وفات
یافت رامداس پسر اورا به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم در
چهارم ماه آبان سیف خان بارهه بفرمان مرحمت شد و بر منصب او سیصد سوار
اضافه نمودم که سه هزاری ذات و دو هزار سوار بوده باشد درهمین تاریخ راجه مان را
که در قلعه گوالیار در بند بود بشفاعت مرتضی خان خلاص ساخته منصب اورا برقرار
داشته بخدمت قلعه کانگره همراه مرتضی خان فرستادم حسب الالتماس خاندوران بر
منصب عبدالله خان سیصد سوار اضافه حکم شد که هزاری ذات و سوار باشد میرزا عیسی
ترخان از ولایت بندر که بجاگیر او مقرر بود آمده ملازمت نمود و یکصد مهر نذر گذرانید
در شانزدهم راجه سورج سنگهه بخدمت دکن رخصت شد و سیصد سوار بر منصب او
اضافه کردم که پنجهزاری ذات و سه هزار و سیصد سوار بوده باشد خلعت و اسب یافته
روانه گردید در هفتدهم بمنصب میرزا رستم از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات
و هشتصد سوار مقرر ساخته خلعت و فیل مرحمت نمودم و بدکن رخصت یافت در
همین ایام خبر فوت چین قلیچ بدکت از مضمون عرضداشت جهانگیر قلیخان
مسموع گشت بعد از فوت قلیچ خان که از بندهاے قدیم این دولت بود من این
بیسعادت را عنایت کلی نموده از امرا ساختم و مثل جونپور ولایتی را بجاگیر او مقرر
داشتم و دیگر برادران و خویشان اورا بمراد او ساخته همه را به بلندی او دائم لاهوری نام
برادری داشت در عادت بی ادبی و شرارت نفس بمن رسید که بندهاے خدا از
سلوک او در عذاب اند احدی فرستادم که اورا از جونپور بیاورند برسیدن احدی
بے سببی و باعثی وا همه ... قلیچ علمه کرده بخاطر میگذراند که برادر محبط خودرا
همراه گرفته بدر رفت منصب و حکومت و جا و جاگیر و زر و سامان و فرزندان
و مردم خود را گذاشته ... و با معدودی چند بمیان زمینداران
میرود ... چند روز ... تمام دست داد محملا بهر زمیندارے
که میرسد مطلع ... گرفته او را ... میگذرانید تاآنکه خبر رسید که بولایت جوهت
در آمده بجهت اتفاق ... چند دران نواحی میگذراند چون این خبر
بجهانگیر قلیخان میرسد چندے از مردم خود میفرستد که آن بیعاقبت را گرفته بیاورند
بمجرد رسیدن اورا بدست آورده اراده میکنند که بجهانگیر قلیخان رسانند درهمین اثنا
بجهم واصل میگردد چندی که با او همراه بودند چنین تقریر کردند که چند روز قبل ازین
... بهم رسانیده بود و ان بیماری او زیاده گشت و ایدقدمه نیز مسموع گشت که شود
... بوده باشد با بدحال اورا به نزد جهانگیر قلیخان نیاورند بهر تقدیر جسد اورا
خدمتگاران که همراه داشت باله آباد آوردند کثر زرهاے اورا ضایع ساختند

و التماست این رباعي را بنظم در آورده

می دشمن مست و دوست هوشیار است * اندک تریاق و بسیار [illegible] است
در بسیارش مضرت اندک نیست * در اندک او منفعت [illegible]

بمبالغه بسیار شراب داو داده شد من تا سن پانزده سالگي نخورده بودم [illegible]
طفولیت که دوسه مرتبه والده وانکهاے من بتقریب علاج اطفال دیگر از والد بزرگوار
عرق طلبیده مقدار یک توله انهم بگلاب و اب آمیخته براے دفع سرفه دارو گفته
خورانیده باشند * درین ایام که اردوي والد بزرگوارم بجهت دفع فساد افغانان یوسف
زئي درقلعه اتک که بر کنار آب نیلاب واقع است نزول اجلال داشت روزے بعزم شکار
سوار شدم چون تردد بسیار واقع شد و اثار ماندگي ظاهر گشت استاد شاه قلي نام توپچي
نادري که سر امد توپچیان عم بزرگوارم میرزا محمد حکیم بود بمن گفت که اگر یک پیاله
شراب نوشجان فرمایند دفع ماندگي و کسالت خواهد شد چون ایام جواني بود و
طبیعت مایل ارتکاب این امور محمود نادار فرمودم که بخانه حکیم علي رفته شربت
کیف ناک بیار حکیم مقدار یک ونیم پیاله شراب زرد رنگ شیرین مزه در شیشه خورد
فرستاد انرا خوردم کیفیت ان خوش آمد بعد ازان شروع در شراب خوردن کردم و روز بروز
مي افزودم تا آنکه شراب انگوري از کیفیت بازماند و عرق خوردن گرفتم رفته رفته در
مدت نه سال به بیست پیاله عرق دوآتشه کشید چهارده در روز باقي درشب خورده
میشد وزن آن شش سیر هندوستان که یک و نیم من ایران باشد وخورش من دران ایام
مقدار یکمرغ با نان و ترب بود درانحال هیچکس را قدرت منع من نبود کار بجاے
کشید که در خمارها از بسیاری رعشه و لرزیدن دست پیاله خود نمیتوانستم خورد بلکه
دیگران مي خورانیدند تاانکه حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح را که از مقربان والد بزرگوارم
بود طلبیده بر احوال خویش اطلاع دادم او از کمال اخلاص و نهایت دلسوزي
بے تحاشانه بمن گفت که صاحب عالم بدین روش که شما عرق نوشجان میکنید
نعوذبالله تا ششماه دیگر احوال بجاے خواهد کشید که علاج پذیر نباشد چون سخن او
از خیر اندیشي بود و جان شیرین عزیز است در من اثر کرد من ازان تاریخ شروع در
کم ساختن کرده خود را بخوردن فلونیا انداختم هرچند درشراب میکاستم بر فلونیا
مي افزودم و فرمودم که عرق را بشراب انگوري ممزوج سازند چنانچه دو حصه شراب
انگوري و یک حصه عرق بوده باشد هر روز ازانچه میخوردم چیزے کم نموده در مدت
هفت سال بشش پیاله رسانیدم وزن هرپیاله هرده متقال و یکربع الحال پانزده سال
مے شود که به همین دستور خورده میشود وازین نه کم میشود نه زیاده و در شب میخورم
مگر در روز پنجشنبه چون روز جلوس مبارک منست و شب جمعه که از شبهای متبرکه
ایام هفته است وروز متبرک درپیش دارد بملاحظه این دو چیز در آخر هاے روز میخورم
که خوش نمي آید که این شب بغفلت گذرانیده در اداے شکر منعم حقیقي تقصیر رود
در روز پنجشنبه و روز یکشنبه گوشت هم نمیخورم در پنجشنبه چون جلوس مبارک

هزار مهر دیگر بجایزه وصله این رباعی بخرم مذکور عنایت کردم در هفتم ماه دی که از سیر بهکر بار گشته متوجه اجمیر بود [illegible] چهل و دو خوک شکار شد در بیستم میر میران آمده ملازمت نمود * مجملی [illegible] حوال او و سلسله او مرقوم میگردد از جانب پدر نبیره زاده میر غیاث الدین محمد [illegible] شاه نعمت الله ولی است در دولت سلاطین صفویه عزت تمام یافته بودند [illegible] حضرت شاه طهماسب همشیره خود جانش خانم را بشاه نعمت الله داد و [illegible] رعایت به نسبت دامادی و خویشاوندی ممتاز گشت و از جانب مادر [illegible] اسمعیل خونیست بعد از فوت شاه نعمت الله پسر او میر غیاث الدین محمد [illegible] رعایت تمام یافت و شاه غفران پناه دختری از کرایم خانواده سلطنت [illegible] پسر کلان او عقد بسته دختر شاه اسمعیل مذکور را به پسر دیگرش میر خلیل الله [illegible] میر میران ازو تولد شده میر خلیل الله مذکور هفت و هشت سال قبل ازین [illegible] آمده در لاهور مرا ملازمت نمود چون از سلسله مردم عزیز و عظیم بود [illegible] او بسیار پرداختم و بمنصب و جاگیر و عزت اورا معمور ساخته در صدد تربیت و رعایت او بودم بعد ازانکه آگره مقام خلافت شد باندک مدتی بسبب افراط خوردن [illegible] اسهال کبد روداد و در عرض ده دوازده روز جان را بجان آفرین سپرد از رفتن او [illegible] خاطر شدم بازگذاشتهای او را از نقد و جنس فرمودم که بفرزندان او که در ولایت بودند بسپارند درینولا میر میران که در سن بیست و دو سالگی قلندر و درویش شده [illegible] در راه بسلاحتند خود را در اجمیر بما رسانید جمع [illegible] خاطر و پریشانیهای باطن و ظاهر او را اصلاح و تدارک نموده بمنصب هزاری ذات و چهارصد سوار [illegible] سی هزار درب نقد باو عنایت کردم الحال در خدمت و ملازمت است در دوازدهم ظفرخان که از صوبه داری [illegible] بود آمده ملازمت نمود و یکصد مهر نذر گذرانید و سه فیل پیشکش نمود در پانزدهم دی بر منصب قاسم خان صاحب صوبه بنگاله هزاری ذات و سوار افزوده شد که چهار هزاری ذات و [illegible] سوار باشد چون از دیوان [illegible] بنگاله که حسین بیگ و طاهر باشد خدمت [illegible] بوقوع نیامد مخلص خان را که از بندهای معتمد این درگاه بود بخدمات مذکور تعین نموده شد منصب اورا دو هزاری ذات و هفتصد سوار مقرر داشتم و علم نیز عنایت کردم و حسب عرض مکرر نیابت خان حکم فرمودم در بیست و پنجم روز [illegible] وزن فرزند [illegible] وقوع [illegible] تا امسال که سنش به بیست و چهار سالگی رسیده و کدخدائیها کرده و [illegible] اصلا خود را بخوردن شراب آلوده نساخته بود درین روز [illegible] وزن او بود گفتم که بابا صاحب فرزندان شده و پادشاهان و پادشاهزادگان شراب خورده اند امروز که روز جشن وزن تست بتو شراب میخورانیم رخصت میدهیم که در روزهای جشن و ایام نوروز و مجلسهای بزرگ میخورده باشی [illegible] اعتدال [illegible] که خوردن [illegible] که عقل را زایل کند دانایان روا نداشته اند که [illegible] خوردن آن غرض [illegible] فایده باشد و بو علی که بزرگ طبقه حکما

نیز جهت آنکه مردم همراهی نمایند می آمد تا آنکه بیعجز ... رسید جمعی از سرداران و مردم کار کرده را در شبی معین تعین کرد که بحوالی ... کمین نمایند و آن جماعت رفته شب خود را در پناه کاهها پنهان ساخته ... اندوران بهمان طرف سواری نمود چون آن تیره بختان حیوانات خود را بر آورده ...
واحداد بدنهاد با جماعه خود از کمین کاهها گذشته که یکبار گردی از پیش ...
چون خبر میگیرند معلوم میگردد که خاندوران است. متلاشی و مضطرب ...
بازگشتی میکند وفراولان خان مذکور نیز خبر کردند که احداد است خان جلو داده ...
را باحداد میرساند مردمیکه در کمین گاه بودند انها نیز سوراه گرفته حمله اور می شوند
تا دوپهر بجهت قلبی و سکشتگی جا و بسیاری جنگل معرکه جنگ ... امر الامر
شکست بر اعیانان افتاده خود را بکوه در میکشند و فریب سیصد کس ...
بجهنم میروند و یکصد نفر اسیر میگردند احداد نمیتواند که دیگر باره خود را بدان محکمه
رسانیده پا قایم سازد بالضرورت خود را بجانب قندهار رو میکشد افواج قاهره ...
و جاهای و خانهای این تیره روزگاران در آمده همه را میسوزند و خراب ساخته ...
و بنیاد بومی اندازند خبر دیگر شکست خوردن عنبر بداختر و برهمزدگی ...
نکبت اثر اوست خلاصه کلام انکه جمعی از سرداران معتبر و جماعه از ترکان که ...
اند در نهایت سخت حادی و مدار فطره و ترده در اینملک برانهاست از ... رسیده
اراده دولتخواهی نمودند از شاهنواز خان که ...
استدعای قول ... که ... خاطر جمع نموده ادم خان و
یاقوت خان و جمعی دیگر از سرداران و ترکان ... راست و ... کانتیه امده دیدند
شاهنواز خان بهر یک ازانها اسپ و فیل وزر و خلعت فراخور قدر و حالتی که
داشتند داده سرگرم خدمت و دولتخواهی ساخت و از ...
ایمرد، بسر عنبر مقهور روانه شدند در اثنای راه ... که
محلدار و دانش و دلاور و ... و میرور و ... دیگر از سرداران باشد برخورده افوج
را تار مار ساختند و ان مقهور ان

شکسته سلاح و گسسته کمر نه یارای گفت و نه پروای سر

خود را باردوی ان بد اختر رسانیدند و او از غایت غرور درینمقام شد که بافوج قاهره جنگ
نماید مقهور انیکه با او بودند و لشکر عادل خانیه و قطب الملکیه جمع ساخته و توپخانه
و استعداد خود را سرانجام نموده روبروی لشکر ظفر اثر روانه شد تا انکه فاصله پنج شش
کروهی بیش نماند روز یکشنبه بیست و پنجم بهمن افواج نور و ظلمت بهم نزدیک
شده فوجها و یساولها نمایان گشتند سه پهر از روز گذشته اعار بان کاری و توپ اندازی شد
اخرالامر داراب خان که سردار هراول بود با دیگر سرداران و کار طلبان مثل راجه نرسنگدیو و
رای چند و علی خان تتاری و جهانگیر قلی بیگ ترکمان و سایر شیران بیشه دلاوری
شمشیرها کشیده بر فوج هراول غنیم تاختند و داد مردی و مردانگی داده این فوج را

... رفع شده و روز یکشنبه که روز ولادت والد بزرگوار منست و این روز را بسیار تعظیم
میکردند و عزیز میداشتند و بعد از چندگاه فلونیا را بافیون بدل ساختم الحال که عمر
من بچهل و شش سال و چهار ماه شمسی و چهل و هفت سال و نه ماه قمری رسیده
هشت سرخ افیون پنج از گذشتن پنج گهری از روز و شش سرخ بعد از یکپاس شب
میخورم * خنجر مرصع بدست مقصود علی بعبدالله خان مرحمت نمودم شیخ مرسی
خویش قاسم خان بخطاب ... سبزوار گشته بمنصب هشتصدی ذات و چهار صد
سوار امتیاز یافت و ... شد به منصب ظفرخان بانصدی ذات و سوار اضافه
مرحمت شد و بخدمت ... یافت در همین روزها محمدحسین برادر خواجه
جهان بخدمت فوجداری سرکار ... سرفراز گردیده مرخص شد و دویست سوار در
منصب او اضافه مرحمت نمودم که پانصدی ذات و چهار صد سوار باشد و فیل نیز عنایت
کردم در ... پیر میدان فیل عنایت شد خواجه عبدالکریم سوداگر چون از ایران
بهندوستان بوده برادر ... بدست او تسبیح عقیق یمنی و رکابی
... که ... و ... فرستاده بودند در نهم ماه مذکور بنظر در آمد در هژدهم
... قسم ... که سلطان پرویز ارسال داشته بود بنظر در آمد *
هفتم اسفندارمذ صادق برادرزاده اعتمادالدوله که بخدمت بخشیگری قیام داشت بخطاب
... بخطاب ... عزیز عنایت کرده بودم مناسبتها ...
... عبدالعزیزخان و صادق را بخطاب صادق خان سرفراز ساختم در دهم جگت
سنگه ولد ... که بوطن خود دستوری یافت در هنگام رخصت بیست هزار روپیه و
یک اسب ... و خلعت و ... مرحمت نمودم و هرداس جهاله
... اتالیق پسر کرن بود او هم ... هزار روپیه و اسپ و خلعت
عنایت نمودم و بدست ... پری از طلاآلات را با فرستادم در نهم همین ماه راجه
سورجمل ولد راجه باسو که ... مرتضی خان بتسخیر قلعه کانگره
تعیین شده بود بطلب آمده ملامت کرد خان مذکور را بعضی مظنه ها از و در خاطر
قرار گرفته بود بدان جهت همرهی او را محل دانسته مکرر عرایض بدرگاه فرستاد و درباب
او ... نوشت تا آنکه حکم طلب او صادر گشت در بیست و ششم نظام الدین خان
از ملتان آمده ملازمت کرد در آخر همین سال اخبار فتح و فیروزی و ظفر و بهروزی
از اطراف ممالک محروسه رسید اول قضیه احداد افغان که از دیرباز در کوهستان کابل
در مقام سرکشی و فتنه انگیزی و بسیاری از افغانان آن سرحد برو جمع شده اند و از
زمان ... تا حال که سال دهم از جلوس منست افواج همیشه برسر او تعیین
... کسید جمعیت او پاره متفرق شد و پاره
... محل اعتماد او بود مدتی پناه برد و اطراف آنرا خانه وار
... چون بجهت حیوانات کاه و وجود خوراک
... کوه پایان آورده در دامنها میچرانیدند و خود

خانمذکور بدین معنی [illegible] نگشته تیز رفتند بولایت او در [illegible] آنکه آن مردک جمعیت خود را جمع [illegible] راهبران پیدا ساخته ایلغار مینماید مقارن [illegible] برسد کوه دره که مسکن مقرر او بود تبدیل میکند و کسان به تفحص او پریشان ساخته [illegible] با چند از عورات که یکی [illegible] حقیقی او و دیگرے از زبان پدرش بوداند با [illegible] بدست درمی آورند و تفحص نموده الماس ها که همراه داشته‌اند ازانها میگیرند و سه زنجیر فیل در [illegible] هم بدست می افتد بجلدوے این خدمت منصب [illegible] از اصل و اضافه چهار هزاریذات و سوار مرحمت شد و بخطاب [illegible] جنگی سرفرازی یافت و همچنین بر منصبهاے جمعیکه درین خدمت همراهی [illegible] تعدادات مردانه نموده بودند اضافها حکم شد الحال انولایت در تصرف اولیاے دولت [illegible] است و دران رود خانه کار میکنند و هرقدرے که الماس برمی اید بدرگاه می اورند درین نزدیکیها یک الماس کلان که ده پنجاه هزار روپیه می ارزد بر امد چون پاره کار کنند محتمل که الماس هاے خوب داخل جواهر خانه خاصه من گردد *

جشن یازدهمین نوروز از جلوس همایون

از روز یک شنبه اخر اسفندارمذ مطابق غره ربیع‌الاول [illegible] گهری روز گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت بدولت سراے حمل [illegible] ساعت خجسته لوازم بندگی و نیاز مندی بدرگاه حضرت باری بتقدیم رسانیدم [illegible] خاص و عام که صحن انرا بارگاهها و شمیانه ها و اطراف انرا بپردهاے فرنگی و [illegible] مصور و اقمشهاے نادر مرتب و اراسته ساخته بودند بر تخت دولت جلوس [illegible] شاهزادها و امرا و اعیان حضرت و ارکان دولت و سایر بندهاے درگاه [illegible] بجااوردند چون حافظ نادعلی گوینده از بندهاے قدیم بود [illegible] روز دوشنبه هرکس از نقد و جنس پیشکش کند بانعام او مقرر ساختم روز دویم [illegible] بندها بنظر گذشت و در روز چهارم پیشکش خواجه جهان که از [illegible] مشتمل بر چند قطعه الماس و چند دانه مروارید و بعضی مرصع الات و اقمشه [illegible] زنجیر فیل که مجموع ان پنجاه هزار روپیه باشد بنظر در امد بحکم [illegible] و مقام [illegible] رخصت شده رفته بود امده ملازمت نمود یکصد مهر و [illegible] روپیه [illegible] و یک زنجیر فیل معه یراق و چهار راس اسپ پیشکش گذرانید [illegible] منصب آصفخان که چهار هزاریذات و دو هزار سوار بود هزاریذات و دو هزار سوار اضافه نموده بعنایت نقاره و علم او را سربلند ساختم درین روز پیشکش میر جمال‌الدین حسین بنظر در آمد انچه گذرانید همه مستحسن و پسند افتاد از انجمله خنجر مرصع [illegible] هنرکاری نموده با تمام رسانیده بود بربالاے دسته آن یاقوت زردے نشانیده بود [illegible] صفا و لطافت در حجم مقدار نصف بیضه مرغی چنانچه بان لطافت [illegible] یاقوت زرد دیده

زر بفت دارائی باف و مخمل ساده پایانداز نموده بود چنانچه ده هزار روپیه
قیمت آن بعرض رسید آن روز تا نصف شب با اهل محل در منزل او بسر
برده پیشکش هائی که سر انجام نموده بود بتفصیل از نظر گذشت از جواهر
و مرصع آلات وطلا آلات و اقمشه نفیسه موازی یک لکهه و چهار ده هزار روپیه
و چهار راس اسپ و یکراس اشتر بپسند خاطر اشرف افتاد نوزدهم که روز شرف
نیر اعظم بود در دولتخانه مجلس عالی ترتیب یافت بعد از ملاحظه ساعت و نیم
گهری از روز مذکور مانده بر تخت جلوس نمودم فرزند بابا خرم درین ساعت مدور
لعلی در غایت آب و صفا گذرانید که هشتاد هزار روپیه قیمت نمودند منصب آن فرزند
را که پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار بود به بیست هزاری ذات و ده هزار سوار مقرر
داشتم و هم درین روز وزن قمری بعمل آمد * اعتماد الدوله را که بمنصب شش هزاری ذات
و سه هزار سوار ممتاز بود بمنصب هفت هزاری ذات و پنجهزار سوار سرفراز ساخته
تومن و توغ داو عنایت نمودم و حکم کردم که نقاره او بعد از نقاره فرزند خرم مینواخته
باشند بر منصب تربیت خان پانصدی ذات و سوار افزوده شد که سه هزار و پانصدی
ذات و هزار و پانصد سوار بوده باشد اعتقاد خان باضافه هزاری ذات و چهارصد سوار سرفراز
گشت نظام الدین خان از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی ذات و سیصد سوار ممتاز گردیده
بخدمت صوبه بهار تعیین شد * سلام الله عرب بخطاب شجاعت خانی سر بلندی یافت
و بحلقه مروارید سرفراز گشته از حلقه بگوشان درگاه شد میر جمال الدین انجو بخطاب
عضد الدوله سرفراز ساختم در بیست و یکم الله تعالی [illegible]
رکاندار پسری بخسرو داد بالهداد افغان که طوعاً بندگی اختیار نموده از روی اخلاص
تمام از احداد بد نهاد جدا شده بدرگاه آمده است بیست هزار درب مرحمت شد
در بیست و پنجم خسرو خان رای منوهر که از تعینات لشکر ظفر اثر دکن بود پسر
اورا بمنصب پانصدی ذات و سیصد سوار سرفراز ساخته جا و علم داده و از [illegible] عنایت
کردم در بیست و ششم پیشکش یاد علی میدانی که ده راس اسب و حقه دهانه [illegible] و چهار
شتر ولایتی بود از نظر گذشت در بیست و هشتم یکزنجیر فیل به بهادر خان حاکم
قندهار و یکزنجیر فیل بمیر میران ولد خلیل الله و یکزنجیر فیل بسید بایزید حاکم بهکر
مرحمت نمودم در غره اردی بهشت حسب الالتماس عبدالله خان نه سوار و سردار خان
نقاره عنایت نمودم در سویم کپوه مرصع بالهداد خان افغان مرحمت نمودم در همدین
روزها خبر رسید که قدم یگانه بغانه از افغانان آفریدی که دولتخواه و فرمان بردار بود
و راهداری کتل خیبر بدو تعلق داشت باندک توهمی قدم از دائره اطاعت بیرون نهاده
سر بفساد آورده بر سر هر تهانه جمعی را فرستاده و هرجا که او و مردم او رسیدند خاطر
غفلت آن مردم دست بقتل و غارت برآورده خلقی بسیار ضایع ساختند مجملاً شورش
شنیع این افغان بیعت بشوری مجدداً در کوهستان کابل بوده چون این خبر رسید هارون
برادر قدم و جلال پسر اورا که در دربار بودند فرمودم که گرفته بعبدالله خان سپارند که در قلعه

نقشه بست باد یکرنگ قوتها برنگ جدید وزمرد هسلیه کهنه بطرح و اندام خاص صورت تمام یافته بود مقیمان ... هزار روپیه قیمت نمودند بر منصب میر مذکور هزار سوار افزودم که پانجهزاری ... هزار و پانصد سوار بوده باشد در هشتم بر منصب صادق خان سیصدی ذات ... سوار و بر منصب ارادت خان سیصدی ذات و دویست سوار اضافه مرحمت نموده ... که ده هزاری ذات و پانصد سوار ممتاز باشد در نهم پیشکش خواجه ابو الحسن ... گذشت از جواهر مرصع آلات و اقمشه موازی چهل هزار روپیه درجه قبول یافت ... مرحمت نمودم پیشکش تاتارخان بکاول بیگی یکقطعه لعل و قطعه یاقوت و یک عدد ... و دو عدد انگشتری و چند پارچه اقمشه قبول افتاد در دهم سه زنجیر فیل که ... و یکصد و چند طاق زربفت و غیره که مرتضی خان از لاهور فرستاده بود ... گذشت دیانتخان هم پیشکش خود را که دو تسبیح مروارید و دو قطعه لعل و ... مروارید کلان و یک عدد خوانچه طلا بود و بیست و هشت هزار روپیه قیمت شد ... گذرانید آخرهای روز پنجشنبه یازدهم بجهت سرفرازی اعتماد الدوله بخانه او ... پیشکش خود را همانجا بنظر درآورد و اسباب و اشیاء پیشکش او را که اکثر در سامان ... بود بتفصیل دیدم از جواهر دودانه مروارید که سی هزار روپیه قیمت داشت و ... قطعه لعل قطبی که به بیست و دو هزار روپیه بهیع درآمده بود ... مروارید ... که مجموع قیمت آنها یک لک و ده هزار روپیه میشد درجه قبول یافت و از اقمشه ... غیره بقدر موازی پانزده هزار روپیه ... داشته شد چون از ملاحظه و مشاهده پیشکش با پرداختم قریب یک پهر شب را بصحبت و خوش وقتی گذرانیده امرا را بخانها رخصت ... که دادند مردم محل نیز همراه بودند مجلس خوبی منعقد گشت بعد از تمام صحبت اعتماد الدوله را عذرخواهی نموده متوجه دولت خانه شدم در همین روزها فرمودم که نور محل بیگم را نورجهان بیگم میگفته باشند در دوازدهم پیشکش اعتقاد خان بنظر گذشت ظروفی بشکل ... مرصع بجواهر نفیسه در غایت تکلف و اندام ... مقدار من ساخته بودند اینرا با دیگر جواهر و مرصع آلات و اقمشه که قیمت مجموعه آنها ... و شش هزار روپیه میشد قبول نمودم و تتمه را باز دادم بهادرخان حاکم قندهار نه ... اسب عراقی و نه تغوز اقمشه فرستاده بود پیشکش ارادتخان و راجه سورجمل و راجه ... در سیزدهم بنظر گذشت عبد السبحان ... منصب هزار و دو صدی ذات و ششصد سوار ... هزار و پانصدی ذات و هفت صد سوار ... یافت در پانزدهم صاحب صوبگی ولایت تهته و آن حدود از شمشیرخان اوزبک تغیر یافته بمظفر خان مرحمت شد در پانزدهم پیشکش اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله بنظر درآمد از آنجمله موازی سی و دو هزار روپیه برداشته تتمه را باو عنایت نمودم در هفدهم پیشکش تربیت خان دیده شد از جواهر و اقمشه هفده هزار روپیه داخل شد در هیجدهم بخانه آصف خان رفتم و پیشکش او همان جا بنظر درآمد از ... خانه تا بمنزل او تخمیناً یک کروه مسافت بود نصف راه را مخمل زربفت و

زر بفت دارائی باف و مخمل ساده پاینداز نموده بود چنانچه ده هزار روپیه
قیمت آن بعرض رسید آن روز تا نصف شب با اهل محل در منزل او بسر
برده پیشکش‌هائی که سر انجام نموده بود بتفصیل از نظر گذشت از جواهر
و مرصع آلات وطلا آلات و اقمشه نفیسه سواری یک لکهه و چهار ده هزار روپیه
و چهار راس اسپ و یکراس اشتر پسند خاطر اشرف افتاد نوزدهم که روز شرف
نیر اعظم بود در دولتخانه مجلس عالی ترتیب یافت بعد از ملاحظه ساعت دو پهر و یک
گهری از روز مذکور مانده بر تخت جلوس نمودم فرزند بابا خرم درین ساعت مقدس
لعلی در غایت آب و صفا گذرانید که هشتاد هزار روپیه قیمت نمودند منصب آن فرزند
را که پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار بود به بیست هزاری ذات و ده هزار سوار مقرر
داشتم و هم درین روز وزن قمری بعمل آمد * اعتماد الدوله را که بمنصب شش هزاری ذات
و سه هزار سوار ممتاز بود بمنصب هفت هزاری ذات و پنجهزار سوار سرفراز ساخته
تومن توغ باو عنایت نمودم و حکم کردم که نقاره او بعد از نقاره فرزند خرم مینواخته
باشند بر منصب تربیت خان پانصدی ذات و سوار افزوده شد که سه هزار و پانصدی
ذات و هزار و پانصد سوار بوده باشد اعتقاد خان باضافه هزاری ذات و چهارصد سوار سرفراز
گشت نظام الدین خان از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی ذات و سیصد سوار ممتاز گردیده
بخدمت صوبه بهار تعین شد * سلام الله عرب بخطاب شجاعت خانی سربلندی یافت
و بحلقه مروارید سرفراز گشته از حلقه بگوشان درگاه شد مدتی بود التماس اعتضاد
عضد الدوله سرفراز ساختم در بیست و یکم الله تعالی ارحم مسیم ...
رکاندار پسری بخسرو داد نالهداد افغان که طریقه بندگی اختیار نموده از روی اخلاص
تمام از اجداد بد نهاد جدا شده بدرگاه آمده است ببیست هزار دوب مرحمت شد
در بیست پنجم حرفوت رای منوهر که از تعیناث لشکر ظفر اثر دکن بود رسید پسر
او را بمنصب پانصدی ذات و سیصد سوار سرفراز ساخته جا و مقام پدر را باو عنایت
کردم در بیست ششم پیشکش یادعلی میدانی که ده راس اسپ و جنس‌هانه یمنی و چهار
شتر ولایتی بود از نظر گذشت در بیست و هشتم یکزنجیر فیل به بهادر خان حاکم
قندهار و یکزنجیر فیل بمیرمیران ولد خلیل الله و یکزنجیر فیل بمحمد بابرید حاکم بنکش
مرحمت نمودم در غره اردی بهشت حسب الالتماس عبدالله خان به برادرش و سردار خان
نقاره عنایت نمودم در سویم کپوه مرصع بالهداد خان افغان مرحمت نمودم درینولا از ولایت همدن
رزها خبر رسید که قدم بیگانه بدکانه از افغانان آفریدی که دولتخواه و فرمان بردار بود
و راهداری کتل خیبر بدو تعلق داشت باندک توهمی قدم از دایره اطاعت بیرون نهاده
سر بفساد آورده بر سر هر تهانه جمعی را فرستاده و هرجا که از مردم رسیدند خاطر
غفلت آن مردم دست بقتل و غارت بر آورده خلقی کثیر را ضایع ساختند مجملاً شورت
شنیع این افغان بیعت بشورش مجدداً در کوهستان کابل بوده چون این خبر رسید هارون
برادر قدم و جلال پسر او را که در دربار بودند فرمودم که گرفته بمعتمدان سپارند که در قلعه

نقشه نشست با دیگریا قرتها برنگ سفید وزمرد هسایه کهنه بطرح و اندام خاص صورت اتمام یافته بود مقیمان سه هزار روپیه قیمت نموده بر منصب میر مذکور هزار سوار افزودم که پنجهزاری سه هزار و پانصد سوار بوده باشد در هشتم بر منصب صادق خان سیصدی ذات و سوار و بر منصب ارادت خان سیصدی ذات و دویست سوار اضافه مرحمت نموده شد که به هزاری ذات و پانصد سوار ممتاز باشند در نهم پیشکش خواجه ابو الحسن بنظر گذشت از جواهر مرصع الات و اقمشه موازی چهل هزار روپیه درجه قبول یافت تتمه را مرحمت نمودم پیشکش تاتارخان بکاول بیگی یکقطعه لعل و قطعه یاقوت و یک عدد ... و دو عدد انگشتری و چند پارچه اقمشه قبول افتاد در دهم سه زنجیر فیل که با جمع ... و یکصد و چند طاق پارچه وغیره که مرتضی خان از لاهور فرستاده بود ... گذشت دیانتخان هم پیشکش خود را که دو تسبیح مروارید و دو قطعه لعل و ... مروارید کلان و یک عدد خوانچه طلا بود و بیست و هشت هزار روپیه قیمت شد ... گذرانید اخرهای روز پنجشنبه یازدهم بجهت سرفرازی اعتماد الدوله بخانه او ... پیشکش خود را همانجا بنظر درآورد و اسباب و اشیا پیشکش او را که اکثر در نهایت نفاست بود بتفصیل دیدم از جواهر دو دانه مروارید که سی هزار روپیه قیمت داشت و یک قطعه لعل قطبی که به بیست و دو هزار روپیه بمبیع در امده بود ... مروارید ... مجموع قیمت انها یک لک و ده هزار روپیه میشد درجه قبول یافت و از اقمشه غیره نیز موازی پانزده هزار روپیه بر داشته شد چون از ملاحظه و مشاهده پیشکش ها پرداختم قریب یک پهر شب را بصحبت و خوش وقتی گذرانیده بامرا پیاله ها فرمودم که پیاله دادند مردم محل نیز همراه بودند مجلس خوبی منعقد گشت بعد از تمام صحبت اعتمادالدوله را عذر خواهی نموده متوجه دولت خانه شدم درهمین روزها فرمودم که نور محل بیگم را نور جهان بیگم میگفته باشند در دوازدهم پیشکش اعتقاد خان بنظر گذشت ظروفی بشکل ماهی مرصع بجواهر نفیسه در غایت تکلف و اندام باندازه بعقیدهٔ من ساخته بودند انرا با دیگر جواهر و مرصع الات و اقمشه که قیمت مجموعه انها یکلک و ششهزار روپیه میشد قبول نمودم و تتمه را باز دادم بهادرخان حاکم قندهار هفت راس اسب عراقی و نه تعور اقمشه فرستاده بود پیشکش ارادت خان و اخه سورخمن وبدراخه ... نمو ... دهم بنظر گذشت عبدالسبحان در منصب هزار و دو صدی ذات وششصد سوار ... و پانصدی ذات و هفت صد سوار ... یافت در پانزدهم صاحب صوبگی ولایت تهته و الحدود از شمشیرخان اوزبک تغییر یافته بمظفر خان مرحمت شد در شانزدهم پیشکش اعتقاد خان ولد اعتمادالدوله بنظر درامد ازانجمله موازی سی و دوهزار روپیه برداشته تتمه را باو عنایت فرمودم در هفدهم پیشکش تربیت خان دیده شد از جواهر و اقمشه هفده هزار روپیه قبول افتاد در هیژدهم بخانه آصف خان رفتم و پیشکش او همان جا بنظر درآمد از ... خانه تا منزل او تخمیناً یک کروه مسافت بود نصف راه را مخمل زربفت و

گوالیار محبوس سازد از امارات رحمت سبحانی و علامات عنایات یزدانی امری درین
روزها مشاهده افتاد که خالی از غرابتی نیست لعلی در غایت لطافت و صفا فرزند
خرم بعد از فتح رانا در اجمیر بمن گذرانید که شصت هزار روپیه قیمت نمودند و در خاطر
گذشت که این لعل را در بازو باید بست غالباً دو مروارید نادر خوش آب
یک اندام که هم آغوشی این نوع لعلی نمود می بایست تا آنکه یکدانه مروارید اعلی
بقیمت بیست هزار روپیه مقرب خان بدست آورده در پیشکش نوروزی گذرانید بخاطرم
رسید که اگر همتای این بهم رسد بازوبند مکمل خواهد شد خرم که از خوردی بار شرف
ملازمت حضرت والد بزرگوارم دریافته شب و روز در خدمت بود بعرض رسانید که در
مرواریدهای سربند قدیم بهمین وزن و اندام مرواریدی بنظر من در آمده است سرپیچ
کلان قدیمی را حاضر ساختند بعد از ملاحظه بهمان مقدار و وزن و اندام مرواریدی ظاهر
شد که در وزن یک ذره تفاوت نداشت چنانچه جوهریان ازین معنی تعجبها نمودند و
در قیمت و اندام و آب و تاب موافق شد گویا از یک قالب ریخته شده است مرواریدها
بر طرف لعل کشیده بر بازوی خود بستم و سر بشکرانه خداوند بنده نواز بر زمین نیاز
فروتنی نهاده زبان بشکرگویی ساختم

از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید

در پنجم سی راس اسپ عراقی و ترکی که مرتضی خان از لاهور فرستاده بود بنظر
گذشت شصت و سه راس اسپ و ما دوده عرشتر نر و ماده و یکدسته پر کلگی و نه عدد
دوری و نه چینی خطائی و نه عدد دندان ماهی جوهردار و سه قبضه بندوق با دیگر پیشکش
های خانه‌زادان که از کابل فرستاده بود بنظر در گذشت و یک زنجیر فیل خورد از فیلان
حبشه که از راه دریا تجار آورده بودند مقرب خان پیشکش گذرانید نسبت بفیلان
هندوستان در خلقت بعضی تفاوت ها دارد از جمله گوشهای او کلانتر از گوشهای فیلان
اینجاست خرطوم وده اودراز تر واقع شده در زمان والد بزرگوارم یک فیل بچه اعتماد خان
گجراتی پیشکش فرستاده بود رفته رفته کلان شد بسیار تند و تیز و بدخو بود در هفتم
خنجر مرصع بنظر خان دالم تنها مرحمت شد در همین روزها خبر رسید که جمعی
از افغانان بیگانه بخانه برادر عبدالسبحان برادر خانعالم که در یکی از تهانها مقرر بود
رفته تهانه او را قبل کردند و عبدالسبحان با چندی دیگر از منصبداران و بندها که
بهمراهی او تعین بودند داد مردانگی داده در زد و خورد بتقصیر از خود راضی نگشته
آخر بمقتضای آنکه * پشه چو پر شد بزند فیل را * آن سگان دست بر آنها یافته
عبدالسبحان را با چندی از مردم آن تهانه بدرجه شهادت رسانیده اند بجهت پرسش
بمقتضیه فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه بخانعالم که بایلچی گری ایران تعین
شده بود عنایت نموده فرستادم در چهاردهم پیشکش مکرم خان ولد معظم خان از بنگاله
وله از اجناس و امتعه که در آن ولایت بهم رسد بنظر در آمد بر منصب چندی
... از گجرات اضافه حکم نمودم از جمله سردار خان که هزاری ذات و پانصد سوار

و هفتم درجهٔ قوس طالع بود بحساب منجمان هندو پانزدهم درجهٔ جدی بحساب یونانیان از شکم صبیهٔ اصفخان دری گرانمایه بعالم وجود آمد شادیانه [illegible] و خوشدلی این عطیهٔ والا نقارهها بلند آوازه گردید و در عیش و خرمی بر روی [illegible] گشوده شد بی تامل و تفکر نام او شاه شجاع بر زبان من آمد امید که قدم او [illegible] و مبارک و فرخنده باشد دوازدهم یکقبضه مرصع و یکزنجیر فیل براول کلیان [illegible] مرحمت نمودم در همین روزها خبر موت خواصخان که جاگیر او در [illegible] بود رسید فیل برای کنور دیوان گجرات مرحمت نمودم در بستم دویم همین ماه پانصدی ذات و سوار راجه مهاسنگهه اضافه مرحمت افزودم که چهارهزاری ذات و سه هزار سوار باشد منصب علیخان تتاری که قبل ازین بخطاب نصرتخانی سرفراز گشته بود دوهزاری ذات و پانصد سوار مقرر گردید علم نیز مرحمت شد بجهت بر آمدن بعضی مطالب نذر نموده بودم که محجری از طلا شبکه دار بر مرقد منورهٔ خواجه بزرگوار ترتیب دهند در بست و هفتم امداد اتمام یافت فرمودم که برده نصب نمایند بیک لک و ده هزار روپیه تمام شد چون سرداری و سرکردگی لشکر ظفر اثر دکن چنانکه خاطر می خواست از فرزند سلطان پرویز نشد بخاطر رسید که فرزند مذکور را طلبداشته بابا خرم را که آثار رشد و کار دانی از احوال او ظاهر است هراول لشکر منصوری ساخته بنفس نفیس از عقب او روانه گردیم و این مهم در ضمن همین یورش با تمام رسد بنابرین قرارداد مذکور [illegible] فرمان باسم پرویز صادر گشته بود که [illegible] مما لک محروسه واقع است گردد در اثنامه [illegible] مرحمت [illegible] و [illegible] آن ملک قیام و اقدام نماید در تاریخ بست و نهم ماه مذکور عرضداشت بهاری داس واقعه نویس برهانپور رسید که شاهزاده در تاریخ بستم بخیریت و خوبی از شهر برآمده عازم صوبهٔ مذکور شدند در غرهٔ مرداد طرهٔ مرصع بجهت [illegible] راجه بهاو سنگهه عنایت نمودم بدرگاهی کستی نگر فیل مرحمت شد در هفدهم چهار راس سپ را [illegible] لشکرخان ارسال داشته بود از نظر گذشت بهمین محل بعوض [illegible] سرکار سنبهل از تغییر سید عبدالوارث که بجای خواصخان بحکومت سرکار مذکور تعین یافته بود مقرر گشت و منصب او بشرط خدمت مذکور پانصدی ذات و [illegible] سوار قرار گرفت در بست و [illegible] پیشکش راول کلیان جیسلمیری از نظر گذشت سه هزار مهر و ده راس اسب و بست و [illegible] نفر شتر و یکزنجیر فیل بود منصب مرتضیخان از اصل و اضافه هزار و دوصدی ذات و هزار سوار مقرر شد در بست و سویم شجاعتخان رخصت جاگیر یافت که رفته سرانجام نوکر و ولایت خود نموده در موعد مقرر حاضر شود درین سال بلکه در ابتدای سال دهم جلوس وبائی عظیم در بعضی از جاهای هندوستان ظاهر گشت و آغاز این بلا از پرگنات پنجاب ظهور نموده رفته رفته بشهر لاهور سرایت کرد و خلق بسیاری از مسلمان و هندو بدین علت تلف شدند بعد ازان بسرهند و میان دواب تا دهلی و گرد نواحی و اطراف آن رسیده دیها و پرگنهها را خراب ساخت درین ایام تخفیف تمام دارد و

صورت اتمام یافت و بنظر در آمد فرمودم که باگره برده در ساحت آئین جهروکه درشن نصب کنند ‡ در بیست و ششم مجلس وزن شمسی بطریق معهود منعقد گشت وزن اول شش هزار و ششصد و چهارده تولچه طلا بود و تا دوازده وزن هر وزن یک جنسی میشود چنانچه وزن دویم بسیماب و وزن سیوم ابریشم وزن چهارم اقسام عطریات عنبر و مشک تا صندل و عود و پان و بهمین روش تا دوازده وزن اتمام میباید و از حیوانات بعدد هر سالی که گذشته یک گوسفند نر و یک قطعه مرغ بدست نهاده بفقرا و درویشان می دهند این ضابطه از زمان والد بزرگوارم تا امروز درین دولت ابد پیوند معمول جاریست و بعد از وزن مجموع آن اجناس را که قریب بیک لک روپیه میشود بفقرا و ارباب حاجات تقسیم میفرمایند درین روز لعلی که مهابتخان در برهانپور بمبلغ شصت و پنجهزار روپیه از عبداله خان فیروز جنگ خریداری نموده بود از نظر گذشت و بسیار مستحسن افتاد خیلی لعل خوش اندام است منصب خانه خان اعظم از قرار هفت هزاری ذات مقرر گشت و حکم شد که دیوانیان مطابق آن جاگیر تنخواه دهند و آنچه از منصب دیانتخان بواسطه مقدمات گذشته کم شده بود حسب الالتماس اعتمادالدوله بر قرار ماند و عضدالدوله که جاگیردار صوبه مالوه یافته بود مرخص گشت و بعنایت اسپ و خلعت سرفرازی یافت منصب راول کلیان جیسلمیری بدو هزاری ذات و هزار سوار مقرر گشت و حکم شد که ولایت مندور را بجاگیر او تنخواه دهند و چون ساعت رخصت بود درهمین تاریخ بود اسپ و فیل و شمشیر مرصع و کهپوه مرصع و خلعت و نرم نرم خاصه یافته بدلخوشی و سرافرازی تمام بولایت خود رخصت یافت درینروز مقربخان باحمدآباد مرخص گشت و منصب او که پنجهزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار بود پنجهزار ذات و سوار قرار گرفت و بخلعت خاصه و نادری معه تکمه مروارید سربلندی یافت و دو راس اسپ از طویله خاصه و یکزنجیر فیل خاصه و یک قبضه شمشیر مرصع باو مرحمت نمودم و بخوشحالی و شادکامی متوجه [illegible] مقصود گردید در یازدهم ماه مهر جگت سنگهه ولد کنور کرن از وطن خود آمده ملازمت نمود در دوازدهم میرزا علی بیگ اکبرشاهی از ولایت اوده که بجاگیر او مقرر بود آمده ملازمت کرد هزار روپیه بند گذرانید و فیلی که یکی از زمینداران آن نواحی داشت و حکم شده بود که از زمیندار مذکور بگیرد آن فیل را بنظر در آورد در بیست و یکم پیشکش خان اعظم گذرانیده که مشتمل بر بعضی مرصع آلات بود دیده شد و بمنصب سید قاسم بارهه از اصل و اضافه هزاری ذات و ششصد سوار مقرر گشت در شب جمعه بیست و دویم میرزا علی بیگ که سنش از هفتاد و پنج درگذشته بود ودیعت حیات سپرد درین دولت ترددات و خدمات خوب ازو بوقوع آمد پله منصبش رفته رفته بچهار هزاری رسید از جوانان مرزا داده کریم الطبع مردانه این الوس بود ازو فرزند و نسل نماند طبع نظمی هم داشت چون در روزیکه بزیارت روضه منوره خواجه بزرگوار خواجه معین الدین رفته بود حالت ناگزیر اورا

---

‡ افسوس که الحال ازین تصاویر اثری در اگره نیست گر می بودند از نوادر روزگار می بودند

از مردم دراز عمر و از تواریخ پیشینیان ظاهر شد که این مرض در ولایت هرگز رخ نه نموده سبب آن از حکما و دانایان پرسیده شد بعضی گفتند که چون دو سال پی درپی خشکی روی داد و باران برساتی کمی کرد بعضی گفتند که بواسطه عفونت هوا که از ممر خشکی و کمی بهم رسیده این حادثه روی داد. بعضی حواله بامور دیگر میکردند العلم عندالله تقدیرات الهی را گردن باید نهاد

چکند بنده گردن نه نهد فرمان را

در پنجم شهریور پنجهزار روپیه بصیغه مدد خرچ والده میرمیران که صبیه شاه اسمعیل ثانی بود مصحوب سوداگران بولایت عراق فرستاده شد تاریخ ششم عرضداشت عابدخان بخشی و واقعه نویس احمد آباد بمعنی آنکه عبدالله خان بهادر فیروزجنگ بجهت آنکه بعضی مقدمات نه مرضی بنده و خود داخل واقعه ساخته ام با من در مقام ستیزه در آمد و جمعی را فرستاده مرا بیعزت ساخته بخانه خود برد چنین و چنان کرد اینمعنی بخاطر من گران آمد میخواستم که یکبارگی او را از نظر انداخته ضایع مطلق سازم آخرالامر بخاطر رسید که دیانت خان را باحمدآباد فرستم تا اینقضیه را در آنجا از مردم بیغرض تحقیق نموده اگر این امر واقع باشد عبدالله خان را همراه گرفته بدرگاه آورد و حفظ حراست احمدآباد بعهده سید دلیر خان برادر او باشد پیش از روان شدن دیانت خان این خبر بخان فیروز جنگ رسید او از غایت اضطراب و اضطرار خود را بتعجیل قرار داده پیاده روانه درگاه معلی شد در اثنای راه بخان مذکور میرسد او را بحال عجیبی مشاهده نمود چون بیدولتی با پا مجروح و آزرده ساخته بود تکلیف سواری میکند و همراه گرفته روانه میشود. مقرب خان که از خدمتگاران قدیم این درگاه است از زمان شاهزادگی بخدمت صوبه گجرات از من ملتمس چون این نوع حرکتی از عبدالله خان بوقوع آمد بخاطر رسید که آن خدمتگار قدیمی خود را سرآورده او بجای خان مذکور باحمدآباد فرستم در همین روزها ساعت اختیار نموده به تسلیم حکومت و صاحب صوبگی صوبه مذکور او را کامروائی صورت و معنی ساختم در دهم بمنصب بهادرخان حاکم قندهار که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود پانصد سوار افزوده شد صوفی طنبوره نواز از نادره کاران روزگار است و نغمات هندی و پارسی را بروشی مینوازد که زنگ از دلهای زداید بخطاب خوشخانی دلخوش و مسرور ساختم خوش بزبان هندی خوشی و رحمت را میگویند ایام بودن انبه در ولایت هندوستان تا اواخر تیر ماه بیش نیست مقرب خان در پرگنه کرانه که وطن آبا و اجداد اوست و باغات احداث نموده انبه ها را تا دو ماه دیگر زیاده بر ایام بودن آن بطوری محافظت نموده و سامان داده بود که همه روزه انبه تازه بمیوه خانه خاصه میرسانید چون این امر فی الجمله تازگی داشت نوشته شد در هشتم اسپ عراقی با زین زر و لعل بی بها نام جهت پرویز ... شریف خدمتگار انعرصه فرستاده شد صورت رانا و کرن پسر او را بسنگ تراشان ... فرموده بودیم که از سنگ مرمر ... و ترکیبی که دارند بتراشند درین تاریخ

کم بنظر در می آمد چنانچه اکثر مردم از تشخیص آن عاجز بودند ... طلبیده بر سمتی
که اورا مینمودند سر راست ساخته کشاد دادیم تفنگ چون بصا... ... سان جانور
شوم رسیده پاش پاش گردید فریاد از حاضران برخاسته بے اختیار ... زبان به آفرین
کشادند درهمین شب از فرستاده برادرم شاه عباس سخنان پرسیده شد تا ... قمر
صفی میرزا پسر کلان ایشان کشید چون این عقده در خاطر گره بود اینمعنی ...
چنین اظهار نمود که اگر در همان روزها کشتن او از قوه بفعل نمی آمد البته او ...
میکرد چون این مقدمه از آثار و علامات نسبت بسلوک او ظاهر گشت شاه پیشدستی
نموده حکم بکشتن او نمودند منصب میرزا حسن ولد میرزا رستم درهمین روزها از اصل
و اضافه هزاری ذات و سیصد سوار مشخص شد منصب معتمد خان که بخدمت بخشیگری
لشکری که بهمراهی بابا خرم مقرر بود تعین یافته بود بهزاری ذات و دویست و پنجاه سوار
قرار یافت روز جمعه بستم ساعت رخصت بابا خرم بود آخر های این روز در دیوانخانه
خاص و عام جماعه مردم خود را مسلح و مکمل سواره بدرون در آورده از نظر گذرانید از
عنایات نمایانی که بفرزند مذکور واقع شد خطاب شاهی بود که جزو اسم او گردانیده
فرمودم که اورا من بعد شاه سلطان خرم میگفته باشند و خلعت و چارقب مرصع که
اطراف دامن و گریبان بمروارید ترتیب یافته بود و یک اسپ عراقی بازین مرصع
و یک اسپ ترکی و فیل خاصه بنسی بدن نام و رتهه طور فرنگ انگریزی که بران
نشسته متوجه گردد و شمشیر مرصع با پردله خاصگی اول که در فتح قلعه احمد نگر
بدست افتاده بود و پردله بسیار نامی و مشهور است وخنجر مرصع بدو مرحمت نمودم و
باستعداد تمام متوجه گشت امید از کرم واجب تعالی آنست که درین خدمت سرخرو
گردد و بهریک از امرا و منصبداران بقدر حالت و منزلت اسپ و خلعت مرحمت
شد شمشیر خاصه از کمر خود بازکرده بعبدالله خان فیروز جنگ مرحمت نمودم چون
دیانتخان بهمراهی شاهزاده تعین یافته بود خدمت عرض مکرر را بخواجه قاسم قلیچ
خانی فرمودم پیش ازین جمعی از دزدان برخزانه از خزاین بادشاهی که در حوالی
چبوتره کوتوالی بود ریخته مبلغی برده بودند بعد از چند روز هشت نفر از آنجماعه
با سردار اینها که نول نام داشت بدست افتادند و پاره از ان زرها نیز پیدا شد بخاطر
رسید که چون مصدر اینقسم دلیری شدند اینهارا بسیاستهای عظیم باید رسانید هریک
را بسیاستی خاص رسانیدند نول را که سردار همه بود فرمودیم که بپاے فیل اندازند او
بعرض رسانید که اگر حکم شود بفیل جنگ میکنم فرمودم که چنین باشد فیل بدمستی
حاضر ساخته مقرر نمودم که خنجرے بدست او داده بفیل روبرو ساختند چند مرتبه فیل
اورا انداخت و در هر مرتبه آن متهور بیباک با آنکه آن سیاستهاے رفیقان خود دیده
و مشاهده کرده بود پاے خود قائم ساخته همان طور قوی دل و مردانه خنجر بخرطوم
فیل رسانیده چندان کرد که فیل از حمله کردن بجانب او باز ایستاد چون این دلیری
و مردانگی او مشاهده شد فرمودم که از احوال او خبردار باشند بعد از اندک مدتی

مرغابي و غيره شكار شد در چهارم يك و نيم كروه راه رفته حوالي [illegible] كه تعلق بنور جهان بيگم دارد محل نزول جاه و جلال شد هشت روز درين منزل مقام [illegible] تورکي از تعيير خدمتگاران بهدايت الله فرمودم روز پنجم هفت آهو و يك [illegible] و پانزده ماهي شكار شد روز ديگر جگت سنگه ولد كنوركرن اسپ و خلعت [illegible] مرخص گشت به كيشوداس لا لا هم اسپ شفقت شد يك زنجير فيل به [illegible] افغان عنايت شد در همين روز يك گورن و سه آهو و هفت ماهي و دو مرغابي [illegible] كردم حروف راجه سنگرام سنگه كه از تعيينات لشكر دكهن بود هدرين روز ها شنيده شد روز هفدهم سه آهو و پنج مرغابي و يك مشقلداغ ‡ شكار گرديد روز پنجشنبه و شب جمعه چون زاميسر جاگير نورجهان بيگم بود مجلس جشن و مهماني ترتيب يافت و از جواهر مرصع آلات و اقمشه نفيسه و زحوت دوخته و هرجنس و هر قسم پيشكشها از نظر گذشت و در شب اطراف و ميان تالاب را كه بغايت وسيع افتاده چراغان نموده بودند بسيار مجلس خوبي ترتيب يافته بود آخر روز پنجشنبه مذكور امرا را بنز طلبداشته حكم پياله بأكثر بندها نمودم در سفرهاي خشكي هميشه چند منزل كشتي همراه اردوي ظفر قرين مي باشد كه ملاحان آنها را بار اسپها همراه ميكشند روز ديگر اين مجلس نكشتيها نشسته متوجه شكار ماهي شده در اندك مدتي دويست و هشت ماهي كلان بيكدام در آمد كه نصف آن از قسم رهو بود شب در حضور خود به بندها قسمت نمودم در سيزدهم اذر از زاميسر كوچ واقع شد و چهار كروه راه طي نموده كنار موضع بلوده منزل اردوي گيهان پوي گشت و دو روز ديگر درين منزل مقام فرمودم شانزدهم سه كروه و يك پاو راه رفته در موضع بهال محل نزول اجلال گرديد هفدهم كوچ شد دو كروه و يكپاو قطعه نموده شد درين روزبيلي بمحمد رضا بيگ ايلچي دارائي ايران عنايت شد موضع جونسه محل سرادقات عظمت و اقبال گشت روز بستم كوچ نموده منزل دنوگانون بود مسافت سه كروه راه شكار كنان قطع شد ودو روز درين منزل مقام افتاد و آخرهاي روز بقصد شكار سواري دست داد درين منزل امري عجيب مشاهده گشت پيش ازانكه رايات عاليات بدين منزل و مقام رسد خواجه سرائي بكنار تال عظيمي كه درين موضع واقعست ميرسد و دو بچه سارس را كه از عالم كلنگ جانور بيست ميگيرد و شب كه بمنزل مذكور نزول آمده دو سارس كلان فرياد كنان در حوالي غسلخانه كه بر لب همين تال زده بودند ظاهر شدند چنانچه كسي تظلمي داشته باشد بي وحشت و دهشت آغاز فرياد كرده پيش آمدند بخاطر رسيد كه البته بآنها ستمي رسيده است بيشتر انست كه بچه اينها را گرفته باشند بعد از تفحص خواجه سراي كه بچهاي سارس را گرفته بود آورده بنظر گذرانيد چون سارسها فرياد و آواز اين بچهارا شنيدند بيتابانه خود را بر سر اينها انداختند و بگمان اينكه شايد طعمه بآنها نرسيده باشد هريك ازين دو سارس طعمه در دهن ان بچها مي نهادند و انواع غمخواري ميكردند ان دو بچه را درميان گرفته بال افشانان

‡ قشقلداغ در تركي نام پرنده ايست ابي كه انرا ماغ و زاغ اب و به هندي جل كوا گويند ٥٥ اشهراللغات

منتصب بندهٔ تي و دون طبعي هواست مقام حود نموده گريخت اينمعني بر خاطر
سعادت گران آمده بجاگيرداران آن نواحي فرمودم كه تفحص نموده او را بدست در آورند
حسب اتفاق ديگرباره گرفتار گشت اين مرتبه فرمودم كه آن ناسپاس قدر ناشناس
را رحلي بر كشيدند مضمون نقله شيخ مصلح الدين سعدي مطابق حال او آمد

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمي بزرگ شود

روز سه‌شنبه غره ذيقعده مطابق بيست و يكم آبان بعد از انكه دو پهر و پنج گهري از روز
مذكور گذشته بخوبيت و عزيمت ديست از بلده اجمير تهه مرگي كه بچهار اسپ بسته
بودند سوار شده بر آمدم و حكم نمودم كه امرا بر رتهه سوار شده در ملازمت باشند و
قريب معروف دير اعظم بمقدار [illegible] كروه بود در موضع ديورائي نزول نمودم قرار
داد اهل هند آنست كه اگر بسوي مشرق پادشاهان و بزرگان را حركتي بقصد ملك
گيري واقع شود بر فيل دندان‌دار سوار شوند و اگر حركت بجانب مغرب باشد بر اسپ
يكرنگ و اگر بشمالي بود بر پالكي و سنگهاسن و جانب جنوب كه دكن رويه است بر رتهه
كه بر گاو ارابه است و بهل سواري ميكنند مدت سه سال پنجروز كم در اجمير توقف
واقع شده معموره اجمير را كه محل مرقد منور خواجه بزرگوار خواجه معين الدين است
از اقليم دويم دانسته اند هوايش قريب به اعتدال است مشرق آن دارالخلافة آگره واقع
شده و سمت شمال مضافات دهلي و جنوب آن صوبه گجرات است و مغرب آن ملتان و ديپالپور
بوم اينولايت همه ريگستانست آب بدشواري از زمين آن بر مي آيد و مدار كشت و كار
اينصوبه بر زمين تر و بر ريختن باران است زمستانش اعتدال تمام دارد و تابستانش
از [illegible] ملايم تر است از اين صوبه هشتاد و ششهزار سوار و سه لك و چهار هزار پياده
راجپوت هنگام كارزار بر مي آيند درين معموره دو تال كلان واقع است يكي را بيسل تال و
ديگري را انا سگر ميگويند بيسل تال خرابست و بند آن شكسته دريندولا حكم كردم كه آن را
به بندند و اناساگر دريمدت كه رايات جلال درين مقام نزول داشت همیشه پر آب و مواج
بود تال مذكور يك ونيم كروه و پنج طنابست در هنگام توقف نه مرتبه بزيارت روضه
منوره خواجه بزرگوار شرف استسعاد يافتم و پانزده مرتبه بتماشاي تال پهكر متوجه
گشتم و سي و هشت مرتبه بچشمه نور حركت واقع شد پنجاه مرتبه بقصد شكار شير
و غيره سواري نمودم پانزده قلاده شير و يك قلاده چيته و يك قلاده سيه گوش و پنجاه و
سه راس نيله گاو و سي و سه راس گورن و نود راس آهو و هشتاد راس خوك و سيصد
و چهل قطعه مرغابي شكار كردم در منزل ديورائي هفت مقام شد درين مقام پنج
نيله گاو و دوازده قطعه مرغابي شكار گشت در بيست و نهم از ديورائي كوچ نموده بموضع
[illegible] واقع كه از ديورائي تا اينجا دو كروه يك و نيم پاو بود نزول اجلال واقع شد فيلي دنيدار
[illegible] حال موجهست [illegible] روز ديگر درينموضع مقام افتاد دريندورها يك نيله [illegible]
[illegible] قطعه بجهت [illegible] حرم فرستادم درسويم آذر از موضع مذكور كوچ واقع شد
[illegible] ده كروه و يك پاو بود نزول اجلال روي داد درانثاي راه شش قطعه

دست داد چهار کروه و یک نیم پاو قطع نموده موضع ملبلی محل اقامت گردید راجه جابنا
که از زمینداران معتبر این حدود است دو زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت
در همین منزل خربزهٔ بسیاری از کاریز که در نواحی هرات واقع است آوردند خان
عالم هم پنجاه شتر فرستاده بود مجملاً بدین فراوانی در سالهای پیش نیاورده بودند
در یکخوان چندین قسم میوه حاضر آوردند خربزهٔ کاریز و خربزهٔ بدخشان و [illegible]
و انگور سمرقند و به حصار و سیب سمرقند و کشمیر و کابل و جلال آباد که [illegible]
کابل است و انناس که از میوه های بنادر فرنگ است و در آگره بوته آن را نشانیده
بود و هرسال چندین هزار در باغات آگره که متعلق بخالصهٔ شریفه است بر میدهد
و کوله که در شکل و اندام خوردتر از نارنج است و چاشنی آن بسیار [illegible] است
و در صوبهٔ بنگاله خوب میشود شکر این نعمت بکدام زبان ادا توانند نمود والد
بزرگوارم را بمیوه میل تمام بود بتخصیص به خربزه و انار و انگور چون در عهد
دولت ایشان خربزهٔ کاریز که فرد اعلی خربزه و انار یزد که معروف و مشهور عالم
است و انگور سمرقند به هندوستان نیاورده بودند هرگاه که آن میوه ها بنظر درمی
آید تأسف تمام روی میدهد که کاش این میوه ها در آن عهد و ایام می آمد تا ادراک
لذت آن میفرمودند. در یازدهم که روز مقام بود خبر فوت مرتضی [illegible] فریدون خان
برلاس که از امرا زادهای معتبر این الوس بود شنیده شد روز دوازدهم کوچ دست
داد چهار کروه و نیم پاو قطع نموده حوالی موضع [illegible] محل نزول اردوی فلک شکوه
گردید در ابتدای راه زمینداران خبر آوردند که ببری درین نواحی هست بقصد شکار او متوجه
گشتم و بتفنگ بندوق کار او را تمام ساختم چون [illegible] شیر [illegible] داده شده است
خواستم که احشای درون او را ملاحظه نمایم بعد از برآوردن ظاهر شد که بخلاف
حیوانات دیگر که زهرهٔ آنها خارج جگر میباشد زهرهٔ شیر ببر درون جگرها دارد
بخاطر میرسد که [illegible] شیر [illegible] بعد از قطع دو کروه
و سه [illegible] موضع [illegible] کشت [illegible] بمقام [illegible] بقصد [illegible] سوار شدم بعد از
قطع دو کروه موضعی بنظر درآمد در غایت طراوت و نزهت و قریب صد درخت انبه
در یک باغ مشاهده گشت [illegible] درخت [illegible] دیده نشده
بود در همین باغ درختی بنظر درآمد در غایت عظمت [illegible] فرمودم که
طول و عرض و بلندی آنرا بگز درآوردند بلندی [illegible] هفتاد و چهار
ذرع، دور تنهٔ آن چهل و چهار نیم ذرع و پهنای آن یکصد و هفتاد و [illegible] و نیم ذرع
درآمد چون غرابت تمام داشت نوشته شد روز سیزدهم کوچ دست داد در اثنای راه
نیله گاو بتفنگ زده شد روز بیست و یکم که مقام بود [illegible] روز بقصد [illegible] سوار
شده بعد از عیادت خانهٔ اعتماد الدوله بجهت جشن خواجه خضر که [illegible] خضری
میگویند آمدم و تا یک پهر شب در آنجا بسر برده بطعام میل نموده بدولتسرای همایون
مراجعت اتفاق افتاد درین روز اعتمادالدوله را به نسبت مخدومیت نواخته [illegible]

عمارت را درمیان رود خانه برآورده و آب این رود را تقسیم نموده جوئی‌ها ترتیب داده‌است و در اطراف و جوانب و بیرون و اندرون این عمارت آب مذکور درآورده و حوضهای خورد و کلان مناسب جاومقام سرانجام نموده بسیار دلنشین و فرح انگیز جائیست و عمارت و منازل مقرر هندوستانست پیش ازانکه اینمنزل محل نزول گردد معماران را حکم فرمودم که اینجا را از سر نو صفا دهند سه روز بجهت خوبي و لطافت دریمنزل شد شجاعت خان از جاگیر خود در همین جا آمده ملازمت کرد اوجین از شهرهای قدیم است و از هفت معابد مقرره هنود یکي این شهر اســـت و راجه بکرماجیت که رصد افلاک و ستارگان در هندوستان او نموده درین شهر و ولایت می بوده از رصد او تا حال که هزار و بیست شش هجري و یازده سال از جلوس میمنت یکهزار و ششصد و هفتاد و پنج سال گذشته و مدار استخراج منجمان هند بدین رصد است این شهر بر کنار آب سپرا واقع است اعتقاد هندوان اینست که درسالي یکبارے تعین وقت آب این دریا شیر می گردد در زمان والد بزرگوارم در وقتیکه شیخ ابوالفضل را بجهت اصلاح احوال برادرم شاه مراد فرستاده بودند او از بلده مذکور عرضداشت نموده بود که جمعی کثیر از هندو مسلمان گواهي دادند که چند روز قبل ازین شدني آب شیر شده بود چنانچه مردمي که در نست آب را ازان دریا برداشته بودند صباح ظروف انها پر شیر شده بود چون این سخن شهرت تمام داشت نوشته شد اما عقل من اصلا قبول نمیکند تحقیق این سخن را العلم عندالله تاریخ دویم اسفندارمذ از منزل کالیاده بر کشتي ... منزل پیش شدم مکرر شنیده بودم که سنیاسي ... نزدیک بمعموره اوجین در گوشه صحرا از آبادي دور متوجه و مشغول بپرستش معبود حقیقي است خواهش صحبت او بسیار داشتم و قتیکه در دارالخلافه آگره بودم میخواستم که اورا طلبیده به بینم عاقبتاً ملاحظه تصدیع او کرده نطلبیدم چون بحوالي ... از کشتي برآمده نیمپاو کروه پیاده ندیدن او متوجه گشتم جاییکه بوان میبود ... سوراخےاست که میان پشته کنده دروازه دراَمد اول ان سوراخ ... گز بعرض ده گره و فاصله ازین دروازه تا سوراخی که اصل نشیمنگاه اوست دو گز و نیم کند طول و یازده گره و یکپاو عرض دارد و ارتفاع از زمین تاسقف یک گز سه گره ... درون آن نشیمن جاے درمی اید طولش پنج و نیم گره و عرضش ... شخص ضعیف جثه بصد تسویش بدرون ان تواند درامد طول و عرض سوراخ همین مقدار بوده باشد نه بوریائی دارد نه فرش کاهی و تنها دران سوراخ تنگ و تیره مي گذراند در ایام زمستان و هواے سرد بانکه برهنه محض است وجز پارچه ... و پس خود را پوشیده لباسی ندارد هرگز اتش هم نمی افروزد چنانچه ملاے روم از زبان درویشی بنظم دراورده

پوشش ما روز تاب افتاب * شب نهالي ولحاف ماهتاب

دریاي که نزدیک محل بودن اوست هر روز دوبار رفته غسل میکند روز یکبار بدرون

زن که ... گفته‌اند تمام نمیشود و هنوز بعضی اعمال و عبادات و زاد در پیش است ... زن را همراه بجنگل ببرد و اگر او حامله باشد رفتن را موقوف دارد تا وقتیکه بزاید و سن بچه به پنجسالگی رسد آنگاه فرزند را به پسر کلان یا دیگر خویشان سپرده عزیمت خود را بفعل آورد و همچنین اگر زن حایضه باشد توقف نماید تا وقتیکه پاک گردد بعد ازین با و مباشرت نه نماید و خود را بملاقات او آلوده نسازد و شبها هیچ ... آلت نهاده خواب کند و تا دوازده سال درین مقام بسر برد خورش او از ... باشد که در صحرا و جنگلها خود رسته باشد و زنار با خود میدارد و عبادت آتش بجا می آورد و اوقات را بگرفتن ناخن و موی سر و اصلاح ریش و بروت ضائع نمیسازد چون این مدت بروشی که مذکور گشت بانتها رساند دیگر باره بخانه خود بیاید و زن را با فرزندان و برادران و خویشان او سپارش نموده خود بملازمت مرشد کامل رفته هرچه با او است از زنار و موی سر وغیره در حضور او در آتش انداخته بسوزد و بگوید هر تعلقی که داشتم حتی که ریاضت و عبادت و اختیار از دل خود بیرون کردم و راه خواطر را بر دل به بندد و درمراقبه حق همیشه مشغول باشد و هیچ چیز را بغیر از موجود حقیقی صاحب وجود نداند و اگر سخن از علم کند علم بیدانت باشد که حاصل انرا بابا معانی درین بیت بنظم در آورده ✱

یک چراغ است درینخانه که از پرتو ان ✱ هر طرف می نگرم انجمنی ساخته اند

و اینحالت را سرب بیاس گویند یعنی همه گذاشتن و صاحب این مقام را سرب بیاسی نامند بعد از ملازمت جدروپ ... و بوازي سه هزار و پانصد روپیه زر بزرگی در گذشتن بدست راست و چپ خود افشاندم و یک کروه و سه پاو قطع نموده بظاهر دادوکهیرا که محل نزول اردوی ظفر قرین بود فرود آمدم در روز سویم که روز مقام بود بدستور اشتیاق صحبت جدروپ بعد از نیم روز بدیدن او متوجه گشتم و تا شش گهری بملازمت او مسرور خاطر بودم درین روز هم سخنان خوب مذکور گشت قریب بشام داخل دولت سرای خاص گشتم روز چهارم سه کروه و یکپاو نوردیده شد حوالی مرغع‌زار و در باغ برابر نزول اجلال گشت اینمنزل هم بغایت خوش و خرم و پر درخت جا بود در ششم کوچ واقع شد بعد از قطع مسافت چهار کروه و سه پاو بر کنار تال دیبالپور بهره نزول افتاد بدستور خوبی و مقام و لطافت تال درینمنزل چهار روز مقام نموده شد و اکثر اوقات هر روز بر کشتی سوار شده بشکار مرغابی و دیگر جانوران ابی مشغولي میمودم درینمنزل انگور فخری از احمدنگر اورده بودند ... در بزرگی با انگور فخری کابل نمیرسید اما در لطافت ازان هیچ کمی نداشت ... بدیع الزمان ... میرزا شاهرخ بالتماس فرزند باباخرم بهزار و پانصدی ذات و هزار سوار مقرر گشت یازدهم کوچ نمودم بعد از قطع سه کروه و یکپاو ... دولت‌آباد محل اقامت گردید در دوازدهم که مقام بود بقصد شکار ... دست داد در موضع ... از مضافات پرگنه مذکور درخت بری بنظر در آمد در غایت بزرگی

معمور اوجین در می اید و بجز خانه سه نفر برهمن که از جمله هفت نفر اختیار کرده است و صاحب زن و فرزند اند و اعتقاد درویشی و قناعت بانها دارد دو امده پنج لقمه از خوردنی که انها بجهت خوردن خود ترتیب داده اند بطریق گدائی بر کف دست گرفته بی خائیدن فرو میبرد تا ذایقه ادراک لذت آن نکند بشرطیکه درین سه خانه مصیبتی رو نداده باشد و ولادت واقع نگشته و زن حایض در اینخانه نباشد طریق زیست و زندگانی وی این نهج است که نوشته شد خواهان ملاقات مردم نیست لیکن چون شهرت تمام بود مردم بدیدن او میروند خالی از دانش نیست علم بیدانت را که علم تصوف دانند خوب ورزیده تا شش گهری باو صحبت داشتم سخنان خوب مذکور ساخت چنانچه دلی درمن اثر کرد اورا هم صحبت من در امتداد در حالتیکه والد بزرگوارم قلعه اسیر و ولایت خاندیس را فتح نموده متوجه دار الخلافه اگره بودند در همین جا و مقام اورا دیده بودند و همیشه خوب یاد میکردند دانایان هند برای زیست و زندگانی طایفه برهمن که اشرف طوایف هنود اند چهار روش قرار داده اند و مدت عمر چهار قسم ساخته اند و این چهار طور را چهار آشرم میگویند در خانه برهمن پسری که متولد میگردد تا مدت هشت سال که مدت طفولیت است اورا برهمن نمیگویند و تکلیف برو نیست بعد ازانکه بسن هشت سالگی رسد مجلسی را ترتیب داده برهمنان را جمع می کنند و [illegible] اورا مونجی گویند بدرازی دو گز و یکبار می باشد دعا و افسونها برآن خوانده و سه گره بنام سه تن از پاک نهادانی که بآنها اعتقاد دارند برآن زده در میان او می بندند و زناری از ریسمان خام تافته حمایل وار بر دوش راست او می اندازند چوبی بدرازی یک گز که کسی که بجهت محفوظ داشتن خود از آسیب موذیات و ظرفی از مس بجهت خوردن آب [illegible] او داده اورا به برهمن دانای میسپارند که تا دوازده سال در خانه او بسر برده بخواندن بید که بآن کتاب الهی اعتقاد دارند مشغولی نماید و ازین روز باز اورا برهمن میخوانند و درین مدت میباید که مطلق گرد لذات جسمانی نگردد چون نیمه روز بگذرد بطریق گدائی بخانه برهمن دیگر رفته آنچه باو دهند نزد اوستاد برده برخصت او تناول نماید و از پوشش بغیر لنگی کرباسی که ستر عورت کند و سه گز کرباس دیگر که بر دوش اندازد چیزی دیگر اختیار نه نماید این حالت را برهمچرج گویند یعنی مشغولی بکتاب الهی بعد از گذشتن مدت مذکور برخصت اوستاد و پدر کدخدا شود و بدعوت اورا رخصت است که از جمیع لذات خواس پنجگانه خود را بهره مند گرداند تا وقتیکه او را فرزندی بهم رسد که سنش بشانزده سالگی رسیده باشد و اگر اورا فرزند نشود تا سن چهل و هشت سالگی در لباس تعلق بسر برد این ایام را گرهست خوانند یعنی صاحب منزل آنگاه از خویشان و آشنایان کناره و اشنا جدائی گزیده و اسباب عیش و عشرت را فروهشته از تعلق ابادی کناره تنهائی نقل نموده در جنگل بسر برد و این حالت را بانپرست نامند یعنی جنگل و چون مقرر هنود است که هیچ عمل خیر از اهل تعلق بیسر است و حضور

فراوان و درخت انبه بیرون از حساب و شمار دارد آبهای روان بر اطراف آن
جاری وقتی رسیدم که انگور از خلاف موسم انگور ولایت رسیده بود بآن ارزانی و
فراوانی که ادنی پاجئی از مقدار که خواهد و میسر باشد بخورد ، خشخاش گل
کرده بود و قطعه قطعه برنگهای گونا گون بنظر درمی آمد مجملاً جایی بطراوت و نزهت
کم میباشد سه روز دیگر درین موضع مقام افتاد سه نیله گاو به بندوق انداخته شد
دربیست و یکم از حاصلپور بدو کوچ بارودی بزرگ داخل گشتم در اثنای راه یک تیهو
شکار شد روز یکشنبه بیست دویم از حوالی لعلیچه کوچ کرده تالی که در پایان قلعه مندو
واقع بود محل نزول گشت درین روز قراولان خبر آوردند که شیر را درین سه کروهی
در قبل داریم با آنکه روز یکشنبه بود و درین دو روز که روز مذکور و پنجشنبه بوده باشد
بشکار بندوق متوجه نمیشوم بخاطر رسید که چون از جانوران موذیست دفع باید کرد
متوجه شدم چون بجا و مقام او رسیدم در سایه درختی نشسته بود از بالای فیل دهن
او را که نیم باز بود در نظر داشته بندوق را کشاد دادم بحسب اتفاق بدرون دهن او
درآمده در تله و مغز او جا کرد و بهمین یک بندوق کار او را تمام ساختم بعد از آن جمعی
که همراه بودند هرچند تفحص نمودند که محل زخم را بیابند نتوانستند یافت چه
بحسب ظاهر بر هیچیک از اعضای او علامت زخم بندوق نبود آخرالامر فرمودم که دهن
او را ملاحظه نمایند بعد از آن ظاهر شد که گولی بدهن او رسیده بود و بدین زخم ازپا
درآمده گرگ نری میرزا رستم شکار کرده بود آورد میخواستم که ملاحظه نمایم که
او نظیر زهره شیر در درون جگر واقع است یا مانند جانوران دیگر در بیرون جگر بعد
از تفحص ظاهر شد که زهره او هم در درون جگر می باشد * روز دو شنبه بیست و سویم
یک پهر گذشته بطالع سعد و ساعت فرخ بمبارکی بر فیل سوار شده بقلعه ماندو متوجه
گشتم یک پهر و سه گهری از روز مذکور گذشته داخل منازلی که جهت نزول اجلال
ترتیب داده بودند شدم یک هزار و پانصد روپیه در راه افشاندم از اجمیر تا ماندو که
یک صد و پنجاه و نه کروه بود در عرض چهار ماه و دو روز بچهل و شش کوچ و هفتاد
و هشت مقام نوردیده آمد درین چهل و شش کوچ منازل بحسب اتفاق در جاهای
دلکش بر کنار تالابها یا جویها و نهرهای عظیم که پر درختها و سبزها و خشخاش زار
گل کرده داشت واقع می گشت و روزی نگذشت که در مقام و کوچ شکار نشده باشد
تمام راه بر اسب و فیل سوار سیر کنان و شکار افگنان می آمدیم و مشقت سفر اصلا ظاهر
نشد گویا که از باغی بباغی نقل می افتاد درین شکارها آصفخان و میرزا رستم و میر
میران و انیرای و هدایت الله و راجه سارنگ دیو و سید کاسو و خواصخان همیشه در
جلومن حاضر می بودند چون پیش از آنکه رایات جلال متوجه این حدود گردد
عبدالکریم معموری را که بجهت تعمیر عمارات حکام سابق در ماندو فرستاده بودم
مشارالیه در مدتی که رایات اقبال در اجمیر نزول داشت بعضی از عمارات قدیم که
قابل تعمیر بود مرمت نموده بعضی جاها را مجدداً احداث نمود مجملاً منزلی

پیش او انداخت و روے عجز و نیازمندي بدرگاه خالق بے ... بر زبان راند که
خداوندا عمر من بهشتاد سال رسیده و این مدت را بدولت و عشرت ... گذرانیدم
چنانچه هیچ پادشاهی را میسر نگشته و اکنون که زمان بازپسین ... دارم که
... را بخون من مگیري و موت مرا باجل مقدر حساب نموده بار خوش ... نمائي
بعد از اداے این کلمات آن کاسه شربت بزهر آمیخته را لاجرعه در کشید و جان ... بمبین
سپرد مقصود او از ذکر این مقدمه آن بود که ایام دولت را بعیش و عشرت گذرانیده ...
هیچیک از سلاطین را میسر نگشته است که چون در سن چهل و هشت سالگي باورنگ
حکومت نشست بمحرمان و نزدیکان خود اظهار نمود که در خدمت پدر بزرگوار خود
مدت سي سال است که لشکرکشي نموده در لوازم نبرد سپاهگري تقصیرے نکرده
الحال که نوبت دولت بمن رسید اراده ملک گیري ندارم و میخواهم که بقیه عمر را
بعیش و عشرت بگذرانم میگویند که پانزده هزار زن در محل خود جمع نموده بود
شهري از یکطایفه ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوایف از اقسام و اصناف پیشه کار و حاکم
و قاضي و کوتوال و آنچه بجهت نظام شهر درکار است از زنان تعین نموده بود و هرجا
خبر کنیزی صاحب جمال شنیدي تا بدست نیاوردي از پا ننشستي اقسام صنایع و علاوه
بکنیزان اسپ و بشکار میل بسیار داشت آهو خانه ساخته بود و در آنجا اصناف جانوران
جمع آورده اکثر اوقات با زنان دران آهو خانها شکار میکرد مجملاً در مدت سي و دو سال
زمان حکومت خود چنانچه قرار داده بود بر سر هیچ غنیمے سواري نکرد و این مدت را
بفراغت و آسودگي و عشرت گذرانید و همچنین هیچکس بر سر ملک او نیامد بر ما پیداست
که چون شیرخان افغان در ایام حکومت و سلطنت خود باوجود حیوان طبعي بر سر
قبر نصیرالدین رسید بجهت همین عمل شنیع بجمعي که در همراه بودند فرمود که
چوبها بر سر قبر او زدند من نیز چون بقبر او رسیدم بکدی چند بگور او ...
ملازمت بودند فرمودم تا قبر اورا لگدکاري نمودند چون خاطر را ازین تسلي ... کردم
که گور او را شگافته اجزاے ناپاک اورا بآتش اندازند باز بخاطر رسید که چون آتش
نوریست از نور الهي حیف است که بسوختن جسد کثیف او بجوهر لطیف آلوده گردد
و نیز مبادا که ازین سوختن در نشاه دیگر تخفیفی در عذاب او رود ... بود که ...
فرموده اورا با اجزاے خاکسده در دریاے نربدا انداختند چون در ایام ... بواسطه حرارتے
که در طبیعت او غالب بود همیشه در آب بسر میبرد چنانچه مشهور است که در حالت
مستي یکبار خود را در یکي از حوضهاے کالیاده که عمق تمام داشت انداخت چندے
از خدمتگاران محل سعي نموده موے اورا بدست در آوردند و از آب بیرون کشیدند بعد
از آنکه بهوش آمد مذکور ساختند که چنین امری واقع شد از شنیدن این مقدمه که موے
سر اورا کشیده بر آوردند بسیار غضبناک گشته فرمود که دست آن خدمتگار را بریدند
بار دیگر که باینقسم حالتي دست داد هیچکس به برآوردن او جرأت ننمود در آب غوطه
خورده جان داد بحسب اتفاق بعد از گذشتن یکصد و ده سال از فوت او این مقدمه بوقوع

ترتیب داده که تاغایت درهیچ جا بدان نزاهت و لطافت عمارتی معلوم نیست که باتمام رسیده باشد قریب سه لک روپیه که دو هزار تومان ولایت بوده بالفعل صرف آن شده بایستی که این عمارت رفیع در شهرهاے وسیع که قابلیت نزول اجلال میداشت واقع می بود این قلعه دربالای کوهی واقع است دوران ده کروه بمساحت در آمده در ایام برسات جای بخوش هوائی و لطافت اینقلعه نمی باشد شبها در قلب الاسد بمرتبه سرد میشود که بے لحاف نمیتوان خوابید و روزها احتیاج بیادزن نمیشود گویند که پیش از زمان راجه بکرماجیت راجه بود جیسنگه دیو نام در زمان او شخصے بجهت آوردن کاه بصحرا برآمده بود در اثنای دروبدن داسی که در دست داشت برنگ طلا ظاهرگشت و او داس خود را چون متغیر دید برد مادن نام آهنگری آورد که اصلاح آن نماید آهنگر دانست که این داس طلا شده قبل ازین شنیده بود که درین دیار سنگ پارس که بملاقات آن آهن و مس طلا میگردد هست درساعت آن کاهی را همراه گرفته بدان جا ومقام آمد و آن سنگ را بدست آورد بعد از آن این گوهرے بها بنظر راجه وقت گذرانید راجه بوسیله این سنگ زرها حاصل نموده از آن صرف عمارات این قلعه نموده در عرض دوازده سال باتمام رسانید و بخواهش آن آهنگر بیشتر سنگها که در دیوار اینقلعه تعبیه نموده اند بهیئت سندان تراشیده فرموده که بکار برده اند در آخرهاے عمر که دل از دنیا برگرفته بود برساحل دریاے نربده که از معابد مقرر هنود است مجلسی ترتیب داد و برهمنان را حاضر ساخته بهریک قطعها و شقفتها از نقد و جنس نمود چون نوبت برهمنی که بنسبت قدیم او داشت رسید این سنگ را بدست او داد او از ناشناسائی خشمگین شده آن گوهرے بها را در آب انداخت بعد ازانکه برحقیقت او مطلع گشت بحسرت جاوید گرفتار آمد هر چند تفحص نمود اثری ازان ظاهر نه گشت اینمقدمات کتابی نیست از زبان شنیده شد اما این حکایت را اصلا عقل من قبول نمیکند و در ذهن من نمی گنجد شاید مانده سرکاریست از سرکارهاے مقرر صوبه مالوه یک کرور و سی و نه لک دام جمع اوست مدتها تختگاه سلاطین اینجا بود عمارات و اثرهاے سلاطین قدیم بسیار درو برپا و برجاست و تاحال نقصانی بدانجا راه نیافته در بیست و چهارم بقصد سیر عمارت سلاطین سابق سوار شدم اول بمسجد جامع که از بناهاے سلطان هوشنگ غوریست در آمدم بغایت عمارت عالی بنظر درآمد تمام از سنگ تراشیده ساخته اند و با آنکه یکصد و هشتاد سال از زمان ساختن آن گذشته چنان مشاهده می شود که گویا امروز بنا دست از عمارت آن کشیده است بعد ازان بعمارت مقبره حکام خلجیه در آمدم که قبر روسیاه ازل و ابد نصیرالدین ابن سلطان غیاث الدین نیز در انجا واقع بود چون مشهور است که آن بے سعادت بقتل پدر خود سلطان غیاث الدین که در سن هشتاد سالگی بوده اقدام نموده دو مرتبه زهر داد و او بزهرمهره که در بازو داشت دفع آن نمود در مرتبه سوم کاسه شربتی بزهر آمیخته بدست خود به پدر داد که این را می باید نوشید پدر چون اهتمام او دریکار فهمیده اول زهرمهره از بازوے خود باز کرده

ارغلی سی و دو راس گورخر شش راس خرگوش بست و سه ... جانوران پرنده سیزده هزار و نهصدو شصت و چهار کبوتر ده هزار و سیصد و چهل و ... قطعه نگر و جگر سه قطعه عقاب دو دست قلیواچ بست و سه قطعه چغد سی و نه قطعه ... قطعه موش جور پنج قطعه کنجشک چهل و یک قطعه ماحته بست و پنج ... قطعه مرغابی و مار و کاروانک وغیره یکصد و پنجاه قطعه زاغ سه هزار و دو ... و شش قطعه جانور آبی مگرمچهه که نهنگ ازان تعبیر توان نمود ده عدد *

جشن دوازدهمین نوروز از جلوس همایون

یک گهری از روز دو شنبه سیم ماه مذکور مطابق دوازدهم ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۶ مانده حضرت نیر اعظم از برج حوت بعشرت سرای حمل که خانه شرف و سعادت او ست انتقال فرمودند در همین وقت تحویل که ساعت سعد بود بر تخت جلوس نمودم بدستور سابق مقرر فرموده بودم که دیوانخانه خاص و عام را در اقمشه نفیسه گرفته آئین بندی نمایند باوجودیکه اکثر امرا و اعیان دولت در خدمت فرزند خرم بودند مجلسی ترتیب یافته‌ده از سنوات سابق هیچ کمی نداشت پیشکش روز سه شنبه بخان مرحمت نمودم در همین روز که غره فروردین سنه دوازده است عرضداشت شاه خرم رسید مضمون آنکه جشن نو روزی بدستور سالهای گذشته ترتیب یافت اما چون ایام سفر و یساق در میان است پیشکش همه ساله به بندها معاف ... از این معنی بغایت مستحسن افتاد فرزند دلبند را بدعای خیر بندی یاد آورده از درگاه الهی خیریت دارین بجهت او مسالت نمودم و حکم کردم که درین نو روز هیچکس پیشکش نگذراند بواسطه افساد تنباکو که در اکثر مزا جهاو طبیعتها مقرر است فرموده بودم که هیچکس متوجه بکشیدن آن نشود و برادرم شاه عباس نیز بضرر آن مطلع گشته در ایران میفرمایند که هیچکس مرتکب کشیدن آن نگردد چون خانعالم بمداومت کشیدن تنباکو بی اختیار بود در اکثر اوقات بدین امر قیام و اقدام مینمود یادگار علی سلطان ایلچی دارای ایران اینمعنی را بشاه عباس عرض مینماید که خانعالم یک لحظه بی تنبا کو نمیتواند بود جواب عرضداشت او این بیت مرقوم می سازد *

رسول یار میخواهد کند اظهار تنباکو * من از شمع وفا روشن کنم بازار تنباکو

خانعالم نیز در جواب بیتی گفته فرستاده است

من بیچاره عاجز بودم از اظهار تنباکو * زلطف شاه عادل گرم شد بازار تنباکو

در سویم ماه مذکور حسین بیگ دیوان بنگاله سعادت آستان بوسی دریافته دوازده زنجیر فیل نر و ماده پیشکش گذرانید طاهر بخشی بنگاله که مخاطب و معاتب به بعضی تقصیرات بود سعادت کورنش دریافته فیلان او که بست و یکزنجیر بود از

لاخرالامر فرمودم که سردار انجماعه را که در محافظت او غفلت نموده بودند بسیاست رسانیدند اعتقاد خان دیندرین روز حسب التماس اعتماد الدوله ... درین دریافت چون مدتی بود که احوال بنگاله و سلوک قاسم خان خوب شنیده ... خاطر رسید که ابراهیم خان فتح جنگ را که مهمات صوبه بهار را یک گونه صورتی ... الماس را که بتصرف و عمل بندهاے درگاه در اورده است بصوبه بنگاله فرستاده جهانگیر ... را که در صوبه الهاباد جاگیردارد بجاے او به بهار روانه سازم و قاسم خان را بدرگاه طلب .
درهمین ساعت در روز مبارک حکم شد که دریناب فرامین مطاعه بقلم در اورند و سزاولی تعین شوند که جهانگیر قلیخان را به بهار برده ابراهیم خان فتح جنگ را روانه بنگاله سازند و سکندر جوهری را نواخته بهزاری ذات و سیصد سوار سرفراز ساختم * در بیست و یکم محمد رضا ایلچی دارائی ایران را رخصت نمودم شصت هزار درب که سي هزار روپیه بوده باشد با خلعت باو مرحمت شد در برابر یادبودی که برادرم شاه عباس بجهت من فرستاده بود تحفه چند از قسم مرصع الاتے که دنیا داران دکن فرستاده بودند با دیگر پارچها و نفایس از هر جنس و هر قسم که تحفگي را شایان بود موازي یک لک روپیه همراه ایلچي مذکور روانه ساختم از انجمله پیاله بلوري بود که چلپي از عرق فرستاده بود ان پیاله را شاه دیده بودند بایلچي گفته باشند که اگر درین پیاله برادرم شراب نوشیده بجهت من بفرستند شفقت تمام خواهد بود چون ایلچي اینمعني را اظهار نمود در حضور او چند مرتبه ازین پیاله شـــراب خورده فرمودم که سرپوش و رکابي بجهت ان تیار ساختند و داخل سوغاتها نموده فرستادم سرپوش میناکاري بود بمنشیان عطارد رقم فرمودم که جواب کتابت که اورده بود بر وجهه صواب مرقوم سازند در بیست دویم قراولان خبر شیر اوردند همان لحظه سوار شده خود را بسر شیر رسانیدم و بسه تیر بندوق حلق را از شر او و اورا از شر نفس خبیث خلاص ساختم مسیح الزمان گربه اورده گذرانید که این گربه خنثي است در منزل من بچها هم از تولد یافت و هم بگربه دیگر جفت شده بچه ازو بهم رسید در بیست و پنجم فوج اعتماد الدوله در میدان جهروکه درشن از نظر گذشت دو هزار خوش اسپه که اکثر مغل بودند و پانصد پیاده تیر انداز و توپچي و چهارده زنجیر فیل فوج را بخشیان بشمار در اورده بعرض رسانیدند که فوج مذکور بسیار اراسته و پتورک بنظر در امد در بیست و ششم شیر ماده شکار شد روز پنجشنبه غره اردي بهشت الماسی که مقربخان بمصحوب قاصدان فرستاده بود بنظر در امد بیست و سه سرخ وزن داشت جوهریان بسي هزار روپیه قیمت نمودند فرد اعلی الماس بود بغایت پسند افتاد فرمودم که انگشتري ساختند در سویم منصب یوسفخان حسب الالتماس بابا خرم از اصل و اضافه هزاری ذات و هزار پانصد سوار مشخص شد و همچنین منصب چندے دیگر از امرا و منصبداران بتجویز فرزند مذکور اضافه حکم شد در هفتم چون قراولان چهار شیر درقبل داشتند بعد از گذشتن دو پهر و سه گهري با محل متوجه شکار انها شدم چون شیران بنظر در امدند نور جهان بیگم از من التماس نمود که اگر حکم شود می

نظر اشرف گذشت دوازده زنجیر فیل افتاده نتمه را باو مرحمت نمودم درین روز
مجلس شراب ترتیب داده اکثر بندها که در ملازمت بودند شراب مرحمت نموده
همه را سرمست باده اخلاص ساختم چهارم قراولان خبر رسانیدند که ببری درحوالی
سر تالاب که دور منزله از عمارت دهور حکام مالوه است قدل داریم همان لحظه سوار
شده متوجه آن شکار گشتم چون ببر مذکور ظاهر گشت براحدیان و جماعه که در جلو
بودند حمله آورده گشته دوازده کس را مجروح و زخمی ساخت آخر الامر به سه تیر بندوق کار
او ساخته بیک آسیب از شر آن خلاصی دور ساختم در هشتم منصب مدرمدوان که هزاری
ذات و چهار صد سوار بود بهزار پانصدیذات و پانصد سوار مقرر گشت در نهم حسب
الالتماس فرزند خرم منصب شاهجهان هزاریذات و سوار افزوده شد که ششهزاریذات
و سوار بوده باشد و یعقوب خان … و پانصدیذات و هزار سوار سرفراز بود ا دو هزاری
ذات و یکهزار و پانصد سوار سرفراز گردید بر منصب بهاءالدین پانصدیذات
و سیصد سوار افزوده شده که هزار و پانصدیذات و هزار سوار بوده باشد و منصب میرزا
شرف الدین حسین کاشغری که در صوبه دکن تردداتی مردانه از او بظهور بوقوع آمده
بود از اصل و اضافه بهزار و پانصدیذات و هزار سوار مقرر گشت در دهم ماه مذکور
مطابق بیست و دوم ربیع الاول سنه … بیست و شش وزن قمری منعقد گشت
… اسپ عراقی از طویله خاصه و خلعت بفرزند خرم مرحمت نموده
مصحوب بهرام بیگ فرستاده شد هزار سوار بر منصب اعتمادخان افزودم شش هزاری
ذات و سه هزار سوار سرفراز باشد در یازدهم حسن بیگ تبریزی که دارای ایران او را
… گلکنده فرستاده بود چون بواسطه نزاع فرنگیان با قزلباشان راه
برمیر مسدود بود … حاکم … ملازمت … است و چند
تعور پارچه دکن و تحرمه پسندش او گذشت … از طویله
خاصه شاهجهان مرحمت نموده شد در پانزدهم هزاریذات بر منصب میرزا راجه
بهاءسنگهه افزوده شد که پنجهزاریذات و سه هزار سوار بوده باشد در هفدهم پانصد سوار
دیگر بر منصب میرزا رستم افزوده پنجهزاریذات و یکهزار سوار کردم و منصب صادقخان
بهزار و پانصدیذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت و ارادتخان بمنصب هزار
و پانصدی و ششصد سوار بهمین دستور سرفراز گردید بر منصب امیرای پانصدی و یکصد
سوار افزوده گشت که هزار و پانصدیذات و پانصد سوار بوده باشد سه گهری از روز
شنبه نوزدهم مانده انجام شرف شد و درهمین وقت مجدداً جلوس نمودم از گرفتاران
لشکر عدو مقهور که سی و دو نفر بودند و در جنگ شهنوازخان و شکست آن بد
اختر بدست اولیای دولت قاهره افتاده بودند یکی را باعتقادخان سپرده بودم
محافظانیکه بجهت حفظ او معین بودند غفلت ورزیده او را مبگریزانیدند این معنی
بخاطرم بسیار گران آمد اعتقادخان را در مدت سه ماه از کورنش منع نموده بودم
… مذکور بی نام و نشان بود هرچند تردد نمودند بدست درنیامد

از اطراف ولایات دکن و برهانپور و گجرات و پرگنات مالوه بمیوه‌خانه خاصه شریفه آورده بودند با آنکه انبه این ولایت بخوش انبگی معروف و مشهورند در شیرینی و کم ریشگی و کلانی انبه کم جاے برابری بانبه این ولایت میکند چنانچه مکرر در حضور ... که بوزن در آورند یکسیر و یکپاو و بلکه چیزے زیاده ظاهر گشت غایتاً بخوش انبی و ... و کم ثقلی انبه چهپرامؤ که در حوالی اگره واقعست زیادتی بر جمیع انبه‌هاے ... و سایر جاهاے هندوستان دارد در بست هشتم نادری خاصه که تا حال باین ... نادری زردوزی در سرکار من دوخته نشده بود جهت فرزند بابا خرم فرستادم و حکم شد که نزدیک ان مذکور سازد که چون این نادری این خصوصیت داشت که در روز بر آمدن از اجمیر بقصد تسخیر ولایات دکن پوشیده بودم جهت آنفرزند فرستاده شد در همین تاریخ دستاری که از سر خود بر داشته بودم بهمان طور پیچیده بر سر اعتماد الدوله گذاشتم و اورا بدین عنایت سربلند ساختم سه قطعه زمرد و یک قطعه اوربسی مرصع و انگشتری نگین یاقوت مهابتخان بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر اشرف گذشت مبلغ هشت هزار روپیه بقیمت رسید درروز مذکور باران کرم و عنایت الهی متقاطر گشت آب در ماندو خیلی روی بکمی نهاده بود و خلق از یمعمر مضطرب احوال بودند چنانچه باکثر بندها حکم شد که بکنار دریاے نربدا روند و امدن بارش و باریدن درین روزها نبود بجهت اضطراب خلایق از روی نیازمندی متوجه بدرگاه باری گشتم الله تعالی بکرم و فضل خود بارانی عطا فرمود که در عرض یکشبانه روز تالابها و برکها و نالها پر گشت و آن اضطراب خلایق بارامش تمام مبدل گردید شکرانه این عنایت را بکدام زبان ادا توانکرد غره ماه تیر علم بوربیر خان مرحمت شد و پیشکش رانا که مشتملبر دو راس اسپ و پاره پارچه گجراتی و چند کوزه اچار و مربا بود بنظر در آمد در سوم معرا حمر گرفتاری عبداللطیف نامی از حاکم زادهای ولایت گجرات که همیشه در انصوبه منشاء فتنه و فساد بود اورد چون گرفتاری او باعث رفاهیت خلق بود حمد و سپاس باری بجا آورده شد فرمودم که مقربخان اورا بدست یکی از منصبداران تعینات آنجا بدرگاه فرستد زمینداران نواحی ماندو اکثر آمده ملازمت نموده پیشکش‌ها گذرانیدند در هشتم رامداس پسر راجه راجسنگه کچهواهه را ټیکه راجگی کشیده او را بدین خطاب سرافراز ساختم یادگار بیگ که در ماوراءالنهر بیادگار قورچی مشهور است و برادر حکام آنجا خالی از نسبت و حالت نبوده آمده ملازمت کرد از جمله پیشکش او پیاله سفید خطائی پایه داری مستحسن افتاد و پیشکش بهادر خان حاکم قندهار که نه راس اسپ و نه تغور قماشه نفیسه و دو دانه پوست روباه سیاه و دیگر چیزها بود از نظر گذشت هم درین تاریخ راجه کلیهء پیمدراین نام سعادت ملازمت دریافت و هشت زنجیر فیل نروماده پیشکش گذرانید در دهم اسپ و خلعت بیادگار قورچی مرحمت شد در سیزدهم عید گلاب پاشان بود لوازم آنروز بجا آورده شد و شیخ مودود چشتی که از تعینات صوبه بنگاله است بخطاب چشتی خانی سرفراز گشت و اسپ بدو مرحمت

شیران را به بندوق بزنم فرمودم که [illegible] باشد دو شیر را به بندوق و دوی دیگر را به هریک بدو تیر زده انداخت تا چشم [illegible] قالب این چهار شیر را بشش تیر از حیات پرداخت تا حال چنین تفنگ اندازی مشاهده نشده بود که از بالاے فیل از درون عماری شش تیر انداخته شود که یکی خطا [illegible] و چهارده فرصت جستن و حرکت جنبیدن نیابند ‡ بجلدوے این کمانداری [illegible] نثار نموده یک جفت پهنچي الماس که یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت نمودم در همین روز معمور خان باتمام عمارات دولتخانه لاهور مرخص گشت [illegible] میک وارث که فوجدار صوبه [illegible] بود بعرض رسید در دوازدهم میر محمود چون استدعای [illegible] میذمود او را بخطاب تهورخاني و اضافه منصب سرفراز ساخته بفوجداري بعضی پرگنات صوبه ملتان تعین نمودم در بست دوم طاهر بخشي بنگاله که مدتی [illegible] شده بود ملازمت نمود و پیشکشی که داشت بنظر گذرانید و بیست زنجیر فیل پیشکش قاسم خان حاکم بنگاله با دو زنجیر فیل شیخ مودود [illegible] از نظر گذشت و بیست هشتم بالتماس خاندوران پانصدی بر منصب [illegible] خان [illegible] حکم شد در [illegible] خرداد خدمت دیوانی صوبه کشمیر از تغیر [illegible] میرزا حسین مقرر گشت او را بخطاب کفایت خانی سرفراز ساختم در هشتم لشکر خان که بخدمت بخشیگری دکن تعین بود آمده ملازمت کرد یکصد مهر و [illegible] چند روز قبل ازین اوستاد محمد نائي را که در فن خود از بے نظیران بود فرزند خرم بموجب طلب فرستاده بود چند مجلس [illegible] و نقشے که در غزل بنام من بسته بود گذرانید در دوازدهم ماه مذکور فرمودم که او را [illegible] فیل حوضه‌داری دیرباو عنایت نموده مقرر فرمودم که برآن فیل سوار شده و زرها [illegible] خوشدل بود و ملا اسد قصه خوان از ملازمان میرزا غازي در همین روزها [illegible] آمده ملازمت نمود چون از نقل و شیرین حکایت و خوش زبان بود صحبت او بمن در افتاد او را بخطاب محظوظ خاني خوشدل ساخته یکهزار عدد روپیه و خلعت و اسپ و یکزنجیر فیل و پالکي بدو عنایت نمودم بعد از چند روز فرمودم که بروپیه او را [illegible] کشیدند چهار هزار و چهار صد عدد روپیه شد و بمنصب دو صدي ذات و بیست سوار سرفراز گردید فرمودم که همیشه در مجلس کپ حاضر میبوده باشد در همین تاریخ لشکرخان جمعیت خود را [illegible] در [illegible] بنظر در آورد پانصد سوار و چهارده زنجیر فیل و یکصد نفر بندوقچي بود در بست و چهارم خبر رسید که مهاسنگهه نبیره راجه مان سنگهه که داخل امراے کلاں بود در [illegible] ولایت برار با فراط شراب در گذشت پدر او هم درین سن سي و دو سالگي بخوردن شراب بیرون از اندازه و حساب ضایع شده در همین روزها [illegible]

میگویند که شاعری بی‌البدیهه این بیت خواند

نورجهان گرچه بصورت زن است ... در صف مردان زن شیر افگن است

[illegible] این است که قبل ازان که نورجهان داخل محل جهانگیر شود زوجه شیر افگن خان بوده است

ساخته مشتمل بر چهار دریچه بلندی این منار پنجاه و چهار ذرع و نیم است و دور پنجاه
گز دیده از سطح زمین تا طبقه هفتم یکصد و هفتاد و یک درجه و زمان یکهزار و چهار
صد روپیه نثار شد در سی ویکم سید عبدالله را بخطاب سیف خانی سرافراز ساخته و بخلعت
و اسپ و فیل و خنجر مرصع سربلند گردانیدم و بخدمت فوجداری [illegible] مرخص
ساختم و لعلی که از سی هزار روپیه زیاده می ارزد بدست او بجهت فرزند اقبالمند
فرستادم و نظر بر قیمت آن نکرده چون مدتی مدید برسر خود می بستم و مبارک می
دانسته بطریق شگون فرستاده شد سلطان محمود خویش خواجه ابوالحسن [illegible]
بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی صوبه بهار تعیین نمودم و در وقت رخصت فیلی
باو عنایت نمودم آخرهای روز پنجشنبه امرداد با مردم محل بقصد سیر نیل کند
که از جاهای دلکش قلعه ماندو است متوجه گشتم شاه بداق خان که از امرای معتبر
والد بزرگوارم بود در وقتیکه این ولایت را بجاگیر داشت عمارتی درانجا ساخته بغایت
دلنشین و فرح بخش تا دو سه گهری شب توقف نموده بعد ازان متوجه دولتخانه
مبارک گشتم چون از مخلص خان که دیوان و بخشی صوبه بنگاله بود بعضی سبکیها
بعرض رسید از منصب او هزار ذات و دویست سوار کم نمودم در هفتم فیل مستی از
فیلان پیشکش عادل خان گجراج نام بجهت رانا امر سنگه فرستاده شد در یازدهم بقصد
شکار متوجه گشتم و یکمنزل از قلعه پائین آمدم غایتاً کثرت باریدگی و گل بدرجه
بود که مطلق تردد و حرکت میسر نشد بناچار مراجعت نمودم و آسودگی حیوانات فسخ
عزیمت نموده روز پنجشنبه در بیرون گذرانیده شب جمعه باز گشتم در همین روز
هدایت الله که در خدمت توزک و تردداتِ حضور بسیار چسپان است بخطاب فدائی خانی
سرفراز گشت درین برسات بارش بدرجه شد که پیران کهن سال گفتند که این قسم بارانی
در هیچ عهد و عصر یاد نداریم قریب بچهل روز ابر و باران بود چنانچه گاهی حضرت نیر
اعظم ظهور نمی فرمودند باد و کثرت باران بمرتبه رسید که اکثر عمارتهای قدیم و جدید
از پا درآمدند در شب اول [illegible] ابر و برق و صاعقه چندی افتاد که بان صلابت صدا کم
بگوش رسیده بود قریب بدست کس از زن و مرد ضایع شدند و بر بعضی عمارات سنگین
رسیده شکست در بناهای آن راه یافت هیچ صدا بدتر از این دلکوب تر نیست تا وسط
ماه مذکور شدت باد و باران در ترقی بود بعد ازان رفته رفته رو بکمی نهاد و از [illegible] سبزه
و ریاحین خود رو چه نویسد دره و دشت و کوه و صحرا فرو گرفته است در معموره عالم
معلوم نیست که مثل ماندو جای از حیثیت خوبی هوا و لطافت جا و صحرا بوده باشد
مخصوص در فصل برسات در یفصل که از ماههای مقرر با بستانست شبها در درون
خانها بی لحاف نمیتوان خوابید و روزها بنوعی که مطلق بباد زن و تغییر جا [illegible] نزول
احتیاج نمی افتد آنچه از یفصل نوشته شود هنوز اندکی از بسیاری خوبیها [illegible] است
در چند مشاهده افتاد که در هیچ جا از هندوستان ندیده بودیم [illegible] درخت کیله
جنگلی که در اکثر صحراهای این قلعه رسته است دیگر [illegible] بزبان فارسی دم

بیچه میگویند تا حال هیچیک از صیادان خبر از آشیان او نداده بودند بحسب اتفاق
در عمارتیکه بسر میبردیم آشیانهٔ او ظاهر شد دو بچه برآورده بود سه پهر از روز پنجشنبه
نوزدهم گذشته با مردم محل بقصد سیر و تماشاے محلها و عمارت سکرتالاب که از احداثات
یافتهاے حکام سابق مالوه است سوار شدم چون بجهت دارائی و حکومت صوبه
پنجاب باعتمادالدوله فیل مرحمت نموده بود در ابتداے راه فیلی از فیلان خاصه که جگت
جوت نام داشت باو مرحمت نمودم و تا شام دران عمارت دلکش بسر برده از خرمی
و سبزی صحراهاے اطراف بهجت محظوظ گشتم و بعد از اداے عبادت و تسبیح شام
متوجه مستقر دولت گردیدم در روز جمعه فیلی ربیادل نام که جهانگیر قلیخان بطریق
پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت بعضی لباسها و قماشها را مخصوص پوشش خود
ساخته حکم فرمودم که کسی نپوشد مگر آنکه من عنایت کنم اول دگله نادری که بربالاے
قبا پوشند درازی آن از کمر تا پایان سرین و آستین ندارد پیش آن بتکمه بسته میشود مردم
ولایت آنرا کُردی میگویند من نادری نام نهادم دیگر جامه شال طوس است که والد
بزرگوارم خاصه کرده بود [illegible] بتو گریبان و سر آستین چکن دوزی پوشیدن آنرا نیز
مخصوص خود ساختم [illegible] حاشیه دار که علمهاے پارچه محرمات را بریده
بدور دامن و گریبان و سر آستین میدوزند دیگر قباے اطلس گجراتی دیگر چیره و کمربند
بریشم [illegible] که کلابتون طلا و نقره در آن بافته باشند چون ماهیانه [illegible] از سواران مهابتخان
مطابق برست سه اسپه دو اسپه بجهت سرانجام خدمت دکن اضافه شده بود و در
ثانی الحال الخدمت بانصرام نرسید حکم کردم که دیوانیان آن تفاوت را از جاگیر او باز
یافت نمایند [illegible] بیست ششم موافق چهاردهم شهر شعبان که شب
برات بود در یکی از منازل و عمارات محل نور جهان بیگم که درمیان تالابهاے کلان
واقع است مجلس جشن نمودم و امرا و مقربان را درین مجلس که ترتیب داده بیگم بود
طلب داشته حکم کردم که بمردم پیاله و اقسام نقل بمقتضاے خواهش هرکس بدهند
بعضی پیاله اختیار نمودند فرمودم که هرکس که پیاله بخورد بمثل منصب و حالت
خود بنشیند و اقسام کبابها و میوه ها بطریق گزک مقرر شد که در پیش هرکس بنهند
عجب مجلسی منعقد گشت در اول شام بر اطراف تال و عمارات فانوس ها و چراغها
روشن ساخته چراغانے بهم [illegible] بود که تا این رسم را معمول ساخته اند شاید در هیچ
جا مثل این چراغانی نشده باشد جمیع چراغها و فانوسها عکس در آب انداخته بنوعی
بنظر درمی آمد که گویا تمام صحن این تالاب یکمیدان آتش است بسیار شگفته
مجلسی گذشت و پیاله خوران زیاده از حوصله طاقت پیالها تناول نمودند *

دل افروز بزمی شد آراسته * بخوبی بد انسان که دل خواسته
بگسترده در پیش این سبز کاخ * بساطی چو میدان همت فراخ
زبس نکهت بزم عنبرست دور * فلک نافه مشک بود از بخور
شده جلوه گر [illegible] باغ * رخ افروخته هر یکی چون چراغ

درنوزدهم یک زنجیر فیل بجیسنگهه مرحمت شد در بستم دویست سوار بر منصب
کیشوماړو مرحمت گردید که منصب او از اصل و اضافه دو هزار بذات و هزار و دویست
سوار بوده باشد * در بست و سیوم الهداد افغان را بخطاب رشید خانی امتیاز داده
پرم نرم خاصه عنایت نمودم فیلان پیشکش راجه کلیان سنگهه که هفده زنجیر فیل
بود از نظر گذشته شانزده زنجیر فیل داخل فیل خانه خاصه شد و یک زنجیر باو
مرحمت کردم چون از ولایت عراق خبر وفات والده میر میران دختر شاه اسمعیل ثانی
از طبقه سلاطین صفویه رسیده بود خلعت بجهت او فرستاده اورا از لباس تعزیت
بر آوردم در بیست و پنجم فدائی خان خلعت یافته باتفاق برادرش روح الله و دیگر
منصبداران به تنبیه زمیندار جیت‌پوری مرخص گشتند در بیست و هشتم بقصد
تماشای بند و شکار آبخورد از قلعه فرود آمده با اهل محل متوجه گشتم و بدو منزل
کنار آب مذکور محل نزول اجلال گشت چون پشه و کیک بسیار داشت زیاده از یک
شب توقف نیفتاد روز دیگر به تاراپور آمده روز جمعه سی و یکم مراجعت واقع شد در
غره مهر ماه محسن خواجه که دربیولا از ماوراءالنهر آمده خلعت و پنجهزار روپیه مرحمت
شد در دویم بعد از تفحص مقدماتیکه در باب راجه کلیان بعرض رسانیده بودند و اصحاب
تفحص آن مامور بود چون بیگناه ظاهر گشت سعادت آستانبوسی دریافته یکصد
مهر و یکهزار روپیه نذر گذرانید و پیشکش او که یک سلک مروارید بود مشتمل بر هشتاد
دانه و دو قطعه لعل و یک پهونچی که یک قطعه لعل و دو دانه مروارید داشت بصورت
اسپ طلا مرصع بجواهر از نظر گذشت عرضداشت فدائی خان رسید که چون افواج
قاهره بولایت جیت‌پور در آمدند زمیندار آنجا فرار بر قرار اختیار نموده تاب مقاومت
نیاورد و ولایت او بتاراج حادثات رفت الحال از کرده خود پشیمانست و اراده دارد که
بدرگاه جهان پناه آمده طریقه بندگی و اطاعت اختیار نماید روح الله را با فوجی بعقب
او فرستاده شد که اورا بدست آورده بدرگاه آرد یا آواره وادی ادبار سازد و زنان و متعلقان
اورا که بمیان ولایت زمینداران همسایه در آمده اند بقید در آورد در هشتم خواجه
نظام چهارده عدد انار که از بندر موخا بود آورده گذرانید از بندر مذکور بسورت در
عرض چهارده روز آورده بودند و از سورت بماندو بهشت روز آمده بود کلانی انار مذکور
برابر انار تهته است غایتاً انار تهته بیدانه و این انار بادانه و نازکی دارد در شیرینی بر
انار تهته زیادتی میکند در نهم خبر رسید که روح الله بدیهی از دیهات آن نواحی میرسد
بدو خبر میرسانند که زنان و متعلقان جیت‌پوری درین دیهه است بقصد تفحص
درون دیهه فرود آمده کسان میفرستد و مردمی را که درین دیهه بوده اند حاضر میسازد
در اثنای تحقیق و تفحص یکی از مدبران زمیندار مذکور بمیان مردم دیهه در آمده
در حینیکه مردم جابجا فرود آمده بودند و روح الله با چندی رخت بر آورده بر بالای
قالیچه نشسته بوده است آن عدوی خود را بعقب سر او رسانیده برچهه باو میرساند
و آن برچهه کارگر افتاده سر او رسیده او بر می آورد کشیدن برچهه و اصل گشتن

مرانواع شفقت و مرحمت و در تعریف القاب او ده دوازده هرانچه در ایام سابق نوشته
میشد افزوده و قید شد که اورا در ... مطالعهٔ فرزند مینوشته باشند و در صدر فرمان
بقلم خاص این بیت مرقوم گردید *

شدی از التماس شاه خرم * بفرزندی ما مشهور عالم

در روز چهارم فرمان مذکور با لعل مرسلانه شد تا فرزند شاه خرم نقل را ملاحظه نموده
اصل را روانه سازد روز مبارک شنبه نهم با اهل محل بخانهٔ آصفخان رفتم منزل او در
حوالی دره واقع بود در نهایت لطافت و صفا و چندی دره دیگر در اطراف دارد و چند
جا آبشارهای جاری و درختان سده وغیره در نهایت سبزی و خرمی سایه افگن
گشته قریب بدویست و سیصد گز کموره در یک دره رسته است مجملاً روز مذکور
در نهایت شگفتگی و خوشوقتی گذشت و مجلس شراب منعقد گردید با امرا و نزدیکان
پیاله مرحمت شد پیشکش صفخان بنظر در آمد اکثر نفایس بود آنچه پسند
خاطر افتاد برداشته تتمه را بدو عنایت کردم در همین روز خواجه میرولد سلطان
خواجه که از خدمت بنگش بموجب طلب آمده بود ملازمت نمود یک قطعه
لعل و دو دانه مروارید و یک کنیز پیشکش گذرانید راجه سهیم نراین زمیندار ولایت
گدهوره بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز گردید و حکم شد که جاگیر هم از وطن
او تنخواه دهند در دو روز عرضداشت فرزند خرم رسید که راجه سورجمل ولد راجه
باسو که زمین و ولایت او متصل بقلعهٔ کانگره است تعهد مینماید که در عرض یکسال
آن قلعه را بتصرف اولیای دولت قاهره در آورد و خط تعهد اورا نیز فرستاده بود حکم
شد که مطالب او بدرجهٔ قبول رسیده و خاطر نشان خود ساخته راجه مذکور را
روانهٔ ملازمت سازد تا سرانجام مهم او خود نموده بخدمت مذکور متوجه گردد *
در همین روز که یکشنبه دوازدهم باشد مطابق غرهٔ رمضان بعد از گذشتن چهار گهری
و هشت پل صبیهٔ فرزند مذکور از بنات شهزادهای دیگر که دختر آصفخان باشد تولد
یافت و مسمی بروشن آرا بیگم گردید رسیدالی حیبت پور که در حوالی باندو واقع است
چون بمقتضای بیسعادتیها یک استاندوسی نمود بدائی حال را فرمودم که
باچندی از منصبداران و چند صد تفنگچی بر سر او رفته ولایت اورا بتارانند
در سیزدهم یک فیل بعبد الله خان و یک فیل بمیر قاسم ولد سید مراد مرحمت شد
در شانزدهم جسونگهه ولد راجه مهیسدنگهه که در سن دوازده سالگی بوده باشد بمنصب
هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز گردید بمیر میران ولد میر خلیل الله یک زنجیر فیل که
خود پسند نموده شد و یک فیل بملا عبدالستار عنایت کردم بهوج پسر راجه
بکرماجیت بهدوریه بعد از فوت پدرش از وطن آمده ملازمت نمود و یک ...
مهر نذر گذرانید در هفتدهم بعرض رسید که راجه کلیان از ولایت اوریسه آمده از ...
اندوسی دارد چون در باب ... ناخوش بعرض رسیده بود حکم شد که اورا
به آصف خان بسپارند تا تحقیق سخنانی که در باب او مذکور شده است نماید

مبالغه نمود من در عنایت و شفقت افزودم و نزدیک بخود حکم نشستن فرمودم هزار اشرفی و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و هزار اشرفی و هزار روپیه برسم تصدق معروض داشت و چون وقت مقتضی آن نبود که پیشکشهای خود را تمام بنظر درآورد فیل سرناک را که سرحلقهٔ فیلان پیشکش عادلخان بود با صندوقچهٔ از جواهر نفیس درین وقت گذرانید بعد ازان به بخشیان حکم شد که امرائی که همراه آن فرزند آمده اند بترتیب منصب ملازمت نمایند اول خانجهان سعادت ملازمت سرفرازی یافت اورا بالا طلبیده بدولت قدمبوس امتیاز بخشیدم هزار مهر و هزار روپیه نذر و صندوقچهٔ پر از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید و از پیشکشهای او آنچه مقبول افتاد چهل و پنجهزار روپیه قیمت شد بعد ازان عبدالله‌خان آستانبوس نموده صد مهر نذر آورد و آنگاه مهابتخان بزمین بوس سربلندی یافت صد مهر و هزار روپیه نذر و گرهی از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید یک لک و بست و چهار هزار روپیه قیمت آن شد ازآنجمله لعلی است بوزن یازده مثقال که سالگذشته در اجمیر فرنگی بجهت فروختن آورده بود دو لک روپیه بها میکرد و جوهریان هشتاد هزار روپیه قیمت مینمودند بنابران سودا راست نیامد باز گردانیده برد چون ببرهانپور میرسد مهابتخان بیک لک روپیه ازو میخرد بعد ازانکه راجه بهاو سنگهه ملازمت نموده هزار روپیه نذر و قدری از جواهر مرصع آلات پیشکش گذرانید و همچنین داراب‌خان پسر خانخانان و سردارخان برادر عبدالله‌خان و شجاعتخان عرب و دیانتخان و شهبازخان و معتمدخان بخشی و اودارام که از سرداران عمدهٔ نظام الملکی بودند بقول فرزند شاه خرم آمده در سلک دولتخواهان منتظم گشته و دیگر امرا بترتیب منصب ملازمت نمودند بعد ازان وکلای عادلخان دولت زمین‌بوس دریافته عرضداشت اورا گذرانیدند پیش ازین بجلدوی فتح رانا منصب بست هزاری و ده هزار سوار بفرزند اقبالمند مرحمت شده بود چون بتسخیر دکن شتافت بخطاب شاهی اختصاص یافت الحال بجلدوی این خدمت شایسته منصب سی هزاری و بست هزار سوار و خطاب شاهجهان عنایت فرمودم و حکم شد که بعد ازین در مجلس بهشت آئین صندلی نزدیک به تخت می نهاده باشند که آن فرزند نشیند و این عنایتیست مخصوص باآنفرزند که پیش ازین در سلسلهٔ ما رسم نبود و خلعت خاصه با چار قب زربفت دور گریبان و سر آستین و حاشیهٔ دامن مروارید دوخته که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع با پردلهٔ مرصع و خنجر مرصع مرحمت شد بجهت سرفرازی او خود از جهروکه پائین آمده خوانچهٔ از جواهر و خوانچهٔ زر بر سر او نثار کردم و فیل سرناک را نزدیک طلبیده دیدم بی تکلف آنچه از تعریف و خوبی این فیل شنیده شد بجای خود است در کلانی و آراستگی و جمال و خوش صورتی تمام عیار است و باین خوبی فیل کمتر دیده شد از بسکه در نظرم مقبول افتاد خود سوار شده تا درون دولتخانهٔ خاص بردم و پاره از زر بر سر او نثار کردم و حکم فرمودم که درون دولت

روح‌الله مقارن یکدیگر واقع میگردد چندیکه حاضر بودند انمردک را بجهنم میفرستند
و مجموع مردمی که متفرق شده بودند سلاح پوشیده برسر دیهه روانه میشوند
آنجون گرفتها بشامت جدادن مخالفان و متمردان دریکساعت بجومی بقتل
میرسند زنان و دختران انها بند گرفتار میگردند و اتش در دیهه زده چنان می کنند
که بجزتل خاکستری بنظر در نمی‌اید و تمامی ان مردم جسد روح‌الله را برداشته خود
را بفدائی خان ملحق می سازند در مردانگی و کارطلبی روح‌الله سخن نبود غایتاً
غفلت این شعبده انگیخت چون آثار ابادانی در انولایت نماند زمیندار انجا بکوه و
جنگل در امده خود را بدنهان رنجدم ساخت و بفدائی‌خان کس فرستاده التماس عفو
گناهان خود نموده حکم شد که اورا قول داده بدرگاه اورد منصب مروت خان از اصل
و اضافه بشرط دویست و پنجاه سوار هر نهان زمیندار چندر کوته که مترددین ازو آزار
تمام می یافتند بدو هزاری ذات و پانصد سوار مقرر گشت در سیزدهم راجه سورجمل
بهمراهی تقی بخشی ملازم شد حرم امده ملازمت کرد مطالبی که داشت مجموع
بعرض رسانده سرانجام خدمتیکه تعهد نموده بود مواحدی شد و حسب الالتماس فرزند
مسرّته بعنایت علم و نقاره سربلندی یافت و تقی که همراهی او معین بود کهپوه
مرصع شفقت شد و مقرر گشت که سرانجام کارخود نموده زودی روانه گردد و منصب
خواجه علی بیگ میرزا که بحفظ و حرست احمدنگر تعین یافته بود بچهارهزاری ذات و
سوار حکم شد نورالدین قلی و خواجگی طاهر و سید خان محمد و مرتضی‌خان و ولی بیگ
بهر کدام یکزنجیر فیل مرحمت نمودم در هفدهم منصب حاکم بیگ از اصل و اضافه
بهزاری ذات و دویست سوار مقرر گردید درهمین روز راجه سورجمل را خلعت و فیل و
کهپوه مرصع و تقی را خلعت داده بخدمت کانگره مرخص ساختم چون فرستاده‌های فرزند
بلند اقبال شاه خرم با ایلچیان عادل خان و پیشکشهائیکه فرستاده بود داخل برهانپور
شدند و خاطر انفرزند بالکلیه از مهمات صوبه دکن جمع گشت صاحب صوبگی برار و
خاندیس و احمدنگر به سپه سالار خانخانان التماس نموده شاهنواز خان پسر اورا که
بر حقیقت خانخانان جوانیست با دوازده هزار سوار موجود بضبط ولایت مفتوحه
فرستاد و هر جا و هر محل را بجاگیرهای معتمدان قرار داده بندوبست انجا بروشی
که لایق و مناسب بود سرانجام نموده و از جمله لشکری که بهمراهی انفرزند مقرر بود
موازی سی هزار سوار هفت هزار پیاده برق انداز درانجا گذاشته تتمه مردم را که بیست
و پنجهزار سوار دوهزار توپچی بود همراه گرفته روانه ملازمت شد و بتاریخ روز مبارکشنبه
هشتم مهرماه الهی سنه دوازده جلوس موافق یازدهم شهر شوال سنه ۱۰۲۶ هزار بیست
و شش هجری بعد از گذشتن سه پهر و یک گهری در قلعه ماندو بمبارکی و فرخی
سعادت ملازمت دریافت مدت مفارقت یازده ماه و یازده روز کشید بعد از تقدیم
رسم کورنش و زمین بوس بالای جهروکه طلبیدم و از غایت محبت و شوق بی
اختیار از جای خود برخاسته در اغوش عاطفت گرفتم چندانکه او در اداب و فروتنی

خورده نشده بود در کلانی مقدار یک انگشت بوده باشد خیلی شیرین و راست مزه است هیچ نسبت بدیگر اقسام کیله ندارد غایتاً خالی از ثقلی نیست چنانچه دو عدد ازان من خوردم اثر گرانی در خود یافتم و دیگران میگویند که تا هشت میتوان خورد اگرچه کیله در اصل قابل خوردن نیست اما از اقسام او انچه توان خورد همین است و بس امسال تا بیست و سویم ماه مهر مقربخان ابنه گجرات را بذاک چوکی رسانده درین تاریخ شنیده شد که محمد رضا ایلچی برادرم شاه عباس در اکبرآباد بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد و محمد قاسم سوداگر را که از پیش برادرم امده بود وصی خود ساخته حکم فرمودم که بموجب وصیت اسباب و اشیاء اورا بخدمت شاه رساند تا ایشان در حضور خود بورثه مرحوم لطف نمایند بسید کبیر و بختر خان و کلاء عادل خان خلعت و فیل مرحمت شد روز مبارک شنبه سیزدهم آبان ماه الهی جهانگیر قلی بیگ ترکمان که بخطاب جانسپار خانی سرفراز است از دکن امده ملازمت نمود پدرش در سلک امراء ایران انتظام داشت در زمان عرش اشیانی از ولایت امده بود منصب عنایت نموده بصوبه دکن فرستادند در انصوبه نشوونما یافت اگرچه غایتاً مکرر بصحرای خدمت او شده نبود دریندولا که فرزند شاه جهان بملازمت رسید و از اخلاص و جانسپاری او معروض داشت حکم فرمودم که جریده بدرگاه امده سعادت ملازمت دریابد و باز مراجعت نماید دریندور اودا رام را بمنصب سه هزاری و هزار پانصد سوار سرفراز ساختم ذات او برهمن است و پیش عنبر اعتبار تمام داشت در وقتیکه شاهنواز خان بر سر عنبر مدبر رفت ادم خان حبشی و جادو رای و بابو رای کایتهه و اودارام و چندی از سرداران نظام الملکی جدا شده نزد شاه نواز خان امده بودند و بعد از شکست عنبر بار بنالایمتیهای عادلخان و فریب عنبر از راه رفته ترک بندگی و دولتخواهی نمودند و عنبر با آدم خان سوگند مصحف خورده اورا عاقل ساخت و بفریب گرفته در قلعه دولت اباد محبوس گردانید و اخر اورا کشت بابورای کایته و اودا رام در امده بسرحد عادلخان رفتند عادلخان در ملک خود راه نداد در همان چند روز بابورای کایته بفریب و عذرنگی از اشنایان نقد هستی درباخت و عنبر فوجی بر سر او دارام فرستاد او جنگ خوب کرده فوج عنبر را شکست داد بعد ازان در انملک نتوانست بود خود را بسرحد ولایت بادشاهی انداخت و قول گرفته با اهل و عیال خویش و بدولت خدمت فرزند شاه جهان امد و انفرزند اورا بانواع عنایت و اقسام رعایت سرافراز ساخت و بمنصب سه هزاری ذات و یکهزار سوار امیدوار گردانیده همراه بدرگاه اورد چون بندهٔ کار امدنی بود پانصد سوار دیگر اضافه مرحمت نمودم و شهباز خان را که منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار داشت پانصد سوار دیگر افزوده بفوجداری سرکار سارنگپور و بعضی از صوبه مالوه تعین فرمودم بخانجهان اسپ خاصه و فیل مرحمت شد روز مبارک شنبه دهم ماه مذکور فرزند شاه جهان پیشکشهای خود را بنظر دراورد جواهر و مرصع الات و اقمشهٔ نفیسه و دیگر نفایس و نوادر تمام در صحن جهروکه بترتیب

خانه می بسته باشند و بنای عمدت نورنخت نام او نهاده شد روز جمعه بست
و چهارم راجه بهرجیو زمیندار بگلانه آمده ملازمت نمود نام او پرتا بست و راجه آنجا
هر کس که بوده باشد بهرجیو میگویند قریب بهزار و پانصد سوار مواجب خوار اوست
در وقت کار تا سه هزار سوار هم سامان میتواند کرد ولایت بگلانه درمیان گجرات و خاندیس
و دکن واقع است دو قلعه مستحکم دارد سالیر و مالیر و چون مالیر درمیان معموره است
خود در آنجا می باشد ملک بگلانه چشمهای خوش و آبهای روان دارد انبه آنجا
بغایت لطیف و بالیده میشود از ابتدای غورگی تا آخر دو ماه می کشد انگورش فراوان
است اما فرد اعلی نیست راجه مذکور با حکام گجرات و دکن و خاندیس سررشته مدار
و ملایمت از دست نمیداد عمداً خود بدیدن هیچکدام نمیرفته و چون از اینها خواستی
که دست تصرف بملک او دراز سازد بحمایت دیگری از آسیب دیگری محفوظ
میبود بعد از آنکه ولایت گجرات و دکن و خاندیس بتصرف حضرت عرش آشیانی
در آمد به برهانپور آمده سعادت زمینبوس دریافت و در سلک بندها منتظم گشته
بمنصب سه هزاری سرفراز شد درینولا که شاهجهان به برهانپور رسید با زده زنجیر فیل
پیشکش آورده ملازمت نمود و خدمت آنعزیز بدرگاه آمد و در جرگه اخلاص
و بندگی بعواطف و مراحم خسروانه سربلندی یافت و بعنایت شمشیر مرصع
و فیل و اسپ و خلعت ممتاز گشته بود از چند روز سه انگشتری از یاقوت و الماس
و لعل بدو مرحمت نمودم روز مبارک شنبه بیست و هفتم نور جهان بیگم جشن فتح
فرزند شاه جهان کرده بشاه جهان خلعتهای گران بها نادری که تکلهای مرصع و مروارید
های نفیس از اسند بود و سرپیچ مرصع بجواهر نادر و دستار با طره مروارید و کمربند
مسلسل مروارید و شمشیر با پردله مرصع با پهول کتاره و سده مروارید و دو اسپ که یکی
زین مرصع داشت و فیلخاصه با دو ماده فیل عنایت نمودند و همچنین بفرزندان و
اهل حرم او خلعت های و تعورهای اقمشه باقسام زرین بخشیدند و بندهای عمده
او را اسپ و خلعت و خنجر مرصع انعام فرمودند بهمه جهت سه لک روپیه صرف
تحسین شده باشد در همین روز عبدالله خان و سردار خان برادر اورا خلعت و اسپ
عنایت نموده بسرکار کالپی که بجاگیر اینها مقرر شده بود رخصت فرمودم و شجاعتخان
را در بجاگیرش که در صوبه گجرات تنخواه یافته رخصت داده خلعت و فیل مرحمت
شد و سید حاجی را که جاگیردار بهار بود اسپ بخشیده رخصت نمودم چون مکرر
بعرض رسید که خاندوران پیر و ضعیف شده چنانکه باید تاب قطوه و تردد ندارد و صوبه
کابل و حدس سرزمین فتنه خیز است و بجهت استیصال افغانان پیوسته سواری و
حرکت لازم دارد ازانجا که احتیاط شرط جهانداریست مهابت خان را بصاحب
صوبگی کابل و بنگش تسلیم فرموده خلعت عنایت کردم و خاندوران بحکومت ولایت
ته سرفرازی یافت ابراهیم خان فتح جنگ چهل و دو زنجیر فیل از بهار پیشکش
ساخته بود بنظر گذشت درین ایام بجهت من سون کیله آوردند تا امروز ازین قسم کیله

گرداند چون در مدت عمر شکار فیل نکرده بودم و ...
دریای شور هم داشتم و مکرر قراولان رفته دیدهاست ...
بودند بخاطر رسید که سیر احمدآباد و تماشای دریا نموده ...
شود و موسم شکار فیل شود شکار کرده متوجه بدارالخلافه آگره ...
مردم الزمادی و دیگر بیگمان و اهل محل را با اسباب و کارخانه جات ...
ساخته خود با جمعی که از همراهی انها گزیر نیست برسم سیر و شکار متوجه
گجرات شدم و شب جمعه آبان ماه بمبارکی و فرخی از ماندو کوچ کرده در کنار ...
تعلچه برون آمده شد صباح بشکار رفته یک نیله گاو به بندوق زدم شب شنبه مهابتخان
را اسپ و فیل خاصه عنایت نموده بخدمت صوبه کابل و بنگش رخصت فرمودم
و بالتماس او رشیدخان را خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع مرحمت نموده بکمک
او تعین کردم ابراهیم حسین را بخدمت بخشیگری دکن سرفراز ساختم و میرک حسین
بواقعه نویسی صوبه مذکور مقرر شد راجه کلیان پسر راجه تودرمل که از صوبه اودیسه
آمده بود بجهت تقصیرات که باو نسبت میکردند روزی چند از سعادت کورنش
محرومی داشت بعد از تحقیق بیگناهی او ظاهر شد اسپ و خلعت عنایت نموده
همراه مهابتخان بخدمت بنگش تعین نمودم روز دوشنبه وکلای عادل خان طرههای
مرصع بطرح دکن مرحمت شد یکی پنجهزار روپیه و دیگر چهار هزار روپیه قیمت
داشت چون افضل خان و رای رایان وکلای فرزند شاهجهان بخدمت را چنانچه شرط
بندگیست و خدمتگاری بتقدیم رسانیده بودند هر دو را بزیادتی منصب سرافراز فرمودم
رای رایان را بخطاب بکرماجیت که در هندوان خطاب عمده است ممتاز ... و الحق
بنده شایسته قابل تربیت است روز شنبه دوازدهم بشکار رفته دو نیله گاو ماده را به بندوق
زدم چون از پیشمرل شکار دور بود روز دو شنبه چهار و نیم کروه کوچ فرمودم در موضع
کید حسن فرود آمدم روز سه شنبه پانزدهم سه نیله گاو زدم یکی از آنها که کلانتر بود
دوازده من وزن در آمد * درین روز از میرزا رستم غریب خطا گذشت ظاهرا بندوق
را به نشانه سر راست کرده اول یک تیرمی انداخت بار بندوق را سر میکند چون تیرش
بسیار روان بوده بندوق را بر سینه خود تکیه داده علوله را ریزدندان میکند که درست
شود و گرفتگی داشته باشد فضارا درین وقت فتیله بآتشخانه میرسد و بالای سینه
جائیکه سر بندوق نهاده بود مقدار کف دست میسوزد چنانچه ریزهای ... در پوست
و ... گوشت فرو می نشیند و خیلی جراحت میشود و الم بسیار بمیرزا رسید روز یکشنبه
شانزدهم چهار نیله شکار شد سه ماده نیله گاو و یک بوکره نیله گاو روز مبارک شنبه
بسیر دره کوهی که آبشاری داشت و نزدیک به اردو واقع بود رفته شد اگرچه درین
ایام آب کمتر داشت اما چون دو سه روز پیشتر صحرای آب از بالا بسته بودند و نزدیک
رسیدن من گذاشتند بغایت خوب میریخت ارتفاعش بست گز بوده باشد از فراز
کوه جدا شده میریزد درین قسم سر راهی غنیمت است پیالههای معتاد را بر لب آب

چیده فیلان و اسپان را باساز هاے طلا و نقره اراسته در برابر داشته بود بجهت خاطرجوئي او خود از جهروکه پائین امده بتفصیل دیده شد از انجمله لعلي است نفیس که در بندر گوده بجهت انفرزند بمبلغ دو لک روپیه ابتیاع نموده اند وزنش نوزده تانک که هفده مثقال و پنج و نیم سرخ باشد در سرکار من لعل از دوازده تانک بیشتر نبود جوهریان نیز همان قیمت منظور داشتند * دیگر نیلمي است از بابت پیشکش عادل خان شش تانک و هشت سرخ یک لک روپیه قیمت شد تا حال نیلمی باین کلانی و نفاست و خوشرنگی و شادابي بنظر نیامده * دیگر الماس جمکوره است از بابت عادل خان وزن یک تانک و شش سرخ چهل هزار روپیه بها کرده اند وجه تسمیه جمکوره انکه در دکن سبزي است که انرا ساگ جمکوره میگویند در وقتیکه مرتضی نظام الملک برار را فتح کرد روزے با اهل حرم خود بسیر باغ رفته بود یکی از عورات درمیان ساگ جمکوره این الماس را یافته پیش نظام الملک برد از انروز بالماس جمکوره شهرت گرفت و در فترات احمدنگر بتصرف ابراهیم عادل خان که الحال هست در آمد * دیگر زمرد یست هم از پیشکش عادل خان اگرچه از کان نو است اما بغایت خوشرنگ و نفیس چنانچه تا حال اینطور دیده نشده * دیگر دو مروارید یکی بوزن شصت و چهار سرخ که دو مثقال و یازده سرخ باشد بیست و پنج هزار روپیه قیمت شد دویم شانزده سرخ در نهایت غلطانی و لطافت دوازده هزار روپیه قیمت نمودند * دیگر الماسی است از بابت پیشکش قطب الملک بوزن یکتانک سي هزار روپیه قیمت نمودند یکصد و پنجاه فیل از انجمله سه فیل باسازهاے طلا از زنجیر وغیره و نه فیل باساز نقره اگرچه بدست فیل داخل حلقه خاصه شد اما پنج فیل بغایت کلان و نامي است اول نورنخت که انفرزند روز ملازمت گذرانید یک لک و بیست و پنج هزار روپیه قیمت قرار یافت دیگر مهوبت از بابت عادل خان یک لک روپیه قیمت نموده درین سال نام نهادم دیگر نخت بلند هم از پیشکش او یک لک روپیه قیمت نمودند چنانچه گرانبار نام نهادم دیگر فیل قدوسخان و فیل امام رضا از بابت قطب الملک اینها را نیز هرکدام یک لک روپیه بها شد دیگر یکصد راس اسپ عربي و عراقي که اکثر اسپهاے خوب بود از انجمله سه اسپ زینهاے مرصع داشت اگر پیشکشهاے انفرزند انچه از خاصه خود و از دنیاداران دکن گرفته است بتفصیل مرقوم گردد بطول انجامد مجملاً انچه از پیشکشهاے او مقبول افتاد مواري بیست لک روپیه میشود سواے این پیشکش دو لک روپیه بوالده خود نورجهان بیگم پیشکش نمود و شصت هزار روپیه بدیگر والدها و بیگمان گذرانید مجموع پیشکش انفرزند بیست و دو لک وشصت هزار روپیه شد که هفتاد و پنجهزار تومان رایج ایران و شصت و هفت لک و هشتاد هزار خانی رایج توران باشد چنین پیشکشی درین دولت ابد پیوند از نظر نگذشته بود ... حه و عنایت بسیار بدو نمودم در حقیقت فرزندی که شایان لطف و شفقت باشد ... ت نهایت رضامندی و خوشنودي او دارم الله تعالی او را از عمر و دولت برخوردار

بمناصب سرفراز گشتند اگرچه هشت پسر داشت اما دو پسرش هردو بجوهر شمشیر
روشناس آمدند برادر کلان در اغاز جوانی ودیعت حیات سپرد بهلول رفته رفته بمنصب
هزاری سربلندی یافت درین وقت فرزند شاهجهان نه برهانپور رسیده اورا قابل تربیت
دانسته بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار امیدوار ساخت و چون تا حال مرا
ملازمت نکرده بود و بسیار آرزوی استانبوس داشت بدرگاه طلب فرمودم بی تکلف
خوب خانه‌زادیست همچنانکه باطنش بحسن شجاعت آراستگی دارد ظاهرش هم
خالی از نمودی نیست منصبی که فرزند شاهجهان تجویز نموده بود بالتماس او
مرحمت شد و بخطاب سربلند خانی سرفراز گشت الله‌دار کوکه نیز جوان مردانه
و بنده لایق تربیت است او را بخدمت حضور مناسب و چسپان یافته بدرگاه طلب
فرمودم رو کم شدن غره ماه اذر بشکار رفته یک نیله‌گاو نه ببندوق زدم درین تاریخ واقعات
کشمیر بعرض میرسید که در خانه ابریشم فروشی دو دختر دندان‌دار بوجود آمده که پشت
تا کمر بهم پیوسته بود اما سر و دست و پای هرکدام جدا اندک زمانی زنده بوده فوت
شدند روز مبارکشنبه دویم درکنار تالی که ذخیره شده بود بزم پیاله ترتیب یافت لشکرخان
را خلعت و فیل مرحمت نموده بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساختم منصب
او از اصل و اضافه دو هزار پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد بوکلای عادل‌خان
مهر کودست طالع که هرکدام وزن پانصد مهر دستوری میشود انعام شد بسربلند خان
اسپ بمرحمت عنایت نمودم چون از الله‌یار کوکه هم خدمات شایسته و ترددات
پسندیده بوقوع امده بود بخطاب همت خانی سرفراز شد که خلعت مرحمت شد روز جمعه
سه چهار کروه و یکپاو کوچ نموده پرگنه دندان منزل بروی [illegible] روز شنبه
نیز چهار کروه و یکپاو کوچ نموده در قصبه دهار منزل شد * دهار از شهرهای قدیم است
و راجه بهوج که از راجهای معتبر هندوستانست درین شهر میبود و از عهد او هزار
سال گذشته در زمان سلاطین مالوه نیز مدتها حاکم نشین بوده وقتیکه سلطان محمد
تغلق بعزم تسخیر دکن میرفت قلعه از سنگ تراشیده بر روی پشته اساس ساخته ظاهرش
غایت نمود و صفا دارد و درون قلعه از عمارات خالیست فرمودم که طول و عرض و
ارتفاعش را مساحت کنند طول درون قلعه دوازده طناب و هفت گز عرض هفت
طناب و سیزده گز و عرض دیوار قلعه دورده و نیم گز و ارتفاع تا کنگره هفده و نیم گز ظاهر
شد و در بیرون قلعه بنجاه و پنج طناب بود عمید شه‌غوری مخاطب بدلاور خان که در
زمان سلطان محمد پسر سلطان فیروز بادشاه دهلی حکومت ولایت مالوه باستقلال
داشت در معمورهٔ بیرون قلعه مسجد جامعی بنا نهاده در مقابل در مسجد میل آهنی
مربع نصب کرده بود چون سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را بتصرف در آورد
خواست که این میل را بگجرات نقل نماید کارفرمایان در وقت فرود آوردن احتیاط
نکردند و بر زمین افتاده دو پاره شد یکی ازان هفت و نیم گز و دیگری چهار گز و یکپاو
و دورش یک گز و یکپاو است چون درینجا ضایع افتاده بود حکم کردم که لخت کلان

و سایه کوه خورده شب به اردو آمدم درین روز زمیندار جیت پوری که بالتماس فرزند
شاهجهان گناه او بخشیده شده بود دولت آستانبوس دریافت روز جمعه هژدهم یک
نیله گاو کلان و یک بوکره و روز شنبه نوزدهم دو ماده شکار شد چون فراوان عرض کردند
که در پرگنه جالنپور شکار فراوانست اردوی کلانرا درین منزل گذاشته روز یکشنبه
بستم با جمعی از بندهای نزدیک بجالنپور که سه کروه مسافت داشت شتافتم
میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو که بخطاب عضدالدوله اختصاص دارد
بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت یادگار حسین
قوش بیگی و یادگار قورچی را که بخدمت بنگش تعین شده اند فیل مرحمت نمودم
درین تاریخ انگور حسینی مداده از کابل رسید بغایت تر و تازه آمده بود زبان این
نیازمند درگاه ایزدی از ادای شکر نعمتهای او قاصر است که باوجود سه ماه مسافت
راه انگور کابل در دکن تازه بتازه میرسد روز دو شنبه بست و یکم سه راس نیله گاو
خورد روز سه شنبه بست دویم یک نیله گاو نر و سه ماده و روز چهار شنبه بست سویم
نه ماده شکار شد روز مبارک شنبه بست و چهارم در کنار تال جالنپور بزم پیاله ترتیب
یافت بفرزند شاهجهان و چندی از امرای عظام و بندهای خاص پیاله عنایت شد
یوسفخان پسر حسین خان را که از خانه زادان لایق تربیت است بمنصب سه هزاری ذات
و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم و بفوجداری گوندوانه رخصت
نمودم و بانعام خلعت و فیل سرفرازی یافت رای بهاریداس دیوان صوبه دکن
بسعادت آستانبوس ممتاز گشت روز جمعه جانسپارخان را بعنایت علم سر
بلند ساخته اسپ و خلعت مرحمت نموده بصوبه دکن رخصت فرمودم امروز بتفنگ
نمایانی انداختم قضارا در درون تل خانه درخت کهری واقع شده بود فرسه آمده
بر سر شاخ بلندی نشست و همین میانه سینه اش بنظر در می آمد تفنگ را بروی
دست گرفته درمیان سینه او زدم و از جائیکه ایستاده بودم تا سر شاخ بست و دو گز
بود روز شنبه بست و ششم قریب بدو کروه کوچ کرده در موضع کالپور منزل شد یک
نیله درین روز به بندوق زدم رستمخان که از بندهای عمده فرزند شاهجهانست و از
برهانپور با جمعی از بندهای درگاه بر سر زمینداران گوندوانه تعین نموده بود صد و
ده زنجیر فیل و یک لک و بست هزار روپیه پیشکش گرفته درین تاریخ بآستانبوس
رسید زاهد ولد شجاعتخان بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه
سرفراز شد روز یکشنبه بست و هفتم شکار بار و جرگه کردم روز دو شنبه نیله گاو کلان
و یک بوکره شکار شد نیله دوازده من و نیم بوزن در آمد روز سه شنبه بست و نهم
یک نیله شکار شد بهلول میانه والهیار کوکه از خدمت گوندوانه آمده سعادت
ملازمت دریافت بهلولخان پسر حسن میانه است و میانه الوسی است از افغانان
در مبادی حال حسن نوکر صادقخان بود اما نوکر بادشاه شناس و آخر در سلک
بندهای بادشاهی انتظام یافت و در خدمت دکن فوت شد بعد از و پسرانش

او تسبیح مرواریدی که به یازده هزار روپیه خریده بود داد و فیل و دو اسپ و هفت راس
گاو و بهل و چند تعور پارچه گجراتی مقبول افتاد تتمه را بدو بخشیدم سرفرازخان
نبیرهٔ مصاحب بیگ است که از امرای حضرت جنت آشیانی بود حضرت عرش آشیانی
اورا بنام جدش مصاحب بیگ میخواندند و من در آغاز جلوس منصب او را افزوده بصوبه
گجرات تعین فرمودم چون نسبت خانه‌زادی موروثی باین درگاه داشت در خدمت
صوبه گجرات هم خود را بغرک ظاهر ساخت لایق تربیت دانسته بخطاب سرفرازخانی
در عالم سربلند گردانیدم و بمنصب او دو هزاری ذات و هزار سوار رسیده روز جمعه نه
دیماه چهار کروه پاو کم کوچ نموده در کنار تال جهسود نزول فرمودم درین منزل رای مان سردار
پیاده‌های خدمتیه ماهی روهو شکار کرده آورد چون طبعم بگوشت ماهی رغبت تمام
دارد خصوصاً بماهی روهو که بهترین اقسام ماهی هندوستان است و از تاریخ عبور گاتی چند
تا حال که یازده ماه گذشته باوجود نهایت تفحص بهم نرسیده بود امروز بدست آمد
بغایت محظوظ شدم و اسپی برای مان عنایت فرمودم اگرچه پرگنه دوحد داخل سرحد
گجرات است غایتاً ازینمنزل در همه چیز اختلاف صریح ظاهر میشود صحرا و زمین
نوعی دیگر مردم نوعی دیگر زبانها بروش دیگر جنگلی که درین راه بنظر در آمد
درخت میوه‌دار مثل انبه و کهرنی و تمر هندی داشت و مدار محافظت زراعت
برخار بست رقوم است مزارعان بر دور مزرعه خودش رقوم نشانیده هر کدام قطعه
زمین خود را جدا ساخته اند و در میان کوچه راه تنگ بجهت آمد و شد گذاشته اند
چون تمام این ملک ریگ بوم است باندک تردد و ازدحامی که واقع شود چندان
گرد و غبار بهم میرسد که چهرهٔ آدم بدشواری بنظر درمی آید بخاطر رسید که احمداباد
را بعد ازین گردآباد باید گفت به احمداباد روز شنبه دویم چهار کروه پاو کم کوچ کرده
در کنار دریای مهی منزل شد روز یکشنبه سویم باز چهار کروه پاو کم کوچ نموده
در موضع بودله نزول نمودم درین منزل جمعی از منصبداران که بخدمت صوبه گجرات
تعین بودند سعادت استانبوس دریافتند روز دوشنبه چهارم پنجکروه کوچ کرده بچترسیه
نزول رایات اجلال اتفاق افتاد روز سه شنبه پنجم پنج و نیمکروه مسافت طی نموده در
پرگنه موده رایات اقبال بر افراشت درین روز سه نیله گاو شکار شد یکی از همه کلانتر بود
سیزده من و ده سیر بوزن در آمد روز چهارشنبه ششم شش کروه کوچ فرموده در پرگنه ندلاو
منزل شد و از میان قصبه گذشته موازی یک هزار و پانصد روپیه نثار کردم روز مبارکشنبه
هفتم شش و نیمکروه کوچ نموده در پرگنه نیلاب نزول فرمودم در ملک گجرات کلانتر ازین
پرگنه نیست هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج عراق باشد حاصل دارد
معمورهٔ قصبهٔ مذکور هم خیلکی است در وقت آمدن از میان قصبه گذشته هزار روپیه
نثار کردم همگی همت مصروف بر انست که بهر بهانه فیضی بخلق خدا برسد چون
مدار سواری مردم این ملک به عرابه است مراهم میل سواری عرابه شد تا دو کروه بر
عرابه نشستم اما از گرد و غبار بسیار آزار کشیدم بعدازان تا آخر منزل بر اسپ سواری

نور دهم رجب پنجکروه مسافت طی نموده در کنار تال موضع سمریه رایات اقبال
بر افراخت روز دوشنبه بستم چهار کروه و یکپاو کوچ نموده پرگنه دوحد محل نزول رایات
جلال گشت این پرگنه سرحد ست میان ولایت مالوه و ملک گجرات تا اربدنور عبور
واقع شد تمام راه جنگل و انبوهی درخت و زمین سنگلاخ بود روز سه شنبه بست و یکم
مقام کردم روز کم شنبه بست و دوم سه کروه و یکپاؤ کوچ نموده در موضع ربیاؤ نزول نمودم
روز مبارکشنبه بست وسویم مقام نموده در کنار تال موضع مذکور بزم پیاله ترتیب یافت روز
جمعه بست و چهارم دو نیمکروه کوچ نموده در موضع جالوت رایات اقبال بر افراشت درین
منزل بازیگران ملک کرناتک آمده هنر بازی خود نمودند یکی از انها زنجیر آهنی را که
پنج و نیم گز طول و یک سیر و دو دام وزن داشت یکسر انرا در حلق نهاده آهسته آهسته
تمام را بمدد آب فرو برد و ساعتی در شکم او بود بعد ازان برآورد و روز شنبه بست پنجم مقام
شد روز یکشنبه بست و ششم پنجکروه کوچ نموده بموضع نیمده فرود آمدم روز دوشنبه بست و
هفتم نیز پنج کروه کوچ کرده در کنار تالابی نزول فرمودم روز سه شنبه بست وهشتم چهار
کروه پاؤ کم کوچ نموده نزدیک قصبه صحرا در کنار تال ورود رایات اقبال اتفاق افتاد گل
نیلوفر را که بزبان هندی کمودنی گویند بسه رنگ میشود سفید و کبود و سرخ پیش
ازین کبود و سفید دیده شد اما سرخ تا حال بنظر در نیامده بود درین تال سرخ گل
[illegible] و سبز رنگ مشاهده شد بے تکلف گلیست بغایت نادر و لطیف چنانچه
گفته اند *

ز سرخی و تری خواهد چکیدن

[illegible] میباشد رنگش سرخ چهره است و من در کشمیر کنول صد
برگ هم بسیار دیده ام و مقرر [illegible] که کنول روز میشگفد و شب غنچه میشود و
کمودنی بخلاف آن روز غنچه میگردد و شب میشگفد و [illegible] انرا
بهونرا میگویند همیشه برین گلها می نشیند و بجهت خوردن شیره که درمیان این
گلهاست بدرون میرود و بسیار چنین واقع میشود که گل کنول غنچه میگردد و تمام
شب بهونرا درین غنچه میماند و همین طور در گل کمودنی هم بعد از شگفتن از میان
بر آمده پرواز میکند وچون زنبور سیاه ملازم دایمی این گلهاست شعرای هند انرا چون
بلبل عاشق گل اعتبار نموده مضامین عالی در سلک نظم کشیده اند از جمله تان سین
کلاونت که در خدمت پدرم بے نظیر زمان خود بوده بلکه در هیچ عهد و قرن مغنی
مثل او نگذشته در یکی از نقشها روی جوانرا بآفتاب و چشم کشودن اورا بشگفتن گل
کنول و برآمدن بهونرا از میان آن تشبیه داده و درجائی دیگر بگوشه چشم نگریستن
محبوب را بحرکت گل کنول در هنگام نشستن بهونرا نسبت کرده درین منزل انجیر از
احمداباد رسید اگرچه انجیر برهانپور هم شیرین و بالیده میشود اما این انجیر [illegible] داده و
شیرین تراست ده دوازده بهتر توان گفت روز کم شنبه بست و نهم و مبارکشنبه سیم مقام
شد درین منزل سرفراز خان از احمداباد آمده سعادت استانبوس دریافت از پیشکشهاے

یک میگیرند و انواع تکالیف و مزاحمت بتجار و مترددین میرسانند و در جده که بندر مکه است چار یک میگیرند بلکه بیشتر هم و ازینجا قیاس می باید نمود که تمغای بنادر گجرات در زمان حکام سابق چه مبلغ بوده و لله الحمد که این نیازمند درگاه ایزدی توفیق بخشایش تمغای کل ممالک محروسه که از حساب وشمار بیرون دست داده و نام این تمغا از ملمرو من افتاده ٭ درینولا حکم شد که تنکه طلا و نقره ده بست وزن مهرو روپیه معمول سکه کنند سکه تنکه طلا یکطرف لفظ (جهانگیر شاهي سنه ۱۰۲۷) و جانب دیگر (ضرب کهنبایت سنه ۱۲ جلوس) مقرر شد و سکه تنکه نقره یکرو درمیان تنکه لفظ (جهانگیر شاهي سنه ۱۰۲۷) و بردور اینمصرع ٭

بزر این سکه زد شاه جهانگیر ظفر پرتو

و برروی دیگر درمیان تنکه (ضرب کهنبایت سنه ۱۲ جلوس) و بردور مصرع دویم

پس از فتح دکن آمد چو در گجرات از ماندو

در هیچ احدی تنکه غیر از من سکه نشده و تنکه طلا و نقره اختراع منست نامش تنکه جهانگیری فرمودم روز مبارکشنبه چهاردهم پیشکش امانتخان متصدي بندر کهنبایت درمحل بنظر گذشت منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و چهار صد سوار حکم شد نورالدین قلی بمنصب سه هزاری ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت روز جمعه پانزدهم در بدل نور بخت سوار شده بر اسپ دوانیدم بغایت خوب دوید در وقت نگاهداشتن هم خوب ایستاد این مرتبه سویم است که من خود سوار مي شوم روز شنبه شانزدهم رامداس ولد جیسنگهه بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز شد روز یکشنبه هفدهم بدانتخان و امانتخان و سید بایزید بارهه فیل عنایت شد درین چند روز که سحن دریاے شور معسکر اقبال بود از سوداگر و اهل حرفه و ارباب استحقاق و سائر متوطنان بندر کهنبایت را بنظر در آورده فراخور حال هرکس خلعت و اسپ و خرچی و مدد معاش مرحمت فرمودم و هم درین تاریخ سید محمد صاحب سجاده شاه عالم و فرزندان شیخ محمد غوث و شیخ حیدر نبیره میان وجیهه‌الدین و دیگر مشایخ که در احمداباد توطن دارند باستقبال آمده ملازمت نمودند و چون غرض تماشای دریا و مد و جزر آب بوده ده روز مقام نموده روز سه شنبه نوزدهم رایات عزیمت بصوب احمداباد بر افراشت بهترین اقسام ماهي که درینجا بهم میرسد نامش عربیت و ماهي گیران مکرر بجهت من گرفته آوردند بی تکلف نسبت دیگر اقسام ماهي که درین ملک میشود لذیذ تر و بهتر است اما بلذت ماهي رهو نیست ده نه بلکه ده هشت توان گفت و از غذاها که مخصوص اهل گجرات است کهچري باجره است و انرا لذیزه نیز میگویند از اقسام زیره غله آنست و این غله غیر از هندوستان در دیار دیگر نمیشود و نسبت بسایر بلاد هند در گجرات بیشتر است و از اکثر حبوبات ارزان تر چون هرگز نخورده بودم فرمودم که تیار ساخته آوردند خالي از لذتی نیست مرا خوش خیلکی در افتاد حکم کردم که در ایام صوفیانه که التزام ترک

کردم در اثنای راه مقربخان از احمداباد رسیده سعادت ملازمت دریافت و یک دانه
مروارید که سی هزار روپیه خریده بود پیشکش گذرانید روز جمعه هشتم شش کروه
و نیم کوچ نموده ساحل دریای شور محل نزول بارگاه اقبال گشت * کهنبایت از
بندرهای قدیم است بقول برهمنان چندین هزار سال از بنای این گذشته در ابتدا
نامش ترنباوتی بوده وراجه ترنبک کنوار حکومت این ملک داشته اگر تفصیل
احوال راجه مذکور بنهجی که برهمنان میگویند نوشته شود بطول میکشد مجملاً
چون نوبت بدولت براجه ابهی کنور که از نبایر او بود میرسد بقضای آسمانی بلای
درین شهر از آسمان چندان باد و خاک میریزد که تمام منازل و عمارات شهر در زیر
این خاک پنهان میگردد و بدین جهت بسیاری از مردم زیر و زبر میگردند و عایداً پیش
از نزول بلا بتی که راجه اورا میپرستید مکرر بخوابش آمده ازین حادثه آگاه میسازد و راجه
با عیال خود بجهاز درمی آید و آن بت را باستونی که در پس بت بجهت تکیه
داشته بودند باخود همراه میبرد قضا را جهاز هم از طوفان بلا میشکند چون مدت حیات راجه
باقی بوده همان ستون کشتی بجوش بساحل سلامت میرسد و بر اراده تعمیر
این شهر میدماید و آن ستون را بجهت علامت آبادی و فراهم آمدن مردم نصب
میکند چون بزبان هندی ستون را استهنب، کهنب هردو میگویند باین نسبت استهنب
نگری، کهنباوتی میگویند و گاه بمناسبت نامش ترنباوتی نیز میگفتند و کهنباوتی
رفته رفته بکثرت استعمال کهنبایت شد و این بندر از اعظم بنادر هندوستانست و متصل
بخوری از خورهای دریای عمان واقع شده عرض خور هفت کروه و طول قریب بچهل
کروه تخمین کرده اند جهاز بدرون خور در نمی آید و در بندر گوگه که از توابع
کهنبایتست و در نزدیک بدریا واقع شده لنگر میکنند و از آنجا اسباب را بغرابها
انداخته به بندر کهنبایت می آرند و همچنین در وقت ساختن جهاز
اسباب را در غرابها کرده می برند و بجهاز درمی آرند پیش از ورود موکب
منصور چند غراب از بنادر فرنگ بکهنبایت آمده خرید و فروخت نموده اراده
مراجعت داشتند روز یکشنبه دهم غرابها را آراسته بنظر در آوردند و رخصت گرفته
متوجه مقصد شدند روز دوشنبه یازدهم من خود بر غراب نشسته تخمیناً یک کروه
بر روی آب سیر کردم روز سه شنبه دوازدهم بشکار یوز رفته دو آهو گیرانیده شد روز کم شنبه
سیزدهم به تماشای تال تارنگ سر سوار شده از میان راسته و بازار گذشتم و قریب به پنجهزار
روپیه نثار کردم در زمان حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه کلیان رای متصدی بندر
مذکور بحکم آنحضرت حصاری از خشت پخته و آهک بر دور شهر ساخته و سوداگر بسیار
از اطراف آمده درین شهر توطن گزیده اند و خانها بصفا و منازل نیک آساس نهاده
و بفراغ بال روزگار بسر میبرند بازارش اگرچه مختصراست غایتاً باکیزه و پر جمعیت و کثرت
است در زمان سلاطین گجرات تمغای این بندر مبلغی کلی بوده و الحال در بندولت
... است که از چل یک زیاده نگیرند در دیگر بنادر عشور گویان ده یک و هشت

خادمی داشت و اورا فرزند نمیشد بدعای ایشان حق تعالی پسری باو کرامت فرمود چون به بست و هفت سالگی رسید درگذشت و آن خادم گریه و زاری کنان بخدمت ایشان آمده معروض داشت که پسر من فوت شده و مرا همین یک فرزند بود چون بتوجه شما حق تعالی کرامت فرموده بود امیدوارم که بدعای شما زنده شود شاه عالم لحظه متفکر گشته بدرون حجره رفتند و خادم مذکور بخدمت پسر ایشان که اورا بسیار دوست میداشت رفته الحاح نمود که شما از شاه التماس کنید که پسر مرا زنده سازند و پسر ایشان چون خورد سال بود بدرون حجره در آمده درین باب مبالغه میکند شاه عالم میگوید که اگر شما راضی باشید عوض او جان بحق تسلیم کنید شاید التماس من قبول افتد و او عرض کرد که درانچه رضاے شما و خواست خدا باشد عین رضاے منست شاه‌عالم دستهاے پسر خود را گرفته از زمین برداشته روی سوے آسمان کرده گفت که بارخدایا عوض آن بزغاله این بزغاله را بگیر درساعت پسر جان بحق تسلیم کرد و شاه او را بربالاے پلنگ خود خوابانیده چادری برروی او پوشانید و خود از خانه برآمده بان خادم گفته اند که بخانه برو و از پسر خود خبر بگیر شاید سکته کرده باشد و نمرده باشد چون او بخانه مے اید پسر را زنده میبیند مجملاً در ملک گجرات اینقسم حرفهای بسیار بشاه عالم نسبت میکنند و من خود از سید محمد که صاحب سجاده ایشانست و حالی از فضیلتے و معقولیتے نیست پرسیدم که این حرف چه صورت دارد گفت من هم از پدر و جد خود همین طور شنیده ام و بتواتر رسیده والعلم عندالله اگرچه این مقدمه از آئین خرد دور است غایتاً چون در مردم شهرت تمام داشت بجهت غرابت نوشته شد و رحلت ایشان ازین سراے فانی بعالم جاودانی در سنه هشتصد و هشتاد واقع شده در زمان سلطنت سلطان محمود بیکره و عمارات مقبره ایشان از آثار تاج خان تریانی است که از امراے سلطان مظفر ابن محمود بوده چون روز دوشنبه ساعت بجهت در آمدن شهر اختیار شده بود روز یکشنبه بیست و چهارم مقام فرمودم درین مقام خربزه کاریز که قصبه ایست از توابع هرات رسید و مقرر است که در خراسان هیچ جا خربزه بخوبی کاریز نمیشود با آنکه یک هزار و چار صد کروه مسافت داشت و قافله به‌پنج ماه مے آمد بسیار درست و تازه آمده و آنقدر آوردند که بجمیع بندها کفایت میکند و مقارن این کوله از بنگاله رسید و با وجود هزار کروه مسافت اکثر تروتازه آمده چون بغایت میوه لطیف و نازک است همانقدر که بجهت خاصگی کفایت باشد پیاده هاي ڈاکچوکي دست بدست میرسانند زبان از اداي شکر الهي قاصر است

شکر نعمتهاے تو چندانکه نعمتهاے تست

درین تاریخ امانت خان دو دندان فیل گذرانید بغایت کلان که یکی ازان سه درع و هشت طسو طول و شانزده طسو ضخامت داشت سه من و دوسیر بوزن در آمد که بیست و چهار و نیم من عراق باشد روز دوشنبه بیست و پنجم بعد از گذشتن شش گهڑي در ساعت مسعود بمبارکي و فرخي متوجه شهر شدم و بر همین صورت گم که از

حیوانی نموده‌ام و طعامهای بی گوشت میخورم اکثر ازین کهچری می آورده باشند روز
سه‌شنبه مذکور شش کروه و یکپاو کوچ نموده در موضع کوساله منزل شد روز کم‌شنبه بستم
از پرگنه بابره گذشته در کنار دریا فرود آمدم این منزل شش کروه بود روز مبارک شنبه
بست‌ویکم مقام نموده بزم پیاله ترتیب یافت در همین آب ماهی بسیار شکار کرده بجمعی
از بندها که داخل مجلس بودند قسمت شد روز جمعه بست و دوم چهار کروه مسافت طی
نموده در موضع باریچه سعادت نزول اتفاق افتاد ودرین راه دیوارها بنظر در آمد از دونیم گز
تا سه‌گز بعد از تحقیق معلوم شد که مردم بقصد ثواب ساخته اند که چون حمالی در راه مانده
شود بار خود بران دیوار نهاده نفسی راست سازد و بازے مدد غیر بفراغت برداشته
متوجه مقصد گردد و این تصرف خاصه اهل گجراتست بسیار مرا این دیوار ساختن
خوش آمد فرمودم که در جمیع شهرهای کلان بهمین دستور دیوارها از طرف بادشاهی
بسازند روز شنبه بست و سوم پنج کروه پاوکم کوچ نموده کنار تال کاکریه محل نزول اردوی
گیهان شکوه شد این تال را قطب‌الدین محمد نبیره سلطان احمد بانی شهر احمدآباد ساخته
و بر دورش زینه پایها از سنگ و آهک بسته اند و درمیان تال باغچه مختصر و یکدست
عمارت بنا نهاده و از کنار تال تا عمارت میان پل بسته اند که راه آمد و شد باشد و چون
مدتها برین گذشته اکثر از هم ریخته و ضایع شده و جائیکه قابل نشستن باشد نمانده بود
در [illegible] موکب اقبال بصوب احمدآباد توجه فرمود صفی خان بخشی گجرات از
سرکار بادشاهی شکست و ریخت انرا مرمت نموده و باغچه را صفا داده عمارتی
نو مشرف بر تال و باغچه ساخت بے تکلف منزلیست بغایت مطبوع و دلنشین
[illegible] افتاده و در ضلعی که پل واقعست نظام‌الدین احمد که در زمان
پدرم یک چندی بخشی [illegible] کنار تال مذکور درین وقت بعرض
رسید که عبدالله خان بجهت نزاعی که با عابد پسر نظام‌الدین احمد داشته درخت
هاے این باغ را بریده است و نیز شنیده شد که در ایام حکومت خود در مجلس
شراب مرد نامرادی را که حالی از ظرفگی و مضحکی نبوده بجرم آنکه در مستی
و بیشعوری حرفے نا ملایم از روی مطایبه گفته بے طریق شده یکے از غلامان خود اشارت
کرد که در همان مجلس گردنش زده است از شنیدن این دو مقدمه خاطر عدالت آئین
بغایت آشفته گشت و حکم فرمودم که دیوانیان عظام هزار سوار دو اسپه و سه اسپه اورا
سواری یک اسپه مقرر داشته تفاوت انرا که هفتاد لک دام میشود از محال جاگیر او وضع
نمایند چون درین منزل مزار شاه عالم بر سر راه واقع بود فاتحه خوانده گذشتم تخمیناً
یک لک روپیه خرج عمارت این مقبره شده باشد شاه عالم پسر قطب عالم است
و سلسله ایشان بمخدوم جهانیان منتهی میشود و مردم این ملک را از خاص و عام
نسبت اعتقادی بایشان است چنانچه میگویند که شاه‌عالم احیای اموات می کرد و بعد
[illegible] چندین مرده را زنده ساخته بود پدرش برین معنی وقوف یافته مانع آمده است
که دخل در کارخانه الهی کردن گستاخی است و شرط بندگی نیست قضارا شاه عالم

باجمعی از مخصوصان و مقربان خود بران بالا رفته اداے صلواة نماید و انرا باصطلاح
اینملک ملوکخانه گویند و همانا که این تصرف و احتیاط بجهت هجوم عام شده باشد
و الحق این مسجد بناے ایست بغایت عالی روز یکشنبه بست و ششم بخانقاه شیخ
وجیه الدین که نزدیک بدولتخانه بود رفته بسر مزار ایشان که در صحن خانقاه واقع
است فاتحه خوانده شد این خانقاه را صادقخان که از امراے عمده پدرم بود ساخته
است شیخ از خلفاے شیخ محمد غوث است اما خلیفه که مرشد بخلافت او مباهات
کند و ارادت ایشان برهانیست روشن بر بزرگی شیخ محمد غوث و شیخ وجیه الدین
بفضایل صوری و کمالات معنوی اراستگی داشت بدش ازین سی سال درین شهر
ودیعت حیات سپرده بعد ازان شیخ عبدالله بوصیت پدر بر مسند ارشاد نشسته
بغربت درویشی مرتاض بود چون مشارالیه بجوار رحمت ایزدی پیوست فرزندش شیخ
اسدالله جانشین گشت و همدران زودی بعالم بقا شتافت و بعد از و برادرش شیخ حیدر
صاحب سجاده شد و الحال در قید حیات است و بر سر مزار جد و اباے خود بخدمت
درویشان و تیمار حال ایشان مشغول و اثر صلاح از ناصیه روزگارش ظاهر چون عرس
شیخ وجیه الدین درمیان بود یکهزار و پانصد روپیه بجهت خرچ عرس بشیخ حیدر
عنایت شد و یکهزار پانصد روپیه دیگر بجمعی از فقرا که در خانقاه ایشان حاضر
بودند بدست خود خیر کردم و پانصد روپیه به برادر شیخ وجیه الدین لطف نمودم
همچنین بهرکدام از خویشان و منسوبان ایشان در خور استحقاق خرچی و زمین
مرحمت شد و بشیخ حیدر فرمودم که جمعی از درویشان و مستحقان را که معرفت
حال انها داشته باشند بحضور اورده خرچی و زمین التماس نمایند روز مبارک شنبه
بیست و هشتم بسیر رستم خان باری رفته یکهزار و پانصد روپیه در راه نثار کردم باری
باصطلاح اهل هند باغ را گویند و این باغیست که برادرم شاه مراد بنام پسر خود رستم
ساخته بود یک جشن مبارک شنبه درین باغ کرده بچندے از بندهاے خاص پیالها
عنایت کردم و اخر روز بباغچه حویلی شیخ سکندر که در جوار این باغ واقعست و
انجیرش بغایت خوب رسیده بود رفته شد چون میوه را بدست خود چیدن لذتی
دیگر دارد و من تاحال انجیرے بدست خود نچیده بودم و درینضمن سیر باری او هم
منظور بود بے تکلفانه رفتم شیخ سکندر گجراتی الاصل است و خالی از معقولیتی
نیست و بر احوال سلاطین گجرات استحضار تمام دارد و مدت هست نه سال است
که در سلک بندها منتظم است چون فرزند شاهجهان رستم خان را که از عمده بندهای
اوست بحکومت احمدآباد مقرر فرموده بود بالتماس آن فرزند رستم باری را بمناسبت
اسمی باو بخشیدم درین روز راجه کلیان زمیندار ولایت ایدر سعادت استاندوسی در
یافته یک زنجیر فیل و نه اسپ پیشکش گذرانید فیل را باو بخشیدم این از زمینداران
معتبر سرحد گجرات است و ملک او متصل بکوهستان رانا واقع شده و سلاطین گجرات
پیوسته بر سر راجه انجا لشکرے کشیده اند اگرچه بعضی اطاعت گرده میکرده اند و

میان دوستدار بدست و در صورت و سیرت تمام عیار باآنکه مست بود چون اعتماد بر
سواری خود و خوش جلوئی او داشتم سوار گشتم خلقی انبوه از مرد و زن در کوچه و
بازار و در و دیوار برآمده منتظر بودند تعریف شهر احمدآباد چنانکه شنیده شده بود بنظر
در نیامد اگرچه میان رسته بازار را عریض و وسیع گرفته اند غایتاً دکانها را درخور وسعت
بازار نساخته اند عمارتش همه از چوبست و ستون دکانها باریک و زبون و کوچهٔ بازار
پرگرد و غبار از تال کاکریه تا دروازه ارک که باصطلاح اینملک بهدر گویند نثار کنان شتافتم
و بهدر بمعنی مبارکست منازل سلاطین گجرات که در درون بهدر واقع بود درین پنجاه
شش سال خراب شده و اثری از آنها نمانده غایتاً جمعی از بندهای ما که بحکومت
اینملک تعین بودند عمارات ساخته اند درینولا که از ماندو متوجه احمدآباد شدم
مقربخان منازل قدیم را از سرنو تعمیر نموده نشیمنهای دیگر که ضروری بود مثل جهروکه
و عام و خاص وغیره ترتیب داد چون امروز روز مبارک وزن قمری شاهجهان بود برسم
معهود اورا بطلا و دیگر اجناس وزن فرمودم و سال بیست و هفتم از مولود مسعود او
بخرمی و نشاط آغاز شد امید که حضرت واهب العطایا اورا بابی نیازمند درگاه خود
ارزانی دارد و از عمر و دولت خود برخوردار گرداناد همدرین روز ولایت گجرات را بجاگیر
آنفرزند مرحمت فرمودم از قلعهٔ ماندو تا بندر کهنبایت براهی که آمدیم یک صد و
بیست و چهار کروه است بیست و هشت کوچ و سی مقام واقع شد و در کهنبایت
تا ده روز مقام اتفاق افتاد و از آنجا تا شهر احمدآباد بیست و یک کروه بود به پنج کوچ و دو
مقام طی شد مجملاً از ماندو تا کهنبایت و از کهنبایت تا احمدآباد بسرحدی که گذارش
یافت یکصد و چهل و پنج کروه مسافت بدو ماه و پانزده روز آمدیم درینمدت همگی
سی و سه کوچ و چهل و دو مقام شد روز سه شنبه بیست و ششم بدیدن مسجد جامع که
درمیان بازار واقعست رفته بجمعی از فقرا که درآنجا حاضر بودند قریب پانصد روپیه بدست
خود خیرات کردم این مسجد از آثار سلطان احمد بانی شهر احمدآباد است مشتمل
بر سه در و در هر طرف بازاری و مقابل دریکه بجانب مشرق واقع شده مقبرهٔ
سلطان احمد مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد و محمد پسر او و قطب الدین
نبیرهٔ او آسوده اند طول صحن مسجد غیر از مقصوره یکصد و سه ذرعست و عرض
هشتاد و نه ذرع و بدور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار ذرع و سه پاو فرش صحن از
خشت تراشیده و ستونهای ایوان از سنگ سرخست و مقصوره مشتمل است بر سیصد و
پنجاه و چهار ستون و بالای ستونها گنبد زده اند طول مقصوره هفتاد و پنج ذرع و
عرض سی و هفت ذرع است و فرش مقصوره و محراب و ممبر از سنگ مرمر ترتیب
یافته است و بر دو بازوی پیشطاق دو مینار پرکار از سنگ تراشیده مشتمل بر سه آشیانه در
نهایت اندام نقاشی و نگاری کرده اند و بجانب دست راست ممبر متصل بکنج مقصوره
شاه نشینی جدا کرده اند و از میان ستونها به تخته سنگ پوشیده اند و دوران را تاسقف
مقصوره بپنجره سنگ نشانیده اند غرض آنکه چون بادشاه بنماز جمعه و عید حاضر شود

و نبو بدست افتاد و اعتماد خان بعرض رسانید که این پسر بهلبانیست و چون از سلطان محمود فرزند نماند و از اولاد سلاطین گجرات نیز هیچکس نبود که سلطنت برداریم ناگزیر صلاح وقت را منظور داشته چنین ظاهر ساختیم که این پسر محمود است و سلطان مظفر نام کرده بسلطنت برداشتیم و مردم بنابر ضرورت قبول اینمعنی کردند چون انحضرت قول اعتماد خان را درین سواد معتبر میدانستند اورا وجودی ننهادند و مدتها درمیان خواهان خدمت میکرد و توجه بحال او نمی فرمودند بنابرین از متحیر گریخته بگجرات آمده چند سال در پناه زمینداران روزگار بسر برد باآنکه شهاب الدین احمد خان را ارحکومت گجرات معزول ساخته اعتماد خان را بجاے او تعین فرمودند جمعی از نوکران شهاب الدین خان که دل نهاد گجرات بودند ازو جدائی گزیده بامید نوکری اعتماد خان در احمدآباد ماندند بعدازانکه اعتماد خان بشهر درآمد بدو رجوع آورده اقبالی از جانب او نیافتند روے رفتن نزد شهاب الدینخان داشتند نه راے ماندن در احمدآباد چون ازهمه جهت نامیدی پیوست داد چاره کار منحصر دران دیدند که خود را بنبو رسانیده او را دست اویز فتنه و فساد سازند و باین عزیمت ششصد هفتصد سوار ازان جماعت نزد نبو رفته او را بالونه کاتهی که نبو در پناه او بود برداشته متوجه احمدآباد شدند و تارسیدن بحوالی شهر بسیارے از بیدولتان واقع طلب باو پیوستند و قریب بهزار سوار از مغول و اهل گجرات جمع شدند چون اعتماد خان ازین سانحه وقوف یافت شیرخان نام پسر خود را در شهر گذاشته خود بطلب شهابخان که متوجه درگاه شده بود شتافت تا بامداد او تسکین این شورش دهد باآنکه اکثر از مردم خوب ازو جدا شده بودند از نقوش پیشانی بازماندها نیز حرف بیوفائی میخواند ناچار برفاقت اعتماد خان عطف عنان نموده قضارا پیشتر از رسیدن اینها نبو در حصار احمد اباد در آمده بود دولتخواهان درسواد شهر به ترتیب صفوف پرداختند و مفسدان از قلعه بر آمده بعرصهٔ کارزار شتافتند وچون فوج اهل ادبار نمودار شد انچه از نوکران شهابخان بار مانده بودند همه بیکبار راه بیحقیقتی سپرده بنعیم پیوستند و شهاب خان شکست خورده بصوب پتن که در تصرف بندهاے بادشاهی بود شتافت حشم و بنگاه او بغارت رفت و نبو باین مفسدان منصبها و خطابها داده برسر قطب الدین محمد خان که در پرگنه بروده بود رفت و نوکران مشارالیه نیز بروش نوکران شهابخان طریق بیوفائی سپرده جدائی اختیار نمودند چنانچه شرح این وقایع در اکبرنامه بتفصیل مسطور است آخر قطب الدین محمد خان را قول داده بدرجهٔ شهادت رسانید و مال و اموال او که در برابر خزانه مردمی باشوکتی بود بتاراج حادثات رفت و قریب بچهل بنجهزار سوار در اندک مدت برگرد او فراهم آمدند چون صورت واقعه بعرض حضرت عرش آشیانی رسید میرزاخان خلف بیرمخان را با جمعی از بهادران رزم جوے برسر او تعین فرمودند و روزیکه میرزا خان بحوالی شهر رسیده صفوف اقبال آراست تخمیناً هشت نه هزار سوار داشت و نبو با سی هزار سوار دربرابر آمده عساکر

پیشکش میداده غالباً خود بدیدن هیچکدام نرفته اند بعد از انکه حضرت عرش اشیانی
فتح گجرات فرموده انده افواج منصوره برسر او تعین شد چو خلاصی خود را منحصر
در اطاعت و فرمان پذیرے یافت ناگزیر بندگي و دولتخواهي اختیار نموده بسعادت
استانبوس شتافت و ازاں تاریخ در سلک بندها منتظم است و هرکس بحکومت
احمدآباد تعین میشود بدیدن او آمده در وقت کار و خدمت با جمعیت خود حاضر
میشود روز شنبه غره ماه بهمن سنه ۱۲ چندرسین که از عمده زمینداران اینملک است
دولت استانبوس در یافته نه اسپ پیشکش گذرانید روز یکشنبه دوم براجه کلیان
زمیندار ایدر وسید مصطفی و میر فاضل فیل عنایت شد دوشنبه بشکار باز جره سوار
شده قریب به پانصد روپیه در راه نثار کردم درین تاریخ ناشپاتي از بدخشان رسید روز
مبارک شنبه ششم بسیر باغ فتح که در موضع سیرخیر واقعست شتافته یکهزار و پانصد
روپیه در راه نثار کردم * چون مزار شیخ احمد کهتو برسر راه واقع بود نخست بدانجا
رفته فاتحه خوانده شد کهتو نام قصبه ایست از سرکار ناگور و مولد شیخ ازانجا است
شیخ در عهد سلطان احمد که باني شهر احمد آباد بوده اند و سلطان احمد بایشان ارادت
و اخلاص تمام داشت و مردم این ملک را باو غریب اعتقاد است بایشان و از اولیاے
کبار میدانند و در هر شب جمعه خلق انبوه از وضیع و شریف بزیارت ایشان حاضر
میشوند سلطان محمد پسر سلطان احمد مذکور عمارات عالي از مقبره و مسجد و خانقاه
برسر مزار ایشان بنا نهاده و متصل بمقبره در ضلع جنوب تالی کلان ساخته و دور انرا
بسنگ و اهک ریخته بر اورده و اتمام این عمارات در زمان قطب الدین ولد محمود
مذکور شده مقبره چندی از سلاطین گجرات برکنار تال در طرف پاے شیخ واقع است
و در ان گنبد سلطان محمود بیکره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید نبیره سلطان مظفر
که اخرین سلاطین گجرات است اسوده اند بیکره بزبان اهل گجرات بروت برگشته را گویند و
سلطان محمود بروت هاے کلان برگشته داشت باین نسبت بیکره میگفته اند و متصل
بمقبره ایشان گنبد خوانین انها ست و بے تکلف مقبره شیخ بغایت عمارت عالي و جائي
نفیس است و از روے قیاس تخمیناً پنجلک روپیه صرف این عمارت شده باشد والله اعلم
بالصواب بعد از فراغ زیارت به باغ فتح رفته شد این باغ در زمیني واقعست که سپه
سالار خانخانان اتالیق بابو که خود را بمظفر خان مخاطب ساخته بود جنگ صف کرده
شکست داده ازینجهت باغ فتح نام نهاده و اهل گجرات فتح باري میگویند و تفصیل
این اجمال انکه چون بمیامن اقبال حضرت عرش اشیاني ملک گجرات مفتوح گشت

---

* شیخ احمد کهتو لقب جمال الدین در دهلي سال هفصد و سي و هفت بزاد از بزرگ زادگان انجا است
مرید و خلیفه بابا اسحاق مغربي است نام او نصیرالدین از نیرنگي سپهر نیلي در طوفان باد از بنگاه خود جدا
شده پس از روزگارے بخدمت بابا اسحاق مغربي سعادت اندوخت و دانش صوري و معنوي گرد اورد و در
زمان سلطان احمد بگجرات رفت و خورد و بزرگ او را پذیرفتند و به نیایش گري برخاستند سپس سفر عرب
و عجم نمود و بسی بزرگان را دریافت خوابگاه سر کنج احمدآباد ۱۲ آئین اکبري

براے مهندره رفته است و چون از خانزادان لایق تربیت بود منصب او را از اصل و
اضافه سه هزاریذات و دو هزار سوار حکم فرمودم و بعنایت نقاره و اسپ و خلعت سرفراز
ساختم درمیان سرحد ولایت اوڈیسه و گولکنده دو زمیندار واسطه بودند یکی راجه حورده
دوم راجه مهندره ولایت خورده خود بتصرف بندهاے درگاه در آمد بعد ازین نوبت
راج مهندره است بکرم الهي امید چنانست که قدم همت پیشترهم نگذرد درین
وقت عرضداشت قطب‌الملک بفرزند شاهجهان رسید که چون ملک می بسرحد
بادشاهی قریب شده و مراسبت بندگي باین درگاه است امیدوارم که بحکم خان
فرمان شود که دست تصرف بملک من دراز نسازد و این دلیلی است برجرات و
جلادت او که مثل قطب‌الملک همسایه ازو درحسابست درین تاریخ اکرام خان پسر
اسلام خان به فوجداري فتحپور و نواحی ان سرفراز ساخته خلعت و فیل مرحمت
نمودم چندرسین زمیندار هلود بخلعت و اسپ و فیل ممتاز گشت و بلا چین قاقشال
فیل عنایت شد و هم درین وقت مظفر پسرمیرزا باقي ترخان سعادت استانبوس
دریافت والده او دختربارهه زمیندار کچ بود چون میرزا باقي برحمت حق پیوست و
ریاست تهته بمیرزا جاني رسید ازتوهم میرزا جاني پناه بزمیندار مذکور برده از
طفولیت تا حال دران حدود گذرانیده دریولا که نزول موکب اقبال باحمدآباد اتفاق
افتاد آمده ملازمت نمود اگرچه درمیان مردم صحرائی نشوونما یافته و از رسم و عادت
بیگانه است غایتاً چون سلسله اینها را نسبت خدمتگارے و حقوق بندگي از زمان
حضرت صاحبقران ثاني انارالله برهانه باین دودمان عالیشان ثابت است رعایت
احوال او لازم شمرده بالفعل دو هزار روپیه خرچی و خلعت عنایت فرمودم و منصبی
که درخور حال او باشد مرحمت خواهد شد شاید که در سپاهگریها خود را خوب ظاهر
سازد روز مبارک شنبه بست دوم بباغ فتح رفته سیر گل سرخ کرده شد یک
تخته خوب شگفته بود دریںملک گل سرخ کمتر میسود دریک جا اینقدر غنیمت
بود شقایق زارش هم بد نبود انجیر هاے رسیده هم داشت چند انجیر بدست
خود چیدم انکه ازهمه کلان تربود وزن فرمودم هفت و نیم توله بوزن در آمد
درین تاریخ هزار و پانصد خربزه کاریز که خان اعظم پیشکش فرستاده بود رسید
هزارخربزه به بندهاے که در رکاب بودند انعام شد و پانصد خربزه با هل محل
و چهار روز درین باغ بعیش و کامراني گذرانیده شب دو شنبه بست و چهارم
بشهر آمدم ازین خربزه چندی بمشایخ احمداباد عطا شد و باعث تعجب انها
گشت که درملک گجرات خربزه بعنایت زبون دیده میشود از خوردن این خربزه
حیران ماندند که درعالم چنین نعمتی هم بوده است روز مبارک شنبه بست
و هفتم درباغچه نگینه نام که در درون دولتخانه واقعست و انرایکی از سلاطین گجرات
ساخته اند بزم پیاله ترتیب یافت و بندهاے خاص بساغرهاے لبریز عنایت
سرخوش گشتند یک تخته انگور درین باغچه به کمال رسیده بود حکم فرمودم که

ادبار اثر خود را ترتیب داد بعد از قتال و جدال بسیار نسیم فتح و فیروزی بر علم
دولتخواهان وزید و نیبو شکست خورده بحال تباه راه ادبار پیش گرفت پدرم بجلدوے
این فتح منصب پنجهزاری و خطاب خانخانانی و حکومت ملک گجرات بمیرزا خان
عنایت نمودند باغی که خانخانان در عرصه کارزار ساخته بر کنار دریاے سابرمتی
واقع است و عمارات عالی دلچسپ در خور آن مشرف بر دریا بنا نهاده و اطراف باغ را
دیوارے از سنگ و آهک در غایت استحکام کشیده و این باغ یکصد و بیست جریب
است و بی تکلف سیرگاه خوشی است ممکن که ۲ لک روپیه خرچ شده باشد مرا
خود خیلی در اوقات توان گفت که در تمام گجرات مثل این باغی نباشد جشن
مبارک شنبه کرده ببندهاے خاص پیاله عنایت نمودم و شب در آنجا بسر برده
آخرهاے روز جمعه بشهر درآمدم قریب هزار روپیه در راه نثار شد درینوقت باغبان
بعرض رسانیدند که چند درخت گل چنپه را در پهلوے صفه که مشرف بر دریا است نوکر
خرمحلان بریده اند از شنیدن این حرف خاطر آزرده گشت و خود متوجه تحقیق و بازخواست
شدم چون ثبوت پیوست که این فعل زشت ازو سرزده حکم فرمودم که هردو انگشت
ابهام او را قطع کردند تا موجب عبرت دیگران شود و ظاهر اینست که مقربان را
ازین معنی اطلاعی نبوده و الا در همان وقت بسزا میرسانیدند روز سه شنبه پانزدهم کوتوال
شهر دزدے را گرفته آورد که پیش ازین چند دفعه اورا بدزدی گرفته هربار عضوے از
اعضایش بریده بودند یکمرتبه دست راست و بار دوم انگشت ابهام دست چپ و
دفعه سیوم گوش چپ و نوبت چهارم پی هردو پا و بار آخر بینی و معهذا ترک کار
خود نکرده دیروز بخانه کاه فروشی بدزدیدن آمده بود قضارا صاحب خانه خبردار شد
و او را گرفت دزد چند زخم کارد بکاه فروش زده او را هلاک میسازد درین شور و غوغا
خویشان او هجوم آورده دزد را می گیرند فرمودم که دزد را بخویشان مقتول حواله
نمایند تا او را بقصاص رسانند

هم درین روز که در سرکاری

روز کمشنبه دوازدهم مبلغ سه هزار روپیه بعظمت خان و معتقد خان سپرده شد که فردا
بر سر مزار شیخ احمد کهتو رفته به فقرا و ارباب استحقاق که دران بقعه توطن دارند
قسمت نمایند روز مبارک شنبه سیزدهم بمنزل فرزند شاهجهان رفته جشن مبارکشنبه
در آنجا ترتیب یافت و بجمعی از بندهاے خاص پیاله مرحمت شد و فیل سندر
مکهن را که در فیلان خاصه بجلدی و سبک پائی و خوش جلوئی امتیاز تمام داشت
و ناسبی هم خوب میدوید و از فیلان اول اول بود و حضرت عرش آشیانی بغایت این
را دوست میداشتند چون فرزند شاهجهان بسیار مایل بود و مکرر التماس نمود بیچاره
شده باساز طلا از زنجیر وغیره بایک ماده فیل درین روز بآنفرزند مرحمت فرمودم و یک
لک درب بوکلای عادل خان انعام شد درینولا بعرض رسید که مکرم خان ولد معظم خان
که بصاحب صوبگی اودیسه سرفراز است فتح ولایت خورده کرده و راجه آنجا گریخته

شد و گرد و خاک فرو نشست چون این ملک ریگ بوم است یقین که در برسات گرد
و خاک نباشد و گل و لای نشود صحراها سبز و خرم گردد خوب خواهد بود بهر حال
نمونه از برسات هم دیده شد روز سه‌شنبه پنج و نیم کروه کوچ نموده در کنار موضع جوسیما
نزول اقبال اتفاق درین منزل خبر رسید که مانسنگهه سیوره جان بمالکان جهنم سپرده
تفصیل این اجمال آنکه سیوره گروهی اند از ملاحده هنود و همیشه سرو پا برهنه میباشند
جمعی موی سر و ریش و بروت میکنند و بعضی می تراشند و لباس دوخته نمی
پوشند و مدار اعتقاد انها برین است که هیچ جاندار را آزرده نباید ساخت و طایفه
بانیه انها را پیر و مرشد خود میدانند بلکه سجده و پرستش مینمایند و این سیوره‌ها
دو فرقه اند یکی را پتا گویند و دیگری کرتهل مانسنگهه مذکور سردار طایفه کرتهل بود
و بالچند کلان کرده پتا هردو پیوسته در خدمت حضرت عرش آشیانی می بودند
چون آنحضرت شنقار شدند و خسرو گریخت و من از پی او ایلغار کردم رایسنگهه بهرتیه
زمیندار بیکانیر که به یمن تربیت و نوازش آنحضرت بمرتبه امارت رسیده بود از مانسنگهه
مذکور مدت سلطنت و پیش آمدن احوال مرا می پرسید و آن سیاه زبان که خود را
در علم نجوم و تسخیرات ماهر میگفت باو میگوید که نهایت سلطنت ایشان تا دو سال
است و آن حرف مبهوت باعتماد این سخن بیرخصت بوطن خود رفت و بعد ازان که
حق جل سبحانه این نیازمند را بکرم و لطف خود برگزید و همعنان فتح و فیروزی
بمستقر خلافت متمکن گشتم شرمنده و سرافگنده بدرگاه آمد و خاتمت احوال او در
جای خود گذارش یافته القصه مانسنگهه مذکور در همان سه چهار ماه بعلت جذام
مبتلا شد و اعضایش از هم ریخت تا حال بزندگی که مرگ ازان بمراتب بهتر
است در بیکانیر روز در بسر می برد درینولا اورا بیاد آورده حکم طلب فرمودم در اثنای
راه که بدرگاه می آوردند از غایت توهم زهر خورده جان بمالکان جهنم سپرد و هرگاه
نیت این نیازمند درگاه ایزدی مصروف بر عدالت و خیر باشد یقین که هرکس در
حق من بد اندیشد در خور نیت خود خواهد یافت طایفه سیوره در اکثر بلاد هند
می باشد غایتاً در ملک گجرات چون مدار سودا و خرید و فروخت بر بانیاست سیوره
بیشتر میباشد و غیر از بتخانه منازل بجهت بودن و عبادت کردن انها ساخته اند که
درحقیقت دارالفساد است و زن و دختر خود را پیش سیوره‌ها میفرستند و اصلا حیا و
ناموس درمیان نیست و انواع فساد و بیباکی از انها بوقوع می آید بنابرین حکم
باخراج سیوره‌ها فرمودم و فرامین باطراف فرستاده شد که هرجا سیوره باشد از قلمرو من
برآورند روز یکشنبه دهم بشکار رفته دو نیله گاو یکی نر و یکی ماده به بندوق زدم درین
روز پسر دلاور خان از پتن که بجاگیر پدرش تنخواه بود آمده سعادت زمین بوس
دریافت و اسپ کچهی پیشکش گذرانید بغایت خوش شکل است و خوش سواری
تا بملک گجرات در آمده ایم باین خوبی اسپ هیچکس پیشکش نیاورده قیمتش هزار
روپیه حکم شد روز مبارک شنبه یازدهم در کنار تال مذکور بزم پیاله ترتیب یافت و جمعی

جمعی از بندها که پیاله خورده اند خوشه‌هاے انگور بدست خود چیده مزه سازند روز دو شنبه غره اسفندارمذ از احمدآباد کوچ فرموده رایات مراجعت نصوب مالوه بر افراشت و تا دولتخانه که در کدر تال کانکریه ترتیب یافته بود نثار کنان شتافتم سه روز درین منزل مقام واقع شد روز مبارک شنبه چهارم پیشکش مقربخان بنظر گذشت تحفه که نفاست داشته باشد و خاطر بآن رغبت کند نبود و از همین خجالت پیشکش را بفرزندان خود داده که در درون محل گذرانند از جواهر و مرصع الات و اقمشه موازي یک لک روپیه را قبول نموده تتمه را باو بخشیدم از اسپان کچهي هم قریب بصد راس گرفته شد اما اسب برجسته نبود که تعریف توان کرد روز جمعه بنجم شش کروه کوچ کرده بر کنار دریاے احمد اباد نزول اجلال اتفاق افتاد چون فرزند شاهجهان رستم خان را که عمده بندهاے اوست بحکومت گجرات میگذاشت بالتماس انفرزند علم و نقاره و خلعت و خنجر مرصع عنایت فرمودم تاحال درین دولت رسم نبود که بنوکر شاهزاده‌ها علم و نقاره مرحمت شود چنانچه حضرت عرش اشیاني باکمال شفقت و مهرباني که بمن داشتند تجویز خطاب و علم و نقاره بامراے من نه فرموده بودند چون توجه والتفات من نسبت بانفرزند نه بحدیست که در هیچ مرتبه از مراتب خاطر جوئي اورا از دست توانم داد و در واقع فرزندیست شایسته و بهمه عنایتي زیبنده و در عنفوان عمر و دولت بهر جانب که روے همت نهاده آن مهم را خاطرخواه من صورت داده و همدرین روز مقربخان رخصت وطن یافت چون مزار قطب عالم پدر شاه عالم بخاري که در موضع بتوه واقعست برسر راه بود خود بانجا رفته پانصد روپیه بمقیمان انمقام خیر کردم روز شنبه ششم در دریاے محمود اباد بکشتي نشسته شکار ماهي کرده شد بر کنار آب مذکور مقبره سید مبارک بخاري واقعست که از امراے عمده گجرات بوده و این عمارت را بعد ازو فرزندش سید میران ساخته و بغایت گنبدیست عالي بر دور آن حصاریست از سنگ و آهک در نهایت استحکام ترتیب یافته تخمیناً از دو لک روپیه بیشتر خرچ شده باشد مقبرهاے سلاطین گجرات که بنظر در آمده هیچکدام ده یک این نیست هرچند انها صاحب ملک بوده اند و این نوکر غایتاً همت و توفیق خدا داده است هزار آفرین بر فرزندی که مقبره پدر خود را چنین ساخته

کرو مانده بگیتي یادگارے

روز یکشنبه مقام فرموده شکار ماهي کرده شد چهار صد ماهي بدام افتاد ازانجمله یک ماهي بی پولک بنظر درآمد که آن را سنگ ماهي گویند شکمش بغایت کلان و برآمده مینمود فرمودم که درحضور چاک کردند از میانش ماهي پولک داری برآمد که تازه فرو برده بود و هنوز تغیرے درو نرفته حکم کردم که هردو را وزن کنند سنگ ماهی شش و نیم سیر بنظر درآمد و آنرا که فرو برده بود قریب بدو سیر ظاهر شد روز دوشنبه هشتم چهار کروه و یک پاؤ کوچ فرموده در موضع موده منزل شد مردم اینجا تعریف برسات گجرات میکردند قضارا شب گذشته و امروز تا چاشت خیلکي باران

از سادات سیفي بوده و نسبت خانزادي موروثي بایں درگاه دارد از تعینات لشکر دکن بود گویا روزے چند دراں لشکر بہ تنگدستي و پریشاني میگذرانید رچوں مدتے بود که باضافه منصب سرفرازي نیافته بود توهم بے عنایتي من علاوه آں میشود و از آشوب خاطر و تنگ حوصلگي بلباس تجرد در آمده سر بصحراے آوارگي مي نهد و در عرض شش ماه تمام ملک دکن را از دولت‌آباد و بیدر و بیجاپور و کرناتک و گلکنده سیر کرده به بندر وایل میرسد و ازانجا بکشتي نشسته در بندر کوکه مي آید و بعد سورت و بروج و دیگر قصبات را که در سر راه واقع بود سیر نموده باحمدآباد میرسد دریںوقت زاهد نام یکے از نوکراں فرزند شاهجهان اورا گرفته بدرگاه آورد حکم فرمودم که بابند گراں بحضور آوردند چوں بنظر در آمد پرسیده شد که باوجود حقوق خدمت پدر و جد و نسبت خانزادگي باعث ایں بیسعادتي چه بود عرض کرد که‌درخدمت قبله و مرشد حقیقي دروغ نمیتواں گفت راستي آنکه پیش ازیں امیدوار مرحمت بودم و ازینکه طالع موافقت نکرد ترک تعلقات ظاهري نموده سراسیمه رو بوادي غربت نهادم چوں از گفتارش آثار صدق ظاهر بود در دلم اثر کرد و ازاں شدت فرو آمدم و پرسیدم که دریں سرگشتگي عادلخاں و قطب‌الملک و عنبر هیچ کدام را دیده معروض داشت که هرگاه طالع من دریں درگاه مدد نکرده باشد و ازیں دولت که بحریست بیکراں لب تشنه مراد مانده باشم حاشا که بچشمه سار انها لب همت‌تر سازم و بریده باد سرے که بسجود ایں درگاه رسیده باشد و بدیگرے فرود آید ازروزیکه قدم بوادي غربت نهاده ام تا حال وقایع خود را بطریق روزنامچه بر بیاضي ثبت نموده ام حقیقت احوال من ازانجا ظاهر خواهد بود ازینحرف بیشتر موجب ترحم گشت و مسودات اورا طلبیده خواندم معلوم شد که دریں سرگشتگي و غربت محنت و ریاضت بسیار کشیده و اکثر پیاده گردیده و بقوت ناگزیر عاجز گردیده ازینجهت خاطرم باو مهرباں شد و روز دیگر بحضور طلبیده بند از دست و پایش فرمودم که بر دارند و خلعت و اسپ و هزار روپیه خرچي عنایت شد و منصب او انچه بود ده پانزده اضافه مرحمت نمودم و چنداں اظهار لطف و عنایت فرمودم که هرگز در مخیله او نگذشته بود بزباں حال ایں بیت میگفت

اینکه مي بینم به بیداریست یارب یا بخواب
خویشتن را درچنیں نعمت پس ازچندیں عذاب

روز کم شنبه هفدهم شش کروه کوچ فرموده در مقام باره سینور نزول اقبال اتفاق افتاد پیش ازیں مذکور میگشت که در کشمیر اثروبائي ظاهرشد و دریں تاریخ عرضداشت واقعه نویس انجا رسید نوشته بود که دریںمالک علت وبا اشتداد تمام یافته و کس بسیار تلف میشود بایں طریق که روز اول دردسر و تپ بهم میرسد و خوں بسیار ازبیني مے اید روز دویم جاں بحق تسلیم مي کند و از خانهٔ که یک کس فوت شد تمام مردم آں خانه درمعرض تلف اند و هرکه نزد بیماري یا مرده برود بهماں حال مبتلا میگردد ازجمله شخصي

از بندهاے درگاه را که بخدمت این صوبه تعین شده بودند مشمول عواطف و نوازش بیدریغ ساخته رخصت فرمودم ازجمله شجاعت خان عرب را بمنصب دوهزار و پانصدیدات و دوهزار سوار از اصل و اضافه سرفراز فرموده نقاره و اسپ و خلعت عنایت شد و همت خان را بمنصب هزار و پانصدي و هشتصد سوار سرفراز ساخته خلعت و فیل لطف نمودم کفایت خان که بخدمت دیواني صوبه مذکور اختصاص دارد بهزار و دوصدي و سیصد سوار از اصل و اضافه ممتاز گشت صفي خان بخشي باسپ و خلعت سرفراز شد خواجه عاقل را بمنصب هزار و پانصدي و ششصد و پنجاه سوار از اصل و اضافه اختصاص بخشیده بخدمت بخشي گري احدیان تعین فرمودم و بخطاب عاقلخاني امتیاز یافت و سي هزار درب بوکیل قطب الملک که پیشکش آورده بود انعام مرحمت شد درین تاریخ فرزند شاهجهان انار و به که از فراه بجهت او آورده بودند بنظر گذرانید نه تاحال بابن کلاني دیده نشده بود فرمودم که وزن کنند سي بیست و نه توله و نه ماشه از انار چهل و نیم توله بوزن درآمد روزجمعه دوازدهم بشکار رفته دو نیله گاؤ یکي نر و یکي ماده شکار شد و روز شنبه سیزدهم سه نیله گاؤ دو نر و یکي ماده به بندوق زدم روزیکشنبه چهاردهم بسیخ اسمعیل ولد شیخ محمد غوث خلعت و پانصد روپیه خرچي عنایت فرمودم روز دوشنبه پانزدهم بشکار رفته دو ماده نیله گاؤ به بندوق زدم روز سه شنبه شانزدهم مشایخ گجرات را که بمتابعت آمده بودند مرتبه دیگر خلعت و خرچي با اراضي مدد معاش داده رخصت فرمودم و به هریک ازینها کتابے از کتاب خانه خاصه مثل تفسیر کشاف و تفسیر حسیني و روضةالاحباب مرحمت شد و بر پشت آن کتب تاریخ آمدن گجرات و مرحمت نمودن کتاب مرقوم گشت درینمدت که شهر احمدآباد از نزول رایات جلال آراستگي داشت شغل شبانروزي من این بود که ارباب استحقاق را بنظر در درآورده زر و زمین عنایت فرمایم و با آنکه شیخ احمد صدر و چندي از بندهاے مزاجدان تعین شده بودند که درویشان و مستحقان را بملازمت مي آورده باشند و فرزندان شیخ محمد غوث و نبیره شیخ وجیه‌الدین و دیگر مشایخ نیز حکم فرموده بودم که از ارباب استحقاق هرجا گمان داشته باشند بخدمت حاضر سازند و همچنین در محل چندے از عورات بهمین خدمت مقرر بودند که ضعیفه‌ها را بنظر بگذرانند و همگي همت مصروف آن بود که چون بعد از سالها مثل من بادشاهي بطالع فقراے این ملک آمده باشد باید که هیچ احدي محروم نماند و حق تعالے شاهد است که درین عزیمت کوتاهي نکرده ام و هیچ وقت ازین شغل فارغ نبوده ام اگرچه از آمدن احمدآباد اصلا محظوظ نشده‌ام غایتاً خاطرحقیقت شناس را باین خورسند دارم که آمدن من موجب رفاهیت حال جمعي کثیر از درویشان شد و خلقي بنوا رسید روز سه شنبه شانزدهم کوکب پسر قمرخان را که در برهانپور بلباس فقر درآمده سر بصحراے غربت نهاده بود گرفته آوردند و شرح این برسم اجمال آنکه کوکب نبیره میر عبداللطیف قزویني است که

آوردند که درین نزدیکی شیریست که بمردم راهگذری مزاحمت و آسیب میرساند و دربیشه
که میباشد کله و استخوان چندے از آدمیان که تازه خورده بود دیده شد بعد از دو پهر روز
بشکار آن شیر سواری نموده بیک زخم بندوق کارش ساختم اگرچه شیر کلان بود غایتاً از اینهم
کلان تر بارها زده شد از جمله شیرے که در قلعه ماندو زده بودم هشت و نیم من بود این
هفت و نیم من بوزن در آمد یکمن ازان کمتر روز سه‌شنبه بیست و سوم سه و نیم کروه و
کسرے کوچ نموده برلب آب نایب نزول نمودم روز کم‌شنبه بیست و چهارم قریب بشش
کروه طی نموده در کنار تال همده منزل شد روز مبارکشنبه بیست و پنجم مقام فرموده
بزم پیاله ترتیب یافت و بندهاے خاص بساغر عنایت سرخوش گشتند نوازش خان را
بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار که اضافه پانصدی ذات باشد سرفراز ساخته و خلعت
و فیل مرحمت نموده رخصت جاگیر فرمودم و محمدحسین سبزک را که بجهت ابتیاع
اسپان راهوار به بلخ فرستاده شده بود درین تاریخ بدرگاه رسیده سعادت زمین‌بوس دریافت
از اسپان آورده او یک اسب ابرش بغایت خوش رنگ و خوش دست است تاحال
باین رنگ ابرش دیده نشده بود و چند راهوار دیگر خوب آورده بود بنابر آن او را بخطاب
تجارت خانی سرفراز فرمودم روز جمعه بیست و ششم پنج کروه و یک پاو طی نموده در
موضع حالود منزل شد و راجه لچهمی نراین عموی راجه کوچ که الحال ملک گجرات
را باو عنایت فرموده‌ام اسب عنایت کردم روز شنبه بیست و هفتم سه کروه کوچ کرده
در مقام بوده نزول اجلال اتفاق افتاد روز یکشنبه بیست و هشتم پنج کروه طی نموده کنار
قصبه دوحد که این قصبه سرحد گجرات و مالوه است محل نزول رایات جلال گشت
پهلوان بهاءالدین برق انداز بچه لنگوری را با بزی به ملازمت آورده عرض نمود که در
راه یکی از توپچیان این بنده لنگور ماده را که بچه خود را در سینه گرفته در بالاے
درختی نشسته بود می بیند و آن سنگ دل رحم نکرده ماده لنگور را به بندوق میزند
بمجرد رسیدن بندوق بچه را از سینه جدا کرده بر شاخی میگذارد و خود بر زمین افتاده
جان می سپارد درین اثناے من رسیدم و آن بچه را فرود آورده بجهت شیر خوردن
نزدیک این بز بردم حق تعالی بز را برو مهربان ساخته شروع در لیسیدن و مهربانی کرد
و باوجود عدم جنسیت باهم چنان الفت گرفته اند که گویا از شکم او برآمده فرمودم
که بچه را ازو جدا سازند بمجرد جدا ساختن بز آغاز فریاد و بیطاقتی کرد و بچه لنگور
نیز بی تابی بسیار نمود اما الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن چندان تعجب ندارد
و مهربانی بز بان بچه جاے تعجب بسیار است لنگور جانوریست از عالم میمون
غایتاً موے میمون بزردے مایل و رویش سرخ و موے لنگور سفید و رویش سیاه و دم
لنگور دوچندان از دم میمون دراز است بنابر غرابت اینمقدمه نوشته شد روز دوشنبه
بیست و نهم مقام نموده بشکار نیله گاؤ رفتم و دو نیله گاؤ یکے نر و یکے ماده به بندوق
زدم روز سه شنبه سی‌ام هم مقام واقع شد *

تمام شد جلد اول تزوک جهان‌گیری

مرده بود اورا بر بالاے کاه انداخته شسته اند اتفاقاً گاوے آمده ازان کاه میخورد و
می میرد و بعد ازان سگی چند از گوشت آن گاو خورده تمام مرده اند وکارتا بجاے رسیده
که از توهم مرگ پدر نزدیک پسر و پسر نزدیک پدر نمی رود و از غرایب آنکه در محله
که ابتداے بیماري ازانجا شده بود آتشی درگرفته قریب بسه هزار خانه دران محله
می سوزد و در اثناے طغیانی این حادثه صباحی که اهل شهر و مواضع و نواحي بر
میخیزند شکل مستدیري بر درهائی خانه ظاهر شده می بینند سه دایره کلان بر روے
هم و دو دایره اوسط و یک دایره خورد و دیگر دوایر که میان آن بیاض ندارد و
این اشکال در همه خانها بهمرسیده و در مساجد نیز ظاهر میگردد از روزیکه آتش
افتاده و این اشکال نمایان گشته فی الجمله تخفیفی در وبا میگویند که شده است
چون این مقدمه غرابت تمام داشت نوشته شد غایتاً بقانون خرد راست نمي آید
و عقل من قبول اینمعني نمي کند والعلم عندالله امید که حق جل سبحانه تعالے
بربندهاے گناه گار خود مهربان گردد و ازین بلیه بالکلیه نجات یابند روز مبارک شنبه
هردهم دونیم کروه کوچ نموده درکنار آب مهي منزل شد درین روز زمیندار جام دولت
زمین بوس دریافته پنجاه راس اسب پیشکش و صد مهر و صد روپیه نذر گذرانید
نامش جسا است و جام لقب است هرکس که جانشین شود او را جام میگویند و این
از زمینداران عمده ملک گجرات است بلکه از راجهاے نامي هندوستانست ملکش
بدریاے شور متصل است پنج شش هزار سوار همیشه میدارد و در وقت کار تا ده دوازده
هزار سوار هم سامان میتواند داد و در ولایت او اسپ بسیار بهم میرسد چنانچه تا دو
هزار روپیه اسپ کچهي خرند و فروخت میشود براجه مذکور خلعت عنایت فرمودم
و همدرین روز لچهمي نراین راجه ولایت کوچ که در اقصاے بلاد بنگاله واقعست سعادت
آستانبوس دریافته پانصد مهر نذر گذرانید و بعنایت خلعت و خنجر مرصع سرفراز
گشت نوازش خان پسر سعید خان که بحکومت ولایت جونکره تعین بود بدولت
زمین بوس استسعاد یافت روز جمعه نوزدهم مقام شد روز شنبه بستم چهار کروه پاؤ کم کوچ
نموده برکنار تال جهنود نزول نمودم روز یکشنبه بست و یکم چهار کروه ونیم کوچ کرده
درکنار تال بدرواله فرود آمده شد درین روز خبر فوت عظمت خان گجراتي که بجهت
بیماري در احمدآباد مانده بود بمسامع جلال رسید او از بندهاے مزاجدان بود وخدمات
نیک ازوے مي آمد و از حقیقت ملک دکن و گجرات وقوف تمام داشت خاطر
حق شناس از خبر فوت او گراني پذیرفت در تال مذکور گیاهي بنظر درآمد که بمجرد
رسیدن انگشت و یا سرچوبے برگهایش نیز بهم مي آورد و بعد از زماني باز شگفته میگردد و
برگش از عالم برگ درخت تمر هندیست نامش بعربي شجرالحیا است و بهندي لجونتي
میگویند ولاجونتي بمعني حیااست چون از رسیدن دست وانگشت بر بهم مے آرد ازین جهت
به حیا نسبت کرده اند بے تکلف خالي از غرابتي نیست و نامش را هم نغزک یافته
اند و میگویند که درخشکي هم میشود روز دوشنبه بیست و دویم مقام شد قراولان خبر

جشن سیز دهمین نوروز از جلوس همایون

شب کمشنبه بیست و سویم ربیع‌الاول سنه ۱۰۱۷ هجري بعد ار گذشتن چهارده
نیم گهري تحویل آفتاب یعني حضرت نیر اعظم عطیه بخش عالم به برج حمل اتفاق
افتاد و تا این نوروز جهان افروز دوازده سال ار جلوس همایون این نیازمند درگاه الهي
بخیر و خوبي گذشته سال نو بمبارکي و فرخي آغاز شد روز مبارک شنبه دویم ماه
فروردي ماه الهي جشن وزن قمري انجمن افروز گشت و سال پنجاه و یکم ار عمر این
نیازمند درگاهِ ایزدي بمبارکي آغاز شد أمید که مدت حیات در مرضیات الهي صرف
شود و نفسي بے یاد او نگذرد بعد ار فراغ وزن تازه بتازه بزم بساط ترتیب یافت و بندهاے
خاص بساغر لبریز عنایت سرخوش گشتند درین روز آصفخان که بمنصب پنجهزاري
ذات و سه هزار سوار سرفرازي داشت بعنایت چهار هزار سوار دو اسپه و سه اسپه ممتاز
شد و تاشخان بخدمت عرض مکرر سرفرازي یافت خدمت توپخانه بمعتمد خان
مرحمت نمودم و اسپ کچهي که پسر دلاور خان پیشکش آورده بود با آنکه تا در ولایت
گجرات نزول موکب اقبال اتفاق افتاده مثل این اسپ بسرکار نیامده چون میرزا
رستم بسیار اظهار میل و خواهش نمود خاطر او را عزیز میداشتم باو عنایت نمودم بجام
چهار انگشتري ار الماس و یاقوت و زمرد و نیلم و دو دست بار مرحمت شد و براجه
لچهمي نراین نیز چهار انگشتري از لعل و عین‌الهره و زمرد و نیلم نیز عنایت شد مروتخان
ار بنگاله سه زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود دو فیل خاصه شد شب جمعه فرمودم که
دور تال را چراغان کردند بغایت خوب شده بود روز یکشنبه حاجي رفیق از عراق آمده
سعادت آستان بوس دریافت و مکتوبے که برادرم شاه عباس مصحوب او ارسال داشته
بود گذرانید مشارالیه غلام میر محمد امین‌خان قافله باشي است و میر او را ار عالم
فرزندان تربیت کرده در واقع خوب خدمتگاریست مکرر بعراق آمد و رفت نموده به
برادرم شاه عباس آشنا شده درین دفعه ازاسپان پنچاق و اقمشه نفیسه آورده بود چنانچه
از اسپ هاے او چند اسپ داخل طوایل خاصه شد چون بنده کار آمدني و خدمتگار
لایق عنایت است بخطاب ملک‌التجار سرفراز ساختم روز دوشنبه براجه لچهمي نراین
شمشیر خاصه و تسبیح مرصع و چهار دانه مروارید بجهت حلقه گوش مرحمت نمودم
روز مبارک شنبه میرزا رستم که به منصب پنجهزاري ذات و هزار سوار سرفراز بود باضافه
پانصد سوار امتیاز یافت اعتقاد خان بمنصب چهار هزاري و هزار سوار ممتاز شد

حکم جہانگیر

حکم فرمودم که این دوازده ساله احوال را یک جلد ساخته نسخه هاے متعدد ترتیب نمایند که به بندهای خاص عنایت فرمایم و بسایر بلاد فرستاده شود که ارباب دولت و اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند *

خاص بشکار فیل متوجه شدم چرا که فیل در کوهستانی واقع است و فراز و نشیب بسیار گذار پیاده بصعوبت میسر است پیش ازین جمعی کثیر از سوار و پیاده بطریق قمرغه دور جنگل را احاطه نموده بودند و بیرون جنگل برفراز درختی بجهت نشستن من تختی از چوب ترتیب داده در اطراف ان بر چند درخت دیگر نشیمن ها بجهت امرا ساخته بودند دویست فیل نر با کمند هاے مستحکم و بسیاری از ماده فیلان آماده داشته و بر هر فیل دو نفر فیلبان از قوم جرگه که شکار فیل مخصوص انهاست نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرائی از اطراف جنگل بحضور بیآرند تا تماشاے شکار انها کرده شود قضارا در وقتی که مردم از اطراف به جنگل درآمدند از انبوهي درخت و پست و بلند بسیار سلسله انتظام از هم گسیخت ترتیب قمرغه برجا نماند فیلان صحرائي سراسیمه بهر طرف روے نهادند و دوازده زنجیر فیل از نر و ماده بایں ضلع افتادند چوں بیم اں بود که مبادا بدر روند فیلهاے خانگي را پیشتر رانده هرجا یافتند بستند اگرچه فیل بسیار بدست بیامدند غایتاً دو فیل نفیس شکار شد بغایت خوب صورت و اصیل و تمام عیار چوں کوهی را که درمیان جنگل واقع است و ایں فیلان دراں جنگل می بودند را کس پهاری می گویند یعنی دیو کوه بایں نسبت راون سر و پاون سر که نام دیوهاست ایں هر دو فیل را نام کردم روز سه‌شنبه چهاردهم و کم‌شنبه پانزدهم مقام فرمودم شب مبارک‌شنبه شانزدهم کوچ نموده بمنزل کرهه بارهه نزول اجلال اتفاق افتاد حاکم بیگ که از خانزاده درگاه است بخطاب حاکمخاني سرفراز گشت و مبلغ سه هزار روپیه بسکرام زمیندار کوهستان پنجاب انعام شد چوں گرما نهایت اشتداد داشت و سواري زور متعذر بود کوچ بسبب قرار یافت روز شنبه هیجدهم در پرگنه دوحد منزل شد روز یکشنبه نوزدهم حضرت نیر اعظم عطیه بخش عالم در شرف خانه حمل جلوه جهان افروزی فرمود دریں روز جشن عالي ترتیب یافته برتخت مراد جلوس فرمودم شهنواز خان را که بمنصب پنجهزاري ذات سرفرازي داشت بعنایت دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه ممتاز ساختم خواجه ابوالحسن میر بخشي بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار اصل و اضافه سرفرازي یافت چون احمد بیگ خان کابلي که بحکومت کشمیر سرفرازي داشت تعهد نموده بود که در عرض دو سال فتح ولایت تبت و کستوار نماید و ان وعده منقضي گشت و ایں خدمت ازو بانصرام نرسید بنابریں اورا معزول ساخته دلاور خان کاکر را به صاحب صوبگي کشمیر سربلندي بخشیدم و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت فرمودم و او نیز خط تعهد سپرد که در عرض دو سال فتح تبت و کشتوار نماید بدیع الزمان پسر شاهرخ میرزا از جاگیر خود که در سلطان پور داشت امده سعادت استانبوس دریافت قاسمخان را بعنایت خنجر مرصع و فیل سرفراز ساخته بحکومت صوبه پنجاب رخصت فرمودم شب سه شنبه بیست یکم از منزل مذکور کوچ فرموده عنان موکب اقبال بصوب احمد اباد معطوف داشتم چوں از شدت گرما و عفونت هوا سخت

سربزار خاں به منصب دو هزار و پانصدي و هزار و چهار صد سوار سرفراز گشت معتمد
خاں بمنصب هزاري و سیصد و پنجاه سوار سربلندي یافت به‌انیراے سنکهدلن و فدائي
خاں اسپ صد مهري عنایت شد چوں صوبه پنجاب بحفظ و حراست اعتماد الدوله مقرر
است حسب الالتماس او میر قاسم بخشي احدیاں را که نسبت و سلسله ایشاں دارد
بحکومت صوبه مذکور سرفراز فرمودم و منصب هزاري ذات و چهارصد سوار و خطاب قاسم
خاني مرحمت کردم پیش ازیں راجه لچهمي نراین اسپ عراقي عنایت نموده بودم
دریں تاریخ فیل و اسپ ترکي بخشیده رخصت بنگاله فرمودم جام بانعام کمر شمشیر مرصع
و تسبیح مرصع و اسپ یکے عراقي دیگرے ترکي و خلعت سرفرازي یافته رخصت وطن شد
صالح برادر زاده آصفخاں مرحوم را بمنصب هزاري و سیصد سوار ممتاز ساخته رخصت
صوبه بنگاله فرمودم و اسپي بمشار الیه مرحمت شد دریں تاریخ میر جمله از عراق آمده
دولت زمین بوس دریافت مشار الیه از سادات معتبر اصفهان است و سلسله اینها در
عراق همیشه عزت داشته اند و الحال برادر زاده او میر رضي در خدمت برادرم شاه
عباس بمنصب صدارت اختصاص دارد و شاه صبیه خود را باو نسبت کرده میر جمله
بیست ازیں بچهارده سال از عراق برآمده نزد محمد قلي قطب الملک بگلکنده رفته بود
نامش محمد امین است و قطب الملک او را میر جمله خطاب داده بود مدت ده سال
مد رعنیه او بوده و صاحب سامان شده بعد از آنکه قطب الملک مذکور ودیعت حیات سپرده
و نوبت ریاست به برادر زاده او رسیده بمیر سلوکي که خاطر خواه او باشد نکرده و میر
رخصت گرفته بایران شتافته و شاه بنابر نسبت میر رضي و عزتے که مردم صاحب سامان
را در نظرها میباشد بمیر مذکور توجه و شفقت بسیار ظاهر فرموده و او نیز پیشکشهاے
لایق گذرانیده مدت سه چهار سال در عراق بسر برده و بملک ها بهم رسانیده چوں مکرر
معروض گشت که او اراده خدمت ایں درگاه دارد فرمان فرستاده بدرگاه طلب فرمودم
و مشار الیه بمجرد رسیدن فرمان ترک تعلقات نموده جریده روے اخلاص بدرگاه نهاد
و دریں تاریخ بعز بساط بوس مفتخر گشته دوازده راس اسپ و نه تعور قماش و دو
انگشتري پیشکش گذرانید چوں از روے عقیدت و اخلاص آمده مشمول عواطف
و مراحم ساخته بالفعل بیست هزار درب خرچے و خلعت عنایت شد و دریں روز
خدمت بخشي گري احدیاں را از تغیر قاسم خاں بعنایتخاں مرحمت فرمودم و خواجه
عاقل را که از بندهاے قدیم است بخطاب عاقل خاني سرفراز فرموده اسپ عنایت
نمودم روز جمعه دلاور خاں از دکن آمده سعادت آستانبوس دریافت صد مهر و هزار روپیه
نذر گذرانید باقرخاں فوجدار صوبه ملتان بمنصب هشتصدي ذات و سیصد سوار سرفراز
گشت تجارت خان و ناهوی زمیندار صوبه ملتان بانعام فیل ممتاز شدند روز شنبه یازدهم
بعزم شکار فیل از دوحد کوچ فرموده در موضع کره باره نزول اجلال اتفاق افتاده روز
یکشنبه دوازدهم موضع سجارا محل ورود موکب منصور گشت ازینجا تا دوحد هشت
کروه است و تا شکارگاه یک و نیم کروه صباح روز دوشنبه سیزدهم با جمعي از بندهاے

ایذمست نقش‌هاے سکهٔ عهد جهانگیری که یکطرف ان بشکل بروج دوازده گانه نقش میشد و من بسعي بسیار اصل ان سکهاے دوازده گانه را بهمرسانیده نقل انها بعینه دریفمقام نقش میکنم

نقش سکه صورت حمل مطابق ماه فروردین

نقش سکه صورت ثور مطابق ماه اردی بهشت
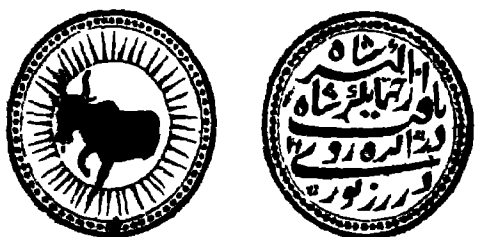
نقش سکه صورت جوزا مطابق ماه خرداد

دقش سکه صورت سرطان مطابق ماه تیر
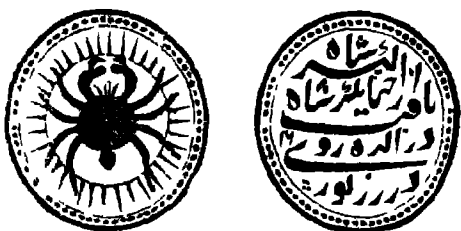
نقش سکه صورت اسد مطابق ماه مرداد
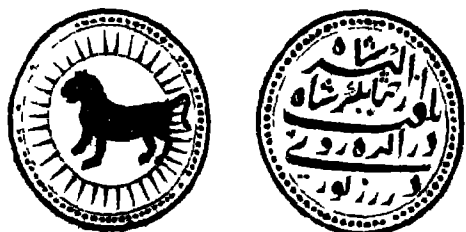
نقش سکه صورت سنبله مطابق ماه شهریور
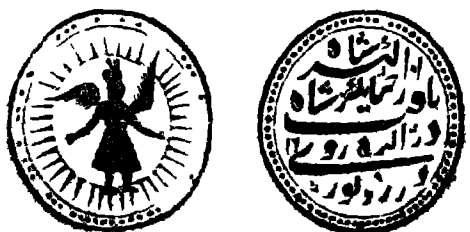
بسیار می کشیدند و تا رسیدن باگره مسافت بعید بایستی پیمود بخاطرم گذشت که ایام تابستان درین موسم بدارالخلافه توجه نفرمائیم چون تعریف برشکال ملک گجرات بسیار شنیده می شد و شهرت احمد اباد را نسبتی نمانده بود قصد گجرات بخیال گذشت اخرا سے نبودن احمدابادقرار گرفت و ازانجا که حمایت و حراست ایزد حق سبحانه همه جا و همه وقت حافظ و ناصر این نیازمند است مقارن اینحال خبر رسید که باز در آگره اثر وباء ظاهر شد و مردم بسیار تلف میشوند بدابرین فسخ عزیمت آگره که بالهام غیبی در خاطر پرتو افگنده بود مصمم گشت جشن مبارک شنبه بیست سویم بمنزل جالود ترتیب یافت پیش ازین ضابطه سکه چنان بود که یک روے زر اسم مرا نقش میکردند و بر روے دیگر نام مقام و ماه و سنه جلوس دریولا بخاطر رسید که بجاے ماه صورت برجی را که بآن ماه منصوب باشد نقش بکنند مثلا در ماه فروردي صورت بره و در اردی بهشت شکل ثور و چون همچنین در هر ماه که سکه شود یکطرف صورت آن برج را بدوعی نقش کنند که حضرت نیر اعظم ازان طالع باشد و این تصرف خاصه من است و تا حال نشده بود *

درین روز اعتقاد خان بعنایت علم سرفرازي یافت به مروتخان که از تعیدات صوبه بنگاله است نیز علم مرحمت شد و شب شنبه بیست و هفتم در موضع بدرواله از پرگنه سهرا نزول اقبال اتفاق افتاد و درین منزل آواز کویل شنیده شد کویل مرغی است از عالم زاغ غلیقاً در جثه خورد تر هرد و چشم زاغ سیاه می باشد و از کویل سرخ ماده او خالهاے سفید می دارد و نر سیاه یکرنگ است نر او بغایت خوش آواز می باشد بلکه آواز اورا هیچ نسبتي بآواز ماده او نیست کویل درحقیقت بلبل هندي است همچنان که مستي و شورش به بلبل در بهار میباشد آشوب کویل در آمد برسات که بهار هندوستان است می شود ناله اش بغایت دلنشین و موثر است و آغاز مستي او مقارن است برسیدن انبه اکثر بر درخت انبه می نشیند و از رنگ و بوے انبه محظوظ است و از غرایب آنکه کویل خود بچه از بیضه بر نمی آرد و در وقت بیضه نهادن هرجا آشیانه زاغ را خالي می یابد بیضه آن را بمنقار شکسته بیرون می اندازد و خود بجاے آن بیضه می نهد و میپرد و زاغ آن را بیضه خود تصور کرده بچه بر می آورد و پرورش میدهد و این امر غریب را من خود در الهآباد مشاهده کرده ام شب کم شنبه بیست و نهم کنار دریاے مهي منزل شد و جشن مبارکشنبه دران محل ترتیب یافت دو چشمه در کنار دریاے مهي ظاهر شد بغایت آب صاف داشت چنانچه که اگر دانه خشخاش هم در او افتد تمام ظاهر میشود تمام آن روز بهمراهي اهل محل گذرانیده شد چون سیر منزل دلکش بود فرمودم که بر لب هرچشمه صفه بسازند روز جمعه در دریاے مهي شکار ماهي کرده شد و ماهي هاے کلان پولک دار بدام افتاد نخست بفرزند شاه جهان حکم شد که شمشیر خود بیارماید بعد ازان بامرا فرمودم که شمشیر هاے که در کمر بسته اند بیندازند شمشیر آن فرزند بهتر از همه برید

ماهی‌ها بجمعی از بندها که حاضر بودند قسمت نموده شد شب شنبه غره اردی
بهشت ماه از منزل مذکور کوچ فرموده به یساولان و تواچیان حکم کردم که از مواضعی
که برسر راه و نزدیک براه واقع است بیوه و بیچاره آنجا را جمع ساخته بحضور
بیارند که بدست خود خیرکنم که هم باعث مشغولیست و هم نامرادان بفیض میرسند
کدام مشغولی به‌ازین خواهد بود روز دو شنبه سویم شجاعت خان عرب و همت خان
و دیگر بندهاے که از تعینات صوبه دکن و گجرات بودند دولت آستان بوس دریافتند
مشایخ و ارباب سعادت که در احمدآباد توطن دارند ملازمت نمودند روز سه شنبه چهارم
کناردریاے محمود آباد محل نزول عساکر اقبال گشت رستم خان را که فرزند شاهجهان
بحکومت گجرات گذاشته بود بسعادت زمین بوس سرفراز شد جشن مبارک شنبه ششم
در کنار تال کاکریه ترتیب یافت ناهر خان حسب‌الحکم از صوب دکن آمده بسعادت
کورنش فرق عزت برافراخت بفرزند شاه جهان انگشتری الماس از بابت پیشکش
قطب‌الملک که هزار مهر قیمت داشت مرحمت شد اتفاقاً دران الماس سه خط در
برابر یکدیگر و خط منحرف در زیر آن واقع بود چنانچه نقش لله ظاهرمیشد این الماس
را از نوادر روزگار دانسته فرستاده بود حالانکه رگ و تراش در جواهر عیب است لیکن
بظاهرعام فریب بود و معهذا از معدنی که معتبر است نبود چون فرزند شاه جهان
میخواست که از غنایم فتح دکن یادبودے بجهت برادرم شاه عباس فرستد این الماس را
با دیگر تحفه ها بجهت ایشان ارسال میدارد درین روز هزار روپیه در وجه انعام برگهراے
باد فروش عنایت فرمودم مشارالیه گجراتی الاصل است وازنقل وسرگذشت احوال
این ملک استحضار تمام دارد نامش بونته بود یعنی نهال بخاطر رسید که چنین مردے
را بونته گفتن بے نسبت است خصوص‌الحال که بسحاب مکرمت ما سرسبز و بارور
بوده باشد بفارسان حکم فرمودم که بعد ازین اورا برگهراے میگفته باشند برگهه بزبان هندوی
درخت را میگویند روز جمعه هفتم ماه مذکور موافق غره جمادی الاولی در ساعت
مسعود مختار بمبارکی و فرخی بشهر احمدآباد در آمدم وقت سواری فرزند بلند اقبال
شاه جهان بیست هزار چرن که پنجهزار روپیه باشد بجهت نثار آورده بود تا دردولتخانه
نثارکنان شتافتم چون بدولتخانه نزول اقبال فرمودم طرهٔ مرصع که بیست و پنجهزار
روپیه قیمت داشت برسم پیشکش گذرانید و ازبندهاے او که درین صوبه گذاشته بود
نیز پیشکشها آوردند بهمه جهت قریب بچهل هزارروپیه شده باشد چون بعرض
رسید که خواجه بیگ میرزاے صفوی در احمد نگر بجوار مغفرت ایزدی پیوسته خنجر
خان را که بفرزندی برگزیده بود بلکه از فرزند صلبی گرامی ترمیداشت و درحقیقت
جوان رشید خدمت طلب و بنده قابل تربیت است بمنصب دوهزاری ذات و سوار
از اصل و اضافه سرفراز ساخته حراست قلعه احمد نگر بعهده او مقرر فرمودم درین ایام
ازشدت گرما و عفونت هوا بیماری درمیان مردم شایع شده و از اهل شهر و اردو کم
کسے باشد که دو سه روزے باین بلا مبتلا نشده باشد تب محرق یا درد اعضا بهم میرسد

نقش سکہ صورت میزان مطابق ماہ مہر
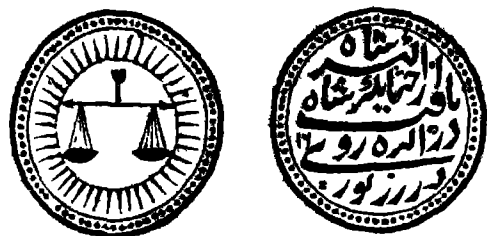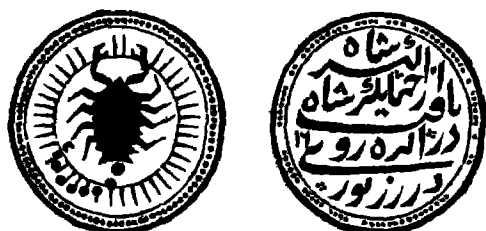
نقش سکہ صورت عقرب مطابق ماہ ابان

نقش سکہ صورت قوس مطابق ماہ اذر

نقش سکہ صورت جدی مطابق ماہ دی

نقش سکہ صورت دلو مطابق ماہ بہمن

نقش سکہ صورت حوت مطابق ماہ اسفندارمذ
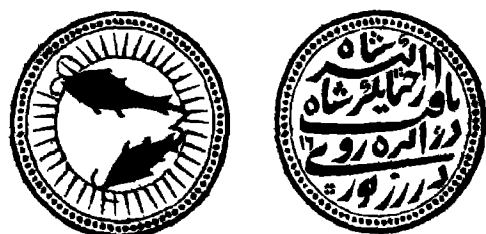
این کوفت شما بیکبارگی بر طرف خواهد شد و همین که من در یک روز هر دو از ینها کم کردم در همان روز اول بسیار فایده کرد روز مبارک شنبه سوم خورداد ماه قزلباش خان بمنصب هزار و پانصد بذات و هزار و دویست سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت و عرضداشت کچهپت خان داروغه فیل خانه و بلوچ خان قراول بیگی رسید که تا حال شصت و ده زنجیر فیل از نر و ماده شکار شده بود و بعد ازین هرچه شود عرضداشت خواهد شد حکم کردم که فیل پیر و انچه خورد باشد زنهار نگیرند و غیر ازین دو قسم از نر و ماده هرچه بنظر در آید شکار کنند روز دوشنبه چهار دهم مبلغ دو هزار روپیه بجهت عرس شاه عالم بسید محمد صاحب سجاده ایشان عنایت نمودم و اسپ خاصگی کچهی که از اسپان سره جام بود پیشکش نموده بود براجه نرسنگه دیو مرحمت شد هزار روپیه به بلوچ خان قراول بیگی که بخدمت شکار فیل تعین است انعام فرمودم روز سه شنبه پانز دهم اثر گرانی درد سر در خود یافتم اخر به تپ منجر شد شب پیاله هاے معتاد را نخوردم و بعد از نیم شب آزار خمار بر محنت تپ افزودم و تا دم صبح بر بستر می طپیدم اخر روز کم شنبه شانزدهم تپ تخفیف یافت و باستصواب حکما شب ثلثان معتاد پیاله خورده شد و بجهت خوردن شوربای ماش و برنج هرچند تکلیف میکردند و مبالغه می نمودند نتوانستم بخود قرار داد تا بحد تمیز رسیده ام یاد ندارم که هرگز شوربای نوعان خورده باشم امید که بعد ازین هم حاجت نه افتد چون درین روز غذا آوردند طبیعت رغبت نه نمود مجملاً سه روز و دو شب بفاقه گذشت با آنکه یک شبان روز تب کشیده ام و ضعف و بیطاقتی بحدیست که گویا مدتها صاحب فراش بوده ام اشتها مطلق نمانده و بطعام رغبت نمیشود و در حیرتم که بانی این شهر را چه لطافت و خوبی منظور بوده که در چنین سر زمینی بے فیض شهر ساخته بعد ازو دیگران نیز عمر عزیز خود را درین خاکدان بر همه چیز گذرانیده اند هوایش مسموم و زمینش کم آب و ریگ بوم و گرد و غبار بحدے که پیش ازین شرح داده شد آب بغایت زبون و ناگوار و رود خانه که در کنار شهر واقع است غیر از ایام برسات همیشه خشک میباشد چاهها اکثر شور و تلخ تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گاذران دوغاب شده مردم اعیان که بقدر سامانے دارند در خانه هاے خود برکها ساخته اند و در ایام برسات از آب باران پر می سازند و تا سال دیگر ازان آب میخورند و مضرات آبی که هرگز هوا باو نرسد و راه بر آمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون شهر بجاے سبزه و ریاحین تمام صحرا زقوم زار است و نسیمی که از روے زقوم ورد فیض او معلوم مصرع

ای تو مجموعه خوبی بچه نامت خوانم

پیش ازین احمدآباد را گرداباد گفته بودم الحال نمیدانم که سموم ستان نام نهم یا بیمارستان خوانم یا زقوم زار گویم یا جهنم آباد که شامل جمیع صفات است اگر موسم برسات مانع نبودے یکروز درین محنت سرا توقف نمی فرمودم و سلیمان وار بر تخت باد نشسته بیرون می شتافتم و خلق خدا را ازین رنج و محنت خلاص میساختم

و در عرض دو سه روز آزار تمام میرساند چنانچه بعد از صحت مدتی اثر ضعف وسستی
باقی می ماند غایتاً عاقبت بخیر است و حذر جانب بکسی کم میرسد و از مردم
کهن سال که درین ملک توطن دارند شنیده شد که پیش ازین به سی سال همین
قسم تپ بهم رسیده بود و بخیر گذشت بهر حال در آب و هوای گجرات
زبونی ظاهر شد و ازین آمدن بغایت پشیمانم امید که حق جل و علی بفضل و
کرم خویش این گرانی را که سبب نگرانی خاطر است از میان مردم بردارد روز
مبارک شنبه سیزدهم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ بمنصب هزار و پانصدی ذات
و سوار و عنایت علم سرفرازی یافته بخدمت فوجداری سرکار پتن تعین شد سید نظام
فوجدار سرکار لکهنو بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت منصب علی
قلی درمن که از تعینات صوبه قندهار است بالتماس بهادر خان صاحب صوبه قندهار
هزاری ذات و هفتصد سوار حکم شد سید هزبر خان باره بمنصب هزاری ذات و چهار
صد سوار سربلندی یافت زبردست خان را بمنصب هشتصدی ذات و سیصد و پنجاه
سوار سرفراز فرمودم دربنولا قاسم خواجه ده بندی پنج دست باز توبغون از ماوراءالنهر
مصحوب یکی از اقوام خود برسم نیاز ارسال داشته بود یک دست در راه ضایع شد چهار
دست بسلامت در اوجین رسیدند حکم فرمودم که مبلغ پنجهزار روپیه حواله کس ایشان
نمایند که از هر قسم متاع که مرضی خواجه داند ابتیاع نموده ببرد و هزار روپیه
بمشارالیه انعام شد و همدرین وقت خان عالم که نزد دارای ایران بایلچی گری رفته
بود یک دست باز اشیانی که بزبان پارسی اکه می گویند پیشکش فرستاده بود از نظر
گذشت بظاهر علامتی که از بازدامی تمیز توان کرد ندارد بعد از پرانیدن تفاوت ظاهر
میشود و روز مبارک شنبه بستم میر ابوالصالح خویش مرحومی میرزا یوسفخان
حسب الحکم از دکن آمده سعادت آستان بوس دریافت صد مهر نذر و کلگی مرصع
پیشکش گذرانید میرزا یوسفخان از سادات رضوی مشهد است و سلسله اینها در خراسان
همیشه معزز و مکرم بوده اند و بالفعل برادرم شاه عباس صبیه خود را به برادر خورد میر
ابوالصالح مذکور نسبت کرده پدرش میرزا اتع خادم باشی روضه رضیه امام هشتم است
و میرزا یوسف خان بمیامن تربیت حضرت عرش اشیانی بمرتبه امارت و منصب
پنجهزاری رسیده بود بی تکلف خوب میری بود و نوکر را بسیار بتوزک میداشت
و بسیاری از خویشان او برگرد او فراهم آمده بودند در صوبه دکن برحمت حق پیوست
اگرچه فرزند بسیار ازو ماند و نظر به حقوق قدیم رعایتها یافتند خصوص در تربیت پسر
کلانش نهایت توجه مبذول گشت در اندک مدت بمرتبه امارت رسانیدم غایتاً ازو تا
پدر فرق بسیاری است روز مبارک شنبه بست و هفتم بحکیم مسیح الزمان بیست
هزار درب انعام مرحمت شد و بحکیم روح الله صد مهر و هزار روپیه عنایت فرمودم چون
مزاج مرا بسیار خوب دریافته بود دید که هوای گجرات بغایت ناساز گار است حکیم
مذکور گفت همین که شما در شراب و افیون معتاد اندک کمی خواهند فرمود تمام

بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید

غزلي گفته و میرزا رستم صفوی و میرزا مراد پسر او نیز طبع ازمائي نموده الله مطلع

در بدیهه بخاطر رسید

ساغر می بر رخ گلزار می باید کشید * ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

از ایستاده هاے بزم حضور هرکه طبع نظمی داشت غزلي گفته گذرانید اینمصرع ظاهر شد که از مولانا عبدالرحمن جامي است و غزل او تمام بنظر در آمد غیر ازان مصرع که بطریق مثل زبان زد روزگار شده دیگر کارے نساخته بخایت ساده و هموار گفته درین تاریخ خبر فوت احمد بیگ خان حاکم کشمیر رسید پسران او که از خانه زادان این درگاه اند و اثر رشد و کارطلبي از ناصیه احوال انها ظاهر بود بمناصب مناسب سرفرازي یافته بخدمت صوبه بنگش و کابل تعین شدند منصب او دوهزار و پانصدي آبود پسر کلان او بمنصب سه هزاري و سه پسر دیگر بمنصبهاء پانصدي ممتاز گشتند روز مبارک شنبه چهار دهم خواجه باقیخان که بجواهر اصالت و شرافت و نجابت و شجاعت آراستگي دارد و یکے از تهانجات ملک برار بعهده اوست بمنصب هزار و پانصدي و هزار سوار از اصل و اضافه و بخطاب باقیخاني علم عزت بر افراخت رے کهنور که سابق دیوان صوبه گجرات بود بدیواني صوبه مالوه ممتاز گشت درینولا جفت شدن سارس که تاحال دیده نشده بود و در مردم شهرت دارد که هرگز هیچکس ندیده بنظر درآمد سارس جانوریست از عالم کلنگ غایتاً از کلنگ ده دوازده پرکلان‌تر و میان سر پر ندارد و پوستے است بر استخوان سر کشیده و از پشت چشم تا مقدار شش انگشت از گردن او سرخ میباشد اکثر در صحرا جفت جفت بسر می برد و احیاناً خیل خیل هم بنظر درمي آیند و جفت آن را از صحرا آورده در خانه ها نگاه مي دارند و با مردم انس میگیرند القصه جفت سارسی است در سرکار من که لیلي و مجنون نام نهاده ام روزے یکی از خواجه سرایان عرض کرد که در حضور من اینها باهم جفت شدند حکم فرمودم که هرگاه باز اراده جفت شدن داشته باشند مرا آگاه سازند هنگام سفیده صبح آمده عرض کرد که سار میخواهند که جفت شوند درلحظه خود بجهت تماشا شتافتم ماده پاهاے خود را راست گذاشته اندکے خم کرد نر اول یک پاے خود را از زمین برداشته بر پشت او نهاد و بعد ازان پاے دوم را و لحظه بر پشت او نشسته جفت شد انگاه فرود آمد و گردن را دراز ساخته نول را بر زمین رسانیده یک مرتبه بر گرد ماده گشت یمکن که بیضه نهاده بچه هم برآرند و از الفت و محبت سارس با جفت خود نقلها غریب و عجیب بسیار شنیده شد چون بتواتر رسیده و غرابت تمام دارد نوشته مي شود از جمله قیام خان که از خانه زادان این درگاه است و در فن شکار و قراولي وقوف تمام دارد عرض کرد که روزے بشکار رفته بودم سارسے نشسته یافتم چون نزدیک تر شتافتم از جاے خود برخاسته روان شد و از رفتار او اثر ضعفی والمی یافته شد جاے که نشسته بود رفتم استخوانے چند بامشتی پر

چون مردم این شهر بغایت ضعیف دل و عاجز اند بنابر احتیاط که مبادا بعضی از اهل اردو به تعدی و ستم در خانه ملکی انها فرود آیند و مزاحم احوال فقرا و مساکین شوند و قاضی و میر عدل بجهت رودیدگی مداهنت نمایند تا نتوانند باز ستم پیشهاء ستم آشنا از تاریخی که درین شهر نزول سعادت اتفاق افتاد باوجود حدت و حرارت هوا هر روز بعد از فراغ عبادت دوپهر بجهروکه طرف دریا که هیچگونه حایلی و مانعی از در و دیوار و یساول و چوبدار ندارد برامده دوسه ساعت نجومی می نشینم و بمقتضای عدالت بفریاد داد خواهان رسیده ستم پیشهها را در خور جرایم و تقصیرات سیاست میفرمائیم حتی در ایام ضعف باکمال درد والم هر روز بدستور معهود بجهروکه برامده تن اسانی بر خود حرام داشته ام

بهر نگهبانی خلق خدا * شب نکنم دیده بخواب اشنا
از پی اسودگی جملهٔ تن * رنج پسندم به تن خویشتن

بکرم الهی عادت چنان شده که درمیان شبانروزی بیش از دوسه ساعت نجومی نقد وقت بتاراج خواب نمیرود درین ضمن دو فائده منظور است یکی اگاهی از ملک و دوم بیدار دلی بیاد حق و حیف باشد که این عمر چند روزه بغفلت بگذرد چون خواب گرانی در پیش است این بیداری را که دیگر در خواب نخواهم دید غنیمت شمرده یک چشم زدن از یاد حق غافل نباید بود

باش بیدار که خواب عجبی درپیش است

و همان روز که تپ کردم فرزند بجان پیوند شاه جهان تپ کرد و کوفت او بامتداد انجامید و تا ده روز سورنش نتوانست رسید روز مبارکشنبه بیست و چهارم امده ملازمت نمود بغایت ضعیف و ناتوان بنظر در امد چنانچه اگر کسی نگوید توان فهمید که این کس بیماری یک ماه بلکه بیشتر هم کشیده باشد شکر که عاقبت بخیر گذشت روز مبارک شنبه سی و یکم میر جمله که درینولا از ایران امده مجملی از احوال او رقمزده کلک وقایع نگار شده بمنصب هزار و پانصدی ذات و دویست سوار فرق عزت بر افراخت درین روز بجهت صحتی که کشیده ام یک زنجیر فیل و یک راس اسپ و اقسام چهار پایه بامقدارے [illegible] و نقره و دیگر اجناس برسم تصدق بمستحقان عنایت شد اکثر از بندها در خور سرمایه خویش تصدقات اورده بودند فرمودم که اگر غرض اظهار اخلاص و مجراست مقبول نیست و اگر از صدق عقیدت است چه حاجت باوردن حضور غایبانه خود بفقرا وارباب استحقاق قسمت نمایند روز مبارک شنبه هفتم تیر ماه الهی صادق خان بخشی بمنصب دوهزاری ذات و سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت اراد تخان میر سامان بمنصب دو هزاری و هزار سوار ممتاز گشت میر ابو صالح ... بمنصب دوهزاری و هزار سوار بخطاب رضویخانی و عنایت علم و فیل سرفراز شده ... دکن رخصت یافت درینولا بعرض رسید که سپهسالار اتالیق خان خانان در تتبع ... مصرع مشهور که

ملکش بدریاے شور پیوسته است بهاره و جام از یک جد اند و بنده پست بالا تر بهم
میرسند غایتاً بجهت ملک و جمعیت اعتبار بهاره از جام بیش است می گویند که
بدیدن هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده سلطان محمود فوجی بر سر او فرستاده بود
جنگ صف کرد و شکست بر فوج محمود افتاد القصه در وقتی که خان اعظم به تسخیر
قلعه جوناگره ملک سورته شتافت نتو که مخاطب بسلطان مظفر بود و خود را وارث
ملک میگرفت بحال تباه در پناه زمینداران روزگار بسر می برد بعد ازان جام با افواج
منصوره جنگ صف کرده شکست خورد و نتو به پناه راے بهاره در آمد خان اعظم
نتو را از راے بهاره طلب نمود مشارالیه چون تاب مقاومت با لشکر منصور نداشت
نتو را سپرده بابن دولتخواهي از صدمات افواج قاهره محفوظ ماند دران وقت که احمدآباد
بنور موکب اقبال اراستگي یافت و نزدیکی کوچ شد بملازمت نرسید و زمین اوهم خیلے راه
بود و فرصت نیز مقتضے تعین افواج نبود چون بحسب اتفاق بار مراجعت واقع شد درین
دفع فرزند شاهجهان راجه بکرماجیت را با فوجی از بندهاے درگاه تعین فرمود او نجات
خود را منحصر در آمدن دانسته خود بسعادت آستان بوس شتافت و دویست مهر
و دو هزار روپیه نذر و صد اسپ پیشکش گذرانید غایتاً از اسپان او یکی آنچنان نبود که
خاطر پسند باشد عمرش از هشتاد زیاده بنظر می در آمد و خود میگوید که نود سال
دارم در حواس و قواي ظاهر فتورے نرفته از مردم او پیري بنظر در آمده موے ریش و
بروت و ابروے او سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا راے بهاره یاد دارد و درپیش
او از خوردي کلان شده ام درین تاریخ ابوالحسن مصور بخطاب نادرالزماني سرفراز گشت
مجلس جلوس مرا در دیباچه جهانگیر نامه کشیده بنظر در آورد چون سزاوار تحسین
و آفرین بود مورد الطاف بیکران گشت کارش بعیار کامل رسیده و تصویر او از کار نامه
هاے روزگار است درین عصر نظیر و عدیل خود ندارد اگر درین روز اوستاد عبدالحي
و اوستاد بهزاد در صفحه روزگار مي بودند انصاف کار او مي دادند پدرش اقارضائي
هروي در زمان شاهزادگي من بخدمت من پیوسته او را نسبت خانزادي باین
درگاه است غایتاً او را هیچ اشنائي و مناسبت بکار پدرش نیست بلکه از یک عالم
نمیتوان گفت و مرا نسبت باو حقوق تربیت بسیار است از صغر سن تا حال خاطر
همیشه متوجه تربیت او بوده تا کارش بدین درجه رسیده الحق نادره زمان خود بوده
و همچنین اوستاد منصور نقاش که بخطاب نادرالعصري ممتاز است و در فن نقاشي
یگانهٔ عصر خود است و در عهد دولت پدر من و من این دو تن ثالث خود ندارند مرا
ذوق تصویر و مهارت تمیز او بجاے رسید که از اوستادان گذشته و حال کار هرکس بنظر
در می آید بی آنکه نامش مذکور شود بدیهه دریابم که کار فلان است بلکه اگر مجلسے
باشد مشتمل بر چند چهره و هر چهره کار یکی از اوستادان باشد می توانم یافت که
هر چهره کار کیست و اگر در یک صورت چشم و ابرو را دیگرے کشیده باشد درانصورت
می فهمم که اصل چهره کار کیست و چشم و ابرو را که ساخت شب یکشنبه سي و

بنظردرآمد که درزیرخود گرفته نشسته بود بر دور آن دام چیده خود را بگوشه کشیدم خواست که بجاے خود آمده بنسیند پایش بدام مضبوط شد پیش رفته گرفتم بغایت سبک به نظر درآمد چون نیک دیدم در سینه و شکم اصلا پر نمانده گوشت و پوست از هم ریخته و کرم افتاده بلکه در تمام اعضا اثرے از گوشت نمانده مشت پرے با استخوانے چند بدست درآمد ظاهرشد که جفتش مرده و از فراق او بایں روز نشسته

بگداخت تن از هجر دل افروز مرا ✱ افروخت چوشمع آه جانسوز مرا
روز طربم سیاه شد چون شب غم ✱ بنشاند فراق تو بدین روز مرا

همت خاں که از بندهاے خوب من است و سخن او اعتماد را میشاید عرض کرد که درپرگنه دوحد جفت سارس بزرگ بنظر درآمد ازبندوقچیان من یکے را زد و همان جا سرش بریده پاک ساخت قضارا دراں منزل دوسه روز مقام واقع شد جفت او پیوسته دراں گرد و پیش میگشت و فریاد و فغان میکرد و مرا ازبیقراری او دل بدرد مے آمد وغیر از ندامت چاره نبود چون ازاں منزل کوچ شد بحسب اتفاق بعد از بیست و پنجروز بهماں مقام عبور افتاد از متوطنان آنجا مآل و حال و خاتمت احوال آں سارس پرسیدم گفتند که در هماں روز جان داد و هنوز اثرے از استخواں و پروبال او برجاست من خود بانجا رفته دیدم بنوعے که گفته بودند نشان یافتم ازیں عالم نقلها درمیان مردم بسیار است نوشتن آنها طولی دارد روز شنبه شانزدهم خبر فوت راوت شنکر که از تعینات صوبه بهار بود بعرض رسید و مانسنگهه پسر کلاں او بمنصب دو هزاری ذات و ششصد سوار سرفراز گشت و دیگر فرزنداں و اقوام او باضافه منصب سرفراز شدند و بمتابعت او مامور گشتند روز مبارک شنبه بیست ویکم فیل باون سرشکار خاصه که بجهت رام شدن در پرگنه دوحد گذاشته شده بود بدرگاه رسید حکم فرمودم که نزدیک بجهروکه طرف دریا نگاه دارند که همیشه در مد نظر باشد در فیلخانه حضرت عرش اشیانی کلاں تر از فیل درجنسال که مدتها سرحلقه فیلاں خاصه بود بنظر من درنیامد ارتفاع آں چهار درع و سه دیم با گز الهی بود که هشت درع و سه انگشت شرعی باشد و بالفعل در فیلاں سرکار من از همه کلاں تر پهلوان عالم گجراج است که عرش اشیانی خود بدولت شکار فرموده بودند و سرحلقه فیلاں خاصه مدتست ارتفاعش چهار درعه و نیم باست که هشت درعه و هفت انگشت شرعی باشد گز شرعی بعرض بست و چهار انگشت ادم متساوي الحلقة قرار یافته و گزالهی بعرض چهل انگشت است دریں تاریخ مظفرخاں که بخدمت صاحب صوبگي ولایت تهته سرفراز شده بود سعادت استانبوس دریافت صد مهر و صد روپیه نذر و مواري یک لک روپیه از جواهر و مرصع الات پیشکش گذرانید دریںولا خبر رسید که حق سبحانه تعالی بفرزند پرویز پسرے ازصبیه مغفوری شاه مراد کرامت فرمود امید که قدمش بریں دولت مبارک باشد روز یکشنبه بست و چهارم راے بهاره دولت استانبوس دریافت در ملک گجرات کلاں تر ازیں زمیندارى نیست

شب جمعه باز بهمین دستور چراغان کنند و از غرایب اتفاقات آنکه آخر روز مبارکشنبه هفدهم متصل باریدگی بود و در وقت روشنی چراغ باران استاد و تماشاے چراغان خاطرخواه شد درین روز اعتمادالدوله یکقطعه نیلم قطبی درغایت نفاست و یکزنجیر فیل بی دندان بایراق نقره پیشکش نمود چون خوبصورت و خوش ترکیب بود داخل فیلان خاصه مقرر شد درکنار تال کاکریه سناسی که از مرتاضان طایفه هنود اند کلبه درویشانه‌ساخته منزوی بود چون خاطرهمواره بصحبت درویشان راغب است بے تکلفانه بملاقات او شتافتم و زمانی ممتد صحبت اورا دریافتم خالی از آگاهی و معقولیت نیست و بآئین دین خود از مقدمات صوفیه وقوف تمام دارد و ظاهرخود را بروش اهل فقر و تجرید موافق ساخته و خود را از طلب و خواهش گذرانیده توان گفت که ازین طایفه بهتر ازوے بنظر نیامده روز دوشنبه بست و یکم سارسی که جفت شدن آنرا در اوراق سابقه ثبت کرده ام در باغچه خس و خاشاک فراهم آورده اول یکبیضه نهاده روز سوئم بیضه دوم نهاده این جفت سارس را دریک ماهگی گرفته شده بود و پنج سال در سرکار مانده القصه بعد ازین پنج و نیم سال جفت شدند و تا یکماه جفت میشدند در بیست ویکم ماه امرداد که باصطلاح اهل هند ماه ساون گویند بیضه نهادند ماده تمام شب تنها بر بیضه می نشیند و نر نزدیک ماده استاده پاس میدارد و چنان آگاه می باشد که هیچ جانداری را مجال آن نیست که نزدیک باو توان گذشت یکمرتبه راسو کلانے نمودار شد بشدت هرچه تمام تر بجانب او دویده تا راسو خود را بسوراخ نرسانید دست ازو بار نداشت چون نیراعظم جهان را بنور خویش نورانی ساخت نر برسر ماده آمده بمنقار پشت او را می خارد و بعد ازان ماده برمی خیزد و نر می نشیند و باز ماده نیز بهمین دستور آمده او را برمی خیزاند و خود می نشیند مجملاً تمام شب ماده تنها بر بیضه نشسته پرورش می دهد و روز نر و ماده به نوبت مینشینند و در وقت نشستن و برخاستن نهایت احتیاط بجا می آرد که مبادا آسیبی به بیضه رسد درین هنگام مراجعت از شکار فیل چون موسم شکار باقی بود کچهیت خان داروغه و بلوچ خان قراول بیگی را گذاشته شده بود که تا ممکن و مقدور باشد فیل بگیرند و همچنین جمعے از قراولان فرزند شاهجهان نیز باینخدمت مامور و تعین شده بودند درین تاریخ آمده ملازمت نمودند همگی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نر و ماده شکار شده هفتاد و سه زنجیر نر و یکصد و دوازده ماده ازین جمله چهل و هفت زنجیر نر و هفتاد و پنج ماده که یکصد و بیست و دو زنجیر باشد قراولان و موجداران بادشاهی شکار کردند و بیست و شش زنجیر نر و سی و هفت ماده که شصت و سه زنجیر باشد قراولان و فیلبانان فرزند شاهجهان گرفتند روز مبارک شنبه بیست و چهارم بسیر باغ فتح رفته دو روز درانجا بعیش و نشاط گذرانیده شد اخر روز شنبه بدولتخانه معاودت اتفاق افتاد چون اصفخان بعرض رسانید که باغچه حویلی بنده بنهایت سبز و خورم شده انواع گل و ریاحین شگفته حسب‌الالتماس مشارالیه روز مبارک شنبه سی

یکم تیر ماه باران عظیم شد تا روز سه شنبه غره امرداد ماه الهی بشدت هرچه تمام تر
بارید و تا شانزده روز پیوسته ابر و باران بود چون این ملک ریگ بوم است و بناهاش
در غایت زبونی عمارات بسیار اوفتاد و آساس حیات جمعی از پا در آمد از متوطنان
این شهر شنیده شد که مثل باران امسال یاد ندارند که در هیچ سنه شده باشد رود خانه
سابهرمتی اگرچه بظاهر پر آب می نماید غایتاً اکثر جا پایابست و فیل خود همیشه
آمد و رفت میکند همین که یکروز امساک باران شد اسپ و آدم نیز پایاب میگذرند
سرچشمه این رودخانه در کوهستان در ملک رانا واقع است از کریوه کوکره بر می آید
و یک و نیم کروه طی نموده از ته میرپور میگذرد و در انجا این رودخانه را دریای و اکل
میگویند چون سه کروه از میرپور گذشت سابهرمتی می نامند روز مبارک شنبه دهم
راو بهاره بعنایت فیل نر و ماده فیل و خنجر مرصع و چهار انگشتری از یاقوت سرخ
و یاقوت زرد و نیلم و زمرد سرفرازی یافت پیش ازین اتالیق جان سپار خان خانان سپه
سالار حسب الحکم موجی بسر کردگی پسر خود امرالله بجانب گوندوانه بجهت گرفتن
کان الماس که در تصرف پنجو زمیندار خاندیس است تعین نموده بود درین تاریخ
عرضداشت او رسید که زمیندار مذکور مقاومت با لشکر منصور زیاده از اندازه و
مقدار خویش دانسته کان را پیشکش نمود و داروغه بادشاهی بضبط آن مقرر گشت
الماس آنجا باصالت و نفاست از سایر اقسام الماس امتیاز تمام دارد و نزد جوهریان
بغایت معتبر و همه نیک اندام و بهتر نر و بزرگتر میشوند و دوم کان گوکره که در حدود
ملک بهار واقع است و الماس آنجا از کان بر می آید رود خانه ایست که در ایام
برسات سیل از فراز کوه می آید و پیش آن را می بندند و چون سیل از روے بند
گذشت و آب کم شد جمعے که درین فن مهارت دارند و مخصوص این کار اند برودخانه
در آمده الماس می آرند و الحال سه سال است که اینملک متصرف اولیاے دولت
اند قرین در آمده و زمیندار آنجا محبوس است غایتاً آب آنسرزمین بغایت مسموم
است و مردم بیگانه درانجا نمی توانند بسر برد سوم در ولایت کرناٹک متصل بسرحد
قطب الملک در پنجاه کروه مسافت چهار کان واقع است و در تصرف زمینداران است
و الماس آنجا اکثر پخته بهم میرسد روز مبارکشنبه دهم باهر خان بمنصب هزار و
پانصدی ذات و هزار سوار سرفراز گشت و یک زنجیر فیل باو عنایت شد مکتوب خان
داروغه کتب خانه به منصب هزار و پانصدی ذات سربلندی یافت چون حکم فرموده
بودم که شب برات بردور تال کاکریه چراغان ترتیب نمایند آخرهاے روز دوشنبه چهاردهم
ماه شعبان بقصد تماشاے آن توجه فرمودم اطراف تال را با عمارت میان بفانوس
الوان و اقسام صنایع که در چراغان مقرر است آراسته آتشبازیها ترتیب داده بودند
بغایت چراغان عالی شد و با آنکه درینمدت پیوسته ابر و باد و باران بود بعنایت
الهی از اول شب هوا صاف شد و اثرے از ابر نماند و برحسب دلخواه تماشاے
چراغان میسر گشت و بندهاے خاص بساغر نشاط خوشوقت گردیدند حکم کردم که

و فیل و خلعت ممتاز شد و همت‌خان را به فوجداری سرکار بهرونچ و آن حدود
رخصت فرموده اسپ و پرم نرم خاصه عنایت نمودم و پرگنه بهرونچ بجاگیر او
مرحمت شد و رای برتهی چند که بخدمت کانگره مقرر گشته بمنصب هفتصدی
و چهارصد و پنجاه سوار فرق عزت بر افراخت چون عرس شیخ محمد غوث درمیان
بود هزار درب بجهت خرج آن بفرزندان ایشان لطف شد مظفر ولد شهاب‌الملک که از
تعینات صوبه دکن است بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سر بلندی یافت چون
وقایع دوازده سال از جهانگیرنامه به بیاض برده شده بود بمتصدیان کتاب‌خانه خاصه حکم
فرمودم که این دوازده ساله احوال را یک جلد ساخته نسخه‌های متعدد ترتیب نمایند
که به بنده‌های خاص عنایت فرمائیم و بسایر بلاد فرستاده شود که ارباب دولت و
اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند روز جمعه هشتم یکی از واقعه نویسان
تمام را نوشته و جلد کرده بنظر در آورد چون اول نسخه بود که ترتیب یافته به فرزند
شاهجهان که او را در همه چیز از همه فرزندان خود اول میدانم مرحمت نمودم و بر
پشت کتاب بخط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام بان فرزند عنایت
شد امید که توفیق دریافت این مطالب که باعث رضاجوئی خالق و دعاگوئی خلق
است نصیب و روزی باد روز سه شنبه دوازدهم سبحان قلی قراول بسیاست رسید
و تفصیل این اجمال آنکه او پسر حاجی جمال بلوچ است که از قراولان خوب پدرم بود
و بعد از شنقار شدن آنحضرت نوکر اسلامخان شده همراه او به بنگاله رفته بود او را
اسلام خان بنابر نسبت خانه زادگی این درگاه مراعات احوال بواجبی نموده و محل
اعتماد دانسته پیوسته در سواری و شکار نزدیک بخود می داشت عثمان افغان که سالها
به تمرد و عصیان دران صوبه گذرانیده و خاتمت احوال او در اوراق گذشته گذارش یافته
چون هراس بیقیاس از اسلام خان داشت کس نزد این بے سعادت فرستاده بجهت
قتل تقیلات می نماید و او تعهد این کار کرده دو سه کس دیگر را باخود متفق می سازد
قضارا پیش از آنکه اراده باطل این حق نا شناس از حیز قوه بفعل آید یکی از انها
آمده او را آگاه میکند اسلامخان درلحظه آن حرام نمک را گرفته مقید و محبوس می
گرداند القصه بعد از فوت مشارالیه بدرگاه آمد چون برادران و خویشان او در سلک
قراولان انتظام داشتند حکم شد که او نیز در زمره قراولان منتظم باشد درین وقت پسر
اسلامخان بطریق معما عرض کرد که لایق خدمت نزدیک نیست بعد از شگافتن
ظاهر شد که چنین مقدمه باو نسبت کرده بودند معهذا چون برادرانش بمبالغه عرض
نمودند که محض تهمت بوده و بلوچ خان قراول بیگی ضامن شد از قتل و سیاست
او در گذشتم و حکم فرمودم که همراه بلوچ خان خدمت می کرده باشد باین کرامت
و جان بخشی بے سبب و جهت از درگاه گریخته بجانب آگره و آنحدود رفت
به بلوچ خان حکم شد که چون ضامن بود اول او را حاضر سازد او کسان به تفحص
فرستاده در یکی از مواضع آگره که خالی از تمردی نیست و جهنده نام دارد برادر

و یکم بمنزل او رفتم الحق خوب سر منزلے به نظر درآمده و خوشوقت گشتم از جواهر مرصع آلات و اقمشه موازي سي و پنجهزار روپیه پیشکش او قبول افتاد مظفرخان بعنایت خلعت و فیل سرفرازي یافته بدستور سابق خدمت حکومت صوبه تهته بعهده او مقرر شد خواجه عبدالکریم گیلانے که برسم تجارت از ایران آمده بود برادرم شاه عباس مکتوبی بامحقر تحفه مصحوب او ارسال داشته بودند درین تاریخ مشارالیه را خلعت و فیل عنایت نموده رخصت انعطاف ارزاني فرمودم و جواب کتاب شاه بایاد بودی مرسول گشت و خان عالم بفرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه سرفرازي یافت روز جمعه غرهٔ شهریور ماه شد از روز یکشنبه سوم تا شب مبارک شنبه باران بارید غرایب انکه روزهاے دیگر جفت سارس پنج شش مرتبه بنوبت بالاے بیضه می نشیند درین شبانروز که پیوسته باران بود و هوا بقدر برودت داشت بجهت گرم داشتن بیضه‌ها از اول صبح تا نصف النهار متصل نر نشست و ازین روز تا صباح روز دیگر بے فاصله ماده نشست که مبادا از برخاستن و نشستن بسیار برودت هوا تاثیر کند و بم به بیضه‌ها رسد و ضایع شوند مجملاً انکه ادمي برهنمونے عقل ادراک می‌کند و حیوان بمقتضاے حکمت ازلي مجبول بان شده و غریب تر آنکه در اوایل بیضه‌ها را متصل بهم در زیر سینه نگاه میداشت بعد ازان که چهارده پانزده روز گذشت درمیان بیضه‌ها بقدر فاصله گذاشت که مبادا از اتصال انها حرارت بافراط شود از گرمي بسیار فاسد گردند روز مبارکشنبه هفتم بمبارکی و خورمی پیشخانه بجانب آگره برآورده شد پیش ازین منجمان و اختر شناسان بجهت کوچ ساعت مذکور اختیار نموده بودند چون باران بافراط شد از رود خانه محمودآباد و دریاے مهي عبور لشکر منصور متعذر بود ناگزیر درین ساعت پیشخانه را برآورده روز بست و یکم شهریور ساعت کوچ مقرر گشت چون فرزند شاهجهان خدمت فتح قلعه کانگره که کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین والا شکوه برفراز کنگره آن نرسیده بر ذمت همت خویش لازم شمرده فوجی بسرکردگي راجه سورجمل پسر راجه باسو ونقی که از بنده‌هاے روشناس اوست پیش ازین فرستاده بود دریندولا ظاهر شد که فتح آن حصن متین بجمعي که پیش ازین تعین فرموده صورت پذیر نیست بنابرین راجه بکرماجیت را که از بنده‌هاے عمده اوست با دو هزار سوار موجود از ملازمان خاصه خود و جمعي از بنده‌هاے جهانگیری مثل شاهبازخان لودي و هردی نراین هاڈا و راے پرتهي چند و پسران رامچند و دویست نفر برق انداز سوار و پانصد نفر توپچي پیاده سواے فوج که سابقاً فرستاده تعین فرمودند و چون ساعت رخصت او درین روز مقرر گشته بود مشار الیه تسبیح زمرد که ده‌هزار روپیه قیمت داشت برسم پیشکش گذرانیده بعنایت خلعت و شمشیر سرفرازي یافته بانخدمت رخصت شد چون در انصوبه جاگیر نداشت فرزند شاهجهان پرگنه برهانه را که بست و دو لکهه دام جمع دارد و خود بانعام التماس نمود که بجاگیر او مقرر دارد و خواجه تقي دیوان بیوتات که بخدمت دیواني صوبه دکن مقرر گشته بود بخطاب معتمد خاني

مالوفه برامده خود را بملازمت رسانیدم اورا دربودن و رفتن مختار ساختم عرض نمود
که روزی چند درخدمت خواهم بود هزار روپیه خرچی و خلعت مرحمت شد
بغایت پیر شگفته روئي پر نقل و سخن است فرزند شاهجهان نیز پانصد روپیه و سروپا
لطف کرد درمیان باغچه دولتخانه خورم صفه و حوضی واقع است و یک ضلع ان صفه
درختها مولسریست که پشت بران داده می توان نشست چون یک طرف تنه او
مقدار سه ربع گز کاواک شده بد نما بود فرمودم که لوح سنگ مرمر تراشیده در انجا مضبوط
سازند که پشت بران نهاده توان نشست درینوقت بیتی بدیهه بزبان جاري گشت
و بسنگ تراشان حکم شد که دران لوح نقش کنند تا بطریق یادگار در صفحه روزگار
بماند وان بیت اینست

نشیمن گاه شاه هفت کشور * جهانگیر ابن شاهنشاه اکبر

شب سه شنبه نوزدهم در دولتخانه خاص بازار ترتیب یافت پیش ازین ضابطه چنان
بود که هرچند گاه اهل بازار و محترفه شهر حسب الحکم در صحن دولتخانه دکان ها
اراسته از جواهر مرصع آلات و انواع اقمشه و اقسام امتعه انچه در بازار ها بفروخت میرود
حاضر ساخته بنظر در اوردند بخاطر رسید که اگر در شب این بازار ترتیب یابد و فانوس
بسیارے در پیش دکانها چیده شود طور نمودی خواهد داشت بے تکلف خوب برامد
و غیر مکرر بود بجمیع دکانها سیر کرده انچه از جواهر و مرصع الات و هر قسم چیزے
خوش امد خریدم از هر دکان متاعی بملا امیري انعام شد و چندان جنس باو رسید
که از ضبط ان عاجز امده بود روز مبارک شنبه بیست یکم شهریور ماه الهي سنه ۱۳
جلوس مبارک مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجري بعد
از گذشتن دونیم ساعت نجومي بمبارکي و فرخي رایات عزیمت بصوب دارالخلافه اگره
برافراشته شد و از دولتخانه تا تال کاکریه که محل نزول رایات اقبال بود بدستور معهود نثار
کنان شتافتم درهمین روز جشن وزن شمسي منعقد گشت و بحساب سنه شمسي سال
پنجاهم از عمر این نیازمند درگاه ایزدی بمبارکی اغاز شد و بضابطه مقرر خود را بطلا و دیگر
اجناس وزن نموده مروارید و گل زرین نثار کردم و شب تماشاے چراغان نموده در حرم
سراے دولت بعیش و عشرت گذرانیده شد روز جمعه بیست و دویم حکم کردم که جمیع
مشایخ و ارباب سعادت را که درین شهر توطن دارند حاضر سازند که در ملازمت افطار
نمایند و سه شب برین و تیره گذشت و هر شب تا اخر مجلس خود برسرپا استاده
بزبان حال میگفتم

خداوند کارا تونکر توئي * توانا و درویش پرور توئی
نه کشور کشایم نفرمان دهم * یکی از گدایان این درگهم
تو بر خیر و نیکي دهم دسترس * وگرنه چه خیر اید از من بکس
منم بندگان را خداوند گار * خداوند را بندهٔ حق گذار

جمعي از فقرا را که تا حال بملازمت نرسیده بودند التماس مدد معاش داشتند

بلوچ خان که به تفحص او رفته بود او را دریافت هرچند بملایمت خواست که بدرگاه آورد بهیچ وجه راضي نشد و مردم بحمایت برخاستند ناگزیر نزده ـخواجه جهان باکوه رفته حقیقت را باز نمود مشارالیه فوجے بر سر آن ده تعین فرمود که جبراً و قهراً او را گرفته بیارند مردم آن موضع چون ویراني و خرابي خود را در آینه حال مشاهده نمودند او را بدست او دادند درین تاریخ مقید و مسلسل بدرگاه رسید حکم بقتل او فرمودم میر غضب بسرعت هرچه تمام تر او را بسیاست گاه برد بعد از زمانے بشفاعت یکی از نزدیکان جان بخشي فرموده حکم به بریدن پاے او شد و بحسب سرنوشت پیش از رسیدن حکم بسیاست رسیده بود هرچند آن خون گرفته استحقاق کشتن داشت معهذا خاطر حق شناس ندامت گزیده مقرر فرمودم که بعد ازین حکم بقتل هرکس شود با وجود تاکید و مبالغه تا وقت غروب آفتاب عالمتاب نگاهدارند و نکشند و اگر تا آنوقت حکم نجات نرسد ناگزیر بسیاست رسانند روز یکشنبه دریاے مهي عظیم طغیان نمود و موج هاے کلان کلان بنظر درآمد باوجود بارانهاے گذشته هرگز باین شدت بلکه بنصف این نیامده بود از اول روز آغاز آمدن سیل شد و آخر روز رو بکمي نهاد مردم کهن سال که درین شهر توطن دارند عرض کردند که یک مرتبه در ایام حکومت مرتضي خان چنین جلوریز سیل آمده بود و غیر ازان بخاطر نمیرسد درین ایام یکی از قصاید معزيي که مداح سلطان سنجر و ملک الشعراء او بود استماع افتاد بغایت سلیس و هموار گفته مطلعش اینست

ای آسمان مسخر حکم روان تو * کیوان پیر بندهٔ بخت جوان تو

سعیداے زرگرباشي که طبع نظمي داشت قصیدهٔ مذکور را تتبع نموده بعرض رسانید خوب گفته بود این چند بیت ازان قصیده است

ای نه فلک نمونهٔ از آستان تو * دوران پیر گشته جوان در زمان تو
بخشد دل تو فیض و بحوید سبب چو مهر * جانها همه فداے دل مهربان تو
از باغ قدرت است فلک یک ترنج سبز * انداخته بروے هوا باغبان تو
یارب چه گوهري تو که افروخت در ازل * جان هاے قدسیان همه از نور جان تو
بادا جهان بکام تو اے بادشاه عهد * در سایه تو خورم شاه جهان تو
اے سایه خدا ز تو پر نورشد جهان * بادا همیشه نور خدا سایبان تو

روز مبارک شنبه چهاردهم بصله این قصیده حکم فرمودم که سعیدا را بزر وزن کنند آخر روز بسیر باغ رستم بازي رفته شد بغایت سبز و خورم بنظر در آمد وقت شام بر کشتي نشسته از راه دریا بدولتخانه معاودت نمودم روز جمعه پانزدهم ملا امیري نام پیر مردے از طرف ماوراالنهر آمده سعادت آستان بوس دریافت و چنین بعرض رسانید که از قدیمان عبدالله خان اوزبک بودم و از ایام جواني و عنفوان نشوونما تا وقتی که خان شنقار شدند در سلک خدمتگاران قدیم و نزدیک امتیاز داشته در خلا و ملا محرم بوده و بعد از گذشتن خان تا حالي در ان ملک بآبرو گذرانیده درینولا بقصد زیارت خانهٔ مبارک از وطن

مصحفی مینمایم که پیوسته با خود داشته باشم و از تلاوت ثواب بحضرت رسد بنابرین مصحفی بخط یاقوت بقطع مطبوع مختصر که از نفایس و نوادر روزگار بود بمیر مذکور عنایت شد و بر پشت آن بخط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام بسید محمد این کرامت بظهور رسید نفس الامر آنکه میر بغایت نیک نهاد و معتقد است با نجابت ذاتی و فضایل کسبی باخلاق حمیده و اطوار پسندیده آراسته بسیار شگفته رو و کشاده پیشانی است و از مردم اینملک بخوش ذاتی میر کسی دیده نشد بمشار الیه فرمودم که مصحف بعبارت سلیس خالی از تکلف و تصنع ترجمه نماید و اصلا بشرح و بسط و شان نزول آن مقید نشده بلغات ریخته قران را لفظ بلفظ فارسی ترجمه کند و بحرف در معنی تحت اللفظ نیفزاید و بعد از تمام آن مصحف مصحوب فرزند خویش جلال الدین سید روانه درگاه سازد و فرزند میر نیز جوانی است بفنون ظاهری و باطنی آراسته آثار صلاح و سعادتمندی از ناصیه احوالش ظاهر و میر بفرزندی او می نازد و الحق شایستگی این دارد و نغزک جوانکی است با آنکه مکرر بمشایخ گجرات موهبتها بظهور رسیده بود مجدداً در خور استحقاق هریک از نقد و جنس رعایتها کرده رخصت انعطاف ارزانی داشتم چون آب و هوای این ملک بمزاج من ناسازگار بود حکما چنین صلاح دیدند که قدری از معتاد پیاله کم باید کرد بصوابدید انها شروع در کم ساختن پیاله نموده شد و در عرض یکهفته بودن یک پیاله کم کردم اول هرشب شش پیاله بود و هر پیاله هفت و نیم توله که مجموعه آن چهل و پنج توله باشد شراب ممزوج معتاد بود الحال شش پیاله هر پیاله شش توله و سه ماشه که در کل سی و هفت و نیم توله باشد خورده میشود از بدایع و قایع آنکه پیش ازین بشانزده و هفده سال در الهآباد با خدای خود عهد کرده بودم که چون سنین عمرم به خمسین رسد ترک شکار تیر و بندوق نموده هیچ جانداری را بدست خود آزرده نسازم و مقربخان که از منظوران محفل قدس بود ازین نیت آگاهی داشت القصه درین تاریخ که عمرم به سن مذکور رسیده آغاز سال پنجاه است روزی از کثرت دود و بخار نفسم تنگی کرد آزار بسیار کشیدم درآن حالت بالهام غیبی از عهدی که باخدای خود کرده بودم بیادم آمد و عزیمت سابق درخاطرم تصمیم یافت و با خود قرار دادم که چون سال پنجاهم باخر رسیده مدت وعده بسر آید بتوفیق اللهتعالی روزیکه بسعادت زیارت حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه مشرف گردم استمداد همت از بواطن قدسی مواطن آنحضرت جسته دل را ازان شغل باز دارم بمجرد خطور این نیت درخاطر آن کلفت و آزردگی رفع شد خود را خوش وقت و تازه یافتم و زبان را بحمد و سپاس ایزد جلشانه و شکر مواهب او چاشنی بخشیدم امید که توفیق میسر گردد

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد * که رحمت بران تربت پاک باد

میازار موری که دانه کش است * که جان دارد و جان شیرین خوش است

روز مبارک شنبه چهارم ماه الهی سید کبیر و بختر خان و کلای عادلخان را که پیشکش

در خور استحقاق هر یک زمین و خرچ مرحمت شد کامیاب خواهش گردانیدم شب مبارک شنبه بیست و یکم سارس یک بچه بر اورد و شب دوشنبه بیست و پنجم بچهٔ دوم مجملاً یک بچهٔ بعد از سي و چهار روز و دوم بعد از سي و شش روز بر امد در جثه از بچه قاز ده یازده کلان تر یا برابر بچه طاوس یکماهه توان گفت پشمش نیله رنگ است روز اول هیچ نخورد و از روز دوم مادرش ملخهاے خورد را بمنقار گرفته گاه مثل کبوتر می خورانید و گاه بروش مرغ پیش بچه می انداخت که خود بچیند اگر ملخ ویزه بود درست میگذاشت و اگر کلان تر بعضی را دو پاره و بعضی را سه پاره می کرد تا بفراغت بچهاے او توانند خورد چون بسیار میل دیدن انها داشتم حکم فرمودم که باحتیاط تمام چنانچه ازاري و اسیبي بانها نرسد بحضور بیارند و بعد از دیدن باز فرمودم که بهمان باغچه درون دولتخانه برده محافظت تمام نگاه دارند هرگاه نقل و حرکت توان فرمود بملازمت خواهند اورد درین روز حکیم روح‌الله بانعام هزار روپیه سرفراز شد بدیع‌الزمان پسر میرزا شاهرخ از جاگیر خود امده ملازمت نمود روز سه‌شنبه بست و ششم از تال کاکریه کوچ کرده در موضع کهه مندل گزیدم روز کمشنبه بست و هفتم بر کنار دریاے محمودآباد که ایرک نام دارد نزول اقبال اتفاق افتاد چون آب و هواے احمدآباد بسیار ردی بود محمود بیکره باستصواب حکما بر ساحل دریاے مذکور شهري اساس نهاده اقامت گزیده بود بعد ازان که جاپانیر را فتح کرد ان جا را دارالملک کرد و تا زمان محمود شهید حکام گجرات اکثر اوقات درانجا می بودند محمود مذکور که اخرین سلاطین گجرات است باز در محمودآباد نشیمن‌گاه خود قرار داد بے تکلف آب و هواے محمودآباد را هیچ نسبتی باحمدآباد نیست بجهت امتحان فرمودم که گوسفندي را پوست کنده در کنار تال کاکریه بیاویزند و همچنین گوسپندي را در محمودآباد تا تفاوت هوا ظاهر گردد اتفاقاً بعد گذشتن هفت گهڑي روز درانجا گوسفندي را اویختند چون سه گهڑي از روز ماند بمرتبه متعفن و متغیر گشت که عبور از حوالي ان دشوار بود در محمودآباد وقت صبح گوسفند را اویختند تا وقت شام اصلا متغیر نشد و بعد از گذشتن یک و نیم پهر از شب تعفن پیدا کرد مجملاً در سواد شهر احمدآباد بعد از هشت ساعت نجومي متعفن گشت در محمودآباد بعد از چهارده ساعت روز مبارکشنبه بیست و هشتم رستم خان را که فرزند اقبال مند شاهجهان بحکومت و حراست ملک گجرات مقرر نموده بعنایت اسپ و فیل و پرم نرم خاصه سرفراز ساخته رخصت فرمودم و بندهاے جهانگیري که از تعینات صوبه مذکور اند درخور رتبه و پایه خویش باسپ و خلعت ممتاز گشتند روز جمعه بیست و نهم شهریور مطابق غرهٔ شوال راے بهاره بخلعت و شمشیر مرصع و اسپ خاصه فرق عزت را بر افراخته بوطن خود مرخص گشت و فرزندان او نیز باسپ و خلعت سرفرازي یافتند روز شنبه بسید محمد نبیرهٔ شاه عالم فرمودم که هرچه میخواسته باشد بی حجابانه التماس نماید و برطبق این سوگند مصحف دادم مومي الیه عرض کرد که چون بمصحف قسم میدهند التماس

بوزن در امده جوهریان سه هزار روپیه قیمت کردند و عرض کردند که اگر سفید و تمام عیار می بود بیست هزار روپیه می ارزید امسال تا تاریخ ششم مهر ماه انبه خورده شد درینملک لیمون فراوان است و بالیده می شود و از باغ کاکو نام هندوے چند لیمون اورده بودند بغایت لطیف و بالیده یکی را که از همه کلان تر بود فرمودم که وزن کنند هفت توله برامد روز شنبه ششم جشن دسهره ترتیب یافت اول اسپان خاصه را آراسته به نظر در اوردند بعد ازان فیلان خاصه را اراسته گذرانیدند چون دریاے مهي هنوز پایاب نشده بود که اردوے گیهان شکوه عبور تواند نمود و اب و هواے محمود اباد دران هیچ نسبتی بدیگر منازل نمود باز ده روز درین سر منزل مقام واقع شد روز دوشنبه هشتم از منزل مذکور کوچ کرده در موده نزول اقبال افتاد خواجه ابوالحسن بخشي را که با جمعی از بندهاے کار گذار ملاح و خادمه بسیار پیشتر فرستادم که دریاے مهي را پل بندند که انتظار پایاب نباید کشید و اردوے ظفر قرین بسهولیت عبور تواند نمود روز سه شنبه نهم مقام شد روز کم شنبه دهم موضع اینه محل نزول رایات جلال گشت در اوایل سارس نر پاے بچه خود را بمنقار گرفته سرنگون اویزان میساخت و بیم ان میشد که مبادا از اثر بیمهرے ناشد وضایع سازد بنابران حکم فرموده بودم که نر را جدا نگاه دارند و پیش بچه ها نگذارند درینولا بجهت امتحان فرمودم که نزدیک بچه ها بگذارند تا حقیقت بیمهري و محبت ظاهر گردد و بعد از گذاشتن نهایت تعلق و مهر دریافته شد و محبت او هیچ کمتر از محبت ماده نیست و معلوم می شود که ان ادا هم از روے دوستي بوده روز مبارک شنبه یازدهم مقام شد و اخر روز بشکار یوز رفته سه اهوے سیاه و چهار ماده اهو و چکاره بیوز گیرانیده شد روز یک شنبه چهاردهم نیز بشکار یوز رفته پانزده راس اهو از نر و ماده گیرانیده شد بمیرزا رستم و سهراب خان پسر او حکم فرموده بودم که بشکار نیله گاؤ رفته هر قدر که توانند با بندوق بزنند هفت راس از نر و ماده پدر و پسر شکار کردند چون بعرض رسید که درین نواحی شیرے است مردم ازار که بگوشت ادم عادت کرده و اسیب او بخلق خدا میرسد بفرزند شاه جهان حکم شد که شر اورا از بندهاے خدا کفایت کند ان فرزند حسب الحکم بندوق زده شب بنظر در اورده فرمودیم که در حضور پوست کندند اگرچه بظاهر پر کلان مینمود چون لاغر بود از شیرهاے کلان که من خود انداخته ام در وزن کمتر برامد روز دو شنبه پانزدهم و روز سه شنبه شانزدهم بشکار نیله گاؤ شتافته هر روز دو نیله گاؤ به تفنگ زده شد روز مبارک شنبه هیژدهم سرکار تالي که مخیم بارگاه اقبال بود بزم پیاله اراستگي یافت گلهاے کنول بر روے اب نغز شگفته بود بندهاے خاص بساغر نشاط خوشوقت گشتند جهانگیر قلیخان بست زنجیر فیل از صوبه بهار و مروت خان هشت زنجیر از بنگاله پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت یک فیل از جهانگیر قلي خان و دو فیل از مروت خان داخل فیلان خاصه شدند تتمه بخلفها تقسیم یافت میرخان پسر میرزا ابوالقاسم نمکین که از خان زادان این درگاه است بمنصب هشتصدي ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت

او بدرگاه والا آورده بودند رخصت انعطاف ارزانی داشتم سید کبیر بخلعت و خنجر مرصع و اسپ سرفرازی یافت و بختر خان با اسپ و خلعت و اوربسی مرصع که اهل این ملک در گردن می آویزند ممتاز گشت و مبلغ شش هزار درب خرچ بهردو انعام شد و چون عادل خان مکرر بوسیله فرزند اقبال مند شاهجهان التماس شبیه خاصه شریفه نموده بود شبیه خود را با یک قطعه لعل گران بها و فیل خاصه بمشارالیه عنایت فرمودم و فرمان مرحمت عنوان صادر گشت که از ولایت نظام الملک و قطب الملک هرجا و هر قدر تواند تصرف نموده بانعام او مقرر باشد و هرگاه کمک و مدد میخواسته باشد شاه نواز خان فوجی آراسته بکمک او تعین نماید در زمان سابق نظام الملک که کلان ترین حکام دکن بود و همه او را بکلانی قبول داشتند و برادر مهین میدانستند دریندولا عادل خان مصدر خدمات شایسته گشت و بخطاب والای فرزندی شرف اختصاص یافت او را بسرداری و سری تمام ملک دکن بلند مرتبه ساختم و بجهت شبیه این رباعی بخط خاص مرقوم گشت

آی سوی تو دایم نظر رحمت ما * آسوده نشین بسایه دولت ما
سوی تو شبیه خویش کردیم روان * تا معنی ما به بینی از صورت ما

و فرزند شاهجهان حکیم خوشحال پسر حکیم همام را که از خانه زادان خوب این درگاه است و از خردسن در خدمت آن فرزند کلان بوده بجهت رسانیدن نوید مراحم جهانگیری بمرافقت وکلای عادلخان نزد او فرستاد و همدرین روز میرجمله بخدمت عرض مکرر فرق عزت برافراخت چون کفایت خان دیوان صوبه گجرات را در هنگامیکه بدیوانی صوبه بنگاله اختصاص داشت بعضی حوادث روی داده بود از سامان افتاده بنابرین مبلغ پانزده هزار روپیه بانعام او مرحمت شد دریندولا دو جلد جهانگیر نامه ترتیب یافته بنظر گذشت یکی را چند روز پیش ازین بمدارالملکی اعتمادالدوله لطف فرمودم و درین تاریخ دیگری بفرزندی اصفخان عنایت نمودم روز جمعه پنجم بهرام پسر جهانگیر قلیخان از صوبه بهار آمده دولت زمین بوس دریافت و الماسی چند از حاصل کان کوکره آورده گذرانید چون دران صوبه از جهانگیر قلی خان خدمت شایسته بظهور نرسیده بود معه ذالک بعرض مکرر رسید که چندی از برادران و خویشان او دران ملک دست تسلط و تعدی دراز ساخته بندهای خدا را مزاحمت و آزار میرسانند و هریکی خود را حاکمی تراشیده جهانگیر قلیخان را تمکین نمی نهند بنابران مقربخان که بندهٔ قدیم الخدمت مزاجدان است فرمان بدستخط خاص صادر گشت که بصاحب صوبگی بهار سرفراز و ممتاز بوده بمجرد رسیدن فرمان قضاجریان بدانصوب شتابد از الماس هایی که ابراهیم خان فتح جنگ بعد از فتح کان مذکور بدرگاه ارسالداشته بود چند قطعه بجهت تراشیدن حواله حکاکان سرکار شده بود دریتوقت که بهرام ناگاه باگره رسید روانه درگاه می شد خواجه جهان چندی را که طیار شده مصحوب او بدرگاه فرستاد یکی ازانها با نقش است و بظاهر از نیلم تمیز نمیتوان کرد تا حال الماس باین رنگ دیده نشده چند سرخ

از تعاقب او باز نداشتم و هردو بر روی پل روان شدند چون پل بکشتی ترتیب یافته بود هرگاه فیل دستهای خود را برکنار کشتی می نهاد نصف کشتی باب فرو می رفت و نصف دیگر بلند می ایستاد در هر قدم گمان آن می شد که پیوند کشتی‌ها از هم گسیخته گردد و مردم از مشاهدهٔ این حال غریق بحر اضطراب و شورش می بودند چون حمایت و حراست حق جل و علا همه جا و همه وقت حارس و حامی این نیازمند است هردو فیل در ضمان سلامت ازان پل عبور نمودند روز مبارک شنبه بیست و پنجم برکنار آب مهی بزم پیاله ترتیب یافت و چندی از بندهای خاص که درین قسم مجالس و محافل راه دارند بساغرهای لبریز و عنایت های سرشار کام دل بر گرفتند بی تکلف منزلی است بغایت دل نشین بدو وجه دران منزل چهار مقام واقع شد یکی خوبی جا دوم آنکه مردم در گذشتن اضطراب ننمایند روز یکشنبه بیست و هشتم از کنار آب مهی کوچ فرمودم روز دو شنبه بار اتفاق کوچ افتاد درین روز غریب تماشائی مشاهده شد جفت سارس که بچه کشیده بود روز مبارک شنبه از احمدآباد آورده بودند در صحن دولت خانه که برکنار تال ترتیب یافته بود با بچه‌های خود میگشتند اتفاقاً نر و ماده هردو آواز کردند و جفت سارس صحرائی آواز اینهارا شنیده از ان طرف تال فریاد برآوردند و برا ثران پروازکنان آمده نر با نر و ماده با ماده بجنگ افتادند و باآنکه چند کس ایستاده بودند اصلاً بجانا و ملاحظه مردم نکردند و خواجه سرایانی که بمحافظت انها مقرراند بقصد گرفتن شتافته یکی بر نر در آویخت و دیگری بماده آنکه نر را گرفته بود تلاش بسیار نگاهداشت و آنکه بماده دست انداخته نتوانست نگاهداشت و از چنگ او بدر رفت من بدست خود حلقه در بینی و پاهای او انداخته آزاد ساختم و هردو بجا و مقام خویش رفته قرار گرفتند غایتاً هر دفعه که سارس های خانگی فریاد می کردند اینها نیز در برابر آواز می دادند و هم درین عالم تماشای آهوی صحرائی دیده شد در پرگنه کریال بشکار رفته بودم قریب به سی کس از اهل شکار و خدمت گار در ملازمت حاضر بودند آهوی سیاه با ماده اهوی چند بنظر در آمد یک مرتبه آهوی آهوگیر را بجنگ او سر دادیم دوسه شاخ جنگ کرده پس پا برگشته آمد دفعه دیگر خواستم که بهانه بر شاخ اهوی آهوگیر بسته بگذاریم تا گرفتار شود درین اثنا آهوی صحرائی از شدت غضب و غیرت هجوم مردم را در نظر نه آورده بی محابا دویده آمد و دو سه شاخ با آهوی خانگی جنگ در گریز نرده از میدان بدر رفت درین تاریخ خبر فوت عنایتخان رسید او از خدمتگاران و بندهای نزدیک بود باآنکه افیون می خورد وهنگام فرصت مرتکب پیاله هم میشد رفته رفته شیفته شراب گشت چون ضعیف بنیه بود زیاده از حوصله و طاقت خویش ارتکاب می نمود بمرض اسهال مبتلا شد و درین ضعف دوسه دفعه از عالم صرع غشی بر مزاجش مستولی گشت حسب الحکم حکیم رکنا بمعالجه او پرداخت هرچند تدبیرات بکار برد نفعی بران مرتب نگشت مع ذالک غریب جوعی بهمرسانید و با آنکه حکیم مبالغه و تاکید می نمود که در شبان روزی

بیرام خان بخدمت قراول بیگی و منصب ششصدی ذات و صد و پنجاه سوار ممتاز گشت
عزت خان که از سادات بارهه و بمزید شجاعت و کار طلبی امتیاز دارد از تعینات صوبه
بنگش است حسب الالتماس مهابتخان صاحب صوبه مذکور بمنصب هزار و پانصدی
ذات خاصه و هشتصد سوار فرق عزت بر افراخت کفایت خان دیوان صوبه گجرات
بعنایت فیل سرفراز شده مرخص گشت بصفی خان بخشی صوبه مذکور شمشیر
مرحمت نمودم روز جمعه نوزدهم بشکار رفته یک نیله گاؤ نرزدم در مدت العمر بیاد
ندارم که تیر بندوق از نیله گاؤ و نر کلان بدان گذشته باشد از ماده بسیار میگذرد درین تاریخ
با آنکه چهل و پنج قدم مسافت بود از دو پوست آزاد گذشت باصطلاح اهل شکار قدم
عبارت از دو گام است که پیش و پس نهاده شود روز یکشنبه بست و یکم خود بشکار
بار و جره خوشوقت گشته میرزا رستم و داراب خان و میر میران و دیگر بندها حکم
فرمودم که بشکار نیله گاؤ رفته هرقدر توانند به بندوق بزنند بورده راس از نر و ماده شکار
کردند و ده راس آهو هرکس از هر قسم بیور گیرانیده شد ابراهیم خان بخشی صوبه
دکن حسب الالتماس خانخانان سپه سالار بمنصب هزاری ذات و دویست سوار سرفرازی
یافت روز دوشنبه بیست و دوم از منزل مذکور کوچ واقع شد روز سه شنبه بست و
سوم باز کوچ فرمودم قراولان عرض کردند که درین نواحی ماده شیرے با سه بچه بنظر
درآمده چون نزدیک براه بود خود بقصد شکار متوجه گشته هرچهار را به تفنگ زدم و از آنجا
بمنزل پیش شتافته از پلی که بر بالاے مهی بسته شده بود عبور فرمودم با آنکه درین
دریا کشتی نبود که پل توان بست و آب بغایت عمیق بود و تند میگذشت بحسن
اهتمام خواجه ابو الحسن میر بخشی پیش از دو سه روز پلی در نهایت استحکام که
طول یکصد و چهل ذرعه و عرض چهار ذرعه است مرتب گشته بجهت امتحان فرمودم
که فیل گن سندر خاص را که از فیلان کلان قوی هیکل است باسه ماده فیل از روے پل
گذرانیدند بنوعی مستحکم بسته شده بود که قوایم او از بار فیل کوه پیکر اصلا متزلزل
نگشت از زبان معجز بیان حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه شنیده ام که میفرمودند
که روزے در عنفوان جوانی دو سه پیاله خورده بودم و بر فیل مست سوار شده با آنکه
هشیار بودم و فیل در غایت خوش جلوی باراده و اختیار من می گشت خود را
بیهوش و فیل را بدمست و سرکش وا نموده بجانب مردم میدوانیدم بعد ازان فیل دیگر
طلبیده هردو را بجنگ انداختم و انها جنگ کنان تا سر پل که بر دریاے جمنا بسته شده
بود شتافتند قضارا آنفیل گریخت و چون از طرف دیگر راه گریز نیافت ناگزیر بر سمت
پل روان شد و فیل که من بر و سوار بودم از پی اوشتافت هرچند عنان او بدست
اختیار من بود و بادنک اشارتی می ایستاد بخاطر رسید که اگر فیل را از رفتن بالای
پل باز دارم مردم آن ادا هاے مستانه را محمول بر ساختگی خواهند داشت و ظاهر
خواهد شد که نه من مست بیخود بوده ام نه فیل بد مست و خود سر و این ادا ها
بر بادشاهان نا پسندیده است لاجرم بتائید ایزد سبحانه استعانت جسته فیل خود را

خود آزرده نسازم اگر به یمن سلامتی او از تاریخ حال دست ازان کار باز دارم ممکن
که حیات او وسیله نجات چندین جاندار شود حق سبحانه تعالی اورا بایں نیازمند
ارزانی دارد القصه بعزم درست و اعتقاد صادق با خدا عهد کردم که بعد ازیں هیچ
جانداری را بدست نیازارم بکرم الهی کوفت او تخفیف تمام یافت و دران هنگام که
این نیازمند در بطن والده بود بدستوری که دیگر اطفال درشکم حرکت میکنند روزی
اثر حرکت ظاهر نشد پرستاران مضطرب و متلاشی گشته صورتحال را بعرض حضرت
عرش آشیانی رسانیدند دران ایام پدرم پیوسته شکار یوز میفرمودند چون آنروز جمعه بود
به نیت سلامتی من نذر فرمودند که در مدت عمر روز جمعه شکار یوز نکنند تا انتهای
حیات برین عزیمت ثابت قدم بودند و من نیز بمتابعت آنحضرت نموده تا حال شکار
یوز روز جمعه نکرده ام مجملاً بجهت ضعف نور چشمی شاه شجاع سه روز درین منزل
توقف واقع شد امید که حق تعالی اورا عمر طبعی کرامت فرماید روز سه شنبه هفتم
کوچ اتفاق افتاد روزی پسر حکیم تعریف شیر شتر میکرد بخاطر رسید که اگر روزی چند
بدان مداومت نمایم ممکن که نفعی داشته باشد و بمزاج من گوارا باشد آصفخان ماده
ولایتی شیردار داشت قدری ازان شیر تناول کردم بخلاف شیر دیگر شتران که خالی از
شوری نیست بمذاق من شیرین و لذیذ آمد و الحال قریب یکماه است که هر روز پیاله
که مقدار نیم کاسهٔ آبخوری باشد ازان شیر می خورم و نفعی ظاهر شده رافع تشنگی
است غرایب آنکه دوسال پیش ازین آصفخان این ماده را خریده بود و دران وقت
بچه نداشت و اصلاً اثر شیر ظاهر نبود درین ایام بحسب اتفاق از پستان او شیر برآمد
هر روز چهار سیر شیر گاو و پنج سیر گندم و یک سیر قند سیاه و یک سیر بادیان بخورد
او می دهند که شیرش لذیذ و شیرین و مفید باشد بی تکلف بمذاق من خیلکی در
افتاد و گوارا آمده و بجهت امتحان شیر گاو و شیر گاو میش را طلبیده هر سه را چشیدم
در شیرینی وعذوبت شیر این شتر را نسبتی نیست فرمودم که چند ماده دیگر را هم
ازین قسم خوراک بدهند تا ظاهر شود که از اثر غذاهای لطیف عذوبت است یا در
اصل شیر این شتر شیرین است روز کم شنبه هشتم کوچ فرمودم روز مبارک شنبه نهم
مقام واقع شد دولتخانه درمقام تال کلانی ترتیب یافته بود فرزند شاه جهان کشتی
طرح کشمیر که نشیمن گاه آن را از نقره ساخته بودند پیشکش نمود آخرهای آنروز
بران کشتی نشسته سیر تال کرده شد عابد خان بخشی بنگش را که بدرگاه طلبداشته
شده بود درین روز سعادت استانبوس دریافته بخدمت دیوانی بیوتات سرفراز گشت
سرفراز خان که از کمکیان صوبه گجرات است بعنایت علم و اسب با یراق خاصه و فیل
فرق عزت بر افراخته رخصت یافت عزت خان که از تعیینات لشکر بنگش است بعنایت
علم سربلند گردید روز جمعه دهم کوچ فرموده شد میرمیران بمنصب دو هزاری ذات
وششصد سوار سرفرازی یافت روز شنبه یازدهم پرگنه دوحد محل ورود موکب مسعود
گشت شب یکشنبه دوازدهم آبان ماه الهی سنه سیزده جلوس مطابق پانزدهم ذیقعده

بیش از یک نوبت مرتکب غذا نشود ضبط احوال خود نمي توانست کرد دیوانه وار خود را بر آب و آتش مي زد تا آنکه بعوالقنیه و استسقا منجر شد بسیار زبون و ضعیف گشت چند روز پیش ازین التماس نمود که خود را پیشتر باگره رسانم حکم فرمودم که بحضور آمده رخصت شود در پالکي انداخته آوردند بحدی نحیف وضعیف نظر در آمد که موجب حیرت گشت

کشیده پوستی بر استخوانی

بلک استخوان هم به تحلیل رفته با آنکه مصوران در کشیدن شبیه لاغر نهایت اغراق بکار مي برند اما ازین عالم بلکه نزدیک باین هم بنظر در نیامده سبحان‌الله آدم‌زاده باین هیات و ترکیب هم میشود این دو بیت اوستاد درین مقام مناسب افتاده

سایهٔ من گرم نگیرد پاے * تا قیامت ندارم برجاے

ناله ازبسکه ضعف دل بیند * تا بلب چند جاے به نشیند

از غایت غرایب فرمودم که مصوران شبیه او را کشند القصه حال او را بسیار متغیر یافتم گفتم که زنهار درچنین وقت نفسی از یاد حق غافل نباید شد و از کرم او نا امید نباید شد اگر مرگ امان بخشد آن را دستگاه معذرت و فرصت تدارک باید شمرد و اگر مدت حیات بسر آمده هر نفس که بیاد او بر آید غنیمت باید دانست از باز ماندهاي خویش دل مشغول مباش که اندک حق خدمت پیش ما بسیار است وچون از پریشاني او بعرض رسیده بود دو هزار روپیه خرج راه باو داده رخصت کردم روز دوم مسافر راه عدم گشت روز سه شنبه سي ام کنار آب نادب محل نزول اردوی گیهان پوی گردید جشن نو روز مبارک شنبه دویم ابان ماه الهي درین منزل اراستگي یافت امان‌الله پسر مهابتخان حسب‌الالتماس او بمنصب ... هزاري ذات و سیصد سوار سرفراز شد گردهر ولد راے سال بمنصب هزاري ذات و هشتصد سوار سربلندي یافت عبدالله پسرخان اعظم بهزاري ذات و سیصد سوار ممتاز گشت دلیرخان که از جاگیرداران صوبه گجرات است بمرحمت اسپ و فیل سرفراز نمودم زبردست خان پسر شهبازخان کمبو حسب‌الحکم از صوبه دکن آمده بخدمت بخشیگری و واقعه نویسي لشکر بنگش سرفراز گشت و منصب او هشتصدي ذات و چهارصد سوار مقرر شد روز جمعه سویم کوچ فرمودم درین منزل شاهزده شجاع جگر گوشه فرزند شاهجهان که در دامن عصمت نور جهان بیگم پرورش مي یابد و مرا نسبت باو تعلق خاطر و دل بستگي بمرتبه ایست که از جان خود عزیز میدارم بیماري که مخصوص اطفال است و انرا ام الصبیان میگویند بهمرسانید و زماني ممتد از هوش رفت ... چند اهل تجربه تدبیرات و معالجات بکار بردند سود نداد و بیهوشي او هوش از من ربود چون از تداوي ظاهري ناامیدي دست داد از روی خضوع وخشوع جبین نیاز بدرگاه کریم کار ساز و رحیم بنده نواز سوده صحت اورا مسالت نمودم درین حالت بخاطر گذشت که چون با خداي خود عهد کرده بودم که بعد از تمام سن خمسین از عمراین نیاز مند ترک شکار تیر و بندوق نموده هیچ جانداری را بدست

که از مرتاضان کیش هنود است و تفصیل احوال او در اوراق سابق نگاشته کلک وقایع نگار گردید صحبت داشته بسیر و تماشاے کالیاده توجه فرمودم بے تکلف صحبت او از مغتنمات است دریں تاریخ از مضمون عرض داشت بهادر خان حاکم قندهار بوضوح پیوست که در سنه هزار و بست و شش هجري که عبارت از سال پار باشد در قندهار و نواحي ان کثرت موش بحدے رسیده که جمیع محصولات و غلات و مزروعی و سردرختیهاے انولایت را ضایع ساخته اند تا زراعت درو نشده بود خوشه ها را بریده میخوردند چوں رعایا مزروعات خود را بخرمن در آوردند تا کوفتن و پاک ساختن نصف دیگر تلف شده بود چنانچه ربعی از محصولات شاید بدست در آمده باشد و همچنین از فالیزها و از باغات اثر نماند بمرور چندے آواره و معدوم شدند چوں فرزند شاهجهان جشن ولادت بصرخود را نکرده در اوجین که محال جاگیر اوست التماس نمود که بزم روز مبارکشنبه سي ام در منزل او آراستگي یابد لاجرم آن فرزند را کامرواے خواهش ساخته در منزل او بعیش و طرب گذرانیده شد و بندهاے خاص که دریں قسم مجالس و محافل بار مي یابند بساغرهاے لبریز عنایت سرخوش گشتند و فرزند شاهجهان آن مولود مسعود را به نظر درآورده خوانے از جواهر و مرصع آلات و پنجاه زنجیر فیل سي نر و بیست ماده برسم پیشکش گذرانیده التماس نام نمود انشاالله بساعت نیک نهاده خواهد شد و از فیلان او هفت زنجیر فیل داخل حلقه خاصه شد تتمه به موجداران تقسیم یافت و در کل انچه از پیشکشهاے او مقبول افتاد دولک روپیه خواهد بود دریں روز عضدالدوله از جاگیر خود رسیده سعادت آستان بوس دریافت هشتاد و یک عدد مهر بصیغه نذر و فیلے برسم پیشکش گذرانید قاسم خاں که از حکومت بنگاله معزول ساخته بدرگاه طلب داشته شده بود بدولت زمیں بوس مستسعد گشته هزار مهر نذر گذرانید روز جمعه غره اذر ماه بشکار باز و جره خاطر را رغبت افزود در اثناے سواري بقطع زراعتی از جوار گذر افتاد باآنکه هر تنه یکخوشه بار مي آورد تنهٔ بنظر درآمد که دوازده خوشه داشت موجب حیرت گشت دریں حال حکایت بادشاه و باغبان بخاطر گذشت

حکایت بادشاه و باغبان

یکی از سلاطین در هواے گرم بدر باغی رسید پیر باغبانے دید بر در استاده پرسید که دریں باغ انار هست گفت هست سلطان فرمود که قدحی آب انار بیار باغبان را دخترے بود بجمال صورت و حسن سیرت آراسته باو اشارت کرد تا آب انار حاضر سازد دختر رفت و في الحال قدحی پر آب انار بیروں آورد و برگی چند بر روی آں نهاده سلطان از دست او گرفت و در کشید انگاه از دختر پرسید که مقصود از گذاشتن ایں برگها بر روے آب چه بود دختر بزبان فصیح و اداے ملیح معروض داشت که در چنیں هوای گرم غرق از عرق قطره و سواري رسیدن و آب را بیکدم درکشیدن منافي

هزار و بیست و هفت هجری بطالع نوزده درجهٔ میزان بخشندهٔ میمنت بفرزند اقبالمند شاهجهان از صبیهٔ آصفخان گرامی فرزند کرامت فرمود امید که قدمش برین دولت ابد قرین مبارک و فرخنده باد سه روز در منزل مذکور مقام نموده روز یکشنبه پانزدهم در موضع ثمرنه نزول اقبال اتفاق افتاد چون التزام شده که جشن مبارک شنبه تا مقدور و ممکن باشد در کنار آب و جاے بصفا ترتیب یابد درین نزدیکی سرزمینے که قابلیت آن داشته باشد نبود ناگزیر قریب نیمی از شب مبارکشنبه شانزدهم گذشته بار سواری فرمودم و هنگام طلوع نیر اعظم فروغ بخش عالم در کنار تال ماکهور نزول اجلال واقع شد آخرهاے روز بزم پیاله آراسته بچندی از بندهاے خاص پیاله عنایت نمودم روز جمعه هفتدهم کوچ فرمودم کیشو داس مارو جاگیر دار آن نواحی است حسب الحکم از دکن آمده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت روز شنبه هیزدهم حوالی رام گده معسکر اقبال گشت چند شب پیش ازین سه گهری بطلوع مانده بود در کرهٔ هوا مادهٔ بخار و دخانی بشکل عمودے نمودار شد و هر شب یک گهری پیشتر از شب دیگر ظاهر میگشت و چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد هر دو سر باریک و میان گنده خمدار مانند دهره بسمت بجانب جنوب و روے بسوے شمال الحال یکپهر بطلوع مانده ظاهر می گردد منجمان و اختر شناسان قد و قامت اورا باسطرلاب معلوم کردند که بست و چهار درجه فلکی را باختلاف منظر سار است و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز در جهت حرکت فلک اعظم درو ظاهر می شود چنانچه اول در برج عقرب بود اورا گذاشته بمیزان رسید و ... حرکت عرض در جهت جنوب بیشتر دارد دانایان فن نجوم در کتب این قسم را حربه نامیده اند و ... نوشته اند که ظهور این دلالت میکند بر ضعف ملوک عرب و استیلاء دشمنان ملوک عرب بر ایشان والعلم عندالله تا تاریخ مذکور بعد از شانزده شب که علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستارهٔ نمودار گشت که سرش روشنی داشت و تا دو سه گز دم او دراز مینمود و اما در دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود الحال قریب هشت شب است که نمودار شده هرگاه که منتفی گردد مرقوم خواهد نمود و از آثار او انچه بظهور رسد نوشته خواهد شد روز یکشنبه نوزدهم مقام کرده روز دو شنبه در موضع سینتل کهیره نزول فرمودم روز سه شنبه بست و یکم بار مقام شد برشید خان افغان خلعت و فیل مصحوب زنهار خان مرحمت نموده فرستادم روز کمشنبه بست و دوم پرگنه مدنپور مخیم اردوی گیهان شکوه گشت روز مبارکشنبه بست و سیوم مقام کرده بزم پیاله ترتیب یافت و داراب خان بخلعت نادری سرفراز شد روز جمعه مقام نموده روز شنبه بست و پنجم پرگنه نواری مخیم معسکر اقبال گشت روز یکشنبه بست و ششم در کنار آب چنبل نزول فرمودم و روز دوشنبه بست و هفتم بر لب آب کهنر منزل شد روز سه شنبه بست و هشتم سواد بلدهٔ اوجین مورد رایات فیروزی گردید از احمدآباد تا اوجین نود و هشت کروه مسافت را به بست و هشت کوچ و چهل و یک مقام که دو ماه و نه روز باشد آمده شد روز کم شنبه بست و نهم ناجد روپ

بی موهبت الهی بکدام زبان ادا نمایم که در عهد دولت چنین بادشاه عادل بجمعیت
وقت و آرامش خاطر بعبادت معبود خود مشغولم و از هیچ رهگذر غبار تفرقه بر دامن *
عزیمت من نمی نشیند روز یک شنبه سویم از کالیاده کوچ فرمودم در موضع قاسم کهیرة
نزول واقع شد در اثنای راه بشکار باز و جره مشغولی داشتم اتفاقاً کاروانکی برخاست
باز تویغون را که نهایت توجه بان دارم از پی او پرانیدم کاروانک از چنگ او بدر جست
و باز هوا گرفته بمرتبه بلند شد که از نظرها غایب گردید هرچند قراولان و میر شکاران
از پی او باطراف تاختند اثرے ازو نیافتند و محال نمود که در چنین صحرای باز
بدست اید و لشکر میر کشمیری که سردار میر شکاران کشمیر است و باز مذکور حواله او
بود سراسیمه بے سراغ و نشان در اطراف صحرا مے شتافت ناگاه از دور درختے دید چون
نزدیک رسید باز را بر سر شاخ نشسته یافت مرغ خانگی را نموده باز را طلبید سه گهری
بیشتر نگذشته بود که گرفته بحضور آورد و این موهبت غیبی که درگمان و خیال هیچکس
نبود مسرت افزاے خاطر گشت بانعام این خدمت منصب او را افزوده اسپ و
خلعت مرحمت نمودم روز دوشنبه چهارم و سه شنبه پنجم و کمشنبه ششم پی در پی
کوچ واقع شد روز مبارکشنبه هفتم مقام نموده در کنار تال جشن نشاط آراستگی یافت
نور جهان بیگم بیماری داشت که مدتها بران گذشته بود و اطبائے که بسعادت خدمت
اختصاص دارند از مسلمان و هندو هرچند تدبیرات بکار بردند سودمند نیفتاد و از
تداوی آن بعجز معترف گشتند درینولا که حکیم روح الله بخدمت پیوست و متصدی
علاج آن شد بتائید ایزد عزاسمه در اندک مدت صحت کامل رو نمود و بصله این
خدمت شایسته حکیم را بمنصب لایق سرفراز ساخته سه موضع از وطن او بطریق
ملکیت عنایت فرمودم و حکم شد که مشارالیه را بنقره وزن کرده در وجه انعام او مقرر
دارند روز جمعه هشتم تا روز یکشنبه سیزدهم پی در پی کوچ اتفاق افتاد و هر روز تا
آخر منزل بشکار باز و جره مشغول بوده دراج بسیار گیرانده شد روز یکشنبه گذشته کنور کرن
پسر رانا امر سنگهه بدولت زمین بوس سرفراز گشته تسلیمات مبارکباد فتح دکن
بتقدیم رسانیده صد مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و موازی بست و یکهزار روپیه از قسم
مرصع آلات با چند اسپ و فیل پیشکش گذرانید آنچه از قسم فیل و اسپ بود باو
بخشیدم و تتمه بمعرض قبول مقرون گشت و روز دیگر باو خلعت مرحمت شد میر
شریف وکیل قطب الملک یک زنجیر فیل و ارادتخان میر سامان نیز یک زنجیر فیل
عنایت شد سید هزبر خان بفوجداری سرکار میوات سرفراز شد منصب او از اصل و
اضافه هزاری ذات و پانصد سوار مقرر گشت سید مبارک را بحراست قلعه رهتاس
ممتاز ساخته منصب پانصدی ذات و دوصد سوار مرحمت فرمودم روز مبارکشنبه
چهاردهم در کنار تال موضع سندهارا مقام کرده بزم پیاله ترتیب یافت و بندهاے
مخصوص بساغرهاے نشاط خوشوقت شدند جانوران شکاری که در آگره نکریز بسته
بودند خواجه عبداللطف قوش بیگی درین روز آورده بنظر گذرانید آنچه لایق سرکار

حکمت است بنابرین احتیاط برگها را بر روے آب و قدح نهادم تا بآهستگی و تانی نوش جان فرمایند سلطان را این حسن ادا بغایت خوش آمد و بخاطر گذرانید که این دختر را داخل خدمه محل خود سازم بعد ازان از باغبان پرسید که هر سال حاصل تو ازین باغ چیست گفت سیصد دینار گفت بدیوان چه میدهی گفت سلطان از سودرختی چیزے نمیگرد بلکه از زراعت عشرے می ستاند سلطان را بخاطر گذشت که در مملکت من باغ بسیار و درخت بیشمار است اگر از حاصل باغ نیز عشری دهد مبلغی کفایت می شود و رعیت را چندان زیانے نمی رسد بعد ازین بفرمایم که خراج از محصول باغات نیز بگیرند پس گفت قدرے آب دیگر هم از انار بیار دختر رفت و بعد از دیری امد و قدحی آب انار اورد و سلطان گفت که ان نوبت که رفتی زود امدی و بیشتر اوردی و این مرتبه انتظار بسیار دادی و کمتر اوردی دختر گفت که ان نوبت قدح را از اب یک انار مالا مال ساخته بودم و درین دفعه پنج شش انار افشردم و انقدر اب حاصل نشد سلطان را حیرت افزود باغبان معروض داشت که برکت محصول از اثر نیت نیک بادشاه است مرا بخاطر میرسد که شما بادشاه باشید در وقتی که حاصل باغ را از من پرسیدید نیت شما دگرگون شده باشد لاجرم برکت از میوه رفت سلطان متاثر گشت و ان اندیشه از دل براورد پس گفت یک نوبت دیگر قدحی از اب انار بیار دختر بار رفت و بزودی قدح را لبالب برون اورد خندان و شادان بدست سلطان داد سلطان برواست باغبان افرین کرده صورت حال ظاهر ساخت و ان دختر را ازو درخواست و خواستگاری نمود این حقیقت ازان بادشاه حقیقت اگاه بر صفحه روزگار یادگار ماند القصه ظهور این آمور معنی اثار نیت نیک و ثمرات عدالت است هرگاه همگی همت و نیت سلاطین معدلت ائین مصروف و معطوف بر اسودگی خلق و رفاهیت رعایا باشد ظهور خیرات و محصول زراعت و باغات مستبعد نیست ولله الحمد که درین دولت ابد قرین بر سودرختی هرگز محصول رسم نبوده است و نیست و در تمام ممالک محروسه یکدام و یکحبه باین صیغه داخل خزانه عامره و واصل دیوان اعلی نمی شود بلکه حکم است که هرکس در زمین مزروعی باغ سازد حاصل ان معاف باشد امید که حق سبحانه این نیاز مند را همواره بر نیت خیر موافق داراد

چو نیت بخیراست و خیرم دهی

روز شنبه دوم بار بصحبت چد روپ خاطر شوق افزود بعد از فراغ عبادت نیمروز بکشتی نشسته بقصد ملاقات او شتافتم که در اخر روز در گوشه انزوائی او دریده صحبت داشتم سما سخنان بلند از حقایق و معارف استماع افتاد بے اغراق مقدمات تصوف مدقع بیان مے کند و از صحبت او محظوظ میتوان شد شصت سال از عمرش گذشته بیست و دو ساله بود که قطع تعلقات ظاهری کرده قدم همت بشاهراه تجرید نهاده و سی و هشت سال است که در لباس بے لباسی بسر میبرد در وقت رخصت گفت که شکر

منصبداران واحدیان و برق اندازان بادشاهي تعین فرمود چنانچه این احوال برسم اجمال
در اوراق گذشته سمت ذکر یافته چون بمقصد پیوست با تقي بیراعار خصومت
و بهانه جوئي نموده جوهر ذاتي خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت او را عرضداشت
نمود حتی که صریح نوشت که صحبت من باو راست نمي آید و این خدمت ازو
متمشي نمي شود اگر سردار دیگر مقرر نمایند فتح این قلعه بزودي خواهد شد باگزیر تقي را
بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از بندهاے عمده اوست با فوجي از مردم
تازه زور باین خدمت رخصت نمود چون این بی سعادت دریافت که زیاده برین حیله
و تدویر از پیش نخواهد رفت تا رسیدن بکرماجیت جمعی از بندهاے درگاه را به
بهانه آنکه مدتها یساق کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که بجاگیرهاے خود
شتافته تا آمدن راجه بکرماجیت بسامان خود پردازند چون بظاهر تفرقه در سلسله
جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثرے بمحال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم
روشناس در آنجا ماندند قابو دانسته آثار بغي و فساد ظاهر ساخت سید صفي بارهه
که بمزید شجاعت و جلادت اختصاص داشت با چندے از برادران و خویشان پاے
همت افسرده شربت خوشگوار شهادت چشید و بعضی را به زخمهاے کاري که پیرایه
شیران کارزار است آن بد ذات از عرصه نبرد برگرفته به نکبت سراے خود برد جمعی
از جاده دوستي به تگ پا خود را بگوشه سلامت کشیدند وآن بد بخت دست
تعدي و تصرف به پرگنات دامن کوه که اکثر آن بجاگیر اعتمادالدوله مقرر است دراز
ساخته از تاخت و تاراج سر موئی فرو نگذاشت امید که همین زودي بسزاے اعمال
و جزاے افعال مبتلا گردد و نمک این دولت کار خود بکند انشاالله تعالی روز یکشنبه
هفدهم از گهاٹي چاندا عبور واقع شد روز دوشنبه هیجدهم اتالیق جان سپار خانخانان
سپه سالار به سعادت استانبوس مفتخر گشت چون مدتهاے مدید از حضور دور بود و
موکب منصور از نواحي سرکار خاندیس و برهانپور عبور میفرمود التماس دریافت
ملازمت نمود حکم شد که اگر خاطر او از همه جهت جمع باشد جریده آمده بزودي
معاودت نماید بنابرین حسب الحکم بسرعت تمامتر شتافته درین تاریخ دولت زمین
بوس دریافت و بانواع نوازش خسروانه و اقسام عواطف شاهانه فرق عزت برافراخته هزار
مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید چون اُردو درگذشتن گهاٹي صعوبت بسیار کشیده بود
بجهت رفاهیت احوال مردم روز سه شنبه نوزدهم مقام فرمودم روز کم شنبه بستم کوچ
کرده روز مبارکشنبه بیست و یکم باز اتفاق مقام افتاد در کنار دریاے که بهسند اشتهار
دارد بزم پیاله مرتب گشت اسپ سمند خاصه سمیر نام که از اسپان اول بود بخانخانان
عنایت نمودم سمیر باصطلاح اهل هند کوه طلا را گویند و بجهت مناسبت رنگ وکلانی
جثه باین اسم موسوم گشته روز جمعه بیست و دوم و شنبه بیست و سوم پی در پی
کوچ شد درین روز عجیب ابشارے مشاهده افتاد آبے در غایت صفا پرجوش و خروش
از جاے مرتفع می ریزد بر اطراف نشیمن هاے خدا آفرین بے تکلف درین نزدیکي

خاصه بود انتخاب نموده تتمه را بامرا و دیگر بندها بخشیده شد درین تاریخ خبر بغی
و کافر نعمتی راجه سورجمل ولد راجه باسو بمسامع جلال رسید راجه باسو چند پسر داشت
مشار الیه اگرچه بسال از همه کلان تر بود غایتاً پدر بجهت بداندیشی و فتنه جوئی
پیوسته اورا محبوس و مضبوط میداشت همچنان ازو ناراض و آزرده خاطر گذشت
بعد از فوت او چون این بے سعادت از همه کلان تر بود دیگر فرزند قابل و رشید نداشت
حقوق خدمت راجه باسو ملحوظ و منظور فرموده بجهت انتظام سلسله زمینداری
و محافظت ملک و وطن او این بیدولت را بخطاب راجگی و منصب دوهزاری سرفراز
ساخته جا و جاگیر پدرش را که بسعی خدمت و دولتخواهی بدست آورده بود و مبلغهای
کلی از نقد و جنس که بسالهای دراز اندوخته بود با و ارزانی داشتم و درهنگامیکه مرحومی
مرتضی خان بخدمت فتح کانگره دستوری یافت چون این بیدولت زمیندار عمده آنکوهستان
بود بظاهر تعهد خدمات و دولتخواهی ها نمود بکمک مشار الیه مقرر گشت و بعد ازان
که بمقصد پیوست مرتضی خان محاصره را بر اهل قلعه تنگ ساخت و این بد سگال از
صورتحال دریافت که عنقریب مفتوح خواهد شد در مقام بد سازی و فتنه پردازی در آمده
بوده آزرم از پیش رو برگرفت و با مردم مشار الیه کارها بمنازعت و مخاصمت رسانید
مرتضی خان نقش بیدولتی و ادبار از صفحه جبین آن برگشته روزگار خوانده شکایت
اورا بدرگاه والا عرضداشت نمود بلکه صریح نوشت که آثار بغی و نا دولتخواهی از
احوال او ظاهر است و چون مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکر گران دران کوهستان
بود آن بی سعادت وقت را مقتضی ترتیب اسباب شورش و آشوب نیافته بخدمت
فرزند شاه جهان عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریک ارباب غرض بامن سوء
مزاجی بهمرسانیده در مقام خراب ساختن و بر انداختن من شده به عصیان و بغی
متهم میسازد امید که سبب نجات و باعث حیات من گشته مرا بدرگاه طلب فرمایند
هرچند که بر سخن مرتضی خان نهایت اعتماد داشتم غایتاً ازین که او التماس طلب
خود بدرگاه نموده شبهه بخاطر رسید که مبادا مرتضی خان به تحریک ارباب فساد
بشورش در آمده و غور ناکرده اورا متهم میساخته باشد مجملاً بالتماس فرزند شاه جهان
از تقصیرات او گذشته بدرگاه طلب فرمودم و مقارن این حال مرتضی خان بجوار رحمت
ایزدی پیوست و فتح قلعه کانگره تا فرستادن سردار دیگر در عقده توقف اوفتاد چون
این فتنه سرشت بدرگاه والا رسید نظر بظاهر احوال او افگنده دران زودی مشغول
و مشمول عواطف بیدریغ ساخته در ملازمت شاه جهان بخدمت فتح دکن رخصت
نموده شد بعد ازان که ملک دکن به تصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد در خدمت
آن فرزند وسایل برانگیخته متصدی فتح قلعه کانگره گشت هرچند این بی حقیقت
حق ناشناس را بار دران کوهستان راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون
این خدمت را آن فرزند بعهده خویش گرفته بود ناگزیر به اراده و اختیار او گذاشته
شد و فرزند اقبالمند اورا با تقی نام به یکی از بندهای خود و فوجی شایسته از

خرچی و خلعت عنایت شد و شب سه شنبه چهارم بعد از گذشتن یکپهر و سه گهری بدولتخانه مراجعت فرمودم روز یکشنبه پنجم قریب به پنج کروه کوچ نموده روز مبارک شنبه ششم مقام واقع شد دریں روز خانخانان پیشکش خود بنظر در آورد از قسم جواهر و مرصع آلات و اقمشه و فیل آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه را بمشار الیه مرحمت فرمودم مجموع پیشکش او آنچه بدرجه قبول رسید موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد روز جمعه هفتم پنج کروه کوچ نمودم پیش ازیں سارس را به شاهین گیرانده بودم لیکن شکار درنا تا حال تماشا نکرده بودم چون فرزند شاه جهان ذوق شکار شاهین بسیار دارد و شاهین های او خوب رسیده حسب التماس آن فرزند صبح پگاه سوار شدم یک درنا بدست خود گیرانیدم و درنا دیگر را شاهین که آن فرزند در دست داشت گرفت بی تکلف از شکارهای خوب خوب است بغایت الغایت محظوظ گشتم اگرچه سارس جانور کلان است غایتاً سست پرکاواک واقع شد شکار درنا را هیچ نسبتی بآن نیست بنازم دل و جگر شاهین را که این قسم جانوران قوی جثه را میگیرد و بزور سرپنجه همت زبون میسازد حسن خان قوشچی آن فرزند بجلدوی این شکار بعنایت فیل و اسپ و خلعت سرفرازی یافت و پسرش نیز باسپ و خلعت ممتاز گشت روز شنبه هشتم چهار کروه و یکپاو کوچ کرده روز یکشنبه نهم بار مقام نمودم دریں روز خانخانان سپه سالار بخلعت خاصه و کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه با تلایر فرق عزت برافراخته مجدداً بصاحب صوبگی ملک خاندیس و دکن سربلندی یافت و منصب آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزاری ذات و سوار مرحمت شد چون صحبت او با لشکرخان راست نیامد حسب الالتماس مشارالیه عابدخان دیوان بیوتات را بخدمت دیوانی بیوتات مقرر [illegible] و منصب هزاری ذات و چهارصد سوار عنایت شد اسپ و فیل و خلعت [illegible] مرحمت نموده بدان صوب فرستادم و همدریں روز خاندوران از صوبه کابل رسیده دولت زمین بوس دریافت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و تسلیم [illegible] با پنجاه راس اسپ و ده قطار شتر نر و مایهٔ ولایتی و چند دست جانور [illegible] و چینی و خطائی وغیره برسم پیشکش معروضداشت روز دوشنبه دهم سه کروه و یکپاو روز سه شنبه یازدهم پنج کروه و سه پاو کوچ شد دریں روز خاندوران مردم خود را آراسته بنظر در آورد و هزار سوار مغل که اکثر اسپ ترکی و بعضی عراقی و مجنس داشتند بشمار داد با آنکه جمعیت او اکثر متفرق گشته بعضے ملازم مهابتخان شده در همان صوبه مانده اند و جمعی از لاهور جدائی گزیده باطراف ممالک رفته اند اینقدر سوار خوش اسپه غنیمت نمود بی تکلف خاندوران در شجاعت و دلاوری و جمعیت داری از یکتایان روز گار است اما افسوس که پیر منحنی شده و کبر سن او را دریافته و باصره اش بسیار ضعیف و زبون گشته دو پسر جوان و رشید دارد خالی از معقولیتی نیستند غایتاً خود را در برابر خاندوران نمودن کاری است مشکل و عظیم دریں روز بمشارالیه و فرزندان او خلعت و شمشیر مرحمت شد روز یکشنبه دوازدهم سه نیم کروه درنوردیده برکنار تال ماندو نزول

باین خوبی ابشاری بنظر درنیامد بلند رسیدگاهی است لحظه از تماشای آن محظوظ گشتم روز یک شنبه بیست وچهارم مقام نموده در تالابی که پیش دولتخانه واقع شد بر کشتی نشسته شکار مرغابی کرده شد روز دو شنبه بیست پنجم و سه شنبه بیست و ششم و پنجشنبه بیست و هفتم پی درپی کوچ افتاد سجاولان پوستین خاصه که در بر داشتم لطف نمودم و هفت راس اسپ از طویله خاصه که بر هر کدام سواری کرده شد نیز باو اتالیق مرحمت نمودم روز یک شنبه دوم دیماه الهی قلعه رنتهنبور محل رایات جلال گشت این قلعه از اعظم قلاع هندوان است در زمان سلطان علاءالدین خلجی رای پتمبر دیو متصرف بود سلطان مدتهای مدید محاصره نموده بمحنت و تردد بسیار مفتوح ساخت و در آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه رای سرجن هادا در تصرف داشت و پیوسته شش هفت هزار سوار ملازم او می بودند و آنحضرت بمیامن تائید ایزد سبحان در عرض یکماه و دوازده روز فتح کردند و رای سرجن برهنمونی بخت سعادت استاندبوس دریافته در سلک دولتخواهان منتظم گشت وار امرای معتبر بندهای معتمد شد بعد از پسرش رای بهوج بدر در زمره امرای عظام انتظام داشت الحال نبیره او سربلند رای داخل بندهای عمده است روز دوشنبه سیوم بعزم تماشای قلعه توجه نمودم دو کوه در برابر یکدیگر واقع است یکی را رن میگویند و دیگری را تهنبور قلعه بر فراز تهنبور اساس یافته و این هر دو اسم را ترکیب داده رنتهنبور نام کرده اند اگرچه قلعه در غایت استحکام است و آب فراوان دارد غایتاً کوه رن حصنی است قوی و فتح این حصار منحصر است از آن جانب چنانچه والد بزرگوارم حکم فرمودند که توپ هارا بر فراز کوه رن برآورده و عمارات درون حصار را صحرا گیرند اول توپی را که آتش دادند بچوکهندی محل رای سرجن رسید و از افتادن آن عمارت زلزله در بنای همت او راه یافته وتوهم عظیم بر باطن او مستولی گشته و نجات خود را منحصر در سپردن قلعه دانسته فرق عبودیت و خاکساری بدرگاه شهنشاه جرم بخش عذر پذیر سود القصه قرارداد خاطر چنان بود که شب در بالای قلعه گذرانیده روز دیگر بازود مراجعت فرمایم چون منازل و عمارات درون حصار بروش هندوان آساس یافته و خانها را بی هوا و کم فضا ساخته اند دلنشین نیفتاد و خاطر بتوقف راضی نشد حمامی بنظر درآمد که یکی از نوکران رستم خان متصل بحصار قلعه ساخته باغچه و نشیمنی مشرف بر صحرا خالی از صفائی و هوائی نیست و در تمام قلعه به ازین جائی نه رستمخان از امرای حضرت عرش آشیانی بوده از صغر سن در بندگی آنحضرت تربیت یافته نسبت محرمیت و قرب خدمتی داشته از غایت اعتماد این قلعه را حواله باو فرموده بودند بعد از فراغ تماشای قلعه و منازل آن حکم شد که جمعی از محرمان را که درین حصار محبوس [illegible] حاضر سازند تا بجمعیت حال و حقیقت احوال هریک وا رسیده بمقتضای [illegible] تاحکم فرموده شود مجملاً غیر از معامله خون یا شخصی که از خلاصی او فتنه [illegible] ملک راه می یافت دیگر همه را آزاد ساختم و بهرکدام درخور حال او

باولي عمارتے است عالي و بغایت خوب ساخته اند از کارفرمایان تحقیق شد که مبلغ بست هزار روپیه صرف این عمارت شد و چون درین حوالي سکار حیلکی بود روز دوشنبه هفت دهم مقام فرمودم روز سه شنبه هیژ دهم سه کروه و یک نیم پاو گذشته در موضع دایرمئو ورود موکب مسعود اتفاق افتاد روز کم شنبه نوردهم دو کروه و نیم طي نموده در کنار کول فتحپور رایات منصور بر افراشت و چون هنگام عزیمت فتح دکن از رن تهنبور تا اوجین آسامي منازل و بعد مسافت انها نوشته شده بود درین مرتبه به تکرار نوشتن مناسب ندید و از راه رن تهنبور تا فتحپور براهي که آمده شد دو بیست و سي و چهار کروه مسافت به شصت و سه کوچ و پنجاه و شش مقام که مجموع یکصد و نوزده روز بوده باشد طي نموده شد بحساب شمسي چهار ماه و یکروز کم گذشته و قمري چهار ماه کامل و از تاریخي که موکب اقبال بعزم فتح رانا و تسخیر ملک دکن از مستقرالخلافه نهضت فرموده تاحال که رایات جلال همعنان نصرت و اقبال بار بمرکز سلطنت قرار گرفت پنج سال و چهار ماه شد منجمان و اختر شناسان روز مبارک شنبه بیست و هشتم دیماه الهي سنه سیزدهم مطابق سلخ محرم سنه یکهزار و بیست و هشت هجري ساعت در آمدن بدارالخلافه اگره اختیار فرموده بودند دریتولا مکرر از عرایض دولتخواهان معروض گشت که علت طاعون در شهر آگره شایع است چنانچه در روزی قریب بصد کس کم و زیاده در زیر بغل و یا کش ران یا در ته گلو دانه بر آورده ضایع میشوند و این سال سیوم است که در موسم زمستان طغیان میکند و در اغاز تابستان معدوم میگردد و از غرایب انکه درین سه سال بجمیع قصبات و قریات نواحي آگره سرایت کرده و در فتحپور اصلا اثر این ظاهر نشده حتی در آمان‌آباد تا فتحپور دو نیم کروه مسافت است مردم انجا از بیم وبا ترک وطن داده بدیگر مواضع پناه برده بودند ناگزیر مراعات حزم و احتیاط از ضروریات دانسته مقرر شد که درین ساعت مسعود بمبارکي و فرخي در معموره فتحپور نزول موکب منصور اتفاق آمد و بعد از تخفیف بیماري و گراني ساعت دیگر اختیار نموده بدولت و سعادت ورود رایات جهان کشا بمستقرالخلافة ارزاني فرمائیم انشاالله تعالے و تقدس جشن مبارکشنبه در کنار کول فتحپور ترتیب یافت چون ساعت داخل شدن بمعموره بست و هشتم قرار یافته هشت روز در همین منزل توقف مقرر گشت حکم فرمودم که دور تال را پیمودند هفت کروه برآمد درین منزل غیر از حضرت مریم‌الزماني که بقدر تکسر میداشته اند دیگر جمیع بیگمان و خلوت نشینان سرادق عفت و سایر بندهاے درگاه دولت استقبال دریافتند صبیه آصفخان مرحوم که درخانه عبدالله خان پسرخان اعظم است نقلے عجیب و غریب بذرایعه بهایت تاکید در تصحیح آن نمود بجهت غرابت مرقوم گشت گفت روزے در صحن خانه موشي بنظر درآمد سراسیمه افتان و خیزان بطرز مستان هرسو میرفت و نمی دانست بکجا میرود به یکے از کنیزان گفتم که دم آن را گرفته پیش گربه انداخت گربه بشوق و میل از جاے جسته موش را بدهن گرفت و فے‌الفور گذاشته نفرت ظاهر ساخت

سعادت اتفاق افتاد درمیان تال نسیمنی از سنگ واقع است بریکی از ستونها این رباعی شخصی ثبت نموده بود بنظر در آمد و مرا از جا در آورد الحق از شعرهاے خوب است

یاران موافق همه از دست شدند * در دست اجل یگان یگان پست شدند
بودند تنک شراب در مجلس عمر * یک لحظه زما پیشترک مست شدند

درینوقت رباعی دیگر هم ازین عالم شنیده شد چون بسیار خوب گفته آن را نیز نوشتم

افسوس که اهل خرد و هوش شدند * از خاطر همدمان فراموش شدند
آنها که بصد زبان سخن میگفتند * آیا چه شنیدند که خاموش شدند

روز مبارکشنبه سیزدهم مقام کرده شد عبدالعزیز خان از صوبه بنگش رسیده سعادت آستانبوس دریافت اکرامخان که بفوجداری فتح پور و اطراف آن متعین بود بدولت ملازمت سربلند گشت خواجه ابراهیم حسن بخشی صوبه دکن بخطاب عقیدت خانی سرفراز شد میر حاج از کومکیان صوبه مذکور از جوانان مردانه است بخطاب شرزه خانی و علم سربلندی یافت روز جمعه چهاردهم پنج کروه و یکپاو کوچ شد روز شنبه پانزدهم سه کروه طے نموده در سواد بیانه نزول اجلال اتفاق افتاد خود با اهل حرم به تماشاے بالاے قلعه شتافتم محمد بخشی حضرت جنت آشیانی که حراست قلعه بعهده او مقرر بود منزلی ساخته مشرف بر صحرا بغایت مرتفع و خوش هوا و مزار شیخ بهلول نیز در جوار آن واقع است و خالی از فیضی نیست شیخ برادر کلان شیخ محمد غوث است و در علم دعوت اسما یدطولی داشته و جنت آشیانی را بشیخ مذکور رابطه محبت و حسن عقیدت بروجه کمال بوده درهنگامیکه آنحضرت تسخیر ولایت بنگاله فرموده یکچندی دران ولایت اقامت گزیدند میرزا هندال بحکم آنحضرت در آگره مانده بود جمعی از قلعچیان زر بنده که سرشت ایشانه فتنه و فساد مجبول است راه بیوفائی سپرده از بنگاله نزد میرزا آمدند و سلسله جنبان خبث باطن میرزا شده به بغی و کافر نعمتی و ناحق شناسی رهنمونی کردند و میرزاے بے عاقبت خطبه بنام خود خوانده صریحاً اعلام بغی و عناد مرتفع گردانید چون صورت واقعه از عرضداشت دولتخواهان بمسامع جلال رسید آنحضرت شیخ بهلول را بجهت نصیحت فرستادند که میرزا را از اراده باطل گردانیده بشاهراه اخلاص و اتفاق ثابت قدم سازد چون آن بیدولتان فتنه سرشت چاشنی سلطنت را در کام میرزا شیرین ساخته بودند میرزا باندیشه باطل خام طمع شده بموافقت و متابعت راضی نگشت و بتحریک ارباب فساد شیخ بهلول را در چار باغ که حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه برلب آب جون ساخته اند به تیغ بیباکی شهید گردانید و چون محمد بخشی را بشیخ مذکور نسبت ارادت بود نعش او را در قلعه بیانه برده مدفون ساخت روز یک شنبه شانزدهم چهار و نیم کروه طی نموده در منزل برو رسیده شد چون باغ و باولی که بحکم مریم زمانی در پرگنه جوست اساس یافته در سر راه واقع بود بتماشاے ان توجه فرمودم بے تکلف

که در پناه این دولت روز کار بفراغ خاطر بسر می برند و بهر کدام در خور حال انها وجه معیشت مقرر گشته درین تاریخ از اگره امده سعادت استانبوس دریافتند و بهر یک هزار روپیه انعام شد جشن مبارک شنبه پنجم در دولتخانه باراستگي ترتیب یافت و بنده هاے خاص بساغرهاے نشاط خوشوقت گشتند نصرالله که فرزند سلطان پرویز فیل کوه دمان را مصحوب او بدرگاه فرستاده بود رخصت معاودت یافت جلد جهانگیر نامه با اسپ پنچاق خاصه عنایت شد که بجهت انفرزند به برد روز یکشنبه هشتم بکنور کرن پسر رانا امر سنگه اسپ و فیل و خلعت و کپوه مرصع با پهول کتاره مرحمت نموده شد بجاے جاگیرش رخصت فرمودم و مصحوب او اسپی برانا فرستاده شد و همدرین روز بعزم شکار امان اباد توجه نمودم چون حکم بود که اهوان ان سرزمین را هیچکس شکار نکند درین شش سال اهو بسیار فراهم امده و بغایت رام شده اند تا روز مبارک شنبه دوازدهم بدولتخانه معاودت نمودم و روز مذکور بدستور معهود بزم پیاله ترتیب یافت شب جمعه سیزدهم بروضه غفران پناه شیخ سلیم چشتي که شمه از محامد ذات و محاسن صفات ایشان در دیباچه این اقبال نامه ثبت افتاده رفته فاتحه خوانده شد هرچند اظهار کرامات و خوارق عادات نزد برگزیده هاے درگاه ایزدي پسندیده نیست بلکه دون مرتبه خود دانسته از اظهار ان اجتناب می نمایند لیکن وقتی از اوقات در جذبه مستي بے اراده و اختیار بالقصد هدایت شخصی ظاهر شد از جمله ان که پیش از ولادت من حضرت عرش اشیاني را بنوید قدوم این نیازمند و دو برادر دیگر امیدوار ساخته بودند دیگر انکه روزی بتقریبی حضرت عرش اشیاني پرسیدند که عمر شما چند است و زمان ارتحال بدارالملک بقا کی خواهد بود در جواب گفتند که حق جل اعلی عالم السر و الخفیات اســــت و بعد از مبالغه و اغراق اشارت باین نیاز مند فرمودند که هرگاه شاهزاده به تعلیم معلم یا دیگر چیزی یاد گیرند و بان متکلم میشوند نشان وصال است لاجرم آنحضرت بجمعی که درخدمت من مقرر بودند تاکید فرمودند که هیچکس بشاهزاده از نظم و نثر چیزی تعلیم نکند تا آنکه دو سال و هفت ماه گذشت و روزی یکی از عورات مستحقه که دران محله می بود اسپند همیشه بجهت دفع عین الکمال می سوخت باین بهانه درخدمت من راه داشت و از خیرات و تصدقات بهره مند میشد مرا تنها یافته غافل از ان مقدمه این بیت را بمن تعلیم نمود

الهي غنچه آمید بگشای * گلی از روضه جاوید بنماے

من بخدمت شیخ رفته این بیت را خواندم شیخ بی اختیار از جاے خود برجسته بملازمت حضرت عرش اشیانی شتافتند و از ظهور این واقعه چنانچه بود اگاهی بخشیدند قضارا همان شب اثار تب ظاهر شد و روز دیگر کس بخدمت ان حضرت فرستاده تانسین کلانوت را که از گویندهاے بی نظیر بود طلب داشتند تانسین بملازمت ایشان رفته اغاز گویندگي نمود بعد ازان کس بطلب حضرت عرش اشیانی

رفته رفته آثار ملال و آزردگی از چهرهٔ او پیدا شد روز دیگر نزدیک مردن رسید بخاطر گذشت که اندک تریاق فاروق باید داد چون دهانش کشوده شد کام و زبان سیاه بنظر در آمد تا سه روز بحال تباه گذرانیده در چهارم بهوش آمد بعد ازان کنیزکی را دانه طاعون ظاهر شد و از افراط سوزش و فزونی درد آرام و قرار درو نماند و رنگش متغیر گشت زردی بسیاهی مایل و تپ محرق کرد روز دیگر از پایان اطلاق شده در گذشت و بهمین روش هفت و هشت کس درانجانه ضایع گشتند و چندی بیمار بودند که ازان منزل برآمده بباغ رفتم انهانیکه بیماری داشتند در باغ فوت شدند و درانجا دیگرے دانه بر نیاورد مجملاً در عرض هشت و نه روز هفتده کس مسافر راه عدم شدند و نیز گفت انها که دانه بر آورده بودند اگر آب جهت خوردن یا غسل کردن از دیگرے طلبیدندے فی الفور دروهم سرایت کردے و آخر چنان شد که از غایت توهم هیچکس نزدیک بانها نمیگشت روز شنبه بست و دوم خواجه جهان که بحراست آگره مقرر بود سعادت آستانبوس دریافته پانصد مهر بصیغه نذر و چهار صد روپیه برسم تصدق گذرانید روز دوشنبه بیست و چهارم بمشارالیه خلعت خاصه مرحمت شد روز مبارک شنبه بست و هستم بعد از گذشتن چهار گهری که قریب بدو ساعت نجومی باشد

بساعتی که تولا کند بدو تقویم

بمبارکی و فرخی رایات منصور بمعمورهٔ فتحپور نزول سعادت ارزانی فرمود درهمین ساعت جشن فرزند ارجمند اقبالمند شاهجهان ترتیب یافت و او را بطلا و دیگر اجناس وزن فرمودم و سال بست و هشتم بحساب ماه هاے شمسی بمبارکی آغاز شد امید که بعمر طبعی رسد و همدرین تاریخ حضرت مریم الزمانی از اگره تشریف گرامی ارزانی فرمودند و بدریافت دولت ملازمت ایشان سعادت جاوید اندوختم امید که ظل تربیت وشفقت ایشان بر سر این نیازمند مخلد باد چون اکرام خان پسر اسلامخان خدمت فوجداری این حدود را چنانچه باید بقید ضبط در آورده بود منصب اورا از اصل واضافه هزار وپانصدیذات و هزار سوار مرحمت شد سهرابخان پسر میرزا رستم صفوی بمنصب هزاریذات و سیصد سوار ممتاز گشت درین روز عمارت دولتخانه حضرت عرش اشیانی را به تفصیل سیر کرده بفرزند شاه جهان نموده شد درون ان حوض کلانی از سنگ تراشیده در غایت صفا ترتیب یافته کپور تلاؤ نام سی و شش درعه در سی و شش درعه مربع و عمقش چهار و نیم درعه و بحکم انحضرت متصدیان خزانه عامره بفلوس و روپیه مملو ساخته بودند سی و چهار کرور و چهل و هشت لک و چهل و شش هزار دام که شانزده لک و هفتاد و نه هزار و چهار صد روپیه باشد که مجموع یک کرور و سه لک بحساب هندوستان و سیصد و چهل و سه هزار تومان بضابطه ایران بوده باشد مدتها تشنه لبان بادیه طلب را ازان چشمه سار مکرمت سیراب امید می ساختند روز یک شنبه غرهٔ بهمن ماه بحافظ یاد علی دوبیده هزار درب انعام شد محب علی پسر بداغخان چکنی و ابوالقاسم خان گیلانی که در ولایت ایران چشم جهان بین انهارا میل کشیده سر بصحراے اوارگی داده مدتی است

سرفراز ساخته بخدمت فتح قلعهٔ کانگره و استیصال سورجمل کافر نعمت تعین فرمودم و فیل و اسپ و خلعت بمشار الیه مرحمت شد ترسون بهادر بیز بهمان خدمت دستوری یافت و منصب او هزار و دو صدی ذات و چهار صد و پنجاه سوار مقرر گشت و اسپ عنایت نموده رخصت فرمودم چون منزل اعتمادالدوله در کنار تال واقع بود و بغایت جاے بصفا و مقام دلنشین تعریف می نمودند حسب الالتماس ان مشارالیه جشن روز مبارک شنبه بست و ششم درانجا ترتیب یافت و آن رکن السلطنت بلوازم پاے انداز و پیشکش پرداخت و مجلس عالی آراست و شب بعد از خوردن طعام بدولتخانه معاودت واقع شد روز مبارک شنبه سویم ماه اسفندار مذ الهی سید عبدالوهاب بارهه که در صوبه گجرات خدمت و ترددات ازو بظهور رسیده بود بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفرازی یافته بخطاب دلیرخانی فرق عزت بر افراخت روز شنبه دوازدهم بقصد شکار امان آباد نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد تا روز یکشنبه با اهل محل به نشاط شکار مشغول بوده شب مبارک شنبه بست و هفتم بدولت خانه مراجعت واقع شد قضا را روز سه شنبه در ابتداے شکار عقد مروارید و لعلی که نور جهان بیگم در گردن داشت گسیخته یک قطعه لعل که بده هزار روپیه می ارزید با یکدانه مروارید که هزار روپیه بها داشت گم شد روز کمشنبه هرچند قراولان تفحص و تجسس نمودند بدست نیفتاد بخاطر رسید که هرگاه نام این روز کمشنبه است پیدا شدن آن درین روز از محالات است بخلاف ان چون روز مبارک شنبه همیشه برمن خجسته و مبارک آمده است باندک تفحص قراولان هر دو را دران صحراے بے سر و بن یافته بملازمت من آوردند و از اتفاقات حسنه انکه در همین روز فرخنده جشن وزن قمری و بزم بست سالگی آراستگی یافت و بشارت فتح قلعهٔ مؤ و شکست سورجمل سیاه بخت نیز رسید تفصیل این اجمال انکه چون راجه بکرماجیت بافواج منصوره بدان حدود پیوست سورجمل برگشته روز خواست که روزے چند به تنبال و یاوه درائی بگذراند مشارالیه که از حقیقت کار اگهی داشت بسخن او نه پرداخته قدم جرات و جلادت پیش نهاد وان مخذول العاقبت سررشتهٔ تدبیر از دست داده نه بجنگ صف پاے همت قایم داشت و نه بلوازم قلعداری همت گماشت باندک زد و خوردی کس بسیار بکشتن داده راه آوارگی پیش گرفت و قلعهٔ مؤ و شهرے که اعتضاد قوی ان برگشته بخت بود بے محنت و تعب هر دو مفتوح گشت و ملکی که اباً عن جدا در تصرف داشت پامال عساکر اقبال شد وان سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت و ادبار بحال تباه پناه بکریوه هاے دشوار گذار برده خاک مذلت و خواری بر فرق روزگار خویش بیخت راجه بکرماجیت ملک اورا بس سر گذاشته بافواج قاهره بتعاقب او شتافت چون صورت حال بمسامع جلال رسید بجلدوے این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت فرمودم و فرمان قضا جریان از قهرمان جلال شرف ارتفاع یافت که قلعه و عماراتے که ساخته و پرداخته او و پدر او باشد از بیخ و بنیاد برانداخته اثرے ازان بر روے زمین نگذارند و از غرایب انکه سورجمل برگشته روزگار

فرستادند چون آنحضرت تشریف آوردند فرمودند که وعدهٔ وصال رسیده و از شما وداع
می شویم و دستار از سر خود برداشته بر سر من نهادند گفتند که ما سلطان سلیم را جا
نشین خود ساختیم و او را بخدای حافظ و ناصر سپردیم و زمان زمان ضعف ایشان امتداد
مییافت و اثر گذشتن بیشتر ظاهر میشد تا بوصال محبوب حقیقی پیوستند یکی از
اعاظم آثار که در عهد دولت و زمان خلافت حضرت عرش آشیانی بظهور آمده این
مسجد و روضه است بی اغراق عمارتی است نهایت عالی تمکین که مثل این مسجد
در هیچ ولایتی نیست عمارتش همه از سنگ در کمال صفا اساس نهاده پنج لک روپیه
از خزانهٔ عامره صرف شده تا باتمام رسیده و آن که قطب الدینخان کوکلتاش محجر
و دور روضه و فرش گنبد و پیشطاق مسجد را از سنگ مرمر ساخته سوای این است این
مسجد مشتمل است بر دو دروازه کلان بر سمت جنوب واقع است در غایت ارتفاع
و نهایت تکلف پیشطاق دوازده ذرعه عرض و شانزده طول پنجاه و دو ذرع ارتفاع دارد
سی و دو زینه بالا باید رفت تا بآنجا رسند و در دیگر خورد تر از این رو بمشرق واقع
است طول مسجد از مشرق و بمغرب با عرض دیوارها دو صد و دوازده ذرعه است
از آنجمله مقصوره بیست و پنج و نیم ذرع شانزده در پانزده ذرع گنبد میان است
و هشت ذرع عرض و چهارده طول و بیست و پنج ذرع ارتفاع پیشطاق است و هر
دو پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خورد تر است و ده ذرع در ده ذرع تتمه ایوان
ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب یک صد و هفتاد و دو ذرع
است و بر اطراف بود ایوان و هشتاد و چهار حجره است عرض حجره چهار ذرعه و
طول پنج ذرع است و ایوان بعرض هفت و نیم ذرع است و صحن مسجد سوای
مقصوره و ایوان و در یکصد و شصت و نه ذرع طول و یکصد و چهل و سه ذرع عرض است
و بالای ایوانها و در و بالای مسجد گنبدهای خورد ساخته اند که در شب های عرس
و ایام متبرکه شمع در آن مکان نهاده دور آن را بپارچه ایوان میگیرند و از عالم فانوس می
نماید و زیر صحن مسجد را برکه ساخته اند که باب باران مملو میسازند و چون فتحپور
کم آب و بد آب است و باهل این سلسله و درویشانی که پیوسته مجاور این مسجد
اندک تمام سال کفایت می کند و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مایل بمشرق
روضهٔ شیخ است میان گنبد هفت ذرع و دور گنبد ایوان سنگ مرمر که پیش اندازیز
پنجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و مقابل این روضه بر سمت مغرب
باندک فاصله گنبد دیگر واقع است که خویشان و فرزندان شیخ در آنجا آسوده اند از عالم
قطب الدینخان و اسلامخان و معظمخان وغیره که همه نسبت این سلسله و مراعات
حقوق بمرتبه امارت و پایهٔ عالی رسیده اند چنانچه احوال هر یک در جای خویش
مذکور گشت الحال پسر اسلامخان که بخطاب اکرام خانی سرفرازی دارد و صاحب
سجاده است و آثار سعادتمندی از احوال او ظاهر و خاطر به تربیت او متوجه بسیار
است روز مبارک شنبه نوزدهم عبدالعزیزخان را بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار

بیست و نهم مقربخان از وطن خود آمده سعادت استانبوس دریافت و بانواع مراحم سرفراز ساختم *

جشن چهاردهمین نوروز از جلوس همایون

صبح مبارک شنبه چهارم شهر ربیع‌الآخر سنه هزار و بیست و هشت هجري حضرت نیر اعظم فروغ بخش عالم به بیت الشرف حمل شرف و سعادت تحویل ارزاني داشت و سال چهاردهم از مبداء جلوس این نیازمند بمبارکي و فرخي آغاز شد در روز مبارک شنبه غرهٔ نو روز گیتی فروز فرزند اقبال مند شاه جهان که غرهٔ ناصیهٔ مرادات و فروغ جبههٔ سعادات است جشن عالي ترتیب داده منتخب تحف روز گار از نفایس و نوادر هر دیار برسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانید ازان جمله یاقوتی است بوزن بیست و دو سرخ خوشرنگ و آبدار و باندام جوهریان چهل هزار روپیه قیمت نمودند دیگر لعلی است قطبي که وزن آن سه تانک بغایت نفیس قیمت آن نیز چهل هزار روپیه شد دیگر شش دانه مروارید که یکي از انها یک تانک و هشت سرخ وزن دارد وکلاء ان فرزند در گجرات به بیست و پنجهزار روپیه ابتیاع نمودند و پنج دانه دیگر بسي و سه هزار روپیه و یک قطعه الماس که هژده هزار روپیه ارزش آن شده و همچنین پردله مرصع با قبضه شمشیر که در زرگر خانهٔ آن فرزند با تمام رسید و اکثر جواهران را تراشیده نشانده اند و آن فرزند نهایت دقت تصرف طبیعت بکار برده پنجاه هزار روپیه قیمت قرار یافته و این تصرفات خاصه اوست که تا حال بخاطر هیچکس نرسیده بود و بے تکلف خوب یافته یک جفت نقارهٔ مرسل نوار را از طلا ساخته همه کورکه ونقارهٔ و کرنا و سرنا وغیره انچه لازمه نقارخانه بادشاهان ذي شوکت است تمام را از نقره ترتیب داده در ساعت فرخنده و مسعود که بر تخت مراد جلوس نمودم به نوازش در آوردند مجموع به شصت و پنجهزار روپیه بر آمده دیگر تخت سواری فیل که اهل زمان هوده گویند از طلا ساخته بسی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل کلان با پنج زنجیر تلایر ارسالت پیشکش قطب‌الملک حاکم گولکنده فیل اول داد الهي نام داشت چون در نوروز داخل فیلخانه خاصه شد نور نوروز نام کردم الحق فیلے است بغایت عالي در کلاني و جمال و شکوه هیچ کاستي ندارد چون درنظرم خوش نمود خود سوار شده در صحن دولتخانه گردانیدم قیمت این فیل هشتاد هزار روپیه مقرر گشت و بهاے شش زنجیر دیگر بیست هزار روپیه و رخوت طلا از زنجیر وغیره که بجهت فیل نور نوروز ان فرزند ترتیب داده بود بسي هزار روپیه قیمت شد و فیل دوم با رخوت نقره گذشت و ده هزار روپیه دیگر از جواهر متفرقه برگزیده شد و از پارچه هاے نفیس گجرات که کارگزاران آن فرزند ترتیب داده فرستاده بودند اگر به تفصیل مرقوم گردد بطول می انجامد القصه مجموع پیشکش او چهار لک و پنجاه هزار روپیه شد امید که از عمر و دولت برخورد روز جمعه دویم شجاعتخان

برادری داشت جگت سنگه نام چون اورا بخطاب راجگی و پایهٔ امارت سربلند ساختم و ملک رانا را و سامان و حشم و خدم بے شریک و سهیم بمشارالیه عنایت نمودم بجهت مراعات خاطر او جگت سنگه را که بالو سرسازگاري نداشت منصب قلیلی تجویز فرموده بصوبهٔ بنگاله فرستاده بودم و آن بیچاره دور از وطن در غربت روزگار بخواري و دشمن کامي گذرانیده انتظار لطیفهٔ غیبي داشت تا آنکه بطالع او چنین مصوبه نشست و آن بے سعادت تیشه بر پاے خود زد جگت سنگه را بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشته بخطاب راجگي و منصب هزاریذات و پانصد سوار سرفراز ساخته بست هزار درب مدد خرچ از خزانهٔ عامره عنایت شد و کهپوه مرصع و خلعت واسپ و فیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادم و فرمان گیتي مطاع شرف صدور یافت که اگر مشارالیه برهنموے طالع مصدر خدمات شایسته گردد و دولتخواهي ازو بظهور رسد دست تصرف او را دران ملک قوي مطلق گرداند * چون تعریف باغ نور منزل و عماراتے که بتاز گي احداث یافته مکرر بعرض رسیده بود روز دو شنبه برہارگي شوق سوار شده در باغ بوستان سرا منزل گزیدم و روز سه شنبه دران گلشن دلکشا بعیش و فراغت گذرانیده شب کم شنبه باغ نور منزل بورود موکب مسعود اراستگي یافت این باغي است مشتملبر سیصدو سي جریب به گز الهي و دور ان را دیوار عریض رفیع از خشت و اهک ریخته براورده درغایت استحکام و درمیان باغ عمارات عالي و نشیمن گاه به تکلف و حوضهاے لطیف ساخته شده ودر بیرون دروازه چاه کلانے ترتیب یافته که سي و دو جفت گاؤ متصل اب میکشند و شاه جوئی درمیان باغ درامده بحوضها میریزد و غیر ازین چندین چاه دیگراست که اب انها بحوضها و چمن ها تقسیم مي یابد بانواع و اقسام فواره و انشار زینت افزوده و تالابے درمیان حقیقي باغ واقع است که بآب باران پر میشود اگر احیاناً درشدت گرما اب ان رو بکمي نهد از اب چاه مدد میرسانند که پیوسته لبریز باشد قریب یک لک و پنجاه هزار روپیه تاحال صرف این باغ شده و هنوز نا تمام است و مبلغها بساختن خیابانها و نشانیدن نهال ها صرف خواهد شد و نیز قرار یافته که میان باغ را از سرنو حصر نموده راه مداخل و مخارج آب را بنوعي استحکام بخشند که همیشه پر آب باشد و اب ان از هیچ راهے بدر نرود و نقصان نه پذیرد یمکن که قریب بدو لک روپیه بهمه جهت صرف شود تا باتمام رسد روز مبارک شنبه بیست و چهارم خواجه جهان پیشکش کشید از جواهر و مرصع الات و اقمشه و فیل و اسپ مواري یک لک و پنجا هزار روپیه انتخاب نموده تتمه بمشارالیه عنایت نمودم تا روز شنبه دران گلزار نساط بعشرت و انبساط گذرانیده شب یکشنبه بست و هفتم به فتحپور عنان مراجعت معطوف داشتم و حکم شد که امراء عظام بدستور هرسال دولتخانه را آئین بندي نمایند روز دو شنبه بیست و هشتم بقدر اشوبي در چشم خود یافتم چون از غلبه خون بود فے الفور بعلیاکبر جراح فرمودم که ... [illegible] دوریم نفع آن ظاهر شد و هزار روپیه باو مرحمت شد روز سه شنبه

بود قیمت مجموع پیشکش او انچه مقبول افتاد یک لک و شصت و هفت هزار
روپیه شده درین تاریخ خواجه جهان بمنصب پنج هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار
سرفراز شد لشکرخان حسب‌الحکم از دکن آمده بدولت ملازمت سربلندي یافت چون
درخاطر قرار گرفته که بعد گذشتن آیام برسات در آغاز خوبي هاے هوا بتفضل
ایزد جل و علي موکب گیهان نظیر بسیر گلذار همیشه بهار کشمیر نهضت نماید
لاجرم محافظت و محارست قلعه و شهر آگره و فوجداري اطراف و نواحي بدستوریکه
خواجه جهان داشت بلشکرخان مناسب دیده او را بنوید این مرحمت ممتاز ساختم
امانتخان بخدمت داروغگي داغ و گذرانیدن سواران خودمحله سرفراز گشت روز جمعه
شانزدهم خواجه ابوالحسن میربخشي و روز شنبه هفتدهم صادق خان بخشي و روز
یک شنبه هشتدهم ارادتخان میرسامان و روز دوشنبه نوزدهم که جشن روز شرف بود
عضدالدوله پیشکشها گذرانیدند و از هر کدام انچه پسند افتاد بجهت سرفرازي انها پایه
قبول یافت درین نوروز قیمت پیشکشها که بندهاے درگاه گذرانیده اند و بمعرض قبول
افتاده بیست لک روپیه شده روز شرف بفرزند سعادت مند شاهزاده سلطان پرویز
منصب بیست هزاري ذات و ده هزار سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم اعتمادالدوله
بمنصب هفت هزاري ذات و سوار شرف اختصاص یافت عضدالدوله را بخدمت
اتالیقي قرةالعین خلافت شاه شجاع امتیاز بخشیدم امید که بعمر طبعي برسد و از اهل
سعادت و اقبال باد قاسم خان بمنصب هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار و باقرخان
بمنصب هزاري ذات و چهارصد سوار سرفراز شدند چون مهابتخان التماس کمک
نموده بود پانصد سوار احدي بصوبه بنگش تعین فرمودم و عزتخان را که دران صوبه
مصدر خدمات شایسته شده بود بعنایت فیل و کهپوه مرصع سرفراز ساختم درینولا
عبدالستار مجموعه بخط خاص حضرت جنت آشیاني انارالله برهانه مشتمل بر بعضي
از دعوات و مقدمه از علم تنجیم و دیگر امور غریبه که اکثري را آزموده و بحقیقت
وا رسیده دران جریده ثبت فرموده اند برسم پیش کش گذرانید بعد از زیارت خط
مبارک ایشان ذوقي و نشاطي در خود مشاهده نمودم که خود را کم بآن حال یاد دارم*
بغایت الغایت محظوظ گشتم بخدا که هیچ تحفه پیش من بانها نمیرسد بجلدوے
این خدمت منصب او ازانچه در متخیله او نگذشته بود افزوده هزار روپیه انعام
فرمودم هنرمند فرنگي که تخت مرصع را ساخته بانعام سه هزار درب و اسپ
و فیل سرفراز شد بخواجه خاوند محمود که سالک طریق خواجه هاست و خالي
از درویشي و نامرادي نمینماید هزار روپیه لطف فرمودم لشکرخان بمنصب
سه هزاري ذات و دو هزار سوار سربلندي یافت معمور خان بمنصب نه صدي ذات
و چهارصد و پنجاه سوار و خواجگي طاهر بهشتصدي ذات و سیصد سوار و سید احمد
قادري بهشتصدي و شصت سوار سرفراز گشتند براجه سارنگدیو منصب هفت صدي ذات
و سي سوار میر خلیل‌الله پسر عضدالدوله بمنصب ششصدي ذات و دو صد و پنجاه

عرب و نورالدین قلي کوتوال پیشکش گذرانیدند روز شنبه سیوم دارابخان پسرخانخانان روز یکشنبه چهارم خانجهان التماس ضیافت نمود از پیشکشهاے او یک مروارید که به بست هزار روپیه خریده بود با دیگر نفایس که مجموع آن یک لک و سي هزار روپیه قیمت شد قبول افتاد تتمه بمشارالیه بخشیده شد روزدوشنبه پنجم راجه کشنداس و حاکم خان روز سه شنبه ششم سردار خان روز کم شنبه هفتم مصطفی خان و امانت خان پیشکش گذرانیدند از هر کدام قلیلي بجهت سرفرازي انها قبول نموده شد روز مبارکشنبه هشتم مدارالملکي اعتمادالدوله درمنزل خویش جشن ملوکانه آراسته التماس ضیافت نمود مقبول این ملتمس پایهٔ قدر او افزوده شد الحق در آراستن مجلس و افزایش پیشکش نهایت اغراق و تکلف بکار برده اطراف تال را تا جائیکه چشم کارمیکرد و کوچهاے که از دور و نزدیک مینمود باقسام چراغان و فانوس الوان زینت بخشیده بود از جملهٔ پیشکشهاے آن مدارالسلطنت تختي است از طلا و نقره در نهایت تکلف و تصنع و پایهاے آن را بصورت شیر نموده که تخت را برداشته اند در مدت سه سال باهتمام تمام باتمام رسیده بود و بچهار لک و پنجاه هزار روپیه مرتب گشت و این تخت هنرمند نام فرنگي ساخته که در فنون زرگري و حکاکي و انواع هنرمندي عدیل و نظیر خود ندارد و بغایت خوب ساخته و این خطاب را من باو عنایت فرمودم و سواے آن پیشکشي که بجهت من آورده مواري لک روپیه از مرصع آلات و اقمشه به بیگمان و اهل محل گذرانید بے اغراق از ابتداے زمان دولت حضرت عرش آشیاني انارالله برهانه تا حال که سال چهاردهم از عهد سلطنت این نیاز مند است هیچکسے از امراے عظام چنین پیشکشے نکشیده الحق او را بدیگران چه نسبت درین روز اکرامخان پسر اسلامخان منصب دو هزاریذات و هزار سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت و انے راے سنگدلن بمنصب دو هزاریذات و هزارو ششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت روز جمعه نهم اعتبار خان پیشکش گذرانید و همدرین تاریخ خاندوران بعنایت اسپ و فیل سرفراز شده به ایالت ولایت بتته رخصت یافت و منصب او بدستور سابق شش هزاریذات و پنجهزار سوار مقرر گشت روز شنبه دهم فاضلخان روز یکشنبه یازدهم میر میران روز دوشنبه دوازدهم اعتقاد خان روز سه شنبه سیزدهم تاتار خان و انے راے سنگدلن روز کم شنبه چهاردهم میرزا راجه بهاو سنگهه پیشکش کشیدند و از هر کدام آنچه نفایس و تازگي داشت برگزیده تتمه بانها مرحمت فرمودیم روز مبارک شنبه پانزدهم اصف خان در منزل خود که بغایت جاے بصفا و دلنشین بود مجلس عالي و جشن بادشاهانه آراسته التماس ضیافت نمود ملتمس او را پایه قبول بخشیده با اهل محل تشریف برده شد و آن رکن السلطنت این عطیه را از مواهب غیبي شمرده در افزوني پیشکش و تزئین مجلس غایت اغراق بکار برده بود از جواهر گران بها و زر بفت هاے نفیس و اقسام تحف آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه بمشارالیه عنایت نمودم از جمله پیشکشهاے او لعلي است بوزن دوازده و نیم تانک که بیک لک و بیست و پنج هزار روپیه خریده

نصیحت و روزی باد از سوانح این ایام باغی شدن اله داد پسر جلال افغان است تفصیل این اجمال آنکه چون مهابتخان بضبط بنگش و استیصال افغانان دستوری یافت بگمان آنکه شاید این بی سعادت در برابر مراحم و نوازش ما مصدر خدمتی تواند شد التماس نموده همراه برد چون سرشت این کافرنعمتان حق ناشناس بنفاق و بد اندیشی مجبول است بنابر حزم و احتیاط مقرر شد که فرزند و برادر او را بدرگاه فرستد که بطریق یرغمال در خدمت حضور باشد و بعد ازانکه پسر و برادر او بدرگاه رسید بجهت تسلی و دلاسای او بانواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم لیکن ازانجا که گفته اند

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه * بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

از تاریخی که بآن سرزمین پیوست آثار بی دولتی و حق ناشناسی از وجنات احوال او ظاهر شدن گرفت و مهابتخان بجهت نظام کارسرشته مدارا از دست نمیداد تا آنکه دریولا فوجی بسرداری پسر خود بر سر طائفه از افغانان فرستاده بود او را همراه ساخت چون بمقصد پیوستند از نفاق و بد اندیشی موصی الیه آن یورش خاطرخواه بانجام نرسید و بی حصول مقصود مراجعت نمودند الهداد بدنهاد بتوهم آن که مبادا درین مرتبه مهابتخان ترک مدارا نموده در مقام تحقیق و بازپرس در آمده به پاداش کردار خود گرفتار شود پرده آزرم از میان برگرفته بغی و حرام نمکی را که درین مدت پوشیده میداشت بی اختیار ظاهر ساخت و چون حقیقت حال از عرضداشت مهابتخان بمسامع جلال رسید حکم فرمودم که پسر او را با برادرش در قلعه گوالیار محبوس دارند اتفاقاً پدر این بے دولت نیز از خدمت حضرت عرش آشیانی گریخته بود و سالها بدزدی و راهزنی روزگار بسر می برد تا بسزاے کردار زشت خود گرفتار شد امید هست که این بی سعادت هم درین زودی بپاداش اعمال خویش مبتلا گردد روز مبارک شنبه پنجم مانسنگهه ولد راوت شنکر که از کمکیان صوبه بهار است بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار سرفرازی یافت عاقلخان را بجهت دیدن محله و تحقیق جمعیت منصبدارانی که بخدمت بنگش مقرر اند رخصت فرمودم و فیلی بمشار الیه عنایت شد بمهابتخان خنجر خاصه طرح مازندران مصحوب دوست بیگ مرحمت نموده فرستادم بشنبس روز دوشنبه به محمود آبدار که از زمان شاهزادگی و ایام طفولیت بلوازم بندگی و خدمتکاری اشتغال دارد انعام مقرر شد نیزن خویش پاینده خان معول بمنصب هفتصدی ذات و چهارصد و پنجاه سوار ممتاز گشت محمدحسین برادر خواجه جهان را که بخدمت بخشیگری کانگره اختصاص دارد منصب ششصدی ذات و چهارصد و پنجاه سوار مرحمت نمودم درین تاریخ تربیت خان که از خانزادان موروثی این درگاه بود و نیم بیت درست در سلک امرا انتظام داشت و دیعت حیات سپرد خالی از نامرادی و سلامت نفس نبود جوانی عیاش طبیعت بود تمامی عمر خود را میخواست که بفراغت بگذراند به نغمه هندی بسیار میل داشت و بد هم نمیفهمید مرد بے بدی بود راجه سورجسنگهه بمنصب دوهزاری ذات و سوار سرفراز شد بکرم الله

سوار فیروز خان خواجه سرا بمنصب ششصدي و یکصد و پنجاه سوار و خدمتخان بمنصب پانصد و پنجاهي و یکصد و سي سوار و محرم خان پانصدي و یک صد و بیست سوار عزت خان بمنصب ششصدي ذات و یکصد سوار راے نیوالیداس مشرف فیلخانه بمنصب ششصدي ذات و یکصد و بیست سوار و راے مانیداس مشرف محل بمنصب ششصدي ذات و یکصد سوار سر بلندي یافت نتهمل و جگمل پسران کشن سنگه هر کدام بمنصب پانصدي و دو صد و بست و پنج سوار امتیاز یافتند اگر اضافه منصب داري انها که از پانصدي کمتر اند نگاشته شود بطول انجامد بخضرخان متعینه خاندیس دو هزار روپیه انعام شد روز کم شنبه بیست و یکم بقصد شکار متوجه امان اباد گشتم پیش ازین بچند روز حسب الحکم خواجه جهان و قیام خان قراول باشي بجهت شکار قمرغه فضاے و سیعي اختیار نموده بر دور ان سراپرده کشیده آهوے بسیار از اطراف صحرا رانده بدرون سراپرده اورده بودند چون عهد کرده ام که بعد ازین هیچ جانداری را بدست خود نیازارم بخاطر رسید که همه را زنده گرفته درمیان چوگان فتحپور گذاشته شود که هم ذوق شکار دریافته باشم و هم آسیبی بانها نرسد بنابرین هفتصد راس در حصور گرفته به فتحپور فرستاده شد چون ساعت درامدن بدارالخلافه نزدیک بود براےمان خدمتیه حکم فرمودم که از شکار گاه تا میدان فتحپور دورویه مثل کوچه سراپرده میکشیده باشند و آهوان را از انجا رانده بمیدان رسانند و قریب هستصد آهو باین طریق فرستاده شد که مجموع یکهزار و پانصد راس بوده باشد شب کم شنبه بست و هشتم از امان آباد کوچ فرموده در بوستان سراے منزل گزیده شد و از انجا شب مبارک شنبه بست و نهم بباغ نور منزل نزول اقبال اتفاق افتاد روز جمعه سي ام والده شاه جهان بجوار رحمت ایزدي پیوست روز دیگر خود بمنزل ان فرزند گرامي رفته بانواع و اقسام دلنوازي و خاطرجوئي او رسیده همراه خود بدولت خانه اوردم روز یکشنبه غره اردي بهشت ماه الهي بساعت سعادت قرین که منجمان و اخترشناسان اختیار نموده بودند بر فیل خاصه دلیرنام سوار شده بمبارکي و فرخي بشهر درامدم خلق انبوه از مردوزن در کوچه و بازار و درو دیوار فراهم امده انتظار داشتند بائین معهود تا درون دولت خانه نثار کنان شتافتم از تاریخیکه موکب مسعود باین سفر عاقبت محمود نهضت فرموده تاحال که قرین سعادت و اقبال مراجعت نموده پنج سال و هفت ماه و نه روز است درینولا بفرزند سلطان پرویز فرمان شد که چون مدتهاے مدید گذشته که از خدمت حضور محروم است و بادراک سعادت زمین بوس مستسعد نگشته اگر آرزو مند ملازمت باشد بموجب حکم متوجه درگاه شود بعد از ورود فرمان مرحمت عنوان ان فرزند ظهوراین مکرمت را از مواهب غیبي دانسته روی امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد درین مثال بفقرا و ارباب استحقاق چهل و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و ... بیگهه و دو دیهه در و بست و سیصد و بست خروار غله از کشمیر و هفت قلبه ... کابل مدد معاش لطف نمودم امید که همواره توفیق کام بخشي و خیرسگالي

فرمودم بهارتهه بنديله را بمنصب ششصدي ذات و چهار صد سوار امتياز بخشيده فيل عنايت شد بسنگرام راجه جمو نيز فيل مرحمت شد در احمدآباد دو بکه مارخور همراه داشت چون ماده درسرکار نبود که جفت توان کرد بخاطر رسيد که اکر با بز بربري که در عربستان خصوص که از بندرشهر درخارمي آرند جفت کرده شود آيا نتاج آنها بچه شکل و شمايل بهمرسد القصه با هفت بربري ماده جفت فرموده شد و بعد از انقضاء مدت ششماه در فتحپور هرکدام يک بچه آوردند چهار ماده و سه نر و بغايت خوش صورت و خوش ترکيب و خوش رنگ و درين رنگها آنچه ببکه مشابهت و مناسبت دارد مثل سمند خطهاے سياه در پشت داشته باشد و سرخ نيز از ديگر الوان خوشرنگ و خوشتر مينمايد و اصالت درو بيشتر ظاهر ميشود و از شوخي و ديگر اداے مضحک و انواع جست و خيز چه نويسد اداے چند مشاهده ميشود که بے اختيار خاطررا بتماشاے آن رغبت افزايد و اينکه در مردم شهرت گرفته که مصور اداهاى جست و خيز بزغاله خوب نميتواند کشيد اينجا يقين شد اگر احياناً اداهاے بزغاله را يک طوري تواند کشيد در کشيدن اداهاے غريبه و انواع جست و خيز و شوخيهاے اين شک نيست که بعجز اعتراف خواهد نمود از جمله بچه يکماهه بلکه بيست روزه بنوعي از جاهاے مرتفع جسته خود را بر روے زمين ميگيرد که اگر غيربزغاله بجهد يک عضوش درست نخواهد ماند از بسکه مراخوش آمد فرمودم که هميشه نزديک نگاهدارند و هرکدام را نامي مناسب آنها نهاده شد بغايت محظوظم و در فراهم آوردن بکه مارخور و بر اصيل نهايت توجه دارم و ميخواهم که نتاج اينها بسيار شود و در مردم انتشار يابد بعد ازان که نتاج اينها را بايکديگر جفت کرده شود ظن غالب آن است که نفيس تر بهمرسد و يکي از خصوصيات و امتياز اينها نسبت به بزغاله آنکه بزغاله بمجرد زائيدن تا پستان بدهن نگيرد و شير نخورد فرياد و اضطراب بسيار ظاهر مي کند و اين بخلاف آن اصلا آواز بر نمي آرد و در غايت استغنا و بے نيازي استاده مي باشد شايد که گوشت اينها در غايت خوش مزگي بوده باشد قبل ازين فرمان شده بود که مقربخان بصاحب صوبگي بهار سرفراز گشته بدانصوب شتابد مشاراليه خود را بدرگاه رسانيد که زمين بوس نموده متوجه مقصد گردد بنابرين روز مبارک شنبه دوم خورداد فيل باتلاير و دو اسپ و کهپوه مرصع عنايت نموده رخصت فرمودم و پنجاه هزار روپيه برسم مساعدت مرحمت شد و همدرين تاريخ سردار خان بخلعت و فيل و اسپ سرفراز گشته بجاگيرداري سرکار منگير که در ولايت بهار و بنگاله است رخصت يافت مير مشرف وکيل قطب‌الملک که در درگاه بود رخصت شد فرزند اقبالمند شاه جهان برادر افضل‌خان ديوان خود را بمرافقت او تعين نموده چون قطب الملک اظهار اخلاص و ارادت نموده مکرر التماس شبيهه کرده بود حسب‌الالتماس مشاراليه شبيهه خود را با کهپوه مرصع و پهول کتاره مرحمت فرمودم و بيست و چهار هزار درب و خنجر مرصع و اسپ و خلعت بميرشريف مذکور عنايت شد فاضلخان

ولد علي مردان خان بهادر و باقر خان فوجدار ملتان و ملک مخصب افغان و مکتوبخان
فیل مرحمت شد سید بایزید بخاري که حراست قلعه بهکر و فوجداري آنحدود بعهده
اوست نیز بعنایت فیل سرفرازی یافت امان‌الله پسر مهابتخان بانعام خنجر مرصع
ممتاز گشت بشیخ احمد هانسي و شیخ عبداللطیف سنبلي و فراست خان خواجه
سرای و رای کنور چند مستوفي فیل مرحمت نمودم محمد شفیع بخشي صوبه پنجاب
بمنصب نهصدي ذات و سیصد سوار فرق عزت برافراخت بمونس پسر مهتر خان که
حراست قلعه کالنجر بعهده اوست منصب پانصدي ذات و یکصد و پنجاه سوار عنایت
شد درین تاریخ خبر فوت شاه نواز خان پسر سپه سالار خانخانان سبب گراني خاطر
گشت در هنگامیکه آن اتالیق از ملازمت رخصت میشد بتاکید تمام فرموده شده بود
که چون مکرر بمسامع جلال رسیده که شاه نواز خان شیفته شراب گشته و پیاله بافراط
میخورد اگر در واقعه این سخن فروغ صدق دارد حیف باشد که درین سن خود را ضایع
سازد باید که او را بطور او نگذارد و ضبط آن احوال بواجبي نماید اگر خود از عهده او
بیرون نتواند آمد صریح عرضداشت نماید که بحضور طلبداشته باصلاح حال او توجه
فرمایم چون به برهانپور رسید شاه نواز خان را بغایت ضعیف و زبون دریافته بتدبیر
علاج او پرداخت قضارا بعد از روزے چند صاحب فراش گشته بر بستر ناتواني افتاد
هرچند اطبا معالجات و تدبیرات بکار بردند سودمند نشد در عین جواني و دولت در سنه
سي و سه سالگی با جهانجهان نگراني و حسرت بجوار رحمت و مغفرت ایزدي پیوست
از شنیدن این خبر ناخوش تاسف بسیار خوردم الحق خوب خانه زادے رشید بود
بایستي درین دولت مصدر خدمات عمده شدي و اثرهاے عظیم ماندے اگرچه همه
را این راه درپیش است و از فرمانگذاري مطاع قضا و قدر هیچکس را چاره و گزیر نے
لیکن باین روش رفتن گران میدماید امید که از اهل آمرزش باد راجه سارنگدیو را که از
خدمتگاران نزدیک و بندهاے مزاجدان است نزد آن اتالیق فرستاده بانواع مراحم
و نوازش پرسش و دلجوئي فرمودم و منصب پنجهزاري شاه نواز خان را بر منصب
نژادان و فرزندان او افزوده شد داراب خان برادر خورد او را بمنصب پنجهزاري ذات و
سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته بعنایت خلعت و فیل و اسپ و شمشیر مرصع
امتیاز بخشیدم و نزد پدرش رخصت فرمودم که او را بجاے شاه نواز خان بسرداري
صوبه برار و احمد نگر مقرر نماید رحمن داد برادر دیگرش بمنصب دوهزاري و هشتصد
سوار سربلندي یافت منوچهر پسر شاه نواز خان بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار مفتخر
گشت طغرل ولد شاه نواز خان بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار ممتاز شد روز مبارکشنبه
دوازدهم قاسم خان خویش اعتمادوله به عنایت علم فرق برافراخت اسدالله پسر
سید حاجي را که باراده بندگي و خدمت آمده بود منصب پانصدي ذات و یکصد
سوار عنایت شد صدر جهان خویش مرحومي مرتضی خان بمنصب هفتصدي ذات و
شصصد سوار بخدمت فوجداري سنبل سرفرازي یافت و فیل مرحمت نموده رخصت

خود را که آئین دکان آرائي و معرفت فروشي و مردم فریبي را از دیگران پخته تر دانند خلیفه نام نهاده فرستاده و مزخرفاتے که بمریدان و معتقدان خود نوشته کتابے فراهم آورده مکتوباتے نام کرده و دران جنگ مهملات بسا مقدمات لاطایل مرقوم گشته که بکفر و زندقه منجر میشود ازانجمله در مکتوبے نوشته که در اثناء سلوک گذارم بمقام ذي النورین افتاد مقامی دیدم بغایت عالي و خوش بصفا ازانجا در گذشتم بمقام فاروق پیوستم و از مقام فاروق بمقام صدیق عبور کردم و هرکدام را تعریفی در خور آن نوشته و ازانجا بمقام محبوبیت واصل شده مقامی مشاهده افتاد بغایت منور و ملون خود را بانواع انوار و الوان منعکس یافتم یعنی استغفرالله از مقام خلفا در گذشته بعالیمرتبت رجوع نمودم و دیگر گستاخیها کرده که نوشتن آن طولی دارد و از ادب دور است بنابرین حکم فرمودم که بدرگاه عدالت آئین حاضر سازند حسب الحکم بملازمت پیوست و از هرچه پرسیدم جواب معقول نتوانست سامان نمود و با عدم خرد و دانش بغایت مغرور و خود پسند ظاهر شد صلاح حال او منحصر درین دیدم که روزے چند در زندان ادب محبوس باشد تا شوریدگي مزاج و آشفتگي دماغش قدرے تسکین پذیرد و شورش عوام نیز فرو نشیند لاجرم بانے راے سنگدلن حواله شد که در قلعه گوالیار مقید دارد روز شنبه بست و پنجم خورداد فرزند ارجمند شاهزاده سلطان پرویز از الهآباد رسیده بسجود آستان خلافت جبین اخلاص نوراني ساخت بعد از اداي رسوم زمین بوس بنوازش بیکران مخصوص گشته حکم نشستن فرمودم دو هزار مهر و دو هزار روپیه بصیغه نذر و الماسے برسم پیشکش وقت ملازمت گذرانید چون فیلهاے او هنوز نرسیده بود وقت دیگر بنظر خواهد گذشت راجه کلیان زمیندار رتنپور را که آن فرزند حسب الحکم فوجے برسر او فرستاده هشتاد فیل و یک لک روپیه پیشکش گرفته همراه بدرگاه گیتي پناه آورده بود دولت آستان بوس دریافت وزیر خان دیوان آنفرزند که از قدیم بندهاے این درگاه است بسعادت کورنش سرفراز شده بست و هست زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش گذرانیده ازانجمله نه زنجیر فیل مقبول افتاد تتمه بمشارالیه عنایت شد چون بعرض رسید که مروتخان پسر افتخار خان که از خانه زادان و تربیت یافته هاے این درگاه است در اقصائی بلاد بنگاله با طایفه تکه جنگ کرده جان نثار شد اله یار برادر او را بمنصب هزاریذات و پانصد سوار سرفراز ساختم برادر دیگرش بمنصب چهار صدیذات و سوار سربلندي یافت تا بازماندها پراگنده نشوند روز دو شنبه سوم تیرماه الهي در سواد شهر چهار آهوے سیاه و یک ماده و یک آهو بره شکار شدند چون از پیش منزل فرزند سعادتمند سلطان پرویز عبور اتفاق افتاد دو زنجیر فیل دندان دار با تلایر برسم پیشکش گذرانید هردو زنجیر داخل فیلان خاصه حکم شد روز مبارکشنبه سیزدهم سید حسن ایلچي برادر کامگار شاه عباس فرمانرواي ایران سعادت آستانبوس دریافته مراسله آن برادر گرامي را با پیاله آبخوري بلورین که لعلے بر سرپوش آن نشانیده بودند گذرانید چون از فرط محبت و ودادو خلوص مودت و اتحاد بود سبب از دیاد دوستي و ارتباط گشت درین روز فدائي خان

دیوان بیوتات بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفراز شد حکیم رکنای بمنصب
ششصدي ذات و شصت سوار سرفراز شد چون درین ایام عرس حضرت عرش اشیاني بود
پنجهزار روپیه حواله چندی از بندهاے معتمد شد که بفقرا و ارباب استحقاق قسمت
نمایند حسنعلي‌خان را که جاگیردار سرکار مدگیر بود بمنصب دو هزار و پانصدي ذات
و سوار افتخار بخشیده بکمک ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبهٔ ولایت بنگاله مقرر
فرمودم وشمشیری بمشارالیه عنایت شد چون میرزا شرف‌الدین حسین کاشغری
درخدمت بنگش جان نثار گشت ابراهیم حسین پسراورا بمنصب هزاري ذات
و پانصد سوار سرفراز ساختم درینولا ابراهیم خان دو منزل کشتي که باصطلاح ان ملک
گوشه گویند نشیمن گاه یکی را که از طلا دوم را از نقره ساخته برسم پیشکش ارسال
داشته بود از نظر گذشت بی تکلف درقسم خود از فرد اعلي است یکی را بفرزند
شاهجهان لطف نمودم روز مبارک شنبه نهم سادات‌خان بمنصب هزاري ذات وشصت
سوار سر بلندي یافت درین تاریخ عضد الدوله وشجاعت خان عرب بمحال جاگیرخود
رخصت شدند روز مبارک شنبه باصفخان کهپوهٔ مرصع معه پهول کتاره عنایت فرمودم
چون فرزند سعادت‌مند سلطان پرویز متوجهٔ درگاه والا شده التماس خلعت نادري
خاصه نموده بود که در روز ملازمت بمبارکی پوشیده سعادت زمین بوس دریابد
حسب‌الالتماس او خلعت نادري و چیره و فوطه خاصه حواله شریف وکیل آن فرزند
فرمودم که نزد او روانه سازد روز مبارک‌شنبه بست‌وسویم میرزا والي پسر عمه این نیازمند
حسب‌الحکم از صوبهٔ دکن آمده دولت استانبوس دریافت پدرش خواجه حسن خالدار
ازخواجه زاده هاے نقشبندي است عم من میرزا محمد حکیم همشیرهٔ خود را بخواجه
نسبت کرده بودند تعریف خواجه [illegible] بسیار شنیده شد حسب و نسب باهم
جمعداشت و مدتها حل و عقد سرکار میرزا محمد حکیم عموی من بقبضهٔ اختیار خواجه
بود و مراعات خاطر خواجه بسیار میفرمودند پیش از شدقار شدن میرزا ودیعت حیات
سپرد ازو دو پسر ماند میرزا بدیع الزمان و میرزا والي میرزا بدیع الزمان بعد از فوت مرزا
گریخته بماوراءالنهر رفت و دران غربت مسافر راه عدم شد و بیگم بامیرزا والي بدرگاه
آسمان جاه پیوست و حضرت عرش اشیاني مراعات خاطر بیگم بسیار می فرمودند
میرزا هم جوان سنجیده آرمیده است خالي از معقولیت و فهمیدگي نیست از علم
موسیقي وقوف تمام دارد درینولا بخاطر رسید که صبیه شاه زاده مرحوم دانیال را بمیرزا
نسبت فرموده شود و باعث طلب میرزا بدرگاه همین بود این صبیه از دختر قلیج
محمدخان است امید که توفیق رضاجوئي و خدمتگاري که وسیله سعادتمندي و
برخورداري است نصیب و روزی باد درین تاریخ سربلند راے که بخدمت صوبه دکن
معین است بمنصب دو هزاري و پانصدي ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز شد
درین ایام بعرض رسید که شیخ احمد نام شیادی در سهرند دام زرق و سالوس فروچیده
بسیارے از ظاهرپرستان بیمعني را صید خود کرده و بهر شهرے و دیارے یکے از مریدان

تتمه باو مرحمت فرمودم باغ را هم خوب ترتیب داده بود منصب او از اصل و اضافه پنجهزاری ذات و سه هزار سوار حکم شد از اتفاقات غریبه انکه با خان عالم خنجر قبضه دندان ابلق جوهر دار که از پیش برادر کامگار عالیمقدار شاه عباس یافته فرستاده خاطر بجنسے راغب و مایل دندان ابلق شده که چندے ارمردم صاحب وقوف بجانب ایران و توران تعین فرمودم که در تفحص و تجسس کوشیده ارهرجا و هرکس بهر روش و هرقیمت که بدست افتد تقصیر نکنند بسیارے از بندهاے مزاجدان و امراء ذیشان بجهت مجرا خود پیوسته در طلب و تفحص میباشند قضارا درهمین شهر یکی ار مردم اجنبي بیوقوف دندان ابلق در غایت لطافت و نفاست بقلیلی در سر بازار می خرد و اعتقادش اینکه مگر در وقتی ار اوقات در اتش افتاده و سیاهي اثر سوختن است بعد از مدتی یکی از نجاران سرکار فرزند اقبالمند شاه جهان مینماید که یکپارچه ازین دندان را بجهت شستي باید بر اورد و چنان باید کرد که اثر سوختگي و سیاهي نماند غافل ازان که سیاهي قدر و قیمت سفیدي را افزوده و این خال و خط است که مشاطه تقدیر پیرایه جمال او نموده نجار فی الفور نزد داروغه کارخانه خود شتافته این مژده را باو میرساند که چنین جنسی کمیاب و تحفه و نادر که خلقی در طلب او سرگردانند و مسافت هاے بعید طي نموده و باطراف و اکناف بلاد شتافته اند مفت ورایگان بدست یکی از مردم مجهول افتاده قدر قیمتش نمی شناشد سهل و اسان ازو توان گرفت مشارالیه بمرافقت او رفته در ساعت بدست می ارد و روز دیگر بخدمت انفرزند می گذراند چون فرزند شاه جهان بملازمت پیوست نخست اظهار شگفتگي بسیار نمود بعد ازانکه دماغ ار نشاء باده اراستگي یافت بنظر در اورد بغایت مرا خوشوقت گردانید

اے وقت تو خوش که وقت ما خوش کردي

چندان دعاے خیر در حق او کردم که اگر ار صد یک ان باجابت مقرون گردد بجهت برخورداري دین و دولت او کافي است درین تاریخ بهلیمخان یکے ار نوکران عمده عادل خان امده ملازمت نمود چون ارروے اخلاص اختیار بندگي نموده بود بمراحم بیدریغ اختصاص بخشیده خلعت و اسپ و شمشیر و ده هزار درب انعام شد و منصب هزاري ذات و پانصد سوار عنایت فرمودم درینولا عرضداشت خان دوران رسید نوشته بود که انحضرت از کمال مرحمت و قدرداني پیر غلام خود را باوجود کبر سن و ضعف باصره بحکومت ملک تهتّه سرفراز فرموده بودند چون این ضعیف بغایت نحیف پیر و منحنی شده و در خود قوت و قدرت تردد و سواري نمی یابد التماس دارد که از سپاه گری معاف نموده در سلک لشکر دعا انتظام بخشید حسب الالتماس او حکم شد که دیوانیان عظام پرگنه خوشاب را که سي لک دام جمع اصلي اوست و مدتهاست که در وجه جاگیر مشارالیه تنخواه است و بغایت معمور و مزروع شده بجهت مدد خرچ او مقرر دارند که اسوده و مرفه الحال روزگار بسربرد و پسر کلان او شاه محمد نام بمنصب هزاریذات

بمنصب هزاریذات و پانصد سوار سربلندي یافت نصرالله ولد فتح‌الله که محافظت و
محارست قلعه انبر بعهده اوست بمنصب هزار و پانصدي ذات و چهار صد سوار
سرفراز شد روز مبارک شنبه بستم امان‌الله پسر مهابتخان بمنصب هزار و پانصدیذات
و هشت صد سوار سرفراز شد و پیرخان را بخدمت دیواني صوبه بنگاله اختصاص
بخشیده اسپ و خلعت و خنجر مرصع مرحمت فرمودم بمیر حسام‌الدین و زبردستخان
فیل عنایت شد درین تاریخ حافظ حسن ملازم خان عالم با مکتوب مرغوب گرامي
برادرم شاه عباس و عرضداشت آن رکن السلطنت بدرگاه پیوست و خنجر قبضه دندان
ماهي جوهردار سیاه ابلق که برادرم بخان عالم لطف نموده بودند چون نفاست تمام
داشت بدرگاه فرستاده بود از نظر گذشت بغایت پسندیده افتاد الحق تحفه ایست
که تا حال اصلا ابلق دیده نشده بود مرا بسیار خوش آمد روز مبارک شنبه بست و
هفتم میرزا والي بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار سربلندي یافت بست و چهارم
هزار درب در وجه انعام بسید حسن ایلچي عنایت شد بعبدالله خان بهادر فیروز جنگ
فیل مرحمت نمودم روز مبارک شنبه دوم امرداد ماه الهي باعتبار خان اسپ
عنایت شد ع فلخان بمنصب هزاري ذات و هشتصد سوار سرفرازي یافت شب شنبه
چهارم امرداد ماه الهي مطابق پانزدهم شعبان جشن شب برات بود حسب‌الحکم لب
دریاے کشتي ها را بانواع چراغان و اقسام آتشبازي آراسته بنظر در آوردند الحق چراغاني
ترتیب یافته بودند بغایت خوش مینمودند مدت ممتد از سیر و تماشاے آن محظوظ شدم
روز سه شنبه مبین پسر دادعلي میداني که از خانه زادان قابل تربیت است بمنصب
هفتصدي ذات و پانصد سوار امتیاز یافت بخواجه زین‌الدین منصب هفتصدي ذات
و سیصد سوار مرحمت فرمودم خواجه محسن بمنصب هفتصدي ذات و یکصد سوار
سرفراز گشت روز مبارک شنبه نهم بشکار موضع سمونگر رفته شد تا روز دو شنبه دران
صحراے دلکشا بسیر و شکار خوشوقت بوده شب سه شنبه بدولت خانه معاودت
اتفاق افتاد روز مبارک شنبه شانزدهم بشوتن نبیره شیخ ابوالفضل بمنصب هفتصدي
ذات و سیصد و پنجاه سوار سرفرازي یافت روز مبارک شنبه بسیر باغ گل افشان که
بر لب آب جمنه واقع است رفته شد در اثناے راه باران فرو ریخت و خوب بارید
چمن را بتازگي طراوت و نضارت بخشیده اساس بکمال رسیده بود سیر مستوفي کرده شد
از عماراتے که مسرف بردریا اساس یافته چندان که نظر کار مي کرد غیر از سبزه و آب
روان هیچ محسوس نمیشد این ابیات انوري مناسب مقام افتاد

روز عیش و طرب بستان است * روز بازار گل و ریحان است
تودهٔ خاک عبیر آمیز است * دامن باد گلاب افشان است
از ملاقات صبا روے غدیر * راست چون آرده سوهان است

چون باغ مذکور بعهده تربیت خواجه جهان مقرر است پارچهاے زربفت طرح تازه که
دربدولا از عراق بجهت او آورده بودند برسم پیشکش گذرانید آنچه پسند افتاد بر گزیده

و ششصد سوار سرفرازي يافت و پسر دويم يعقوب بيگ بمنصب هفتصدي ذات سيصد و
پنجاه سوار فرق عزت بر افراخت سويم اسد بيگ بمنصب سيصدي ذات و پنجاه سوار ممتاز
گشت روز شنبه غره شهريور ماه الهي جهت اتاليق جانسپار خانخانان سپهسالار و ديگر امراء
عظام كه بخدمت صوبه دكن مقرر اند خلعت باراني مصحوب يزداني عنايت فرمودم
چون عزيمت سير گلزار هميشه بهار كشمير در خاطر تصميم يافته نورالدين قلي رخصت
شد كه پيشتر شتافته نشيب و فراز راه پونچ را حتى الامكان علاج نمايد و نوعي سازد كه
عبور چارواهاے بار بردار از كريوه هاے دشوار گذار بسهوليت ميسر شود و مردم محنت
و تعب نكشند و جمع كثير از عمله و فعله ايلكار مثل سنگتراش و نجار و بيلدار وغيره
بهمراهي او رخصت يافتند و فيلي بمشاراليه عنايت شد شب مباركشنبه سيزدهم
بباغ نور منزل رفته تا روز يكشنبه شانزدهم دران گلشن نشاط بعيش و انبساط گذشت
راجه بكرما جيت بهگيله از قلعه ماندو پور كه وطن مالوفه اوست آمده سعادت آستانبوس
دريافت فيلي و كلگي مرصع برسم پيشكش گذرانيد مقصود خان بمنصب هزاري ذات
و يكصد و سي سوار سرفراز گشت روز مباركشنبه بستم فرزند شاه پرويز دو زنجير فيل
پيشكش آورد و داخل حلقه خاصه حكم شد بتاريخ بست و چهارم ماه مذكور در دولتخانه
حضرت مريم زماني جشن وزن شمسي انجمن افروز گشت سال پنجاه و يكم بحساب
ماههاے شمسي بفرخي و فيروزي آغاز شد اميد كه مدت حيات در مرضيات ايزد
جل سبحانه مصروف باد سيد جلال خلف سيد محمد نبيره شاه عالم بخاري را كه مجملي
از احوال او در ضمن وقايع سفر گجرات مرقوم گشته رخصت انعطاف ارزاني داشتم
ماده فيلي بجهت سواري او با خرچ راه عنايت شد شب يكشنبه سي ام مطابق
چهاردهم شهر شوال كه قرص ماه بعيار كامل رسيده بود در عمارات باغ كه مشرف بر
درياے جمنه واقع است جشن ماهتابي ترتيب يافت و بعايت مجلس آرميده و
بزم پسنديده گذشت غره ماه الهي از دندان ابلق جوهردار كه فرزند سعادتمند شاهجهان
پيشكش كرده بود فرمودم كه مقدار دو قبضه خنجر و يك ششصت ازان بريدند بغايت
خوشرنگ و نفيس برآمد باستاد پورن و كليان كه در فن خاتم بندي عديل و نظير خود
ندارند حكم شد كه قبضه خنجر را باندامي كه درينولا پسند افتاده و بطرح جهانگيري
شهرت يافته بسازند همچنين تيغه و غلاف گيري و بندوبار را باستاداے كه هركدام در
فن خود از يكتايان روزگار اند فرموده شد الحق چنانچه خاطر ميخواست ترتيب يافت
يكقبضه خود آنطور ابلق برآمده كه از ديدنش حيرت افزود از جمله هفت رنگ محسوس
ميشود و بعضے گلها چنان مينمايد كه گوئي نقاش صنع بكلك بدايع نگار از خط سياه بر
دور آن تحرير كرده نفس الامر آنكه بحدے نفيس است كه يك نفس نميخواهم كه از خود
جدا سازم و از جميع جواهر گران بها كه در خزانه است گرامي تر ميدارم روز مباركشنبه
بمباركي و فرخي در كمر بستم و استادان نادره كار كه در اتمام آن نهايت صنعت و دقت
بعمل آورده كارنامه ظاهر ساخته بودند بانعامات سرفراز گشتند استاد پورن بعنايت فيل

وخلعت وحلقهٔ طلا بجهت سردست که اهل هندان را کڑه گویند و کلیان بخطاب عجایب
دست و اضافه و خلعت و پهونچی مرصع و همچنین هرکدام در خور حالت و هنرمندی خود
نوازشات یافتند چون بعرض رسید که امان الله پسر مهابتخان به احداد بدنهاد جنگ کرده فوج
او را شکست داده بسیارے از افغانان سیاه رو و باطن را علفهٔ تیغ خون آشام ساخته شمشیر
خاصه بجهت سرفرازی او فرستاده شد روز شنبه پنجم خبر فوت راجه سورجسنگهه رسید که
در دکن باجل طبعی درگذشت او نبیرهٔ مالدیو است که از زمینداران عمدهٔ هندوستان
بود و زمینداری که با رانا دم از تقابل ومساوات میزد این است بلکه در یکی از جنگها بر رانا
غالب آمده و احوال او در اکبرنامه بشرح و بسط مذکور است راجه سورجسنگهه بمیامن
تربیت حضرت عرش آشیانی و این نیازمند درگاه سبحانی بمراتب بلند و مناصب
ارجمند رسید ملکش از پدر و جد در گذشت پسرش گجسنگهه نام دارد و پدرش در
زمان حیات مهمات ملکی و مالی خود را بقبضهٔ اقتدار او سپرده بود چون قابل تربیت
و نوازش دانستم او را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و علم و خطاب راجه و برادر
خوردش را بمنصب پانصدی ذات و دو صد و پنجاه سوار سرفراز ساخته جاگیر در وطن
مرحمت فرمودم روز مبارک شنبه دهم مهرماه حسب الالتماس اصفخان بمنزل او که
در کنار جمنه اساس یافته رفته شد حمامی ساخته در نهایت صفا و نفاست بعایت
محظوظ گشتم بعد از فراغ غسل بزم پیاله ترتیب یافت و بندهاے خاص بساغرهاے
نشاط خوشوقت شدند از پیشکشهاے او انچه پسند افتاد برگزیده تتمه بمشار الیه بخشیدم
قیمت مجموع پیشکش او که گرفته شد مبلغ سی هزار روپیه بوده باشد باقرخان فوجدار
ملتان بعنایت علم سربلندی یافت پیش ازین حسب الحکم از دار الخلافه آگره تا دریاے
اتک دو طرفه درخت نشانیده خیابان ترتیب داده اند و همچنین از اگره تا بنگاله و
درینولا حکم کردم که از اگره تا لاهور برسر هر کروه میلی بسازند که علامت کروه باشد و
بفاصلهٔ سه کروه چاه آبے تا مترددین آسوده و مرفه الحال آمد و رفت نمایند از تشنگی
و تابش آفتاب محنت و صعوبت نکشند روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهرماه
جشن دسهره ترتیب یافت بائین هند اسپان را آراسته بنظر در آوردند و بعد از دیدن
اسپان چند زنجیر فیل بنظر گذشت چون معتمدخان در دو روز گذشته پیشکش نگذرانیده
بود درین جشن تخت طلا با یک انگشتری یاقوت و یک بسد و دیگر جزویات پیشکش کرد
تخت نغزک ساخته شده قیمت مجموع آن شانزده هزار روپیه باشد چون از صدق عقیدت
و اخلاص آورده بمعرض قبول مقرون گشت درین روز زبردست خان بمنصب هزاری ذات
و چهار صد سوار سرفرازی یافت چون ساعت کوچ روز دسهره مقرر شده بود وقت شام
بمبارکی و فرخی برکشتی نشسته متوجه مقصد گشتم و هشت روز در منزل اول توقف
افتاد تا مردم بفراغ خاطر سامان نموده بر آیند مهابتخان از بنگش بداکچوکی سیب
فرستاده بود بسیار تر و تازه آمد لطافت تمام داشت از خوردنش محظوظ گشتم با سیب
خوب کابل که در همانجا خورده شد و سیب سمرقندی که هر سال می آرند طرف نمی
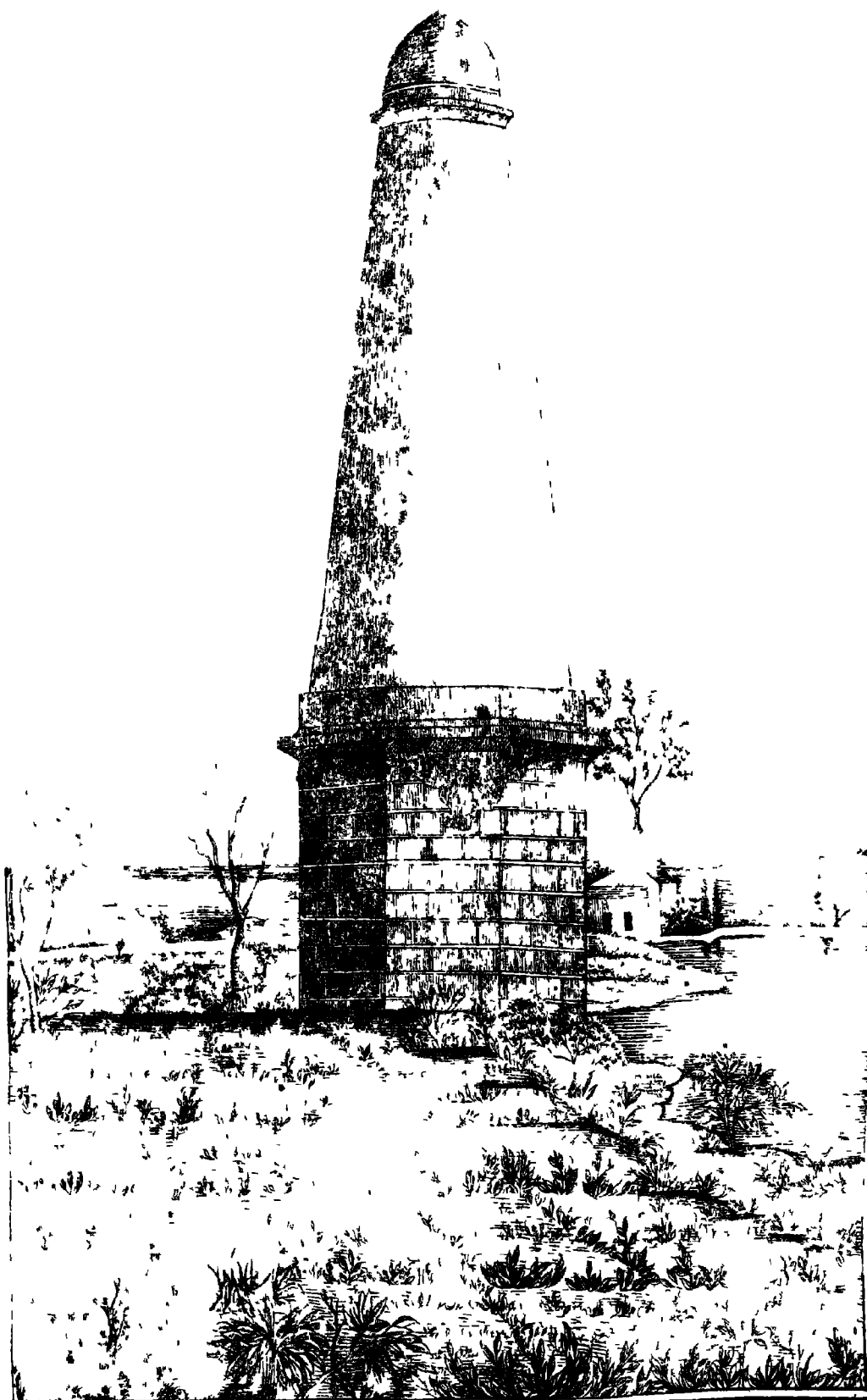
متعلق صفحہ ۲

نقشہ کوس منارہ کہ بحکم جہانگیر بادشاہ از آگرہ تا لاہور طیار شدہ بودند واقع بیرون شہر دہلی

بدرگاه الهی مقبول افتد فی‌الفور تیر دعا بهدف اجابت رسید و در همان زودی اثر ضعف و عارضه بیماری در خود احساس نمود اناً فاناً مرض اشتداد می یافت تا بجوار رحمت ایزدی پیوست و حکیم علی‌الاطلاق صحت عاجل و کامل از شفاخانه غیب بایں نیاز مند کرامت فرمود اگرچه حضرت عرش اشیانی انارالله برهانه باولاد و احفاد شیخ‌الاسلام توجه مفرط داشتند و هر کدام را در خور قابلیت و استعداد تربیت ها و رعایت ها فرموده بودند لیکن چوں نوبت سلطنت و خلافت بایں نیاز مند رسید بجهت اداے حقوق آں بزرگوار رعایتهاے عظیم یافتند و اکثر از ایشان بعالی مرتبه امارت رسیدند و بصاحب [illegible] ها ترقی و تصاعد کردند چنانچه احوال هر کدام در جاے خود گذارش نموده چوں دریں موضع هلال خاں خواجه سرا که از خدمتگاران زمان شاهزادگی است سراے و باغے ساخته بود پیشکش گذرانید بجهت سرفرازی او قلیلی گرفته شد ازیں منزل بچهار کوچ در ظاهر متهرا ورود موکب مسعود اتفاق افتاد روز مبارکشنبه هشتم بتماشاے بندرابن و دیدن بتخانهاے انجا رفته شد اگرچه در عهد سلطنت حضرت عرش اشیانی امراے راجپوت عمارات به طرز خود ساخته و از بیرون به تکلفات افزوده غایتاً در درون چنداں شپره و ابابیل [illegible] رو خانه ها کرده که از بوے بد انها یک نفس بند نمیتواند شد

از بروں چوں گور کافر پر حلل ٭ ور دروں قهر خداے عز وجل

دریں روز مخلص خاں حسب‌الحکم از بنگاله امده سعادت استانبوس دریافت صد مهر و صد روپیه بصیغه نذر و لعلی و طره مرصعی برسم پیشکش گذرانید روز جمعه نهم شش لک روپیه خزانه بجهت ذخیره قلعه اسیر نزد سپهسالار خانخاناں فرستاده شد در اوراق گذشته بتقریبات از کیفیات احوال گسائیں چدروپ که در اوجیں گوشه‌انزوا داشت مرقوم گشته درینولا از اوجیں بمتهرا که از اعاظم معابد هنود است نقل مکان نموده بر کنار دریاے جمنه بعبادت معبود حقیقی اشتغال دارد چوں صحبت او پیرامون خاطر می گشت بقصد ملاقات او شتافتم و زمانے ممتد در خلوت بیزحمت غیر صحبت داشته شد الحق که وجودش بغایت مغتنم است در مجلس او محظوظ و مستفید میتوان شد روز شنبه دهم قراولان بعرض رسانیدند که دریں نزدیکی شیرے است که آزار وآسیب ازو برعایا و مترددیں میرسد فی‌الفور حکم فرمودم که فیل بسیار برده بیسه را نیک محاصره نمایند و اخر هاے روز خود باهل محل سوار شدم چوں عهد کرده ام که هیچ جانداره را بدست خود نیازارم بنورجهاں بیگم فرمودم که بندوق بیندازید باانکه فیل از بوے شیر قرار و ارام نمیگیرد و پیوسته در حرکت است و از بالای عماری تفنگ بے خطا انداختن کاریست عظیم مشکل چنانچه میرزا رستم که در فن بندوق اندازی بعد از من مثل او دوئی نیست مکرر چناں شده که سه تیر و چهار تیر از بالاے فیل خطا کرده نورجهاں بیگم تیر اول چناں زد که بهماں زخم تمام شد روز دوشنبه دوازدهم ساز خاطر را بملاقات گسائیں چدروپ رغبت افزود بے تکلفانه بکلبه او شتافته صحبت

توان نهاد در شیرینی و نزاکت و راست مزگی هیچ نسبت بانها ندارد تا حال باین
نفاست و لطافت سیب ندیده شده بود می گویند که در بنگش بالا متصل بلشکرده
دهی است سیوران نام دران ده سه درخت ازین سیب است و هرچند سعی نمودند
جاے دیگر باین خوبی نشد سید حسن ایلچی برادرم شاه عباس ازین سیب الوش
عنایت کردم تا معلوم گردد که در عراق بهتر ازین میشود یانه عرض کرد که در تمام ایران
سیب اصفهان ممتاز است نهایتش همین قدر خواهد بود روز مبارک شنبه غره ماه
آبان الهی بزیارت روضه حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه رفته فرق نیاز بر آستان
ملایک آشیان سوده صد مهر نذر گذرانیدم جمیع بیگمان و اهل محل بطواف آن آستان
ملایک مطاف استسعاد جسته نذورات گذرانیدند شب جمعه مجلسے عالی اراسته شد
از مشایخ و ارباب عمایم و حفاظ و اهل نغمه بسیارے فراهم آورده وجد و سماع کردند
و بهر کدام درخور استحقاق و استعداد انها از خلعت و فرجی و شال عنایت شد عمارات
این روضه متبرکه بعنایت عالی اساس یافته درین مرتبه باز بخاطر رسید ازانچه بود
بسیار افزود شب سویم بعد از گذشتن چهار گهری از منزل مذکور کوچ اتفاق افتاد
و نیم و نیم کروه براه دریا نوردیده چهار گهری از روز بر آمده بود که بمنزل رسیده شد
بعد از دو پهر روز از آب گذشته هفت دراج شکار کردم آخرهاے روز بسید حسن ایلچی
بیست هزار روپیه انعام شد و خلعت طلا دوز با جیغه مرصع و فیل مرحمت نموده
رخصت انعطاف ارزانی داشتم و بجهت برادرم صراحی مرصع که بشکل خروس
ساخته بودند و مقدار معتاد من شراب درو می گنجید برسم ارمغان فرستاده شد
امید که بسلامت بمنزل مراد برسد لشکرخان را که بحکومت و حراست دارالخلافه آگره
اختصاص یافته خلعت و اسپ و فیل و نقاره و خنجر مرصع عنایت نموده رخصت
فرمودم اکرامخان بمنصب دو هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار و خدمت
فوجداری سرکار میوات سرفرازی یافت پسر اسلام خان است و او نبیره صاحب سجاده
غفران پناه شیخ سلیم است که محامد ذات و محاسن صفات و نسبت دعاگوئی ایشان
باین دودمان والا در اوراق گذشته نگاشته کلک صداقت رقم گشته دریبولا از شخصی
که سخن او بفروغ صدق آراستگی داشت استماع افتاد که در زمانے که مرا بقدر تکسری
و ضعفی در اجمیر دستداد پیش ازانکه این خبر ناخوش بولایت بنگاله رسد روزے
اسلام خان در خلوت نشسته بود ناگاه او را بیخودی دست مید هد چون بخود می
آید یکی از معتمدان خویش که بهیکن نام داشت و از محرمان او بوده می گوید
که از عالم غیب مرا چنین نمودند که بیکر مقدس حضرت شاهنشاهی بقدر گرانی دارد
علاج آن منحصر در فدا ساختن چیزے است بغایت عزیز و گرامی نخست بخاطرش
گذشت که فرزند هوشنگ را فداے فرق مبارک آنحضرت سازم لیکن چون خورد سال
بود و هنوز تمتعی از حیات نیافته و کام دل بر نگرفته مرا بر حال او رحم آمد خود را
فدای صاحب و مربی خود کردم امید که چون از صمیم القلب و صدق باطن است

خوشنما بود و چون خالي از غرابت نبود باستاد منصور نقاش که بخطاب نادرالعصر
سرفراز است فرمودم که شبیه ان را کشیده نگاهدارد دو هزار روپیه بمیر شکار مذکور لطف
نموده رخصت فرمودم در عهد دولت حضرت عرش اشیاني انارالله برهانه وزن سیر سي
دام بود مقارن اینحال بخاطر گذشت که خلاف ضابطه ایشان چرا باید کرد اولي انکه
بدستور سابق سي دام باشد روزي گسائین چدروپ بتقریبي گفت که درکتاب بید که
احکام دین ما درانجا منثبت است وزن سیر را سي و شش دام نوشته اند چون از
اتفاقات غیبي حکم شما بانچه که در کتاب ما است مطابق افتاد اگر همان سي و
شش دام مقرر فرمایند بهتر خواهد بود حکم شد که بعد ازین در تمام ممالک
سي و شش دام معمول باشد روز دوشنبه نوزدهم کوچ شد راجه بهاوسنگهه را بکمک
لشکر دکن تعین فرمودم اسپ و خلعت مرحمت نموده شد ازین تاریخ تا روز
کم شنبه بست و هشتم پی در پی اتفاق کوچ واقع شد روز مبارک شنبه بست و
نهم دارالبرکت دهلي بورود موکب اقبال آراستگي یافت نخست با فرزندان و اهل
محل بزیارت روضه منوره حضرت جنت آشیاني انارالله برهانه شتافته نذورات گذرانیده
شد و ازانجا بطواف روضه متبرکه سلطان المشایخ شیخ نظام الدین چستي رفته استمداد
همت نمودم و آخرهاے روز بدولتخانه که در سلیم گده ترتیب یافته بود نزول سعادت
اتفاق افتاد روز جمعه سي ام مقام شد چون دیربندیست شکارگاه پرگنه پالم را حسب الحکم
محافظت نموده بودند بعرض رسید که آهو بسیار جمع شده روز شنبه غره آذر ماه الهي
بعزم شکار نبود سواري نموده شد آخرهاے روز در ابتداے شکار ژاله بافراط بارید در کلادي
مقدس سیسي بود هوا را بغایت سرد ساخت درین روز سه آهو گیرانیده شد روز یکشنبه
دوم چهل و شش آهو شکار کردم روز دوشنبه سویم بست و چهار آهو نیز گیرانیده شد و
دو آهو فرزند شاهجهان به بندوق زد روز سه شنبه چهارم پنج آهو گیرانیده شد روز کم شنبه
پنجم بست و هفت آهو شکار شد روز مبارکشنبه ششم سید بهوه بخاري که بحکومت
و حراست دارالملک دهلي اختصاص داشت سه زنجیر فیل و هیزده راس اسپ و
دیگر جزویات برسم پیشکش گذرانید یک زنجیر فیل و دیگر جزویات مقبول افتاد تتمه را
بخشیدم هاشم خوستي موجدار بعضے پرگنات میوات بسعادت آستان بوس سرفرازي یافت
تا روز مبارکشنبه سیزدهم در حدود پالم بشکار نیز مشغول بودم در عرض دوازده روز چهار صد
و بست و شش آهو گیرانیده بدهلي مراجعت واقع شد در خدمت حضرت عرش
آشیاني شنیده بودم که آهو را که از چنگ یوز خلاص سازند تا آنکه آسیبي از ناخن و
دندان باو نرسیده باشد زنده ماندن آن از محالات است درین شکار بجهت مزید احتیاط
آهوے چند خوش صورت قوي جثه پیش ازان که زخمے از دندان و ناخن بآنها برسد خلاص
ساخته فرمودم که در حضور نگاه داشته نهایت محافظت و تیمار داري بکار برند
یک شبانروز بحال خود بوده آرام و قرار داشتند روز دویم تغیر فاحش در احوال آنها
مشاهده رفت از عالم مستان دست و پا را بیجا و بے قانون انداخته مي افتادند و

داشته شد سخنان بلند درمیان امد حق جل‌وعلی غریب توفیقی کرامت فرموده فهم عالي و فطرت بلند و مدرکه تند را باداش خداداد جمع و دل از تعلقات ازاد ساخته پشت پا برعالم و مافیها زده درگوشه تجرید مستغني و بے نیاز نشسته از اسباب دنیوي نیم گز کهنه کرپاس که ستر عورت شود و پارچه از سفالین که دم آبے توان خورد اختیار نموده در زمستان و تابستان وبرسات عریان و سروپا برهنه بسر مے برد و سوراخي که بصد محنت و شکنجه توان گردید و ره درآمد بنوعي که طفل شیرخواره را بزحمت توان در آورد بجهت بودن قرار داده این دوسه بیت حکیم ثنائی علیه‌الرحمه مناسب حال افتاد

داشت لقمان یکی کریجی تنگ * چون گلوگاه نای و سینه چنگ
بوالفضولي ســـوال کرد ازوي * چیست این‌خانه شش‌بدست‌ودبي
با دم گرم و چشـــم گـــریان پیر * گفت هـــذا لمن یموت کثیر

روز کم شنبه چهاردهم بار بملاقات گسائین رفته ازو وداع شدم بی تکلف جدائي از صحبت او بر خاطر حقیقت گزین گرانی نمود روز مبارک‌شنبه پانزدهم کوچ فرموده در برابر بندرابن منزل گزیدم درین منزل فرزند سعادتمند سلطان پرویز رخصت شده باله‌آباد و محال جاگیر خود شتافت اراده خاطر چنان بود که او درین یورش بسعادت همراهي اختصاص یابد چون پیش ازین اظهار پریشاني نمود ناگزیر بجدائي او رخصت دادم و اسپ پنچاق و کمرخنجر دسته ابلق جوهردار و شمشیرخاصه وسپر خاصه مرحمت شد امید که بار بزودي و خوبي دولت حضور یابد چون مدت حبس خسرو بطول انجامیده بود بخاطر صواب اندیش رسید که بیش ازین او را محبوس داشتن و از سعادت خدمت محروم داشتن از مرحمت دور است لاجرم بحضور طلبیده حکم کورنش کردم مجدداً نقوش جرایم او بزلال عفو شست وشو یافت و غبار خجالت و ذلت از ناصیه او زدوده شد امید که توفیق رضا جوئي و سعادت بندگي نصیب و روزي او باد روز جمعه شانزدهم مخلص خانرا که بجهت خدمت دیواني سرکار فرزند شاه پرویز طلبیده بودم در خدمت ان فرزند رخصت یافت و منصب او بدستوري که در بنگاله داشت دو هزاري ذات و هفتصد سوار مرحمت فرمودم روز شنبه هفتدهم مقام شده درینمنزل سید نظام پسرمیر میران صدر جهان که بفوجداري سرکار قنوج اختصاص داشت دولت ملازمت دریافت دو زنجیرفیل و چند دست جانور شکاري پیشکش گذرانید یک زنجیر و دو دست بار گرفته شد روز یکشنبه هیژدهم کوچ اتفاق افتاد درینولا دارائے ایران مصحوب پري بیگ میر شکار یک دست شنقار خوشرنگ فرستاده بود و یک دست دیگرخان عالم داده مشارالیه نیز باشنقار شاهي که بدرگاه ...سال‌داشته خود در راه ضایع میشود و شنقار شاهي نیز از غفلت میر شکار بچنگ ... مي افتد اگرچه زنده بدرگاه رسانیدند لیکن یک هفته بیش نماند و تلف شد چه ... از حسن و رنگ این جانور خانهاے سیاه برهربال و بر پشت و پهلو بسیار

کوچ کرده شد روز جمعه بست و یکم به پرگنه کرانه نزول سعادت اتفاق افتاد پرگنه مذکور وطن مالوف مقربخان است آب و هوایش معتدل و زمینش قابل مقربخان درانجا باغات و عمارات ساخته چون مکرر تعریف باغ او بعرض رسیده بود خاطر را بسیر آن رغبت افزود روز شنبه بیست و دوم با اهل حرم از سیران باغ محظوظ گشتم بے تکلف باغی است بغایت عالی و دلنشین انچه دیوار پخته دور ان برکشیده و خیابانهای فرش بسته یکصد و چهل بیگهه است و درمیان باغ حوضی ساخته است طول دویست و بیست درع عرض دویست درع و درمیان حوض صفه ماهتابی بیست و دو ذرع مربع و هیچ درخت گرم سیری و سرد سیری نیست که دران باغ نباشد از درختهای میوه دار که در ولایت میشود حتی نهال پسته سبز شده سروهای خوش قد باندام دیده شد که تاحال بایں خوبی و لطافت سرو بنظر در نیامده باشد فرمودم که سروها را بشمارند سیصد درخت بشمار درآمد در اطراف حوض عمارات مناسب اساس یافته هنوز درکارند روز دوشنبه بست و چهارم خنجرخان که حراست قلعه احمد نگر بعهده اوست بمنصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار و ششصد سوار ممتاز گشت روز کم شنبه بست و ششم حضرت واهب العطایا فرزند شاهجهان را پسرے از صبیه آصفخان کرامت فرمود هزار مهر نذر گذرانیده التماس نام نمود آمید بخش نام کردم امید که قدمش بریں دولت مبارک و فرخنده باد روز مبارک شنبه بست هفتم مقام شد دریں چند روز از شکار جرز و تو غدری محظوظ بودم جرربور را فرمودم که وزن کردند دو سیر و یکپاو جهانگیری بر آمد و اسلق دو سیر و نیم پاو تو غدری کلاں یک پاؤ ازجرز بور کلاں ترشد روز مبارک شنبه پنجم دیماه الهی در مقام اکبرپور از کشتی بر آمده براه خشکی نهضت موکب اقبال اتفاق آفتاد و از آگره تا منزل مذکوره که در دو کروه پرگنه بورّیه واقع است یکصد و بست و سه کروه براه دریا که نود و یک کروه براه خشکی است بسی و چهار کوچ و هفده مقام طی منزل شد سوای ایں یک هفته در بر آمدن شهر و دوازده روز درپالم بجهت شکار توقف نموده بودم که همگی هفتاد روز باشد دریں تاریخ جهانگیر قلیخاں از بهار آمده دولت زمین بوس دریافت صد مهر و صد روپیه برسم نذر گذرانیده از روز مبارک شنبه گذشته تا روز کم شنبه یازدهم پی در پی کوچ واقع شد روز مبارک شنبه دوازدهم از سیر باغ سهرند خوش وقت گشتم از باغ های قدیمی است و درخت های سال رسیده دارد طراوتی که پیش ازیں داشت نمانده معهذا غنیمت است خواجه ویسی که از زراعت و عمارت صاحب وقوف است محض بجهت مرمت ایں باغ او را کروری سهرند ساخته پیش ازساعت کوچ از دارالخلافه آگره رخصت فرموده بودم و بقدر ترتیب و مرمت نموده مجدداً تاکید کرده شد که اکثر درختهای کهنه بے طراوت را دور ساخته نهالهای تاره بنشانند عراق بندی را ازسرنو صفا داده عمارت های قدیم را تعمیر نمایند و دیگر عمارات از حمام وغیره در جای مناسب حکم شد که آساس نهد دریں تاریخ دوست بیگ که از کمکیان عبدالله خاں است بمنصب

بر میخاستند هرچند تریاق فاروقي و دیگر دواهاے مناسب داده شد تاثیر نکرد تا
یک پاس باین کیفیت گذرانیده جان دادند دریں تاریخ خبر ناخوش رسید که فرزند
کلاں شاه پرویز در آگره ودیعت حیات سپرد چوں گلرنگ شده بود و آن فرزند نهایت
تعلق و دلبستگي داشت ازین سانحه دلخراش بغایت متاثر و آزرده خاطر گشته
اضطراب و بیطاقتي بسیار ظاهر ساخته است بجهت دلداري و خاطر جوئي او
عنایت نامه ها فرستاده ناسور دروني او را مرهم لطف و عاطفت دوا فرمودم امید
که حق جل‌وعلی صبر و شکیب کرامت کناد که دریں قسم قضایا بهتر از تحمل و
بردباري غمگساري نمي باشد روز جمعه چهاردهم بالتماس آغائي آغامان بمنزل او رفته شد
او را بسبب سبقت خدمت و طریقه بندگي موروثي باین دودمان رفیع‌الشان ثابت
است و حضرت عرش آشیاني انارالله برهانه در هنگامیکه مرا کتخدا ساختند آغائي
آغامان را از همشیره من شاه زاده خانم گرفته بخدمت محل من مقرر فرمودند ازان تاریخ
سي و سه سال است که در خدمت من مي باشد و خاطر ایشان را بغایت عزیز و گرامي
میدارم و ایشان باخلاص خدمت سلسله ما کرده اند در هیچ سفرے و یورشي باراده
و اختیار خویش از ملازمت من محروم نمانده اند چوں کبرسن ایشان را دریافت
التماس نمودند که اگر حکم شود در دهلي اقامت گزیده انچه از عمر باقي باشد بدعا
گوئي صرف سازم که دیگر مرا طاقت نقل و حرکت نمانده و از آمد و شد محنت و
صعوبت مي کشم و از سعادت مندیهاے ایشان آنکه بحضرت عرش آشیاني همسال
واقع شده اند محملاً آسودگي ایشان را منظور داشته حکم فرمودم که در دهلي توقف
نمایند و درانجا بجهت خود باغي و سراے و مقبره ساخته اند مدتے است که بتعمیر
آن مشغول اند القصه مراعات خاطر آن قدیم‌الخدمت را مطمح نظر داشته بمنزل
ایشان رسیده شد و بسید بهوه حاکم شهر تاکید فرمودم که در لوازم خدمتگاري و پاس
خاطر ایشان چنان تاکید نماید که از هیچ رهگذر غبار کلفتي بر حواشي خاطر ایشان
نه نشیند دریں تاریخ راجه کشنداس بمنصب دو هزاري ذات و سیصد سوار از اصل
و اضافه سربلندي یافت چون سید بهوه خدمت فوجداري دهلي را چنانچه باید بتقدیم
رسانیده بود و مردم الحدود از حسن سلوک او نهایت رضامندي داشتند بدستور
سابق محافظت و حراست شهر دهلي و فوجداري اطراف آن بمشارالیه مقرر فرموده
بمنصب هزاري ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته فیل مرحمت نموده
رخصت نمودم روز شنبه پانزدهم میرزا والي را بمنصب دو هزاري و هزار سوار و عنایت
علم و فیل امتیاز بخشیده بصوبه دکن تعین فرمودم شیخ عبدالحق دهلوی که از اهل
فضل و ارباب سعادت است دریں آمدن دولت ملازمت دریافت کتابي تصنیف
نموده بود مشتمل بر احوال مشایخ هند بنظر در آمده خیلکي زحمت کشیده مدتهاست
که در گوشه دهلي بوضع توکل و تجرید بسر مي برد مرد گرامي است صحبتش بي
ذوق نیست بانواع مراحم دلنوازي کرده رخصت فرمودم روز یکشنبه شانزدهم از دهلي

مرقوم گردد حمل بر اغراق خواهد شد همواره در محاورات خانعالم خطاب میکرده اند و هر لحظه از خدمت خود جدا نمیداشتند بحسب اتفاق اگر روزی یا شبی در خانه خود خواستی بسر برد بی تکلفانه بمنزل او تشریف برده بیش از بیش اظهار مرحمت می فرمودند روزی در فرخ اباد شکار قمرغه طرح افگند خانعالم حکم تیر اندازی فرمودند مشارالیه از راه ادب کمانی با دو تیر پیش اورد شاه پنجاه تیر دیگر از ترکش خاصه لطف نمودند قضارا ازین تیرها پنجاه تیر بشکار می رسد و دو تیر خطا میشود اندگاه بچندی از ملازمان او که در مجالس و محافل راه داشتند حکم تیر اندازی میفرمایند اکثری خوب می اندازند از جمله محمد یوسف قراول تیری زده که از دو خوک پران گذشته و استادهای بساط قرب بی اختیار افرین ها کردند و در هنگام رخصت خانعالم را در اغوش عزت گرفته التفات بسیار اظهار نمودند و بعد ازانکه از شهر برامده بار بمنزل او تشریف اورده عذرها خواسته وداع کردند از نفایس و نوادر روزگار که خانعالم اورده الحق از تائیدات طالع او بود که چنین تحفه بدست افتاده مجلس جنگ صاحبقران است با تقیمش خان و شبیه انحضرت و اولاد امجاد و امراء عظام را که دران جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده و نزدیک بهر صورتی نوشته که شبیه کیست و این مجلس مشتمل است بر دویست و چهل صورت و مصور نام خود را خلیل میرزا شاهرخی نوشته کارش بغایت پخته و عالی است و بقلم استاد بهزاد مناسبت و مشابهت تمام دارد اگر نام مصور نوشته نبودی گمان میشد که کار بهزاد باشد و چون بحسب تاریخ او بیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان اوست و پرورش او متعلق گشته این گرامی تحفه از کتابخانه علیئین مکانی شاه اسمعیل ماضی و یا از حضرت شاه طهماسب بسرکار برادرم شاه عباس انتقال یافته و صادقی نام کتابدار ایشان دزدیده بدست شخصی فروخته قضارا در صفاهان این مجلس بدست خانعالم می افتد و بشاه نیز خبر میرسد که او چنین تحفه بدست آورده و بهم رسانیده به بهانه تماشا ازو طلب میفرمایند خانعالم هرچند خواست که بلطایف الحیل بگذراند چون مکرر بمبالغه اظهار فرمودند ناگزیر بخدمت ایشان فرستاده شاه بمجرد دیدن شناخته اند روزی نزد خود نگاه داشته غایتاً چون توجه خاطر ما را بامثال این نفایس میدانند که درچه مرتبه است از خواستن نیز در کلی و جزوی بحمدالله که مضایقه نیست حقیقت را بخانعالم ظاهر ساخته باز بمشارالیه لطف نمودند در وقتیکه خانعالم را بعراق میفرستادم بشنداس نام مصوری را که در شبیه کشی از یکتایان روزگار است همراه داده بودم که شبیه شاه و عمدهای دولت ایشان را کشیده بیارد شبیه اکثری را کشیده بود بنظر در آورد خصوصاً شبیه شاه برادرم را بسیار بسیار خوب کشیده بود چنانچه بهرکس از بندهای ایشان نمودم عرض کردند که بسیار خوب کشیده همدرین تاریخ قاسم خان با دیوان و بخشی لاهور دولت زمین بوس دریافتند بشنداس مصور بعنایت فیل سرفراز شد با باخواجه که از کمکیان صوبه قندهار

هفتصدی ذات و پنجاه سوار سرفراز گشته مظفر حسین پسر وزیر خان بمنصب ششصدی ذات و سیصد سوار ممتاز گشت شیخ قاسم بخدمت صوبه دکن رخصت شد روز مبارک شنبه نوزدهم حسب الالتماس فرزند سعادتمند شاهجهان بمنزل او تشریف ارزانی فرمودم بجهت ولادت فرزندی که حق جل واعلی کرامت فرموده جشن عالی آراسته پیشکش کشید ازان جمله شمشیر نیمچه یک آویز که کاررند نکیت و قبضه و بند بار آن از فیلم فرنگ تراش ترتیب یافته الحق پاکیزه و مطبوع ساخته شده دیگر فیلیست که راجه بکلانه وبرهان پور بان فرزند گذرانیده بود چون آن فیل خوش صورت و خوش فعل است داخل فیلان خاصه حکم شد مجموع قیمت پیشکش انچه قبول و مقبول افتاد یک لک و سی هزار روپیه باشد و قریب بچهل هزار روپیه بوالده ها و ولی نعمت های خود گذرانید درین ایام سید بایزید بخاری فوجدار صوبه بکر یکراس رنگ که در خوردی از کوه آورده در خانه پرورش داده پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت بغایت خوش آمد از قسم مارخور و قوچ کوهی بسیار دیده شد که در خانه پرورش یافته اما رنگ بنظر در نیامده بود فرمودم که بابزبوری یکجا نگاه دارند تا جفت شود و نتاج بهم رسد بے تکلف نسبتی بمارخور و قچقار ندارد سید بایزید بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار سرفراز شد روز دوشنبه بست سوم مقیم خانرا بخلعت و اسب و فیل و کهپوه مرصع سرفراز ساخته بصوبه بهار تعین فرمودم روز یک شنبه بست نهم برلب آب بیاه جشن فرزند اقبالمند شاهجهان ترتیب یافت و همدرین روز راجه بکرماجیت که بمحاصره قلعه کانگره اشتغال دارد بجهت عرض بعضی مدعیات حسب الحکم بدرگاه امده سعادت استانبوس دریافت روز دوشنبه سی ام فرزند شاهجهان بجهت دیدن عمارات دولت خانه [illegible] احداث یافته ده روز رخصت گرفته بلاهور شتافت و راجه بکرماجیت بعنایت خنجر خاصه و [illegible] اسب سرفراز گشته بخدمت محاصره قلعه کانگره مراجعت نموده روز کم شنبه دوم بهمن ماه الهی باغ کلانور بورود موکب مسعود آراستگی یافت درین زمین حضرت عرش اشیانی برتخت خلافت جلوس فرموده اند چون خبر نزدیک رسیدن خان عالم بدرگاه رسید هر روز یکی از بندها را بجهت سرفرازی او برسم استقبال فرستاده بانواع و اقسام مراحم و نوازش پایه عزت و منزلت او افزودم و عنوان فرامین را بمصرعی یا بیتی بدیهه مناسب مقام زینت بخشیده به عنایت های سرشار مخصوص ساختم از جمله یک مرتبه عطر جهانگیری فرستاده این مطلع بزبان قلم امد

بوی فرستاده ام بسوے خویش * که ارم ترا زود ترسوے خویش

روز مبارک شنبه سوم در باغ کلانور خانعالم بسعادت استانبوس سرفرازی یافت صد مهر و هزار روپیه بصیغه نذر اورد و پیشکش خود را بمرور خواهد گذرانید زنبیل بیگ ایلچی برادرم شاه عباس با مراسله شاهی و نفایس ان دیار که برسم سوغات ارسال داشته اند متعاقب می رسد از عنایات و مرحمتے که برادرم بخانعالم می فرمودند اگر بتفصیل

مستغني نشسته است بنابرین خاطر حق طلب بے ملاقات ایشان قرار نگیرد و بدیدن ایشان رغبت افزود چون به لاهور رفتن متعذر بود رقعه بخدمت ایشان نوشته شوق باطن را ظاهر ساختم و آنعزیز باوجود کبر سن و ضعف بنیه تصدیعه کشیده تشریف آورد و مدت ممتد تنها بایشان نشسته صحبت مستوفی داشته شد الحق ذات شریف است و درین عهد بغایت غنیمت و عزیزالوجود این نیازمند از خود برآمده با ایشان صحبت داشت و بسا سخنان بلند از حقایق و معارف استماع افتاد هرچند خواستم نیازے بگذرانم چون پایه همت ایشان را ازان عالي تر یافتم خاطر باظهار این مطلب رخصت نداد پوست آهو سفید بجهت جاے نماز بایشان گذرانیدم في الفور وداع شده به لاهور تشریف بردند روز کم شنبه بیست و سویم درحوالي دولت آباد نزول موکب اقبال اتفاق افتاد دختر باغبانے بنظر درآمد باسروت و ریش انبوه مقدار یک قبضه ظاهرش بمردان مشتبه درمیان سینه هم موے برآمده اما پستان ندارد بتفرس دریافتم که باید فرزند نشود گفت که مرا تا حال حیض نشده و این دلیلیست بران بچندی از عورات فرمودم که بگوشه برده ملاحظه نمایند که مبادا خنثی باشد معلوم شد که از دیگر عورات سرموئی تفاوت ندارد بنابر غرابت درین جریده اقبال ثبت افتاد روز مبارک شنبه بیست و چهارم باقرخان از ملتان آمده سعادت زمین بوس دریافت در اوراق گذشته مرقوم گشته که اله داد پسر جلاله تاریکي از لشکر ظفر اثر فرار نموده راه ادبار پیش گرفت درینولا ندامت گزیده باشنائي باقرخان باعتمادالدوله ملتجي شد که استشفاع گناه من نمایند حسب الالتماس ایشان حکم فرمودم که اگر از کردهٔ خود پشیمان گشته روی امید بدرگاه نهد دلالت و جرایم او بعفو مقرون گردد درین تاریخ باقرخان او را بدرگاه آورد مجدداً بشفاعت اعتمادالدوله اثار خجالت و غبار ندامت بزلال عفو از ناصیه احوال اوشست وشو یافت سنگرام زمیندار جمو بخطاب راجگی و منصب هزاري ذات وپانصد سوار و عنایت فیل و خلعت سرفراز شد غیرت خان فوجدار میانه دوآب بمنصب هشتصدي ذات و پانصد سوار ممتاز گشت خواجه قاسم بمنصب هفتصدي ذات و دو صد و پنجاه سوار فرق عزت برافراخت به تهمتن بیگ پسر قاسم کوکه منصب پانصدي ذات و سیصد سوار مرحمت شد به خانعالم فیل خاصه معه تلایر عنایت نمودم درین منزل باقرخان را بمنصب هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار سرفراز فرموده بارصوبه داري رخصت فرمودم روز دوشنبه بیست و هشتم پرگنه کروهي که برساحل بهت واقع است محل نزول موکب اجلال و اقبال گشت چون این کوهستان از شکار گاههای مقرر است حسب الحکم قراولان پیشتر آمده جرگه ترتیب داده بودند روز کم شنبه غرهٔ اسفندارمذ ماه الهي شکاری را از شش کروه مسافت رانده روز مبارک شنبه دویم بشاخبند در آوردند یکصد و بکراس از قوچ و چکاره شکار شد چون مهابتخان مدتها بود که از سعادت حضور محرومی داشت بالتماس او حکم فرموده بودم که اگر از نسق آن مهم اطمینان حاصل کرده باشد و از هیچ رهگذر دل نگرانی ندارد افواج را

است بمنصب هزاری ذات و پانصد و پنجاه سوار ممتاز گشت روز سه شنبه ششم مدارالمهامی اعتمادالدوله لشکر خود را سامان داد با آنکه ضبط صوبه پنجاب بعهده وکلاے ایشان مقرر است و در هندوستان نیز جاگیر متفرقه دارند پنجهزار سوار بنظر درآوردند چون وسعت کشمیر آنقدر نیست که محصولش بجمعی که همواره ملازم موکب اقبال اند وفا کند و از طنطنهٔ نهضت رایات جلال نرخ غلات و حبوبات به تغیر اعلی رسیده بود بجهت رفاهیت عامه خلایق حکم شد که بندهاے که در رکاب اند سامان مردم خود نموده معدودی که ناگزیراند همراه گرفته تتمه بمحال جاگیر خودها رخصت نمایند و همچنین در تخفیف دادن چارپاها و شاگردپیشه نهایت تاکید و احتیاط مرعی دارند روز یکشنبه دهم فرزند اقبالمند شاهجهان از لاهور آمده سعادت قدمبوس دریافت جهانگیر قلیخان را بخلعت و اسب و فیل سرفراز ساخته با برادران و فرزندان بصوبه دکن رخصت فرمودم درین تاریخ طالب آملی بخطاب ملک الشعرا خلعت امتیاز پوشیده اصل او از آمل است یکچندی باعتمادالدوله میبود چون رتبه سخنش از همگنان در گذشت در سلک شعراے پای تخت منتظم گشت این چند بیت ازوست

زغارت چمنت بر بهار منتهاست * که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند

لب از گفتن چنان بستم که گوئی * دهان بر چهره زخمی بود و به شد

عشق در اول و آخر همه ذوق است و سماع

این شرابے است که هم پخته و هم خام خوش است

گر من بجاے جوهر آئینه بودمی * بے رونما ترا بتو کے می نمود می

دولب دارم یکی در می پرستی * یکے در عذرخواهی هاے مستی

روز دوشنبه چهاردهم حمیدی پسر سلطان قوام رباعی گفته گذرانید

گردے که ترا ز طرف دامــــان ریزد * آب از رخ سرمهٔ سلیمــــان ریزد

گر خاک درت بامتحان بفشارند * از وی عرق جبین شاهان ریزد

معتمد خان درینوقت رباعی خواند مرا بغایت خوش آمد و در بیاض خود نوشتم

زهرم بفراق خود چشانی که چه شد * خون ریزی و آستین فشانی که چه شد

ای غافل از آنکه تیغ هجر تو چه کرد * خاکم بفشار تا بدانی که چه شــــد

طالب صفاهانی الاصل است در عنفوان شباب بلباس تجرید و قلندری گذارش بکشمیر افتاد و از خوبی جا و لطافت آب و هوا دل نهاد آنملک شده توطن و تاهل اختیار کرد بعد از فتح کشمیر بخدمت عرش آشیانی پیوسته در سلک بندهاے درگاه انتظام یافته الحال عمرش قریب بصد رسیده و در کشمیر بفراغ خاطر با فرزندان و متعلقان بدعاے دولت ابد قرین مشغول است چون بعرض رسید که در لاهور میان شیخ محمد میر نام درویشی است سندی الاصل بغایت فاضل و مرتاض و مبارک نفس و صاحب حال و در گوشه توکل و عزلت منزوی گشته از فقر غنی و از دنیا

چهاردهم مقام حسن ابدال محل نزول رایات جلال گشت چون کیفیات راه و خصوصیات منازل در ضمن وقایع یورش کامل مرقوم شده به تکرار نپرداخت ازین جا تا کشمیر منزل بمنزل نوشته خواهد شد انشاالله تعالی از تاریخی که بمنزل اکبرپور بمبارکی و خیریت از کشتی برآمده تا حسن ابدال یکصد و هفتاد و هشت کروه مسافت در عرض شصت و نه روز بچهل و هشت کوچ و بیست و یکمقام طی شد چون درین منزل چشمه پرآبی و آبشاری و حوضی در غایت لطافت واقع است دو روز مقام فرموده روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن قمری ترتیب یافت سال پنجاه و سویم بحساب شهور قمری از عمر این نیازمند درگاه بمبارکی آغاز شد چون ازین منزل کوه کوتل و نشیب و فراز بسیار در پیش بوده بیک دفعه عبور اردوی کیهان پوی دشوار می نمود مقرر گشت که حضرت مریم زمانی با دیگر بیگمان روزی چند توقف فرموده باسودگی تشریف آرند مدارالملک اعتمادالدوله الخاقانی و صادق خان بخشی و ارادتخان میرسامان باعمله بیوتات و کارخانجات بمرور عبور نمایند و همچنین رستم میرزای صفوی و خان اعظم و جمعی از بندها براه پونچ رخصت یافتند و موکب اقبال جریده با چندی از منظوران بساط قرب و خدمتگاران ضروری روز جمعه هفتدهم سه و نیم کروه کوچ نموده در موضع سلطان پور منزل گزید درین تاریخ خبر فوت رانا امر سنگه رسید که در اودیپور باجل طبیعی مسافر راه عدم شد جگت سنگه نبیره و بهیم پسر او که در ملازمت می باشند بخلعت سرفرازی یافتند و حکم شد که راجه کشنداس فرمان مرحمت امیز با خطاب رانا و خلعت و اسپ و فیل خاصه بجهت کنور کرن برده مراسم تعزیت و تهنیت بتقدیم رساند از مردم این مرزوبوم استماع افتاد که در غیر ایام برسات که اصلا اثری از ابر و صاعقه نباشد آوازی مانند بصدای ابر ازین کوه بگوش میرسد و این کوه را گرج می نامند بعد از یک سال و دو سال البته چنین صدای ظاهر میشود و اینحرف را مکرر در خدمت حضرت عرش آشیانی نیز شنیده بودم چون خالی از غرابتی نیست نوشته شد والعلم عندالله روز شنبه هیزدهم چهار کروه و نیم گذشته در موضع سنجی نزول اجلال واقع شد ازین منزل داخل پرگنه هزارا قارلقست روز یکشنبه نوزدهم سه کروه و سه پاو در نوردیده موضع نوشهره منزل شد ازینجا داخل دهنتور است چندانکه نظر کار میکرد چلک های سبز درمیان گل تهل کنول و قطعه گل سرشت شگفته بود و بغایت خوش مینمود روز دوشنبه بستم سه و نیم کروه کوچ کرده در موضع سلهر ورود موکب مسعود اتفاق افتاد و مهابتخان از قسم جواهر و مرصع آلات مواری شصت هزار روپیه پیشکش گذرانید درین سرزمین گلی بنظر درآمد سرخ آتشین باندام گل ختمی اما ازو خوردتر و چندین گل یکجا بیک دیگر شگفته از دور چنان نماید که گویا یک گل است درختش مقدار درخت زرد آلو میشود و درین دامن کوه خود رو نیز بسیار بود در غایت خوشبوئی رنگش از بنفشه کمتر روز سه شنبه بست و یکم سه کروه طی نموده در موضع مالکلی نزول اقبال واقع شد درین روز مهابتخان را بخدمت بنگش رخصت فرموده

در تهانجات گذاشته جریده متوجه درگاه شود درین روز سعادت استانبوس دریافته صد مهر نذر گذرانید خان عالم بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرفراز گشت مقارن اینحال عرضه داشت نورالدین قلي از راه پونچ رسید نوشته بود که گریوهارا حتی الامکان اصلاح داده هموار ساخته بودم قضارا چند شبانروز بارندگی شد و بالای کوتل بارتفاع سه درع برف افتاده هنوز می بارد اگر بیرون کوه تا یکماه توقف نمایند عبور ازین راه میسر است والا دشوار مي نماید چون غرض ازین عزیمت دریافت موسم بهار و شگوفه زار بود از توقف فرصت از دست می رفت ناگزیر عطف عنان نموده براه پکلی ودمتور نهضت رایات اقبال اتفاق افتاد روز جمعه سیوم از دریاے بهت عبور واقع شد با انکه آب تا کمر بود چون نهایت تند میرفت و مردم در گذشتن محنت می کشیدند حکم فرمودم که دویست زنجیر فیل بر سر گذرها برده اسباب مردم بگذرانند جمعی که ضعیف و زبون باشند نیز سواره عبور نمایند تا اسیب جانی و مالی به نامرادی نرسد درین تاریخ خبر فوت خواجه جهان رسید او از بندهاے قدیم و خدمتگاران زمان شاهزادگي بود اگرچه در اخر از ملازمت من جدا شده روزے چند بخدمت عرش اشیاني پیوست چون بجاے بیگانه نرفته بود بر خاطرم چندان گران نیامد چنانچه بعد از جلوس رعایتی که در مخیله او نگذشته بود فرمودم تا آنکه بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار سرفرازي یافت و شرح احوال او به تقریبات درین جریده اقبال ثبت افتاده خدمات عمده را متمشي شد و در کارها طرفه کدي داشت غایتاً از کسب قابلیت و استعداد ذاتي او و دیگر جزئیات که پیرایه جوهر انسانی است بے نصیب بود درین راه ضعف قلبي بهم رسانیده روزی چند باوجود تکسر و بیماري در رکاب سعادت بسر برد چون ضعف او اشتداد یافت از کلانور رخصت گرفته بلاهور شتافت و در انجا باجل طبعی در گذشت روز شنبه چهارم ماه مذکور قلعه رهتاس مخیم اردوے ظفر قرین گشت قاسم خان را بعنایت اسپ و شمشیر و پرم نرم خاصه سرفراز ساخته رخصت لاهور فرمودم باغچه بر سر راه واقع بود سیر شگوفه کرده شد درین منزل تیهو بهم رسید گوشت تیهو از کبک لذیذ تر است روز یکشنبه بحکم میرزا حسن پسر میرزا رستم بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار ممتاز گشت بصوبه دکن تعین شد خواجه عبداللطیف قوش بیگي نیز بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار سرفرازي یافت درین سر زمین گلی بنظر در امد درون سفید و بیرون سرخ و بعضی درون سرخ و بیرون زرد بفارسي لاله بیگانه میگویند و بهندي تهل بمعني زمین است چون گل کنول مخصوص اب است این راتهل کنول نامیده اند یعنی کنول صحرائي روز مبارک شنبه نهم عرضداشت دلاور خان حاکم کشـــمیر نوید رسان فتح کشتوار گشت تفصیل این اجمال بعد از رسیدن او بپایه سریر جاه و جلال رقمزده کلک و قایع نگار خواهد شد فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاصه و خنجر مرصع فرستاده محصول یکساله ولایت مفتوحه بجلدوے این پسندیده خدمت عنایت شد روز سه شنبه

مي کشيد سلطان حسين هم ملتزم است و بجهت من از فرد اعلايش آورده يکبار براى امتحان خوردم پيش ازين هم خورده شده بود کيفش مشهي است اما خالي از کرختي نيست معلوم شد که اندک بنگي هم همراه ميسازند درخمارش غلبه ميکند اگر شراب نباشد بالضرور بدل شراب تواند شد از ميوه ها زردآلو و شفتالو و امرود ميشود چون تربيت نمي کنند همه خود روست وهمه ترش و نا خوش مي باشد از سرشگوفه انها محظوظ ميتوان شد خانه و منازل هم از چوب است بروش اهل کشمير مي سازند جانور شکاري بهم ميرسد اسپ و اشتر و گاو و گاوميش مي دارند و بز و مرغ ارزان است استرش ريزه مي شود بجهت بارگران بکار نمي آيد چون بعرض رسيد که چند منزل پيشتر آباداني که غله انجا باردوے ظفر قرين کفايت کند نيست حکم شد که پيشخانه مختصر بقدر احتياج و کارخانجات ضروري همراه گرفته فيلان را تخفيف دهند و سه چهار روز اذوقه برگيرند و از ملازمان رکاب سعادت چندے بهمراهي گزيده بقيه مردم بسرکردگي خواجه ابوالحسن بخشي چند منزل عقب مي آمده باشند با کمال احتياط و تاکيد هفتصد زنجير فيل بجهت پيشخانه و کارخانه جات باگرير نمود منصب سلطان حسين چهار صدي ذات و سيصد سوار بود دربنوقت بمنصب ششصدي ذات و سيصد و پنجاه سوار سرفرازي يافت و خلعت و خنجر مرصع و فيل مرحمت فرمودم بهادر دهنتوري بکمک لشکر بنگش تعين است منصب او را از اصل و اضافه دو صدي ذات و يک صد سوار حکم شد روز کم شنبه بيست و نهم پنج کروه و يکپاو کوچ نموده از پل رودخانه نين سکهه گذشته منزل گزيدم اين نين سکهه از طرف شمال بجانب جنوب ميرود و اين رودخانه از ميانه کوه وارو که مابين ولايت بدخشان و تبت واقع است برآمده چون درينجا آب مذکور دوشاخ شده بجهت عبور لشکر منصور حسب الحکم دوپل ازچوب مرتب ساخته بودند يکي درطول هزده درعه و دويم چهارده و در عرض هرکدام پنج درع و درين ملک طريق ساختن پل آن که درختهاى شاخدار برروى آب مي اندازند و هردو سر آن را بسنگ بسته استحکام ميدهند وتخته چوب هاے سطبر بر روى ان انداخته بميخ و طناب قوي مضبوط مي سازند و باندک مرمتي سالها سال برجاست القصه فيلان را پاياب گذرانيده سوار و پياده از روى پل گذشتند سلطان محمود نام اين رودخانه را نين سکهه کرده يعني راحت چشم نام نهاده روز مبارک شنبه سي ام قريب سه و نيم کروه درنورديده برلب رود خانه کشن گنگا منزل شد درين راه کوتلي واقع است بغايت بلند ارتفاع ان يک و نيم کروه سرنشيب يک و نيم کروه و اين کوتل را پيم درنگ مي نامند وجهه تسميه ان که بزبان کشميري پنبه را پيم ميگويند چون حکام کشمير داروغه گماشته بودند که از بار پنبه تمغا بگيرند و درينجا بجهت گرفتن تمغا درنگ ميشد بنابرين پيم درنگ شهرت يافته و از گذشت پل ابشارے است درنهايت لطافت و صفا پياله هاے معتاد را برلب آب و سايه درخت خورده وقت شام بمنزل رسيدم برين رود خانه پلي بود از قديم پنجاه و چهار درعه درطول و يک نيم در عرض

اسپ و فیل خاصه و خلعت با پوستین مرحمت نمودم امروز تا آخر منزل تقاطر بود
شب کم شنبه بیست و دوم نیز باران شد وقت سحر برف بارید و چون اکثر راه بسته
بود از باران لغزیدگی بهمرسانید چارواے لاغر هرجا افتاد برنخاست بیست و پنج زنجیر
فیل از سرکار خاصه شریفه تصدق شد بجهت باریدگی دو روز مقام فرمودم روز مبارکشنبه
بیست و سوم سلطان حسین زمیندار پکلي دولت زمین بوس دریافت اینجا داخل
ملک پکلي است از غرایب اتفاقات آنکه در وقتیکه حضرت عرش آشیاني میرفتند
درین منزل برف باریده بود و الحال نیز باریده درین چند سال اصلا برف نبارید ملک
باران هم کم شده بود روز جمعه بیست و چهارم چهار کروه طے نموده در موضع سواد نگر
محل نزول موکب منصور گشت درین راه هم اچمبه بسیار بود و درخت زرد آلو و
شفتالو صحرا صحرا شکوفه کرده سراپا در گرفته بود و درختهاے صنوبر چون سرو دیده را
فریب میداد روز شنبه بیست و پنجم قریب دسه و نیم کروه در نوردیده ظاهر پکلي
بورود موکب مسعود آراستگي یافت روز یکشنبه بیست و ششم بشکار کبک سوار شده
آخرهاے روز بالتماس سلطان حسین بمنزل او تشریف برده پایهٔ عزتش در امثال و
اقران افزودم حضرت عرش آشیاني نیز بمنزل او تشریف برده بودند از قسم اسپ و
خنجر و باز و جره پیشکش کشید اسپ و خنجر باو بخشیده فرمودم که باز و جره
را کمر بربسته انچه برآید بنظر خواهد گذرانید سرکار پکلي سي و پنج کروه در طول و
بیست و پنج در عرض است مشرق رویه کوهستان کشمیر و در سمت مغرب اتک بنارس
و بجانب شمال گتور و بجانب جنوب گکهر واقع است در زمانے که صاحبقران
گیتي ستان فتح هندوستان نموده بدارلملک توران عنان اقبال معطوف داشته اند
میگویند که این طایفه را که ملازم رکاب نصرت قباب بودند درینحدود مقام مرحمت
گذاشته اند میگویند که ذات ما قارلغست اما مشخص نمي دانند که دران وقت
کلان تر اینها که بود و چه نام داشته الحال خود لاهوري محض اند و بزبان چنان متکلم
و حقیقت مردم دهنتور نیز برینقیاس است در زمان عرش اشیاني شاهرخ نامی
زمیندار دهنتور بود الحال بهادر پسر اوست اگرچه باهم نسبت خویشي و پیوند دارند
لیکن نزاعی که لازمه زمینداران است همیشه بسر حد و حدود می باشد اینها پیوسته
دولتخواه آمده اند سلطان محمود پدر سلطان حسین و شاهرخ هردو در وقت شاهزادگي
در ملازمت من رسیده بودند با آنکه سلطان حسین هفتاد ساله است در قواي ظاهري
او اصلا فتوري راه نیافته و تاب و طاقت سواري و تردد چنانچه باید دارد دریملک بوزه
می سازند از نان و برنج که ان را سر میگویند غایتاً ازبوزه بسیار تند تر و مدار خوراک این
مردم بوسراست و هرچند کهنه تر باشد بهتر است و این سر را درخم کرده و سر خم را
محکم بسته دو سال و سه سال در خانه نگاه می دارند و بعد ازان زلال روی خم را
گرفته ادرا آچهی می نامند و آچهي ده ساله هم میباشد و پیش اینها هرچند کهن
سال بهتر واقل مدت یکسال است سلطان محمود کاسه کاسه ازین سر میگرفت و لاجرعه

شده شما بهرجا که رسیده باشید توقف نمائید برادران او در پاے کوتل بهولباس این
خبر را شنیده همانجا دیره خود را فرود می آرند در زمانیکه موکب اقبال قریب بمنزل
او رسید برف و باران باریدن آغاز کرد هنوز یک میدان راه طے نشده بود که دیره او نمایان
شد ظهور این موهبت را از اتفاقات غیبي شمرده با اهل محل بمنزل مشارالیه ورود
آمده از آسیب سرما و برف و باران محفوظ ماندیم برادران او حسب الحکم کس
بطلب او دوانیدند در وقتیکه این مژده باو میرسد که فیلان و پیشخانه بر فراز کوتل برآمده
راه را تنگ ساخته اند چون سوار گذشتن متعذر نمود از غایت شوق و ذوق پیاده سر از
پا نشناخته در عرض دو ساعت دو نیم کروه مسافت طی نموده خود را بملازمت
رسانید و بزبان حال این بیت میخواند

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل
خجلت بود درویش را ناگه چو مهمان دررسد

آنچه در بساط او بود از نقد و جنس و ناطق و صامت تفصیل کرده برسم پا انداز معروض
داشت همه را باو بخشیدم وفرمودم که مطاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جوهر
اخلاص را ببهاے گران خریداریم این اتفاق را از اصل اخلاص و تائیدات طالع او باید
شمرد که مثل من بادشاهی با اهل حرم خود یک شبان روز در خانه او براحت و
آسودگي بسر برد و او را در امثال واقران و ابناے جنس سرفرازي نصیب شود روز
سه شنبه پنجم دو کروه گذشته در موضع کهائي نزول اجلال اتفاق افتاد سر و پاے که در
برداشتم به معتمد خان مرحمت فرمودم و منصب او اصل واضافه هزار و پانصدی
ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و ازین منزل داخل سرحد کشمیر است و در همین
کوتل بهولباس یعقوب پسر یوسف خان کشمیري بافواج منصوره حضرت عرش آشیانی
که راجه بهگوان داس پدر راجه مان سنگهه سردار بود جنگ کرده اند درین روز خبر
رسید که سهراب خان پسر رستم میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشت تفصیل این
اجمال آنکه او حسب الحکم یک منزل عقب می آید در راه بخاطرش میرسد که بدریا
درآمده غسل کند با آنکه آب گرم میسر بود هرچند مردم مانع آمدند و گفتند که درین
قسم هواے سرد بے ضرور در چنین دریاے ذخار خونخوار که فیل مست را مے غلطاند
درآمدن از آئین حزم و احتیاط دور است بحرف انها مقید نمیشود و چون وقت ناگزیر
دررسیده بود از غایت خود رائي و غرور و جهالت باعتقاد و اعتماد شناوري خود که درین فن
بینظیر بود بجد ترمیشود و با یکنفر خدمتیه و یک کس دیگر که شناوري میدانستند بر فراز
سنگي که برلب آب بود برامده خودرا بدریا می اندازد بمجرد افتادن از تلاطم امواج
نمیتواند خود را جمع ساخت و بشناوري پرداخت افتادن همان بود و رفتن همان
سهراب خان با خدمتیه رخت حیات بسیل فنا در داد و کشتي گیر بصد جان کندن
کشتي وجود بساحل سلامت رسانید میرزا رستم را غرایب الفتی و تعلقی و محبتی
باین فرزند بود در راه پونچ از شنیدن این خبر جانکاه جامه شکیبائي چاک زده بیتابانه

که پیاده ها می گذشتند حسب الحکم پل دیگر در محاذی ان ترتیب یافته طول پنجاه و سه درعه و عرض سه درعه چون آب عمیق و تند بود فیلان را برهنه گذرانیده سوار و پیاده و اسپ از روی پل گذشته حسب الحکم حضرت عرش اشیانی سوائی از سنگ و آهک در غایت استحکام بر فرار پشته مشرف بر آب آساس یافته یک روز به تحویل مانده معتمد خانرا پیشتر فرستاده شده بود که بجهت تخت نشستن وآراستن جشن نوروز سرزمینی که ارتفاع و امتیاز داشته باشد اختیار نماید اتفاقاً از پل گذشته مشرف بر آب پشته واقع بود سبز وخورم بر فراز آن سطحی پنجاه درعه گویا کار فرمایان قضا وقدر بجهت چنین روزے مهیا داشته بودند مشار الیه لوازم جشن نوروزي را بر فراز ان پشته ترتیب داده بود بعایت مستحسن افتاد معتمد خان مورد تحسین و آفرین گشت رود خانه کشن گنگا از طرف جنوب مے آید و بجانب شمال میرود آب بهت از سمت شرق آمده برود خانه کشن گنگا پیوسته بطرف شمال جاري است *

جشن پانزدهمین نوروز از جلوس همایون

تحویل نیر اعظم مراد بخش عالم بشرف خانه حمل روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثاني سنه یکهزار و بست و نه هجری بعد انقضاے دوازده و نیم گهري که پنج ساعت نجومي باشد اتفاق افتاد و سال پانزدهم از جلوس این نیازمند درگاه الهي بمبارکي و فرخي اغاز شد روز شنبه دوم چهار کروه و نیم پاو کوچ نموده در موضع بکرمنزل گزیدم درین راه کوتل نبود بقدر سنگلاخ داشت طاؤس و دراج سیاه ولنگور که در ولایت گرم سیرمي باشد دیده شد ظاهر در سرد سیر هم میتوانند بود ازینجا تا کشمیر هر جا راه بر کنار دریاے بهت است دو جانب کوه واقع شد و از ته دره آب در غایت تندي پرجوش و خروش میگذرد هرچند فیل کلان باشد نمي تواند پاے خود را قایم ساخت في الفور مي غلطد و میبرد و سگ آبي هم دارد روز یکشنبه سیوم چهار کروه ونیم طي نموده در موسران نزول فرموده شب جمعه سوداگران که در پرگنه باره موله توطن دارند آمده ملازمت نمودند وجه تسمیه باره موله پرسیده شد عرض کردند که باراه بزبان هندي خوک را میگویند و موله مقام را یعني جاے باراه و از جمله اوتار که در کیش هنود مقرر است یکے اوتار باراه است وباراه موله بکثرت استعمال باره موله شده روز دوشنبه چهارم دو نیم کروه گذشته در بهولباس منزل گزیدم چون این کوهها را بغایت تنگ و دشوار نشان میدادند و از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشد معتمد خان حکم فرمودم که غیر از آصفخان و چندے از خدمتگاران ضروري هیچکس را نگذارند که در رکاب سعادت کوچ نماید و آردو را هم یکمنزل عقب مي آورده باشند اتفاقاً مشارالیه دیره خود را پیش روانه ساخته بود بعد ازان بمردم خود مینویسد که درباب من چنین حکم

و حراست سرحدها مقرر داشت و چون گوهر چک و ایبه چک بدعوی وراثت کشمیر
در کشتوار و نواحی آن سرگشته وادی ضلالت و ادبار بودند هیبت نام یکی از برادران
خود را با جمعی در مقام دیمو که متصل بکوتل پیرپنجال واقع است بجهت احتیاط
گذاشت و از منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجی براه سنگین پور شتافت
و جلال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و علی ملک کشمیری و جمعی از بندهای
جهانگیری براه دیگر تعین فرموده و جمال نام پسر کلان خود را با گروهی از جوانان
کارطلب همراه ولی فوج خود مقرر نموده همچنین دو فوج دیگر بر دست راست و چپ
خود قرار داده که میرفته باشند چون راه برامد اسپ نبود چند اسپی بجهت احتیاط
همراه گرفته اسپان سپاهی را درکل بار گذرانیده بکشمیر فرستاد و جوانان کارطلب کمر
خدمت بمیان جان بسته پیاده بر فراز کوه بر آمدند و عاریان لشکر اسلام با کافران بد سرانجام
منزل بمنزل جنگ کنان تا ذرکوت که یکی از محکمهاے غنیم بود شتافتند درانجا فوج
جلال و جمال که از راههاے مختلف تعین شده بودند باهم پیوستند و مخذولان برگشته
روزگار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار بتعاقب و فرار
بسیار بپا مردی همت پیموده تا دریاے مرو شتافتند و برابر آب مذکور آتش قتال
اشتعال یافت و عاریان لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و ایبه چک برگشته
بخت با بسیارے از اهل ادبار بقتل رسید و از کشته شدن ایبه راجه بے دست و دل
شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در بهندرکوت که بران طرف آب واقع است
توقف گزید جمعی از بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم
واقع شد و چندے از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت بیست شبان روز
بندهاے درگاه سعی در گذشتن آب داشتند و کافران تیره بخت هجوم آورده بمدافعه
و مقابله تقصیر نمی کردند تا آنکه دلاور خان از استحکام تهانجات و سرانجام اذوقه خاطر
جمع نموده به لشکر فیروزی اثر پیوست و راجه از حیله سازی و روباه بازی وکلاء خود را
نزد دلاور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود را با پیشکش بدرگاه میفرستم چون
گناه من بعفو مقرون گردد و بیم و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاه گیتی
پناه رفته آستانبوس نمایم دلاور خان بسخن فریب آمیز گوش ننداخته نقد فرصت
را از دست نداده فرستادهاے راجه را بے حصول مقصود رخصت فرموده درگذشتن
از آب اهتمام شایسته بکار برد جمال پسر کلان او با جمعی از نهنگان بحر شجاعت
و جلادت بالاے آب رفته بشناوری و دلاوری ازان دریاے ذخار خونخوار عبور نمودند
و با مخالفان جنگ سخت در پیوست و بندهاے جانبدار ازان طرف هجوم آورده کار
بر اهل ادبار تنگ ساختند انها چون تاب مقاومت در خود نیافتند تخته پل را شکسته
راه گریز پیش گرفتند و بندهای نصرت قرین بار پل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند
دلاور خان در بهندرکوت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تا دریای چناب که اتصال قوی
این سیاه بختان است دو تیر انداز مسافت بوده باشد و در کنار آب چناب کوهی است

و اضطراب بسیار ظاهر میسازد با جمع متعلقان خویش لباس ماتم پوشیده سروپا برهنه متوجه ملازمت میشود و از سوز و گداز مادرش چه نویسد اگرچه میرزا دیگر فرزندان هم دارد غایتاً پیوند دل بایں فرزند داشت عمران بیست و شش ساله بود در بندوق اندازي شاگرد رشید پدرش بود سواري فیل و ارابه خوب میدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم می شد که درپیش فیل خاصه سوار شود و در سپاهگري خیلے چسپاں می بود روز کم شنبه ششم سه کروه طی نموده در موضع ربوده منزل شد روز مبارکشنبه هفتم از کوتل کوارمت عبور فرموده در موضع وچهه نزول اقبال اتفاق افتاد مسافت ایں منزل چهار کروه و یک پاؤ است کوتل کوارمت از کوتل هاے صعب است واخریں کوتل ایں راه است روز جمعه هشتم قریب بچهار کروه طی نموده در موضع بلنار منزل شد دریں راه کوتل نبود مقدار و سعتی داشت صحرا صحرا و چمن چمن شگوفه و انواع رياحين از نرگس و بنفسه و گلهاے غریب که مخصوص ایں ملک است به نظر درامد از جمله گلی دیده شد که به هیئات عجیب پنج شش گل نارنجي رنگ رنگ سرنگوں شگفته و از میان گلهاے دوگی چند سبز برامده از عالم اناناس نام ایں گل بولاییک است و گل دیگر مثل پوئی بر دور ان گلهاے ریزه بادام و یاسمن رنگ و بعضی کبود و بعضی سرخ و در میان نقطه زرد بغایت خوشنما و موزوں نامش لدر پوش و پوش علی‌العموم را می گویند ارغوان زرد هم دریں راه فراوان است گل کسمیر از حساب و شمار بیروں است کدام ها را نویسم و چند توان نوشت انچه امتیاری دارد مرقوم می گردد دریں راه ابشارے برسر راه واقع است بغایت عالي و نفیس از جاے بلند می ریزد دریں راه آبشاري بایں خوبي دیده نشده لحظه توقف نموده چشم و دل را از جاے بلند به تماشاے ان سیراب ساختم روز شنبه نهم چهار کروه و سه پاو کوچ فرموده بباره موله عبور موکب منصور اتفاق افتاد باره موله از قصبه هاے مقرر کشمیر است و ازینجا تا شهر چهارده کروه مسافت است و بر لب اب بهت واقع شده جمعی از سوداگران کشمیر دریں قصبه توطن گزیده مسرف برلب اب منازل و مساجد ساخته اند اسوده و مرفه‌الحال روز گار بسر می برند حسب‌الحکم پیش از ورود موکب مسعود کشتي هاے آراسته دریںمقام مهیا داشته بودند چوں ساعت در آمدن روز دوشنبه اختیار شده بنابریں دو پهر از روز یکشنبه دهم گذشته بشهاب‌الدین پور در امدم دریں روز دلاور خاں کاکر حاکم کشمیر از کشتوار رسیده دولت استانبوس دریافت بفنون عواطف روز افزوں بادشاهانه و گونا گوں نوازش خسروانه سرفرازي یافت الحق ایں خدمت را چنانچه باید بتقدیمرسانیده امید که حضرت واهب‌العطایا جمیع بندهاے بالخلاص را حنیں افروز عزت گرداناد کشتوار برسمت جنوب کشمیر واقع است از معموره کشمیر تا مدان الکه حاکم نشیں کشتوار است شصت کروه مسافت پیموده امد بتاریخ دهم شهریور ماه الهي سنه چهاردهم دلاور خاں با ده هزار نفر سوار و پیاده جنگي عزیمت فتح کشتوار پیش نهاد همت ساخته حسن نام پسر خود را با گرد علي میر بحر بمحافظت شهر

که از حکام کشمیر مانده یک و نیم آن را بیک روپیه میگیرند و در سواد او معامله پانزده
سنهسی که ده روپیه باشد بیک مهر بادشاهي حساب کنند و دوسیر وزن هندوستانرا
یکمن نامند و رسم نیست که از محصول زراعت راجه خراج بگیرد سرسر هرخانه در
سالے شش سنهسي که چهار روپیه باشد میگیرد زعفران را در کل معلومه جمعی از راجپوتان
و هفتصد نفر توپچي که از قدیم نوکر اند تنخواه نموده غایتاً در وقت فروختن زعفران
از خریدار سر سر منی که عبارت از دوسیر باشد چهار روپیه میگیرد و کلیه حاصل راجه
سر جریمه است و باندک تقصیرے مبلغ کلي می ستاند و هرکس را متمول و صاحب
جمعیت یابند بهانه انگیخته انچه دارد پاک میگیرند بهمه جهت لک روپیه تخمیناً
زر حاصل حصه او باشد و در وقت کارشش هفت هزار پیاده جمع میشود و اسپ
درمیان انها کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و عمدهاے او بوده باشد محصول
یکساله در وجهه انعام دلاور خان مرحمت شد از روے تخمین جاگیر هزاري ذات و هزار
سوار بضابطه جهانگیري بوده باشد چون دیوانیان عظام و کرام نسق بسته بجاگیردار
تنخواه نمایند حقیقت بار قرار واقعي ظاهر خواهد شد که چه مقدار جاست روز دوشنبه
یازدهم بعد از دو پهر و چهار گهري بمبارکی و فرخندگي در عماراتے که مجدداً سرکار
نال احداث یافته ورود موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیاني قلعه از
سنگ و آهک در غایت استحکام احداث یافته غایتاً هنوز ناتمام است یک ضلع آن
مانده امید که بعد ازین باتمام رسد از مقام حسن ابدال تا کشمیر براهی که آمده شد
هفتاد و پنج کروه مسافت به نوزده کوچ و شش مقام که بست و پنج روز باشد قطع شد و از
دارالخلافه آگره تا کشمیر در عرض صد و پنجاه و هیژده روز سه صد و هفتاد و شش کروه
مسافت به یکصد و دو کوچ و شصت و سه مقام طے شده و براه جسکي که ممر عام و راه
متعارف است سیصد و چهار و نیم کروه است روز سه شنبه دوازدهم دلاور خان حسب الحکم
راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوسي فرمود خالي از وجاهت نیست
پوشش بروش اهل هند و زبان کشمیري و هندي هردو میداند بخلاف دیگر زمینداران
اینحدود في الجمله شهري ظاهر شد حکم فرمودم که باوجود تقصیر و گناه اگر فرزندان خود
را بدرگاه حاضر سازد از حبس و قید نجات یافته در سایهٔ دولت ابد قرین آسوده و
فارغ البال روزگار بسر خواهد برد و الا در یکی از قلاع هندوستان بحبس مخلد
گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم
امیدوار مرحمت آنحضرت ام بهرچه حکم شود اکنون مجملاً از احوال و اوضاع و
خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط
استوا سي و پنج درجه است و طولش از جزایر سعید صد و پنج درجه از قدیم اینملک در
تصرف راجهها بوده مدت حکومت انها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و آسامي
انها در تاریخ راجه ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیاني از زبان هندي بفارسي ترجمه شده
است بتفصیل مرقوم است و در تاریخ سنه هفتصد و دوازده هجري بنور اسلام رونق وبها

مرتفع عبور ازاں آب بدشواري میسر و بجهت امدو رفت پیادہ ها طنابهاء سطبر تعبیه نموده درمیان دو طناب چوب ها بمقدار یک یکدست پهلوے یک دیگر مستحکم بسته یک سر طناب را بقله کوه و سر دیگر را بدانطرف آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر یک گز ازاں بلند تر تعبیه می نمایند که پیاده ها پاے خود را بران چوب ها نهاده بهردو دست طنابهاے بالا را گرفته از فراز کوه به نشیب میرفته باشند تا از اب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زنبه گویند هرجا مظنه بستن زنبه داشتند به بندوقچي و تیر انداز و مردم کارے استحکام داده خاطر جمع نمودند دلاور خاں جاله ها ساخته شبي هشتاد نفر از جوانان دلیر کارطلب برجاله نشانیده میخواست که از اب بگذراند چون اب در غایت تندي و شورش میگذشت جاله بسیل فنا رفت و شصت و هشت نفر ازاں جوانان غریق بحر عدم شدند و آبروے شهادت یافتند و ده نفر بدست یاورے شناوري خود را بساحل سلامت رسانیدند و دو کس برانطرف آب افتاده در چنگ ارباب ضلالت اسیر شدند القصه دلاور خاں تا چهار ماه و ده روز در بهدر کوت باے همت افسرده سعي در گذشتن داشت تیر تدبیر بهدف مقصد نمیرسید تا انکه زمینداری راه بري نمود از جاے که کشمیریان را گمان گذشتن نبود زنبه بسته در دل شب حلال بسر دلاور خاں با چندے از بندهاے درگاه و جمعي از افغانان قریب بدویست نفر ازاں راه بسلامت گذشته هنگام سحرے خبر بسر راجه رسیده کرناے فتح بلند آوازه ساختند چندی که بر گرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیداري سراسیمه برامده اکثرے علف تیغ خون اشام گشتند بقیة السیف جان سبک پا ازاں ورطه بلا بر آوردند دراں شورش یکی از سپاهیاں براجه رسیده خواست که بزخم شمشیر کارش باتمام رساند راجه فریاد بر آورد که من راجه ام مرا زنده نزد دلاور خاں ببرید مردم بر سر او هجوم اورده دستگیر ساختند بعد از گرفتار شدن راجه از منتسبان او هر کس که بود خود را بگوشه کشید دلاور خاں از شنیدن این مژده فتح و فیروزي سجدات شکر الهي بتقدیم رسانیده با لشکر منصور از اب عبور نموده بمدل نذر ملک که حاکم نشین ان ملک است درامد از کنار اب تا انجا سه کروه مسافت بوده باشد دختر سنگرام راجه جمو دختر سورحمل مردود پسر راجه باسو درخانه راجه است و از دختر سنگرام فرزندان دارد پیش ازاں که فتح شود عیال خود را از روے احتیاط به پناه راجه جسوال و دیگر زمینداران فرستاده بود چون موکب منصور نزدیک رسید دلاور خاں حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه استانبوس گشت نصرالله عرب را با جمعی از سوار و پیاده بحراست ایملک گذاشت در کشتوار گندم و جو و عدس و ماش و ارزن فراوان میشود بخلاف کشمیر شالي کمتر دارد زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر تر و قریب بصد دست از بار جره گرفته می شود نارنج و ترنج و هندوانه از فرد اعلی بهم میرسد خربزه اش از عالم خربزه کشمیر است و دیگر میوه ها از انگور و شفتالو و زردآلو و ... نیش میشود اگر تربیت کنند ممکن که خوب شود سنبهچي نام زرمسکوک

را خروار شالی حساب کنند هر خرواری سه من و هشت سیر وزن حال است کشمیریان دو سیر را یکمن اعتبار کرده اند چهار من را که هشت سیر باشد یک ترک و جمع ولایت کشمیر سی لک و شصت و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که بحساب نقدی هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار دام می شود و بضابطه حال جاے هست هزار و پانصد سوار است راه در آمد بکشمیر متعذر بهترین راهها بهیمر و پکلی است اگرچه راه بهیمر نزدیک تر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد منحصر در راه پکلی است و دیگر راهها درین موسم از برف مالا مال می باشد اگر نه تعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید نوشت ناگزیر مجملی از اوضاع و خصوصیات آن رقمزدهٔ کلک بیان میگردد * کشمیر باغی است همیشه بهار یا قلعه ایست آهنین حصار بادشاهان را گلشنی است عشرت افزا و درویشان را خلوتکده دلکشا چمنهاے خوش و آبشارهاے دلکش از شرح و بیان افزون آبهاے روان و چشمه سارهای از حساب و شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان گل سرخ و بنفشه و نرگس خود رو صحرا صحرا انواع گلها و اقسام ریاحین آن بیشتر است که بشمار درآید در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شگوفه مالا مال در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل لاله بزم افروز و چلکهاے مسطح و سه برگهای مبروج را چه گوید

شده جلوه گر نازبیدان باغ * رخ آراسته هریکی چون چراغ
شده مشکبو غنچه در زیر پوست * چو تعویذ مشکین ببازوے دوست
غزلخوانی بلبل صبح خیز * تمناے میخوارگان کرده تیز
بهر چشمه منقار بط آب گیر * چو مقراض زرین بقطع حریر
بساط گل و سبزه گلشن شده * چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده * گره در دل غنچه محکم زده

بهترین اقسام شگوفه بادام و شفتالو است برون کوهستان ابتداے شگوفه در غرهٔ اسفندارمذ می شود و در ملک کشمیر اوایل فروردین و در باغات شهر در نهم و دهم ماه مذکور و انجام شگوفه تا آغاز یاسمن کبود پیوسته است در خدمت والد بزرگوارم مکرر سیر زعفران زار و تماشاے خزان کرده شده بود بحمدالله درین مرتبه خوبیهاے بهار را دریافت خوبیهاے خزان در موقعش نوشته خواهد شد عمارات کشمیر همه از چوب است دو آشیانه و سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند و بامش را خاکپوش کرده بهار لاله چوغاشی می نشانند و سال بسال در موسم بهار می شگفد و بغایت خوشنماست این تصرف مخصوص اهل کشمیر است امسال در باغچه دولتخانه و بام مسجد جامع لاله بغایت خوب شگفته بود یاسمن کبود در باغات فراوان است و یاسمن سفید که اهل هند چنبیلی گویند خوشبو می شود قسم دیگر صندلی رنگ است آن نیز در غایت خوشبوئی و این مخصوص کشمیر است گل سرخ چند قسم بنظر درآمده غایتاً یکی خوشبوست دیگر گلی است صندلی رنگ و بویش در غایت

پذیرفته سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دویست و هشتاد و دو سال حکومت این ملک
داشته اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح فرموده
اند و ازان تاریخ تا حال سی و پنجسال است که در تصرف اولیای دولت ابد قرین ماست
ملک کشمیر در طول از کوتل بهولبهاس تا قمبر پنجاه و شش کروه جهانگیری است
و در عرض از بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه
به تخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگا تا قمبر یکصد
و بیست کروه است و عرض از ده کم نیست و از بیست و پنج زیاده نه من بجهت
احتیاط و اعتماد جمعی از مردم معتمد کاردان مقرر فرمودم که طول و عرض را طناب
بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود بالجمله آنچه شیخ یکصد و بیست کروه
نوشته بود شصت و هفت کروه برآمد چون قرار داد است که حد هر ملکی تا جائی
است که مردم بزبان آنملک متکلم باشند بنابرین از بهولبهاس که یازده کروه ازینطرف
کشن گنگا است سرحد کشمیر مقرر شد باین حساب پنجاه و شش کروه باشد و در عرض
دو کروه بیش تفاوت ظاهر نگشت و کروهی که در عهد این نیازمند معمول است موافق
ضابطه ایست که حضرت عرش آشیانی بسته اند هر کروهی پنجهزار ذرع و یک ذرع
دو ذرع شرعی می شود که هر ذرعی بیست و چهار انگشت باشد و هرجا کروه
یا گز مذکور گردد مراد ازان کروه و گز معمول است و نام شهر سری نگر است و دریای
بهت از میان معموره میگذرد و سرچشمه آنرا ویرناگ میگویند از شهر چهارده کروه
بسمت جنوب واقع است و بحکم این نیازمند بر سر آن چشمه عمارتی و باغی ترتیب
یافته درمیان شهر چهار پل از سنگ و چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم
از روی آن تردد می نمایند پل را باصطلاح این ملک کدل میگویند در شهر مسجدی
است بغایت عالی از آثار سلطان سکندر در هفتصد و نود و پنج اساس یافته بعد از
مدتی سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده هنوز ناتمام نرسیده بود که قصر حیات
او از پا در افتاد و در نهصد و نه ابراهیم ماکری وزیر سلطان حسین حسن انجام و آراستگی
بخشیده ازان تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که برجاست از محراب تا دیوار
شرقی یکصد و چهل و پنج ذرع و عرض یکصد و چهل و چهار ذرع است مشتمل بر چار
طاق و براطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نگاری کرده الحق از حکام کشمیر
اثری بهتر ازین نمانده میر سید علی همدانی قدس سره روزی چند درین شهر بوده اند
خانقاهی از ایشان یادگار است متصل شهر دو کول بزرگ واقع است که همه سال
پر آب می باشد و طعمش متغیر نمیگردد و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل
غله و هیمه بر کشتی است در شهر و پرگنات پنجهزار و هفتصد کشتی است هفت هزار
و چهار صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر سی و هشت پرگنه است آنرا دو نصف
اعتبار کرده اند بالای آب را مراج گویند و پایان آب را کامراج نامند ضبط زمین
بدادستد زر و سیم درین ملک رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد جنس

روغن گرفته در طعام بیندازند و آنرا سدا پاک نامند بزبان کشمیر و چون هوا سرد و نمناک است بمجرد آنکه سه چهار روز بماند متغیر می [illegible] میش نمیباشد
گاو نیز خورد و زبون می باشد گندمش زبره کم مغز است [illegible] نیست
گوسفند بے دنبه می باشد از عالم کوهي هندوستانیان آنرا هندو [illegible] گوشتش
خالي از دراکت و راست مزگي نیست مرغ و قاز و مرغابي و سرپه [illegible]
می باشد ماهي همه قسم پولک دار و بی پولک می باشد اما زبون [illegible]
پشمینه متعارف مرد و زن کرته پشمین می پوشند و آنرا پتّو گویند و فرضاً [illegible]
نپوشند باعتقاد شان اینکه هوا تصرف می کند بلکه هضم طعام بے این ممکن نیست
شال کشمیر را که حضرت عرش آشیاني پرم نرم نام فرموده اند از فرط اشتهار
حاجت به تعریف نیست قسم دیگر تهرمه است از شال جسیم‌تر و ملایم میباشد
و دیگر درمه است از عالم جل خر و سگ بر روے فرش می افکنند غیر شال دیگر
اقسام پشمینه در تبت بهتر میشود با آنکه پشم شال را از تبت می آرند در آنجا بعمل
نمیتوانند آورد پشم شال از بزے بهم میرسد که مخصوص تبت است و در کشمیر از
پشم شال پتو هم میبافند و دو شال را باهم رفو کرده از عالم سقرلاط می مالند بجهت
لباس بارانی بد نیست مردم کشمیر سر میتراشند و دستار گرد می بندند و عورات
عوام را لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست یک کرته پتو سه سال و چهار سال
بکار میبرند ناشسته از خانه بافنده آورده کرته میدوزند و تا پاره شدن دست نمیرسد ازار
پوشیدن عیب است کرته دراز و فراخ تا سر پا افتاده می پوشند و کمر می بندند
با آنکه اکثرے خانه برلب آب دارند یکقطره آب ببدن انها نمیرسد مجملاً ظاهر انها
همچو باطن انها چرکین است بے صفا ارباب صنایع در زمان میرزا حیدر بسیار بیش
آمدند موسیقي را رونق افزود کمانچه و جنتر و قانون و چنگ و دف و نے شایع شده در
زمان سابق سازے از عالم کمانچه میداشتند و نغمها بزبان کشمیري در مقامات هندي
میخواندند و آنهم منحصر بر دو سه مقامی بود بلکه اکثر بیک آهنگ می سرائیدند
الحق میرزا حیدر را در رونق کشمیر حقوق بسیار است پیش از عهد دولت حضرت
عرش آشیاني مدار سواري مردم اینجا بر گونت بود اسپ کلان نمیداشتند مگر از
خارج اسپ عراقي و ترکي برسم تحفه جهت حکام آوردندے گونت عبارت از یابوی
ست چهار شانه بزمین نزدیک در سایر کوهستان هند نیز فراوان میباشد اکثر جلگره
و شخ جلو میشود بعد از آنکه این گلشن خدا آفرین بتائید دولت و یمن تربیت خاقان
سکندر آئین رونق جاوید یافت بسیارے از ایماقات را در بنصوبه جاگیر مرحمت فرموده
گله هاے اسپ عراقي و ترکي حواله شد که کره بگیرند و سپاهیان از خود نیز ایلجي
سامان نمودند و در اندک فرصت اسپان بهم رسیده چنانچه اسپ کشمیر با دویست
و سیصد روپیه بسیار خرید و فروخت شده و احیاناً بهزار روپیه هم رسیده مردم اینملک
انچه سوداگر و اهل حرفه اند اکثر سني اند و سپاهیان شیعه امامیه و گروهی نوربخشي

لطافت و نزاکت از عالم گل سرخ و تنه اش نیز به گل سرخ مشابه و گل سوسن دو قسم می باشد آنچه در باغات است بسیار بالیده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرائی است اگرچه کم رنگ است غایتاً خوشبو است گل جعفری کلان و خوشبو می شود تنه اش از قامت آدمی میگذرد لیکن در بعضی سالها وقتی که کلان شد و بگل رسید و گل کرد کرمی پیدا می شود و بر گلش پرده از عالم عنکبوت می تند و ضایع می سازد و تنه اش را خشک میکند و امسال چنین شد و گلهائے که در ایلاقات کشمیر بنظر در آمده از حساب و شمار بیرون است آنچه نادرالعصری استاد منصور نقاش شبیهه کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی شاه آلو مطلقاً نبود محمد قلی افشار از کابل آورده پیوند نموده تا حال ده پانزده درختی بار آمده زرد آلو پیوندی نیز درخت چند معدود بود مشارالیه پیوند را درین ملک شایع ساخت و الحال فراوان است الحق زرد آلوے کشمیر خوب می شود درباغ شهر آرای کابل درختی بود میرزائی نام که بهتر ازان خورده نشده بود و در کشمیر چندین درخت مثل آن در باغها است ناشپاتی فرد اعلی می شود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک بناشپاتی سمرقند سیب کشمیر بخوبی مشهور است و امرود وسطی میشود انگورش فراوان است اکثرش ترش و زبون انارش اینقدر ها نیست تربز فرد اعلی بهم میرسد خربزه بغایت شیرین و شکننده می شود لیکن اکثر است که چون به پختگی رسد کرمی درمیانش بهم میرسد و ضایع میسازد اگر احیاناً از آسیب محفوظ ماند بغایت لطیف می شود شاه‌توت نمی باشد و توت سایر صحرا صحرا است و از پاے هر درخت توت تاک انگوری بالا رفته غایتاً توتش قابل خوردن نیست مگر درختی چند که در باغ ها پیوند کرده باشند برگ توت بجهت کرم پیله بکار می رود و تخم پیله از گلگت و تبت می آرند شراب و سرکه فراوان است اما شرابش ترش و زبون و بزبان کشمیر مس گویند بعد ازان که کاسه ها ازان درکشند بقدرے سرگرمی ازان بهم می رسد از سرکه اقسام اچار میسازند چون سیر در کشمیر خوب می شود بهترین اچارش اچار سیر است انواع غله بغیر از نخود اکثری دارد اگر نخود بکارند سال اول می شود سال دوم زبون می شود سال سویم بمشنگ متشبه می شود برنج از همه بیشتر یمکن که سه حصه برنج و یک حصه سایر حبوبات بوده باشد مدار خورش اهل کشمیر بر برنج است اما زبون می شود و خشکه تر می پزند و می گذارند که سرد شود بعد ازان می خورند و آنرا بته میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت حصه ازان بته شب نگاه میدارند و روز دیگر می خورند نمک از هندوستان می آرند در بته نمک انداختن قاعده نیست سبزی در آب مے جوشانند و اندک نمکی بجهت تغیر ذایقه دران می اندازند و با بته می خورند و کسی که خواهند تنعم کنند دران سبزی اندک روغن چارمغز می اندازند و روغن چهارمغز زود تلخ و بے مزه می شود بلکه روغن گاؤ نیز مگر آنکه تازه بتازه از مسکه

بهاک و شالمار محظوظ گشتم بهاک نام پرگنه ایست که بر اطراف کوه دل واقع است و همچنین شالمار نیز متصل این جوی آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول دل میریزد به فرزند خرم فرمودم که پیش آن را ببندند ابشاری بهم رسانده که از سیر آن محظوظ توان شد و این مقام از سیرگاهای مقرر کشمیر است روز یکشنبه هفتدهم غریب واقعه روی نمود شاه شجاع در عمارات دولتخانه بازي می کرد اتفاقاً دریچه بود بجانب دریا پرده بروی آن افگنده درواره نه بسته بودند شاهزاده بازي کنان درجانب دریچه میرود که تماشا کند بمجرد رسیدن سرنگون بزیر افتاد قضارا پلاسي ته کرده در زیر دیوار نهاده بودند و فراش متصل آن نشسته بود سر او باین پلاس میرسد پاها بر پشت و دوش فراش خورده بر زمین می افتد با آن که ارتفاعش هفت درعه است چون حمایت ایزد جل سبحانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس واسطه حیات او میشود عیاذاً بالله اگر چنین نبودی کار بدشواري کشیدی درانوقت رای مان که سردار پیادهای خدمتیه بود در پای جهروکه ایستاده فی‌الفور دویده او را برمی دارد و در اغوش گرفته متوجه بالا می شود درانجا درانحالت همین قدر می پرسد که مرا کجا می بري او میگوید که بملازمت حضرت دیگر ضعف برو مستولی می شود و از حرف زدن باز می ماند من در استراحت بودم که این خبر موحش بگوشم رسید سرا سیمه بیرون دویدم چون او را بدینحال دیدم هوشم از سر رفت و زمان ممتد در اغوش شفقت گرفته محو این موهبت الهي بودم درواقع طفل چهار ساله از جائی که نه گز شرعي ارتفاع داشته باشد سرنگون بیفتد و اصلا غبار اسیبی بر اعضایش نه نشیند جای حیرت است سجدات شکر این موهبت تازه بتقدیم رسانیده تصدقات داده شد و فرمودم که ارباب استحقاق و فقرای که دربن شهر توطن دارند بنظر در آورند تا درخور انها وجه معیشت مقرر شود از غرایب انکه سه چهار ماه پیش ازین واقعه جوتک رای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طائفه است بے واسطه بمن عرض کرده بود که از زائچه طالع شاهزاده چنین استخراج شده که این سه چهار ماه برایشان گران است یمکن که از جای مرتفع بزیر افتد و غبار اسیبی بر دامن حیات نه نشیند چون مکرر احکام او بصحت پیوسته همواره این توهم پرامون خاطر می گشت و درین راههای خطرناک و گریوهای دشوار گذار یک چشم ازان نو نهال چمن اقبال غافل نبودم همیشه او را در نظر میداشتم و نهایت محافظت و غایت احتیاط بجا می آمد تا بکشمیر رسیده شد چون این سانحه ناگزیر بود انگها و دایهای او چنین غافل می شوند لله الحمد که بخیر گذشت در باغ عیش آباد درختي بنظر درآمد که شگوفه صدبرگ داشت بغایت بالیده و خوشنما غایتاً سیب او ترش نشان میدادند چون از دلاورخان کارخدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار سرفراز فرمودم و پسران او را نیز بمناصب امتیاز بخشیدم شیخ فرید ولد قطب‌الدین خان بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار نوازش یافت منصب سربراه خان هفتصدي

و طایفه فقرا میباشند که آنها را ریشي گویند اگرچه علمي و معرفتي ندارند لیکن به بے ساختگي و ظاهر آرائي میزیند و هیچکس را بد نمي گویند زبان خواهش و پاي طلب کوتاه دارند گوشت نمیخورند و زن نمیکنند و پیوسته درخت میوه دار در صحرا میشانند باین نیت که مردم ازان بهره ور شوند و خود ازان تمتع بر نمیگیرند قریب دو هزار کس ازین گروه بوده باشند و جمع از برهمنان اند که از قدیم درین ملک میباشند و مانده اند و بزبان سایر کشمیریان متکلم ظاهرشان از مسلمانان تمیز نتوان کرد لیکن کتابها بزبان شنسکرت دارند و میخوانند و آنچه شرایط بت پرستي است بفعل مے آرند و شنسکرت زبانے است که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند اما بتخانهاے عالي که پیش از ظهور اسلام آساس یافته برجاست و عماراتش همه از سنگ و از بنیاد تا سقف سنگهاے کلان سي منی چهل منی تراشیده و بر روے یکدیگر نهاده متصل بشهر کوهچه ایست که انرا کوه ماران گویند و هري پربت نیز نامند و بر سمت شرقي آن کوه ڈل واقع است و مسافت دورش شش و نیم کروه و کسري پیموده شده حضرت عرش اشیاني انار الله برهانه حکم فرموده بودند که درین مقام قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام آساس نهند در عهد دولت این نیازمند قریب الاتمام شده چنانچه کوهچه مذکور درمیان حصار افتاده و دیوار قلعه بردور آن گشته و کول مذکور بحصار پیوسته و عمارات دولتخانه مشرف بران آب است و در دولتخانه باغچه واقع است و مختصر عمارتی در وسط آن که والد بزرگوارم اکثر اوقات در انجامي نشستند درینمرتبه سخت بیطراوت و افسرده بنظر درآمده چون نشیمن گاه آن قبله حقیقي و خداي مجازي در حقیقت سجده گاه این نیازمند است برخاطر حق شناس نا پسندیده افتاد معتمدخان که از بندهاے مزاج دانست حکم فرمودم که در ترتیب باغچه و تعمیر منازل غایت جد و جهد بتقدیم رساند در اندک فرصت بحسن اهتمام رونق دیگر یافت درباغچه صفه عالي سي ودو درعه مربع مشتملبر سه قطعه آراسته شد و عمارات را از سرنو تعمیر فرموده به تصویر اوستادان نادره کار رشک نگار خانه چین ساخت و این باغچه را نور افزا نام کردم روز جمعه پانزدهم فروردي ماه الهي دو کلو قطاس از پیشکشهاي زمیندار تبت بنظر درآمد در صورت و ترکیب بگاو میش بیشتر مشابهت و مناسبت دارد اعضایش پر پشم است و این لازمه حیوانات سرد سیر است چنانچه بز رنگ از ولایت بکر و کوهستان گرم سیر آورده بودند بغایت خوبصورت و کم پشم بود و آنچه درین کوهستان بهم میرسد بجهت شدت سرما و برف پرموئی و بدهیئات است و کشمیریان رنگ را کپل گویند و هم درینولا آهوئی مشکین پیشکش آورده بودند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودم که طعام ها بپختند سخت بی مزه بد طعام ظاهر شد از حیوانات چار پائی صحرائي گوشت هیچ یک بزبوني و بد طعمي این نیست نافه در تازگي بوئی نداشته بعدازان که چند روزے ماند و خشک شد خوشبو مي شود و ماده نافه ندارد درین دو سه روز اکثر اوقات بر کشتي نشسته از سیر و تماشای شگوفه

شد روز مبارک شنبه بیست پنجم سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکر بصاحب صوبگی ولایت تهته فرق عزت بر افراخت و منصب او اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و علم نیز مرحمت فرمودم شجاعتخان عرب بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار عز افتخار یافت و انی رای سنگدلن حسب الالتماس مهابتخان بصوبه بنگش تعین شد جانسپار خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشت دریدولا از عرایض سپهسالار خانخانان و سایر دولتخواهان ظاهر شد که عنبر سیاه بخت بار قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت زشت آن بد ذات است بنیاد کرده و ازان که موکب منصور بولایت دوردست نهضت فرموده فرصت مغتنم شمرده عهد و پیمانی که با بندهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بملک پادشاهی دراز ساخته امید که عنقریب بشامت اعمال خویش گرفتار گردد چون التماس خزانه نموده بود حکم شد که مبلغ بیست لک روپیه متصدیان دارالخلافه آگره نزد سپهسالار روانه سازند و مقارن این خبر رسید که امرا تهانجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمده اند و ترکیان بر دور لشکر صف بسته می گردند خنجر خان در احمدنگر متحصن شده تا حال در سه دفعه بندهای درگاه را با مقهوران مبارزت اتفاق افتاد و هر مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند و در مرتبه آخر داراب خان جوانان خوش اسپه را همراه گرفته بر بنگاه مقهوران تاخت و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روی ادبار بوادی فرار نهادند و بنگاه انها بتاراج رفت و لشکر ظفر اثر سالماً و غانماً باردوی خود مراجعت نمود چون عسرت و گرانی عظیم در لشکر منصور بهمرسید دولتخواهان کنکاش دران دیدند که از کروه روهنگره فرود آمده در پایان گهات توقف باید نمود تا رسد غله بسهولت میرسیده باشد و مردم محنت و تاب نکشند ناگزیر در بالا پور معسکر اقبال آراستند و مقهوران سیاه بخت شوخی و شلائیدی نموده در طرف بالا پور نمایان شدند راجه نرسنگدیو با چندی از بندهای جان نثار بمدافعه عدیم همت گماشته بسیاری را بقتل آورد و منصور نام حبشی که در سپاه مقهوران بود زنده بدست افتاد هرچند خواستند که بزیر فیل اندازند زخمی دشنه پای جهالت افشرد راجه نرسنگدیو فرمود که سرش از تن جدا سازند امید که فلک دوار سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار سایر حق ناشناسان نهد در سیوم اردی بهشت به تماشای سکه ناگ سواری شد بغایت ییلاق خوشی است و این آبشار درمیان دره واقع است و از جای مرتفع میریزد هنوز بر اطراف آن برف بود جشن مبارکشنبه دران گلزمین آراسته پیاله های معتاد را برلب آب خورده محظوظ گشتم درین جدول آب جانوری بنظر در آمد از عالم ساج ساج سیاه رنگ است و خالهای سفید دارد و این همرنگ بلبل است با خالهای سفید و غوطه در آب میخورد و زمانی ممتد در زیر آب میباشد و از جای دیگر سر بر می آرد فرمودم که دو سه جانور ازان گرفته آرند تا معلوم شود که از بابت مرغابی است بوست درمیان پا دارد و باهم پیوسته

ذات و دو صد و پنجاه سوار حکم شد نورالله گرگیراق را بمنصب ششصدي ذات و یکصد سوار سرفراز ساختم و خطاب تشریف حاني عنایت فرمودم پیشکش روز مبارک شنبه بیست و یکم در وجه انعام قیام خان قراول باشي مرحمت شد چون الهداد افغان پسر باریکی بر کردار زشت خویش ندامت گزیده بدرگاه آمد حسب الالتماس اعتمادالدوله گناه او بعفو مقرون گشت آثار خجالت و شرمساري از ناصیه احوالش ظاهر بود بدستور سابق منصب دو هزار و پانصدي و یک هزار و دویست سوار عنایت نمودم میرک جلایر از کمکیان صوبه بنگاله بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار سرفرازي یافت چون بعرض رسید که لاله چوغاشي در پشت بام مسجد جامع خوب شگفته روز شنبه بیست و سویم بسیر و تماشاے ان رفته شد الحق یک ضلع آن گلدار خوشي شده بود پرگنه مود مهري که پیش ازین براجه باسو عنایت بود بعد ازو بپسر او سورجمل مقرر داشتم درینولا بجلدوی سنگه برادر او که تیکه نیافته بود لطف نمودم و پرگنه جمو براجه سنگرام مرحمت شد روز دوشنبه غره اردي بهشت بمنزل خورم رفته بحمام او درآمدم بعد برآمدن پیشکش کشید قلیلي بجهت خاطر او پذیرفتم روز مبارک شنبه چهارم میر جمله بمنصب دو هزاري ذات و سیصد سوار سرفراز شد روز یکشنبه هفتم بقصد شکار کلنگ بموضع چهار دره که وطن حیدر ملک است سواری شد الحق سر زمین خوشي و سیرگاه دلکشي است آبهاي روان و درختهاي چنار عالي دارد حسب الالتماس او نور پور نام نهادم در سرراه درختی است هل تهل نام که چون یکی از شاخهاے آن را گرفته جنبانند مجموع درخت در حرکت مي آید عوام باین اعتقاد که این حرکت مخصوص همان درخت است اتفاقاً در دیهه مذکور ازان قسم درخت دیگر منظور آمد که بهمان طریق متحرک بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه مخصوص یک درخت و در موضع راولپور از شهر دو نیم کروه بر سمت هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته پیش ازین بیست سال که من خود براسپی سوار با پنج اسپ زین دار و دو خواجه سرا بدرون آن در آمده بودم و هرگاه بتقریبی این حرف مذکور میشد مردم استبعاد مي نمودند درین مرتبه باز فرمودم که چندی بدرون آن در آیند بهمان دستور که در خاطر داشتم ظاهر شد در اکبرنامه مسطور است که حضرت عرش آشیاني سي و چهار کس را بدرون آن در آورده متصل یکدیگر نشانده بودند درین تاریخ بعرض رسید که پرتهي چند پسر راے منوهر که از کمکیان لشکر کانگره بود با مخالفان جنگ بے صرفه کرده جان نثار گشت روز مبارک شنبه یازدهم بعضی از بندهای درگاه باضافه منصب سرفراز گشتند تاتار خان دو هزاري ذات و پانصد سوار عبدالعزیز خان دو هزاري ذات و هزار سوار و دیبي چند گوالیاري هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار میر خان پسر ابو القاسم خان نمکی هزاري ذات و ششصد سوار مرزا محمد هفتصدي ذات و سیصد سوار لطف الله سیصدي ذات و پانصد سوار نصرالله عرب پانصدي ذات و دویست و پنجاه سوار تهور خان بفوجداري سرکار میوات تعین

در باغ نور افزا بار آورده بود یکی را شیرین بار نام کردم و دوم را خوشگوار و سویم را که از
همه بیشتر بار آورده بود پربار و چهارم که کمتر بار داشت کم‌بار و یک درخت در باغچه
خورم بار آورده بود آنرا شاه وار نام نهادم و نونهالی در باغچه عشرت افزا بود آنرا دو بار
خواندم هر روز همان قدر که بجهت مزه پیاله کفایت کند بدست خود می چیدم
اگرچه از کابل هم بڈاک چوکی می رسانیدند لیکن از باغچه خانه تازه [illegible] چیدن
بدست خود لطف دگر دارد شاه آلوی کشمیر از کابل کمتر نمی شود بلکه بالیده [illegible]
آنچه از همه کلان‌تر بود یک تانک و پنج سرخ بوزن در آمد روز سه شنبه بیست و [illegible]
بادشاه بانو بیگم حجله نشین ملک بقا شد و الم این واقعه دلخراش بار گران بر خاطرم
نهاد امید که الله تعالی اورا در جوار مغفرت خویش جای دهاد از غرایب آنکه
جوتک رای منجم پیش از این بدو ماه بعضی از بندهای نزدیک را آگاه ساخته بود که
یکی از صدر نشینان حرم سرای عفت بنهانخانه عدم خواهد شتافت و این از
زایچه طالع من دریافته بود مطابق افتاد و از سوانح شهادت یافتن سید عزتخان و جلال
خان ککهر در لشکر بنگش و تفصیل این اجمال آنکه چون هنگام ربیع محصول شد مهابتخان
لشکر تعین نمود که بکوهستان در آمده زراعت افغان را بخورانند و از تاخت و تاراج و
کشتن و بستن دقیقه مهمل نگذارند قضارا چون بندهای درگاه بپای کوتل میرسند
افغانان برگشته روزگار از اطراف هجوم آورده سر کوتل را می گیرند و استحکام میدهند
جلال خان که مرد کار دیده و پیر محنت کشیده بود صلاح وقت دران می بیند که
دو سه روزی توقف کرده شود تا مقهوران آذوقه چند روزه که بر پشت بار کرده آورده
اند صرف نموده لاچار خود بخود ویران شوند آنگاه بسهولیت مردم ما ازین گریوه دشوار
خواهند گذشت چون ازین کوتل بگذریم دیگر کاری نمیتوانند ساخت و مالش بسزا
خواهند یافت عزت خان که شعله بود رزم افروز و برق دشمن سوز بصوابدید جلال خان
نپرداخته برهنه با چندی از سادات بارهه توسن همت بر انگیخت و افغانان مانند
مور و ملخ از اطراف هجوم آورده او را درمیان گرفته تا آنکه زمین معرکه اسپ تاز
نبود بهر طرف که حیز غضب می افروخت خرمن هستی بسیاری بآتش تیغ
می سوخت در ابتدای زد و خورد اسپش را پی کردند پیاده تا رمقی داشت تقصیر نکرد
عاقبت بارفقای خویش مردانه فروشد و در هنگامیکه عزت خان می تازد جلال خان
ککهر و مسعود پسر احمد بیگ خان و بیژن پسر نادعلی میدانی و دیگر بندها عنان شتاب
از دست داده بی اختیار از هر طرف کوتل می جنبند و مقهوران سر کوهها گرفته بسنگ
و تیر کار زار می نمایند جوانان جانسپار چه از بندهای درگاه چه از تابینان مهابتخان
داد جرات و جلادت داده بسیاری از افغانان را بقتل می رسانند درین دار و گیر جلالخان و
مسعود با بسیاری از جوانان جان نثار می گردند بیک تندخوئی و تیز جلوئی عزتخان
چنین چشم زخمی بلشکر منصور رسید و مهابتخان از شنیدن این خبر وحشت اثر
فوجی از مردم تازه زور بکمک فرستاده تهانجات را از سر نو استحکام می دهد و هرجا

یا از عالم جانوران صحرائی گشاده است دو قطعه ازان گرفته آوردند یکی فی الفور مرد و دیگری یکروز مانده پنجهاش مثل مرغابی پیوسته نبود بنادرالعصری استاد منصور نقاش فرمودم که شبیه آن را بکشند کشمیریان گلکرمی نامند یعنی ساج آبی درینولا قاضی و میرعدل معروض داشتند که عبدالوهاب پسر حکیم علی بجمعی از سادات متوطن لاهور هشتاد هزار روپیه دعوی مینماید و خطی بمهر قاضی نورالله ظاهر ساخته که پدر من زر مذکور را برسم امانت بسید ولی پدر اینها سپرده و سادات منکرانند اگر حکم شود حکیم زاده بجهت احتیاط سوگند مصحف خورده حق خود را ازانها بگیرد فرمودم آنچه مطابق احکام شریعت است بعمل آورند روز دیگر معتمد خان بعرض رسانید که سادات خضوع و خشوع بسیار ظاهر میسازند و معامله کلی است هرچند در تحقیق و تفحص این قضیه بیشتر تامل بکار رود بهتر خواهد بود بنابران فرمودم که آصف خان در تحقیق این قضیه نهایت دقت و دور اندیشی بکار برده نوعی نماید که اصلا مظنه و شبهه و شک نماند باوجود این اگر حرف وا شگافته نشود در حضور خود بازپرس نموده خواهد شد بمجرد شنیدن این حرف حکیم زاده از دل و دست از کار رفته و جمعی از آشنایان شفیع ساخته حرف آشتی به میان آورد غرض آنکه اگر سادات بازپرس این قضیه را بآصفخان نه اندازند خط ابرا می سپارم که مرا باایشان من بعد حقی و دعوی نباشد هرگاه آصفخان کس بطلب او میفرستاد ازان جا که خاین خایف می باشد بهانه وقت می گذرانید و حاضر نمی شد تا آنکه خط ابرا بیکی از دوستان خود سپرد و حقیقت بآصفخان رسید جبراً اورا حاضر ساختند در مقام پرسش درآمد ناگزیر اعتراف نمود که این خط را یکی از ملازمان من ساخته و خود گواه شده مرا از راه برده بود نمیدیم مضمون نوشته داد چون آصفخان حقیقت را بعرض رسانیده منصب و جاگیر اورا تغییر ساخته از نظر انداختم و سادات را بعزت و آبرو رخصت لاهور ارزانی داشتم روز مبارک شنبه هشتم خورداد اعتقاد خان بمنصب چهار هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفرازی یافت و صادق خان بمنصب دوهزاری و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار ممتاز گشت زین العابدین پسر آصفخان مرحوم بخدمت بخشیگری احدیان سرفراز گشت راجه نرسنگدیو بندیله بوالا پایه پنج هزاری ذات و سوار فرق عزت برافراخت در کشمیر بیشترس ترین میوها اشکن است میخوش میباشد از آلو بالو خورد تر غایتاً در چاشنی و نزاکت بسیار بهتر و در کیفیت شراب سه چهار آلو بالو بیشتر نمی توان خورد و لذیذ در شبان روزی تا صدهم ثمره می توان گرگ نرد خصوصاً از قسم پیوندیش حکم فرمودم که بعد ازین اشکن را خوش کن می گفته باشند ظاهرا در کوهستان بدخشان و خراسان می شود مردم آنجا بجمعی گویند آنچه از همه کلان تر است نیم مثقال بوزن در آمد شاه آلو در چهارم اردی بهشت مثل رنگ خودے نمایان شد در بیست و هفتم رنگ گردانید در پانزدهم خورداد بکمال رسید و نوبرکرده شد شاه آلو بدایقه من از اکثر میوه ها خوشتر می آمد چهار درخت

تا ییلاق یک کروه دیگر زمین پست و بلند بود اگرچه قطعه قطعه گلهای الوان شگفته
بود لیکن آنقدر که تعریف می کردند و در خاطر نقش بسته [illegible] به نظر درنیامد
شنیده شد که درین نزدیکی دره ایست که بغایت خوب شگفته [illegible] مبارک شنبه
هیژدهم بتماشای آن رفتم بے تکلف هرگونه اغراق که در تعریف آن [illegible] کرده شود
گنجایش دارد چندانکه نظر کار می کرد گلهای الوان شگفته بود پنجاه [illegible] در
حضور خود چیده شد ممکن که چند قسم دیگر هم بوده باشد که بنظر درنیامده [illegible]
های روز عنان مراجعت معطوف داشتم امشب در حضور به تقریبی حرف محاصره
احمد نگر مذکور می شد خانجهان غریب نقلی گذرانید پیش ازین هم مکرر بگوش
رسیده بود بنابر غرابت مرقوم میگردد در هنگامی که برادرم شاهزاده دانیال قلعه احمد
نگر را محاصره کرده بود روزی اهل قلعه توپ ملک میدان را بجانب اردوے شاهزاده
محال گرفته آتش دادند گوله قریب دایره شاه زاده رسید ازانجا بار گشته بسته در خانه
قاضی بایزید که از مصاحبان شاهزاده بود رفته افتاد اسپ قاضی بفاصله سه چهار
گز بسته بودند بمجرد رسیدن گوله بر زمین زان اسپ از بیخ بریده بر زمین افتاد و
گلوله از سنگ بود بوزن ده من متعارف هند که هشتاد من خراسان باشد توپ مذکور
بمثابه کلان است که آدم درمیان درست می تواند نشست درین تاریخ خواجه
ابوالحسن میربخشی را بمنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز ساختم مبارزخان
بمنصب دو هزاری ذات و هزار و هفتصد سوار سربلندی یافت بیژن پسر بادعلی
بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار ممتاز گشت امانتخان بمنصب دوهزاری ذات وچهارصد
سوار سرفراز شد روز مبارک شنبه بست و پنجم نوازشخان پسر سعید خان را بمنصب
سه هزاری ذات و دو هزار سوار و همت خان را بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد
سوار و سید یعقوب خان پسر سید کمال بخاری را به منصب هشتصدی ذات و پانصد سوار
امتیاز بخشیدم میر علی عسکر پسر میر علی اکبر موسوی بخطاب موسوی خانی نوازش
یافت چون تعریف ییلاق کوری مرگ مکرر شنیده شده بود درینولا خاطر بتماشای آن
بسیار رغبت افزود روز سه شنبه هشتم امرداد بدانصوب سواری شد از تعریف آن چه
نویسد چندانکه نظر کار می کرد گلهای الوان شگفته و درمیان سبزه و گل جدول های
آب روان در غایت لطافت و صفا گوئی صفحه ایست از تصویر که نقاش قضا بقلم
صنع نگاشته غنچه دلها از دلکشی آن می شگفت بی تکلف این ییلاق را نسبت بدیگر
ییلاقات نیست و بهترین سیرگاه های کشمیر می توان گفت در هندوستان پپیها نام
جانوری است خوش آواز که در موسم برسات ناله های جان سوز می کشد چنانچه
کویل بیضه خود را در اشیان زاغ می نهد و زاغ بچه اورا می کشد و می پرورد درکشمیر
دیده شد که بیضه خود را در اشیان غوغائی نهاده بود و غوغائی بچه آن را پرورش
میداد روز مبارک شنبه هفتدهم فدائیخان بمنصب هزار و پانصدی ذات وهفتصد سوار
سرفراز گشت درین تاریخ محمد زاهد نام ایلچی عزتخان حاکم اورگنج بدرگاه رسید

اثرے ازاں سیاه بختاں می یابند در کشتن و بستن تقصیر نمی نمایند چوں ایں واقعه
بعرض رسید اکبر قلی پسر جلال خان را که بخدمت فتح قلعه کانگڑه مقرر بود بحضور
طلب داشته منصب هزاری ذات و هزار سوار لطف فرمودم و ملک موروثی او را
بدستور قدیم در وجه جاگیر او مقرر داشته اسپ و خلعت داده بکمک لشکر بنگش
فرستادم باآنکه از عزت خان فرزند مانده بود بعنایت خورد سال جانفشانی او را درپیش
نظر حقیقت بین داشته منصب و جاگیر عنایت شد تا بازماندهاے او ازهم نپاشند
و دیگران را امیدواری افزاید دریں تاریخ شیخ احمد سهرندی را که بجهت دکان
آرائی و خود فروشی و بے صرفه گوئی روزی چند در زندان ادب محبوس بود بحضور
طلب داشته خلاص ساختم خلعت و هزار روپیه خرچ عنایت نموده در رفتن و بودن
مختار گردانیدم او از روے انصاف معروض داشت که ایں تنبیه و تادیب در حقیقت
هدایتی و کفایتی بود نقش مراد در ملازمت خواهد بود بست و هفتم خورداد زرد آلو
رسید خانه تصویرے که در باغ واقع است و حکم به تعمیر آن شده بود دریں ولا بتصویر
استادان نادره کار آراستگی یافت در مرتبه بالا شبیهه جنت آشیانی و عرش آشیانی و
در مقابل شبیهه مرا و برادرم شاه عباس را کشیده اند بعد ازاں شبیهه میرزا کامران و میرزا
محمد حکیم و شاه مراد و سلطان دانیال و در مرتبه دوم شبیهه امرا و بندهاے خاص را
تصویر کرده اند و در اطراف بیرون خانه سواد منازل راه کشمیر به ترتیبی که آمده شده
نگاشته اند یکی از شعرا ایں مصرع را تاریخ یافته

مجلس شاهان سلیمان حشم

روز مبارک شنبه چهارم تیرماه الهی جشن ثوریا کوے شده دریں روز شاه آلوے
کشمیر باخبر رسید از چهار درخت باغچه نور افزا یک هزار و پانصد عدد و از سایر
درختها پانصد عدد دیگر چیده شد بمتصدیان کشمیر تاکید فرمودم که درخت شاه آلو
در اکثر باغات پیوند کنند و فراوان سازند دریں ولا بهیم پسر رانا امرسنگه بخطاب راجگی
سرفرازی یافت و دلیرخان برادر رشید عزتخان بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار
ممتاز گشت و محمد سعید پسر احمد بیگ خاں بمنصب ششصدی ذات و چهار
صد سوار و مخلص الله برادر او بپانصدی ذات و دویست و پنجاه سوار نوازش یافتند
بسید احمد صدر منصب هزاری عنایت شد بمیرزا حسین پسر میرزا رستم صفوی
منصب هزاری ذات و پانصد سوار مرحمت فرموده بخدمت دکن رخصت کردم روز
یک شنبه چهاردهم تیرماه الهی حسن علی خان ترکمان بصاحب صوبگی اوڈیسه فرق
عزت برافراخت و منصب ذات و سوار سه هزاری حکم شد دریں تاریخ بهادرخاں حاکم
قندهار نه راس اسپ عراقی و چند تعور اقمشه زربفت و مخمل زربفت و دانههاے
بدس و غیره برسم پیشکش ارسال داشته بود به نظر گذشت روز دو شنبه پانزدهم بسیر
یلاق توسی مرکب سواری شد بدو کوچ درپاے کوتل رسیده روز کم شنبه هفتدهم بفراز
کریوه بر آمده دو کروه مسافت در غایت ارتفاع بصعوبت تمام قطع شد از فراز کوتل

افزون قلعه مفتوح گردد روز کم شنبه هیژدهم ماه مذکور دلاور خان کاکر باجل طبعی ودیعت حیات سپرد از امرای صاحب الوش شجاعت با سرداری و کاردانی داشت از زمان شاهزادگی بخدمت من پیوسته و بحسن اخلاص و جوهر رشد از همگنان گوی سبقت ربوده بوالا پایه امارت رسیده بود در آخر عمر حق تعالی توفیق حق گذاری نصیب کرد و فتح کشتوار که خدمتی بود نمایان بهمت او میسر شد امید که از اهل آمرزش باد فرزندان و باز ماندهای او را بانواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم و از مردم او* چندی که لایق منصب بودند در سلک بندهای درگاه انتظام بخشیده دیگران را حکم فرمودم که بدستور سابق با فرزندان او بوده باشند تا جمعیت او از هم نپاشد درین تاریخ قور یساول باقطعه الماس که ابراهیم خان فتح جنگ از حاصل کان بنگاله فرستاده بود آمده ملازمت نمود وزیر خان دیوان بنگاله که از قدیمان این درگاه بود باجل طبعی درگذشت شب مبارک شنبه نوزدهم کشمیریان کنار دریای بهت را دورویه چراغان کرده بودند و این رسمی است باستانی که هرسال درین تاریخ از غنی و فقیر هرکس که خانه در کنار دریا دارد مثل شب برات چراغان روشن میکند از برهمنان سبب آن را پرسیده شد گفتند که درین تاریخ سرچشمه دریای بهت ظاهر شده و از قدیم این رسم آمده که دران روز جشن دهته تروا است دهته بمعنی بهت است و تروا سیزده را میگویند چون درین تاریخ سیزدهم شوال چراغان می کنند باین اعتبار دهته تروا نامیده اند بی تکلف خوب چراغانی شده بود بر کشتی نشسته سیر و تماشا کرده شد درین تاریخ جشن وزن شمسی آراستگی یافت و بضابطه معهود خود را بطلا و اجناس دیگر وزن کرده در وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودم سال پنجاه ویکم از عمر این نیازمند درگاه الهی بانجام رسید و سرآغاز سال پنجاه و دوم* چهره مراد افروخت امید که مدت حیات در مرضیات ایزدی مصروف باد جشن روز مبارکشنبه بست و ششم در منزل آصفخان ترتیب یافت و آن عمدة السلطنت بلوازم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت در غره شهریور مرغابی در تال الر نمایان شد و در بیست و چهارم ماه مذکور در کول دل نمودار گشت جانوران پرنده که در کشمیر می باشند بدین تفصیل است

کلنگ سارس طاوس چرز لگلگ تغدری تعداغ کروانک ربتلک نقوه باچرم لیلوره حواصل مکشه تقله قاز کونکله دراج شارک دوبسرج موسیچه هریل دهیک کویل شکرخواره مهوکه مهرلات هنس کلچری تثیری که من اورا بد اوار نام کرده ام چون اسامی بعضی ازینها بفارسی معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشد بهندی نوشته شد و اسامی جانوران که در کشمیر نمیباشند از درنده و چرنده بدین تفصیل شیر ززه یوز گرگ گاؤمیش صحرائی آهوی سیاه چهکاره کوته پاچه نیله گاؤ گورخر خرگوش سیاه گوش گربه صحرائی موشک کربلائی سوسمار خارپشت درین تاریخ شفتالو از کابل بداکچوکی رسید انچه از همه کلان تر بود بیست و شش توله بوزن در آمد که شصت و پنج مثقال بوده باشد

عریضه با محقر تحفه ارسال داشته سلسله جنبان نسبت هاے موروثی شده بود بنظر عاطفت مخصوص داشته عجالةالوقت ده هزار درب بانعام ایلچی مقرر شد و به متصدیان بیوتات حکم فرمودم که از اقسام اجناس آنچه او التماس نماید بجهت فرستادن ترتیب دهند درینولا فرزند خان جهان از غریب توفیقی نصیب شده از شیفتگی باده نهایت زار و نزار گشته بود از استیلاء این نشاء مرد افگن نزدیک بآن رسیده که جان گرامی در سر این کار کند ناگاه بخود پرداخت و حق سبحانه اورا موفق ساخت و عهد کرد که بعد ازین دامن لب بشراب نیالاید و آلوده نسازد هرچند نصیحت کردم که بیک بار ترک کردن خوب نیست از روی حکمت و تدبیر بتدریج باید گذاشت راضی نشد و مردانه گذاشت بتاریخ بیست و پنجم امرداد بهادر خان صاحب صوبه قندهار بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سرفراز گشت و در دوم شهریور ماه الهی مانسنگهه پسر راوت شنکر بمنصب هزار و پانصدی و هشتصد سوار و میرحسام‌الدین بهزار و پانصدی و پانصد سوار و کرم‌الله پسر علی مردان خان بهادر بمنصب صدی و سیصد سوار نوازش یافتند چون درینولا توجه خاطر بدندان ابلق جوهردار بسیار است امرای عظام در تفحص و تجسس عنایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند ازان جمله عبدالعزیز خان نقشبندی عبدالله نام ملازم خود را نزد خواجه حسن و خواجه عبدالرحیم پسران خواجه کلان جویباری که امور مقتدائے ولایت ماوراء النهر اند فرستاده مکتوبی مشتمل بر اظهار این خواهش ارسال داشته بود اتفاقاً خواجه حسن دندانی بدست در کمال لطافت داشته فی الفور مصحوب مومی الیه روانه درگاه ساخت و درین تاریخ بحضور رسید موجب انبساط خاطر گشت فرمودم که موازی سی هزار روپیه را از نفایس امتعه بجهت خواجه‌ها روانه سازند و میر ترکه بخاری بدین خدمت مامور گشت روز مبارکشنبه دوازدهم شهریور میر میران بفوجداری سرکار میوات دستوری یافت و منصب او از اصل و اضافه دو هزاری و یکهزار و پانصد سوار حکم شد و اسپ خاصه با خلعت و شمشیر عنایت فرمودم درینولا از عرضداشت سندر بوضوح پیوست که جوهر مل مقهور جان بمالکان جهنم سپرد و نیز بعرض رسید که موجبی بر سر یکی از زمینداران فرستاده طریق احتیاط از دست داده است بے آنکه راه درآمد را استحکام دهند و سر کوهها را نگیرند و در تنگنائی کوه درآمده جنگ بے صرفه کرده اند چون روز بآخر رسیده بود کار را ساخته و عطف عنان نموده اند و در برگشتن جلو ریزان شده کس بسیار بکشتن داده اند خصوصاً جمعی که عار گریختن بخود نه پسندیده اند شهادت را بجان خریده اند از جمله شهباز خان دلومانی که طایفه است از گروه افغانان لودی با جمعی از نوکران اقوام جان نثار گشت الحق خوب بنده بود شجاعت با خرد و آزرم جمع داشت ... جمال خان افغان و رستم برادر او و سید نصیب بارهه و چندے دیگر زخمی بر ... مدند و نیز نوشته رسید که محاصره تنگ شده و کار بر متحصنان بدشواری کشیده ... درمیان انداخته زینهار خواسته اند امید که درین زودی به یمن اقبال روز

مرحمت نموده بودند و او در دامن کوه و فراز چشمه عمارات و حوضها ساخته بی تکلف
سرمنزلی است در غایت لطافت و نفاست آبش در کمال صفا و عذوبت ماهی
بسیار درو شناور *

در ته آبش زصفا ریگ خورد * کور تواند بدل شب شمرد

چون این موضع بفرزند خانجهان عنایت فرمودم مشارالیه ترتیب ضیافت نموده پیشکش
کسید قلیلی بجهت خاطر اوگرفته شد ازین چشمه نیم کروه مچهي بهون نام سرچشمه
ایست که رای بهاري‌چند از بندهای عرش اشیانی بتخانه بر فراز ان ساخته آب این
چشمه اران بیشتر است که توان گفت و درختهای کلان کهن سال ار چنار و سفیدار
و سیاه بید بردورآن رسته شب درین‌مقام گذرانیده روز سه شنبه سي و یکم بسر چشمه
اچهول منزل شد و آب این چشمه اران فزون تر است ابشار خوشی دارد بر اطراف
درختهای چنار عالي وسفیدارهای موزون سربهم آورده نسیمن هاي دلکش بنوع ترتیب
داده بودند در مد نظر باغچه باصفا گلهای جعفري شکفته گوئي قطعه ایست از بهست
روز کم شنبه غره مهرماه از اچهول کوچ فرموده قریب به چشمه ویرناک منزل شد
روز مبارک‌شنبه دویم بر چشمه مذکور بزم پیاله ترتیب یافت بندهای خاص را حکم
نشستن فرمودم پیاله سرشارپیموده از شغقالوے کابل الوش گرگ عنایت فرمودم وهنگام
شام مستان بخانه خودها بار گشتند این چشمه منبع دریای بهت است و در دامن
کوهي واقع است که از تراکم اشجار وانبوهي سبزه وگیاه بومش محسوس نمي شود
درزمان شاهزادگي حکم فرموده بودم که برسر این چشمه عمارتی که موافق آنمقام باشد
آساس نهند دریندولا باتمام رسید حوض مثمن چهل و دو ذرع وچهارده گز عمق وادش
از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه رسته زنگاري رنگ وماهي بسیار شناور و بر دورحوض
ایوانهاي طاق زده و باغي در پیش این عمارت و از لب حوض تا در باغ جوئی چهار
گز در عرض ویکصد وهشتاد گز در طول و دو گز در عمق و بر اطراف جوے خیابان سنگ
بست و آب حوض بمثابه صاف ولطیف که باوجود چهار گز در عمق اگر نخودے در زیر
آب افتاده باشد بنظر در مے آید و از صفائي جوی و سبزه و گیاه که در زیرآن چسمه رسته
چه نویسد اقسام سبزه و ریاحین درهم رسته ازجمله بته بنظر می آمد بعینه مانند دم طاؤس
نقاشانه وار موج آب متحرک و یکه گل جابجا شگفته ونفس‌الامر آنکه درتمام کشمیرباین
خوبي و دلفریبي سیرگاهی نیست معلوم شد که بالاے آب کسمیر را هیچ نسبت بپایان
اب نیست وبایستی روزے چند درینحدود سیرمعنوی کرده داد عیش وکامراني میدادم
چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود و درسرکتل برف شروع دربار یدن کرده وفرصت توقف
برنمی تافت ناگزیر عنان معاودت بجانب شهر معطوف داشتم و حکم شد که بر کنار
جوی مذکور دو رویه درخت بنشانند روز شنبه چهارم بچشمه لوکا بهون منزل شد این
سرچشمه هم قابل جاے هست اگرچه الحال دربرابرانها نیست لیکن اگرمرمت
کنند جای خوب خواهد شد فرمودم که مناسب این مقام عمارتے بسازند و حوض

تاموسم شفتالو بود انقدر میرسید که باکثر امرا و بندهاے خاص الوش عنایت میشد
روز جمعه بیست و هفتم بقصد سیر و تماشاء ویرناک که سرچشمه دریاے بهت است
سواري شد پنج کروه بالاے آب بکشتي رفته در ظاهر موضع پانپور نزول فرمودم درین روز
خبر نا خوش از کشتوار رسید تفصیل این اجمال انکه چون دلاور خان فتح کرده متوجه
درگاه شد نصرالله عرب را با چندی از منصب داران بمحافظت انجا گذاشت اورا در
راے دو خطا افتاد یکی انکه زمینداران و مردم انجا را تنگ گرفت و سلوک نا ملایم
در پیش داشت دوم انکه جمعی که بکمک مقرر بودند به طمع اضافه منصب ازو
رخصت خواستند که بدرگاه رفته مهمساري خود کنند و او تجویز اینمعنی نموده
اکثرے را بسرور رخصت داد چون پیش او جمعیت کم ماند زمینداران انجا که زخمها
ازو در دل داشتند و درکمین شورش بودند فرصت یافته از اطراف هجوم آوردند پل را
که عبور لشکر و کمک منحصر دران بود سوخته اتش فتنه و فساد افروختند و نصرالله
متحصن گشته دو سه روزے خود را بهزار جان کندن نگاه داشت چون اذوقه نبود وراه
را نیز بسته بودند ناگزیر بشهادت تن در داده مردانه با چندی که همراه بودند داد
شجاعت و جلادت داد تا انکه اکثرے ازان مردم بشهادت رسیدند و بعضی خود را
اسیر سرپنجه تقدیر کردند چون این خبر بمسامع جلال رسید جلال پسر دلاور خان که
اثار رشد و کار طلبي از ناصیه احوال او ظاهر بود و در فتح کشتوار ترددات پسندیده ازو
بظهور امده بود بمنصب هزاري ذات و ششصد سوار سرفراز ساخته و ملازمان پدر او را
که در سلک بندهاے درگاه انتظام یافته بودند و فوجی از سپاه صوبه کشـــمیر با
بسیارے از زمینداران و پیاده هاے برقنداز بکمک او مقرر داشته باستیصال ان گروه
عاقبت مخذول تعین فرمودم و نیز حکم شد که راجه سنگرام زمیندار جمو با مردم خود
از راه کوه جمو در آید امید که درین زودي بسزای کردار خویش گرفتار آیند روز شنبه
بست هستم چهار و نیم کروه کوچ شد از موضع کاکاپور یک کروه گذشته بر لب آب فرود
آمدم سنگ کاکاپور مشهور است بر کنار دریا صحرا صحرا خود رو افتاده روز یکشنبه
بیست و نهم بموضع سنح هزاره منزل شد این موضع بفرزند اقبال مند شاه پرویز عنایت شده
است وکلای او مشرف بر آب باغچه و مختصر عمارتی ترتیب داده بودند در حوالي
سنجهاره چلکه واقع است درغایت صفا و نزهت و هفت درخت چنار عالي دروسط
چلکه و جوی آبے بر دور گشته کشمیریان ستها بهولي مے گویند یکے از سیرگاهای مقرر
کشمیر است درین تاریخ خبر موت خاندوران رسید که در لاهور باجل طبعي درگذشت
عمرش قریب به نود رسیده بود از بهادران مقرر روزگار و دلیران عرصه کارزار بود
شجاعت را با سرداري جمع داشت درین دولت حقوق بسیار دارد امید که از اهل امرزش
باد چهار پسر ازو ماند لیکن هیچکدام لیاقت فرزندی او ندارد قریب چهار لک روپیه
نقد و جنس از ترکه او برآمد بفرزندانش عنایت شد روز دوشنبه سي ام بسمت
مبای سرچشمه انچ نموده شد این موضع را حضرت عرش اشیانی به رامداس کچهواهه

بچه قرقره گرفته آورد در غایت لاغری و زبونی بود یک شب بیشتر زنده نماند قرقره در کشمیر نمی باشد ظاهرا در هنگام گذشتن و رفتن بهندوستان از لاغری و بیماری افتاده باشد دریدولا روز جمعه خبر فوت میرزا رحمن داد پسر خانخانان رسید که در بالاپور باجل طبعی درگذشت ظاهرا روزی چند تپ کرده بود درایام نقاهت روزی دکهنیان فوج بسته نمایان می شوند برادر کلانش داراب خان بقصد جنگ سواری همی نماید چون خبر برحمن داد میرسد از غایت جرأت و جلادت باوجود ضعف و تکسر سوار شده خودرا به برادر می رساند بعد ازان که غنیم را زبون کرده مراجعت می نماید در براوردن جسه شرط احتیاط بجا نمی آرد فی‌الفور هوا تصرف می کند و تشنج می شود و زبان از گویائی می ماند دو سه روزی باین حال گذرانیده ودیعت حیات می سپارد خوب جوانے رشید بود ذوق شمشیر زدن و کارطلبی بسیار داشت و همه جا قصدش این بود که جوهر خودرا در شمشیر نماید اگرچه آتش تر و خشک را یکسان می سوزد لیکن بر من گران و سخت می نماید تا بر پدر پیر دل شکسته او چه رسیده باشد هنوز زخم مصیبت شاه نواز خان التیام نیافته بود که این جراحت تازه نصیب او شد امید که الله تعالی درخور آن صبرے و حوصله کرامت کناد روز مبارکشنبه شانزدهم خنجر خان بمنصب سه هزاری ذات و سوار سرفراز شد قاسم خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار ممتاز گشت محمد حسین برادر خواجه جهان را که بخدمت بخشیگری لشکر کانگره مقرر است بمنصب هشتصدی ذات و سوار عنایت فرمودم شب دو شنبه بست و هفتم مهر ماه الهی بعد گذشتن یک پهر و هفت گهڑی بمبارکی و فرخی رایات اقبال بصوب هندوستان ارتفاع یافت چون زعفران گل کرده بود ازسواد شهر کوچ فرموده بموضع پنپور شتافت در تمام ملک کشمیر زعفران بغیر ازین ده جائی دیگر نمی شود روز مبارک شنبه سی ام در زعفران زار بزم پیاله ترتیب یافت چمن چمن و صحرا صحرا چندانکه نظر کار کند شگفته بود نسیمش در انجا دماغها را معطر ساخت تنه اش برزمین پیوسته می باشد گلش چهار برگ دارد و بنفشه رنگ است بکلانے گل چنبه و ازمیانش سه شاخ زعفران رسته پیدایش را می نشاندند و در سالی که خوب می شود چهارصد من بوزن حال می اید که سه هزار و دو من بوزن خراسان بوده باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رعایا معمول است و سیری بده روپیه خرید و فروخت می شود احیاناً نرخ کم و زیاده هم میشود و رسم مقرر است که گل زعفران را چیده می آرند و موافق ربعی که از قدیم بسته اند نیم وزن نمک در وجه اجوره می گیرند و نمک در کشمیر نمی باشد از هندوستان می برند دیگر از تحفه‌هاے کشمیر پر کلگی است و جانور شکاری درسالی تا ده هزار و هفصد پر بهم میرسد و بازجره تا دویست و شصت بدام می افتد و اشیان باشه هم دارد و باشه اشیانی بد نمیشود روز جمعه غره آبان ماه الهی از پنپور کوچ فرموده در مقام خان‌پور منزل شد چون بعرض رسید که زنبیل بیگ ایلچی برادرم شاه عباس بحوالی لاهور رسیده مصحوب میر

پیش چشمه را مرمت نمایند در اثناء راه بر چشمهٔ عبور واقع شد که ابدء ناک نامند مشهور است که ماهي این چشمه نابینا میباشد لحظه بر چشمه مذکور توقف نموده دام انداختم و دوازده ماهي بدام افتاد ازانجمله سه ماهي نابینا بود و نه ماهي چشم داشت ظاهرا آب این چشمه را تاثیر است که ماهي را کور میسازد بهر حال خالي از غرابت نیست روز یکشنبه پنجم بار بچشمه مچهي بهون و اینچ عبور نموده متوجه شهر شدم روز کم شنبه هشتم خبر فوت هاشم پسر قاسم خان رسید روز مبارکشنبه نهم ارادتخان بصاحب صوبگي کشمیر سرفراز شد میر جمله از تغیر او بخدمت خانسامانی امتیاز یافت و معتمد خان بخدمت عرض مکرر مرق عزت بر افراخت و منصب میر جمله دوهزاري ذات و پانصد سوار حکم شد شب شنبه یازدهم بشهر نزول اجلال اتفاق افتاد آصف خان بخدمت دیواني صوبه گجرات ممتاز شد سنگرام راجه جمو بمنصب هزار و پانصدي ذات و هزار سوار سربلندي یافت درین روز غیر مکرر شکارے از ماهیگیران کشمیر مشاهده افتاد در جائیکه آب تا سینه آدمي باشد دو کشتي پهلوے یکدیگر میبرند بدستوري که یکسر باهم پیوسته باشد و سر دیگر از هم دور بفاصله چهارده پانزده درعه و دو ملاح برکنار طرف بیرون کشتي ها چوب دراز در دست گرفته مي نشینند تا فاصله زیاده و کم نشود و در برابر میروند باشند و ده دوازده ملاح در ته آب در آمده سرهاے کشتي را باهم پیوسته بدست گرفته پاها بزمین کوفته مي روند ماهي که درمیان هردو کشتي در آمده خواهد که از تنگي بگذرد بپاے ملاحان میرسد و ملاح فی الفور غوطه خورده خود را بقعر آب میرساند و ملاح دیگر نه پشت او حمل انداخته بدودست پشت او را زیر میکند تا آب او را ببالا بیارد او ماهي را بدست گرفته مي آرد و بعضی که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهي بدو دست گرفته بر مي آرند از جمله پیر ملاحے بود که در هر غوطه زدن اکثر دو ماهي میگرفت و این شکار در پنجهزاره میشود و مخصوص دریاے بهت است در گولابها و دیگر رود خانه نمیشود و منحصر در موسم بهار است که آب سرد و گزنده نباشد روز دوشنبه سیزدهم جشن دسهره ترتیب یافت بدستور هرسال اسپان را از طوایل خاصه و آنچه حواله امرا شده آراسته بنظر در آوردند دریندولا اکثر کوتاهي دم و تنگي نفس در خود احساس کردم امید که عاقبت بخیر مقرون باد انشاءالله تعالی روز کم شنبه پانزدهم بقصد سیر خزان بجانب صفاپور و درهٔ لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گشتم در صفاپور تالابے خوش است و بر سمت شمالي آن کوهي افتاده پر درخت تا آنکه آغاز خزان بود عجب نمودی داشت عکس درختهاے الوان از چنار و زرد آلو و غیر آن درمیان تالاب بغایت خوش مي نمود بے تکلف خوبیهاے خزان از بهار هیچ کمي ندارد

ذوق فنا نیافتهٔ ورنه در نظر ✻ رنگیني تر از بهار بود جلوهٔ خزان

چون وقت تنگ بود و ساعت کوچ قریب شد سیر اجمالي کرده مراجعت نموده شد تاریخ چند روز پیوسته بشکار مرغابي خوشوقت بودم روزی در اثناے شکار ملاحی

نرسیده بود بقدر ضعف هم داشت سرما تصرف نمود و تشنج کرد و زبان از گویائی ماند دو روز تا بحال زنده بود و درگذشت افیون خاصه بخواصان سپردم و خدمت آبدارخانه بموسیخان حواله شد روز مبارکشنبه هفتم موضع تهته معسکر اقبال شد اکثر درختهای کله میمون بسیار بنظر درآمده بود اما ازین منزل درهوا و زبان و لباس و حیوانات و آنچه مخصوص ولایت گرم سیر است تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا بزبان فارسی و هندی هردو متکلم اند ظاهرا زبان اصل اینها هندی است زبان کشمیری بجهت قرب و جوار یاد گرفته اند مجملاً ازینجا داخل هند است عورات لباس پشمینه نمی پوشند و بدستور زنان هند حلقه در بینی میکنند روز جمعه هشتم راجور محل نزول رایات عالیات گردید مردم آنجا در زمان قدیم هندو بوده اند و زمینداران اینجا را راجه میگفتند سلطان فیروز مسلمان کرده و مع ذالک خود را راجه می گویانند و هنوز بدعتهای ایام جهالت درمیان آنها مستمر است از جمله چنانچه بعضی از زنان هندو با شوهر خود میسوزند اینها را زنده با شوهر در گور می آرند شنیده شد که درهمین ایام دختری ده دوازده ساله با شوهر خود که همسال او بود زنده بقبر درآوردند دیگر آنکه بعضی از مردم بی بضاعت را که دختر بوجود می آید خفه کرده میکشند با هندو پیوند خویشی میکنند هم دختر میدهند و میگیرند گرفتن خوب اما دادن نعوذ بالله فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگردند و هرکس که مرتکب این بدعتها شود او را سیاست کنند در راجور رود خانه ایست آبش در برسات بغایت مسموم میشود اکثر مردمش را در زیر گلو غومه برمی آید و زرد و ضعیف میباشند برنج راجور بهتر از برنج کشمیر است بنفشه خود رو و خوشبو درین دامن کوه میباشد روز یکشنبه دهم در نوشهره منزل اتفاق افتاد درین مقام بحکم حضرت عرش آشیانی قلعه از سنگ ساخته اند و بنوبت جمعی از حاکم کشمیر درینجا بطریق تهانه می باشند روز دوشنبه چوکی هتی محل نزول موکب اقبال گشت عمارات این منزل را مراد نام چیله اهتمام نموده حسن انجام بخشیده بود درمیان دولتخانه صفه بصفا آراسته نسبت بدیگر منازل امتیاز داشت منصب او را افزودم روز سه شنبه دوازدهم در مقام تهنهر منزل واقع شد امروز از کوتل و کوه گذشته بوسعت آباد هندوستان در آمدیم بندقچیان و قراولان بجهت قمرغه دستوری یافته بودند که در تهنهر و کرچهاک و بکهیاله جرگه ترتیب دهند روز کم شنبه و مبارک شنبه شکاری را زنده آوردند روز جمعه به بساط شکار خوشوقت شدیم قچقار کوهی وغیره پنجاه و شش راس شکار شد درین تاریخ راجه سارنگ دیو که از خدمتگاران نزدیک است بمنصب هشتصدی ذات و چهارصد سوار سرفرازی یافت روز شنبه شانزدهم بجانب کرچهاک متوجه شدم و به پنج کوچ کنار دریای بهت معسکر اقبال گردید روز مبارک شنبه بست و یکم در جرگه کرچهاک شکار کردم نسبت بدیگر جرگها شکار کمتر آمده چنانچه دل میخواست محظوظ نشدم روز دوشنبه بست و پنجم در جرگه بکهیاله به نشاط شکار کردم و ازانجا بده منزل شکار گاه جهانگیر آباد مخیم بارگاه دولت گردید

حسام الدین پسر عضدالدوله اسپ و خلعت و سی هزار روپیه خرچی عنایت شد حکم کردم که آنچه او بمشارالیه تکلیف نماید وجه قیمت آنرا تا پنجهزار روپیه دیگر از خود بطریق ضیافت بفرستد پیش ازین فرموده بودم که از کشمیر تا انتهای کوهستان در هر منزلی عمارتی بجهت نشیمن خاصه و اهل محل اساس نهند که در سرما و برف در خیمه نباید گذرانید اگرچه عمارات این منزل باتمام پیوسته بود چون هنوز نم داشت و بوی آهک می آمد در خیمه استراحت نموده شد روز شنبه دوم در کلمپور منزل شد چون مکرر بعرض رسیده بود که در حوالی هیرا پور آبشاری واقع است بغایت عالی و نادر با آنکه سه چهار کروه از راه بجانب دست چپ بود جریده بقصد تماشای آن شتافتم از تعریف و توصیف آن چه نوشته آید سه چهار مرتبه آب بر روی هم میریزد تاحال باین خوبی و لطافت آبشاری بنظر در نیامده بی تکلف نظرگاهی است بغایت عجیب و غریب تا سه پهر روز آنجا بعیش و کامرانی گذرانیده چشم و دل را از تماشای آن سیراب ساختم لیکن در وقت ابر و باران خالی از وحشتی نیست بعد از سه پهر روز سوار شده هنگام شام بهیرا پور رسیده شب در منزل مذکور گذرانیده شد روز دوشنبه چهارم از کوتل بازی برآری عبور نموده بموضع کوتل پیرپنجال منزل گزیدم از صعوبت این گریوه و دشواری این راه چه نویسد که اندیشه را مجال گذر نیست درین چند روز مکرر برف باریده بود و کوهها سفید شده در میان جاده نیز بعضی جاها یخ بسته بود چنانچه سم اسب گیرائی نداشت و سوار بسختی می گذشت الله تعالی کرم خویش ارزانی داشت که درین روز نبارید طرفه آنکه پیشتر گذشته بودند و آنها که متعاقب آمدند همه باریدن برف را در یافتند روز سه شنبه پنجم از گریوهٔ پیرپنجال گذشته در پوشانه منزل شد با آنکه این طرف نیز نشیب است لیکن از نسبت بلند است اکثر مردم پیاده گذشتند روز کم شنبه ششم بیرم کله محل نزول اجلال گشت قریب موضع مذکور آبشاری واقع است و چشمه بغایت نفیس است حسب الحکم صفه را بجهت نشیمن ترتیب داده بودند الحق نظرگاهی خوشی است فرمودم که تاریخ عبور مرا برلوح سنگ کنده بر آن صفه نصب کنند و بیدلخان بیتی چند گفته و بر سبیل نظم این نقش دولت برلوح روزگار یادگار است دو زمیندار دریناه میباشند که آمد و رفت و بند و بست بقبضه اختیار ایشانست و در حقیقت کلید ملک کشمیراند یکی را مهدی نایک نام و دیگری را حسین نایک گویند از هیرا پور تا بیرم کله ضبط راه بعهده ایشانست پدر مهدی نایک بهرام نایک در ایام حکومت کشمیریان عمده بود چون نوبت حکومت به بندهای درگاه رسید مرزا یوسف خان در ایام حکومت خویش بهرام نایک را مصادر ملک نیستی کردانید الحال در تصرف و دخل هر دو برادرهم اند اگرچه بظاهر باهم مدارائی دارند لیکن بباطن در نهایت عداوت اند درین روز شیخ ابن یمین که از خدمتگاران قدیم اعتمادی عمده بود بجوار رحمت ایزدی پیوست چون نیک ذات بی بدل بود از غایت اعتماد افیون خاصه . . . بیان حواله او بود شبی که بر بالای کوتل پیرپنجال منزل شد چون خیمه و اسباب

قلعه اوردن از شرایط حزم و احتیاط دور بود و جمعی که در ملازمت اند اگر قصد تو کنند
و قلعه را به تصرف در اورند چه می توانی کرد راجه بجانب مردم خود اشارت نمود
در لحظهٔ دو سه از دلاوران مسلح و مکمل از نهانخانه بر امدند و سلطان را کورنش نمودند
سلطان از دیدن هجوم این مردم متوهم و متفکر گشته از عذر اندیشید راجه پیش امده
زمین خدمت را بوسه داد و گفت مارا جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن
چنانچه بر زبان مبارک گذشته احتیاط دور بینی را پاس میدارم که همه وقت یکسان
نیست سلطان امرش گفت راجه مدرلی چند در رکاب بوده رخصت معاودت یافت
بعد ازان هرکه در تخت دهلی نشست لشکرے به تسخیر کانگره فرستاد و کارے
پیش نرفت پدر بزرگوار من هم یک مرتبه لشکری عظیم بسرداری حسین قلیخان که
بعد از خدمات پسندیده بخطاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود تعین فرمودند
در اثنای محاصره شورش ابراهیم حسین میرزا شد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته
بصوب پنجاب علم فتنه و اشوب بر افراخت و خانجهان نا گزیر از گرد قلعه برخاسته
متوجه اطفاے نایره فتنه و فساد او گشت و تسخیر قلعه درعقدهٔ توقف افتاد پیوسته
این اندیشه ملازم خاطر اشرف بود شاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره کشا نمی شد
چون بکرم ایزد جل جلاله حق سبحانه تخت دولت بوجود این نیازمند اراستگی
یافت از جملهٔ غزاهاے که بر ذمت همت لازم شمردم یکے این بود بحسب مرتضی‌خان
را که ایالت صوبه پنجاب داشت با فوجے از بهادران نبرد دوست به تسخیر قلعه مذکور
رخصت فرمودم و هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که مرتضی خان برحمت ایزدی
پیوست بعد ازان جوهرمل پسر راجه باسو تعهد این خدمت نمود اورا سردار لشکر
ساخته فرستادم آن بد سرشت در مقام بدی و بغی و کافر نعمتی در امده عصیان
ورزیده و تفرقه عظیم دران لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقدهٔ تعویق و توقف افتاد
بسے بر نیامد که آن ناحق شناس بسزاے عمل خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه
تفصیل آن در مقام خویش گذارش یافته بالجمله درینولا خرم تعهد خدمت مذکور
نموده سندر ملازم خودرا باستعداد تمام فرستاده بسیارے از امراے بادشاهی بکمک و
دستوری یافتند و بتاریخ شانزدهم شهر شوال سنه یک هزار بیست نه هجری لشکرها
بدور قلعه پیوسته مورچل ها قسمت شد مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه
نموده راه امدوشد اذوقه را مسدود ساختند و رفته رفته کار بدشواری کشید و بعد از
انکه از قسم غله انچه غذا تواند شد در قلعه نماند چهار ماه دیگر غله هاے خشک را
بنمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت رسید و از هر راه امید نجات نماند ناگزیر
امان خواسته قلعه را سپردند و روز مبارک شنبه غره شهر محرم سنه یک هزار سی و
یکهجری فتحے که هیچیک از سلاطین والا شکوه را میسر نشده بود و در نظر کوته بینان ظاهر
اندیش دور می نمود الله تعالی بمحض لطف و کرم خود باین نیازمند کرامت
فرمود و جمعی که درین خدمت ترددات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و

در زمان شاهزادگی این سرمنزل رمین شکارگاه من بود و بنام خود دهی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنانهاده بسکندر معین که از قراولان نزدیک بود حواله نمودم و بعد از جلوس پرگنه ساخته بجاگیر مومی الیه لطف فرمودم و حکم کردم که عمارتی بجهت دولتخانه و تالابی و منارة اساس نهند و بعد از فوت او این پرگنه بجاگیر ارادتخان مقرر شد و سرنواهی عمارت بمشارالیه باز گشت دریبولا حسن انجام پذیرفته بی تکلف تالابی شده بغایت وسیع و درمیان تال عمارت دلنشین بهمه جهت یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده باشد الحق بادشاهانه شکارگاهیست روز مبارک شنبه و جمعه مقام کرده از انواع شکار محظوظ شدم قاسم خان که بحراست لاهور سرفراز است دولت زمین بوس دریافته پنجاه مهر نذر گذرانید و ازینجا یک منزل درمیان باغ مومن عشقباز که در کنار دریاے لاهور است نزول اقبال اتفاق افتاد و درختهاے چنار عالی و سروهاے خوش‌قد دارد بے تکلف نعرک باغچه ایست روز دوشنبه نهم اذر ماه الهی مطابق نهم محرم سنه یکهزار و سی و یک از باغ مومن برفیل اندر نام سوار شده پنارکنان متوجه شهر گردیدم و بعد از گذشتن سه پهر و دو گهڑی از روز در ساعت مسعود به مختار بدولتخانه در امده در عماراتی که مجدداً باهتمام معمور خان حسن انجام پذیرفته بمبارکی و فرخی نزول فرمودم بے تکلف منازل دلکشا و نشیمن‌هاے روح افزا در غایت لطافت و نزاهت همه منقش و مصور بعمل اوستادان نادره کار آراستگی یافته باغهاے سبز خرم بانواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته

ز فرق تا بقدم هر کجا که می نگرم * کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست

بالجمله مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت شده * درین روز سعادت افروز مژده فتح قلعه کانگڑه مسرت بخش خاطر اولیاے دولت گشت و بشکر این موهبت عظمی و فتح بزرگ که از عطایات مجدده واهب العطیات است سرنیاز بدرگاه کریم کارساز فرود اورده کوس نشاط و شادمانی بلند اوازه گردید کانگڑه قلعه ایست قدیم شمال رویه لاهور درمیان کوهستان واقع شده باستحکام و دشوار کشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور از تاریخ اساس این قلعه جز خداے جهان اگاه نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب انست که درینمدت قلعه مذکور بقومی دیگر انتقال ننموده و دیگر بیگانه برو دست تسلط نیافته العلم عندالله بالجمله ازان هنگام که صیت اسلام و اوازه دین مستقیم محمدی بهندوستان رسید هیچ یک از سلاطین والا شکوه را فتح میسر نشده است سلطان فیروزشاه با اینهمه شوکت و استعداد خود رفته به تسخیر قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت چون دانست که استحکام و متانت قلعه بحدیست که تا سامان قلعداری و اذوقه با متحصنان بوده باشد ظفر بر تسخیران نتوان یافت کام و نا کام بامدن راجه و ملازمت نمودن خرسندی نموده دست ازان باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را بالتماس اندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه براجه گفت که مثل من بادشاهے را بدرون

خواستگاری نموده یک لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستاده شد
امرای عظام و بندهای عمده اکثری همراه ساچق بمنزل مشارالیه رفته بودند ایشان
مجلس عالی آراسته درین جشن تکلفات فراوان ظاهر ساخت امید که مبارک باشد چون
آن عمدة السلطنت عمارات عالی و نشیمن‌های بس تکلف در منزل خود اساس
نهاده بود التماس ضیافت نمود با اهل محل بمنزل او رفته شد ضیافت حضرت عالی
ترتیب داده پیشکشهای لایق از هر قسم بنظر در آورد رعایت خاطر او نموده [illegible]
افتاد بر گرفتم درین روز پنجاه هزار روپیه بر دبل بیگ ایلچی مرحمت شد منصب
زبردستخان از اصل و اضافه هزاری ذات و پانصد سوار مقرر گشت مقصود بر
قاسم خان بمنصب پانصدی و سیصد سوار و مرزا دکهنی پسر میر رستم بپانصدی
و دویست سوار سرفرازی یافت درین ایام سعادت فرجام که رایات فتح و فیروزی
در ولایت همیشه بهار کشمیر بدولت و بهروزی بسیر و شکار خوشوقت بود عرایض
متصدیان ممالک جنوبی بتواتر رسید مشتمل بر آنکه چون رایات ظفر آیات از مرکز
خلافت دور تر شتافته دنیاداران دکن از بیدولتی و کم فرصتی نقض عهد نموده سر بفتنه
و فساد برداشته‌اند و پای از حد خویش برتر نهاده بسیاری از مضافات احمدنگر
و برار را متصرف گشته اند چنانچه مکرر عرایض رسیده که مدار کار آن شوربختان
بر تاخت و تاراج و آتش زدن و ضایع ساختن کشتها و علف زارها است چون در مرتبه
اول که رایات جهانگشا به تسخیر ممالک جنوبی و استیصال آن گروه مخذول العاقبت
نهضت فرمود و خرم بهراولی لشکر منصور سرفراز گشته به برهانپور رسید از کثرت
و حیله سازی که لازمهٔ ذات فتنه سرشت آنهاست او را شفیع ساخته ولایت بادشاهی
را واگذاشتند و مبلغها برسم پیشکش از نقد و جنس بدرگاه ارسال داشته تعهد نمودند
که بعد ازین سررشته بندگی از دست ندهند و پای از حد ادب بیرون ننهند چنانچه
در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نگار گشته بالتماس خرم در قلعه شادی آباد
ماندو روزی چند توقف اتفاق افتاد باستماع او بر تضرع و زاری آنها بخشوده آمد
الحال که از بدذاتی و شوره پشتی نقض عهد نموده از شیوه اطاعت و بندگی انحراف
ورزیده اند باز عساکر اقبال بسرکردگی او تعین نمودم که تا سزای ناسپاسی و بد کرداری
خود دریافته موجب عبرت سایر تیره بختان خیره سر شود لیکن چون مهم کانگره
بعهده او بود اکثر مردم کار آمدنی خود را بآن خدمت فرستاده بود روزی چند در انصرام
این اندیشه کوشش نرفت تا آنکه درینولا عرایض پی در پی رسید که غنیم قوت گرفته
و بیست شصت هزار سوار اوباش گرد آورده اکثر ملک بادشاهی را متصرف شده اند
و هر جا تهانه بود برداشته در قصبه مهکر پیوستند مدت سه ماه در آنجا با مخالفان
سیه روزگار در رزم و پیکار بودند و درین مدت سه جنگ حسابی شد و هر بار بندهای
جان‌نثار بر مقهوران تیره روزگار آثار غلبه و تسلط ظاهر ساختند چون از هیچ راه غله و آذوقه
باردو نمیرسید و آنها بر اطراف معسکر اقبال بتاخت و تاراج مشغول بودند عسرت غله

شایستگی خویش باضافهٔ منصب و منصب سرفرازی یافتند روز مبارک شنبه یازدهم حسب الالتماس خرم بمنزل او که نو ساخته بود رفته شد از پیشکشهای او انچه خوش آمد برداشتم سه زنجیر فیل داخل فیلخانهٔ خاصه شد و در همین روز عبدالعزیز خان نقشبندی را بفوجداری نواحی قلعهٔ کانگره مقرر فرمودم و منصب او دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد فیل خاصه بامعتمد خان عنایت نمودم الف خان قیام خانی بحراست قلعهٔ کانگره دستوری یافت و منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هزار سوار حکم شد شیخ فیض الله خویش مرتضی خان نیز بموافقت او مقرر شد که بالای قلعه بوده باشد شب شنبه سیزدهم ماه مذکور بخسوف شد شرائط نیازمندی بدرگاه ایزد متعال و قادر پرکمال ظاهر ساخته مناسب وقت از نقد و جنس برسم خیرات و تصدقات بفقرا و مساکین و ارباب استحقاق قسمت شد دریدولا زنبیل بیگ ایلچی دارای ایران سعادت آستانبوس دریافت پس از ادای کورنش و زمین بوس ونیمهٔ کریمهٔ آن برادر والا قدر که مشتمل بر اظهار مراتب یکجهتی و کمال محبت بود گذرانید و دوازده عباسی نذر و چهار راس اسپ بایراق و سه دست باز طویغون و پنج سر اشتر و پنج نفر شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر پیشکش گذرانید او را برفاقت خانعالم رخصت فرموده بودند جهت بعضی ضروریات همراهی نتوانست کرد دریں تاریخ بدرگاه رسید خلعت فاخرهٔ ناحیعه و طرهٔ مرصع کاری و خنجر مرصع باو مرحمت شد و صالح بیگ و حاجی نعمت که همراه او امده بودند ملازمت نموده سرفرازی یافتند امان الله پسر مهابتخان بمنصب دو هزاری و هزار و سیصد سوار معه اصل و اضافه سربلند گردید حسب التماس مهابتخان سیصد سوار بر منصب مبارز خان افغان افزوده اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار و هفتصد سوار مقرر گشت صد سوار دیگر بر منصب کنک نیز اضافه فرموده شد خلعت زمستانی بعبدالله خان و لشکرخان مرحمت نموده فرستادم بالتماس قاسم بباغ او رفته شد که در سواد شهر واقع است در سر سواری ده هزار چرن نثار کردم از پیشکشهای او یکقطعه لعل و یکقطعه الماس و برخی از اقمشه انچه خوش امد برداشتم * شب یک شنبه بست و یکم بمبارکی و فیروزی بیش خانه بصوب دارالخلافه اگره بر امد ــ رفیع از خان بداروغگی توپخانه لشکر دکن مقرر گردید شیخ اسحق بخدمت کانگره سرفراز شد بهادر الهداد افغان را از حبس براورده ده هزار روپیه انعام شد و یک دست باز تویغون بحرم التفات فرمودم روز مبارک شنبه بست و ششم بضابطهٔ مقرر جشن ترتیب یافت سوغاتهای دارائی ایران که بمصحوب زنبیل بیگ ارسال داشته بودند از نظر گذشت بسلطان حسین فیل عنایت نمودم بملا محمد کشمیری هزار روپیه انعام شد منصب بهادر افغان بالتماس مهابتخان هزاری ذات و چهار صد سوار مقرر گشت چون راجه روپچند گوالیری در خدمت کانگره ترددات پسندیده نموده بود بدیوانیان حکم شد که نیمهٔ وطن او را در وجه انعام اعتبار نمایند نیمهٔ دیگر به جاگیر او مقرر نمودند بتاریخ سیوم نواسهٔ مدارالملکی اعتمادالدوله را بجهت فرزند شهریار

منصب سرفرازي يافتند معتمد خان بخدمت بخشيگري و واقعه نويسي لشكر فيروزي اثر سربلند گشته بعنايت توغ ممتاز گرديد پيشكش چهتي چند راجه كماؤن از باز و جره و ديگر جانوران شكاري بنظر گذشت جگت سنگهه ولد راجه باسو بكمك لشكر دكن رخصت يافت اسپ خاصه معه زين باو مرحمت شد راجه روپ چند بعنايت فيل و اسپ سرفراز گشته بجاگير خود رخصت يافت بتاريخ دوازدهم نوازش خان را به صاحب صوبگي ملتان سرفراز گردانيده رخصت فرمودم سرو پا با نادري و خنجر مرصع و فيل خاصه بايراق و يكماده فيل و اسپ خاصه خدنگ نام و دودست باز عنايت شد نوازش خان هزاري و چهارصد سوار منصب داشت پانصدي و دويست سوار افزوده خانجهان رخصت فرمودم محمد شفيع بخدمت بخشيگري و واقعه نويسي صوبه ملتان سرفراز گشت بهوال كه از بندهاي قديم بود باشراف توپخانه و خطاب رائي امتياز يافت در سهرنده كه از پرگنات گوبندوال معسكر اقبال گشت چهار روز درين منزل مقام شد فيل خاصه خوشدنگ نام باماده بمهابتخان عنايت شده مصحوب صفيا ملازم او فرستادم و بامراي صوبه بنگش خلعتها مصحوب عيسي بيگ فرستاده شد و در هفتدهم حسن فرزند فوري اراستگي يافت چون معتمد خان بخدمت بخشيگري لشكر دكن دستوري يافت خدمت عرض مكرر بخواجه قاسم فرمودم مير شرف به بخشيگري احديان و عاقل بيگ به بخشيگري صوبه پنجاب سرفراز گشتند چون بهادر خان حاكم قندهار بدفعات درد چشم خود عرضداشت كرده التماس آستان بوسي كرده بود درينولا حكومت و حراست قندهار بعبدالعزيز خان مفوض داشته به بهادر خان فرمان صادر شد كه چون مشاراليه برسد قلعه را باو سپرده خود روانه درگاه شود بيست و يكم ماه مذكور نور سرا محل ورود سعادت گشت درين سرزمين وكلاي نورجهان بيگم سراي عالي و باغي پادشاهانه اساس نهاده بودند درينولا باتمام رسيد بنابرين بيگم التماس ضيافت نموده مجلس عالي ترتيب داده و در تكلفات افزوده از انواع و اقسام نفايس و نوادر رسم پيشكش گذرانيد بجهت دلجوئي انچه پسند افتاد گرفته شد دو روز درين منزل مقام شد و مقرر گرديد كه متصديان صوبه پنجاب دو لك روپيه ديگر سواي شصت هزار روپيه كه سابق حكم شده بود بجهت اذوقه قلعه قندهار روانه سازند مير قوام الدين ديوان صوبه پنجاب رخصت لاهور شد و خلعت يافت و قاسم خان را بجهت تنبيهه و تاديب سركشان حوالي كانگره و ضبط الحدود رخصت فرمودم نادري خاصه و اسپ و خنجر و فيل مرحمت نمودم منصب او از اصل و اضافه دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گشت راجه سنگرام را بالتماس مشاراليه رخصت الحدود نموده سروپا و اسپ و فيل عنايت شد درينولا باقر خان از ملتان آمده سعادت استانبوس دريافت غره بهمن ماه الهي روز مباركشنبه ظاهر بلده سهرنده منزل اقبال گشت يكروز مقام كرده بسير باغ خوشوقت شدم روز يكشنبه چهارم خواجه ابوالحسن بخدمت فتح دكن رخصت يافت خلعت با نادري و شال خاصه و جمدهر نام فيل و توغ و نقاره بمشاراليه عنايت نمودم بمعتمد خان

به نهایت انجامید و چارواها زبون شد دیگر از بالا گهات فرود آمده در بالاپور توقف گزیدند ان مقهوران به تعاقب دلیر شده در حوالی بالاپور آمده بقزاقی و ترکی گری پرداختند بندهای درگاه شش هفت هزار سوار از مردم گزیده و خوش اسپه انتخاب نموده بر سر بنگاه مخالفان تاختند انها قریب شصت هزار سوار بودند مجملاً جنگ عظیم شد و بنگاه انها بتاراج رفت و بسیاری را کشته و بسته سالماً وغانماً مراجعت نمودند در وقت برگشتن باز آن بیدولتان از اطراف هجوم آورده جنگ کنان تا اردو آمدند از جانبین قریب بهزار کس کشته شده باشند درین حمله مدت چهار ماه در بالا پور توقف نمودند چون عسرت غله به نهایت انجامید بسیارے از قلقچیان از بنده گریخته بمخالفان پیوستند و پیوسته جمعی راه بے حقیقتی سپرده در زمرهٔ مقهوران منتظم میگشتند بنابرین صلاح در توقف ندیده به برهانپور آمدند باز آن سیه بختان از پے در آمده برهانپور را محاصره نمودند تا مدت شش ماه در گرو برهانپور بودند اکثر پرگنات ولایت برار و خاندیس را متصرف گشتند و دست تطاول و تعدی بر رعایا و زیردستان دراز ساخته به تحصیل پرداختند چون لشکر محنت و تاب بسیار کشیده بود و چارواها زبون گشته نمی توانستند از شهر برآمده تنبیه بر اصل نمایند و این سبب افزونی غرور و نخوت و زیادتی پندار و جرأت کوته اندیشان کم فرصت گشت و مقارن اینحال نهضت رایات اقبال بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و نیز بعنایت ایزد سبحانه کانگره مفتوح گشت بنابرین روز جمعه چهارم دیماه خورم را بدانصوب رخصت نمودم و خلعت و شمشیر مرصع و فیل مرحمت شد نور جهان بیگم نیز فیلی مرحمت نمودند حکم فرمودم که دو کرور دام بعد از تسخیر ملک دکن از ولایت مفتوحه در وجهه انعام خود متصرف گردد ششصد و پنجاه منصب دار و یکهزار احدی و یک هزار برق انداز رومی و یک هزار توپچی پیاده سوای سی و یکهزار سوار که درانصوب بوده و هست با توپخانه عظیم و فیل بسیارے بهمراهی او مقرر گشت و یک کرور روپیه بجهت مدد خرچ لشکر منصور لطف فرمودم بندهاے که بخدمت مذکور مقرر شده اند در خور پایهٔ خویش هرکدام بانعام اسپ و فیل و سر و پا سرفرازی یافتند در همین ساعت مسعود و زمان محمود رایات عزیمت بصوب دارالخلافه آگره انعطاف یافت و در نو شهر نزول اقبال اتفاق افتاد محمد رضاے جابری بدیوانی صوبه بنگاله و خواجه ملکی به بخشیگری صوبه مذکور ممتاز گشته باضافه منصب سرفراز شدند جگت سنگهه ولد رانا کرن از وطن آمده سعادت آستان بوس دریافت در ششم ماه مذکور فضاے کنار تال راجه تودر مل محل نزول بارگاه دولت گردید چهار روز درین منزل مقام شد درینولا چندے از منصبداران که بخدمت فتح دکن دستورے یافته بودند بدینموجب باضافه منصب سرفراز شدند ... خان هزاری و چهار صد سوار بود هزاری و پانصد سوار شد هردی نراین هاده را از ... باضافه نهصدی و ششصد سوار سرفراز ساختم یعقوب پسر خاندوران هشتصدی و ... صد سوار شد و همچنین جمعی کثیر از بندها در خور شایستگی خویش باضافه

قیمت کردند لعلی بوزن دوازده تانک از جواهر خانه میرزا الغ بیگ خلف میرزا
شاهرخ بمرور روزگار و گردش ادوار بسلسله صفویه منتقل شده بود و دران لعل بخط نسخ
ثبت شده الغ بیگ بن میرزا شاهرخ بهادر بن میر تیمور گورکان و برادرم شاه عباس
فرمودند که در گوشه دیگر بخط نستعلیق

بندهٔ شاه ولایت عباس

کندند و این لعل را برجیغه نشانده بطریق یاد بود بمن فرستاده بودند چون نام
اجداد من دران ثبت بود تیمناً و تبرکاً برخود مبارک گرفته بسعیدای داروغه زرگرخانه
فرمودم که در گوشه دیگر جهانگیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم گردد بعد از روزے چند
که خبر فتح دکن رسید آن لعل را بخرم عنایت نمودم و فرستادم روز شنبه غرهٔ اسفندارمذ
از سلیم گده کوچ شد نخست بروضه منورهٔ حضرت جنت آشیانی انارالله برهانه رسیده
آداب نیازمندی بتقدیم رسانیده دو هزار چون بزاویه نشینان آن روضه مقدسه لطف
فرمودم دو منزل بر کنار آب جون در سواد شهر اتفاق افتاد سید هزبر خان که بکمک
خانجهان مقرر گشته بود بخلعت و اسپ و شمشیر و خنجر و عنایت علم سرفرازی یافته
رخصت شد سید عالم و سید عبدالهادی برادران او نیز با اسپ و خلعت سرفراز گشتند
میر برکه بخاری بماوراء النهر رخصت شد ده هزار روپیه باو حواله فرمودم که پنجهزار روپیه
بخواجه صالح ده بندی که اباً عن جد از دعا گویان این دولت ابد پیوند است رسانیده
پنجهزار روپیه دیگر بمنصوبان و مجاوران روضه مقدسه حضرت صاحبقرانی انارالله برهانه
تقسیم نماید چیرهٔ خاصه مصحوب او بمهابتخان عنایت نموده فرستادم و فرمودم که
در بهمرسانیدن دندان ماهی ابلق نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رساند و از هرجا و
بهر بها که میسر شود بدست آورد از کنار شهر دهلی در کشتی نشسته بنش کوچ
فضای بندرابن مورد اردوی گیهان پوی گردید بمیر میران فیل عنایت فرموده رخصت
دهلی نمودم زبردستخان بخدمت میر توزکی از تغیر فدائیخان ممتاز گشت پرم نرم
خاصه باو لطف نمودم روز دیگر حوالی گوکل محل نزول رایات عالیات گردید درین
منزل لشکرخان حاکم دارالخلافه آگره و میر عبدالوهاب دیوان و راجه بتهمل وخضرخان
فاروقی حاکم اسیر و برهانپور و احمدخان برادر او و قاضی و مفتی و دیگر اعیان شهر
سعادت ملازمت دریافتند و بتاریخ یازدهم ماه مذکور در باغ نور افشان که آن روی
آب جون واقع است بمبارکی نزول فرمودم چون ساعت درآمدن شهر چهاردهم ماه مذکور
شده بود سه روز درین منزل مقام نموده در ساعت مسعود و مختار متوجه قلعه شده
زر فرخی و فیروزی بدولتخانه درآمدم این سفر مبارک آثار دارالسلطنت لاهور تا
دارالخلافه آگره در مدت دو ماه و دو روز بچهل و نه کوچ و بست و یک مقام بانجام رسید
هیچ روزی در کوچ و مقام در خشکی و تری بی شکار نگذشت یکصد و چهارده راس
آهو پنجاه و یک قطعه مرغابی چهار قطعه کاروانک ده دراج دویست قطعه پودنه
درین راه شکار شد چون لشکرخان خدمت آگره را حسب المرضی سامان نموده بود

خلعت و اسپ خاصه مبلغ صادق نام مرحمت فرموده رخصت کردیم هفتم ماه مذکور کنارهٔ آب سرستی نواحی قصبه مصطفی آباد منزل دولت گردید روز دیگر باکبرپور نزول فرمودم از انجا در آب جون بکشتی نشسته متوجه بمقصد گشتم درین روز عزتخان چاچی بافوجدار آنحدود دولت استان بوس دریافت محمد شفیع را بملتان رخصت فرموده اسپ و خلعت و مهر نورشاهی عنایت فرمودم و چیرهٔ خاصه مصحوب او بفرزند خانجهان فرستاده شد ازینجا به پنج کوچ حوالی پرگنه کرانه که وطن مقرب خان است محل نزول بارگاه دولت گشت وکلاء او نود و یکقطعه یاقوت و الماس چهار قطعه برسم پیشکش و هزار گز مخمل بصیغه پا انداز با عرضداشت او گذرانیدند و صد نفر شتر برسم تصدق معروضداشتند حکم فرمودم که به مستحقان تقسیم فرمایند ازینجا به پنج کوچ دارالملک دهلی مورد رایات اقبال گشت اعتماد رای را نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده فرجی خاصه بجهت انفرزند ارسالداشتم و مقرر شد که در عرض یکماه برگشته خود را بملازمت رساند دو روز در سلیم گده مقام فرموده روز مبارکشنبه بست و سیوم بعزم شکار پرگنه پالم از میانه معمورهٔ دهلی گذشته بر کنار حوض شمسی محل نزول دولت گشت در اثناء راه چهار هزار چرن بدست خود نثار کردم بست و دو زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش اله یار ولد افتخارخان از بنگاله رسیده بود بنظر درآمد ذوالقرنین بفوجداری سانبهر دستوری یافت او پسر اسکندر ارمنی است پدرش در خدمت عرش آشیانی سعادت پذیر بود آنحضرت صبیه عبدالحی ارمنی را که در شبستان اقبال خدمت می نمود باو نسبت فرمودند ازو دو پسر بوجود آمد یکی ذوالقرنین که بقدر نشاء آگاهی و خدمت طلبی داشت و در عهد دولت من دیوانیان عظام خدمت خالصه نمکسار را بعهدهٔ او مقرر نمودند و آنخدمت را بخوبی سرانجام میکرد درینولا بفوجداری آن حدود سرفراز گشت به نغمه هندی سرے دارد سلیقه اش درین فن درست رفته و تصنیفات او مکرر بعرض رسیده و پسند افتاده لعل بیگ بخدمت داروغگی دفتر ارتغیر نورالدین قلی ممتاز گشت چار روز بنواحی پالم بشکار خوشوقت گشته به سلیم گده مراجعت نمودم در بست و نهم نوزده زنجیر فیل و دو نفر خواجه سرا و یک نفر علام و چهل و یکقطعه خروس جنگی و دوازده راس گاؤ و هشت شاخ گاؤ میش پیشکش ابراهیم خان فتح جنگ بنظر گذشت روز مبارکشنبه سی ام مطابق بست و پنجم ربیع الاول مجلس وزن قمری منعقد گشت کوکه خان را نزد خانخانان فرستاده بعضی پیغام بتقریر او حواله فرموده بودم درینولا عرضداشت او رسیده ملازمت نمود میر میران که بفوجداری صوبه میوات فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت کرد از تغیر سیف .. بحکومت دارالملک دهلی سرفراز گشت * درین تاریخ آقا بیگ و محب علی ... های دارای ایران سعادت آستانبوس دریافتند و مکتوب محبت اسلوب آن برادر ... گذرانیدند و کلگی ابلق که فرستاده بودند بنظر درآمد جوهریان پنجاه هزار روپیه

هزار سوار فرق عزت بر افراخت پدر بزرگوارم نیز مرتبه اول همین منصب پانزده‌هزاری من لطف فرموده بودند امید که در سایه تربیت و رضاجوئي من به منتهاے عمر و دولت برسد درین تاریخ باقر خان جمعیت خود را آراسته بتوزک از نظر گذرانید هزار سوار و دو هزار پیاده بخشیان عظام بقلم درآورده معروض داشتند بمنصب دوهزاری ذات و هزار سوار سرفراز ساخته خدمت فوجداري آگره بعهده او فرمودم روز چهار شنبه با اهل محل بر کشتي نشسته بباغ نور افشان رفته شد و شب در انجا استراحت کردم چون باغ مذکور بسرکار نور جهان بیگم متعلق است روز مبارک شنبه چهارم جشن بادشاهانه آراسته پیشکش عالي کشید از جواهر و مرصع آلات و اقسام الات و امتعه نفیس انچه پسند افتاد انتخاب کردم و مواري یک لک روپیه قیمت انها شد درین ایام هر روز بعد از دو پهر بر کشتي نشسته بجهت شکار بسمودگر که از شهر تا انجا چهار کروه مسافت داشت رفته شب بدولت خانه مي آیم راجه سارنگ دیو را نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با کمر مرصع مشتملبر یک قطعه یاقوت کبود و چند قطعه یاقوت سرخ نفیس ارسال داشتم چون صوبه بهار از تغیر مقرب خان بان فرزند مرحمت شده سزاولي نموده از صوبه الهاباس به بهار راهي سازد میر زاهد خویش مظفر خان از تهته آمده ملازمت نمود میر عبدالله چون بسیار پیر و منحني شده از عهده سامان لشکر و جاگیر نمیتواند بر آمد او را از تکلیف خدمت و تردد معاف داشته حکم فرمودم که هر ماه چهار هزار روپیه نقد از خزانه عامره مي گرفته باشد و در آگره و لاهور هرجا مرضي او بوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه‌الحال بسر برده بدعاے ازدیاد عمر و دولت اشتغال نماید در نهم فروردي ماه پیشکش اعتبار خان بنظر در آمد از قسم جواهر و اقمشه وغیره مواري هفتاد هزار روپیه بمعرض قبول افتاد تتمه را باو بخشیدم محب علي و اقابیگ فرستادهاے داراے ایران بیست و چهار راس اسپ و دو استر و سه قطار شتر و هفت قلاده سگ تازي و بیست و هفت طاق زربفت و یک شمامه عنبر اشهب و دو زوج قالي و دو نمد تکیه برسم پیشکش گذرانیدند و دو راس مادیان معه کره که برادرم مصحوب انها فرستاده بود نیز بنظر در اوردند روز مبارک شنبه بالتماس آصفخان با اهل محل به منزل او رفته شد جشن عالي ترتیب داده بسیارے از نفایس جواهر و نوادر اقمشه و غرایب تحف بنظر در اورد و مواري یک لک و سي هزار روپیه از هر قسم برگزیده تتمه را باو بخشیدم سي و دو زنجیر فیل از نر و ماده مکرم خان حاکم اودیسه برسم پیشکش فرستاده بود پایه قبول یافت * دریندولا گورخری بنظر در امد بغایت غریب و عجیب بعینه مانند شیر سیاه و زرد است این سیاه و سفید از سر بیني تا انتهاے دم و از نوک گوش تا سر سم خطهای سیاه مناسب جا و مقام کلان و خورد نقریبه افتاده و بر گرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده گوئی نقاش تقدیر بقلم بدایع نگار کارنامه در صحیفه روزگار گذاشته از بسکه عجب بود بعضی را گمان آن بود که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیقات به یقین پیوست که از خداوند جهان

هزار ذات و پانصد سوار بر منصب او افزوده از اصل و اضافه بچهار هزاری و دو هزار و پانصد سوار سرفراز ساخته بخدمت کمک لشکر دکن تعین فرمودم سعیدای داروغه زرگرخانه بخطاب بیبدل خانی سرفراز گشت چهار راس اسپ و پاره از نقره آلات و اقمشه که دارای ایران مصحوب آقا بیگ و محمد محب علی فرستاده بود درینولا از نظر اشرف گذشت جشن روز مبارک شنبه بستم در باغ نور منزل منعقد گشت یک لک روپیه بفرزند شهریار انعام شد مظفرخان بموجب حکم از تهته رسیده سعادت ملازمت دریافت یکصد مهر و صد روپیه نذر گذرانید لشکرخان یکقطعه لعل پیشکش آورد چهار هزار روپیه قیمت شد اسپ خاصه مصاحب نام بعبدالله خان عنایت نمودم عبدالسلام ولد معظم خان از اودیسه آمده دولت ملازمت دریافت یکصد مهر و صد روپیه نذر او بنظر گذشت منصب دوست بیگ ولد تولکخان از اصل و اضافه نهصدی ذات و چهار صد سوار مقرر شد جشن روز مبارک شنبه بست و هفتم در باغ نور افشان ترتیب یافت خلعت خاصه بمیرزا رستم و اسپ به پسر او دکهنی نام و اسپ خاصه و یک زنجیر فیل بلشکرخان مرحمت شد روز جمعه بست و هشتم بعزیمت شکار بطرف موضع سمونگر توجه نموده شب مراجعت نمودم هفت راس اسپ عراقی بایراق پیشکش اما بیگ و محب علی بنظر در آمد یکعدد مهر نور جهانی بوزن صد توله بزبردست بیگ ایلچی عنایت کردم قلمدان مرصع بصادق خان میربخشی لطف نمودم یک موضع از دارالخلافه آگره در وجه انعام خضرخان فاروقی مرحمت فرمودم درین سال هشتاد و پنج هزار بیگهه زمین و سه هزار و سیصد و بیست و پنج خروار و چهار دیهه و دو قلبه و یک قطعه باغ و دو هزار و سیصد و بیست و هفت عدد روپیه و یک مهر و شش هزار و دویست درب و هفت هزار و هشتصد و هشتاد چرن و یک هزار و پانصد و دوازده توله طلا و نقره و ده هزار دام از خزانه وزن تصدق در حضور اشرف بفقرا و ارباب استحقاق عنایت شد سی و هشت زنجیر فیل که دو لک و چهل و یک هزار روپیه قیمت آنها شده اند وجه پیشکش داخل فیلخانه خاصه شریف گشته پنجاه و یک زنجیر فیل بامرای عظام و بندهای درگاه بخشیدم *

جشن شانزدهمین نوروز از جلوس همایون

روز دو شنبه بیست و هفتم ربیع الاخر سنه هزار و سی هجری نیر اعظم عطیه بخش عالم دولتسرای حمل را بنور جهان افروز خویش منور ساخته عالم و عالمیان را شاد کام و بهره ور گردانید سال شانزدهم از جلوس این نیازمند درگاه الهی بفرخی و فیروزی آغاز شد و در ساعت مسعود و زمان محمود در دارالخلافه آگره بر تخت مراد جلوس فرمودم درین روز بهجت افروز فرزند سعادتمند شهریار بمنصب هشت هزاری و چهار

از حیاتش منقطع گشت چون در زائچه طالع پدرش ثبت افتاده بود که درین سال
پسر او موت شود همه منجمان اتفاق داشتند بر اینکه او نخواهد ماند وجوتکرای بخلاف
می‌گفت که غبار آسیبی بر دامن حیاتش نخواهد نشست پرسیده که بچه دلیل
گفت که در زائچه طالع حضرت نوشته شده که درین سال از هیچ رهگذر کلفتی و گرانی
بخاطر مبارک راه نیابد و توجه خاطر اشرف بسیار است درین صورت می باید که
آسیبی باو نرسد و فرزندی دیگر ازو موت شود قضارا چنانچه گفته بود بظهور آمد و این
از چنان مهلکه جان برد و پسرے که از صبیه شهنواز خان داشت در برهانپور موت شد
غیر ازین بسیاری از احکام او مطابق افتاده که خالی از راستی نیست و درین واقعات
بتقریبات ثبت شده * بنابرین فرمودم که اورا بزر کشیدند شش هزار و پانصد روپیه
بر آمد بانعام او مقرر گشت محمد حسین جابری بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی
صوبه اودیسه سرفرازی یافت منصب لاچین منجم قاقشال بالتماس مهابتخان از اصل
و اضافه هزاری ذات و پانصد سوار مقرر شد محمد حسین برادر خواجه از کانگره آمده
ملازمت نمود به بهادر خان اوزبک فیل عنایت نموده مصحوب وکیل او فرستادم
هرمز و هوشنگ پسران میرزا محمد حکیم بنابر حزم و احتیاط که از لوازم پاس
سلطنت و جهانداری است در قلعه گوالیار محبوس بودند درینولا هردو را بحضور
طلبداشته حکم فرمودم که در دارالخلافه آگره می بوده باشند روزینه که باخراجات ضروری
کفایت کند مقرر گشت درین ایام رودرپهنا چارج نام برهمنی که از دانشوران این گروه
است در بنارس بافاده و استفاده اشتغال داشت دولت ملازمت دریافت الحق
مطالب عقلی و نقلی را خوب ورزیده و در فن خود تمام است از غرائب سوانح که
درینولا بظهور پیوست آنکه در سی ام فروردی ماه سنه حال در یکی از مواضع پرگنه
جالندهر هنگام صبح از جانب مشرق غوغائی عظیم مهیب برخاست چنانچه نزدیک
بود که ساکنان آن از هول آن صدای وحشت افزا قالبها تهی کنند در اثنای این شور
و شغب روشنی از بالا بزمین افتاده و مردم را گمان شد که مگر از آسمان آتش
میبارد بعد از لحظه که آن شورش تسکین یافت و دلهای آشفته از سراسیمگی و هول باز
آمد قاصد تیز رو نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده این سانحه اعلام نمودند
او در لحظه سوار شده خود را بمقصد میرساند و بسر آن قطعه زمین رفته بنظر در می آرد
مقدار ده دوازده گز زمین در عرض و طول بنوعی سوخته بود که اثری از سبزه و گیاه نماند
هنوز اثر حرارت و تفسیدگی داشت فرمود که آنقدر زمین را بکنند هرچند بیشتر
میکندیدند حرارت و تپش بیشتر ظاهر میگشت تا بجائے رسید که پارچه آهن تفته
نمودار شد بمرتبه گرم بود که گویا از کوره آتش برآورده اند بعد از زمانے سرد شد و
آن را برگرفته بمنزل خود آورده در خریطه نهاده و مهر کرده بدرگاه فرستاد فرمودم که در
حضور وزن کنند یکصد و شصت توله برآمد باستاد داؤد حکم کردم که شمشیرے و خنجری
و کاردی ترتیب داده بنظر درآورد عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و ازهم میریزد

افرین است چون نادر بود داخل سوغات‌هاے برادرم شاه عباس نموده شد بهادرخان
اوزبک از اسپان پنچاق و اقمشه عراق برسم پیشکش فرستاده بود بنظر در امد خلعت
زمستانی بجهت ابراهیم خان فتح جنگ و امراے بنگاله مصحوب مومن شیرازی
فرستاده شد در پانزدهم پیشکش صادقخان گذشت از هر قسم موازی پانزده هزار روپیه
گرفته تتمه باو بخشیدم فاضل خان نیز درین روز پیشکشی فراخور حالت خویش
گذرانید قلیلی گرفته شد روز مبارک شنبه که این جشن شرف آراستگی یافت دو پهر
و یک گهری از روز گذشته بر تخت مراد جلوس نمودم حسب الالتماس مدارالملکی
اعتمادالدوله جشن شرف در منزل او منعقد گشت پیشکش نمایان از نوادر و نفایس
هر دیار ترتیب داده در تکلفات افزوده بود بهمه جهت موازی یک لک و سی و هشت
هزار روپیه بر داشته شد درین روز یک عدد مهر نورن دویست توله بزبیل بیگ ایلچی
عنایت نمودم دریندولا ابراهیم خان خواجه سراے چند از بنگاله برسم پیشکش فرستاده
بود یکی ازانها خنثی ظاهر شد هم آلت مردی و هم محل مخصوص زنان دارد اما
خصیه ظاهر نیست از جمله پیشکش مشارالیه دو منزل کشتی است ساخت بنگاله
نهایت لطیف اندام موازی ده هزار روپیه صرف زینت انها نموده بود بے تکلف
بادشاهانه کشتی هاست شیخ قاسم را صاحب صوبه الهاباس ساخته بخطاب محتشم
خانی و منصب پنجهزاری امتیاز بخشیدم و حکم کردم که دیوانیان جاگیر اضافه اورا
از محال غیر عملی تنخواه نمایند راجه شیام سنگه زمیندار سری نگر بعنایت اسپ
وفیل سرفرازی یافت دریندولا بعرض رسید که یوسف خان ولد حسین خان در لشکر ظفر
اثر دکن بمرگ مفاجات ودیعت حیات سپرد چنین شنیده شد که دریندمدت که در جاگیر
بود چندان فربه شده بود که باندک حرکتی و ترددی نفسش کوتاهی میکرد روزی که
خرم را ملازمت می نمود در امد و رفت نفسش می سوخت چنانچه در وقتی که سروپا
داده بود در پوشیدن و تسلیم کردن عاجز شده بود در تمام اعضایش رعشه افتاده بصد
محنت و جان کندن تسلیم کرده خود را بیرون انداخت و در پناه سرا پرده افتاده
از هوش رفته نوکرانش بر پالکی انداخته بخانه رسانیدند و بمجرد رسیدن پیک احل
در رسید و فرمان یافت و این خاک توده گران بار را بخاکدان فانی گذاشت در غره
اردی بهشت ماه بزبیل بیگ ایلچی خنجر خاصه عنایت نمودم بتاریخ چهارم
ماه مذکور جشن کار خیر فرزند شهریار نشاط افزای خاطر گردید مجلس حنابندی
در دولتخانه مریم الزمانی اراستگی یافت جشن نکاح در منزل اعتمادالدوله منعقد
گشت و من خود با اهل محل بدانجا رفته بزم نشاط آراستم بعد از گذشتن هفت
گهری از شب جمعه بمبارکی نکاح شد امید که برین دولت روز افزون فرخنده و میمون باد
روز سه شنبه نوزدهم در باغ نور افشان بفرزند شهریار چار قب مرصع با دستار و کمر بند
و دو راس اسپ یکی عراقی بازین طلا و دیگری ترکی بازین نقاشی عنایت شد درین ایام
شاه شجاع آبله برآورده و بحدی شدت کرده که آب از گلویش فرو نمی رفت و امید

گردانیدند و مقهوران برگشته روزگار تا به برهانپور عنان مسارعت باز نکشیدند نوشته خرم بخواجه ابوالحسن رسید که تا آمدن ما دران طرف آب توقف نماید و مقارن با عساکر اقبال بفوج منقلا پیوست و کوچ بکوچ تا برهانپور شتافت و هنوز آن مخذولان بے عاقبت پاے ادبار بر قرار داشته بر دور شهر نشسته بودند چون مدت دوسال بندهاے درگاه بآن مقهوران در زد و خورد بودند بانواع و اقسام رنج و تعب از بیجاگیری و عسرت غله کشنده بودند از سواري دایمي اسپان زبون شده بنابران نه روز در سرانجام لشکر توقف افتاد درین نه روز سي لک روپیه و چیزه بسیار به سپاه منصور قسمت نموده و سزاولان گماشته مردم را از شهر بر آورده اند و هنوز بهادران رزم دوست دست بکار نبرده بودند که آن سیه بختان تاب مقاومت نیاورده مانند بنات النعش ازهم پاشیدند و جوانان تیز جلو از عقب در آمده بسیاری را به تیغ انتقام بر خاک هلاک انداختند و بهمین دستور فرصت نداده زده و کشته تا کهرکي که جاے اقامت نظام الملک وغیره مقهوران بود بردند یک روز پیشتر آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره آگاهي یافته نظام الملک را باهل و عیال و احمال و اثقال بقلعه دولت آباد برده بود جائیکه درپیش چهله و حمچه داشت پشت به قلعه داده نشست و بیشتر از مردم او بر اطراف ملک پراگنده شدند سران لشکر ظفر اثر باسپاه کینه خواه سه روز در بلده کهرکي توقف نموده شهری را که در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بنوعي خراب ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که برونق اصلي باز آید مجملاً بعد از انهدام آن بناها راے ها بران قرار یافت که چون هنوز فوجے از مقهوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند یک مرتبه تا آنجا رفته ارباب فتنه را تنبیه بر اصل نموده از بردو سامان ادوقه کرده کمک گذاشته باید برگشت و باین عزیمت روانه شده تا قصبهٔ پتّن شتافتند و عنبر مقهور مزور حیله ساز وکلا و امرا فرستاده شروع در عجز و زاري نمود که بعد ازین سرشته بندگي و دولتخواهي از دست ندهم و از حکم قدم بیرون نه نهم و آنچه فرمان شود از پیشکش و جریمه مدت داشته بسرکار مي رسانم اتفاقاً درین چند روز عسرت تمام از گراني غله در اردو راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعي از مقهوران که قلعه احمد نگر را محاصره داشتند از طنطنه نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نمودند و از دور قلعه برخاستند بنابرین فوجے بکمک خنجر خان فرستاده مبلغي برسم مدد خرج ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته دولت خواهان مظفر و منصور باز مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاري بسیار مقرر گشت که سواے ملکی که از قدیم در تصرف بندهاى درگاه بود موازي چهارده کروه دیگر از محالی که متصل بسرحدهاے پادشاهي است واگذارند و پنجاه لک روپیه برسم پیشکش بخزانه عامره رسانند افضلخان را رخصت نموده کلگي لعلی که داراے ایران فرستاده بود و تعریف آن درجاے خود نوشته شده بجهت خرم عنایت نموده فرستادم و بمشارالیه خلعت و فیل و دوات و قلم مرصع مرحمت شد خنجرخان که در محاصره قلعه احمدنگر مصدر خدمات پسندیده و ترددات

فرمودم که درینصورت با آهن دیگر ممزوج ساخته بعمل آورد چنانچه فرموده بودم سه حصه آهن برق و یک حصه دیگر آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه کارد و یکقبضه خنجر ساخته بنظر آورد از آمیزش آهن دیگر جوهر برآورده بود بدستور شمشیر یمانی و جنوبی اصیل خم میشد و اثر خم نمی ماند فرمودم که در حضور آزمودند بغایت خوب برید برابر شمشیرهاے اصیل اول یکی را شمشیر قاطع دیگرے را برق سرشت نام کردم بیبدل خان رباعي که افاده این مضمون نماید گفته معروضداشت

از شاه جهانگیر جهان یافت نظام * افتاده بعهد او ز برق آهن خام
زان آهن شد بحکم عالمگیرش * یک خنجر و کارد با دو شمشیر تمام

و شعله برق بادشاهي تاریخ یافته دریندولا راجه سارنگدیو که نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود عرضداشت کرده بود که این مرید حسب الحکم از الهاباس متوجه صوبه بهار گردید امید که از عمر خود برخوردار باشد قاسم خان بعنایت نقاره سربلندي یافت درین تاریخ علیم الدین نام ملازم خرم عرضداشت او را مشتملبر نوید فتح با شست مرصع که بطریق نذر فرستاده بود آورده گذرانید خلعت بجهت او ارسال داشته رخصت فرمودم امیر بیگ برادر فاضل بیگ خان بدیوانگي سرکار فرزند شهریار و محمد حسین برادر خواجه جهان به بخشیگري و معصوم بخدمت میر سامانی او مقرر گشتند سید حاجي بکمک لشکر ظفر اثر دکن دستوري یافت و اسپ باو عنایت کردم و مظفر خان بخدمت بخشیگري سرفرازي یافت * چون دریندولا والده امامقلیخان والي توران مکتوبے مشتمل بر اظهار نسبت اخلاص و مراسم اشنائي به نور جهان بیگم فرستاده و از تحفه هاے آندیار برسم سوغات ارسال داشته بود بنابرین خواجه نصیر را که از بندهاے قدیم و خدمتگاران زمان شاهزادگي من است از جانب نورجهان بیگم برسم رسالت و مکتوبے با نفایس ایندملک مصحوب او ارسالداشته شد درین ایام که باغ نور افشان محل نزول بارگاه اقبال بود بچه رنگ هشت روزه از بالاے بام دولتخانه که هست گز ارتفاع داشت جستي زده خود را بر زمین گرفت و بجست و خیز در آمد و اصلا اثر آسیب و رنج در او پدید نیامد * در چهارم خرداد ماه الهي افضل خان دیوان خرم عرضداشت او را مشتملبر نوید فتح و فیروزي اورده استانبوس نمود تفصیل این اجمال انکه چون لشکر منصور بحوالي اوجین رسید جمعي از بندهاے درگاه که سر قلعه ماندو بودند نوشته فرستادند که فوجے از مقهوران قدم جرأت و بے باکي پیش نهاده از آب نربده گذشتند و دهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته بتاخت و تاراج آن مشغول اند مدارالمهامی خواجه ابوالحسن با پنجهزار سوار برسم منقلاے تعین شد که گرم و چسپان شتافته سزاے آن گروه باطل نیز بدهد خواجه شبگیر زده هنگام طلوع صبح برلب آب نربده رسیده بود که انها آگهي یافتند لحظه پیشتر بآب زده خود را بساحل سلامت رسانیده بودند که بهادران تیز جلو به تعاقب شتافته قریب چهار کروه دیگرانها را راندند و بسیاري را به شمشیر انتقام مسافر راه عدم

اضافه دو هزاري و پانصد سوار حکم فرمودم چون مکرر از فضایل و کمالات قاضي نصیر برهانپوري استماع افتاده بود خاطر حقیقت جوے را بصحبت مشارالیه رغبت افزود دریبولا حسب الطلب بدرگاه آمده عزت دانش او را پاس داشته باکرام و احترام دریافتم قاضي درعلوم عقلي و نقلي از یکتایان عصر است وکم کتابے باشد که بمطالعه او نرسیده لیکن ظاهرش را بباطن آشنائي کمتر است و از صحبت او محظوظ نمیتوان شد چون بدرویشي و زاویه گزیني بغایت راغب و مایل یافتم پیروي خاطر او نموده تکلیف ملازمت نکردم و پنجهزار روپیه عنایت فرموده رخصت دادم که بوطن خود شتافته آسوده خاطر روزگار بسر برد در غره امرداد ماه الهي باقر خان بمنصب دو هزاري ذات و هزار و دویست سوار سرفراز گشت و از آمرا و بندهاے بادشاهي که در فتح دکن ترددات شایسته بتقدیم رسانیده بودند سي و دو نفر باضافه هاے لایق عز اختصاص یافتند عبدالعزیز خان نقشبندي که بحکومت قندهار تعین شده حسب الالتماس فرزند خانجهان بمنصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار سرفراز شد در غره شهریور شمشیر مرصع بزنبیل بیگ ایلچي عنایت نمودم و یک دیهه از اعمال دارالخلافه که مبلغ شانزده هزار روپیه جمع داشت نیز باو لطف شد * دریبولا حکیم رکنا را بجهت شورش مزاج و بدخوئي و عدم وقوف لایق خدمت ندانسته رخصت فرمودم که هرجا خواهد برود چون بعرض رسید که هوشنگ برادر زاده خانعالم خون ناحق کرده در حضور طلبداشته بازپرس کردم و بعد از ثبوت حکم بقصاص او شد حاشا که درین امور رعایت خاطر شاهزاده نکرده تا بامرا و سایر بندها چه رسد امید که توفیق رفیق باد غره شهریور ماه حسب الالتماس آصف خان بمنزل او رفته در حمامي که بتازگي ساخته بود غسل کرده شد بے تکلف بسیار نفیس و مکلف حمامے است بعد از فراغ غسل پیشکش لایق بنظر درآورد و انچه پسند افتاد برگزیده تتمه باو بخشیدم وظیفه خضر خان خاندیسي از اصل و اضافه هزار روپیه مقرر شد * درین ایام بعرض رسید که کلیان نام آهنگرے بر زنے هم از صنف خود عاشق زار است و پیوسته سر در پے او دارد و اظهار شیفتگي مینماید آن ضعیفه باوجودیکه بیوه است اصلا بآشنائي او تن نمیدهد و محبت این بیچاره دل داده در باطنش سرایت نمیکند هردو را بحضور طلبداشته بازپرس نمودم و هرچند آنعورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف داده شد اختیار نکرد درینوقت آهنگر مذکور گفت که اگر یقین دانم که اورا بمن عنایت فرمایند خود را از بالاے شاه برج قلعه مي اندازم من از روے مطایبه گفتم که شاه برج موقوف اگر دعوي محبت تو از صدق فروغي دارد خود را از بام این خانه انداز من او را حکمي بتو میدهم هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دویده خود را بزیر انداخت بمجرد افتادن از چشم و دهانش خون جاري شد من ازان هزل و مطایبه ندامت بسیار کشیدم و آزرده خاطر گردیدم بآصف خان فرمودم که او را بخانه برده تیمارداري نماید چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود بهمان آسیب درگذشت

شایسته شده بود بمنصب چهار هزاری ذات و هزار سوار سرفرازی یافت مکرم خان
حسب الحکم از صوبه اوڑیسه آمده [illegible] بدولت ملازمت مستسعد گشت عقد
مرواریدی برسم پیشکش گذرانید معز الملک ولد بهادر الملک بخطاب نصرتخانی
سرفراز گردید باودی رام دکهنی علم [illegible] شد و عزیز الله ولد یوسف خان بمنصب هزاری
ذات و پانصد سوار ممتاز گشت روز مبارکشنبه بست و یکم مقربخان از صوبه بهار
رسیده دولت ملازمت دریافت دریدوا آقا علی و محب علی بیگ و حاجی بیگ
و فاضل بیگ فرستادهای دارای ایران که بدفعات آمده بودند رخصت فرمودم
بآقا بیگ سرو پا و خنجر و جیغه مرصع و چهل هزار روپیه نقد انعام شد و محبعلی بیگ
بخلعت و سی هزار روپیه سرفراز گشت و بهمین دستور بدیگران نیز درخور شایستگی
خود انعام ها شد و داد دوستی [illegible] مناسب [illegible] بجهت برادر والا قدر مصحوب نامبردها
فرستاده شد درین تاریخ مکرم خان [illegible] صوبگی دار الخلافه دهلی و خدمت
فوجداری میوات سرفراز [illegible] بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد
سوار اصل و اضافه عراقتخان [illegible] بمنصب دو هزاری و هزار سوار و گردهر
بد رای [illegible] سال کچوهه بهزار و دو [illegible] سوار ممتاز گشتند در بیست و نهم
[illegible] بیگ [illegible] فرستاده دارای ایران [illegible] ملازمت نمود و مکتوب آن برادر عالی قدر
مشتمل بر مراتب محبت و یکجهتی [illegible] انچه برسم سوغات فرستاده بود بنظر
در آورد در غره [illegible] ماه الهی فیل خاصه [illegible] بجهت فرزند خان جهان فرستادم
[illegible] ملازم خرم [illegible] آورده گذرانیده التماس اسپ بخشی نموده بود
[illegible] کسی داس مشرف [illegible] فرمودم که هزار راس اسپ از طویله سرکار در پانزده روز سامان
نموده همراه روانه سازد و اسپ [illegible] دارای ایران از غنایم لشکر روم ارسال داشته
بود بخرم عنایت نموده فرستادم درین روز غیاث الدین نام ملازم ارادتخان عرضداشت
[illegible] را مشتمل بر نوید فتح آورده بود گذرانیده در اوراق گذشته از شورش و فتنه انگیزی
زمینداران کشتوار و فرستادن جلال پسر دلاور خان نگاشته کلک بیان گشته بود چون این
مهم از و سر و سامان پسندیده نیافت بارادتخان حکم شده بود که خود بآن خدمت
شایسته شتافته مفسدان بد سرانجام را تنبیه و تادیب بر اصل دهد و بنوعی ضبط آن
کوهستان نماید که غبار تفرقه و آشوب بر حواشی آن ملک نه نشیند مومی الیه
بموجب فرموده شتافته خدمت شایسته ظاهر ساخت و اهل فتنه و فساد بصحرای
آوارگی سر نهاده هر یک بجائی بدر رفتند و مجدداً خار شورش و آشوب آن ملک برکنده
شد و بمردم کاری استحکام داده و ضبط تهانجات نموده بکشمیر مراجعت کرد بجلدوی
این خدمت پانصد سوار بر منصب ارادتخان افزودم چون خواجه ابوالحسن بر مهم دکن
مصدر ترددات شایسته و خدمات پسندیده شده بود هزار سوار بر منصب مشارالیه
اضافه فرمودم * احمد بیگ برادر زاده ابراهیم خان فتح جنگ بصاحب صوبگی
[illegible] سرفراز گشته بخطاب خانی و علم و نقاره بلند مرتبه شد و منصب او از اصل و

و غذاهاے ناموافق محافظت نمود امید که حکیم حقیقی از شفاخانه غیب صحت
کامل نصیب کناد روز دوشنبه دوازدهم ماه مذکور مطابق بیست و پنجم شهر شوال
سنه یکهزار و سی هجری جشن وزن شمسی بمبارکی و فرخی آراستگی یافت چون
درسالگذشته بیماری صعب کشیده پیوسته در صحت و آزار گذرانیده بودم بشکر آنکه
چنین سالی بخیریت و سلامت بانجام رسیده در سر اغاز سال حال اثر صحت بر چهرهٔ
مراد پدید آمد نور جهان بیگم التماس نمود که وکلای او متصدی این جشن عالی
باشند الحق مجلسی ترتیب نمود که حیرت افزای نظارگیان گشت از تاریخی که
نور جهان بیگم در عقد از دواج این نیازمند در آمده اگرچه در همه جشن‌هاے وزن
شمسی و قمری لوازم ادا چنانچه لایق این دولت بوده باشد ترتیب نموده سرمایه
اسباب سعادت و نیک بختی دانسته است لیکن درین جشن بیش از بیش در تکلفات
افزوده در آراستن مجلس و ترتیب بزم نهایت توجه بکار برد و جمعی از بندهای
پسندیده خدمت و خواصان مزاجدان که درین ضعف از روے اخلاص و جانفشانی
پیوسته حاضر بوده پروانه صفت بر گرد سرم میگشتند بنوازشات لایق از خلعت و کمر
شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسپ و فیل و خوانها پر از زر هر کدام در خور پایه خویش
سرفرازی یافتند با آنکه از اطبا خدمت شایسته بظهور نیامده بود باندک خفتی
که دو سه روز دست میداد تقریبات برانگیخته انواع و اقسام مراحم بظهور آمده درین
جشن همایون نیز بانعامات لایق از نقد و جنس کام دل برگرفتند بعد از فراغ جشن
مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن امید اهل نشاط و ارباب استحقاق
ریخته شد و جوتکرای منجم که نوید بخش صحت و تندرستی بود بمهر و روپیه وزن نموده
مبلغ پانصد مهر و هفت هزار روپیه بابت صیغه در وجه انعام او مقرر شد در آخر مجلس
پیشکشهای که بجهت من ترتیب داده بودند بنظر در آوردند از جواهر مرصع آلات و اقمشه
و اقسام نفایس انچه خاطر پسند افتاد برگزیدم بالجمله مواری دو لک روپیه صرف
این جشن عالی بابت انعاماتی که نور جهان بیگم کرده بقلم در آمد سوای انچه برسم
پیشکش گذرانید در سنوات گذشته که من صحت داشتم سه من و یک دو سیر بیشتر
یا کمتر بوزن در می آمدم امسال بنابر ضعف و لاغری دو من و بیست و هفت سیر شدم
روز مبارک شنبه غره ماه الهی اعتقاد خان حاکم کشمیر بمنصب چهار هزاری و دو هزار
و پانصد سوار سرفرازی یافت راجه گجسنگهه بمنصب چهار هزاری و سه هزار سوار
ممتاز گشت چون خبر بیماری من بفرزند شاه پرویز میرسد بفرمان طلب مقید نا شده
بی تابانه متوجه ملازمت میگردد بتاریخ چهاردهم ماه مذکور در ساعت مسعود
و زمان محمود آن فرزند سعادت مند بدولت استانبوس مستسعد گشته سه بار بر
دور تخت گردید هر چند مبالغه نموده سوگند می دادم و منع میفرمودم او در زاری
و تضرع افزوده بیشتر اغراق بکار می برد دست او را گرفته جانب خود کشیدم و از روی
شفقت و عاطفت در اغوش عزت تنگ در آورده التفات و توجه بسیار ظاهر ساختم

عاشق که جان نثار برای آستانه ساخت * از شوق جان سپرد و اجل را بهانه ساخت
حسب‌الالتماس مهابتخان منصب لاچین قاقشال از اصل و اضافه هزاری ذات و
پانصد سوار مقرر شد در سوانح گذشته ایمائی بران رفته که روز جشن دسهره در کشمیر
اثر گرفتگی نفس و کوتاهی دم در خود احساس نمودم مجملاً از کثرت باریدگی و
رطوبت هوا در مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاهر شد
رفته رفته بامتداد و اشتداد انجامید از اطبائی که در ملازمت بودند نخست حکیم
روح‌الله متصدی علاج گشت و یک چندے بدواهاے گرم ملایم تدبیرات بکار برد
بظاهر اندک تخفیفی شد چون ازان گریوه بر آمدم باز شدت ظهر ساخت درین مرتبه
روزی چند بشیر بز و باز بشیر شتر پرداخت از هیچ کدام فایده بر اصل نیافتم مقارن
اینحال حکیم رکنا که از سفر کشمیر معاف داشته در اگره گذاشته بودم بخدمت پیوست
و از روے دلیری و اظهار قدرت مرتکب معالجه شد و مدار بر ادویه گرم و خشک نهاد
از تدبیرات او نیز فایده مرتب نگشت بلکه بسبب افزونی حرارت و خشکی دماغ و
مزاج شد و بغایت ضعیف گشتم و مرض رو باشتداد نهاد و محنت بامتداد انجامید
درین قسم وقتے و چنین حالتے که دل سنگ بر من میسوخت صدرا پسر حکیم مرزا محمد
که از اطبای عمده عراق بود در عهد دولت پدر بزرگوارم از ولایت آمده بود بعد ازانکه تخت
سلطنت بوجود بی نیازمند ارا‌ستگی یافت چون بجوهر استعداد و تصرف طبیعت
از همگنان امتیاز داشت در مقام تربیت او شده بخطاب مسیح‌الزمانی امتیاز بخشیدم
و پایه اعتبار از دیگر اطبا که در ملازمت بودند بر افزودم بگمان آنکه شاید وقتی از اوقات
مصدر خدمتی تواند شد آن حق ناشناس باوجود چندین حقوق و منت و رعایت
مرا باین روز دیده و بچنین حال پسندیده اصلا بدوا و علاج خود را آشنا نمی ساخت
با آنکه از جمیع اطبا که در ملازمت حاضر بودند بقدر امتیازی داشت متصدی علاج
نمیشد هرچند عنایت و التفات ظاهر ساخته بمدارا و مواسات تکلیف می نمودم
بیشتر صلب شده در جواب می گفت که بر دانش و حذاقت خود این قدر اعتماد
ندارم که متصدی علاج توانم گشت و همچنین حکیم ابوالقاسم پسر حکیم‌الملک باوجود
نسبت خانه‌زادگی و حقوق تربیت متوهم و متوحش خود را ظاهر می ساخت که
از رویت خاطر مستشعر و متاذی می شد تا بمعالجه چه رسد ناگزیر دست از همه باز
داشته از تدبیرات ظاهری دل برکنده خود را بحکیم علی‌الاطلاق سپردم چون در نشاء
پیاله تخفیفی می شد روز هم بخلاف ضابطه و معتاد ارتکاب می نمودم رفته رفته
بافراط کشید و مقارن گرم شدن هوا ضرر آن محسوس گشت ضعف و محنت رو بفزونی
نهاد نورجهان بیگم که تدبیر و تجربه او ازین اطبا بیشتر است خصوص که از روے
مهربانی و دلسوزی باشد در مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم
حال باشد شد اگرچه پیش ازین هم علاجے که اطبا میکردند بصلاح و صوابدید او بود لیکن
درینوقت مدار در مهربانی او نهادم و شراب را بتدریج کم کرد و از چیزهاے نا مناسب

سرزمین خوشی اختیار نموده شهرے بنا نهاده شود که در موسم تابستان محل اقامت باشد و الا بجانب کشمیر عنان عزیمت معطوف گردد و مظفر خان را بحفظ و حراست دارالخلافه آگره گذاشته به نقاره و اسپ و فیل سرفراز فرمودم میرزا محمد برادر زاده او را بفوجداري نواحي شهر مقرر داشته بخطاب اسد خاني و اضافه منصب ممتاز گردانیدم * و باقر خان را بخدمت صوبه داري صوبه اوده سرفراز ساخته رخصت فرمودم * بست و ششم ماه مذکور از نواحي متهرا فرزند اقبال مند شاه پرویز بصوبه بهار و محال جاگیر خودش دستورے یافت سروپاے خاصه با نادري و خنجر مرصع و اسپ و فیل لطف فرموده رخصت نمودم امید که از عمر برخوردار باشد مکرم خان حاکم دهلي بدولت زمین بوس سرفراز شد در ششم ماه بدارالملک دهلي نزول اتفاق افتاد دو روز در سلیم گده مقام فرموده به نشاط شکار مشغول گشتم درینولا بعرض رسید که جادو راي کهاتهه که از سرداران عمده دکن است برهنموني سعادت و بدرقه توفیق دولتخواهي اختیار نموده در سلک دولت خواهان و بندها منتظم گردید فرمان مرحمت عنوان با خلعت و خنجر مرصع مصحوب نراین داس راتهور عنایت نموده بجهت او فرستادم غره دیماه الهي مطابق هفتم شهر صفر سنه ١٠٣١ هجري مقصود برادر قاسم خان بخطاب هاشم خاني و هاشم بیگ خوشي بخطاب جان نثار خاني سرفراز گشتند هفتم ماه مذکور در مقام هردوار که برکنار گنگ واقع است نزول سعادت اتفاق افتاد هردوار از معتمد معابد مقرر هنود است و بسیارے از برهمنان و تجرد گزیدان دریں مقام گوشهٔ انزوا اختیار نموده بآئین دین خویش یزدان پرستي مي نمایند بهر کدام درخور استحقاق از نقد و جنس تصدق لطف فرمودم چوں آب و هواے ایں دامن کوه پسند خاطر نیفتاد و سرزمینی که اقامت دراں توان کرد بنظر در نیامد بسمت دامن کوه جمو و کانگره نهضت فرمودم درینولا بعرض رسید که راجه بهاؤ سنگه در صوبه دکن بسافر ملک عدم گشت از افراط شراب بغایت ضعیف و زبوں شده بود ناگاه غشي برو مستولي میگردد هرچند اطبا تدبیرات بکار برده داغها بر فرق سر مي سوزند بهوش نمي آید یک شباں روز بے شعور افتاده روز دیگر میگذرد دو زن و هشت کنیز خود را بآتش وفاے او سوختند جگت سنگه برادر کلانش و مهاسنگه برادر زاده او هردو نقد حیات در کار شراب کرده بودند مشارالیه از انها عبرت نگرفته جان شیریں بآب تلخ فروخت بغایت وجیهه و نیک ذات و سنجیده بود از ایام شاهزادگي بخدمت من پیوسته بمیامن تربیت من بوالا پایه پنجهزاري رسیده بود چوں ازو فرزندی نمانده نبیره برادر کلانش را باوجود صغر سن بخطاب راجگي سرفراز ساخته منصب دو هزاري ذات و هزار سوار عنایت فرمودم پرگنه انبیر که وطن انهاست بدستور سابق بجاگیر او مقرر شد تا جمعیت او متفرق نشود اصالت خان پسر خانجهان بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفراز شد هشتم ماه مذکور در سراے آلوتوه منزل شد چوں پیوسته به نشاط شکار مشغولم و طبیعت بخوردن گوشت جانوراني که به دست خود شکار مي کنم بیشتر راغب

امید که از عمر و دولت برخوردار باشد درینولا بیست لک روپیه خزانه مصحوب
الهداد خان بجهت صرف ضروریات لشکر دکن نزد خرم فرستاده شده مشارالیه بعنایت
فیل و علم سرفرازی یافت در بیست و هشتم قیام خان قراول بیگی بمرض طبیعی ودیعت
حیات سپرد از خدمتگاران مزاجدان بود و قطع نظر از فنون شکار و مهارت او درین فن
از اکثر جزویات خبردار بود و پیروی مزاج من بسیار کرده بود بالجمله ازین سانحه
خاطرم سخت گرانی پذیرفت امید که ایزد تعالی او را بیامرزاد * بتاریخ بست و
نهم والده نور جهان بیگم بجوار رحمت الهی پیوست از صفات حمیدهٔ این کد بانوی
خاندان عفت چه نویسم بی اغراق در پاکی طینت و دانائی و سایر خوبیهای که زیور
عورات است مادر دهر همتای او نزاده و مادر او را از مادر حقیقی خود کمتر نمیدانستم
نسبت تعلق و رابطهٔ محبت که اعتمادالدوله را باو بود یقین که هیچ شوهری را با
همسر خود نبوده ازینجا باید قیاس کرد که بران پیر غم زده چه گذشته باشد و همچنین
از نسبت تعلق نور جهان بیگم با چنین والده چه توان نوشت فرزندی مثل آصفخان
با نهایت خردمندی و دانائی جامهٔ شکیبائی چاک کرده از لباس اهل تعلق برآمده
پدر مجروح خاطر را از مشاهدهٔ حال گرامی فرزند غم بر غم و درد بر درد افزود هرچند
به نصیحت پرداخت سود مند نیامد روزی که من به پرسش رفتم چون ابتدای
شورش مزاج و آزردگی خاطر او بوده از روی شفقت و مرحمت حرفی چند نصیحت
آمیز فرموده بجد نگرفتم و وا گذاشتم تا آن آشوب فرو نشیند بعد از روزی چند جراحت
درونی او را بمرهم التفات علاج کرده باز بلباس اهل تعلق می آورم اگرچه اعتمادالدوله
بجهت رضا جوئی و پیروی خاطر من بظاهر خود را ضبط میکرد و اظهار حوصله مینمود
لیکن بااین نسبت الفتی که او را بود حوصله چه همراهی تواند کرد غرهٔ آبان ماه
الهی سربلند خان و جانسپار خان و باقیخان بعنایت نقاره سربلندی یافتند عبدالله
خان بی رخصت صاحب صوبه دکن بمحال جاگیر خود آمده بدیوانیان عظام فرمودم
که جاگیر او را تغیر نمایند باعتماد رای حکم شد که سزاولی نموده او را بصوبه مذکور
رساند * پیش ازین مجملی از احوال مسیح الزمان ثبت افتاد که باوجود چندین
حقوق تربیت و نوازش درین قسم بیماری توفیق خدمتگاری نیافت غریب تر آنکه
بیکبار پردهٔ آزرم از پیش برگرفته التماس سفر حجاز و زیارت خانه مبارک نمود ازانجا
که در همه وقت در همه کارها توکل این نیازمند بذات خداوند بی نیاز و کریم کارساز
است کشاده پیشانی رخصت فرمودم با آنکه از همه قسم سامان داشت بست هزار
روپیه بجهت مدد خرچ انعام شد امید که حکیم علی الاطلاق بی وسیله اطبا و سبب
دوا این نیازمند را از شفا خانهٔ کرم خود صحت عاجل و شفای کامل کرامت
کناد چون هوای آگره از ممر شدت حرارت و افراط گرما بمزاج من سازگار نبود بتاریخ
سیزدهم روز دوشنبه آبان ماه الهی سنه شانزده رایات عظیمت بر سمت کوهستان
شمالی برافراشته شد که اگر هوای ناحیت باعتدال قریب باشد بر کنار آب گنگ

درمیان آں خالهاے فیروزه رنگ افتاده بر دور آں هر خط فیروزه رنگ کشیده مشتملبر هشت کنگره و بر دور آں خط فیروزه بعرض دو انگشت سرخ گل شفتالو و باز بر گردن آں خط فیروزه رنگ و پایهایش نیز سرخ رنگ زنده را که وزن فرموده شد یکصد و پنجاه و دو توله بر آمد بعد از کشتن و پاک ساختن یک صد و سي و نه توله شد دیگر مرغ زرین است که ساکنان لاهور شن گویند و کشمیریاں پوط نامند رنگش از عالم سینه طاؤس و بالاے سر کاکل و دمش مقدار چهار پنج انگشت زرد مانند شهپر طاؤس و جثه سراسر قار غایتاً گردن قار دراز و ے اندام است و ازیں کوتاه و باندام برادرم شاه عباس مرغ زریں خواسته بود چند قطعه مصحوب ایلچي او فرستاده شد روز دوشنبه جشن وزن قمري آراستگي یافت دریں جشن نور جهاں بیگم بچهل و پنج کس از امرای عظام و بندهاے نزدیک خلعت داد چهاردهم ماه مذکور موضع بهلون از مضافات سیبا محل نزول اردوے گیهاں پوی گردید چوں هواے سیر کانگره و کوهستان مذکور پیوسته مرکوز خاطر بود اردوی کلاں را دریں مقام گذاشته باجمعي از بندهای مخصوص واهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شدم چوں اعتمادالدوله بیمار بود در اردو گذاشتم و صادقخاں میر بخشي را بجهت محافظت احوال مشارالیه و محارست اردو نگاه داشتم روز دیگر خبر رسید که حال اعتمادالدوله متغیر گشته و علامت یاس از چهرهٔ احوالش ظاهر است از اضطراب نور جهاں بیگم و نسبت التفاتے که مرا باو بود تاب نیاورده باردو مراجعت نمودم آخرهای روز بدیدن او رفتم وقت سکرات بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نورجهاں بیگم بجانب من اشارت کرد و گفت می شناسید در چناں وقتي این بیت انوري را خواند

آنکه نابیناے مادرزاد اگر حاضر شود * در چنیں آرایش عالم نه بیند مهتري

دو ساعت بربالین او بودم هرگاه بهوش می آمد هرچه میگفت از روی آگاهي و فهمیدگي بود القصه شب هفتدهم ماه مذکور بعد انقضاے سه گهڑي برحمت جاوید پیوست چه گویم که ازیں واقعه وحشت افزا بر من چه گذشته هم وزیر عاقل کامل بود و هم مصاحب داناے مهرباں

از شمار دو چشم یک تن کم * در حساب خرد هزاراں بیش

باآنکه بار چنیں سلطنتی بر دوش اختیار او بود و این ممکن و مقدور بشر نیست که در دخل و تصرف همه را ازخود راضي تواں داشت هیچکس بجهت عرض مطلب و مهم سازي خود نزد اعتمادالدوله نرفت که از پیش او آزرده برگشته باشد هم دولتخواهي و کفایت صاحب را مراعات مینمود وهم ارباب حاجت را خورسند و امیدوار میداشت الحق این شیوه مخصوص او بود از روزیکه مصاحب او بجوار رحمت ایزدي پیوست دیگر بخود نه پرداخت روز بروز میگداخت اگرچه در ظاهر بجهت سرانجام مهام سلطنت و تمشیت امور دیواني محنت بخود قرار داده دست از کار نمیداشت لیکن در باطن باتش جدائي او میسوخت تا آنکه بعد از سه ماه و بیست روز درگذشت روز

است بنابر وسواس و احتیاط که درین امور است در حضور می فرمایم که پاک سازند و خود مقید شده چینه دانه آنرا ملاحظه می کنم که چه خورده و خوراک این جانور چیست اگر احیاناً چیزی که کراهیت داشته باشد بنظر در می آید ترک خوردن آن می کنم پیش ازین اقسام مرغابی بغیر از سونه میل نمی فرمودم در هنگامیکه دارالبرکت اجمیر محل نزول رایات اقبال بود سونه مرغابی خانگی را دیدم که کرمهای مکروه می خورد از مشاهده آن طبیعت را نفرت بهم می رسد از خوردن سونه مرغابی خانگی ترک دادم تا آنکه درین تاریخ مرغابی شکار شد فرمودم که در حضور پاک کردند از چینه دان اول پاهنکی خورد بر آمد بعد ازان بقه کلانی ظاهر شد بمرتبه کلان بود که تا بچشم خود دیده نشود قبول نتوان کرد که باین کلانی تواند فرو برد مجملاً از امروز بخود قرار دادم که در کل مرتکب مرغابی نشوم خان عالم معروض داشت که گوشت عقاب سفید بغایت لذید و نازک میباشد بنابران عقاب سفید را طلبداشته فرمودم که در حضور پاک ساختند اتفاقاً از چینه دان آن ده بقه بر آمد بنوعی مکروه طبیعت افتاد که از یاد آن خاطر متاذی و متنفر می گردد در بیست و یکم باغ سهرند مسرت افزای خاطر گشت و دو روز مقام نموده از سیر و تماشای آن محظوظ گشتم درینولا خواجه ابوالحسن از صوبه دکن آمده سعادت ملازمت دریافت مورد عنایات روز افزون گردید غره بهمن ماه الهی در نور سرا منزل اتفاق افتاد منصب معتمد خان از اصل و اضافه دو هزاری ذات و شش صد سوار حکم شد خان عالم بصاحب صوبگی الهاباس سرفرازی یافت اسپ و سر و پا و شمشیر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم مقرب خان بمنصب پنج هزاری ذات و سوار ممتاز گشت روز مبارک شنبه که کنار آب بیاه منزل شد قاسم خان از لاهور آمده دولت ملازمت دریافت هاشم خان برادر او با زمینداران دامن کوه بسعادت آستانبوس سرفراز شد باسوی زمیندار بلواره جانوری بنظر در آورد که مردم کوهستان آنرا جان بهن خوانند مانند قرقاول است که تدرو نیز گویند رنگش بعینه برنگ ماده قرقاول است لیکن در جثه قرقاول سفید باسوی مذکور معروض داشت که این جانور بر کوه برف می باشد و خوراکش علف و سبزه است تدرو در خانه نگاه داشته بچه ازو گرفته شد و گوشت اقسام آن را از جوانه و کلان مکرر خورده شد توان گفت که گوشت تدرو را با گوشت جانور مذکور نسبتی نیست گوشت این جانور بمراتب لذیذ ترست از جانورانی که درین کوهستان بنظر در آمد یکی پهول پکار است کشمیریان سوتلو می گویند از طاؤس ماده نیم سوائی خرده تر میباشد پشت و دم و هر دو بازو بسیاهی مایل از عالم بالهای چرز و خالهای سفید می دارد شکم تا پیش سینه سیاه با خالهای سفید و بعضی خالهای سرخ نیز دارد و پرهای بازو سرخ آتشین در نهایت براقی و خوبی و از سر نول تا پس گردن نیز سیاه براق و بالای سر دو شاخ و گوشش فیروزه رنگ و بر دور چشم و دهنه پوست سرخ و در زیر حلقوم پوستی دارد بمقدار دو کف دست و درمیان آن پوست مقدار یکدست بنفشه رنگ است و

انجا را عزت و حرمت داشتند چون سینه که نسبت باعضای دیگر شریف تر است
درین مقام افتاد اینجارا نسبت بجاهای دیگر گرامي تر داشتند و بعضی برانند
که این سنگ که الحال معبود و منصوب کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست
که در قدیم بوده بلکه سنگی که در قدیم بود لشکری از اهل اسلام آمده سنگ مذکور
را برداشته در قعر دریا انداختند بدستوری که هیچکس پی بدان نبرست و مدتها
این غوغای کفر و شرک از عالم بر افتاده بود تا آنکه برهمنی مزور بجهت دکان آرائی
خویش سنگی را در جائی نهان ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من درگا را
بخواب دیدم که بمن میگفت که در فلان مقام مرا انداخته اند زود مرا دریابید راجه
از ساده لوحی و طمع زر که در نذورات خواهد آمد سخن برهمن را معتبر داشته جمعی
را بهمراهي فرستاد و آن سنگ را آورده درین مقام بعزت تمام نگاهداشته اند و از سر نو
دکان ضلالت و گمراهی فرو چیده اند و العلم عند الله از بتخانه مذکور سیر دره که بکوه
مدار شهرت یافته عبور اتفاق افتاد جائی نفیس است از روی آب و هوا و طراوت سبزه
و لطافت مقام نظرگاه خوشي است و آبشار در ان مقام واقع شده که از فراز کوه آب
فرو می ریزد حکم فرمودم که عمارت موروے در خور این مقام اساس نهند در بیست
و پنجم ماه مذکور رایات مراجعت معطوف داشته الفخان و شیخ فیض الله را بعنایت
اسپ و فیل سرفراز ساخته بمحافظت قلعه رخصت فرمودم روز دویم قلعه نور پور محل
نزول اردوی معلی گردید بعرض رسید که درین نواحی مرغ جنگلي بسیار است چون
تاحال شکار مرغ مذکور نکرده بودم روز دیگر مقام فرموده به نشاط شکار خوشوقت گشتم چهار
قطعه شکار شد در جثه و رنگ و صورت از مرغ خانگي تمیز نمیتوان کرد و از خصوصیات
مرغ مذکور ان است که اگر از پا گرفته سرنگون سازند تا هرجا که برند آواز بر نمي آرد
و خاموش می باشد بخلاف مرغ خانگي که فریاد می کند مرغ خانگي را تا در آب
گرم غوطه ندهند پرهای آن بسهولت کنده نمی شود جنگلی از عالم دراج و بودنه
خشک کنده می شود از اقسام ان فرمودم که طعام پختند و کباب کردند بد طعام
ظاهر شد هرچه کلان است گوشتش در نهایت بیمزگي و خشکي است جوانه اش
في الجمله رطوبتی دارد اما بدطعام است زیاده از یک تیرانداز پرواز نمی تواند کرد
خروش اکثر سرخ می باشد و ماکیان سیاه و زرد و درین جنگل نور پور بسیار است نام
قدیم نور پور دهمریست بعد ازانکه راجه باسو قلعه از سنگ و منازل و بساتین طرح
افگند بمناسبت نام من نور پور گویند تخمیناً سي هزار روپیه صرف این عمارت شده
باشد غایتاً عمارتی که هندوان بسلیقه خود بسازند هرچند تکلفات بکار برند دلنشین
نیست چون جای قابل و سر منزل دلکشا بود حکم فرمودم که یک لک روپیه از خزانه
عامره بجهت عمارات انجا تنخواه نمایند و منازل عالی در خور ان سرزمین اساس
نهند درینولا بعرض رسید که سناسي موتي درین نواحي می باشد که مطلق انقیاد
از خود دور کرده حکم فرمودم که بحضور بیارند که بحقیقت او وا رسیده [illegible]

دیگر به پرسش فرزندان و خویشان او رفته چهل و یک تن از فرزندان و اقوام و دوازده نفر از منتسبان او را سر و پا عنایت نموده از لباس ماتم برآوردم روز دیگر بهمان عزیمت کوچ نموده متوجه تماشاے قلعه کانگره شدیم بچهار منزل دریاے بان گنگا مورد اردوے معلی گشته الف خان و شیخ فیض الله محارسان قلعه مذکور سعادت زمین بوس دریافتند درین منزل پیشکش راجه چیتا به نظر در آمد ملک او بست و پنج کروه از کانگره دور ترست درین کوهستان ازو عمده تر زمیندارے نیست گریزگاه همه زمینداران ملک ملک اوست و عقبهاے دشوار گذار دارد تا حال اطاعت هیچ بادشاهی نکرده پیشکش نفرستاده بود برادر او نیز بملازمت سرفراز گشته از جانب او مراسم بندگی و دولتخواهی ظاهر ساخت خیلک شهری و معقول بنظر در آمد بانواع مراحم و نوازش سرفرازی یافت * بتاریخ بست و چهارم ماه مذکور متوجه سیر قلعه کانگره شدم و حکم کردم که قاضی و میر عدل و دیگر علماء اسلام در رکاب بوده انچه شعار اسلام و شرایط دین محمدی است در قلعه مذکور بعمل آوردند بالجمله قریب یک کروه طی نموده بر فراز قلعه بر آمده شد بتوفیق ایزد سبحان بانگ نماز و خواندن خطبه و کشتن گاؤ وغیره که از ابتداے بناء این قلعه تا حال نشده بود همه را در حضور خود بعمل آوردم سجداے شکر این موهبت عظمی که هیچ بادشاهی توفیق بران نیافته بود بتقدیم رسانیده حکم فرمودم که مسجد عالی درون قلعه بنا نهند قلعه کانگره برکوه بلند واقع است و در استحکام و متانت بحدے است که اگر اذوقه و لوازم قلعداری برجا باشد دست زور بدامن آن نمیرسد و کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است اگرچه بعضی جا سرکوبها دارد و توپ و تفنگ میرسد اما حصاریان را زیان ندارد می توانند که بجای دیگر نقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ مانند قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد دور درون آن یک کروه و پانزده طناب است طول پاو کروه و دو طناب و عرض از بست دو طناب زیاده نے و از پانزده کم نی و ارتفاع یکصد و چهار ده درعه دو حوض درون قلعه دارد یکی در طول دو طناب و در عرض یک و نیم طناب و دویم نیز برابر آن بعد از فراغ سیر قلعه بتماشای بتخانه درگا که به بهون مشهور است توجه فرمودم عالمی سرگشته بادیه ضلالت شده قطع نظر از کفار که بت پرستی آئین انهاست گروه گروه از اهل اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات می ارند و پرستش این سنگ سیاه می نمایند نزدیک بتخانه مذکور در دامن کوه ظاهرا کان گوگرد است و از اثر حرارت و تابش پیوسته آتشی شعله می کشد انرا جوالا موکهی نام نهاده اند و یکی از کرامات بت قرار داده و فی الواقع هنود اعتقاد درست و راست داشته عوام الناس را فریفته اند هنود می گویند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد و شربت مرگ چشید مهادیو از غایت محبت و تعلق که باو داشت مرده اورا بدوش کرده سر در جهان نهاده [illegible] او را با خود می گردانید چون مدتی برین گذشت ترکیب او متلاشی گشت [illegible] هر عضوے درجائی افتاد و در خور شرافت و کرامت هر عضو

باچندے از بندهاے خاص بعزم شکار توجه فرمودم و از قمچقار کوهي و چهاره یکصد و بیست و چهار راس شکار شد درین روز بعرض رسید که ظفرخان پسر زین خان بر حمت حق پیوست سعادت امید پسر او را بمنصب هشت صدي ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم

جشن هفتدهمین نوروز از جلوس همایون

شب دوشنبه شهر جمادي الاول سنه هزار و سي و یک هجري بعد از گذشتن یک پهر و پنج گهري و کسری نیر اعظم فروغ بخش عالم دولتسراے حمل را بنور جهان افروز خویش منور گردانید و سال هفتدهم از جلوس این نیازمند بفرخي و فیروزي اغاز شد درین روز بهجت افروز آصف خان بمنصب شش هزاري ذات و سوار سرفراز گردید قاسم خان را بحکومت صوبه پنجاب رخصت فرموده اسپ و فیل و سروپا عنایت نمودم هشتاد هزار درب بزنبیل بیگ ایلچي داراے ایران انعام شد در ششم ماه مذکور مقام راول پندي مورد عساکر منصور گردید فاضل خان بخدمت بخشیگري سرفرازي یافت بزنبیل بیگ حکم شد که تا هنگام مراجعت موکب منصور از سیر کشمیر در دارالسلطنت لاهور آسوده بسر برد نابتر قلیخان لنگهر فیل عنایت شد چون دریںولا مکرر استماع یافت که داراے ایران از خراسان بعزم تسخیر قندهار شتافته اگرچه این حرف نظر بر نسبتهای سابق و حال بغایت بعید مي نمود و از حساب دور بود که این قسم بادشاه بزرگ خیالات سبکي و بے حوصلگی بکار برد و بر سر ادنی بنده از بندهاے من که با سیصد چهار صد نوکر در قندهار باشد خود بیاید اما ازانجا که حزم احتیاط از شرایط جهانداري و لوازم سلطنت است زین العابدین بخشي احدیان را با فرمان مرحمت عنوان نزد خرم فرستاده ام که با عساکر فیروزي اثر و فیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم که دران صوبه بکمک او مقرر بود بسرعت هرچه تمام تر خود را بملازمت رساند که اگر این حرف مقرون بصدق باشد او را با لشکری از حساب و شمار بیرون و خزانه از حد و اندازه افزون فرستاده شود تا نتیجه عهد شکني و حق ناشناسي را دریابد هشتم ماه مذکور در سرچشمه حسن ابدال منزل شد فدائي خان بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار سرفراز گردید بدیع الزمان بخدمت بخشیگري احدیان مقرر گشت در دوازدهم ماه مذکور روز جمعه مهابتخان از کابل امده ملازمت نموده سعادت زمین بوس دریافت و مورد الطاف روز افزون گردید صد مهر بصیغه نذر و ده هزار روپیه برسم تصدق گذرانید خواجه ابوالحسن تابینان خود را اراسته بنظر گذرانید دو هزار و پنجاه سوار خوش اسپه بقلم درآمد که ازان جمله چهار صد سوار برق انداز بودند در منزل مذکور شکار قمرغه طرح افگندیم

و مرتاضان هنود را سرب باسی می گویند و معنی سرب باسی آنکه تارک همه چیز و بکثرت استعمال سناسی شد و تفصیل مراتب اینها بسیار است و در طایفه سرب باسی چند گروه اند و ازانجمله یکی موتی است که از خود سلب اختیار میکنند و خود را تسلیم می سازند چنانچه مطلق زبان را بگویائی آشنا نمی سازند اگر ده شبان روز یک جا ایستاده باشند قدم پیش و پس نمی نهند مجملاً حرکت باختیار آنها سر نمی زند و حکم جماد دارند چون بحضور آوردند تفحص احوالش نموده شد استقامت عجیبی در حالش مشاهده افتاد بخاطر رسید که در حالت مستی و بیخبری و بیخودی ادای خارجی ازو سرزند بنابران چند پیاله عرق دو آتشه باو خورانیده شد بدعوی ملکهٔ این کار بهم رسانیده بود که سر موئی تغیر نیافت و بهمان استقامت بود تا از هوش رفت مثل مرده ها او را برداشته بردند حق تعالی رحمی کرد که ضرر جانی باو نرسید القصه در مرتبه خود غریب استقامت داشت دریندولا بدلخان تاریخ فتح کانگره و تاریخ بنای مسجد که در قلعه مذکور فرموده شده معروضداشت چون خوب یافته بود نوشته شد

شهنشاه زمان شاه جهانگیر ابن شاه اکبر * که شد بر هفت کشور بادشاه از حکم تقدیری جهانگیر و جهان بخش و جهاندار و جهاندارا * که از بخت جوان او جهان ایمن شد از پیری بشمشیر غزا این قلعه را بکشود تاریخش * خرد گفتا کشود این قلعه اقبال جهانگیری

تاریخ بنای مسجد را چنین گفته

نوردین شاه جهانگیر بن شاه اکبر * بادشاهی است که در دهر ندارد ثانی
قلعه کانگره بگرفت بتائید اله * از تیغش که کند قطرهٔ او طوفانی
شد چو از حکم وی این مسجد پرنور بنا * که منور شود از سجده او پیشانی
هاتف از غیب بگفت از پی تاریخ بناش * مسجد شاه جهانگیر بود نورانی

در غرهٔ اسفندارمذ ماه الهی جاگیر و حشم و اسباب ریاست و امارت اعتمادالدوله بنور جهان بیگم ارزانی داشتم و حکم فرمودم که نقاره و نوبت اورا بعد از نوبت بادشاهی مینواخته باشند چهارم ماه مذکور حوالی پرگنه کشهونه محل نزول مواکب والا گشت * درین روز خواجه ابوالحسن بعالی منصب دیوانی کل سرفراز گردید بسی و دو نفر از امرای دکن خلعت عنایت شد ابو سعید نبیره اعتمادالدوله بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سربلندی یافت * دریندولا عرضداشت خرم رسید مشتمل بر آنکه خسرو در هشتم ماه بعارضه درد قولنج ودیعت حیات سپرده بجوار رحمت رب العالمین پیوست نوزدهم ماه مذکور در کنار بهت نزول دولت اتفاق افتاد قاسم خان بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز شد راجه کشنداس بخدمت فوجداری دهلی ممتاز گشت و منصب او اصل و اضافه دو هزاری ذات و پانصد سوار مقرر شد پیش ازین قراولان و یساولان تعین شده بودند که در شکارگاه کرچهاک جرگه ترتیب نمایند چون بعرض رسید که شکارها بشاخبند در آمده بیست و چهارم ماه مذکور

اینمعنی نمینمود تا آنکه عرضداشت فرزند خانجهان رسید * که شاه عباس با لشکرهای عراق و خراسان آمده قلعه قندهار را محاصره نمود حکم فرمودم که ساعت بجهت برآمدن از کشمیر مقرر نمایند خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی پیشتر از موکب منصور بلاهور شتافته تا رسیدن شاه زادهای عالیمقدار با لشکر دکن و گجرات و بنگاله و بهار و جمعی از امرای که در رکاب ظفرقرین حاضراند و انچه پی درپی از محال جاگیر خود برسند نزد فرزند خانجهان بملتان روانه سازند همچنین توپخانه و حلقه های مست فیلان خزانه و سلاح خانه سامان نموده فرستند چون مابین ملتان و قندهار آبادانی کمتر است بی تهیه اذوقه فرستادن لشکر گران صورت پذیر نه بنابرین مقرر شد که غله فروشان را که باصطلاح هند بنجاره گویند دلاسا نموده زر داده مقرر فرمایند که همراه لشکر ظفر اثر باشند تا [illegible] نکشند اینجا بنجاره طایفه ایست مقرر بعضی هزار گاؤ و بعضی بیشتر یا کمتر نه تفاوت میدارند غله از بلوکات بشهرها آورده میفروشند و در لشکرها همراه میباشند و در چنین لشکری اقلاً صد هزار گاؤ بلکه بیشتر همراه خواهد بود امید که بتوفیق کریم کارساز لشکر بعدت و آلات سامان شود که تا اصفهان که پای تخت اوست هیچ جا تامل و توقف رو ندهد بخانجهان فرمان شد که زنهار تا رسیدن عساکر منصور از ملتان قصد آن جانب ننماید و اضطراب نکند و گوش بر حکم دارد بهادر خان اوزبک بعنایت اسپ و سر و پا سرفراز گشته بکمک لشکر قندهار مقرر شد فاضل خان بمنصب دوهزاری ذات و هفتصد و پنجاه سوار ممتاز گردید چون بعرض رسید که فقراء کشمیر در زمستان از شدت سرما محنت میکشند و سختی و دشواری میگذرانند حکم فرمودم که قریه از اعمال کشمیر که سه چهار هزار روپیه حاصل آن بوده باشد حواله ملا طالب اصفهانی نمایند که در وجه لباس فقرا و گرم کردن آب بجهت وضو ساختن در مساجد باید که صرف نماید چون بعرض رسید که زمینداران کشتوار باز سر تمرد و عصیان برداشته به فتنه و فساد پرداخته اند به ارادتخان حکم شد که گرم و چسپان شتافته پیش ازانکه خود را قایم سازند تنبیه بر اصل نموده بیخ فساد انها بر کند * درین تاریخ زین العابدین که بطلب خرم رفته بود آمده ملازمت نمود و معروضداشت که قرارداد او این است که ایام برسگال را در قلعه ماندو گذرانیده متوجه درگاه شود عرضداشت او خوانده شد از فحوای مضمون و ملتمساتی که کرده بود بوی خیر نمی آمد بلکه آثار بیدولتی ظاهر میشد لاجرم فرمان شد که چون او اراده آن دارد که بعد از برسات متوجه درگاه شود باید که امرای عظام و بندهای درگاه که بکمک او مقرر اند خصوص از سادات بارهه و بخاری و شیخ زاده و افغان و راجپوتان تمام را بدرگاه روانه سازد میرزا رستم و اعتقاد خان حکم شد که پیشتر به لاهور رفته استعداد لشکر قندهار نمایند بمشارالیه یک لک روپیه برسم مساعدت عنایت شد و به عنایت خان و اعتقاد خان نقاره مرحمت فرمودم * ارادت خان که به تنبیه و [illegible] مفسدان کشتوار شتافته بود بسیاری * را بقتل رسانیده از سر نو [illegible] و

و سه راس از قبقار کوهی وغیره به تیر و تفنگ انداختم دریفولا حکیم مومنا بوسیله
رکن السلطنت مهابتخان دولت ملازمت دریافت ازروی قدرت و دلیری متصدی علاج
شد امید که قدم او مبارک باشد منصب امان‌الله پسر مهابتخان دو هزاری ذات و هزار
و هشتصد سوار مقرر شد نوزدهم ظاهر پکلی مکهي مورد بارگاه اقبال گردید و جشن شرف
در انجا آراستگی یافت مهابتخان را رخصت کابل فرموده اسپ وفیل و خلعت
مرحمت فرمودم منصب اعتبارخان پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار حکم شد چون
بنده قدیم‌الخدمت و بسیار پیر ضعیف شده بصاحب صوبگی آگره سرفراز ساختم
و حراست قلعه و خزاین بعهده او مقرر داشتم بعنایت فیل و اسپ و خلعت ممتاز
ساخته رخصت فرمودم بیست و نهم در کهالی کدوار ارادتخان از کشمیر آمده سعادت
استانبوس دریافت دویم اردی بهشت ماه الهي درخطه دلکشای کشمیر نزول اجلال
اتفاق افتاد میر میران بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار سرفراز
گردید دریدولا بجهت رفاهیت احوال رعایا و سپاهی مرسوم فوجداری را برطرف ساخته
فرمان شد که در کل ممالک محروسه بعلت فوجداری مزاحمت نرسانند زبردستخان
میر تورک بمنصب دو هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت در تاریخ سیزدهم
بصوابدید اطبا خصوص حکیم مومنا از بازوی چپ فصد نموده سبک شدم بمقربخان
سر و پا بحکیم مومنا ده هزار درب انعام شد حسب الالتماس خرم منصب عبداللهخان
شش هزاری مقرر گشت سرفراز خان بعنایت نقاره سرفراز گردید بهادرخان اوزبک
از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت صد مهر بصیغه نذر و چهار هزار روپیه برسم
تصدق گذرانید مصطفی حاکم تهته شاه نامه و خمسه شیخ نظامی مصور بعمل استادان
با دیگر تحفه‌ها برسم پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد غره خرداد ماه الهي لشکرخان
بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سربلندی یافت، بمیر جمله منصب دوهزار
و پانصدی ذات و هزار سوار عنایت شد از امراء صوبه دکن بدین موجب باضافه منصب
سرفراز گردیدند سردار خان سه هزاری و دو هزار و پانصد سوار سربلندخان دو هزار
و پانصدی ذات دو هزار و دویست سوار باقیخان دو هزار و پانصدی و دو هزار سوار
شرزه خان دو هزار و پانصدی و هزار و دویست سوار جان‌سپار خان دو هزاری ذات
و دو هزار سوار مرزا والي دو هزار و پانصدی و هزار سوار مرزا بدیع‌الزمان پسر میرزا شاهرخ
هزار و پانصدی ذات و سوار راهدخان هزار و پانصدی و هفتصد سوار عقیدتخان هزار و دوصدی
و سیصد سوار ابراهیم‌حسین کاشغری هزار و دو صدی و ششصد سوار ذوالفقارخان هزاری ذات و
پانصد سوار راجه گجسنگهه و همت خان بعنایت نقاره ممتاز گردیدند دویم تیر ماه الهي سید
بایزید بخطاب مصطفی خانی سرفراز گردید و نقاره نیز مرحمت شد دریفولا تهورخان که از
خدمتگاران نزدیک است بافرمان مرحمت عنوان بطلب فرزند اقبالمند شاه پرویز رخصت
شد پیش ازین بچند روز عرایض متصدیان صوبه قندهار مشتمل بر عزیمت دارای ایران به
تسخیر قندهار رسیده بود و خاطر صداقت آئین نظر بر نسبت‌هاے گذشته و حال تصدیق

خاطر از کردار ناملایم او گرانی پذیرفت باز بشکار بندوق توجه فرمودم و حکم کردم که هیچکس را بی بندوق در دولتخانه نگذارند در اندک مدت اکثری از بندها را ذوق بندوق اندازی شد و ترکش بندان بجهت مجرای خود بر پشت اسپ و زین رسانیدند در بیست و پنجم ماه مذکور مطابق هفتم شوال در ساعت مسعود بهمت از کشمیر متوجه لاهور شدم بهاری داس برهمن را بفرمان مرحمت عنوان برد بر دین فرستادم که پسر او را با جمعیت بملازمت بیاورد میرظهیرالدین بمنصب هزاری ذات و حسب رضد سوار سرفراز شد چون بعرض رسید که قرض دار است ده هزار روپیه انعام فرمودم غره شهریور ماه الهی سرچشمه اچهول منزل بساط گردید روز مبارک شنبه در سر تاک بزم پیاله ترتیب یافت درین روز میمون فرزند سعادتمند شهریار تسلیم خدمت قندهار و تسخیر آن دیار نمود بمنصب دوازده هزاری و هشت هزار سوار سرفرازی یافت خلعت خاصه با نادری تکمه مروارید عنایت شد دریدولا سوداگری دو دانه مروارید کلان از الکه روم آورده بود یکی از آن یک مثقال و ربع دویم یک سرخ ازو کمتر هر دو به شصت هزار روپیه نورجهان بیگم خریده درین روز پیشکش کرد روز جمعه دهم بصلاح دید حکیم مومنا از دست فصد نموده سبک شدم مقرب‌خان که درین فن بد طولی دارد همیشه او فصد من کرده یمکن که هرگز خطا نکرده باشد دو بار خطا کرد بعد از آن قاسم برادر زاده او فصد کرد خلعت و دو هزار روپیه بمشارالیه داده هزار درب بحکیم مومنا انعام شد میرخان حسب الالتماس خان جهان بمنصب هزار و پانصدی و نهصد سوار سرفراز گشت در بیست و یکم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت سال پنجاه و چهارم از عمر این نیازمند درگاه الهی بمبارکی و فرخی آغاز شد امید که مدت عمر در مرضیات ایزدی مصروف باد در بیست و هشتم بسیر آبشار اوهر رفته شد چون چشمه مذکور بخوبی و گوارائی مشهور بود بآب گنگ و آب دره لار در حضور وزن فرمودم آب اوهر از آب گنگ سه ماشه گران آمده آب گنگ از آب دره لار نیم ماشه سبک تر شد در سیم مقام هیره پور نزول بارگاه اقبال گشت با آنکه ارادتخان خدمت کشتوار را خوب کرده چون رعایا و سکنه کشمیر از طرز سلوک او شکوه می نمودند اعتقادخان را بصاحب صوبگی کشمیر سرفراز ساخته اسپ و خلعت و شمشیر خاصه دشمن گداز باو عنایت فرمودم و ارادتخان را بخدمت لشکر قندهار تعیین نمودم کنور سنگهه راجه کشتوار را که در قلعه گوالیار مقید بود از حبس برآورده کشتوار باو عنایت کردم و اسپ و خلعت و خطاب راجه باو عنایت شد حیدر ملک را بکشمیر فرستادم که از دره لار جوی آب بباغ نور افزا بیارد سی هزار روپیه بجهت مصالح و اخراجات آن حواله شد دوازدهم ماه مذکور که از کوهستان جمو برآمده در بهنبر نزول افتاد روز دیگر شکار قمرغه کردم داور بخش پسر خسرو را بمنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار عنایت شد در بیست و چهارم از آب چناب عبور فرمودم میررستم از لاهور آمده ملازمت نمود همدرین تاریخ افضلخان دیوان خرم عرضداشت او را آورده ملازمت نموده اعتذارهای خود را لباس معذرت پوشانیده او را فرستاده

استحکام داده بخدمت پرداخت معتمدخان که بخدمت بخشیگری لشکر دکن اختصاص داشت چون آن مهم بانجام رسیده حسب الالتماس مشارالیه طلب شده بود درین تاریخ آمده آستانبوس نمود * از غرایب آنکه چون در حرم سرای عصمت دانه مرواریدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شده جوتکرای منجم بعرض رسانید که درین دوسه روز پیدا می شود و صادق خان رمال معروضداشت که در همین دوسه روز از جای بهم میرسد که بصفا و پاکیزگی متصف باشد مثل عبادتخانه و جای که مخصوص بنماز و تسبیح و اشغال باشد عورت رمالی عرض کرد که درین زودی پیدا خواهد شد و عورت سفید پوست از روی شگفتگی آورده بدست حضرت خواهد داد قضا را روز سویم یکی از کنیزان ترک در عبادتخانه [illegible] تبسم کنان بدست من داد چون سخن [illegible] چون خالی از غرابت نبود نوشته شد درینولا کوکب و خدمتگارخان و [illegible] دوازده نفر از بندهای نزدیک را بسزاولی امراء صوبه دکن تعین فرمودم که اهتمام شایسته نموده بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه حاضر سازند که بلشکر فیروزی اثر قندهار فرستاده شود چون درین ایام مکرر بعرض رسید که خرم به بعضی از محال جاگیر نورجهان بیگم و شهریار بی حکم دست تصرف دراز ساخته از جمله پرگنه دهولپور که در جاگیر فرزند شهریار از دیوان اعلی تنخواه شده بود دریا نام افغان را از نوکران خود باجمعی فرستاده و او باشریف الملک ملازم شهریار که بفوجداری آن حدود مقرر بود جنگ کرده و کس بسیاری از طرفین بقتل رسیده اند اگرچه از توقف او در قلعه ماندو ملتمسات دور از حساب و نامعقول که در عرضداشت خود باظهار آن جرات نموده بود ظاهر میشد که عقل او برگشته است لیکن از استماع این اخبار متیقن گشت که حوصله اورا گنجایش این همه عنایت و تربیت که درحق او شده نیست و دماغش خلل پذیرفته بنابران راجه روز افزون را که از خدمتگاران قدیم است و نزدیک بود نزد او فرستاده ازین جرات و بیباکی باز پرس فرمودم و فرمان شد که بعد ازین ضبط احوال خود نموده قدم از جادهٔ معقول و شاهراه ادب بیرون ننهد و بمحال جاگیر خود که از دیوان اعلی تنخواه یافته خرسند باشد و زنهار اراده آمدن بملازمت ننماید و جمعی از بندها که بجهت یورش قندهار طلب شده زود روانه درگاه والا سازد اگر خلاف حکم بظهور رسید ندامت خواهد کشید درینولا میر ظهیرالدین نبیرهٔ میرمیران پسر شاه نعمت الله مشهور از ایران آمده ملازمت نمود خلعت و هشت هزار درب انعام شد * آجاله دکنی بافرمان عنایت عنوان نزد راجه نرسنگدیو رخصت یافت که بسزاولی نموده حاضر سازد قبل ازین بنابر رعایت بسیار و مرحمت سرشار که به خرم و فرزندان او داشتم در هنگامی که پسرش را بیماری صعب دست داده بود بخود قرارداده بودم که اگر خدای تعالی اورا به بخشد دیگر شکار بندوق نکنم و هیچ جانداری را بدست خود آزرده نسازم با این میل و هوس که مرا بشکار است خصوص به شکار بندوق مدت پنجسال پیرامون آن نگشتم درینولا که

دانش و بینش و مرآت جمال حقایق آفرینش است عکس پذیر خواهد بود که بعد
سنوح قضیه ناگزیر نواب شاه جنت مکان علیین آشیانی انارالله برهانه چه قسم قضایا
در ایران روداده بعضی ممالک از تصرف منسوبان این دودمان ولایت مکان بیرون
رفته چون این نیازمند درگاه بی نیاز متقلد امور سلطنت شد به یمن تمهیدات ربانی
و حسن توجه دوستان انتزاع جمیع ممالک موروثی* که در تصرف مخالفان بود
نمود چون قندهار در تصرف گماشتگان والا دودمان بود ایشان را از خود دانسته
متعرض آن نشده از عالم اتحاد و برادری مترصد بودیم که ایشان نیز بطریقه
آبا و اجداد عظام جنت مقام خود در تفویض آن توجه مبذول فرمایند چون بتغافل
گذرانیدند مکرر بنامه و پیغام و کنایت و صریح بتصریح طلب آن نمودم شاید که در
نظر همت ایشان این محقر ملک قابل مضایقه نبود مقرر فرمایند که در تصرف
اولیای این خاندان داده رفع ظن دشمنان و بدگویان و قطع زبان درازی حاسدان و
عیب جویان گردد و جمعی پیشتر این امر را در عقده تعویق انداختند چون حقیقت
این مقدمه درمیان دوست و دشمن اشتهار یافت و از این جانب جواب مشعر برد و
قبول نرسیده بخاطر عاطر رسید که طرح سیر و شکار قندهار اندازیم که شاید بدین وسیله
گم‌شتهای آن برادر نامدار کامگار از روی روابط الفت و خصوصیتی که درمیان مسلوک
است موکب اقبال را استقبال نموده بخدمت اشرف فایز گردند و مجدداً بر عالمیان
رسوخ قواعد یگانگی طرفین ظاهر گردیده باعث زبان کوتهی حاسدان و بدگویان شود
بدین عزیمت بی یراق قلعه گیری متوجه شده چون بالوکای فراه رسیدیم منشور
عاطفت مبنی بر اظهار سیر و شکار قندهار بحاکم آنجا فرستادیم که مهمان نوید باشد
عزت آثار خواجه باقی کرکراق را طلب فرموده بحاکم و امراء که در قلعه بودند پیغام
دادیم که میان اعلیحضرت پادشاه ظل‌الله و نواب همایون ما جدائی نیست و آگاهی
که هست از همدیگر میدانیم و ما بطریق سیر متوجه آن صوبه ایم دوری نکنند که
کلفت خاطر بهم رسد ایشان مضمون حکم و پیغام مصلحت انجام را بگوش حقیقت
نیوش نشنیده و مراسم الفت و اتحاد جانبین را منظور نداشته اظهار تمرد و عصیان
نمودند تا بحوالی قلعه رسیده باز عزت‌آثار مشارالیه را طلب فرمودم و آنچه لوازمه
نصیحت بود باز گفته فرستادیم تا ده روز دیگر عساکر منصور را قدغن فرمودیم که پیرامون
حصار نگردد نصایح سودمند نیامد و در مخالفت اصرار نمودند چون بیش ازین
مصالح گنجایش نداشت لشکر قزلباش با وجود عدم اسباب قلعه‌گیری به تسخیر قلعه
مشغول شد در اندک مدت برج و باره را با زمین یکسان ساخته کار بر اهل قلعه تنگ
شد امان خواستند ما نیز رابطه محبت که از قدیم‌الایام فیمابین این دو سلسله رفیعه
مسلوک بوده طریقه برادری که مجدداً از زمان میرزائی آن اورنگ نشین بارگاه جاه و جلال
میان ایشان و نواب همایون ما بدوعی استقرار یافته که رشک افزای سلاطین روی
زمین شده است منظور نظر داشته بمقتضای مروت جبلی تقصیرات و زلات ایشان را

که شاید به تیقال و چرب زبانیها کاری ازپیش توانند برد و اصلاح ناهمواریی او تواند نمود من خود اصلا توجه نفرموده‌ام و روز دادم خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی که بجهت ساماں لشکر قندهار پیشتر بلاهور شتافته بودند سعادت آستاں بوس دریافتند غرهٔ آبان ماه الهی امان‌الله پسر مهابتخان بمنصب سه هزاري ذات و هزار و هفتصد سوار سرفراز گردید فرمان مرحمت عنوان بطلب مهابتخان فرستاده شد دربنولا عبدالله خان را که بجهت خدمت قندهار طلب فرموده بودم از محال جاگیر خود آمده زمین بوس نمود چهارم ماه مذکور بمبارکي و فرخي داخل شهر لاهور شدم الف خان بمنصب دو هزاري و هزار و پانصد سوار سربلندي یافت ⁕ بدیوانیان عظام حکم فرمودم که جاگیرهاے حرم را که در سرکار حصار و میان دو آب و این حدود تنخواه دارند در طلب جمعي از بندها که بخدمت قندهار مقرر شده اند تنخواه نمایند او از عیوض این محال از صوبه مالوه و دکن و گجرات هرجا که خواسته باشد متصرف گردد و افضل خان را خلعت داده رخصت نمودم و فرمان شد که صوبه گجرات و مالوه و دکن و خاندیس باو عنایت شده ازینجا هرجا خواهد محل اقامت قرار داده بضبط آنحدود پردازد جمعي از بندها که بحضور بجهت یورش قندهار طلب شده سزاوار به آوردن انها تعین شده رفته اند زود بدرگاه برسند و بعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده در نگذرد و الا ندامت خواهد کشید درین روز اسپ پنچاق اول که در طوایل خاصه امتیاز داشت بعبدالله خان عنایت شد ⁕ در بست و ششم ماه مذکور حیدر بیگ و ولي بیگ فرستادهاے دارای ایران دولت بار یافتند بعد از اداے مراسم کورنش و تسلیم نوشته شاه را بنظر در آوردند ⁕ فرزند خانجهان حسب‌الحکم جریده از ملتان رسیده ملازمت نمود هزار مهر و هزار روپیه و هیژده اسپ پیشکش گذرانید مهابتخان بمنصب شش هزاري ذات و پنجهزار سوار سرفراز شد بمیرزا رستم فیل عنایت نمودم راجه سارنگ دیو بسراولي راجه نرسنگدیو تعین فرمودم که او را بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه حاضر سازد هشتم آذر ماه الهي ایلچیان شاه عباس را که بدفعات آمده بودند خلعت و خرچی داده رخصت فرمودم کتابتي که در معذرت قندهار مصحوب حیدر بیگ ارسال داشته بود با جوابے که نوشته شده درین اقبال نامه ثبت افتاد

نقل نامه داراے ایران

نسایم دعواتے که از نفحات اجابت آن غنچه مراد شگفته نگهت افزاے مشام یگانگي باشد و لوامع مدحاتي که از لمعات خلوصش انجمن اتحاد منور گشته ظلمت زداي عالیه بیگانگي گردد عطر بزم خلت و ولاے اعلي حضرت ظل الهي و شمع جمع صدق و صفائی آن نور پرورد الهي گردانیده مشهود راے انور و مکشوف ضمیر منیر ضیا گستر میگرداند که در دل دانش پسند و خاطر آسمان پیوند آن برادر بجان برابر که آئینه چهره

فرمان روایان اینجهان بوده باشد که در عین استحکام واخوت و دوستیکه قسم بسر یکدیگر میخورده باشند و باکمال موافقت روحانی و مصادقت جسمانی که فیمابین بجان مضایقه نباشد تا بملک مال چه رسد باین روش بسیر و شکار آیند

* صد حیف بر محبت بیش از قیاس ما * از ورود مکتوب محبت طراز که درمعذرت سیر وشکار قندهار مصحوب سعادت نشانان حیدر بیگ وولی بیگ ارسال داشته بودند مشعر بر صحت ذات ملایک صفات بود گلهای نشاط سروری روزگار خجسته آثار شگفت سرای گیتی آرای آن برادر کامگار عالیمقدار مخفی و محتجب نماند که تا رسیدن رسول فرخنده پیام زینل بیگ بدرگاه آسمان جاه اظهاری بمراسله و پیغام درباب خواهش قندهار نشده بود درحینیکه ما بسیروشکار خطه دلکشای کشمیر مشغول بودیم دنیا داران دکن از کوته اندیشی قدم ازجاده اطاعت وبندگی بیرون نهاده طریق عصیان پیمودند لهذا برذمت همت بادشاهانه تنبیه و تادیب کوته اندیشان لازم شد و رایات نصرت آیات بدارالسلطنت لاهور نزول اجلال فرموده فرزند برخوردار شاهجهان را با لشکر ظفر اثر بر سر آن بیسعادتان تعین فرمودیم و خود متوجه دارالخلافه آگره بودیم که زینل بیگ رسید و مراسله محبت افزای زینت بخش اورنگ شاهی رسانید آن تعوید دوستی را برخود شگون گرفته بقصد دفع شر دشمنان و مفسدان متوجه دارالخلافه آگره گشتم درورقیمه گهربار در زینهار اظهار خواهش قندهار نشده بود زینل بیگ زبانی ظاهر نمود در جواب او فرمودیم که مارا بآن برادر کامگار بهیچ چیز مضایقه نیست انشاالله تعالی بعد از سرانجام مهم دکن بنوعی که مناسب دولت باشد شمارا رخصت خواهم ساخت و فرمودیم که چون طی مسافت دور و دراز کرده آمده چند روز دردارالسلطنت لاهور از کوفت راه آسوده شود که ترا طلب خواهم فرمود بعد از رسیدن به آگره که مستقرالخلافت است مشار الیه را طلبیدیم که رخصت فرمایم چون عنایت ایزدی قرین حال این نیاز مند درگاه الهی است حاضر از فتح و فیروزی فارغ شده متوجه پنجاب گشتم و درصدد آن شدیم که مشار الیه را روانه گردانیم بعد از سرانجام بعضی مهمات ضروری بجهت گرمی هوا متوجه خطه کشمیر جنت نظیر که در لطافت و نزاهت آب و هوا مسلم الثبوت سیاحان ربع مسکون است شدیم بعد از رسیدن بآن خطهٔ دلکشا زینل بیگ را بواسطه رخصت طلبیدیم که خود بسعادت متوجه شده سیرگاههای نزهت بخش فرح افزای انجا را یک یک باو نمایم درین اثنا خبر رسیدن آن برادر کامگار بعزم تسخیر قندهار که هرگز در خاطر خطور نکرده بود رسید حیرت تمام دست داد که کوره دهی چه خواهد بود که خود بسعادت بتسخیر آن متوجه شوند و چشم از چندان دوستی و برادری و اتحاد پوشیده دارند باوجود آنکه مسخران زاهدنما قول درست گفتار خبر می رسانیدند باور نمی کردیم بعد ازانکه اینخبر محقق شد درساعت بعبدالعزیز خان حکم فرمودیم که ازرضای آن برادر کامگار تجاوز ننموده تنزل سررشته برادری مستحکم است مرتبه ودرجه این الفت و یکجهتی را برسر بعالم نمودیم و هیچ عطیه را بان نمی سنجیدیم فاما لایق و مناسب برادری آنبود که تا آمدن ایلچی

به عفو مقرون فرموده ومشمول عنایت ساخته سالماً و غانماً باتفاق حیدر بیگ توریاشی که از صوفیان صادق اینخاندان است روانه درگاه معلی گردانیدم حقا که بنیان وداد و اتحاد موروثی و مکتسبی از جانب این ولاحوی نه بمرتبهٔ مشید و مستحکم است که بجهت صدور بعضی امور که بحسب تقدیر از مکمن امکان بمنصه ظهور آمده باشد خلل پذیر گردد

میان ما و تو رسم جفا نخواهد بود * بجز طریقه مهر و وفا نخواهد بود

مرجو آنکه از آن جانب نیز همین شیوه مرضیه مسلوک بوده بعضی امور غریبه را منظور انظار خجسته آثار نفرموده اگر حدثه بر عارض الفت ظاهر شده باشد بحسن عطوفت ذاتی و محبت ازلی در ازاله آن کوشیده گل همیشه بهار یکدلی و یگانگی را سرسبز و خورم داشته همگی همت گردون اساس بتأکید مبانی وفاق و تصفیه مناهل اتفاق که نظام بخش انفس و آفاق است مصروف فرمایند و کل ممالک محروسه ما را بخود متعلق دانسته بهرکس خواهند شفقت فرموده اعلام بخشند که بلا مضایقه باو سپرده می شود این جزئیات را خود چه اعتبار باشد امراء و حکامیکه در قلعه بودند اگرچه مرتکب امری چند که منافی مراسم دوستی باشد شدند اما آنچه واقع شده از جانب ماست و ایشان آنچه لازمه نوکری و شرط جانسپاری بود بتقدیم رسانیدند یقین که آن حضرت نیز شفقت شاهانه و مرحمت بادشاهانه شامل حال آنها فرموده ما را از ایشان شرمنده نخواهند ساخت زیاده چه اطناب نماید همواره لوای فرمان سامی هم آغوش تائیدات غیبی باد *

جواب نامه شاه عباس

سپاس معرا از ملابس حد و قیاس و ستایش مبرا از آلایش تشبیه و التباس یگانه معبودی را در خور و سزاست که استحکام عهود و مواثیق بادشاهان عظیم الشان را موجب انتظام سلسله آفرینش و التیام و فرمان روایان جهان را باعث رفاهیت و آسایش و سبب امنیت و آرامش خلایق و عباد که ودایع بدایع حضرت آفریننده اند گردانیده مصداق این بیان و موید این برهان موافقت و اتحاد و مرابطت و وداد است که فیمابین این والا دودمان رفیع الشان تحقیق پذیرفته و در زمان دولت روز افزون ما بتجدید بمثابه مؤکد و مشید گشته که محسود سلاطین زمان و خواقین دوران است آن شاه جم جاه ستاره سپاه فلک بارگاه دارا گروه گردون شکوه زیبنده افسر کیانی شایسته تخت خسروانی شجره برومند ریاض سلطنت و انبهت نهال بوستان نبوت و ولایت نقاوه دودمان علوی خلاصه خاندان صفوی بے سبب و باعثی در صدد افسردگی گلزار محبت و دوستی و اخوت و یکتادلی که تا انقراض زمان و اختلاف ادوار دوران امکان نه ستی غبار خلل برساحت بیاض آن ننموده شده ظاهرا رسم اتحاد و یگانگی

برهنمونی سعادت او را از گران خواب غفلت و غرور بیدار سازد و نیز بر ارادهای باطل و مقاصد فاسد او وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا بهرچه مقتضای وقت باشد بعمل آید غرهٔ بهمن ماه الهی جشن وزن قمری آراسته گردید درین جشن همایون مهابتخان از صوبه کابل رسیده سعادت ملازمت دریافت و مورد عنایات خاص گشت یعقوب خان بدخشی را بعنایت نقاره بلند پایگی بخشیده بصوبه کابل تعین فرمودم * مقارن اینحال عرضداشت اعتبار خان از آگره رسید که خرم با لشکر نکبت اثر از مندو روانه اینصوب شده ظاهرا خبر طلب خزانه را شنیده آتش در نهادش افتاد و عنان اختیار از دست داده بیتابانه روانه شده که شاید در اثنای راه خود را بخزانه رسانده دست اندازی تواند کرد بنابرین رای صواب نما چنین اقتضا فرمود که برسم سیر و شکار تا کنار آب سلطانپور نهضت اتفاق افتد اگر آن بی سعادت برهنمونی بدرقه ضلالت قدم به بادیه جلادت نهاده باشد پیشتر شتافته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهاده شود و اگر طور دیگر صورت بندد در خور آن بعمل آید * بنابرین عزیمت هفدهم ماه مذکور بساعت مسعود و زمان محمود کوچ واقعه شد مهابتخان بعنایت خلعت خاص سرفرازی یافت یک لک روپیه بمرزا رستم و دو لک روپیه به عبدالله خان بصیغه مساعدت حکم شد مرزا خان پسر زین خان را با فرمان مرحمت عنوان نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده تاکید بیش از بیش در طلب او نموده شد راجه سارنگدیو جهت طلب راجه نرسنگدیو رفته بود آمده ملازمت نمود معروضداشت که راجه با جمعیت شایسته و فوج آراسته در بلده تهانیسر بسعادت رکاب مفتخر خواهد گشت و درین چند روز مکرر عرایض اعتبار خان و دیگر بندها از دار الخلافه اگره رسید که خرم از سرگشتگی و بیدولتی حقوق تربیت را بعقوق مبدل ساخته پای ادبار در وادی جهالت و ضلالت نهاده روانه این حدود است و ازین جهت براوردن خزانه را صلاح دولت ندانسته باستحکام برج و باره و لوازم قلعداری پرداختم و همچنین عرضداشت آصفخان رسید که آن بیدولت پرده آزرم دریده روی بوادی ادبار نهاده از روش آمدن او بوی خیر نمی آید چون صلاح دولت در آوردن خزانه نبود بحراست ایزدی سپرده خود متوجه ملازمت است بنابرین از آب سلطانپور عبور فرموده بکوچ متواتر متوجه تنبیه و تادیب آن سیاه بخت گردیدم و حکم فرمودم که بعد ازین اورا بیدولت میگفته باشند درین اقبال نامه هرجا بیدولت مذکور شود کنایه ازو خواهد بود از تربیت ها و مرحمت هاکه در حق او بظهور آمده می توانم گفت که تا حال هیچ بادشاهی بفرزند خود اینقدر عنایت نکرده باشد آنچه پدر بزرگوارم به برادران من لطف نموده بودند من بنوکران او مرحمت فرموده‌ام و صاحب خطاب و علم و نقاره ساختم چون در اوراق گذشته بتقریبات ثبت افتاده و بر مطالعه کنندگان این اقبالنامه پوشیده نخواهد بود که چه پایه توجه و تربیت درحق او مبذول گشته زبان قلم را از شرح آن کوتاه داشتم از کدام الم خود نویسم از کوفت و ضعف در چنین هوای گرم که بمزاج من نهایت ناسازگاری دارد سواری و تردد

صبر میفرمودند شاید بمطلب و مدعای که آمده بود کامیاب بخدمت میرسید قبل از رسیدن ایلچی مرتکب چنین خدشه شدن آیا اهل روزگار تقصیر بپرایه عهد و صداقت و سرمایه مروت و فتوت را کدام طرف راجع خواهند ساخت الله تعالی در جمیع آوان حافظ و ناصر و معین باد * بعد از رخصت فرمودن ایلچیان همگی همت به تهیه لشکر قندهار مصروف داشته فرزند خانجهان را که بجهت بعضی مصلحتها طلب شده بود فیل و اسپ خاصه با شمشیر و خنجر مرصع و خلعت عنایت نموده بطریق منقلای رخصت فرمودم که تا رسیدن شاهزاده شهریار با عساکر ظفر آثار در ملتان توقف نموده منتظر حکم باشد و باقر خان را که فوجدار ملتان بود بدرگاه والا طلب نموده شد علی قلی بیگ درمن را به منصب هزار و پانصدی سرفراز ساخته بکمک مشار الیه مقرر داشتم و همچنین میرزا رستم را بمنصب پنجهزاری بلند مرتبه گردانیده در خدمت آنفرزند بلشکر مذکور تعین فرمودم لشکر خان از صوبه دکن آمده بملازمت نمود از تعینات لشکر مذکور گشت الهداد خان افغان و میرزا عیسی ترخان و مکرمخان و انورخان و دیگر امرا که از صوبه دکن و محال جاگیر خود آمده بودند اسپ و خلعت لطف نموده بهمراهی خانجهان رخصت فرمودم عمدة السلطنت آصفخان را بدار الخلافه آگره فرستادم که کل خزانه مهر و روپیه را که از آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه بیارد صالح خان پسر خانجهان به منصب دو هزاری و هزار سوار سرفرازی یافت محمد شفیع بخشی صوبه ملتان بخطاب خانی سرفراز گشت * شریف وکیل فرزند اقبالمند شاه پرویز را رخصت فرمودم که بسرعت هر چه تمامتر رفته آنفرزند را با لشکر صوبه بهار بملازمت بیاورد و فرمان مرحمت عنوان به خط خاص نوشته تاکید بسیار در آمدن او نموده شد درین تاریخ میر میران نبیره شاه نعمت الله بمرگ مفاجات ودیعت حیات سپرد امید که از اهل آمرزش باد میرزا بیگ قراول را فیل مست زیر کرد و کشت خدمت او را بامام وردی فرمودم چون از مرض ضعیفی که دو سال پیش ازین عارض شده بود و هنوز هست دل و دماغ همراهی نمینمود که بمسودات سوانح و وقایع توانم پرداخت درینولا که معتمد خان از خدمت دکن آمده سعادت آستان بوس دریافت چون از بندهای مزاجدان و شاگردان سخن فهم بود و سابق نیز سر رشته اینخدمت و ضبط وقایع بعهده او بود حکم فرمودم که از تاریخی که نوشته ام آینده مشار الیه بخط خود نویسد و در ذیل مسودات من داخل سازد و آنچه بعد ازین سوانح شود بطریق روزنامچه مسوده نموده به تصحیح من رسانیده به بیاض می سپرده باشد *

ازینجا مسودات نوشته معتمد خان است

درین ایام که همگی همت جهانکشای به تهیه لشکر قندهار و تدارک آنکار مصروف بود خبرهای ناخوش از تغیر حال و بی اعتدالیهای خرم بعرض میرسید موجب توحش و توزع خاطر میگشت * بنابرین موسویخان را که از بندهای با اخلاص مزاجدان بود بگذاردن پیغامهای تهدید و ترغیب و بیان نصایح هوش افزا نزد آن بیدولت فرستادم که

چه گله گویا سرشت او به بغي و کافرنعمتي مجبول بود پدرش در آخر عمر با پدر بزرگوارم همین شیوه ناپسندیده مسلوک داشت او پیروي پدر نموده درین سن خود را مطعون و مردود ازل و ابد ساخت

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمي بزرگ شود

درین تاریخ موسویخان با عبدالعزیز فرستادهٔ بیدولت رسید چون ملتمسات او معقولیتي نداشت راه سخن نداده حواله مهابتخان نمودم که مقید دارد بنجم ماه مذکور کنار آب لودیانه مقر و معسکر اقبال گردید خان اعظم بمنصب هفت هزاري و پنجهزار سوار سربلندي یافت راجه بهارت بوندیله از دکن و دیانت خان از آگره رسیده ملازمت نمودند گناه دیانت خان را بخشیده بهمان منصب که سابق داشت سرفراز ساختم راجه بهارت بمنصب هزار و پانصدي و هزار سوار و موسویخان بهزاري و سیصد سوار ممتاز گشتند روز مبارک شنبه دوازدهم در ظاهر پرگنه تهانیسر راجه نرسنگدیو ملازمت نموده فوج آراسته بتورک عرض داده مورد تحسین و آفرین گردید راجه نرسنگدیو بمنصب هزار و پانصدي و ششصد سوار سرفراز شد در حوالي کرنال آصفخان از آگره آمده بسعادت رکاب بوس فرق عزت برافراخت دریوقت آمدن او عنوان فتوحات بود نوازشخان پسر سعید خان از صوبه گجرات رسیده زمین بوس نمود در هنگامیکه بیدولت در برهان پور بود حسب الالتماس او باقي خان را بصوبه جوناگره تعین فرموده بودم بمشارالیه فرمان شده بود که بدرگاه آید دریولا خود را رسانیده شریک خدمت گشت چون از دارالسلطنت لاهور بے سابقه خبر کوچ اتفاق افتاد و فرصت مقتضي توقف و تامل نبود با معدودے از امراء که در رکاب منصور بودند و بخدمت حضور اختصاص داشتند برآمده شد تا رسیدن بسهرند اندک مایه مردم بسعادت همراهي سرفراز بودند بعد از گذشتن از سهرند فوج فوج و قشون قشون لشکر از اطراف و جوانب آمدند تا دهلي انقدر جمعیت فراهم آمد که بهر جانب که نظر مي انداختم تمام روی صحرا را لشکر فراگرفته بود چون بعرض رسید که بیدولت از فتحپور برآمده روانه اینصوب گشته بکوچ متواتر متوجه دهلي شد بعساکر ظفر طراز حکم چلته پوشیدن فرمودم درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج منصور بصوابدید مهابتخان مفوض بود سرداري فوج هراول بعبدالله خان مقرر داشته از جوانان چیده و گزیده و سپاهیان کاردیده هرکس راکه مشارالیه التماس نمود در فوج او نوشته حکم فرمودم که یک گروه پیشتر از دیگر افواج میرفته باشند خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها را نیز او متعهد شد و ما غافل ازین که او با بیدولت همداستان است و غرض اصلي آن بد اصل آنست که اخبار لشکر ما را باو رساند پیش ازین هم خبر راست و دروغ بر طومارهاے طولاني نوشته مي آورد که جاسوسان من آزانجا فرستاده اند بعضی از بندهاے فدوی را متهم میداشت که با بیدولت اتفاق دارند و اخبار دربار باو مي نویسند اگر بفتنه سازي و دغا اندازي او ازجا رفته اضطراب و بیتابي مي نمودم درین طور شورشي که تند باد فتنه و طوفان بلا در آشوب و تلاطم بود

باید کرد و باین حال مرسر چنین ناخلفی باید رفت بسیارے از بنده هارا که سالهاست
درار تربیت کرده بمرتبه امارت رسانیده که امروز بایستی بجنگ اوزبک یا قزلباش
بکار آیند به شومی او سیاست فرموده بدست خود ضایع ساخت للّه‌الحمد که ایزد
جل سبحانه انقدر حوصله و بردباری کرامت فرموده که این همه را تاب می توان آورد
و یک طوری می توان گذرانید و برخود آسان کرد اما انچه بردل گرانی میکند و مزاج
غیرت را درآشوب دارد این است که در چنین وقتی بایستی که فرزندان سعادت گزین و
امرای اخلاص آئین به تعصیب یکدیگر تلاش خدمت قندهار و خراسان که ناموس
سلطنت است نمایند این بے سعادت تیشه برپاے دولت خود زده سنگ راه این
عزیمت شد و مهم قندهار در عقده تعویق و توقف افتاد امید که حق تعالی این
نگرانی هارا از پیش خاطر بردارد * دریندوقت بعرض رسید که محترم خان خواجه
سرا و خلیل بیگ ذوالقدر و فدائی خان میرتوزک بان بیدولت رابطه اخلاص درست
ساخته ابواب مراسلات مفتوح دارند چون وقت مقتضی مدارا و اغماض نبود هر سه
را مقید فرمودم و بعد از تحقیق و تفحص احوال چون در حرام نمکی و بد اندیشی و
بدسگالی خلیل و محترم شک و شبهه نماند و مثل میرزا رستم امرا برے اخلاصی
و بدسگالی خلیل سوگند خورده ناگزیر انهارا بسیاست رسانیدم و فدائی خان را که
عیار اخلاص او از آلایش تهمت و نقصان پاک بود از قید برآورده سرفراز ساختم راجه
روز افزون را برسم ڈاکچوکی نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستادم که سزاولی نموده
آن فرزند را با لشکر ظفر اثر بسرعت هرچه تمامتر بملازمت رساند تا آن بیدولت
چنانچه باید بسزاے کردار نا پسندیده خود برسد جواهر خان خواجه سرا بخدمت
اهتمام دربار محل سرفراز شد غره اسفندار مذ ماه الهی نورسرای مورد عساکر
منصور گشت * درین روز عرضداشت اعتبار خان رسید که بیدولت بسرعت
هرچه تمامتر خود را بنواحی دارالخلافه آگره رسانیده بود که شاید پیشتر از استحکام
قلعه ابواب فتنه و فساد مفتوح گردانیده کاری توان ساخت چون به فتحپور میرسد در
دولت را بر روے خود مسدود می یابد خجلت زده ادبار گشته توقف می نماید
خان‌خانان و پسر او و بسیارے از امرای بادشاهی که در تعینات صوبه دکن و گجرات بودند
همراه او آمده رفیق راه بغی و کافر نعمتی شده اند موسویخان او را در فتحپور دیده تبلیغ
احکام بادشاهی نمود و مقرر شد که قاضی عبدالعزیز ملازم خود را برفاقت او بدرگاه والا
فرستد که مطالب او را بعرض رساند سندر نام نوکر خود را که سرحلقه ارباب ضلالت
و سرگروه اهل فساد است بآگره فرستاده که خزاین و دفاین بندها را که در آگره دارند
متصرف گردد از جمله بخانه لشکرخان درآمده نه‌لک روپیه را متصرف گشت
همچنین بمنزل دیگر بندها هرجا گمان سامانے داشت دست تطاول درآز ساخته انچه
بدست تصرف درآورد هرگاه مثل خانخانان امرای که بمنصب عالی اتالیقی اختصاص
داشت در هفتاد سالگی روے خود را به بغی و کافر نعمتی سیاه زد از دیگران چه

گروه جانب چپ است شتافته و سندر برهمن را که رهنمای بادیه ضلالت و گمراهی است با داراب پسر خانخانان و بسیاری از امرای بادشاهی که رفیق راه بغی و حرام نمکی شده اند مثل همت خان و سربلند خان و شرزه خان و عابدخان وچادو رای و اودیرام و آلش خان و منصور خان و دیگر منصبداران که از تعینات صوبه دکن وگجرات و مالوه بودند تفصیل ان طولی دارد تمام نوکران خود را مثل راجه بهیم پسر رانا و رستم خان و بیرم بیگ و دریای افغان و تقی و غیره در برابر لشکر منصور گذاشته پنج فوج قرار داده اگرچه بظاهر سمت سرداری به داراب برگشته روزگار است لیکن در حقیقت و معنی سرداری و مدار کار بر سندر زشت کردار است و تیره بختان بی عاقبت در نواحی بلوچپور نزول ادبار نموده اند هشتم ماه مذکور قبولپور معسکر ظفر گردید درین تاریخ نوبت چنداولی باقر خان بود مشارالیه را از همه عقب تر گذاشته بودیم جمعی از مقهوران در اثنای راه خود را با عراق لشکر منصور رسانیده دست تطاول دراز ساختند باقرخان پای همت برجا داشته بمدافعه انها پرداخت و خواجه ابوالحسن خبر یافت و بکمک عنان تافت تا رسیدن خواجه مردودان تاب نیاورده راه گریز سپرده بودند روز چهار شنبه نهم ماه مذکور بیست و پنجهزار سوار بسرداری آصفخان و خواجه ابوالحسن وعبداله خان جدا ساخته برسر مقهوران بی عاقبت تعین فرمودم قاسم خان و لشکرخان و ارادتخان و فدائی خان و دیگر بندها سواری هشت هزار سوار در فوج آصفخان مقرر گشت باقرخان و نورالدین قلی و ابراهیم حسین کاشغری وغیره مقدار هشت هزار سوار بکمک خواجه ابوالحسن قرار یافت نوازش خان و عبدالعزیز خان و عزیزالله و بسیاری از سادات بارهه و امروهه به همراهی عبدالله نوشته شد درین فوج ده هزار سوار بقلم آمدند سندر مقهور لشکر ادبار اثر ترتیب داده قدم بی آزرمی پیشنهاد درین وقت من ترکش خاصه خود را مصحوب زبردستخان میر تورک بجهت عبداللهخان فرستادم که موجب دلگرمی او شود چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد آن روسیاه ازل و ابد که سرشت زشتش به بغی و کفران نعمت مجبول بود راه گریز سپرده به مقهوران پیوست عبدالعزیز خان پسر خالد وران و الله اعلم دانسته یا نادانسته به همراهی اوشتافت نوازشخان و زبردستخان و شیر حمله که در فوج ان بی حمیت بودند پای همت افشرده از رفتن او ویران نشدند ازانجا که تائید ایزد جل و اعلی همه جا و همه وقت قرین حال این نیازمند است در چنین هنگامیکه مثل عبدالله خان سرداری فوج ده هزار سوار را برهم زده و ویران ساخته بغنیم پیوست و نزدیک بود که چشم زخم عظیم به لشکر منصور رسد تیر تفنگ از شست غیب بمقابل سندر رسید از افتادن او ارکان همت مقهوران تزلزل پذیرفت خواجه ابوالحسن نیز فوج مقابل خود را از پیش برداشته درهم شکست و آصفخان بوقت رسیدن باقرخان تردد نمایان [illegible] کار را تمام ساخت و فتحی که طغرای فتوحات روزگار تواند شد از مکمن غیب [illegible] مراد گشت زبردست خان وشیر حمله وشیربچه پسر او وپسر اسد خان [illegible] حسین

بسیارے از بندهاے تعریب را به تهمت او ضایع بایستی ساخت با آنکه بعضی از دولتخواهان در خلا و ملا بکنایه و صریح از بد اندیشي و نا راستي او حرفها راست بعرض میرسانیدند وقت مقتضي آن نبود که وا شگافته پرده از روی کار او برگرفته آید چشم و زبان را از اداي که وحشت خاطر شوم او باشد نگاهداشته بیشتر از بیشتر در عنایت و التفات اغراق و افراط بکار میرفت که شاید خجلت زده از کردار نا هنجار خود گشته از بد ذاتي و فتنه پردازي بار آید آن مردود ازل و ابد که سرشت زشت او بخبث و نفاق مجبول بود بخود پس نیامده کرد انچه در خور او بود چنانچه در جاے خود گذارش خواهد یافت

درختیکه تلخ است او را سرشت * گرش در نشـــاني بباغ بهشت
ور از جوے خلدش به هنگام آب * به بیخ انگبین ریزي و شهد ناب
ســـر انجام گوهر بکار آورد * همان میوهٔ تلخ بار آورد

بالجمله در حوالي دهلي سید بهوه بخاري و صدر خان و راجه کشنداس از شهر آمده بسعادت رکاب بوس سرفراز شدند باقر خان موجدار سرکار اوده نیز درین تاریخ خود را باردوے ظفر قرین رسانید بست و پنجم ماه مذکور از معمورهٔ دهلي گذشته در کنار آب جمنه معسکر اقبال آراستم گردهر ولد راے سال درباري از صوبه دکن آمده بدولت زمیں بوس ممتاز گردید به منصب دو هزاري و هزار و پانصد سوار سرفراز گشته بخطاب راجه خلعت امتیار پوشید زبردست خان میر تورک بعنایت علم فرق عزت برافراخت

جشن هیزدهمین نوروز ازجلوس همایون

شب سه شنبه بستم ماه جمادي‌الاول سنه هزار و سي و دو هجري نیر اعظم فروغ بخش عالم به بیت‌الشرف حمل سعادت تحویل ارزاني فرمود و سال هیژدهم از مبداء جلوس بمبارکي و فرخي آغار شد * درین روز استماع افتاد که بیدولت بحوالي متهرا رسیده در پرگنه شاه پور لشکر ادبار اثر او فرود آمده بست و هفت هزار سوار دیده امید که عنقریب مقهور و منکوب گردد راجه جیسنگهه نبیرهٔ راجه مانسنگهه از وطن خود آمده سعادت رکاب بوس دریافت راجه نرسنگهه دیو را که در طایفهٔ راجپوت ازو عمده تر امراے نیست بخطاب مهاراجه بلند مرتبه گردانیده راجه جوگراج پسر او را بمنصب دو هزاری و هزار سوار سرفراز ساختم سید بهوه بعنایت فیل ممتاز شد چون بعرض رسید که بیدولت کدار آب جمنه را گرفته مي آید نهضت موکب منصور نیز بهمان سمت مقرر گشته ترتیب افواج بحر امواج از هراول و چرنغار و برنغار والتمش وطرح و چند اول وغیره بآئیني که لایق حال و مناسب مقام بود قرار یافت مقارن این خبر رسید که بیدولت ساخانجانان بی سعادت از راه راست عنان تافته بر پرگنه کولکه که بیست

نمودند که در وقتیکه لعنت‌الله تلخت ما را گمان آں شد که بقصد مبارزت اسپ برانگیخته چوں میاں مقهوراں در آمدیم چاره بجز رضا و تسلیم ندیدیم الحال قابو یافته خود را بسعادت آستانبوس رسانیدیم باآنکه دو هزار مهر برسم مدد خرچ ار بیدولت گرفته بودند چوں وقت تقاضای بازپرس نمی نمود عذر انها را براستی خریداری شد نوزدهم جشن شرف آراستگی یافت و بسیارے از بندها باضافه منصب و عنایات لایق سرفراز گردیدند میر عضدالدوله از آگره آمده ملازمت نمود فرهنگے که در لغت ترتیب داده بنظر در آورد الحق محنت بسیار کشیده و خوب پیروی ساخته و جمیع لغات را از اشعار علماء قدما مستشهد آورده دریں فن کتابے مثل ایں نمیباشد راجه جیسنگه بمنصب سه هزاری و هزار و چهار صد سوار سرفراز شده بفرزند شهریار فیل خاصه عنایت نمودم خدمت عرض مکرر بموسویخاں مقرر گشت آمان‌الله پسر مهابتخاں بخطاب خانه زاد خانی و منصب چهار هزاری ذات و سوار نوازش یافته بعنایت علم و نقاره بلند مرتبه گردید غرهٔ اردی بهشت ماه الهی در کنار کول فتح پور نزول اقبال اتفاق افتاد اعتبارخاں از آگره آمده ملازمت نمود و بنظر عاطفت مخصوص گشت مظفرخاں و مکرم خاں و برادر مکرم خاں نیز از آگرهٔ آمده سعادت ملازمت دریافتند چوں اعتبار خاں بمحافظت و محارست قلعه آگره چنانچه ارحلال نمئی مصدر مساعی جمیله و ترددات پسندیده گردیده بود بخطاب ممتار خانی سربلند گردانیده منصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار عنایت نمودم خلعت باشمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت فرموده بخدمت مذکور رخصت انعطاف ارزانی داشتم سید بهوه بمنصب دو هزاری و هزار و پانصد سوار سرفراز شد مکرم خاں بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و خواجه قاسم بهزار و چهارصد سوار نوازش یافتند چهارم ماه مذکور منصور خاں فرنگی که در اوراق گذشته احوال او بشرح مرقوم گشته با برادرش و نوبتخاں دکنی برهنمونی دولت ار بیدولت جدا شده بخدمت پیوستند خواص خاں را نزد فرزند اقبال مند شاه پرویز فرستادم میرزا عیسی ترخاں از ملتاں رسیده سعادت آستانبوس دریافت بمهابتخاں شمشیر خاصه عنایت شد دهم ماه مذکور نواحی پرگنه هندوں معسکر اقبال گردید منصور خاں بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و نوبتخاں بمنصب دو هزاری و هزار سوار امتیاز یافتند یازدهم مقام شد چوں دریں روز سعادت ملازمت فرزند اقبال مند شاه پرویز مقرر گشته بود حکم فرمودم که شاهزادهاے کامگار و امراے نامدار و سایر بندهاے جاں سپار جرق جوق و قشون قشوں باستقبال شتافته آں فرزند اقبالمند را بآئین لایق بملازمت آرند و بعد از گذشتن نیم روز که ساعت مسعود و مختار بود بسعادت زمیں بوس جبیں اخلاص نورانی ساخت و بعد از تقدیم لوازم کورنش و تسلیم و اداے [illegible] و ترتیب فرزند اقبال مند را بشوق و شفقت تمام در آغوش عزت گرفته [illegible] بیش از بیش ظاهر ساختم دریں‌ولا خبر رسید که بیدولت در [illegible] پرگنه

برادر خواجه جهان و جمعی از سادات بارهه که در فوج عبدالله رو سیاه بودند شربت
خوشگوار شهادت چشیده حیات جاوید یافتند عزیزالله نبیرهٔ حسین خان زخم بندوق
برداشته بسلامت ماند اگرچه درینوقت رفتن آن منافق مردود هم از تائیدات غیبی
بود لیکن اگر در عین جنگ این حرکت شنیع ازو بظهور رسیدی ظن غالب آنکه اکثر
سرداران لشکر عاصی گشتندی یا گرفتار شدی بحسب اتفاق در السنهٔ عوام بلعنت‌الله
اشتهار یافت چون نامی از غیب نامزد او شده بود من هم او را بهمین نام خواندم
بعد ازین هرجا لعنت‌الله مذکور شود کنایه ازو خواهد بود بالجمله مقهوران بد انجام که
از عرصهٔ کارزار راه گریز سپرده بودند پای سوادی ادبار نهادند و دیگر خود را جمع نیا رستند
ساخت و لعنت‌الله باسایر مقهوران تابین بیدولت که بیست کروه مسافت بود
عنان باز نکشید چون خبر فتح اولیای دولت بابن نیازمند بیه نیاز رسید سجدات
شکر این موهبت که از عنایات مجددهٔ الهی بود بتقدیم رسانیده دولتخواهان شایستهٔ
خدمت را بحضور طلب فرمودم روز دیگر سر سندر را بحضور آوردند چنان ظاهر شد
که چون بندوق باو رسید جان بمالکان جهنم سپرد لاشه او را بجهت سوختن بدهی که
در آن حوالی بوده برده اند وقتی که خواسته اند که آتش برافروزند فوجی از دور
نمایان شد ازبیم آنکه مبادا گرفتار شوند هرکدام بطرفی گریخته اند مقدم آن موضع
سرش را بریده برای مجرای خود نزد خان اعظم که در جاگیر او مقرر بود برده مشارالیه
بملازمت آورد چهرهٔ شومش درست نمایان بود هنوز متغیر نشده گوشهایش را بجهت
مرواریدهای که داشته بریده برده بودند اما هیچ معلوم نشد که از دست که بندوق خورده
از معدوم شدن او بیدولت دیگر کمر به بست گویا دولت و همت و عقل او آن سگ
بد بود هرگاه مثل من پدری که در حقیقت آمرزگار مجازی اویم و در حیات خود
او را بوالا پایه سلطنت رسانیده به هیچ چیز ازو دریغ نداشته باشم چنین کند حاشا از
عدالت الهی که دیگر روی بهبود به بیند جمعی از بندها که درین یورش مصدر خدمات
شایسته شده درخور پایه خویش بمراهم بیش از بیش سرفرازی یافتند خواجه
ابوالحسن بمنصب پنجهزاری از اصل و اضافه ممتاز شد نوازشخان بمنصب چهار
هزاری و سه هزار سوار نافرخان سه هزاری و پانصد سوار و نقاره ممتاز گردید ابراهیم
حسین کاشغری دو هزاری و هزار سوار عزیزالله دو هزاری و هزار سوار نورالدین قلی دو
هزاری و هفتصد سوار راجه رامداس دو هزاری و هزار سوار لطف‌الله هزار و پانصدی
و پانصد سوار پرورش خان هزاری و پانصد سوار و اگر جمیع بندها مفصلاً نوشته آید
بطول می انجامد بالجمله یک روز در منزل مذکور مقام فرموده روز دیگر کوچ کردم
جنت عالم از الهٓآباد کوچ کرده دولت استانبوس دریافت دوازدهم ماه مذکور در حوالی
موضع جهانسه منزل شد درین روز سربلند رای از دکن آمده ملازمت نمود و بعنایت
خنجر مرصع خاصه با پهول کتاره سرفراز گردید عبدالعزیز خان و چندی که همراه
لعنت‌الله بوده بودند خود را از چنگ بیدولت خلاص کرده بملازمت پیوستند و چنان

و هفت هزار روپيه باشد بشاهزاده مرحمت فرمودم و همچنين نورجهان بيگم خلعت
و اسپ و فيل چنانچه رسم است به آن فرزند لطف نمود و مهابتخان وديگر امرا در خور
شايستگي اسپ و فيل و سروپا عنايت شد از ملازمان روشناس آن فرزند نيز بعنايات
لايق سرفرازي يافتند درين تاريخ مظفرخان بخدمت مير بخشي خلعت امتياز
يافت غرة خورداد ماه الهي شاهزاده داور بخش پسر خسرو را بصاحب صوبگي ملک
گجرات سربلند ساخته خان اعظم را بوالا منصب اتاليقي او امتياز بخشيدم به شاهزاده
اسپ و فيل و خلعت و خنجر خاصه مرصع و توغ و نقاره مرحمت شد خان اعظم
و نوازش خان و ديگر بندها بنوازشات در خور خود سرفرازي يافتند ارادت خان از
تغير فاضل خان بخدمت بخشيگري ممتاز شد * ركن السلطنت آصف خان بصاحب
صوبگي ولايت بنگاله و اوديسه فرق عزت بر افراخت خلعت خاصه با شمشير مرصع
بمشاراليه عنايت شد ابو طالب پسر او بهمراهي پدر مقرر گشت و بمنصب دو هزاري
و هزار سوار سرفرازي يافت * روز شنبه نهم ماه مذكور مطابق روز دهم شهر رجب
سنه هزار و سي و دو هجري در ظاهر اجمير بر كنار تال آنا ساگر نزول سعادت اتفاق
افتاد شاهزاده داور بخش بمنصب هشت هزاري و سه هزار سوار سرفراز گرديده دو لک
روپيه خزانه بجهت مدد خرچ لشكر بهمراهي او مقرر گشت و يک لک روپيه مساعدة
بخان اعظم حكم فرمودم اله يار پسر افتخار بيگ كه در خدمت فرزند اقبالمند شاه پرويز
ميباشد حسب الالتماس آن فرزند بعنايت علم سرفراز گرديد تاتار خان بحراست قلعه
گواليار دستوري يافت راجه گجسنگهه به منصب پنجهزاري و چهار هزار سوار سربلند
گشت * درينولا از آگره خبر رسيد كه حضرت مريم الزماني بقضاے ايزد سبحانه
بخلوتسراى جاوداني شتافتند اميد كه الله تعالى ايشان را غريق بحر رحمت خويش
گرداناد و جگت سنگهه پسر رانا كرن از وطن آمده دولت زمين بوس دريافت ابراهيم
خان فتح جنگ حاكم بنگاله سي و چهار زنجير فيل برسم پيشكش فرستاده بود بنظر
در آمد باقر خان بفوجداري سركار اوده و سادات خان بفوجداري ميان دوآب مقرر گرديدند
مير مشرف بخدمت ديواني بيوتات سرفراز شد * دوازدهم تير ماه الهي عرضداشت
متصديان صوبه گجرات نويد بخش فتح و فيروزي گرديد تفصيل اين اجمال آنكه صوبه
گجرات را كه جاى يكى از سلاطين والا شكوه است در جلدوى فتح رانا به بيدولت
عنايت فرموده بودم چنانچه در سوانح گذشته مشروحاً ثبت افتاد و سندر برهمن
بوكالت او حكومت و حراست آنملک مى نمود در هنگاميكه اين ارادهٔ فاسد در
خاطر حق ناشناس او رسيد آن سگ هندو را كه پيوسته محرک سلسله نفاق و عناد
و مرتب اسباب فتنه و فساد بود با همت خان و شرزه خان و سرفراز خان [illegible]
از بندهاى بادشاهي كه جاگيردار آنصوبه بودند بحضور خود طلب [illegible]
او را بجاى او مقرر داشت بعد ازان كه سندر بقتل رسيد و بيدولت [illegible]
عنان ادبار بصوب ماندو تافته ملک گجرات را به تيول لعنت الله [illegible] كهتر

انبیر که وطن مالوفه راجه مانسنگه است جمعی از اوباش را فرستاده آن معموره را تاخت و تاراج نموده دوازدهم ماه مذکور ظاهر موضع سارولی معسکر اقبال گشت حبش خان را جهت تعمیر منازل اجمیر پیشتر رخصت فرمودم فرزند سعادتمند شاه پرویز را به منصب والای چهل هزاری و سی هزار سوار بلند مرتبه گردانیدم چون بعرض رسید که بیدولت جگت سنگهه پسر راجه باسو را تعین فرموده که بوطن خویش رفته در کوهستان صوبهٔ پنجاب ابواب فتنه و فساد مفتوح گرداند صادق خان میربخشی را بحکومت صوبه پنجاب سرفراز ساخته به تنبیه و تادیب او رخصت فرمودم خلعت باشمشیر و فیل عنایت کردم و منصب او از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر داشته بعنایت توغ و نقاره سرفراز گردانیدم درینولا بعرض رسید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ را که به فتحپوری اشتهار دارد برادران خورد او بجبر بر سر او ریخته او را بقتل میرسانند مقارن اینحال برادرانش بدرگاه آمده زمین بوس نمودند و مادر حقیقی او نیز بخدمت پیوست لیکن چنانچه باید مدعی خون فرزند نشد و به ثبوت شرعی نتوانست رسانید اگرچه رشت خوئی او بمرتبه بود که کشته شدن آن بی سعادت افسوس نداشت بلکه صلاح وقت و مناسب دولت باشد لیکن چون ازین بیدولتان نسبت به برادر کلان که بمنزله پدر است چنین بے باکی بظهور رسیده و عدالت مقتضی اغماض نگشت حکم فرمودم که بالفعل در زندان محبوس باشند بعد ازین انچه سزاوار باشد بعمل آید بیست ویکم ماه مذکور راجه گجسنگهه ورای سورجسنگهه از محال جاگیر خود رسیده دولت رکاب بوس در یافتند معزالملک که بطلب فرزند خان جهان بملتان فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت نمود و از صعوبت ضعف و بیماری او معروض داشت اصالتخان پسر خود را با هزار سوار بخدمت فرستاده اظهار تاسف و آزردگی بسیار از حرمان ملازمت نموده بود چون عذر بدروغ صدق آراستگی داشت مقبول افتاد بست و پنجم ماه مذکور فرزند اقبالمند شاهزاده پرویز با عساکر منصور بتعاقب و استیصال بیدولت و مخذول العاقبت تعین شد عنان اختیار شاهزاده کامگار و مدار انتظام عساکر منصور ظفر آثار بید موتمن الدولة القاهره مهابتخان حواله شد از امرای نامدار و بهادران جان نثار که در خدمت شاهزاده بلند اقبال مقرر گشتند باین تفصیل است خانعالم مهاراجه گجسنگهه فاضل خان رشید خان راجه گردهر راجه رام داس کچهواهه خواجه میر عبدالعزیز عزیزالله اسد خان پرورش خان اکرام خان سید هزبر خان لطف الله رای نراین داس وغیرهم سواری چهل هزار سوار موجود و توپخانه عالی بابیست لک روپیه خزانه همراه نموده شد بساعت سعادت قرین آن فرزند اخلاص گزین را همعنان فتح و فیروزی رخصت نموده شد فاضلخان بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی لشکر منصور مقرر گشت خلعت خاصه بانادری زربفت و در گریبان ودامنش مروارید کشیده که بمبلغ چهل ویکهزار روپیه در سرکار ترتیب یافته بود وفیل خاصه رتن گج نام باماده فیل واسپ خاصه وشمشیر مرصع که قیمت جمله هفتاد

نموده از دروازهٔ سارنگپور بشهر درآمده و مقارن اینحال ناهرخان نیز رسیده از دروازه آمده داخل شهر شد خواجه سرای لعنت الله از نیرنگی اقبال بی زوال وقوف یافته بخانهٔ شیخ حیدر نبیرهٔ میان وجیه الدین پناه برد بندهای شایسته خدمت شادیانهٔ فتح و نصرت بلند آوازه ساخته باستحکام برج و باره پرداختند و چندی را بسر خانهٔ محمد تقی دیوان بیدولت و حسن بیگ بخشی او فرستاده انها را بدست آوردند و شیخ حیدر خود آمده صفی خان را آگاه ساخت که خواجه سرای لعنت الله در خانهٔ من است او را هم دست بگردن بسته آوردند و جمیع ملازمان و منتسبان بیدولت را محبوس و مقید ساخته خاطر از ضبط و نسق شهر پرداختند و تخت مرصع با دولک روپیه نقد و اسباب و اشیائیکه از بیدولت و مردم او در شهر بود بتصرف دولتخواهان درآمد چون این خبر به بیدولت رسید لعنت الله را باهمت خان و شرزه خان و سرفراز خان و قابل بیگ و رستم بهادر و صالح بدخشی و دیگر عاصیان بتعاقب چه از بندهای بادشاهی و چه از مردم خود قریب پنج و شش هزار سوار موجود برسر احمد آباد تعین نمود صفی خان و ناهر خان از آگاهی این پای همت افشرده بدلاسای سپاهی و فراهم آوردن جمعیت پرداختند و از نقد و جنس هرچه بدست آمده بود حتی تخت را شکسته بعلوفه مردم قدیم و جدید قسمت نمودند و راجه کلیان زمیندار اندور و پسر لال گوپی و سایر زمینداران اطراف را بشهر طلبیده جمعیت نیک فراهم آوردند لعنت الله بکمک مقید نشده در عرض هشت روز خود را از ماندو به برودهٔ رسانید و دولتخواهان برهنمونی همت و بدرقهٔ توفیق از شهر برآمده در کنار تال کانکریه معسکر اقبال آراستند لعنت الله را بخاطر میرسد که شاید از تیز جلوئی سرشته انتظام دولتخواهان از هم تواند گسیخت چون از برآمدن بندهای خدمتگذار آگاهی یافت در برودهٔ عنان ادبار بار کشیده تا رسیدن کمک توقف گزید بعد ازان که عاصیان بدسرانجام بان سرفتنهٔ ایام ملحق گشتند قدم ضلالت و گمراهی پیش نهاد و بندهای دولتخواه از کانکریه کوچ کرده در ظاهر موضع تیوه نزدیک بمزار قطب عالم فرود آمدند لعنت الله سه روزه راه را بدو روز پیموده از برودهٔ به محمود آباد پیوست چون سید دلیر خان نسائی شرزه خان را از برودهٔ گرفته بشهر آورده بود و نسائی سرفراز خان نیز در شهر بود صفی خان بهدو مخفی کس فرستاده پیغام داد که اگر برهنمونی سعادت داغ عصیان از لوحهٔ پیشانی عبودیت خود زدوده خود را در سلک سایر بندهای دولتخواه منتظم سازید عاقبت شما در دنیا و در عقبی مقرون بصلاح و سداد خواهد بود والا عیال و اطفال شما را متعرض ساخته بانواع خواری سیاست خواهم کرد لعنت الله ازین معنی آگاهی یافته سرفراز خان را به بهانه از خانه طلب داشته مقید گردانید و چون شرزه خان و همت خان و صالح بدخشی باهم اتفاق داشتند و یکجا فرود می آمدند [illegible] خان را نتوانست بدست آورد بالجمله بیست و یکم ماه شعبان سنه [illegible] از جائیکه بود سوار شده عساکر نکبت ماثر را ترتیب داده دولتخواهان نیز اعلی اقبال

مذکور را به آصفخان دیوان آصفیه و خزانه و تخت مرصع که پنج لک روپیه صرف آن
شده و پردله که ده لک روپیه بر آمده و اینها را بصیغه پیشکش من ترتیب داده بود
طلب نمود صفي خان برادر جعفر بیگ است که در خدمت پدر من بخطاب آصف
خاني اختصاص داشت یک صبیه برادر نور جهان بیگم که به یمن تربیت من بخطاب
آصف خاني سرفراز است در خانه اوست و صبیه دیگر ارو به سال کلان تر بخانه
بیدولت است و هر دو از یک والده اند به این نسبت بیدولت ازو توقع
همراهي و موافقت داشت لیکن چون در ازل قلم تقدیر بسعادت مندی او جاري
شده بود مقرر گشته که بدولت و امارت برسد حق سبحانه تعالی او را موافق گردانیده
مصدر خدمات نمایان شده چنانچه نوشته مي آید بالجمله لعنت الله بیوفا وفادار نام
خواجه سرای خود را بحکومت آن ملک فرستاده او بامحمودی بے سرو پا باحمدآباد
در آمده شهر گجرات را متصرف گشت چون صفي خان اراده دولتخواهي پیش
نهاد خاطر اخلاص ماثر داشت در نگاهداشتن نوکر و فراهم آوردن جمعیت و صید دلها
همت گماشت روزی چند پیشتر از کهتر از شهر برآمده برکنار تالاب کانکریه منزل گزید
و از انجا به محمود آباد شتافت و بظاهر چنان نمود که نزد بیدولت میروم و در باطن
با ناهرخان و سید دلیر خان و نانو خان افغان و دیگر بندهاے جان سپار و فدویان
ثابت قدم با اخلاص که در محال جاگیر خود توقف داشتند مراسلات و مراعات
ترتیب مقدمات دولتخواهي نموده در انتظار فرصت نشست صالح نام ملازم بیدولت
که فوجدار سرکار پهلاد بود و جمعیت نیک همراه داشت از فحوای کار دریافت که
صفي خان را اندیشه دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه کهتر هم این معني را دریافته
بود لیکن چون صفي خان جمعی را دلاسا نموده شرایط حزم و احتیاط مرعي و مسلوک
میداشت نتوانستند دست و پا زد و صالح از توهم انکه مبادا صفي خان ترک محابا
و مدارا نموده دست بخزانه دراز سازد پیش بیني بکار برده با خزانه پیشتر شتافت
قریب ده لک روپیه بماندو به بیدولت رسانید و کهتر نیز پردله مرصع را گرفته از پے
او روانه شد اما تخت را بجهت گراني نتوانست همراه برد صفي خان قابو دانسته
از محمودآباد پرگنه کریج که از راه متعارف بر سمت چپ واقع است و نانو خان در
انجا بود نقل مکان نموده با ناهرخان و دیگر دولتخواهان بمکاتبت و پیغام قرار داد که
هر کدام از محال جاگیر خود با جمعی که دارند سوار شده هنگام طلوع نیر اعظم که صبح
اقبال اهل سعادت است و شام ادبار ارباب شقاوت از دروازه که بر سمت انها است
بشهر در آیند وتنهاے خود را در پرگنه مذکور گذاشته خود با نانو خان وقت سحر
بسواد شهر رسیده در باغ شعبان لحظه توقف مي نماید تا خوب روشن شود و دوست
و دشمن تمیز توان کرد و بعد از جهان افروزی صبح سعادت چون در دولت را کشاده
یافت تا انکه اثری از ناهرخان و دیگر دولتخواهان ظاهر نه نمود به توهم انکه مبادا
مخالفان اگاهي یافته دروازهاے قلعه را هم مستحکم [illegible] به توکل بتائید ایزد نصرت بخش

ساخت قابل بیگ حرام نمک با جمعی از مقهوران بد فرجام اسیر سرپنجه مکافات گردید چون لعنت‌الله از سرفراز خان جمعیت خاطر نداشت در روز جنگ او را مسلسل بر فیل نشانده و یکی از غلامان خود را موکل ساخته بود که اگر شکست افتد او را بقتل رساند و همچنین بهادر پسر سلطان احمد را نیز پا بزنجیر بریک فیلان سوار کرده اجازت قتل داده بود دروقت گریختن مؤکل پسر سلطان احمد او را بجمدهر یکسد و سرفراز خان خود را از بالای فیل بزیر می اندازد موکل او دران سراسیمگی از روی اضطراب زخمی باو می زند اما کارگر نمی افتد صفی خان او را به کار زار دریافته بشهر میفرستد لعنت الله تا بروده عنان ادبار باز نکشید و چون نسبت شهر خان در قید دولتخواهان بود ناچار آمده صفیخان را دید بالجمله لعنت الله از بروده به بروچ شتافت فرزندان همت خان در قلعه مذکور بودند اگرچه او را در قلعه راه ندادند اما پنجهزار محمودی برسم اعانت فرستادند و او سه روز در بیرون قلعه بروچ بحال تباه گذرانیده روز چهارم از راه دریا به بندر سورت رخت ادبار کشید و قریب دوماه در بندر مذکور بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت چون سورت در جاگیر بیدولت بود قریب چهار لک محمودی از متصدیان او گرفته انچه به ظلم و بیداد از هرجهت بدست آمد متصرف شد و بار دیگر برگشته های ستاره سوخته فراهم آورده در برهانپور خود را به بیدولت رسانید القصه چون از صفی خان و دیگر بندهای حق شناس که در صوبه گجرات بودند چنین خدمت شایسته بظهور پیوست هرکدام بانواع نوازش و مراحم سربلندی یافت * صفی خان هفتصدی ذات و سیصد سوار منصب داشت سه هزاری و دو هزار سوار ساخته بخطاب سیف خان جهانگیرشاهی و علم و نقاره سرفرازی بخشیدم ناهرخان هزاری و دویست سوار داشت بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار عز امتیاز یافته بخطاب شیر خان و عنایت اسپ و فیل و شمشیر مرصع فرق عزت بر افراخت و او نبیره برسنگدیو برادر پورن مل لولو است که حاکم رایسین و چندیری بود چون شیر خان افغان قلعه رایسین را محاصره نمود مشهور است که او را قول داده بقتل رسانید و اهل حرم او باصطلاح هنود جوهر کرده خود را در آتش غیرت و ناموس سوختند تا دست نامحرم بدامن عصمت انها نرسد فرزندان و اقوام او هرکدام بطرفی افتادند پدر ناهرخان که خانجهان نام داشت نزد محمد خان فاروقی حاکم اسیر و برهانپور رفته مسلمان شد و چون محمد خان ودیعت حیات سپرد حسن پسر او در صغر سن بجای پدر نشست راجه علیخان برادر محمد خان آن خورد سال را در قید کرده خود متقلد امور حکومت گشت بعد از چند گاه براجه علیخان خبر رسید که خان جهان و جمعی از نوکران محمد خان اتفاق نموده اند و قرار داده که قصد تو کنند و حسن خان را از قلعه برآورده بحکومت بردارند راجه علیخان پیشدستی نموده حیات خان حبشی را با بسیاری از ابطال رجال بر سر خانه خانجهان فرستاد که یا او را زنده بدست آرند یا بقتل رسانند مشارالیه پای ناموس خود قدم غیرت افشرده بجنگ استاد و چون کار برو تنگ شد جوهر کرده از

آراستند و مستعد جدال و قتال گردیدند لعنت الله را بخاطر میرسد که از در آمدن من پای همت انها از جا نخواهد رفت و کار بجنگ نارسیده پریشان و متفرق خواهند گشت چون ثبات قدم دولتخواهان را مشاهده کرد تاب نیاورده بجانب دست چپ عنان ادبار تافت و بظاهر چنان نمود که درین میدان داروے تفنگ زیر خاک پنهان ساخته اند مردم ما ضایع خواهند شد بهتر آنست که در عرصهٔ سرگنج رفته جنگ اندازیم و این اندیشهٔ فاسد و تدبیرات باطل از تائیدات اقبال بود چه از انحراف عنان او آوازهٔ هزیمت بر زبانها افتاد و بهادران عرصهٔ فیروزی گرم و گیرا از پهلو در آمدند و آن بے سعادت بسرگنج نتوانست رسید و در موضع باریچه دایره کرد و دولتخواهان در دهٔ مالوده که قریب سه کروه فاصله بود معسکر اقبال آراستند صباح روز دیگر افواج ترتیب داده بآئین پسندیده متوجه کارزار گشتند و ترتیب افواج بدین نمط قرار یافت در هراول ناهرخان و راجه کلیان زمیندار اندور و دیگر بهادران جلادت آثار کارطلب گردیدند در جرنغار سید دلیر خان و سید سیدو و جمعی از بندهای اخلاص شعار مقرر شدند و در برنغار بادو خان و سید یعقوب و سید غلام محمد و دیگر فدائیان جان نثار قرار گرفتند و در قول صفی خان و کفایت خان بخشی و بعضی از بندهای شایستهٔ خدمت پای همت افشردند از اتفاقات حسنه جائی که لعنت الله فرود آمده بود زمین پست و بلند بود زقوم زار انبوه و کوچهای تنگ داشت بدابرین سلسلهٔ افواج از انتظام شایسته نیفتاد اکثر مردم کاری خود را همراه رستم بهادر پیش کرده بود و همت خان و صالح بیگ نیز از پیش قدمان ضلالت بودند سپاه نکبت آثار او را نخست جنگ با ناهرخان و همت خان افتاد و چپقلش نمایان شد. قضارا همتخان بزخم تفنگ بر خاک هلاک افتاد و صالح بیگ را با بادوخان و سید یعقوب و سید غلام محمد و دیگر بندها مبارزت دست داد در عین زد و خورد فیل سید غلام محمد رسیده او را از اسپ جدا ساخت و بزخمهای کاری بر خاک افتاد و قریب صد کس او جان نثار گردیدند درین وقت فیلی که در پیش فوج عاصیان بود از آواز بان و صاعقهٔ تفنگ رو گردان شده بکوچهٔ تنگ که از دو طرف زقوم زار داشت در آمده بسیاری از مقهوران را پامال نیستی ساخت و از برگشتن فیل سررشتهٔ انتظام مخالفان از هم گسیخت درین اثنا سید دلیرخان از دست راست در آمده کارزار کرد لعنت الله از کشته شدن همت خان و صالح آگاهی نداشت بقصد کمک انها جلوتیز گرفته بارگی ادبار برانگیخت چون بهادران فوج هراول ترددات کرده اکثر زخمی شده بودند از رسیدن لعنت الله تاب نیاورده انحراف عنان نمودند و نزدیک بود که چشم زخم عظیمی رسد درینحال تائید ایزدی بجلوه در آمد و صفی خان از غول بکمک فوج هراول شتافت مقارن این خبر کشته شدن همت خان و صالح به لعنت الله رسید و از نمایان شدن فوج غول و آمدن صفی خان پای همت افشرده او از جای رفته آوارهٔ دشت هزیمت و ناکامی شد سید دلیرخان تا یک کروه تعاقب نموده بسیاری از هزیمتیان را علف تیغ انتقام

اتفاق افتاده بود که در حدود پنجاب به شکار شیر رفتم شیری قوی جثه از بیشه بر
آمده نمایان شد از بالای فیل بندوقی بران زدم شیر از شدت غضب از جا برخاسته
بقفای فیل بر آمد و فرصت مقتضی آن نشد که بندوق را گذاشته شمشیر را کار فرمایم
سر بندوق را گردانیده بزانو در آمدم و بدو دست سر بندوق را چنان بر سر و روی او زدم
که از آسیب آن بر زمین افتاد و جان داد از غرایب آنکه در کوه بول من زبی بشکار
گرگ رفته بودم بر فیل سوار بودم گرگی از پیش بر آمد تیری نزدیک به بناگوش زدم
که قریب به یک وجب فرو نشست و بهمان تیر افتاد و جان داد و بسیاری بودند که
پیش من جوانان سخت کمان بیست تیر و سی تیر زده اند و نمرده چون از خود نوشتن
خوشنما نیست زبان قلم را از عرض این وقایع کوتاه می دارم در بیست و نهم ماه
مذکور عنان مروارید بحکمت سنگهه پسر رانا کرن عنایت شد در یدولا بعرض رسید که
سلطان حسین زمیندار پگلی ودیعت حیات سپرده منصب و جاگیر او را به شادمان
پسر کلان او لطف نمودم هفتم ماه امرداد ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند شاه
پرویز از لشکر ظفر اثر رسیده نوید فتح سامعه افروز اولیای دولت ابدی اتصال گردید
عرضداشت آنفرزند مشتمل بر کیفیت جنگ و ترددات بندهای با نام و ننگ گذرانید
شکر این موهبت که از عنایات الهی بود بتقدیم رسید و شرح آن مجمل آنکه چون
عساکر منصور در موکب شاهزاده والا قدر از گریوه چاندا عبور نموده به ولایت مالوه در
آمد بیدولت با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگی و توپخانه عظیم از ماندو بعزم رزم
در آمده جمعی از ترکیان دکن را با جادورای و اودی رام و آتش خان و دیگر مقهوران سیاه
بخت پیش از خود گسیل نمود که باردوی ظفر قرین بقرنی بر آیند مهابتخان
ترتیب تزک شایسته نموده شاهزاده والا قدر را در غول جای داده خود بهمه فوج ها
رسیده در سوار شدن و فرود آمدن شرایط حزم و احتیاط بکار برد ترکیان از دور خود را
نمودار می گردانیدند و قدم جرأت و جلادت پیش نمی نهادند روزی نوبت چنداولی
منصور خان فرنگی بود در وقت فرود آمدن اردوی مهابتخان بجهت احتیاط بیرون
لشکر فوج بسته ایستادند تا مردم بفراغ خاطر دایره کنند چون منصور خان در اثنای
راه پیاله خورده سرمست باده غرور به منزل میرسد بحسب اتفاق فوجی از دور نمودار
میشود و خیال شراب او را بر این میدارد که باید تاخت بی آنکه برادران و مردم خود را
خبر کند سوار شده می تازد و دو سه ترکی را پیش انداخته تا جای که جادو رای و
اودی رام با دو سه هزار سوار صف بسته ایستاده اند زده زده می برد چنانچه ضابطه
اینهاست از اطراف هجوم آورده او را در میان می گیرند تا رمقی داشته دست و پا زده
در راه اخلاص جان سپار میگردد درین ایام مهابتخان پیوسته برسل و رسایل میدلهای
رمیده جمعی که از روی احتیاط و اضطرار همراه بیدولت بودند می نمود چون مردم
آیت یاس از صفحه احوال او می خواندند از آنجانب نیز نوشتها فرستاده قول خواسته
بودند بعد از آن که بیدولت از قلعه ماندو بر آمد نخستین جماعتی ترکیان را پیش

حیات مستعار در گذشت درانوقت ناهرخان بعایت خورد سال بود حیات خان
حبشي از راجه علیخان التماس نموده او را بفرزندي برداشت و مسلمان ساخت بعد
از موت او راجه علیخان در مقام تربیت ناهرخان درآمده رعایت احوال او بواجبي
مي نمودند چون پدر بزرگوارم انارالله برهانه قلعه اسیر را فتح کردند مشارالیه بخدمت
آنحضرت پیوست آثار رشد از ناصیه احوال او دریافتند بمنصب لایق سرفراز فرمودند
و پرگنه محمد پور را از صوبه مالوه بجاگیر او عنایت نمودند در خدمت من بیشتر
از بیشتر ترقي کرد الحال که توفیق حق گذاري نصیب او شد نتیجه آن چنانچه لایق
بود دریافت * سید دلیرخان ارسادات بارهه است سابق نامش سید عبدالوهاب بود
منصب هزاري و هشتصد سوار داشت بدو هزاري و هزار و دویست سوار و علم سرفراز
گشت باره بزبان هندي دوازده را گویند چون درمیان دوآب دوازده دیهه نزدیک هم واقعه
است که وطن این سادات است بنابرین بسادات بارهه اشتهار یافته اند بعضی مردم در
صحت نسب اینها سخن‌ها دارند لیکن شجاعت ایشان برهانی است قاطع برسیادت
چنانچه درین دولت هیچ معرکه نبوده که اینها خود را نمایان نساخته باشند و چندے
بکار نیامده باشند مرزا عزیز کوکه همیشه مي گفت که سادات بارهه بلا گردان این دولت
اند الحق چنین است بابو خان افغان هشتصدی ذات و سوار منصب داشت هزار
و پانصدي ذات و هزار دویست سوار حکم شد همچنین دیگر بندهاے دولتخواه در حور
خدمت و جانفشاني بمراتب بلند و مناصب ارجمند کام دل بر گرفتند درینولا
اصالتخان پسر خانجهان را بکمک فرزند داور بخش بصوبه گجرات تعین فرمودیم و
نورالدین قلي را بصوبه مذکور فرستادیم که شرزه خان و سرفراز خان و دیگر اعیان لشکر
عاصي که اسیر سر پنجهٔ مکافات شده اند محبوس و مسلسل بدرگاه بیارد * و درین
تاریخ بعرض رسید که منوچهر پسر شاه نواز خان برهنموني سعادت از بیدولت جدا شده
بخدمت فرزند اقبالمند شاه پرویز پیوست اعتقاد خان حاکم کشمیر بمنصب چهار
هزاري ذات و سه هزار سوار سرفرازي یافت چون قراولان خبر آوردند که درین نزدیکي
شیري نمایان شده خاطر را بشکار آن رغبت شد بعد از در آمدن به بیشه سه شیر دیگر
نمایان گردیدند هر چهار را شکار کرده بدولتخانه مراجعت نمودم همچنان طبیعت
بشکار شیر مایل است که تا شکار آن میسر باشد به شکار دیگر دستوري نمی دهد سلطان
مسعود پسر سلطان محمود انارالله برهانه نیز بشکار شیر رغبت مفرط داشته و از شیر
کشتن او اثار غریبه در تواریخ مذکور و مسطور است خصوص در تاریخ بیهقي که
مصنف او انچه برای العین مشاهده نموده بطریق روز نامچه ثبت نموده از جمله آن
مي نویسد که روزی در حدود هندوستان بشکار شیر رفت و فیل سوار بود شیر سخت
بزرگ از بیشه بر آمد و روبفیل نهاد خشتے بینداخت و بر سینه شیر زد شیر از درد
و خشم خیز زده بقفاے فیل بر آمد و امیر به زانو استاده چنان شمشیرے زد که هردو
دست شیر قلم کرد و شیر بار پس افتاد و جان داد مرا هم در ایام شاهزادگي چنین

و بعد ازانکه از حویلي دهلي شکست خورده برگشت تا آنکه عیال مندي نداشت
توفیق نیافت که خود را بملازمت رساند و غبار خجالت و داغ عصیان از لوح پیشاني
پاک ساخته عذر تقصیر گذشته درخواهد تا انکه منتقم حقیقي و را باین روز مبتلا
ساخت ومبلغ یک لک و سي هزار روپیه نقد از اموال او بیدولت متصرف گشت

چو بد کردي مباش ایمن زآمات * که واجب شد طبیعت را مکافات

بالجمله بیدولت بسرعت از آب نربده گذشته تمام کشتیهارا بطرف خود کشید
و گذرها را باعتقاد خود استحکام داده بیرم بیگ بخشي خود را با فوجي از مردم
معتمد خود و جمعي از ترکیان دکن در کنار آب گذاشته ارابههای توپخانه در سر
نهاده خود بجانب قلعه اسیر و برهانپور عنان ادبار معطوف داشته دریندوقت ملازم
او قاصدي که خانخانان نزد مهابتخان فرستاده بود گرفته پیش بیدولت برد درعنوان
مکتوب این بیت مرقوم بود

صد کس بنظر نگاه مي دارندم * ورنه بپریدمي ز بے آرامي

بیدولت او را باولاد از خانه طلبداشته نوشته را باو نمود اگرچه عذرها گفت لیکن
جوابي که مسموع افتد نتوانست سامان نمود القصه او را با داراب و دیگر فرزندان متصل
منزل خود نظربند نگاه داشت و انچه خود فال زده بود که صدکس بنظر نگاه مي
دارند پیش او آمد دریندولا ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند را که عرضداشت فتح
آورده بود بخطاب خوش خبر خاني سرفراز ساخته خلعت و فیل عنایت شد و
فرمان مرحمت عنوان بشاهزاده و مهابتخان مصحوب خواص خان فرستاده پهونچي
گران بها بجهت فرزند اقبالمند و شمشیر مرصع به مهابتخان عنایت شد * چون
از مهابتخان خدمات شایسته بظهور پیوسته بود بمنصب هفت هزاري ذات
و سوار سرفرازي بخشیدم سید صلابتخان از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت
مورد عنایات خاص گردید مشارالیه از تعینات صوبه دکن بود چون بیدولت از حوالي
دهلي شکست خورده بماندو رفت او فرزندان خود را در حدود متعلقه غیر نصابت
ایزدی سپرده از راه نا متعارف خود را بملازمت رسانید میرزا حسن پسر میرزا رستم
صفوي بخدمت فوجداري سرکار بهرایچ دستوري یافته بمنصب هزار و پانصدي ذات
و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز گشت لعل بیگ داروغه دفتر خانه را نزد فرزند
اقبال مند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با نادري به آن فرزند و دستار بمهابتخان
مصحوب او عنایت شد خواص خان که سابق نزد آن فرزند رفته آمده بود ملازمت
نمود مشتملبر اخبار خوش آمد خانه زاد خان پسر مهابتخان را بمنصب پنجهزاري
ذات و سوار سرفراز ساختم دریندولا روزی بشکار نیله گاو خوشوقت شدم در اثناے شکار
ماری بنظر درآمد که طولش دو نیم درعه و جثه او بمقدار سه دست بود و نصف
خرگوشي را فرو برده و نصف دیگر را در فروبردن بود چون قراولان برداشته نزدیک آوردند
خرگوش از دهانش افتاد فرمودم که باز بدهانش در آوردند هرچند زور کردند نیارستند

فرستاد و از پس آنها رستم خان و تقی و برقندار خان را با گروه توپچیان روانه ساخت
آنگاه داراب خان و بهیم و بیرم بیگ و دیگر مردم کاری خود را روانه گردانید و چون
بخود قرار جنگ صف نمی توانست داد همیشه نظر برقفا داشت فیلان مست جنگی
را با ارابه هاے توپخانه از آب نربده گذرانیده جریده از پی داراب و بهیم خود هم روے
ادبار بعرصه کارزار نهاده روزی که حوالی کالداده معسکر اقبال گردید بیدولت تمام لشکر
نکبت اثر خود را به تقابل فوج منصور فرستاده خود با خانخانان و معدودے یک گروه
عقب ایستاده برق انداز خان که از مهابتخان قول گرفته در کمین بود وقتی که لشکرها در
برابر هم صف کشیده اند قابو یافته باجماعتی برقندار تاخته خود را به لشکر منصور رسانیده
و جهانگیر بادشاه سلامت گفته می آید تا بمهابتخان رسید مشارالیه بملازمت فرزند
اقبالمند پرویز برده بمراحم بادشاهی مستمال و امیدوار گردانید و سابق بهاءالدین نام
داشت و نوکر رستمخان بود بعد از فوت او در سلک توپچیان رومی منتظم گردید چون
خدمت خود را گرم و چسپان می کرد و جمعی با خود همراه داشت لایق تربیت
دانسته بخطاب برقندار خانی سرفراز ساختم در وقتی که بیدولت را بدکن می
فرستادم مشارالیه را میرآتش لشکر ساخته همراه او تعین ساختم اگرچه در ابتدای
داغ لعنت برناصیه عبودیت نهاد لیکن عاقبت بخیر ظاهر شد و بوقت آمد
همان روز رستم که از نوکران عمده او بود و اعتماد تمام برو داشت چون یافت که
دولت ازو برگشته است از مهابتخان قول گرفته برهمونی سعادت و بدرقه توفیق
با محمد مراد بدخشی و دیگر منصبداران که همراه او بودند از لشکر نکبت اثر
او بیرون تاخته بموکب اقبال شاهزاده والا قدر پیوست بیدولت را از شنیدن این
اخبار دست و دل از کار رفت و بر تمام نوکران خود چه جای بندهای بادشاهی
که همراه او بودند بے اعتقاد و بے اعتماد شده از غایت توهم شباشب کس فرستاده
مردم پیش را نزد خود طلبیده فرار برقرار اختیار نموده سراسیمه از آب نربده عبور کرد
درینوقت باز چندی از ملازمان او قابو یافته جدا شدند و بخدمت فرزند سعادتمند
پیوسته درخور حالت خویش نوازش یافتند و همدرین روز که از آب نربده میگذشت
نوشته بدست مردم او افتاد که مهابتخان در جواب کتابت زاهد خان نوشته بعواطف
و مراحم بادشاهی مستمال و امیدوار گردانیده درآمدن ترغیب و تحریص بسیار نموده
بود این را بجنس نزد بیدولت بردند او از زاهد خان بد گمان و بے اعتماد شده او را
به سه پسر محبوس گردانید زاهد خان پسر شجاعت خان است که از امرا و بندهای
معتمد پدر بزرگوارم بود و من این بے سعادت را نظر برحقوق خدمت و نسبت
خانه زادگی تربیت فرموده بخطاب خانی و منصب هزار و پانصدی سرفراز ساخته
همراه بیدولت بخدمت فتح دکن رخصت فرمودم درینولا که امرای انصوبه را بجهت
مصلحت قندهار طلب فرمودم با آنکه فرمان از روی تاکید خصوص باو صادر شد
این بے سعادت بدرگاه نیامده خود را از فدویان و هوا خواهان بیدولت ظاهر ساخت

گذشته سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت گشته تفصیل این اجمال آنکه چون از آب نربده عبور نمود تمام کشتیها را به آنطرف برده کنار دریا و گذرها را به توپ و تفنگ استحکام داد بیرم بیگ را با بسیارے از بخت برگشته های ستاره سوخته بر کنار آب گذاشته بجانب آسیر و برهانپور رخت ادبار کشید و خانخانان و داراب را نظربند با خود همراه برد اکنون مجمل حقیقت قلعهٔ اسیر بجهت شادابی سخن ناگزیر است * قلعهٔ مذکور در ارتفاع و استحکام و متانت از غایت اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست پیش از رفتن بیدولت بدکن حوالهٔ خواجه نصرالله ولد خواجه فتح‌الله بود که از غلامان و خانه زادان قدیم‌الخدمت است ثانی الحال به التماس بیدولت حوالهٔ میرحسام‌الدین پسر میر جمال‌الدین حسین شد چون دختر تعدّی نورجهان بیگم در خانهٔ اوست وقتیکه بیدولت از حوالی دهلی شکست خورده بجانب مالوه و ماندو عطف عنان نمود نورجهان بیگم بمیر مذکور نشانها فرستاده تاکید فرمودند که زنهار الف زنهار بیدولت و مردم او را پیرامون قلعه نگذارند برج و باره را استحکام داده ادائے حقوق لازم شناسد و نوعی نکند که داغ لعنت و کفران نعمت بر ناصیهٔ سیادت و عزت او نشیند الحق خوب استحکام داده و سامان قلعهٔ مذکور به مرتبه ایست که مرغ اندیشه بیدولت برحواشی آن تواند پرواز کرد و تسخیر آن بزودی ممکن و میسر باشد بالجمله چون بیدولت شریفا نام ملازم خود را نزد مشارالیه که فرستاده به ترتیب مقدمات بیم و امید از راه برده مقرر نمود که چون بگرفتن نشان و خلعت فرستاده بوده است از قلعه بزیر آید دیگر او را بالای قلعه نگذارد آن بے سعادت بمجرد رسیدن شریفا حقوق تربیت و رعایت را بر طاق نسیان نهاده بیمضایقه و مبالغه قلعه را بشریفا سپرده خود با فرزندان برآمده نزد بیدولت رفت بیدولت او را بمنصب چهار هزاری ذات و علم و نقاره و خطاب مرتضی خانی بدنام ازل و ابد و مطعون دین و دنیا ساخت القصه چون آن بخت برگشته بپایه قلع اسیر رسیده خانخانان و داراب و سایر اولاد بدنهاد او را با خود بالائے قلعه برد و سه چهار روز درانجا بسر برده از آذوقه و سایر مصالح قلعه‌داری خاطر وا پرداخت قلعه را بگوپال داس نام راجپوت که سابق نوکر سربلند رائے بوده و در هنگام رفتن دکن ملازم او شده بود سپرده عورات و اسباب زیادتی را که با خود گردانیدن متعذر بود درانجا گذاشت و هر سه منکوحهٔ خود را با اطفال و کنیز چند ضروری همراه گرفت اول قصدش این بود که خانخانان و داراب را در بالای قلعه محبوس دارد آخر رائے او برگشت و باخود فرود آورده به برهانپور شتافت * درینولا لعنت الله گمراه باجهان جهان ادبار و نحوست از سورت آمده باو پیوست از غایت اضطرار سربلند رائے بسر رائے بهوج هاده را که از بندها و راجپوتان مردانه صاحب الوش است درمیان داده برسل و رسایل حرف صلح مذکور ساخت مهابتخان گفت که تا خانخانان نیاید صلح صورت پذیر نیست همگی مقصدش آنکه باین وسیله آن سرگروه محتال را که سرحلقهٔ ارباب فساد و فتنه است ازو جدا سازد بیدولت ناچار او را از قید برآورده بسوگند مصحف اطمینان خاطر خود نموده

در آورد چنانچه از زور بسیار کنج دهانش پاره شد بعد ازان فرمودم که شکمش را چاک
کردند اتفاقاً خرگوش دیگر درست از شکمش بر آمد این قسم مار را در هندوستان چیتل
می گویند و بمرتبه کلان میشود که کوته پاچه را درست فرو می برد لیکن زهر و گزیدگی
ندارد روزے درهمین شکار یک ماده نیله گاو را به بندوق زدم از شکمش دو بچه رسیده
بر آمد چون شنیده شده بود که گوشت بچه نیله گاو لذیذ و لطیف می باشد به
باورچیان سرکار فرمودم که دوپیازه ترتیب داده آورده بے تکلف خالی از لذت و نزاکت
نبود در پانزدهم شهریور ماه الهی رستم خان و محمد مراد و چندی دیگر از نوکران
بیدولت که بر همدمی سعادت ازو جدا شده خود را بملازمت فرزند اقبالمند شاه پرویز
رسانیده بودند حسب الحکم بدرگاه آمده دولت آستانبوس دریافتند رستم خان را
بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار و محمد مراد را بمنصب هزاری ذات و
پانصد سوار سرفراز ساخته بعواطف روز افزون امیدوار ساختم رستم خان بدخشی الاصل
است نامش یوسف بیگ بود نسبت قرابت بمحمد قلی معاهادی دارد که
وکیل و مدار علیه میرزا سلیمان بوده است اول در سلک بندهاے درگاه انتظام داشت
و اکثر در صوبه ها بسر برده داخل منصبداران خورد بود به تقریبی جاگیر او تعذر شده
نزد بیدولت آمده ملازم گشت از شیر شکاری وقوف تمام دارد در پیش او هم ترددات
کرده خصوص در مهم رانا و بیدولت او را از سایر نوکران خود بر گزیده و بمرتبه امارت
رسانیده بود چون من عنایات بسیار باو کردم حسب الالتماس او خطاب خانی و
علم و نقاره بمشار الیه مرحمت فرمودم و یکچند بوکالت او حکومت گجرات داشت
و بد هم نکرده بود محمد مراد پسر مقصود میر آب است که از قدیمان و ناصریان میرزا
سلیمان و میرزا شاه رخ بود درین تاریخ سید بهوه از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود
نور الدین قلی چهل و یک نفر از مخذولان بے عاقبت را که در احمدآباد گرفتار شده
بودند مقید و مسلسل بدرگاه آورد شوره خان و قابل بیگ را که سرکرده ارباب فساد
بودند در پاے فیل مست انداخته بپاداش رسانیدم بهشتم ماه مذکور مطابق هیردهم
شهر ذیقعده فرزند شهریار را از نواسه اعتماد الدوله حق سبحانه صبیه کرامت فرمود
امید که قدمش برین دولت فرخنده و همایون باد بیست و دوم ماه مذکور جشن
وزن شمسی آراستگی یافت سال پنجاه و پنجم از عمر این نیازمند به مبارکی و
فرخندگی آغاز شد بدستور هرسال خود را بطلا و اجناس وزن فرموده در وجه مستحقان
مقرر فرمودم از انجمله بشیخ احمد سهرندی دو هزار روپیه عنایت شد غره مهر ماه
الهی میر جمله بمنصب سه هزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گشت مقیم بخشی
گجرات بخطاب کفایت خانی سربلندی یافت چون بیگناهی سرفراز خان خاطر نشین
گردید او را از بند بر آورده مرتبه کورنش دادم حسب الالتماس فرزند شهریار به منزل
او رفته شد جشن عالی آراسته پیشکشهاے لایق کشیده و باکثرے از بندها سر و پا
داده بود عرضداشت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسید که بیدولت از آب برهان پور

افتاد خواصخان را برجناح استعجال نزد فرزند اخلاص کیش فرستاده تاکید بیش از بیش فرمودم که زینهار بچهرهٔ کشائي این مرادات تسلي نگشته همت بران مصروف دارد که یا او را زنده بدست آرد یا از قلمرو پادشاهي آواره سازد چون مذکور می شد که اگر ازین طرف کار برو تنگ شده غالب ظن آنست که از راه الکه قطب الملک خود را بولایت آدیسه و بنگاله اندازد و بحساب سپاهگري نیز معقول می نمود بنابر حزم و احتیاط که از شرایط جهانداري است میرزا رستم را بصاحب صوبگي الهآباد اختصاص بخشیده رخصت انصوب فرمودم که اگر بحسب اتفاق نقش چنین نشیند از مصالح آنکار باشد ✱ درینولا فرزند خانجهان از ملتان آمده دولت زمین بوس دریافت هزار مهر بصیغهٔ نذر و یک قطعه لعلی که یک لک روپیه قیمت داشت با یکعدد مروارید و دیگر اجناس برسم پیشکش گذرانید برستم خان فیل مرحمت نمودم نهم آبان ماه الهي خواصخان عرضداشت شاه زاده و مهابتخان را آورده معروضداشت که چون آن فرزند به برهانپور رسید با انکه بسیاری از مردم بنابر شدت باران و بر آمدن او عقب مانده بودند بموجب حکم بی تامل و توقف از آب گذشته بتعاقب بیدولت علم اقبال بر افراخت و بیدولت از شنیدن اینخبر جانکاه سراسیمه طی مسافت می نمود و از شدت باران و افراط لای و گل و کوچ پی در پی چار وائی باربردار از کار رفته بود از هر کس هرچه در راه می ماند باز پس نمی گردید و او با فرزندان و متعلقان نقد جان غنیمت شمرده با اجناس نمي پرداختند عساکر اقبال از گریوهٔ نهنگار گذشته تا پرگنهٔ رنکوت که از برهانپور قریب چهل کروه مسافت است به تعاقب او شتافتند او بالمحال تا قلعه ماهور رفت و چون دانست که جادو رای و اودی رام و سایر دکهنیان بیش ازین باو رفاقت نخواهند کرد پرده آزرم نگاهداشته انهارا رخصت نمود و فیلان گران بار با دیگر احمال و اثقال در قلعه مذکور با اودی رام سپرده بجانب ولایت قطب الملک روانه شد چون بر آمدن او از قلمرو پادشاهي به تحقیق پیوست فرزند سعادتمند بصوابدید مهابتخان و سایر دولتخواهان از پرگنهٔ مذکور عنان مراجعت معطوف داشته در غرهٔ آبان ماه الهي داخل برهانپور گشت راجه سارنگدیو با فرمان مرحمت عنوان نزد انفرزند رخصت شد قاسم خان بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار سرفرازي یافت میرک معین بخشي کابل را حسب الالتماس مهابتخان بخطاب خاني سرفرازي بخشیدم الف خان و قیام خان از صوبه پتنه آمده ملازمت نموده بحراست قلعه کانگره مقرر فرموده علم عنایت فرمودم غرهٔ آذر ماه الهي باقیخان از چوباگذهه آمده ملازمت نمود چون خاطر از مهم بیدولت وا پرداخت و گرمای هندوستان بمزاج من سازگار نبود دویم ماه مذکور موافق غرهٔ شهر صفر مقرون بخیر و ظفر از دارالبرکت اجمیر بعزم سیر و شکار خطهٔ دلپذیر کشمیر نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد قبل ازین عمدة السلطنت اصفخان را بصاحب صوبگي بنگاله اختصاص بخشیده بدانصوب رخصت فرموده بودم چون خاطر بصحبت او الفت و موانست گرفته و او در قابلیت و استعداد و مزاجداني

بجهت دلجوئي و استحکام و عهد و سوگند بدرون محل برده محرم ساخت و زن وفرزند
خود را پیش او آورده انواع و اقسام الحاح و زاري بکار برد خلاصه مقصودش آنکه
وقت ما تنگ شده و کار بدشواري انجامیده خود را بشما سپردم حفظ عزت و ناموس
ما بشماست کاري باید کرد که زیاده ازین خواري و سرگرداني نکشم خانخانان بعزیمت
صلح از بیدولت جدا شده متوجه لشکر ظفراثر گردید قرار یافت که مشارالیه درانطرف
آب بوده بمراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید قضا را پیش از رسیدن خانخانان بکنار آب
چندی از بهادران جلادت قرین و جوانان نصرت آئین شبی فاتو یافته از جائیکه مقهوران
غافل بودند عبور نمودند از شنیدن این خبر ارکان همت تزلزل پذیرفت و بیرم بیگ
اندوبست پاے غفلت و جهالت بجا داشته بمدافعه و مقابله پرداخت تا سرخود
چندی کس از آب بعبور گذشت و در همان شب معسدان سیاه بخت مانند
بنات‌النعش از هم پاشیده راه گریز پیمودند خان خانان از نیرنگي اقبال بے زوال
در شششدر حیرت بماند به روے رفتن و نه پاے آمدن * دریدوقت مکرر نوشته هاے
ازرنده ... مي بتهدید و رهنموني سعادت مشتمل بر دلاسا و استمالت پے در
پے بخانخانان ... احوال ... صورت یاس و نقش ادبار دریافته بتوسط
... منصور از آب برده و گریختن بیرم بیگ وقوف یافته دل پاے داده باوجود
طغیان آب و شدت باران بحال تباه از راه بهت گذشته بجانب دکن روانه شد درین
... بادشاهي و ملازمان او کام ناکام جدائي اختیار نموده
از همراهي او باز ماندند چون وطن ... و اودی رام و آتش خان در سر راه بود
بجهت مصلحت خویش چند منزل رفاقت نمودند اما جادوراے داروے او نیامد
و فاصله یک منزلی از پے میرفت و اسبابیکه مردم درین اضطراب و هول جان مي
گذاشتند او جاودني میکرد روزے که ازان طرف آب روان مي شد ذوالفقار خان نام
... نزدیک او بود بطلب سربلند خان افغان فرستاده بپیغام گذارد
که نزدیک ... و راست عهدی تو دور مي نماید که تاحال از آب نگذشتهٔ آبروی
... و راست مرا از بنوائي هیچکس چندان گران نمي آید که از تو مشارالیه درکنار
آب سوار استاده بود که ذوالفقار خان رسیده تبلیغ رسالت مي نماید سربلند خان
جواب مشخص نداد و در رفتن و بودن متردد و متفکر بود دران وقت از روی اعراض
میگوید که جاوی اسپ مرا نگدار ذوالفقار شمشیر کشید بر کمر او حواله میکند درینحال
یکے از افغانان نیزه کوتاه دسته را که اهل‌هند برچه مي گویند درمیان حایل مي سازد
و ضرب تیغ بر چوب برچه خورده نوک شمشیر بر کمر سربلند خان گذاره نمیرسد و بعد از
... شدن شمشیر افغانان هجوم آورده ذوالفقار را پاره پاره میسازند پسر سلطان محمد
... که خواص بیدولت بود بنابر آشنائي و دوستي بے اجازت بیدولت همراه او آمده
... بالجمله چون خبرآمدن او از برهانپور و درآمدن عساکر منصور بشهر مذکور استماع

را به منزل می فرستند روز دیگر مهابتخان بخانه راجه گردهر رفته فرزندان او را پرسش و دلجوئي می کند و از روے تدبیر و سنجیدگي سید کبیر را بدست آورده مقید می سازد چون راجپوتان بغیراز کشتن او تسلي نمیشدند بعد از روزے چند او را بپاداش می رساند و بیست و سویم محمد مراد را بخدمت فوجداري سرکار اجمیر مقرر داشته رخصت فرمودم درین راه پیوسته به نشاط شکار خوشوقت بودم روزے در ابتداے شکار دراج توبغون که تا حال بنظر در نیامده بود بباز گیرانیدم اتفاقاً باري که او را گرفت نیز توبغون بود بتجربه معلوم شد که گوشت دراج سیاه از سفید لذیذ تر است و گوشت بودنه کلاں که اهل هند گهاگهر گویند از قسم بودنه خورد که جنگي باشد بهتر همچنین گوشت حلوان فربه را با گوشت بره سنجیدم گوشت حلوان فربه لذیذ تر است و محض بجهت امتحان مکرر فرموده بودم که هردو یک قسم طعام پخته اید که از قرار واقع تمیز و تشخیص کرده شود بناءبرین مرقوم میگردد دهم دي ماه در حوالي پرگنه رحیم‌آباد قراولان خبر شیری آوردند بارادتخان و فدائي خاں حکم شد که اهل بیش را که در رکاب حاضر اند همراه برده بیشه را محاصره نمایند و ازپے انها سوار شده متوجه شکار گشتم از انبوهي درخت و بسیاري جنگل خوب نمایان نبود فیل را بیشتر رانده پهلوے انرا بنظر در آوردم و بیک زخم بندوق افتاد و جان داد از ایام شاهزادگي تا حال اینهمه شیر که شکار کردم در بزرگي و شکوه و تناسب اعضا مثل این شیری بنظر در نیامده مصوران فرمودم که شبیه انرا موافق ترکیب و جثه بکشند بیست و نیم من جهانگیري وزن شد طولش از فرق تا بندم سه و نیم درعه و دو طسو بر آمد در شانزدهم بعرض رسید که حاکم آگره بجوار رحمت ایزدي پیوست اول در پیش بهادر خاں برادر خاں زماں بوده بعد از کسته شدن انها بخدمت والد بزرگوارم پیوست چون من قدم بعالم وجود نهادم ان حضرت بمن لطف نموده ناظر سرکار من ساختند مدت پنجاه و شش سال پیوسته از روے اخلاص و دلسوزي و رضاجوئي خدمت من کردی و هرگز ازو غباری برحواشي خاطرم نه نشسته حقوق خدمت و سبقت بندگي او زیاده بر انست که متصدي نوشتن ان توان شد ایزد تعالی او را غریق بحر مغفرت خویش گرداناد ٭ قربخاں را که از قدیمان و ناصریان این دولت است بحکومت و حراست آگره بلند پایگي بخشیده رخصت فرمودم در حوالي فتحپور مکرم خاں و عبدالسلام برادر او سعادت زمین بوس دریافتند بیست دوم در قصبه متهرا جشن وزن قمري آراستگي یافت و سال پنجاه و هفتم از عمر این نیازمند درگاه بی نیاز بمبارکی و فرخي آغاز شد در حوالي متهرا بر کشتي از راه دریا سیرکنان و شکار افگناں متوجه گشتم در اثنای راه قراولان بعرض رسانیدند که ماده شیری باسه بچه نمایان شد از کشتي بر آمده به نشاط شکار پرداختم چون بچه هاش خورد بود فرمودم که بدست گرفتند و مادر انها را به بندوق زدم در پیوا بعرض رسید که گنواران و مزارعان ان روی آب جمنه از دزدي و راهزني دست برنمیدارند و در پناه جنگلهای انبوه و محکمهای دشوار گذار بتمرد و بیباکي روزگار بسر میبرند مال

از دیگر بندها امتیاز تمام داود ملکه در اقسام شایستگی بیهمتاست و جدائی او برمن
گرانی میکرد لاچار خسرو آن عزیمت نموده ملازمت طلبیده بودم درین تاریخ بدرگاه
رسیده سعادت استانبوس دریافت جگت سنگهه ولد رانا کرن رخصت وطن شده
بعنایت خلعت و خنجر مرصع سرفراز گشت راجه سارنگدیو عرضداشت فرزند سعادتمند
شاه پرویز و مدارالسلطنت مهابتخان آورده آستانبوس نمود مرقوم بود که خاطر از مهم
بیدولت جمع شده و دنیا داران دکن کام و ناکام شرایط اطاعت و فرمان برداری بتقدیم
میرسانند انحضرت قطع نگرانی خاطر از جانب فرموده بسیر و شکار خوشوقت باشند
و از ممالک محروسه هرجا پسند افتد و بمزاج اشرف سازگار باشد تشریف برده به نشاط
دل و کام بخشی روزگار مسعود بسر برند بستم ماه مذکور میرزا والی از سرونج آمده ملازمت
نمود حکیم مومنا بمنصب هزاری سرفراز گردید اصالتخان پسر خانجهان حسب الحکم از
گجرات آمده دولت زمینبوس دریافت دریندولا عرضداشت عقیدتخان بخشی صوبه
دکن مشتملبر کشته شدن راجه گردهر رسید و شرح این سانحه آنکه یکی از برادران سید
کبیر بارهه که ملازم فرزند اقبالمند شاه پرویز بود شمشیر خود را بجهت روشن ساختن
و چرخ زدن به صیقلگری که متصل بخانه راجه گردهر دکان داشته میدهد روز دیگر که
به طلب شمشیر می آید برسر اجوره گفتگو می شود و نوکران سید چند چوب بصیقلگر
می زنند مردم راجه بحمایت او ان بضرب شلاق میرنند اتفاقاً دو سه جوانی از سادات
بارهه دران حوالی منزل داشته اند ازین غوغا وقوف یافتند و بکمک سید مذکور
میرسند آتش فتنه در میگیرد و درمیان سادات و راجپوتان جنگ میشود و کار به تیر و
شمشیر می کشد سید کبیر آگاهی یافته با سی چهل سوار خود را بکمک میرساند و
دربیرونت راجه گردهر با جمعی از راجپوتان و اقوام خود چنانچه رسم هنود است برهنه
نشسته طعام می خوردند از آمدن سید کبیر و شدت سادات وقوف یافته مردم خود را
بدرون حویلی در آورده در را مضبوط میسازد و سادات دروازه حویلی را آتش زده خود
را بدرون می اندازند و جنگ بجائی میرسد که راجه گردهر با بیست و شش نفر از
ملازمان خود کشته میشود و چهل کس دیگر زخم برمیدارند و چهار کس از سادات
نیز بقتل میرسند و بعد از کشته شدن راجه گردهر سید کبیر اسپان طویله او را گرفته بخانه
خود مراجعت می نماید امرای راجپوت برقتل راجه گردهر وقوف یافته فوج فوج از
منازل خود سوار میشوند و تمام سادات بارهه بکمک سید کبیر شتافته در میدان پیش
ارک مجتمع میگردند و آتش فتنه و فساد و آشوب ترقی میکند و نزدیک بآن میرسد
که شورش عظیم شود مهابتخان ازین آگهی یافته فی الفور سوار گشته خود را میرساند
و سادات را بدرون ارک آورده راجپوتان را بنوعی که مناسب وقت بود دلاسا نموده
جندی از عمدها را همراه گرفته بمنزل خانعالم که دران نزدیکی بوده می رود چنانچه
[illegible] دلاسا می نماید متعهد و متکفل تدارک این میگردد چون این خبر بشاهزاده میرسد
انفرزند نیز بمنازل خانعالم رفته بزبانی که لایق حال بوده تسلی می نماید و راجپوتان

بے عاقبت گردد روز دیگر از سواد شهر کوچ فرموده بسلیم گدهه نزول اقبال اتفاق افتاد چون خانه راجه کشنداس بر سر راه واقع بود و مبالغه و الحاح بسیار نمود حسب الالتماس او سایه دولت بر منازل او انداخته آن قدیم الخدمت را کامیاب این آرزو گردانیدم از پیشکشهای او قلیلی بجهت سرفرازي او پایه قبول یافت بیستم از سلیم گدهه کوچ شده سید بهوه بخاري را بحکومت دهلي که وطن مالوفه اوست والحق اینخدمت را پیش ازین هم حرف سرکرده بلند پائیگي بخشیدم درینوقت علي محمد پسر علي رای حاکم تبت بفرموده پدر بدرگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و ظاهر شد که علي رای بآن پسر خود نسبت محبت و تعلق مفرط داشت و از دیگر اولاد گرامي تر میدید میخواست که اورا جانشین خود گرداند بنابران محسود برادران گشت و آزردگیها درمیان آمد ابدال پسر علي رای که رشید ترین اولاد اوست از غیرت و آزردگي بخان کاشغر متوسل شده اورا حامي خود ساخت که چون علي رای بغایت پیر و منحني شده هرگاه زمان موعود در رسد بحمایت والي کاشغر حاکم ملک تبت شود علي رای ازین توهم که مبادا برادران قصد او کنند و در ملک او شورش افتد مشارالیه را روانه درگاه نمود و همگي مقصدش آنکه از منصوبان این درگاه شود که بحمایت و رعایت اولیای دولت کارش رونق و نظام پذیرد غره اسفندار مذ ماه الهي در نواحي پرگنه انباله منزل شد لشکري پسر امام وردي که از بیدولت گریخته خود را بخدمت فرزند سعادتمند شاه پرویز رسانیده بود درین تاریخ بدرگاه آمده آستانبوس نموده عرض داشت آن فرزند و مهابتخان مشتملبر سفارش و مجرائي خدمت عادل خان بانوشته که مشارالیه نزد مهابتخان فرستاده بود اظهار بندگي و دولتخواهي نموده بنظر در آورد و ساز لشکري را نزد آنفرزند فرستاده خلعت با نادري تکمه مروارید بجهت شاهزاده و خلعت بجهت خان عالم و مهابتخان فرستاده بالتماس آنفرزند فرمان استمالت مبني بر عنایت بیغایت باسم عادل خان قلمي فرموده خلعت با نادري خاصه مرحمت شد و حکم فرمودم که اگر صلاح دانند مشارالیه را نزد عادلخان فرستند پنجم ماه مذکور باغ سهرند محل نزول بارگاه اجلال گشت درکنار آب بیاه صادق خان و مختار خان و اسفندیار و راجه روپ چند گوالیاري و دیگر امرا که بکمک او مقرر بودند خاطر از ضبط و ربط کوهستان شمالي وا پرداخته سعادت آستانبوس دریافتند بالجمله جگت سنگه باشاره بیدولت خود را بکوهستان مذکور رسانیده به ترتیب اسباب فتنه و فساد پرداخت و چون عرصهٔ خالي بود روزی چند در شعاب جبال و گریوه هاے دشوار بسر برده بتاخت و تاراج رعایا و زیردستان وبال اندوخت تا آنکه صادق خان بآنحدود پیوست و بمقدمات بیم و امید جمیع زمینداران را بقید ضبط در آورده استیصال آن بے سعادت را وجه همت خود ساخت و مشارالیه قلعه مور را استحکام داده متحصن شد هرگاه قابو یافتی ازان محکمه برآمده بافوج از بندهاے بادشاهي جنگ در گریز کردی تا آنکه اذوقه کمي کرد و از کمک و مدد دیگر زمینداران مایوس گشت و سرفراز ساختن برادر خورد موجب اضطرار و دلتنگي او شد

واجبي بجاگیر داران نمي دهند بجانجهان حکم فرمودم که جمعی از منصبداران پیش را همراه گرفته تنبیهه و تادیب بلیغ نماید وقتل و بند و تاراج نموده محکمه و حصار انها بخاک برابر سازد و خار بن فتنه و فساد انها از بیخ برکند روز دیگر موج از آب گذشته گرم و چسپان تاختند چون فرصت گریختن نشد پای جهالت افشرده جنگ در برابر کردند و کس بسیاري بقتل رسید زن و فرزند انها باسیري رفت و غنیمت فراوان بتصرف سپاه منصور افتاد غرهٔ بهمن ماه رستم خان را بفوجداري سرکار قنوج سرفراز ساخته بدانصوب فرستادم دویم ماه مذکور عبدالله پسر حکیم نورالدین طهراني را در حضور فرمودم که سیاست کردند و شرح این اجمال انکه چون داراي ایران پدرش را بگمان زر و سامان در شکنجه و تعذیب کشید مشارالیه از ایران گریخته بصد فلاکت و پریشاني خود را به هندوستان انداخت و بوسیله اعتماد الدوله در سلک بندهاے درگاه منتظم گردید و از مساعدت بخت باندک زماني روشناس گشته داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب پانصدي و جاگیر معموره یافت لیکن از انجا که حوصله اش تنگ بود تاب این دولت نداشت کفران نعمت و ناسپاسي پیشه خود ساخت و پیوسته زبان را به شکر و شکوه خدا و خداوند خویش آلوده میداشت درینولا مکرر بعرض رسید که هرچند عنایت ورعایت در حق او بیشتر شود آن نا حق شناس در شکایت و آزردگي مي افزاید معه ذالک نظر مرحمتهای که در حق او به ظهور آمده بود مرا باور نمي افتاد تاانکه از مردم بیغرض که در محافل و مجالس حرفهای بی ادبانه ازو نسبت بمن شنیده بودند استماع مي افتاد به ثبوت پیوست بنابران بحضور طلبداشته سیاست فرمودم *

زبان سرخ سر سبز میدهد برباد

چون قراولان بعرض رسانیدند که درین نواحي ماده شیرے مي باشد که متوطنان این حدود از اسیب او در محنت و آزار اند به فدائی خان حکم شد که حلقهای فیل همراه برده آن شیر را محاصره نماید و از پی او خود سوار شده به بیشه در آمدم بغایت جلد و چسپان بنظر در آمد بیک زخم بندوق کارش تمام شد روزی به نشاط شکار خوشوقت بودم دراج سیاه بباز گیرانیدم فرمودم که در حضور حوصله اش را چاک نمایند از چینه دان او موش بر آمد که درست فرو برده بود و هنوز به تحلیل نرفته حیرت افزاے خاطر گشت که نای گلوی او باین باریکي موش درست را بچه طریق فرو برده بے اغراق اگر دیگری نقل میکرد تصدیق آن ممکن نبود چون خود دیده شد بنابر غرابت مرقوم گشت ششم ماه مذکور دارالملک دهلي معسکر اقبال گشت چون جگت سنگهه پسر راجه باسو باشارت بیدولت بکوهستان شمالي پنجاب که وطن اوست رفته شورش انداخت خان صادق خان را به تنبیهه و تادیب او تعین فرمودم چنانچه در اوراق گذشته ثبت افتاد درینولا مادهو سنگهه برادر خورد او را بخطاب راجه سرفراز ساخته اسپ و خلعت مرحمت فرمودم حکم شد که نزد صادقخان رفته برهم زن هنگامه مفسدان

جنس برسم اقامت فرستاده بمهر سرچه خود نوشت که بدرقه شده از سرحد خویش سلامت بگذرانند و حمله غله فروشان و زمینداران را دلاسا نموده مقرر دارد که باردوی او غله و سایر ضروریات می رسانیده باشند * بیست و هفتم ماه مذکور غریب سانحه روی نمود شب از شکارگاه مراجعت نموده باردوی می آمدم اتفاقاً از جوئی که سنگ لاخ بسیار داشت و آبش تند می گذشت عبور واقع شد یکی از سنز بختان سرکار کرک خوان طلائی که مشتمل بر خوانچه و پنج پیاله با سرپوش در خریطه نباشی نهاده و سر آن را بسته درست داشت در وقت گذشتن پایش لشتکی میخورد و از دستش می افتد چون آب عمیق بود و سخت تند می رفت هرچند تفحص کردند و دست و پا زدند اثری از آن ظاهر نشد روز دیگر حقیقت بعرض رسانیدند جمعی از ملاحان و قراولان را فرمودم که همانجا رفته بار از روی احتیاط تفحص نمایند شاید پیدا شود اتفاقاً در جائیکه افتاده بود بدست آمد و غریب تر آنکه اصلا زیر و بالا نشده و یک قطرهٔ آب در پیالهای او در نیامده بود اینمقدمه نزدیک است بآن که چون هادی بر مسند خلافت نشست انگشتری یاقوتی از میراث پدر بدست هارون افتاده بود خادمی را نزد هارون فرستاد و آن انگشتری را طلب داشت قضارا در آنوقت هارون برلب دجله نشسته بود چون خادم ادای رسالت نمود هارون بخشم رفته گفت که من خلافت را بتو رواداشتم تو یک انگشتری را بمن روا نداشتی از شدت غضب انگشتری را در دجله انداخت بعد از چند ماه که بحسب تقدیر هادی درگذشت و نوبت خلافت بهارون رسید بغواصان فرمود که در دجله در آمده انگشتری را در جائیکه انداخته ام تفحص نمایند از اتفاقات طالع و دستیاری اقبال در غوطه اول انگشتری را یافته آورده بدست هارون داد * در بنولا روزی در شکارگاه امام وردی قراول باشی دراجی بنظر در آورده که یکپای او خار داشت و پای دیگر خار نداشت چون در ماده مایه امتیاز همین خار است بطریق امتحان از من پرسید که این نر است یا ماده بداهةً گفتم که ماده است بعد از آن شکمش را پاره کردند بیضه پیشینه از شکمش بر آمد جمعی که در ملازمت حاضر بودند از روی استبعاد پرسیدند که بچه علامت دریافتند گفتم که سر و بال ماده نسبت به نر خورد میباشد به تتبع و دیدن آن بسیار ملکه بهم رسیده از غرایب آنکه نای گلوی جمیع حیوانات که ترکان آن را حنق گویند از سر گردن تا چینه دان یکی می باشد و از جرز بخلاف همه از سر گلو تا چهار انگشت یک حنق است باز دوشاخ شده بچینه دان پیوسته و از جائیکه دوشاخ میشود سربند است گره طوری بدست محسوس می گردد و از کلنگ عجیب تر است حنق او بطریق مار پیچ از میان استخوان سینه گذشته تا دم غازه رفته و از آنجا باز برگشته بگلو پیوسته است جرز دو قسم می باشد یکی سیاه ابلق دویم بور و درین ایام معلوم شد که دو قسم نیست آنچه سیاه ابلق است نر است و هرچه بور است ماده و دلیل برین اینکه از ابلق خصیه ظاهر شد از بور بیضه و مکرر امتحان نموده شد چون

ناگزیر وسایل بر انگیخته بخدمت نور جهان بیگم التجا آورد و اظهار ندامت و خجالت
نموده به استشفاع ایشان توسل جست و بجهت دلجوئی و خاطرداری ایشان رقم
عفو بر جرایم عصیان او کشیده آمد درین تاریخ عرایض متصدیان دکن رسید که بیدولت
با لعنت الله و داراب و دیگر پر و بال شکسته چند بحال تباه و رو سیاه و خرابی از سرحد
قطب الملک بجانب اوڈیسه و بنگاله رفت و درین سفر خرابی بسیار بحال او
و همراهیان او راه یافت و کس بسیار بهنگام فرصت سر و پا برهنه از جان دست
شسته راه فرار پیش گرفتند از جمله روزی میرزا محمد پسر افضل خان دیوان او با والده
و عیال خود فرصت کرده گریخت و چون خبر به بیدولت رسید جعفر و خانقلی اوزبک
و چندی دیگر از مردم اعتمادی خود را بتعاقب او فرستاد که اگر زنده توانند بدست
آورند بها و الا سر او را بریده بحضور بیارند این مردها بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت
نموده در ابتدای راه باو رسیدند او ازین حادثه آگهی یافته والده و عیال خود را بجانب
جنگل برده پنهان کرد و خود با معدودی از خوادان که اعتماد همراهی بانها داشت
مردانه پای همت افشرده بکمان داری ایستاد ظاهرا جوی آبی و چوله هم درمیان
او بود سید جعفرخان خواست که نزدیک آمده بتیغال و فریب او را همراه برد هرچند
بترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی نمود در او اثر نکرد و جوابش به تیر جان ستان
حواله ساخت و بغایت جنگ مردانه کرد و خان قلی و چندی دیگر از مردم
بیدولت را بجهنم داخل ساخت و سید جعفر نیز زخمی شد و خود بزخمهای
کاری نقد هستی درباخت لیکن تا رمقی داشت بسیاری را بی رمق ساخت بعد از
کشته شدن سر او را بریده پیش بیدولت بردند چون بیدولت از حوالی دهلی
شکست خورده بماندو رفت افضلخان را بجهت طلب کمک و مدد نزد عادلخان
وغیره فرستاده بود و بند بجهت عادلخان و اسپ و فیل و شمشیر مرصع برای عنبر مصحوب
او ارسال داشته بود اول نزد عنبر میرسد بعد از تبلیغ رسالت انچه بیدولت بجهت او
فرستاده بود پیش می آرد و عنبر قبول نمیکند و میگوید که ما تابع عادلخانیم و
و امروز عمده دنیاداران دکن اوست شما را اول پیش او باید رفت و اظهار مطلب خود
نمود اگر او قبول این معنی نمود بنده موافقت و متابعت میکند و درانصورت هرچه
فرستاده آید میگیرد و الا نه افضل خان نزد عادلخان میرود و بغایت بد پیش می آید و
و مدتها در بیرون شهر نگاه میدارد و بحال او نمی پردازد و انواع خواری میفرماید و
و انچه بیدولت بجهت او و عنبر فرستاده بود همه را غایبانه ازو طلب نموده متصرف
میشود مشارالیه درینجا بود که خبر کشته شدن پسر و خرابی خانه را شنیده روز سیاه
می نشیند القصه بیدولت با این سامان دولت و اتفاقات طالع و نشستی منصوبهای
درست راه دور و دراز طی نموده خود را به بندر مچهلی پاٹن که به قطب الملک
متعلق است رسانید و پیش از رسیدن خود بان حوالی کس خود را نزد قطب الملک
فرستاده بانواع و اقسام امداد و همراهی تکلیف نمود قطب الملک جزوی از نقد و

برگردار زشت خود انداخته در برهانپور نیارست بود فرزندها را همراه گرفته بجانب دکن
رخت ادبار کشید که در پناه عادلخان روزگار بسر برد قضارا از حوالی پیشتر عبور واقع
میشود که جانسپار خان وقوف یافته جمع را بر سر راه میفرستد و او را با متعلقان گرفته
پیش مهابتخان می آورد مهابتخان مقید و محبوس داشته یک لک روپیه از نقد
و جنس ازو گرفته و تحصیل نموده و جادو رای و اودی رام فیلان بیدولت را که در قلعه
برهانپور گذاشته بود همرا گرفته آورده شاهزاده را ملازمت نمودند قاضی عبدالعزیز که
در حوالی دهلی از نزد بیدولت بجهت عرض مقاصد او آمده بود او را راه سخن نداده
حواله مهابتخان نموده بودم و بعد از شکست و خرابی او مهابتخان ملازم خود ساخته بود
چون رابطهٔ آشنائی قدیم بعادلخان داشت و چند سال بوکالت خانجهان در بیجاپور
بود درینولا مهابتخان باز او را نزد عادلخان برسم حجابت فرستاد و دنیاداران دکن تقاضای
وقت و برآمد کار منظور و ملحوظ داشته اظهار بندگی و دولتخواهی نمودند عنبر مقهور
علیشیر نامی از مردم معتبر خود فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت چنانچه
مهابتخان از عالم نوکری عرضداشت نوشته قرار داده بود که در دیوگام آمده مهابتخان
را به بیند و پسر کلان خود را ملازم سرکار ساخته در خدمت فرزند اقبالمند نار دارد
مقارن اینحال نوشته قاضی عبدالعزیز رسید که عادلخان از صمیم قلب اختیار بندگی
و دولتخواهی نموده قرار داده که ملا محمد لاری را که وکیل مطلق و نفس ناطقه اوست
و در محاورات و مراسلات او را ملای بابا گویند و می نویسند باپنج هزار سوار بفرستد که پیوسته
در خدمت بسر برد و متعاقب رسیده دانند چون مکرر فرامین بتاکید صادر شده بود
که آنفرزند بعزم استیصال بیدولت متوجه الهآباد و بهار گردد درینولا خبر رسید که باوجود
ایام برسات و شدت باران بتاریخ ششم فروردی ماه آنفرزند بعساکر اقبال از برهانپور کوچ
فرموده در لال باغ منزل گزید و مهابتخان تا آمدن ملا محمد لاری در برهانپور توقف نمود که
چون مشار الیه برسد خاطر از نسق و ضبط الحدود پرداخته باتفاق او بخدمت فرزند
اقبالمند شتابد لشکر خان و جادو رای و اودی رام و دیگر بندهارا مقرر نموده که بدالا
گهات رفته در ظفرنگر باشند جانسپار خان را بدستور سابق رخصت فرموده اسدخان
معموری را بایلچپور باز داشت منوچهر پسر شاهنواز خان را بجالنپور تعین نمود
رضویخان را به تهانیسر فرستاد که صوبه خاندیس را صیانت نماید درین تاریخ خبر رسید
که لشکری فرمان را بعادلخان رسانید و او شهر را آئین بسته چهار کروه استقبال نموده
جهت فرمان و خلعت بر آمده تسلیمات و سجدات بجا آورده در بیست و یکم سرو پا
بجهت فرزند داوربخش و خان اعظم و صفی خان مرحمت نموده فرستادم صادقخان را
بحکومت و حراست لاهور سرفراز ساخته خلعت و فیل عنایت نموده رخصت نمودم
و منصب او چهار صدی ذات و چهار صد سوار حکم شد ملتفت خان پسر میرزا رستم خان
بمنصب هزار و پانصدی و سیصد سوار فرق عزت بر افراخت روزی در شکار
بعرض رسید که مار سیاه کفچه مار دیگر را فرو برده بسوراخ در آمد فرمودم که آنجا را کنده

طبیعت من رغبت تمام دارد و اقسام ماهی خوب بجهت من می آرند بهترین ماهی های هندوستان روهو است و از پس آن برین و هردو پولک دار می باشد و در شکل و شمایل نزدیک به یکدیگر و همه کس زود تمیز نمیتوانند کرد همچنین در گوشت انها نیز تفاوت بغایت کم است مگر صاحب ذایقه عالی دریابد که لذت گوشت روهو اندک بهتر است *

جشن نوزدهمین نوروز از جلوس همایون

روز چهار شنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و سی و سه هجری بعد از گذشتن یک پهر و دوگهری از روز مذکور نیر اعظم عطیه بخش عالم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و بندهای شایسته باضافه منصب و ازدیاد مراتب سربلندی یافتند احسن الله پسر خواجه ابوالحسن از اصل و اضافه بمنصب هزاری و سیصد سوار ممتاز گشت محمد سعید پسر احمد بیگ خان کابلی به هزاری و سیصد سوار سرفراز شد میر شرف دیوان بیوتات و خواص خان هریک بمنصب هزاری سربلند گردیدند سردار خان از کانگره آمده دولت زمین بوس دریافت دریندولا به یساولان و اهل یساق حکم فرمودم که بعد ازین در وقت سواری و برآمدن از دولتخانه آدم معیوب را از قسم کور و گوش و بینی بریده و پیس و مجذوم انواع بیمار نگذارند که بنظر در آید نوزدهم جشن شرف آراستگی یافت الهوردی برادر امام وردی از پیش بیدولت گریخته بدرگاه آمد و بعنایت بیغایت سرفرازی یافت چون خبر آمدن بیدولت بسرحد اودیسه بتواتر رسید فرمان بنام شاهزاده و مهابتخان و امرای که به کمک آن فرزند مقرر اند بتاکید صادر شد که خاطر از ضبط و نسق انصوبه پرداخته زودی متوجه صوبه اله آباد و بهار گردند و اگر بحسب اتفاق صوبه دار بنگاله پیش راه او را نتواند گرفت و قدم جرات و جلادت پیش نهد بصدمات افواج قاهره که در ظل رایت اقبال مقرر اند آواره دشت ناکامی گردد و بنابر احتیاط در دوم اردی بهشت ماه فرزند خانجهان را بصوبه دارالخلافه آگره رخصت فرمودم که دران نواحی بوده منتظر اشارت باشد اگر بخدمتی حاجت افتد و حکم فرمایند مقتضای وقت بعمل آورد بمشارالیه خلعت خاصه با نادری تکمه مروارید و شمشیر خاصه مرصع و بامان الله خان پسر او اسپ و خلعت عنایت شد درین تاریخ عرضداشت عقیدت خان بخشی صوبه دکن رسید نوشته بود که حسب الحکم فرزند اقبالمند شاه پرویز همشیره راجه گجسنگه را در عقد ازدواج خود در آورد امید که قدمش بابین دولت مبارک و فرخنده باد و نیز مرقوم بود که ترکمان خان را از پتن طلبیده عزیز الله را بجای او مقرر فرمودند و جانسپار خان نیز حسب الحکم آمده ملازمت نمود وقتیکه بیدولت از برهانپور راه ادبار پیش گرفت میر حسام الدین نظر

نمیتوان گذشت اگر او را عزم رفتن درگاه بادشاه باشد دست تعرض از دامان ناموس و خانمان او کوتاه است بفراغ خاطر روانه درگاه گردد و اگر توقف را مصلحت حرد میداند هر گوشه که این ملک التماس نماید عطا فرمائیم ●

تکمله نوشته میرزا محمدهادی مولف دیباچه

ابراهیم خان در جواب نوشت که حضرت شاهنشاهی این دیار را به بنده سپرده اند امانت بسرو جان همراه است چون شاهجهان در بردوان رسید صالح حصار را استحکام داده مستعد جنگ و جدال گردید عبدالله خان بپایه حصار رسیده محاصره نمود چون کار بصعوبت و دشواری کشید و هیچ طرف توقع مدد و طریق نجات ندید ناگزیر از قلعه بر آمده عبدالله خان را دید مشارالیه خاطر از قلعه جمع ساخته او را در نظر شاهجهان اورد بعد از تسخیر بردوان متوجه اکبرنگر شدند ابراهیم خان اول اراده نمود که قلعه اکبرنگر را استحکام داده بشرایط تحصن و قلعداری پردازد چون حصار اکبرنگر وسیع بود انقدر جمعیت که محافظت ان تواند نمود نداشت و در مقبره پسر خود که حصارش بغایت استوار بود متحصن گشت دریبوقت جمعی از امرا که در اطراف بودند باو پیوستند سپاه شاهجهان بمحاصره حصار مقبره پردا ختند وخود در قلعه اکبرنگر فرود امدند از درون وبرون نایره حرب مشتعل گردید دریبوقت احمد بیگ خان رسیده ملاقی گشت و دلها را قوتی و استقامتی پدید امد چون اهل و عیال اکثر آن روی آب بود عبدالله خان دریاخان را از آب گذرانیده بدان سمت فرستاد ابراهیم خان باستماع این خبر احمد بیگ خان را همراه گرفته آنطرف شتافت و مردم معتبر را بحراست و محافظت قلعه باز داشت و سفاین جنگی را که باصطلاح اهل هند نواره می گویند پیش از خود بدان سمت فرستاد تا سر راه افوج گرفته بگذرانند که از آب عبور نمایند اتفاقاً پیش از رسیدن نواره دریا خان از دریا گذشته بود و ابراهیم خان احمد بیگ خان را بجنگ او روانه نمود کنار دریا بین المعسکرین اتفاق جنگ افتاد و جمعی کثیر از طرفین بقتل رسیدند احمد بیگ خان عطف عنان نموده بابراهیم خان پیوست و از تسلط و غلبه غنیم آگاه ساخت ابراهیم خان کس بطلب بعضی مردم کار آمدنی بقلعه فرستاد که وقت کمک است گروهی از جوانان خود را بابراهیم خان رسانیدند دریا خان اگهی و اطلاع یافته چند کروه پس تر و عقب تر حرکت کرد چون نواره در تصرف ابراهیم خان بود عبور لشکر شاهجهان از دریاے گنگ بے کشتی میسر نمی گشت دریں اثنا بلیده راجه نام زمینداری آمده اظهار کرد که اگر فوجی همراه من تعین کنید درطرف بالاے آب قریب بحدود متعلقه خود چند منزل کشتی را بدست آورده

مار را براوردند بے اغراق مارِی بایں کلانے تا حال بنظر در نیامده چون شکمش را چاک کردند کفچه ماری که فرو برده بود درست بر امد اگرچه اینقسم دیگر بوده اما در ضخامت و درازي اندک تفاوتی محسوس شد دریںولا از عرضداشت واقعه نویس صوبه دکن معروض گردید که مهابتخاں عارف پسر زاهد را سیاست فرموده او را با دو پسر دیگر محبوس و مقید دارد ظاهرا ان بیسعادت خون گرفته عرضداشتی بخط خود بجنس به بیدولت نوشته از جانب پدر و خود اظهار اخلاص و دولتخواهي و ندامت و خجالت نموده بود قضارا آن نوشته بدست مهابتخاں می افتد عارف را بحضور طلبداشته نوشته را باو مینماید چون خود سجل بخون خود نوشته بود عذری که مقبول و مسموع افتد سامان نیارست کرد لاجرم او را سیاست فرموده پدر و برادرانش را محبوس گردانید غره خورداد بعرض رسید که شجاعت خانِ عرب در صوبه دکن باجل طبعي در گذشت دریںولا عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ رسید نوشته بود که بیدولت داخل اوڈیسه گردید تفصیل این اجمال آن که مابین سرحد اوڈیسه و دکن دربندے واقع است که از یکطرف کوه بلند دارد و از جانب دیگر چهله و دریاست و حاکم گولکنده در بندی و حصاری ساخته بتوپ و تفنگ استحکام داده و عبور مردم بے اجازت و اشارت قطب‌الملک ازان دربند متصور و میسر نیست بیدولت برهنموني و بدرقه قطب‌الملک ازانجا گذشته بولایت اوڈیسه در آمد قضارا درینوقت احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان بر سر زمینداران کهده رفته بود از سوانح این حادثه غریب که بے سابقه و خبر و آگاهي اتفاق افتاده متردد و متحیر گشت و ناگزیر دست ازان مهم باز داشته به موضع پپلي که حاکم نشین آنصوبه است آمده بسائی خود را همراه گرفته بمقام کتک که از پپلی دوازده کروه بجانب بنگاله است شتافت و چون وقت تنگ بود فرصت فراهم آوردن و انتظام احوال نشد استعداد جنگ بیدولت در خود ندید و از همراهان چنانچه باید نبود از کتک گذشته ببردوان که صالح برادرزاده آصف خان مرحوم جاگیردار آنجا بود رفت در ابتدا صالح استعداد نموده تصدیق آمدن بیدولت نمیکرد تا آنکه کتابت لعنت‌الله بر استمالت او رسید صالح بردوان را مستحکم ساخته بنشست و ابراهیم خان از استماع این خبر وحشت اثر حیرت زده گشت ناچار باوجود آنکه اکثرے از کمکیان و سپاه او در اطراف بلاد متفرق و متلاشي بودند در اکبرنگر پاے همت استوار نموده باستحکام حصار و جمع آوردن سپاه و دلاساے رؤساي خیل و حشم پرداخت و اسباب و آلات طعن و ضرب و حرب و نبرد مهیا ساخت دریںولا نشانی از بیدولت باو رسید مضمون آنکه بحسب تقدیر رباني و سرنوشت آسماني انچه لایق بحال این بیدولت نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه‌گر شد از گردش روزگار کجرفتار و اختلاف لیل و نهار گذار برین سمت اتفاق افتاد اگرچه شرط همت مردانه فسحت و وسعت اینملک جولانگاهی بل پرکاهی بیش نیست مدعا ازین رفیع تر و مطلب ازین عالیتراست لیکن چون برین زمین گذار افتاده سرسری

به بیرم بیگ بخشیدند و همچنین بمردم دیگر درخور پایه و مراتب کم و بیش رسید و چون از ضبط انملک وا پرداخت داراب خان پسر خانخانان را که تا حال مقید بود از قید بر آورده و سوگند داده حکومت ملک بنگاله را باو تفویض فرمودند و زن او را با یک دختر و یک پسر شاهنوازخان همراه گرفتند و بعزم تسخیر ملک بهار متوجه شدند و راجه بهیم پسر رانا را که درین هرج و مرج از خدمت او شان جدائی اختیار نکرده بود بر سم مقدمه با فوجی پیشتر از خود بصوب پتنه روانه گردانید خود باعبدالله خان و دیگر بندها از پی او شتافت صوبه پتنه که در جاگیر شاهزاده پرویز مقرر بود و ایشان مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست انملک مقرر داشته الله یار پسر افتخار خان و شیرخان افغان را بفوجداري گذاشته بودند پیش از رسیدن راجه بهیم پای همت انها ازجارفت و توفیق یاوری نکرد که حصار پتنه استحکام داده روزی چند تا رسیدن لشکر مقفل دارند تا الهآباد عنان مسارعت باز نکشیدند و بهیم بشهر پتنه در آمده انملک را متصرف گشت و بعد از چند روز شاهجهان با بسیاری از کمکیان به بنگاله رسید و جمعي کثیر از متعینان بهار و جاگیر داران انجا افواج همراهي دادند و از اطراف و نواحي نیز پنج شش هزار سوار آمده نوکر شدند و سید مبارک که حارس قلعه رهتاس بود باوجود استحکام قلعه و استعداد قلعداري حصار را حواله نمود زمیندار اوجینه و دیگر زمینداران انحدود که باراده رفاقت پیوستند و عبدالله‌خان و راجه بهیم را بطریق مقدمه بصوب الهآباد و دریا خان را با فوجی بجانب مانک پور فرستاده خود نیز متعاقب حرکت نمود چون عبدالله خان بگذر جوسیه بپیوست جهانگیر قلیخان پسر خــــان اعظم که حکومت جونپور داشت نزد میرزا رستم بالهآباد رفته و عبدالله خان از عقب شتافته در قصبه جهوسي که بر لب آب گنگ در مقابل الهآباد واقع است فرود امد بهیم بفاصله پنجکروه از الهآباد اقامت نمود و شاهجهان بجونپور رسیده توقف ورزید عبدالله خان بضرب توپ و تفنگ و نواره عظیم که همرا داشت از آب عبور نموده در ظاهر الهآباد فرود آمده بکار محاصره پرداخت و میرزا رستم در قلعه متحصن گشته رایات جنگ و جدال افراخت و از درون و برون سفیر تیرو تفنگ پیام مرگ و شور اجل در گوش دلیران می انداخت فتنه و آشوب عظیم دران سرزمین پدید آمد اکنون عنان اسپ خوشخرام خامه را بجانب تحریر احوال دکن منعطف میگرداند سابقاً تحریر یافته که عنبر حبشي علي شیر نامی وکیل خود را نزد مهابتخان فرستاده نهایت عجز و فروتني ظاهر ساخت بامید آنکه مدار مهمات صوبه دکن به عهده او مفوض باشد و چون او را بعادلخان ابواب منازعت و مخاصمت مفتوح گشته بود امید آنداست که بامداد بندهاے درگاه سلاطین سجده گاه آثار تسلط برو ظاهر سازد و همچنین عادل خان نیز بجهت دفع شر او تلاش میکرد که مدار اختیار آنصوبه بقبضه اعتبار او حواله شود آخر فنون عادلخان کارگر افتاد و مهابتخان جانب عنبر را از دست داده بکامروائي عادلخان پرداخت و چون عنبر بر سر راه بود ملا محمد لاري

افواج را از آب بگذرانم شاهجهان عبدالله خان را با هزار و پانصد سوار نامزد کرد تا از گذری که اوره نمائی کند عبور نموده بر سر اردوے ابراهیم خان تاخت برد و ان افواج به رهبری مایه راجه بسرعت باد از آب گذشته بدریاخان پیوست چون این خبر بابراهیم خان رسید سراسیمه بعزم رزم شتافت نورالله نام سید زاده را که از منصبداران تجویزي او بود با هزار سوار هراول قرار داد و احمدبیگ خان را با هزار سوار طرح کرد و خود با هزار سوار در غول ایستاد و بعد از تلاقي طرفین جنگ عظیم در پیوست عبدالله خان بر فوج هراول تاخته نورالله را منهزم ساخت و جنگ به احمدبیگ خان پیوست او مردانه ایستاده زخمهاے منکر برداشت ابراهیم خان از مشاهده اینحال طاقت نیاورده جلو انداخت و عبدالله خان نیز بر فوج ابراهیم خان حمله اورد و رفیقان او عنان ثبت از دست داده طریقه هزیمت سپردند و سررشته انتظام افواج از هم گسیخت و ابراهیم خان با معدودے پاے عزیمت برجا داشت هرچند مردم او را جلو گرفته خواستند که ازان معرکه بے مهلکه بر آید راضی نشده که مقتضاے همت و مردانگي این کار نیست چه دولت بهتر ازینکه در خدمت بادشاهی جان نثار کنم هنوز سخن تمام نگشته بود که از اطراف هجوم اورده برخمهاے کاري کارش تمام ساختند و بطربیگ نامی از نوکران عبدالله خان مباشر قتل او گردید بالجمله سر او را بریده پیش شاهجهان فرستاد و جمعی که در حصار مقبره متحصن بودند از مردن ابراهیم خان فتح جنگ وقوف یافته دلها از دست دادند دریدوقت رومي خان نقبی را که بپاے حصار رسانیده بود آتش داده چهل درعه از دیوار حصار منهدم گشت و حصار مسخر گردید و گریختگان خود را در دریا می افگندند و اگر کشتي بدست می امد هجوم اورده غرق می گشتند و گروهی که گرفتاري عیال سلسله پاے انها بود رفته ملاقي می شدند و میرک جلایر که از عمده هاے ان صوبه بود دست گیر شد و از همراهان شاهجهان عادل خان دیوان و شریف خان بخشي و سید عبدالسلام بارهه و حسن بیگ بدخشي و چندی دیگرجان نثار گشتند و چون احمد بیگ خان با جمعي از منصبداران ان صوبه از میدان نبرد بر امده بصوب ڈهاکه که دارالملک بنگاله است و اهل و عیال و اندوختهاے میرزا ابراهیم خان نیز در انجا بود رو نهاده بود لشکر شاهجهان نیز بدانصوب حرکت نمود چون بڈهاکه رسید احمد بیگ خان کام و نا کام با دیگر مردم بملازمت میرسند و مبلغ چهل لک روپیه از اموال ابراهیم خان و پنج لک روپیه از اموال میرک جلایر وغیره متصرف گشتند و پانصد زنجیر فیل و چار صد راس اسپ گونت که دران ولایت بهم میرسد از ضمایم غنایم گشت و اقمشه و امتعه اکثر و اوفر بقید ضبط در اورده نواره و توپخانه چندان که در حوز بادشاهان ذي شوکت بود بدست امتاد سه لک روپیه بعبدالله خان و دو لک روپیه براجه بهیم و یک لک روپیه بدارب خان و یک لک روپیه بدریا خان و پنجاه هزار روپیه بوزیر خان و پنجاه هزار روپیه بشیخ قطب خان و پنجاه هزار روپیه بمحمد تقي و پنجاه هزار روپیه

خود را باقوجی انجا گذاشته بود آماده گشته اسپ سران الوس هزاره نزد خانزاد خان
آمده استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت و مالگدار حاکم کابل ایم پلنگپوس میخواهد
که ما را به تعدی آمل و فرمان بردار خود سازد اگر شر او را از ما کفایت کنند و دست
تعدی او را از ما باز دارند بدستور سابق رعیت و فرمان پذیرایم و الا ناگزیر باو ملتجی
گشته خود را از آسیب بیداد و ظلم اوزبکان محافظت نمائیم خانزاد خان فوجی
بکمک هزاره فرستاد و خواهر زاده پلنگپوس بمدافعه و مقابله پیش آمده در اثنای
زدو خورد جمعی از اوزبکان بقتل رسیده و سپاه منصور قلعه او را باخاک برابر ساخته
بظفر و فیروزی عنان معاودت معطوف داشتند پلنگپوس از استماع اینخبر خجلت
زده کردار خویش گشته از نذر محمد خان برادر امام قلیخان دارای توران التماس
نمود که بتاخت سرحد کابل شتافته خود را ازان انفعال بر آرد و در ابتدا نذر محمد
خان و اتالیق و عمده‌های لشکر او تجویز این جرأت و بے باکی نمی نمودند بعد از
مبالغه و اغراق بسیار رخصت حاصل نموده با ده هزار سوار از اوزبک و المانچی روے
ادبار بدین حدود نهاد خانزاد خان از استماع اینخبر مردمی را که در تهانجات بودند
طلبیده به ترتیب اسباب قتال و جدال پرداخت و بندهاے جانسپار و بهادران عرصه
کارزار از همه یکدل و یکرو بجنگ قرار دادند بالجمله چون بهادران عرصه شهامت
بموضع شیرگره که در ده کروهی غزنین واقع است معسکر آراستند و از انجا افواج را ترتیب
داده وجیته پوشیده متوجهه پیش شدند و خانزاد خان با جمعی از منصبداران پدر
خود در غول پاے ثبات افشرد و مبارز خان افغان و انیراے سنگدلی و سید حاجی
و دیگر بهادران را در فوج هراول مقرر داشت و همچنین فوج جرانغار و برانغار بائین
شایسته ترتیب داده از ایزد جل سبحانه تعالی نصرت و فیروزی درخواست نموه
و چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در سه کروهی غزنین لشکر گاه ساخته دولتخواهان
را بخاطر میرسد که شاید روز دیگر تلاقی فریقین اتفاق افتد قضارا همین که سه کروه از موضع
شیرگره گذشته قراولان اوزبک نمایان شدند قراولان منصور قدم جلادت پیش گذاشته جنگ
انداختند و عساکر اقبال با توپخانه و فیلان کوه شکوه اهسته و ارمیده بان انداخته اتفاقاً
پلنگپوس در پس پشته به توغچی شده ایستاده بود و قصدش انکه چون لشکر منصور
کوفته و مانده از راه میرسد از کمین گاه برآمده کار زار نمایند مبارز خان که سردار فوج هراول بود
غنیم را دیده جمعی را بکمک قراولان میفرستد و انهم نیز کس نزد پلنگپوس فرستاده از رسیدن
افواج قاهره آگاه میسازند یک کروه بلشکر مانده سپاه غنیم نمایان میشود آن مقهور مردم خود
را افواج ساخته بود یکفوج او با لشکر هراول منصور مقابل می گردد و خود با فوج دیگر
بفاصله یک تفنگ ایستاده عنان ادبار می کشد چون فوج مخالف بحسب کمیت از
بهادران فوج هراول افزونی داشت بهادران غول گرم و گیرا شتافته خود را بکمک هراول
رسانیده نخست بان و زنبورک و توپ و تفنگ بسیار میزنند و از پس فیلان جنگی را
دوانیده کار زار می نمایند و جنگ بامتداد و اشتداد می کشد در چنین وقت پلنگپوس

جشن نوزدهمین نوروز

، عادل خان از جانب او نگرانی خاطر داشت مهابتخان فوجی از لشکر منصور
لا گهات تعین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور رساند عنبر از شنیدن
این خبر متردد و متوهم گشته با نظام الملک از شهر کهرکی برآمده بقندهار که برسر
ولایت گولکنده واقع است شتافت و فرزندان را باحمال و اثقال بر فراز قلعه دولت آباد
گذاشته کهرکی را خالی ساخت و شهرت انداخت که بسرحد قطب الملک میروم که
زر مقرر خود را ازو باز یافت نمایم بالجمله چون ملا محمد لاری به برهانپور پیوست
مهابتخان تا شاه پور استقبال نموده نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت و از انجا
باتفاق متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند و سربلند راے را بحکومت و حراست
شهر برهانپور گذاشت و جادو راے و اودی رام را بکمک مقرر داشت و پسر اولیں و برادر
دویمی را بجهت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده پیوست
مقرر گشت که او با پنجهزار سوار در برهانپور بوده باتفاق سربلند رای تمشیت احکام
و انتظام مهام نماید و امین الدین پسر او با هزار سوار در خدمت شتابد بایں قرارداد
مشارالیه را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند
به محمد امین ولد او نیز خلعت و اسپ و فیل با پنجاه هزار روپیه مدد خرچ عنایت
گردید و محمد امین را همراه خود گرفتند مهابتخان از جانب خود یکصد و ده راس
اسپ و دو زنجیر فیل و هفتاد هزار روپیه نقد و یکصد و ده خوان اقمشه بملا محمد و پسر
او و دامادش تکلیف نمود نوزدهم خورداد نزول حضرت شاهنشاهی در خطهٔ کشمیر
اتفاق افتاد اعتقاد خان از نفایس کشمیر که دریں مدت ترتیب داده بود برسبیل
پیشکش معروضداشت دریں ولا بمسامع جلال رسید که یلنگتوش اوزبک سپه سالار نذر محمد
خان اراده نمود که حوالی کابل و غزنین را بتازد و خانزاد خان پسر مهابتخان
بامراے که بکمک او مقرر اند از شهر برآمده بمدافعه و مقابله همت مصروف داشته
بنابران غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود بڈاکچوکی رخصت شد که از حقیقت
کار اطلاع حاصل نموده خبر مشخص بیارد و از قضایا آنکه چون عبدالعزیز خان قلعه
قندهار را بجهت نه رسیدن کمک بشاه عباس حواله نمود و این معنی بر مزاج
شاهنشاهی گرانی داشت دریں ولا او را حواله سیدو نام منصبدارے فرمودند که از بندر
سورت بر کشتی نشانیده بمکه معظمه روانه سازد و متعاقب فرمان شد که مشارالیه را
از هم گذرانند ان بیچاره در ابتداے راه بقتل رسید خواجه مذکور از کشاده روئی
و خوشخوئی و بے تکلفی بهره مند بود امید که از اهل آمرزش باشد در هفتم ماه تیر
آرام بانو بیگم همشیره قدسیه آنحضرت بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد حضرت عرش
آشیانی آن عفت سرشت را بغایت دوست میداشتند در چهل سالگی چنانچه بدنیا
آمده بود رفت دریں تاریخ از عرضداشت غازی بیگ بوضوح پیوست که یلنگتوش بجهت
ضبط الوس هزاره جات که تورک انها در حدود غزنین واقعست و از قدیم بجاگیر غزنین
خان مالگذاری مینمودند و قلعه در موضع صوار از مضافات غزنین ساخته همشیره زاده

یافته بمدافعه و مقابله پردازد لشکر بادشاهی از آب گذشت لا علاج دریا خان ملاح در
توقف ندیده بجانب جونپور شتافت و عبدالله خان و راجه بهیم نیز با شاهزاده بطرف
جونپور روان شدند و التماس نهضت بصوب بنارس کردند شاهجهان پردگیان حرم را بقلعه
فلک اساس رهتاس فرستاده خود بطرف بنارس حرکت نمود و عبدالله خان و راجه
بهیم و دریا خان بلشکر پیوستندشاهجهان به بنارس رسیده از آب گنگ گذشت و بر کنار
آب تونس اقامت نمود شاهزاده پرویز و مهابتخان بدمدمه رسیدند و اقا محمد زمان
طهرانی را با طایفه انجا گذاشته از آب گنگ گذشتند و خواستند که از آب تونس عبور
نمایند بیرم بیگ مخاطب بخاندوران بفرموده شاهجهان از آب گنگ بگذشت وروی باقا
محمد زمان آورد و محمد زمان بجهوسی شتافت بعد از چهار روز خاندوران با عبور موفور
در رسید اقا محمد زمان باستقبال شتافت و دران معرکه دستبردی عظیم و کاری شگرف کرد
خاندوران بعد از هزیمت سپاه خود در رزمگاه توقف نموده تنها بهر طرف می تاخت
و می کوشید تا بقتل رسید سر اورا بدرگاه شاهزاده پرویز فرستادند و ازانجا سر بریده بردند
رستم خان که سابقاً نوکر شاهجهان بود گریخته بشاهزاده پرویز پیوسته بود گفت خوب
شد که حرامخور بقتل رسید جهانگیر قلیخان پسر اعظم خان حاضر بود گفت او را
حرامخور و باغی نتوان گفت ازو حلال نمک تر مرد نباشد که در راه صاحب خود جان
داده و ازین بیشتر چه توان کرد بنگرید که اکنون بیر سرش از همه سرها بلند تر است
بالجمله بعد از واقعه خاندوران شاهزاده پرویز عظیم شادمان شد و اقامحمد زمان را نوازش
فرمود بعد ازین واقعه شاهجهان با سرداران سپاه کنکاش نمود اکثر دولتخواهان خصوصاً
راجه بهیم صلاح در جنگ صف ندیدند مگر عبدالله خان که اصلا راغی باین نمیشد
و بعرض میرسانید که چون لشکر بادشاهی بحسب کمیت بر سپاه ما فزونی دارد چنانچه
لشکر بادشاهی قریب چهل هزار سوار موجود است و لشکر شاهی از نوکران قدیم
و جدید تا هشت هزار سوار نمی کشد مناسب حال ان و صلاح دران است که لشکر
جهانگیری در همین سر زمین گذاشته خود راه از را اوده و لکهنئو بنواحی دهلی رسادیم
چون این گروه انبوه بدانصوب شتافته نزدیک رسند بطرف دکن متوجه شویم ناگزیر
لشکر بادشاهی از بسیاری گرانی و حرکت اسباب حشمت عاجز شده آشتی خواهند
کرد و اگر صلح صورت نه بندد دران زمان بمقتضای وقت عمل باید فرمود شاه جمجاه
از کمال غیرت و جلادت این سخن را بسمع قبول اصغا نه نموده قرار بر جنگ صف
داده و پای عزیمت پا در رکاب آورده ترتیب افواج فرمود در غول خود ایستاده
در برنغار عبدالله خان و جرنغار نصرت خان و در هراول راجه بهیم و بر دست راست
راجه دریا خان با طایفه افغانان و بر دست چپ بهار سنگهه وغیره پسران نرسنگدیو و در
التمش شجاعت خان و شیر بهادر مخاطب بشیر خواجه ورومی خان میرآتش توپخانه را
روانه ساخت مقارن این حال شاهزاده پرویز و مهابتخان صفوف نبرد آراسته
بعرصه کارزار شتافتند و کثرت سپاه بادشاهی بمثابه بود که سه طرف لشکر شاهجهان را

خود را بکمک میرساند و صحنها کاری نمیسازد و پاے همت از جا مي لغزد و بهادران عرصهٔ شهامت در برداشتن و بستن و تاختن و انداختن کارنامه جلادت و جانسپاري بتقدیم رسانیدند مخالفان تاب نیاورده جلو برمي گردانند و هژبران بیشه شهامت آن بخت برگشته را تا قلعه حماد که شش کروه از میدان جنگ دور بود زده و کشته تعاقب نمودند و قریب سیصد اوزبک علف تیغ بیدریغ ساختند و موازي هزار راس اسپ و اسلحه بسیار که مخالفان در راه از گراني انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد و فتحی عظیم که عنوان فتوحات تواند بود بتائید ایزد جل سبحانه چهره کشائي مراد گشت چون این خبر بهجت اثر بمسامع جلال رسید بندهاے شایسته خدمت که درین جنگ مصدر خدمات و ترددات پسندیده گردیده بودند هرکدام درخور استعداد و حالت خویش باضافه منصب و اقسام مراحم خسرواني و نوازش خاقاني سربلندي یافتند پلنگپوش اوزبک است نامش چنین بوده پلنگ برهنه را گویند و پوس سینه را گویا در جنگی سینه واز تاخته بود و ازان روز بپلنگپوش اشتهار یافته اکثراوقات درمیان قندهار و غزنین بسر مي برد و چون مکرر بخراسان شتافته دست برد سپاهیانه نموده توان گفت که شاه عباس ازو در حساب بود مقارن اینحال از عرضداشت دغل خان واقعه نگار دکن بمسامع جلال رسید که چون ملا محمد لاري به برهانپور رفت و خاطر اولیاے دولت از ضبط و نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت و شاهزاده پرویز با مهابتخان و دیگر امرا بصوب ملک بهار و بنگاله نهضت فرمودند چون خاطر از فتنه ساري و نیرنگ پرداري خانخانان نگراني داشت و داراب پسر او در خدمت شاهجهان بود بصلاح وصوابدید دولتخواهان او را نظربند نگاه میداشتند و مقرر شد که متصل بدولتخانه شاهزاده خیمه بجهت او برپا کنند و جانا بیگم صبیه او که درعقد ازدواج شاهزاده دانیال و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسر برد و جمعی از مردم معتبر بر درخانه او پاس دارند بعدازانکه جمعی را بجهت ضبط اموال بر دایره او فرستادند و خواستند که مهیم نام غلام او را که از عمدهاے دولت او بود و شجاعت را باکارداني جمعداشت مقید سازند اوزاینگان خود را بدست دیگري نداد و پاے همت افشرده با پسر و چندی از نوکران داد مردي داده جان فداے آبرو نمود در خلال این احوال افضلخان دیوان شاهجهان که دربیجا پور مانده بود بدرگاه والا شتافته دولت زمین بوس دریافت ومشمول عواطف خسروانه گردید ومقارن این خبر نبرد آراي شاهزادگان باهمدگر رسید شرح این داستان آنکه چون سلطان پرویز و مهابتخان بحوالی الهآباد رسیدند عبد لله خان دست از محاصره قلعه بازداشته بجهونسی مراجعت نمود چون دریا خان بافوجی کنار آب را استحکام داده بود و کشتیهارا بجانب خود کشیده روزی چند عبور لشکر بادشاهی در توقف افتاد و شاهزاده پرویز و مهابتخان درکنار آب مذکور معسکر آراستند و دریا خان ضبط گذرها مینمود تا آنکه زمیندارانِ بیس که دران حدود اعتباری دارند سي منزل کشتي از اطراف بدست آورده چند کروه بالای آب گذاری بهمرسانیده راهبري کردند تا دریا خان آگاهي

کارزار منعطف ساخته اند و بدشمن کامي قرار داده لهذا بدولتی رسیده اند وجمعي
از فدویان که در رکاب سعادت حاضر بودند گستاخانه دست بر حملو انداخته سام آسے
از عرصه کارزار بر آوردند و لشکر بادشاهي به اردوی شاهي در آمده بغارت و ضبط
اموال و اسباب پرداختند و اینقدر را غنیمت شمرده بتعاقب نشتافتند و شاهجهان
بیچهار کوچ بر فراز قلعه رهتاس نزول نمود و سه روز در قلعه توقف نموده از لوازم قلعداري
خاطر جمع ساخت و سلطان مراد بخش را که در همان ایام قدم بعالم وجود نهاده بود
با دایه‌ها و انکها در انجا گذاشته با دیگر شاهزاده ها و اهل حرم بجانب پتنه و بهار
نهضت فرمود چون این اخبار بمسامع قدسیه رسید مهابتخان را بخطاب خانخانان
سپه سالار مامور ساخته بمنصب هفت هزاریذات و هفت هزار سوار از قرار دو اسپه
و سه اسپه شرف امتیاز بخشیدند و تمن و توغ علاوه عواطف گشت اکنون مجملی از
سوانح دکن رقمزده کلک وقایع نگار میگردد چون ملک عنبر بسرحد ولایت قطب الملک
شتافته مبلغ مقرري که هرسال بجهت خرچ سپاه ازو میگرفت و درین دوسال
موقوف مانده بود باز خواست نموده مجدداً بعهد وسوگند خاطر از انجانب پرداخت
و بحدود ولایت بیدر رسید و مردم عادلخان را که بحراست آنملک مقرر بودند بدون
و بی استعداد یافته غافل برسر انها تاخت و بیدر تاراج نموده از انجا با جمعیت
و استعداد فراوان شتافت و چون عادلخان اکثر از مردم کاردیده و سرداران پسندیده خودرا
همراه ملا لاري بر برهانپور فرستاده بود وجمعی که بدفع شراو کفایت کنند حاضر نداشت
صلاح وقت در پاس عزت و محارست خود دانسته در قلعه بیجاپور متحصن گشت
و باستحکام برج و باره و لوازم قلعداري پرداخته کس بطلب ملا محمد لاري و لشکری
که همراه او به برهـــانپور بود فرستاد و بمتصدیان صوبه مذکور بتاکید و مبالغه
نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهي من بر همه دولتخواهان ظاهر وهویداست
و خود را از متعلقان آندرگاه میدانم دریدوقت که عنبر نا حق شناس با من چنین
گستاخي نموده چشم اندارم که جمیع دولتخواهان بادشاهي که در صوبه موجود اند
بکمک من متوجه گردند تا این غـــلام فضول را از میان برداشته سزای کردار
در دامن روزگار او گذاشته آید در هنگامی که مهابتخان با بادشاهزاده پرویز متوجه
الهآباد شد سربلند رای بحکومت و حراست برهانپور بار داشته مقرر نموده بود که
در مهمات کلي و جزوي بصوابدید ملا محمد لاري کار کند و در انتظام مهام دکن از صلاح
او انحراف نورزد چون ملا محمد بسیار بجد شد و مبلغ سه لک هون که قریب دوازده
لک روپیه باشد بصیغه مدد خرچ لشکر بمتصدیان انجا داد و نوشته های عادلخان درباب
کمک بمهابتخان* رسید و او نیز تجویز اینمعني نموده بمتصدیان دکن نوشت که بے تامل و
توقف همراه ملا محمد لاری بکمک عادلخان شتابند ناگزیر سربلند رای با معدودی در برهانپور
توقف گزید و لشکرخان و میرزا منوچهر و خنجرخان حاکم احمد نگر و جانسپار خان حاکم
بیر و رضویخان و ترکمان خان وعقیدت خان بخشي و اسدخان وعزیزالله خان وجادو رای

فرو گرفته حلقه سان درمیان داشت و رومي خان میرآتش توپخانه را پیش برد بمکن
که برابر گوله توپ انداخته باشد از غرایب اتفاقات آنکه یک گوله بر کسی نخورد و
توپهاے گرم شده از کار باز ماند و چون فاصله میان توپخانه و هراول فوج شاهجهان
بسیار شد هراول لشکر بادشاهي بجانب توپخانه مطمئن خاطر شتافت و مردم
توپخانه تاب نیاورده راه هزیمت سپردند و توپخانه بتصرف مردم بادشاهي
درآمد از مشاهده این حال دریا خان افغان که در دست راست هراول بود بے جنگ
راه فرار سپرد و از برگشتن او فوج دست چپ هراول نیز ویران گردید ناگزیر راجه
بهیم کثرت مخالف خود را بنظر اعتبار در نیاورده با معدودے از راجپوتان قدیمي
خویش توسن همت بر انگیخته بر قلب لشکر بادشاهي رسیده به شمشیر آبدار
کارزار نمود و جتا جوت نامي فیلي که در پیش بود بزخم تیر و تفنگ از پا افتاد
و آن شیر بیشه جرأت و جلادت با راجپوتان جان نثار پاے مردانگي قایم کرده
آثار شجاعت و تهور ظاهر ساخت جوانان چیده و سپاهیان جنگیده که سر گرد و پیش
سلطان پرویز و مهابتخان ایستاده بودند از اطراف و جوانب هجوم آورده آن یکه تاز
را به تیغ بیدریغ برخاک هلاک می انداختند و او تا رمقي داشت کارزار کرد و جان
نثار شد و بهیلم راتهور و پرتهي راج و اکهراج راتهور با چندے از متهوران رزم دوست
در عرصه کارزار زخمي افتادند و از کشته شدن راجه بهیم و برهم خوردن فوج هراول
شجاعت خان که رویق فوج التمش بود نیز منهزم شد و شیرخواجه که سردار این فوج
بود قدم برجا داشته مقتول گردید چون فوج هراول و التمش از پیش برخاست و
جنگ بقول رسید فوج جرنغار که سرکرده آن نصرت خان بود تاب نیاورده طرح داد و
شاهجهان بعبدالله خان که در برنغار بود و جمعي از سپاه که مجموع به پانصد سپاه
نمی کشد پاے تحمل استوار کرده دلاوران را ترغیب و تحریض مي نمود تا آنکه اکثري
کشته و زخمي شدند غیر از فیلان علم و توغ و قور خانه خاصه و عبدالله خان که بجانب
دست راست باندک فاصله ایستاده بود چیزے بنظر در نمی آمد درینوقت تیرے
بجیبه خاصه رسید و ایزد جل اسمه ذات مقدس را بجهت مصلحتي محافظت نمود
و شیخ تاج الدین را که از خلفاے خواجه باقي است قدس سره که دران معرکه همعنان
شاهجهان بود تیرے بر رخساره خورده از بناگوش سر بر آورده درینوقت شاهجهان
یوسف خان را نزد عبدالله خان فرستاد و پیغام کرد که کار بجاے نازک رسیده مناسب
حال و ملایم شان ما اینست که با معدودے که همراه مانده اند توکل بکرم الهي
نموده در قلب لشکر بادشاهي بتازیم تا آنچه رقمزده کلک تقدیر است بظهور رسد عبدالله
خان خود نزدیک رفته گفت که کار از آن گذشته که بر تاخت و تردد اثرے مترتب
گردد و این دست و پا زدن محض بیهوده و بیفایده است سلاطین سلف چون امیر تمور
صاحبقران و حضرت بابر بادشاه و همچنین اکثر صاحبان داعیه را در مبادي سعي و تلاش
مکرر چنین وقایع اتفاق افتاده و درانحالت صعب ضبط احوال فرموده عنان از عرصه

عظیم بر سر برهانپور فرستاد و توپ ملک میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را بضرب دست و زور بازوی قدرت مفتوح گردانید، از استماع این اخبار وحشت آثار خاطر اقدس شاهنشاهی باشوب گرائید در خلال این احوال مکتوب نذر محمد خان والی بلخ بنظر مقدس در آمد خلاصه مضمون آنکه این نیازمند آنحضرت را بمثابه پدر و ولی نعمت خود میداند پلنگپوس به رخصت، این خیر اندیش مصدر چنان گستاخی شد و الحمد الله که تادیب شایسته یافت چون نیز غبار نقار درمیان لشکر کابل و سپاه بلخ حادث شده امیدوار است که خانزاد خان را از حکومت کابل تغیر فرموده بجای او دیگری را تعین فرمایند ازانجا که کام بخشی شیوه پسندیده است انصوبه بمدارالمهام خواجه ابوالحسن تفویض یافت احسن الله پسر خواجه بوکالت پدر بحکومت وحراست کابل تعین گشت و فرمان شد که پنجهزار سوار خواجه را بضابطه دو اسپه و سه اسپه تنخواه نمایند و احسن الله بمنصب هزار و پانصدی و هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت برافراخت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مراحم بیکران گردید و فرمان شد که خانزاد خان روانه درگاه شود چون زمستان در آمد و خوبیهای کشمیر آخر شد بتاریخ بیست و پنجم شهریور رایات اقبال بصوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت و در ساعت سعید دران شهر میمنت بهر نزول دست داد مقارن آن صوبه داری پنجاب از تغیر صادق خان برکن السلطنت آصفخان مقرر شد و در خلال این احوال بطرف هرن مناره که از شکار گاه های خاص بود توجه فرمودند درین تاریخ خانزاد خان از کابل آمده شرف آستانبوس دریافت و چون خاطر اقدس مظاهر از نشاط شکار وا پرداخت عنان معاودت بدارالسلطنت انعطاف یافت درینوقت عرضداشت مهابتخان رسید مرقوم بود که شاهجهان از پتنه و بهار گذشته بولایت بنگاله در آمد و شاه پرویز با عساکر منصوره بملک بهار پیوست در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان دارابخان پسر خانخانان را سوگند داده بحکومت و حراست ملک بنگاله باز داشته بجهت احتیاط زن او را با یک پسر و یک برادر زاده او همراه گرفته بود بعد از جنگ لونس و انعطاف عنان او را در قلعه رهتاس گذاشتند بداراب خان نوشتند که در گرهی خود را بملازمت رساند داراب خان از ناراستی و زشت خوئی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضداشت نمود که زمینداران باهم اتفاق کرده مرا در محاصره میدارند ازینجهت نتوانم خود را بخدمت رسانید چون شاهجهان از آمدن داراب مایوس شد و همراه جمعی که مصدر کاری و ترددی توانند شد نمانده بود ناگزیر از آشوب علت خاطر پسر داراب را بعبدالله خان حواله فرمودند و کارخانجات و بیوتات همراه گرفته بهمان راه که از دکن آمده بودند رایت عزیمت بر افراشتند وچون داراب چنین ادای ناپسندیده بظهور آورده خود را مطرود ازل و ابد ساخته عبدالله خان پسر جوان او را بقتل رسانید و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجاگیر مهابتخان و پسرش تنخواه فرموده عنان معاودت معطوف داشت و حکم بزمینداران بنگاله شد

و اودا جي رام و ساير امرا و منصبداران كه از تعيدات صوبه دكن بودند با ملا محمد لاري بكمك عادل خان بقصد استيصال عنبر شتافتند و چون عنبر ازين معني وقوف يافت او نيز نوشتها به بفهمانے درگاه فرستاده كه از غلامان درگاه ام نسبت بسگان آنجناب دارم و بے ادبي از من بظهور نيامده بچه تقصير و كدام گناه در مقام خرابي و استيصال من درآمده اند و به تكليف عادل خان و به تحريك ملا محمد بر سر من مي آيند ميان من و عادل خان بر سر ملكي كه در زمان سابق به نظام الملك متعلق بود و الحال او متصرف گشته نزاع است اگر او از بندهاست من نيز از غلامانم مرا با او و او را با من وا گذارند تا هرچه در مشيت حق است بظهور آيد آنها باين حرف او التفات نفرموده كوچ بركوچ متوجه آنصوب گرديدند هرچند عنبر بالحاح و زاري افزود ايشان بيستر شدت ظاهر ساختند ناگزير از ظاهر بيجا پور برخاسته بحدود ملك خود پيوست و بعد از نزديك رسيدن افواج عنبر دفع الوقت و مدارا نموده روز ميگذرانند و سعي دران داشت كه كار بجنگ رسد و ملا محمد بامراے بادشاهي سر در دنبال داده فرصت نمي داد هرچند سرادداري و مدارا مي نمود حمل بر عجز و زبوني او كرده در شدت مي افزودند و چون كار برو تنگ آمد و اضطرار دامنگير گشت ناگزير در روزي كه مردم بادشاهي غافل بودند و ميدانستند كه جنگ نمي كند تركها از دور نمايان ايشان گرديدند كه ترك جنگ نموده برآمده اند و ميخواهند كه گريخته بروند درين وقت بر مردم عادل خان ريختند و ميان مردم او و عنبر جنگ سخت در پيوست و بحسب تقدير ملا محمد كه سردار لشكر بود كشته شد ازينجهت سپاه عادل خان را سررشته انتظام گسيخته گشت و جادو راے و اودا جي رام دست بكار نبردند و راه فرار پيمودند عنبر ناگاهي كار خود كرد و شكست عظيم بر لشكر عادل خان واقع شد و اخلاص خان و غيره بيست و پنج نفر از سران سپاه عادلخان كه مدار دولت او بر انها بود گرفتار شدند و اران گروه فرهاد خان را كه تشنه خون او بود از سرچشمه تيغ سيراب ساخت و ديگران را محبوس گردانيد و از امراے بادشاهي لشكر خان و ميرزا منوچهر و عقيدت خان گرفتار شدند و خنجر خان گرم و گيرا خود را باحمد نگر رسانيده باستحكام قلعه پرداخت و جانسپار خان نيز برگشته به بير كه در جاگير او بود رفته حصار بير را مضبوط ساخت و جمعي ديگر كه ازان ورطه هلاكت برآمدند بعضے خود را باحمد نگر رسانيدند و گروهے به برهانپور شتافتند و چون عنبر بمراد خويش كامياب گرديد و آنچه در مخيله او نگذشته بود بر عرصه ظهور جلوه گري نمود اسيران سرپنجه تقدير را مسلسل و محبوس بدولت آباد فرستاد و خود باحمد نگر رفته بمحاصره پرداخت ليكن هرچند سعي نمود كارے از پيش نرفت ناكام جمعے را بر دور قلعه گذاشته بجانب بيجا پور عنان عزيمت معطوف داشت عادلخان بار متحصن شد و عنبر تمام ملك او را تا حدود متعلقه بادشاهي كه در بالا گهات بود متصرف گشته جمعيت نيك فراهم آورد و قلعه شولا پور را كه پيوسته ميان نظام الملك و عادلخان برسر آن نزاع ميبود محاصره كرد و ياقوت خان را با فوجي

افشرده بمدافعه و مقابله پرداخت تا آنکه چندی از بندهای پادشاهی که با او بودند بقتل رسیدند ناگزیر به ارک در آمده در قلعه را بست و سربلند رای محاصره نموده کار برو تنگ ساخت شاه قلي خاں از روی اضطرار قول گرفته او را دید چوں این خبر بشاهجهاں رسید مرتبهٔ دیگر افواج ترتیب داده حکم یورش فرمودند و هرچند مبارزخاں و جانسپار و دلیران عرصهٔ کار زار شرایط سعي و کوشش بجا آوردند اثرے براں مترتب نگشت و از مردم روشناس شاه بیگ خاں و سرانداز خاں و سید شاه محمد نقد حیات در باختند و بار سویم خود سوار شده حکم یورش نمود و از اطراف بهادران رزم آرا و دلیراں قلعه کشا قدم جرات و جلادت پیش نهاده کارنامهای شجاعت ظاهرساختند و از اعیان اهل قلعه بودنخاں با جمعی از برادراں و بابا میرک داماد لشکر خاں و بسیارے از راجپوتاں و راو رتن علف تیغ انتقام شدند دریں وقت که کار بر متحصناں بدشواري کشیده بود قضارا تیر تفنگی بگردن سید جعفر رسیده بپوست مال گذشت و او اضطراب کرده برگشت و از عدان تافتن او تمام دکهنیاں سراسیمه راه فرار سپرده بسیاری از بیدلاں را باخود بردند و مقارن اینحال خبر آمد که شاهزاده پرویز و مهابتخاں خانخاناں سپه سالار با لشکر بادشاهي از بنگاله معاودت نموده بدیولیه بندا رسیده اند ناگزیر شاهجهاں بوسعت آباد بالا گهات مراجعت نمود دریں وقت عبدالله خاں از شاهجهاں جدائي اختیار نموده در موضع انتیر نشست و مقارن آن نصرت خاں جدائي گزیده نزد نظام الملک شتافته نوکر او شد از سوانح سپری شدن روز گار خان اعظم میرزا کوکلتاش است پدر او از آدمي زادگان غزنین است و مادرش حضرت عرش آشیاني را شیر داده بود و آنحضرت پاس نسبت ایشاں داشته میرزا عزیز را بزرگترین امرا ساخته بودند و ازو و برزندانش بارهاے عجیب مي کشیدند در علم سیر و فن تاریخ استحضار تمام داشت و در تحریر و تقریرے نظیر بود نستعلیق خوب مي نوشت شاگرد میرزا باقر پسر ملا میر علیست باتفاق ارباب استعداد ریخته قلم او از دست اوستاداں مشهور هیچ کمي ندارد و در مدعا نویسي ید طولی داشت لیکن از عربیت ساده بود و در لطیفه گوئي بے مثل و شعر هموارے مي گفت این رباعي از واردات اوست

عشق آمد و از جنون سرومندم کرد * وارسته زصحبت خردمندم کرد
آزاد زبند دین و دانش گشتم * تا سلسلهٔ زلف کسی بندم کرد

وفات خاں اعظم در شهر احمد آباد گجرات اتفاق افتاد و لاش او را در دهلی برده بجوار روضهٔ سلطان المشایخ نظام الدین قدس سره نزدیک بقبر پدرش بخاک سپردند چوں خان اعظم مسافر دارالملک بقا گشت داور بخش را بحضور طلبداشته خانجهاں ۱۰ بصاحب صوبگي گجرات سرفرازي بخشیده حکم شد که از آگره باحمد آباد شتافته محافظت الملک نماید *

که داراب را که در قبل داشتند دست تعرض ازو کوتاه داشته روانهٔ ملازمت سازند و او
آمده مهابتخان را دید و چون خبر آمدن داراب بعرض اشرف اقدس رسید بمهابتخان
فرمان شد که در زنده داشتن آن بے سعادت چه مصلحت باید که برسیدن فرمان گیتی
مطاع سرآن سرگشته بادیهٔ ضلالت و گمراهي را بدرگاه عدالت پناه روانه سازد بالجمله
مهابتخان بموجب حکم عمل نموده سرش را از تن جداساخته بدرگاه فرستاد و درین
هنگام خانزاد خان را خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهول کتاره و اسپ خاصه
مرحمت فرموده بصاحب صوبگي بنگاله فرستادند و مقارن آن فرمان جهان مطاع
بطلب عبدالرحیم که پیش ازین خطاب خانخانانی داشت صادر گشت و چون در
صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سرپنجه تقدیر گشته
در قلعه دولت‌آباد محبوس ماندند و شاهجهان از ملک بنگاله بصوب ملک دکن
عنان انعطاف تافت ناگزیر مخلص خان برجناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری
یافت که سراولي نموده ایشان را باعمرای عظام روانه دکن سازد درینولا قاسم خان را از
تغیر مقربخان بحکومت و حراست اگره خلعت افتخار بخشیدند و درین تاریخ عرضداشت
اسد خان بخشي دکن از برهانپور رسید نوشته بود که یاقوت خان حبشي با ده
هزار سوار موجود بملکاپور که از شهر بیست کروه مسافت است رسیده و سربلند رای
از شهر بر آمده قصد آن دارد که جنگ اندازد فرمان بتاکید تمام صادر شد که زنهار تا
رسیدن کمک و مدد حوصله بکار برده تیز جلوئی نکند و باستحکام برجها پرداخته در
شهر تحصن گزیند در اواسط اسفندار مذ سنه هزار و سی هجري ارتفاع رایت اقبال
آیت بدستور معهود بجانب کشمیر اتفاق افتاد و از وقایعي که در ابتدای این سال بظهور
آمد آنکه شاهجهان بولایت دکن رسیده و عنبر شروع در خدمتگاري نموده بجهت
هواخواهي ایشان فوجی بسرکردگي یاقوت‌خان بحوالي برهانپور فرستاده که بتاخت
و تاراج پردازند و بشاهجهان نوشت که بزودے بدانصوب حرکت نمایند شاهجهان
بدانسمت توجه نموده دیول گانو را مخیم ساخت و عبدالله خان و محمد تقي
مخاطب بشاه‌قلي خان را بفوجی تعین نمود که باتفاق یاقوت خان برهانپور را محاصره
نموده بلوازم قلعه گیري پردازند و متعاقب انها خود نیز متوجه شده در لال‌باغ که در
سواد شهر واقع است ورود آمد راو رتن و دیگر بندهاے بادشاهي که در قلعه بودند در
استحکام شهر و حصار شرایط اهتمام و لوازم کار آگهي بتقدیم رسانیده متحصن گشتند و
شاهجهان فرمود که از یک طرف عبدالله خان و از جانب دیگر شاه قلي خان بقلعه
بچسپند قضا را در طرفی که عبدالله‌خان بود عنیم هجوم آورد و جنگ صعب پیوست
و شاه قلي خان بافدائي خان و جان نثار خان دیوار قلعه را شکسته غنیم مقابل خود را
برداشته بحصار در آمد و سربلند راے جمعی از مردم کار کرده خود را برابر عبدالله خان
گذاشته خود برسر شاه قلي خان تاخت و چون اکثرے از نوکران زر بنده در کوچه و
بازار متفرق شده بودند شاه‌قلي خان با معدودی در میدان پیش ارک پاے همت

شود انقدر خنده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی بجهت امتحان کشتنی
واجب‌القتلی را از زندان طلب فرموده در حضور خود ربع سیر زعفران که چهل
مثقال باشد خورانیدند اصلا تغیری در احوالش راه نیافت روز دیگر ضعف آن که هشتاد
مثقال باشد خورانیدند لبش به بستم اشمادشد تا بخندیدن چه رسد و مردن خود
چه صورت دارد دریندولا حفظ و حراست کانگره به ایرای سنگدلی معوض گشت
و داور بخش از گجرات آمده ملازمت نمود درین ایام مزاج سردار خان از اعتدال
انحراف ورزیده بیماری سوءالقنیه باو عارض شد و رفته رفته منجر باسهال دموی
گشت و بتاریخ یازدهم محرم سنه هزار و سی و پنج در قصبه ملتان ودیعت حیات
سپرده او را در ده نو حصار که زادگاه او بود مدفون ساختند در سال پنجاهم از ولادتش
سپری شد و چون اینخبر بمسامع علیا رسیده فوجداری کوهستان شمالی پنجاب بالفعل
که از کومکیان او بود تفویض یافت و فرمان شد که کامگار پسرش بملازمت شتابد
و درهمین روزها مصطفی‌خان حاکم تهته رحلت نمود صوبه مذکور بشهریار عنایت شد
دریندولا از عرضداشت اسد خان بخشی دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان بنقول کادون
رسید و یاقوت خان حبشی با لشکر عنبر برهانپور را محاصره دارد و سربلند رای پای
غیرت بجمعیت برجا داشته بلوازم قلعه‌داری همت گماشته وپیوسته از بیرون جنگ می
اندازند وهرچند دست وپای میزنند کاری نمیسازند وبعد ازچند روز خبر رسید که مردم عنبر
نیز برخاسته رفتند چون اینمعنی بعرض همایون رسید سربلندرای را بصنوف عواطف
ومراحم سرفراز فرموده منصب پنجهزاری و پنجهزار سوار وخطاب رای راج که در ملک
دکن بالاتر ازین خطاب نمی باشد عنایت فرمودند و از سوانح انکه چون شاهجهان دست
از محاصره برهانپور باز داشته بصوب دکن برگشت در اثنای راه ضعف قوی بر مزاج
استیلا یافت و در ایام تکسر بخاطر رسانید که عذر تقصیرات گذشته از پدر والا قدر باید
خواست و باین اراده حق پسند عرضداشتی مشتملبر ندامت وانفعال از جرایم ماضی
و حال نوشته ارسالداشتند و حضرت شاهنشاهی فرمانی بخط مبارک خویش قلمی
فرموده روانه ساختند مضمون انکه اگر داراشکوه و اورنگ زیب را بملازمت بفرستد وقلعه
رهتاس و اسیر را که در تصرف کسان اوست به بندهای بادشاهی بسپارد رقم عفو
بر جرایم تقصیرات او کشیده شود و ملک بالاگهات باو مرحمت گردد و بعد از ورود
منشور عاطفت شاهجهان اداب استقبال و تعظیم بجا اورده باوجود کمال تعلق و
دلبستگی که بشاهزاده‌ها داشت رضاجوئی والد ماجد را مقدم شمرده ان جگرگوشه‌ها
را با نفایس پیشکش از جواهر و مرصع الات و فیلان کوه پیکر که موازی ده لک روپیه
قیمت داشت روانه درگاه والا ساخت و بسید مظفر خان و رضا بهادر که بحراست قلعه
رهتاس مقرر بودند حکم نمود که بهرکس که فرمان بادشاهی ظاهر سازد قلعه را باو سپرده
همراه سلطان مراد بخش بملازمت اید و همچنین بحیات‌خان نوشت که قلعه اسیر را
به بندهای بادشاهی حواله نموده روانه حضور او گردد و خود بعد ازان بصوب ناسک

جشن بستمین نوروز از جلوس همایون

مطابق سنه ۱۰۳۴ هجري روز مبارک شنبه دهم جمادی الثانیه سنه هزار و سي و چهار آفتاب جهانتاب برج حمل را نور آگین ساخت و سال بیستم از جلوس اشرف آغاز شد و در دامن کوه بهنبر بنشاط شکار پرداخته یکصد و پنجاه و یک راس قوچ کوهي بتفنگ و تیر شکار کردند و در منزل جنگرتهي جشن شرف آراستگي یافت از بهنبر تا اینمنزل ارغوان زارها سیر فرمودند و چون درین موسم کوتل پیرپنجال از برف مالا مال میباشد و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار بلکه محال لاجرم نهضت موکب گیهان شکوه از راه کرنوه بوقوع اتفاق افتاد درین کوهستان نارنج بهم میرسد و دو سال و سه سال بر درخت میماند و از زمینداران انجا شنیده شد که قریب بهزار نارنج در یکدرخت میباشد درین اثنا ابو طالب پسر آصفخان بحکومت لاهور بنیابت پدر مرخص گردید و درینولا سید عاشق پسر سردار خان بکوهستان شمالي پنجاب که ضبط و ربط آن بعهده پدرش بود دستوري یافت و او را بکامگار مامور گردانیده منصب چهار صدي و صد و پنجاه سوار عنایت فرمودند روز جمعه بیست و نهم در منزل نور آباد که بر لب دریاے بهت واقعست نزول اتفاق افتاد از گهات بهت تا کشمیر بدستوریکه تا پیرپنجال در راه منزل بمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و اصلا بخیمه و سایر رخوت و فراشخانه احتیاج نیست درینچند منزل اردوی گیهان پوی بجهت برف و باران و شدت سرما از گریوهای دشوار گذار بصعوبت گذشت در اثنای راه ابشاری خوش بنظر در آمد که از اکثر ابشار هاي کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش پنجاه درع باشد و عرض آبریز چهار دراع متصدیان منازل صفه عالي محاذي آن بسته بودند ساعتی نشسته پیاله چند نوش فرموده چشم و دل را از تماشای آن بهره دادند حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی ثبت نمایند تا این نقش دولت در صفحه روزگار یادگار ماند درینمنزل لاله و سوسن و ارغوان و یاسمن کبود از کشمیر آوردند روز یکشنبه غره اردی بهشت قصبه باره موله که از قصبات کلان کشمیر است بورود موکب اقبال آراستگي یافت و مردم شهر از اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سایر اصناف گروه گروه بر سبیل استقبال دولت زمین بوس دریافتند درین دو منزل شگوفه زارهای خوب سیر کرده شد و بندگان حضرت و جمیع امرا بر کشتي نشسته متوجه شهر شدند روز سه شنبه هژدهم در ساعت سعادت قرین بعمارت دلنشین کشمیر جنت نظیر نزول موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور منزل که میان دولتخانه واقعست اکثرهای شگوفه بود لیکن یاسمن کبود دماغ را معطر و منور داشت و در تماشای بیرون شهر اقسام شگوفه جمال افروزي مي نمود و چون بتواتر پیوسته در کتب طب خصوص ذخیره خوارزم شاهی ثبت یافته بود که خوردن زعفران خنده مي آرد و اگر بیشتر خورده

بر زمین به سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود انگاه میچیند و میخورد دریں صورت غالب ظن آنکه همای مشهور همین است *

همای بر همه مرغان ازان شرف دارد * که استخوان خورد و طایری نیازارد

سر بولش بکل میماند لیکن سر کل مرغ پر ندارد و این پرهاے سیاه دارد در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله که یکهزار سي و هفت و نیم مثقال میباشد بوزن در آمد و نواحي لاهور اسوطالب پسر آصف خان بدولت زمین بوس افتخار اندوخت و شب مبارکشنبه سلخ ماهمذکور در ساعت مسعود به لاهور نزول اقبال اتفاق افتاد و یک لک روپیه بعبدالرحیم خانخانان انعام مرحمت شد و درین تاریخ اقا محمد ایلچي شاه عباس شرف سجود حاصل نموده مکتوب محبت اسلوب شاه را با تحف و هدایا که یکدست شاهین سفید ازانجمله بود بنظر مقدس گذرانید و از غرایب آنکه شاهزاده داور بخش شیر بر پیشکش کرد که با بز الفت گرفته در یک قفس میباشد و به آن بر نهایت محبت و الفت ظاهر میسازد بدستوریکه حیوانات جفت میشوند بز را در آغوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که آن بز را مخفي داشتند فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت انگاه فرمودند که بز دیگر بهمان رنگ و ترکیب دران قفس در آوردند اول آنرا بوی کرد و بعد ازان کمرش بدهان گرفته شکست فرمودند که میشی در آوردند فی الفور ازهم دریده خورد باز همان بز را نزدیک آوردند الفت و مهربانی بدستور سابق ظاهر ساخته بر پشت افتاد و بز را برروی سینه خود گرفته دهانش را می لیسید از هیچ حیوانے اهلي و وحشي تا حال مشاهده نشده که دهان جفت خود را ببوسد درینولا فاضل خان را بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساخته منصب هزار و پانصدی و هزار و پانصد سوار عنایت نموده خلعت و اسپ و فیل مرحمت فرمودند و به سي و دو نفر از امرایان آنصوبه خلعت مصحوب او فرستادند و چون مهابتخان فیلانیکه در صوبه بنگاله وغیره بدست آورده بود تا حال بدرگاه والا نفرستاده بود مبلغ هاے کلي از مطالبه سرکار بر ذمه او بود و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغیر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود بداوران حکم شد که عرب دست غیب نزد مشارالیه رفته فیلانی که پیش او فراهم آمده بدرگاه بیارد و مطالبات حساب را ازو بار یافت نموده بخدمت شتابد و اگر او را جوابی و حسابی خرد پسند باشد بدرگاه آمده بدیوانیان عظام مفروغ سپارد مقارن اینحال عرضداشت فدائي خان رسید که مهابتخان از خدمت شاهزاده پرویز دستوری یافته بصوب بنگاله شتافت وخانجهان از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت نمود وهمدرینولا عرضداشت خانجهان رسیده نوشته بود که عبدالله‌خان از خدمت شاهجهان جدا شده این فدوي را شفیع جرایم خویش ساخته کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ار سالداشته باعتماد کرم و بخشایش انحضرت نوشته او را بجنس بدرگاه فرستاده ام امید از مراحم بیکران چنانست که رقم عفو بر جرایم جرایم او کشیده بابی موهبت عظمی در امثال و اقران سرفراز و ممتاز گردانند در جواب او فرمان شد که

حرکت نموده درین ایام عرب دست غیب که بجهت آوردن سلطان هوشنگ پسر
شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود آمده دولت زمین
بوس دریافت هوشنگ را بعواطف روز افزون اختصاص بخشیده بمظفر خان بخشی
فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه بجهت ضروریات او در کار باشد از سرکار
پادشاهی سرانجام نماید و بنوعی سامان سرکار او کند که از هیچ طرف نگرانی خاطر
نداشته باشد در حال ایلغال عبدالرحیم خانخانان بسعادت استانبوس جبین خدمت
نورانی ساخت و زمانی ممتد ناصیه خجالت از زمین برنگرفت و آنحضرت بجهت
دلنوازی و تسلی او فرمودند که دریندمدت آنچه بظهور رسید از آثار قضا و قدر است
نه مختار ما و شما این رهگذر خجالت و ملالت راه ندهند و بعد از تقدیم مراسم زمین
بوس اشارت رفت که بخشیان اورا آورده در جاے مناسب بار دارند قبل ازین حضرت
شاهنشاهی باغواے نور جهان بیگم آصفخان و فدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده
بودند که مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه سازد و
خانجهان از گجرات آمده بخدمت و کالت شاهزاده پردازد و دریندولا عرضداشت
فدائی خان رسید مرقوم بود که در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام
شاهنشاهی نمودم شاهزاده بجدائی مهابتخان و همراهی خان جهان راضی نیستند
و هرچند درینباب بمبالغه و تاکید معروضداشتم نتیجه بران مترتب نگشت چون بودن
من در لشکر سود نداشت در سارنگپور توقف گزیده قاصدان تیز رو بطلب خانجهان
فرستاده ام که بسرعت هرچه تمامتر متوجه اینحدود گردد بالجمله چون حقیقت حال
از عرضداشت فدائی خان بعرض مقدس رسید بار فرمان بتاکید تمام بشاهزاده صادر
گشت که زنهار خلاف آنچه حکم شده بخاطر راه ندهد و اگر مهابتخان برفتن
بنگاله راضی نشـــود جریده متوجه حضور والا گردد و شما با سایر امرا در برهانپور
توقف نمایند چون خاطر فیض مظاهر از سیر و شکار عرصه دلپذیر کشمیر پرداخت
بتاریخ نوزدهم محرم الحرام سنه هزار و سی و پنج هجری رایات عالیات
بصوب لاهور ارتفاع یافت پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پیر پنجال
جانورے میباشد مشهور بهمای و مردم آن سرزمین میگویند که طعمه اش آستخوان ریزه
است و پیوسته بروے هوا پروازکنان مشاهده می افتد و نشسته کم و بیش میباشد
چون خاطر اشرف اقدس به تحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که از
قراولان هرکس بتفنگ زده بحضور بیارد هزار روپیه انعام بیابد قضارا جمال خان
قراول به بندوق زده بحضور اشرف آورده چون زخم بپایش رسیده بود زنده و تندرست
بنظر اشرف درآمد فرمودند چینه دان آنرا ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود
چینه دان را شگافتند از حوصله اش آستخوان ریزه برآمد و مردم کوهستان معروضداشتند
که مدار خوراک این پرنده آستخوان ریزه هاست و همیشه بر روے هوا پروازکنان چشم بر
زمین دارد هرجا که آستخوانی بنظرش درآید به نول خود گرفته بلند میشود و ازانجا

و ظفرخان خود با چندے بر سر آن بدگهر میرود و ظاهر میگردد که بندوقی باو رسیده و بجهنم واصل شد هرچند منادي کردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست کدام کس باو رسیده بالجمله سر آن مفسد مصحوب سردارخان روانه درگاه آسمان جاه گردید و ظفرخان و دیگر بندهاے شایسته خدمت که مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند هرکدام درخور استعداد خویش باضافه منصب و اقسام مراحم اختصاص یافتند و درین تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صبیه میرزا هندال منکوحه حضرت عرش آشیاني در دارالخلافه اکبرآباد بجوار رحمت ایزدي پیوستند زن کلان آنحضرت ایشان بودند و چون فرزند نداشتند در زمانے که شاهجهان بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیاني آن گوهر یکتاے خلافت را به مشکوے بیگم سپردند و این سرپر آراے خلافتسراے قدس متکفل تربیت شاهزاده والا گهر شد القصه در هشتاد و چهار سالگي به نهانخانه عدم شتافتند در خلال این احوال عبدالرحیم ولد بیرم خان مشمول انواع مراحم و اقسام نوازش گردیده بتازگي بخطاب مستطاب خانخانان فرق عزت بر افراخت و خلعت و اسپ مرحمت نموده بایالت سرکار قنوج رخصت فرمودند و مقارن این حال تمامي فیلان مهابتخان که قبل ازین فرمان طلب شده بود بدرگاه رسیده داخل فیلخانه بادشاهي شدند درین روزها معروض گردید که مهابتخان صبیه خود را بخواجه برخوردار نام بزرگزاده نقشبندي نسبت کرده و چون این وصلت بے اذن و رخصت آن حضرت شده بود برخاطر اشرف گران آمد او را بحضور اقدس طلبیده فرمودند که چرا بیدستوری ما دختر چنین عمده دولت را گرفتهٔ جواب پسندیده سامان نتوانست نمود و بحکم اشرف شلاق بست و رسا خورده محبوس گردید و درین روزها میرزا دکهني پسر میرزا رستم صفوي بخطاب شاهنوازخان اختصاص یافت بست و نهم اسفندارمذ ساحل دریاے چناب بورود موکب مسعود آراستگي یافت *

جشن بست‌ویکمین نوروز از جلوس همایون

روز سه شنبه بست و دوم جمادي‌الثاني سنه هزار و سي و پنج هجري نیر جهان افروز ببرج حمل تحویل نمود و سال بست و یکم از جلوس مبارک آغاز شد بر ساحل دریاے چناب یکروز بلوازم جشن نوروزي پرداخته روز دیگر ازان منزل کوچ فرمودند دریںولا اقا محمد ایلچي شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزاني داشته خلعت با خنجر مرصع و سي هزار روپیه باو مرحمت فرمودند و مکتوبے که درجواب محبت نامه شاهي نگارش یافته بود با گریز مرصع تمام الماس که یک لک روپیه قیمت داشت و کمر خنجر مرصع نفیس نادر برسم ارمغان حواله او شد در اوراق سابق فرستادن عرب دست غیب نزد مهابتخان بجهت آوردن فیلان رقمزده کلک سوانح نگار گشته

این درگه ما درگه نومیدی نیست

ملتمس او بعز اجابت مقرون گشت دریں تاریخ طهمورث پسر کلاں شاهزاده دانیال
از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت شتافت قبل ازیں هوشنگ برادر خورد او
بزمین بوس سعادت پذیر گشته بود درینولا او نیز برهنمونی بخت خود را بقدسی
آستان رسانید و بانواع مراحم و نوازش مخصوص گردید و بجهت سرفرازی انها تسلیم
نسبت خویش که باصطلاح سلاطین چغتای گورکان گویند فرموده بهار بانو بیگم صبیه
خود را به طهمورث و هوشمند بانو بیگم صبیه سلطانخسرو را به هوشنگ نسبت کردند
دریوقت معتمد خان بخدمت بخشیگری عز اختصاص یافت چوں از مدتهاے مدید
هوای کابل در خاطر قدسی مظاهر سیر میکرد بتاریخ هفدهم اسفندارمذ سنه هزار و سي
و پنج بعزم سیر و شکار بهضت موکب اقبال بدانصوب اتفاق افتاد چند روز در ظاهر
لاهور مقام فرموده روز جمعه بیست و سویم ماه مذکور کوچ فرمودند افتخار خاں پسر
احمد بیگخاں کابلی سر احداد را پیشکش آورده جبین اخلاص بر زمین سود و حضرت
شاهنشاهی سر نیاز مندی بدرگاه بی نیاز فرود آورده سجدات شکر ایں موهبت عظمی
که از مواهب مجدده الهی بود بتقدیم رسانیده حکم نواختن شادیانه فرمودند فرمان شد
که سر آن آشفته دماغ تباه اندیش را به لاهور برده از دروازه قلعه بیاویزند تفصیل ایں
اجمال انکه چوں ظفرخاں پسر خواجه ابوالحسن بکابل رسید شنید که پلنگپوس او رنگ
بقصد شورش افرائی و فتنه انگیزی بنواحی غزنیں آمده مشارالیه باتفاق دیگر بندها
تعیینات صوبه مذکور آمده لشکرها فراهم آورده بود دریں اثنا احداد بد نهاد قابو یافته
باشارت آں تباه اندیش به تیراه آمده راهزنی و دست اندازی که شیوه شنیعه آں مفسد
سیاه بخت است پیش میگیرد و پلنگپوس ازاں اراده باطل بدامت گزیده یکی از خویشاں
خود را نزد ظفرخاں فرستاده اظهار ملایمت و چاپلوسی نموده اولیای دولت قاهره
خاطر از انجانب پرداخته دفع فساد احداد بد نهاد را پیشنهاد همت ساختند و به همان
استعداد و جمعیت از راه گردیده بر سران مقهور رواں شدند چوں خبر برگشتن پلنگپوس
و آمدن لشکر ظفر اثر بال بد فرجام میرسد تاب مقاومت نیاورده خود را بکوه اواغر که محکمه او
بود میکشد واں بیعاقبت آں کوه را پناه روزبد اندیشیده دیواری در پیش دره برآورده واستحکام
تمام نموده ذخیره و سایر اسباب قلعداری آماده و مهیا داشت اولیاے دولت ابد قرین
استیصال او را پیشنهاد همت ساخته بقدم سعی فراز و نشیب بسیار طی نموده بدره
مذکور پیوستند و همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده همت به تسخیر آنگماشتند
هفتم جمادی الاولی نقاره فتح بلند آوازه ساخته داد شجاعت وجلادت دادند از هنگام
صبح تا سه پهر آتش قتال و جدال اشتعال داشت بعد از سه پهر بانواع عواطف و
مراحم الهی ابواب فتح و فیروزی بر چهره مراد دولتخواهاں مفتوح گردید و آنمحکمه
بتصرف بهادران لشکر منصور در آمد درینوقت یکے از احدیان شمشیر و کارد و انگشتری
که یافته بود نزد ظفرخاں برده می نماید و یقین میشود که اینها ازاں عاصی است

کورنش و زمین بوس نمایم اصلا بجواب نه پرداخت ، چون بدر غسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازه را که دربانان بجهت احتیاط بسته بودند درهم شکسته بفضای دولتخانه در آمدند جمعی از خواصان که بر گرد و پیش آنحضرت بسعادت حضور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایون رسانیدند آنحضرت از درون خرگاه برآمده بر پالکی نشستند دریوقت مهابتخان مراسم کورنش بتقدیم رسانیده آنگاه بر دور پالکی گردیده معروضداشت که چون یقین کردم که از آسیب عداوت دشمنی آصفخان خلاصی و رهائی ممکن نیست و بانواع و اقسام خواری و رسوائی کشته خواهم شد از روی اضطرار جرأت و دلیری نموده خود را در پناه حضرت انداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاست ام در حضور اشرف سیاست فرمایند دریوقت راجپوتان او فوج فوج مسلح آمده درسرا پردهٔ بادشاهی را فرا گرفتند و در خدمت آنحضرت بجز عرب دست غیب که دستیار او بود و میر منصور بدخشی و جواهر خان خواجه سرای و بلند خان و خدمت پرست خان و فیروز خان و خدمت خان خواجه سرای و فصیح خان مجلسی و سه چهار نفری از خواصان دیگری حاضر نبود چون این بی ادب خاطر اقدس را شورانیده بود مزاج اعتدال سرشت را غیرت در شور داشت دو مرتبه دست بر قبضهٔ شمشیر رسانیده خواستند که جهان را از لوث وجود آن بیباک پاک سازند هربار میر منصور بدخشی به ترکی عرض می‌کرد که وقت مقتضی آن نیست صلاح حال منظور باید داشت و سزای کردار ناهنجار این تیره بخت بدکردار را بایزد دادگر حواله فرمایند تاوقت استیصال او در رسد چون حرف او بفروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندک فرصت راجپوتان او درون و بیرون دولتخانه فرو گرفتند چنانچه بغیر او و نوکران او کسی دیگر بنظر در نمی آمد دریوقت آن بیعاقبت عرض کرد که هنگام سواریست بضابطهٔ معهود سواری فرمایند تا اینغلام فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت و گستاخی حسب الحکم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که برهمین اسپ سوار شوند غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سواری فرمایند حکم شد که اسپ سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن و استعداد سواری خواستند که بدرون محل تشریف برند آن ستیزه کار راضی نشد القصه آن قدر توقف رویداد که اسپ خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده دو تیرانداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد ازان فیل خود را آورده التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت درین میداند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند و آنحضرت بے مبالغه و مضایقه بر همان فیل سوار شدند یکے از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده بود درین اثنا مقرب خان خود را رسانیده باستعفای او درون حوضه نزدیک بآنحضرت رفته نشست ظاهرا درین آشوب گاه بے تمیزی زخمی بر پیشانی مقرب خان رسید

و اشارتے بطلب او نیز رفته دربذولا بحوالي اردو پیوست بالجمله طلب او به تحریک و کار پرداري آصفخان شده بود و پیشنهاد خاطر ایشان آنکه اورا خوار و بیعزت ساخته دست تعرض به ناموس و جان و مال او در زنند و این مطلب گران را بغایت سبکدست پیش گرفتند و او برخلاف ایشان با چهار پنجهزار راجپوت خونخوار یکرنگ و یکجهت امده و اعیان اکثریرا همراه اورده که هرگاه کار بجان و کارد باستخوان رسد و از همه راه و از همه جهت مایوس گردد برای پاس عزت و ناموس خود بقدر امکان دست و پا زده با اهل و عیال جان نثار شوند

وقت ضرورت چو نماند گریز * دست بگیرد سر شمشیر تیز

با انکه از روش امدن او در مردم حرفهاے نالایم مذکور میشد آصفخان در نهایت غفلت و بے پروائي بسرمي برد چون خبر امدن او بعرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالبات سرکار بادشاهي را بدیوان اعلی مفروغ بسپارد و مدعیان را بمقتضاے عدالت تسلي ننماید راه کورنش و ملازمت مسدود است و در باب خواجه برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی که مهابتخان دختر خود را باو نسبت نموده و سابقاً مذکور شد که اورا تیر چدک زده بزندان سپردند حکم شد که انچه مهابتخان باو داده فدائي خان تحصیل نموده بخزانه عامره رساند و چون منزل بکنار بهت واقع بود نواب آصفخان باوجود چنین دشمن قوي باروے ارسر و جان گذشته در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود یعني حضرت شاهنشاهی را دران طرف دریا گذاشته خود باعیال و احمال و اثقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده درین روے آب منزل گزید و هم چنین کارخانجات از خزانه و قورخانه و غیره حتے که خدمتگاران و بندهاے نزدیک در کل از دریا عبور نمودند معتمد خان بخشي و میر تورک از اف گذشته شب در پیشخانه بود علی‌الصباح چون مهابتخان دریافت که کار بناموس و جان او رسیده لاعلاج درینوقت که هیچکس درگرد و پیش حضرت نمانده بود با چهار پنجهزار سوار راجپوت که بانها قول و عهد نموده بود از منزل خود برامده نخست بر سر پل رسیده قریب دو هزار سوار بر پل میگذارد که پل را آتش زده اگر کسی اراده امدن داشته باشد بمدافعه و مقابل قدم برجا دارند و خود متوجه دولتخانه میگردد و از در حرم گذشته به پیشخانه معتمد خان رسیده بار پرس احوال نمود معتمد خان شمشیر بسته از خیمه برامد و چون چشمش بر او افتاد از احوال شاهنشاهي استفسار نمود و قریب بصد راجپوت پیاده برچه و شمشیر در دست همراه داشت و از گرد و غبار چهره ادم خوب محسوس نمیشد بر سمت دروازه کلان شتافت و درانوقت در فضاے دولتخانه معدودے از اهل یتاق و غیره و سه چهار خواجه سراے پیش دروازه ایستاده بودند مهابتخان سواره تا دولتخانه رفته از اسپ فرود امد درانوقت که پیاده شده بجانب غسلخانه شتافت قریب دوصد راجپوت همراه داشت معتمد خان پیش رفته گفت که این همه گستاخي و بیباکي از ادب دور است نفسی توقف نمائید تامن رفته عرض

مهر را فرستاده اند بهمان قرار داد پاے عزیمت افشرده دریدوقت فدائي خان چون از فتنه پرداري زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب آمده و از انکه پل را آتش داده بودند و امکان عبور متصور نبود بیتاب شده در تیر باران بلا و تلاطم فتنه باچندین نوکران خویش روبروي دولتخانه اسپ بدریا زده خواست که بشناوري عبور نماید شش کس از همراهان او بموج فنا رفتند وچندی از تندي آب پایان رویه افتادند و نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند وخود بااسپ سوار برآمده چپقلش نمایان کرد ونشست اکثری از رفقای او بکار رسید وچهارکس از همراهان او جان نثار شدند وچون دید که کاری ازپیش نمیرود وعدیم زوراور است وبملازمت اشرف نمیتواند رسید عطف عنان نموده از اب گذشت و حضرت شاهنشاهي امروز و ان شب در منزل شهریار بسر بردند روز شنبه هشتم فروردي مطابق بیست ونهم جمادي الثاني آصفخان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدهاے دولت قرار جنگ داده در خدمت مهدعلیا نورجهان بیگم از گذری که عاربیگ میرزف دوازه پایاب دیده بود قرار گذشتن داد اتفاقاً بدترین گذرها همان بود سه چهار جا از آب عمیق عریض گذشتند و در وقت گذشتن انتظام افواج برجا نماند هر فوجی بطرفی افتاد آصفخان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عماري بیگم روبروے فوج غلبه غنیم که فیلان کاري خود را پیش داده کنار آب را مضبوط ساخته بودند در امدند و فدائي خان بفاصله یک تیرانداز پایان تر مقابل فوج دیگر از اب گذشت و ابوطالب پسر آصفخان و شیرخواجه و الله یار و بسیاري مردم پایان تر فدائي خان عبور نمودند و هنوز جمعے بکنار پیوسته و بعضي میان اب بودند که افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله اوردند و هنوز آصفخان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند و معتمد خان از اب یک جا گذشته برلب آب دویم ایستاده تماشاے نیرنگي تقدیر میکرد که سوار و پیاده و اسپ و شتر درمیان دریا درامده پهلو بر یکدیگر بر زده سعي درگذشتن دارند درین وقت ندیم خواجه سراے بیگم امده مخاطب ساخت که مهدعلیا می فرمایند که اینچه جاے توقف و تامل است پاے همت پیش نهید که بمجرد درامدن شما غنیم منهزم گشته راه اوارگي پیش خواهد گرفت از استماع اینخطاب و عتاب خواجه ابوالحسن و معتمدخان اسپان خود را در اب زدند و فوج غنیم و راجپوتان مردم اینجانب را پیش انداخته بدریا درامدند در عماري بیگم دختر شهریار و صبیه شاهنواز خان بودند تیرے بر بازوے دختر شهریار رسید و بیگم بدست خود براورده بیرون انداخت و لباسها بخون رنگین شد و جواهر خان خواجه سرا ناظر محل و ندیم خواجه سراي بیگم و خواجه سراے دیگر در پیش فیل جان نثار گردیدند و دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد ازانکه روے فیل برگشت دو سه زخم برچه بر عقب فیل زدند تا انکه شمشیرها از پے هم میرسند فیلبان ان سعي در راندن فیل داشت تا جاے رسید که اب عمیق امد و اسپان به شناوري افتادند و بیم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوري از اب گذشت و بدولتخانه بادشاهي رفته فرود امدند و چون راجپوتان قصد

و خدمت پرستخان خواص که معتاد شراب و پیاله خاصه در دست داشت خود را بفیل رسانید و هرچند راجپوتان بشغل برچهه و زور دست و بازو مانع آمدند و خواستند که او را جای ندهند او کناره حوضه را محکم گرفته خود را نگاه میداشت و چون در بیرون جاے نشستن نبود خود را میان حوضه گنجانید و چون قریب نیم کروه مسافت طی شد گجهت خان داروغه فیلخانه مادة فیل سواریخاصه را حاضر آورد و خود هر پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود مهابتخان اشاره کرد تا آن بیگناه را بضرب شهید کردند بالجمله در لباس سیر و شکار بر سمت منزل خویش راهبری نمود و آنحضرت بدرون خانه او در آمده زمانی توقف فرمودند فرزندان خود را مزدور آنحضرت گردانید و چون از نورجهان بیگم غافل افتاده بود درینوقت بخاطرش رسید که بار حضرت شاهنشاهی را بدولتخانه برده از آنجا همراه نورجهان بیگم باربجدید خود آرد باین قصد بار دیگر آنحضرت را بدولتخانه آورد قضارا در هنگامی که حضرت شاهنشاهی بقصد سیر و شکار سوار شدند نورجهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جواهرخان خواجه سرا که ناظر محلات بادشاهی بود از آب گذشته بمنزل برادر خود اصفخان رفته بود آن کم فرصت تیر رفتن بیگم یافته از سهوی که در محارست بیگم کرده ندامت کشیده متردد خاطر گشت آنگاه در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطائی است عظیم لاجرم رای فاسد او برابنمعنی قرار گرفت و آنحضرت را باز سوار ساخته بمنزل شهریار برد و آنحضرت از وسعت حوصله و گرانباری هرچه او می گفت میکردند درینوقت چهجو برادر زاده شجاعتخان همراه شد و چون بخانه شهریار در می آید براجپوتان اشاره کرد تا او را بقتل رسانیدند بالجمله چون نورجهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر خود رفت عمدهای دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت و خامکاری شما کار تا باینجا کشید و آنچه در مخیله هیچکس نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجلت زده کردار خویش گشتید اکنون تدارک آن باید کرد و در آنچه صلاح دولت و سر آمد کار باشد باتفاق معروض باید داشت همه یکدل و یکزبان بعرض رسانیدند که تدبیر درست و رای صایب انست که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسدان را مقهور و منکوب ساخته بدولت زمین بوس بندگان حضرت سرفراز شویم چون کنکاش نا صواب بمسامع جلال رسید از ضابطه معقول دور نمود همان شب مقربخان و صادقخان بخشي و میر منصور و خدمتخان را پی در پی نزد اصفخان و عمدهاے دولت فرستادند که از آب گذشتن و جنگ انداختن محض خطاست زنهار که این تدبیر نا درست را نتیجه خامکاری و نا سازگاری دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت و پشیمانی اثری بران مرتب نخواهد شد هرگاه درینطرف باشم بکدام دلگرمي و بچه امید جنگ میکنید و بجهت اعتماد و احتیاط انگشتري مبارک خود را مصحوب میرمنصور فرستادند تا اصفخان بگمان آنکه اینحرفها زاده طبیعت مهابتخان بے عاقبت باشد و حضرت به تکلیف او حکم فرموده

آدابیکه درین دولت معمول است کتابت نذر محمد خان که مشتمل بر اظهار اخلاص و نیازمندي بود با تحف و هدایاے آن ملک گذرانیده انگاه پیشکش خود را بنظر درآوردند و سوغاتهاے نذر محمد خان از اسپ و غلام ترکي وغیره موافق پنجاه هزار روپیه قیمت شد و عجالة‌الوقت سي هزار روپیه انعام یافت پیش ازین نگاشته کلک وقایع نگار گشته که چون آصف خان بهیچ وجه از مهابتخان ایمن نبود به قلعه اتک که در جاگیر او بود رفته تحصن جست و همگي دو‌صد و پنجاه کس از سوار و پیاده با او همراه بودند مهابتخان چندے از احدیان بادشاهي و ملازمان خود و زمینداران آن نواحي را بسر کردگي بهروز نام پسر خود و شاه قلي فرستاد که گرم و گیرا شتافته به محاصره قلعه پردازند نامبردها درانجا رسیده قلعه را بدست آوردند و آصف خان عنان به قضا سپرد و فرستادهاے مهابتخان به عهد و سوگند آرام بخش خاطر متوحش او گشته حقیقت را بمهابتخان نوشتند و چون موکب گیهان شکوه از دریاے اتک عبور نمود مهابتخان از حضرت رخصت حاصل نموده بقلعه اتک رفت و آصف خان را با ابو طالب پسرش و خلیل‌الله ولد میر میران مقید و محبوس ساخت و قلعه را بملازمان خود سپرد و در همین اثنا عبدالخالق برادر زاده خواجه شمس‌الدین محمد خوافي را که از مصاحبان و مخصوصان آصفخان بود با محمد تقي بخشي شاهجهان که در محاصره برهانپور بدست افتاده بود به تیغ بیباکي آواره صحراے عدم گردانید و ملا میر محمد قدوه‌دیرا که بمنصب اخوندي نزد آصفخان بود وقتیکه او را زنجیر کردند بحسب اتفاق زنجیر حلقه دار در پاے او کردند چنانچه باید استحکام ندادند باندک حرکت از پاي او برآمد این مقدمه حمل بر افسونگري و ساحري او کرد او حافظ قرآن مجید بود و پیوسته بتلاوت اشتغال داشت و لبهاے او بتلاوت متحرک بود ازین حرکت لب یقین کرد که مرا دعاي بد میکند و از غلبه وسواس و فرط توهم آن مظلوم را به تیغ ستم شهید ساخت ملا محمد با فضایل صوري و کسب و کمالات بزیور صلاح و پرهیزکاري آراستگي داشت افسوس که آن سفاک بیباک قدر چنین مردے نشناخت و بیهوده ضایع ساخت و چون بنواحي جلال‌آباد نزول اردوی گیهان پوی اتفاق افتاد جمعي از کافران آمده ملازمت نمودند اکنون مجملی از معتقدات و رسومی که میان ایشان شایع است بجهت غرابت مرقوم میگردد طریق اینها به آئین کافران تبت نزدیک است بتي صورت آدمي از طلا یا از سنگ ساخته پرستش مینمایند و بیش از یکزن نمیکنند مگر زن اول نازاد که باشد یا با شوهر ناسازگار و اگر خواهند که بخانه دوستي یا خویشي بروند از بالاي بام یکدیگر تردد میکنند و حصار شهر را جز یکدر نمیباشد و غیر از خوک و ماهي و مرغ دیگر همه گوشت میخورند و حلال دارند میگویند که از قوم ما هرکس که ماهي خورد البته کور شده و گوشت را یخني کرده میخورند و لباس سرخ را دوست میدارند و مرده خود را لباس پوشانیده و مسلح ساخته با صراحي و پیاله و شراب در گور میگذارند

تمام باینجانب کردند درینوقت اصفخان پیدا شد و از نیرنگی زمانه و نیرنگ روش رفیقان و سستی نقش به گله اغاز کرده روانه شد و هرچند حاضران از ایشان نشان خواستند اثری ظاهر نشد که بکدام جانب شتافت و خواجه ابوالحسن گرم راند و از هول اضطراب اسپ بدریا زد و چون آب عمیق بود و تند میرفت در وقت شناوری از اسپ جدا شد تاقاش زین را بدو دست محکم گرفته بود تا انکه غوطه خورد و نفس گیر شد قاش زین نگذاشت درینحالت مخمصه ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را برآورد و فدائی خان با جمعی از نوکران خود و چندے از بندهاے بادشاهی که دوستی و اشناهی باوے داشتند از آب گذشته باموجی که در مقابل او بود چپقلش کرد و عدیم خود را برداشته تا خانه شهریار که حضرت شاهنشاهی درانجا تشریف داشتند خود را رسانید و چون درون سراپرده از سوار و پیاده مالامال بود برسر در ایستاده به تیر اندازی پرداخت چنانچه تیرهاے او اکثر در صحن دولتخانه نزدیک بانحضرت می رسید و مخلص خان در پیش تخت ایستاده بود بالجمله فدائیخان زمانے ممتد ایستاده تلاش میکرد و از همراهان او سید مظفر که از جوانان کار طلب کار دیده بدوی بود و عطاءالله نام خویش فدائی خان بدریافت سعادت شهادت حیات جاوید داوند و سید عبدالغفور بخاری که از جوانان شجاع است زخم کاری برداشت و چهار زخم باسپ سواری فدائی خان رسید و چون دریافت که کاری ازپیش نمی رود و بخدمت نمیتواند رسید عطف عنان نموده از اردو برآمد و بطرف بالای آب شتافت و روز دیگر از آب گذشته برهتاس نزد فرزندان خود رفت و ازانجا عیال را برداشته بگرچاک تمدیه رخت سلامت کشید بدر بخش نام زمیندار پرگنه مذکور باو رابطه قدیم داشت فرزندان را درانجا گذاشته و خاطر ازانجانب وا پرداخته جریده بجانب هندوستان شتافت و شیرخواجه و الله وردی خان قراول باشی و الله یار پسر افتخار خان هرکدام بطرفی رفتند و آصف خان چون دانست که از دست مهابتخان خلاصی ممکن نیست با پسر خود ابوطالب و دو صد و سه صد سوار معلوک از بارگیر و اهل خدمت بجانب قلعه اتک که در تیول او بود رفت و چون به رهتاس رسید ارادت خان خبریافت که در گوشه فرود آمده کسان خود را فرستاده بمبالغه بسیار نزد خود طلبید لیکن هرچند سعی کرد او بهمراهی آصف خان راضی نشد و آصفخان بقلعه اتک رفته متحصن گشت و ارادتخان برگشته باردو آمد و بعد ازان خواجه ابوالحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر بخشیده مهابتخان را دید و نوشته بنام ارادتخان و معتمد خان مشتمل برسوگند غلیظ شدید بخط او گرفت که گزند جانی و نقصانی بعزت و ناموس نرساند انگاه ایشان را همراه برده ملاقات داد درین روز عبدالصمد نواسه شیخ چاند منجم را که باصف خان رابطه قوی داشت و الحق جوان مستعد بود بشامت آشنائی او در حضور خود بقتل رسانید مقارن این حال شاه خواجه ایلچی نذرمحمد خان والی بلخ بدرگاه والا رسیده ملازمت نمود و بعد از اداے کورنش و تسلیم و

هزار جات هرجا راجپوتی را در اطراف و نواحی یافتند از کوتل هندوکش گذرانیده فروختند و باینطریق قریب پانصد راجپوت که بیشتری از انها سردار قوم بودند و بشجاعت و مردانگی اشتهار داشتند بفروخت رفتند و مهابتخان از شنیدن این خبر سراسیمه ومضطرب سوار شده بکمک نوکران خود شتافت و در اثنای راه نقش را طور دیگر دیده از بیم وهراس که مبادا درین آشوب کشته شود برگشته خود را در پناه دولتخانه انداخت و بالتماس او حبشیان و کوتوال خان و جمال خان خواص را حکم شد تا این فتنه را فرو نشاندند دیگر بعرض رسید که باعث جنگ و مادهٔ فساد بدیع الزمان خویش خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر اوست هردو را بحضور طلبیده باز پرس فرمودند جوابی که تسلی او شود سامان نیا رستند کرد چون کس بسیاری از تیر و تفنگ بقتل رسیده بودند نا گزیر مراعات خاطر او از لوازم شمرده نامبردها را بوی حواله کردند و او درنهایت خواری و رسوائی سرو پا برهنه بخانهٔ خود برده مقید ساخت و انچه در بساط انها بود بتمام متصرف شد دریفولا بعرض رسید که عنبر حبشی در سن هشتاد سالگی باجل طبعی درگذشت عنبر درفن سپاهگری و سرداری و ضوابط تدبیر عدیل و نظیر نداشت اوباش انملک را چنانچه باید ضبط کرده بود تا اخر عمر روزگار بعزت بسر برد و در هیچ تاریخی بنظر درنیامده که غلام حبشی بمرتبهٔ او رسیده باشد و درین ایام سید بهوه حاکم دهلی بموجب نوشتهٔ مهابتخان عبدالرحیم خانخانان را که متوجه جاگیر خود بود برگردانیده بلاهور فرستاد دریفولا خبر رسید که شاهزادهای والا نژاد سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب پسران شاهجهان بحوالی اکبراباد رسیدند خاطر قدسی مظاهر از مژدهٔ وصول نبایر کامگار گلگل شگفت لیکن مهابتخان بمظفرخان حارس دارالخلافه نوشت که نظر بند نگاهدارد و بدرگاه نیارد چون توجه خاطر اشرف بشکار بسیار بود و شیفتگی انحضرت درین شکل بحدی رسیده بود که در حضر و سفر یکروز بی شکار ممکن نیست که بسر آید لاجرم دریفولا الهوردیخان قراول بیگی بجهت شکار قمرغه نور کلانی که اهل هند انرا باور گویند از ریسمان تابیده ترتیب داده پیشکش نمود مبلغ بیست و پنجهزار روپیه بران صرف شده بنابران در موضع ارغنده که از شکارگاهای مقرر اینملک است بمتصدیان سرکار حکم شد که نور مذکور را بشکار برده استفاده نمودند و شکاریرا از هرجانب بنور در آوردند و حضرت بابرستاران حرم سرای عزت بنشاط شکار توجه فرمودند شاه اسمعیل هزاره که جماعتهٔ هزارها او را ببزرگی و مرشدی قبول میداشتند و با توابع و لواحق خویش در ظاهر دهه میر مانوس فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نور جهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند وبیگم بفرزندان شاه از اقسام وجواهر درداری مرصع الات تلطف فرمودند و از انجا بنشاط شکار پرداخته قریب سیصد راس از رنگ و قوچ کوهی و خرس و کفتار که درین نور در آمده بود شکار شد و یکی از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و سه سیر بوزن جهانگیری بر آمد و از سوانح آنکه چون خبر گستاخی مهابتخان بسمع

و سوگند ایشان این است که کلهٔ آهو را یا بز را در آتش مینهند و باز آنرا از آنجا برداشته بر درخت میگذارند و میگویند که هرکس از ما این سوگند را بدروغ خورده البته ببلای مبتلا شده و اگر پدر زن پسر خود را خوش کند بگیرد و پسر دوان باب مضایقه نمینماید حضرت شاهنشاهی فرمودند که هرچه دل شما از چیزهاے هندوستان خواهش داشته باشد درخواست نمایند اسپ و شمشیر و نقد و سر و پای سرخ التماس کردند و کامیاب مراد گشتند دربن اثنا جگت سنگهه پسر راجه باسو از اردوے گیهان شکوه فرار نموده بکوهستان شمالی لاهور که وطن اوست شتافت و مقارن این حال صادق خان بایالت صوبه پنجاب رخصت یافت و حکم شد که تنبیه و تادیب جگت سنگهه نماید و حضرت شاهنشاهی منزل بمنزل به نشاط شکار پرداخته روز یکشنبه هشتم اردی بهشت در ساعت مسعود داخل شهر کابل شدند و دربن روز بر فیل نشسته نثار کنان از میان بازار گذشته بباغ شهر آرا که نزدیک بقلعه کابل واقع است نزول اجلال فرمودند روز جمعه غره خورداد بروضه منوره حضرت فردوس مکانی تشریف برده لوازم نیازمندی بتقدیم رسانیده از باطن قدسی مواطن آن حضرت استمداد همت نمودند و همچنین به زیارت میرزا هندال و عم بزرگوار خود میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت حق سبحانه تعالی التماس آمرزش ایشان فرمودند از غرایب اتفاقات که از نهانخانه تقدیر بر منصه ظهور پرتو افگند پاداش کردار زشت مهابت خان است تفصیل این اجمال آنکه چون آن حرکات و گستاخی در کنار آب بهت ازو بظهور آمد و امراے بیحوصله باسپاه از غفلت خویش خجلت زده خاوند خویش گشتند و امرے که در مخیله هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز ظهور گشت راجپوتان او بنابر تسلط و اقتدارے که بحسب اتفاق روے نموده بود خود سر و مغرور گشته دست تعدے و تطاول بر رعایا و زیر دستان دراز کرده هیچکس را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگار برگشت و دست فتنه آتش بخرمن هستی آن خود سران زد بالجمله جمعی از راجپوتان در چلکه که از شکارگاهاے مقرری کابل است رفته اسپان خود بچرا گذاشته بودند چون چلکه را بجهت شکار بادشاهی قرق ساخته بجمعے از احدیان حواله نموده بودند یکے از آنها مانع آمده کار بدرشتی گذرانید و راجپوتان بیمحابا آن بیچاره را بزخم تیغ پاره پاره کردند چندے از خویشان و برادران او و احدیان دیگر بدرگاه رفته استغاثه و داد خواهی نمودند حکم شد که اگر اورا شناخته می باشند نام و نشان او معروض دارند تا بحضور اشرف طلبیده باز پرس فرمائیم و بعد از اثبات خون بسزا رسد احدیان را باین حکم تسلی نگشته برگشتند راجپوتان نیز قریب بآنها فرود آمده بودند روز دیگر احدیان مستعد رزم و پیکار شده همه بیکجهت و یکرو بر سر دایره راجپوتان آمدند و چون احدیان تیر انداز و توپچی بودند باندک زد و خوردی راجپوت بسیار کشته شد و چندے را که مهابتخان از فرزندان حقیقی گرامی تر می دید علف تیغ انتقام گردیدند تخمیناً هشتصد و نهصد راجپوت بقتل رسیده باشند و احشام کابل و

عقد ازدواج شایسته خان پسر آصفخانست می گوید که هرگاه قابو یابم مهابتخان را به بندوق خواهم زد و باظهار اینمقدمات خاطر او را مطمئن میساختند تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشت و ازان رهگذر هوشیار و بیدار می بود و جماعتی کثیر از راجپوتان با خود بدرگاه می آورد برگرد و پیش دولتخانه باز میداشت کم شد و آن ضبط و انتظام برجا نماند و معهذا نوکران خوب او درجنگ احدیان کابل بقتل رسیدند و نور جهان بیگم بخلاف او پیوسته در انتهاز فرصت بود و سپاه نگاه میداشت و مردم دلیر جنگ آزما را دلاسا می کرد و مستمال و امیدوار میساخت تا آنکه هوشیار خان خواجه سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب بدو هزار سوار از لاهور نوکر کرده بخدمت شتافت و در رکاب سعادت هم جمعیت نیک فراهم آمده بود یک منزل پیش از رهتاس دیدن محله سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه قدیم و جدید جیبه پوشیده در راه بایستند آنگاه بلند خان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد مهابتخان رفته پیغام گذارد که امروز مردم بیگم خود را بنظر اشرف می گذرانند بهتر آنست که مجرای اول را موقوف دارید مبادا باهم گفتگو شده بجنگ و نزاع کشد و در عقب بلند خان خواجه انور را فرستادند که این سخن پسندیده معقول او سازد و او حسب الحکم عمل نموده دریتوقت بکورنش نیامد روز دیگر بمیدازی از بندهای بادشاهی در درگاه فراهم آمدند و آنحضرت بمهابتخان حکم فرمودند که یک منزل از اردو پیش میرفته باشد اگرچه او از حقیقت کار آگاه گشت لیکن چون چشمش از جنگ احدیان رسیده بود کام و ناکام روانه پیش شد و آنحضرت بتعاقب او سوار شده گرم و گیرا شتافتند و مهابتخان دیگر خود را جمع نتوانست ساخت و از منزل پیش نیز کوچ کرده از دریای بهت گذشته فرود آمد و حضرت شاهنشاهی دریطرف معسکر آراستند و افضلخان را نزد آن آشفته دماغ فرستاده چهار حکم بتقریر او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاهجهان بصوب پتنه رفته او نیز از پی رفته این مهم را بانجام رساند دویم آصفخان را بملازمت حضور فرستد سویم طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را روانه حضور نماید چهارم لشکری پسر مخلص خان را که ضامن اوست و تاحال بملازمت نیامده حاضر سازد و اگر در فرستادن آصفخان ایستادگی کند یقین شناسد که فوج بر سر او تعین خواهد شد افضلخان پسران شاهزاده دانیال را همراه آورده معروضداشت که در باب آصفخان عرض میکند که چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم اندارم که اگر آصفخان را از دست دهم مبادا لشکر بر سر من تعین فرمایند دریصورت بنده را بهر خدمتی که تعین فرمایند بدان سرفراز شده چون از لاهور بگذرم مدت برچشم و دل گذاشته آصفخان را روانه درگاه خواهم ساخت چون افضلخان عذر فرستادن آصفخان معروضداشت بیگم از حرفهای لغو او بشورش در آمد و افضلخان باز رفته آنچه دیده و شنیده بود بپوست کنده ظاهر ساخت و گفت در فرستادن آصفخان توقف مصلحت نیست زنهار طور دیگر بخاطر نرساند که ندامت خواهد کشید چون مهابتخان از حقیقت کار آگاه گشت

شاهجهان رسید مزاج بشورش گرائیده و باوجود قلت جمعیت وعدم سامان داعیه
مصمم شد که بخدمت پدر والا قدر شتافته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهد
باین عزیمت شتافته بتاریخ بیست وسویم رمضان سال هزار و سی و پنج با هزار سوار از
مقام ناسک برتنگ رایات بر افراشتند بگمان آنکه شاید درین مسافت بقدر جمعیتی
فراهم آید چون اجمیر مخیم گشت راجه کشن سنگهه پسر راجه بهیم که با پانصد سوار
در موکب منصور بود باجل طبعی در گذشت و جمعیت او متفرق گشت و همگی
پانصد سوار در غایت پریشانی و تنگدستی همراه ماند و اراده سابق سامان پذیر نشد
ناگزیر رای عقده کشای چنین تقاضا فرمود که بولایت پتنه شتافته روزیچند دران تنگنای
خمول باید گذرانید باین داعیه از اجمیر بناگور و از ناگور بحدود جوده پور و ازان راه بجلمیر
نهضت اتفاق افتاد و حضرت جنت آشیانی در ایام هرج و مرج از همین راه بولایت
سند و ملک تهته تشریف برده بودند و این موافقت ماجد بزرگوار از بدایع روزگار است
چون خاطر فیض مظاهر از سیر و شکار گلذار همیشه بهار کابل وا پرداخت روز دوشنبه
غره شهریور از کابل بصوب مستقر الخلافه کوس مراجعت بلند آوازه گشت درین تاریخ
خبر بیماری شاهزاده پرویز بعرض رسید که درد قولنج قوی بهم رسیده ایشان را زمانی ممتد
بیشعور داشت و بعد از تدبیرات بقدر خفتی حاصل شد و مقارن اینحال عرضداشت
خانجهان رسید نوشته بود که شاهزاده باز از هوش رفته و درینمرتبه پنجگهری که دو ساعت
نجومی باشد بیشعور بودند ناگزیر اطبا بداغ قرار دادند وپنج داغ در سر و پیشانی و شقیقه
ایشان سوختند معهذا بهوش نیامدند و بعد از ساعت دیگر افاقت بهم رسید و سخن کردند
و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص نموده اند و این ثمرهٔ افراط
شراب است چنانچه هر دو عم ایشان شاهزاده شاه مراد و شاهزاده دانیال بهمین بیماری مبتلا
گشته کاسهٔ سر در کاسهٔ شراب کردند درینولا شاهزادگان والا گهر سلطان دارا شکوه و
شاهزاده اورنگ زیب از خدمت پدر بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت زمین بوس
فرق بیدار نورانی ساختند از فیلان و جواهر مرصع آلات قریب ده لک روپیه پیشکش
ایشان بنظر درآمد درینولا از نوشتهٔ فاضل خان بعرض رسید که بایسنقر پسر سلطان
دانیال مرحوم در امرکوت از شاهجهان جدائی گزیده بملک راجه گجسنگ
خود را رسانیده عنقریب بشاهزاده پرویز خواهد رسید و از سوانح بهجت امرا که درین
راه بظهور آمد آوارگی مهابتخان از درگاه است تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه
از تاریخیکه آن بداندیش مصدر چنین گستاخی گردید مزاجش بشورش گرائید و ظرف
حوصله اش تنگی کرد و با عیان دولت سلوک ناملایم پیش گرفته دلها را از خود آزرده
و خاطرها را متفکر گردانید حضرت شاهنشاهی با وجود چنین گستاخی و سوء ادب از
کمال حوصله و بردباری التفات و عنایت ظاهر می ساختند و هرچه نور جهان بیگم در
خلوت می گفت بے کم و کاست نزد او بیان می فرمودند چنانچه مکرر بزبان آورده
که بیگم قصد تو دارد خبردار باش و صبیه شاهنواز خان نبیرهٔ عبدالرحیم خانخانان که در

نسق انولایت پردازد و خانزاد خان را روانه حضور نماید شاهزاده پرویز از فرط باده پیمائی بمرض صرع مبتلا شده رفته رفته از غذا نفرت بهمرسانید و قوی به تحلیل رفت و هرچند اطبا بمعالجات و تدبیرات پرداختند چون زمان ناگزیر در رسیده بود اثری بران مترتب نگشت و شب چهارشنبه بتاریخ هفتم شهر صفر سنه هزار سی و شش هجری پیمانه حیاتش لبریز گردید و کالبد ان مرحوم را نخست دران شهر امانت فرمودند و اخر باکبرآباد نقل کردند و در باغی که سبز کرده ان سرو جوئیبار سلطنت بود مدفون کردند و چون این خبر بمسامع علیه رسید رضا بقضای ایزد تعالی داده زخم درونی بمرهم صبر و شکیبائی چاره فرمودند در سن سی و هشت سالگی وفات یافت تاریخ فوت او بعضی از فضلا چنین یافته اند وفات شاهزاده پرویز * بعد از استماع این خبر بخانجهان حکم شد که فرزندان و باز ماندهای ایشان را روانه درگاه والا سازد در خلال این احوال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان رخصت معاودت یافت و سوای انچه بدفعات باو عنایت شده بود چهل هزار روپیه دیگر مرحمت گردید و انموذجی از نفایس هندوستان بخان فرستادند درینولا ابو طالب خلف اعتضاد الخلافت آصفخان بخطاب شایسته خان نامور شد درین ایام موسویخان از دکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت و درینولا میرزا رستم صفوی بصوبه داری بهار فرق عزت برافراخت درین هنگام از عرضداشت متصدیان صوبه دکن بعرض رسید که یاقوت خان حبشی که نظام الملک بعد از عنبر سرداری عمده تر ازو نبود و در حیات عنبر نیز سپه سالاری لشکر و انتظام افواج بعهده او مقرر بود اختیار بندگی و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته باپانصد سوار بحوالی جالناپور امده بسربلندرای نوشته که من باتفاق جان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی داده از پیش قدمان این سعادت شده ام نامردها بر یکدیگر سبقت کرده پی درپی خواهند امد چون خانجهان از نوشته سربلندرای بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتی مشتمل بر استمالت و دولتخواهی بسیار بیاقوت خان نوشته سرگرم عزیمت گردانید و بسربلندرای نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده بزودی روانه برهانپور سازد در اوراق سابق مرقوم گردیده که شاهجهان با معدودی از بندها بجانب پتنه نهضت فرمود چون در ایام شاهزادگی بادشاه والا جاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج و مرج شاه نیز متفحص احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته بایشان نزدیک باید شد یمکن که باییاری مهربانی و اشفاق ایشان غبار شورش و فسادی که مرتفع شده فرو نشیند بالجمله چون بحوالی پتنه پیوستند شریف الملک که حارس انملک بود نه هزار سوار و دوازده هزار پیاده فراهم آورده حصار شهر را استحکام داده قدم جرات پیش گذاشت و بالجمله همگی سیصد چهار صد سوار از بندهای وفادار همراه بودند تاب صدمه اذبا نیاورده بحصار شهر در آمده

في‌الفور آصفخان را خود آورده معذرت خواست و بعهد و سوگند خاطر او پرداخته و ملایمت فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابوطالب پسر اورا بجهت مصلحتی که رقم پذیر گردیده روزی‌چند نگاهداشت بظاهر عزیمت پنجاب نموده کوچ بکوچ روانه شد و بست و سویم ماه مذکور عبور موکب منصور از آب بهت واقع شد از غرایب آنکه یورش مهابتخان وهرج ومرج او برساحل همین آب اتفاق افتاد و باز انحطاط اختر بخت و زمان ادبار او بر کنار همان دریا روی نمود و پس از روزی‌چند ابوطالب پسر آصفخان وبدیع‌الزمان داماد خواجه ابوالحسن وخواجه قاسم برادر او را نیز عذرخواسته بدرگاه فرستاد چون در جهانگیرآباد نزول سعادت اتفاق افتاد داوربخش پسر خسرو و خانخانان ومعتمدخان و میرجمله و اعیان شهر لاهور بدولت زمین‌بوس جبین اخلاص را نورانی ساختند هفتم ماه آبان بساعت مسعود نزول موکب اقبال بدارالسلطنت لاهور چهره افروز مراد گردیده دریں روز مسعود آصفخان بصاحب صوبگي پنجاب اختصاص یافت ومنصب وکالت ضمیمه مراحم گردید و حکم شد که سر دیوان نشسته از روی استقلال بتمشیت مهمات مالي وملكي پردازد وخدمت دیواني بخواجه ابوالحسن ارزاني شد وافضلخان از تغیر میرجمله بخدمت میرساماني سرداري یافت ومیر مذکور بخدمت بخشیگري سربلند گردید و سید جلال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بخاري را که در گجرات آسوده اند و احوال ایشان بتقریبات دریں اقبال‌نامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیل بجهت سواري ایشان لطف نمودند دریںولا بعرض رسید که مهابتخان از سمت راه پتنه عنان تافته بجانب هندوستان روانه شد و نیز بمسامع جلال رسید که بیست و دو لک روپیه نقد وکلای او از بنگاله فرستاده اند بحویلي دهلي رسیده بداوران صفدرخان و سپهدارخان و علي قلي درمن و نورالدین قلي و ایراے سنگدلن باهزار احدی تعین شدند که برجناح استعجال شتافته زرها بدست آرند نامبرده‌ها متوجه خدمت شده در حوالی شاه‌آباد بمردم او که خزانه می آوردند رسیدند و آنها زرها در سرا برده متحصن شده تا ممکن و متصور بود بمدافعه و مقابله پای ضلالت افشردند و بندهای درگاه بعد از ردوخورد بسیار سرا را آتش زده بدرون در آمده مبلغ‌هارا متصرف شدند و مردم او فرار برقرار داده راه ادبار سپردند و فرمان شد که زرها بدرگاه فرستاده خود بتعاقب مهابتخان شتابند و مقارن ایں حال خانخانان را بمنصب هفت هزاری‌ذات و سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه سرافراز نموده خلعت و شمشیر و اسپ پنچاق با زین مرصع و فیل خاصه مرحمت نموده باجمعي از بندهاے درگاه باستیصال مهابتخان دستوري فرمودند و صوبه اجمیر بتیول او مقرر شد و چون مهم جگت سنگه از صادق‌خان سرانجام نشده بود و او را از دوستان مهابتخان میدانستند حکم شد که از سعادت کورنش محروم باشد و دریں روز مخلص خان و جگت سنگه از کوهستان کانگرا رسیده ملازمت نمودند و دریں روزها بمکرمخان که خدمت ملک کوچ داشت فرمان صادر شد که اورا صاحب صوبه بنگاله ساختیم بدانصوبه شتافته بضبط و

این ایام کشته شدن محمد مومن است و او از سادات سیفی بوده بسلسله نقیب خان قرابت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش آشیانی صبیه سادات خان نبیره عم نقیب خان را بخبوی نسبت فرمودند در هنگامیکه عبور شاهجهان در ممالک شرقیه افتاد مشارالیه دران حدود جاگیر داشت بخدمت ایشان پیوست و یکچندے درین هرج مرج همراهی گزید سادات خان که درخدمت شاهزاده پرویز بود نوشتها به مبالغه و تاکید فرستاده نزد خود طلب داشت و آن خون گرفته از خدمت شاهجهان جدا شده نزد سلطان پرویز آمد چون خبر آمدن او به حضرت شاهنشاهی رسید بحضور طلب فرمودند هرچند شاه پرویز التماس عفو گناه او نمود مهربان نشدند و آن سید زاده را در پای فیل مست انداخته بعقوبت تمام سیاست فرمودند دریوقت نظام‌الملک در قلعه دولت‌آباد حمید خان نام غلام حبشی را پیشوای خود ساخته مدار و اعتبار ملک و مال به قبضه اقتدار او سپرد از برون او و از اندرون زنش نظام‌الملک را مثل مرغی در قفس داشتند و خبر آمدن خانجهان یقین شد حمید خان با سه لکهه هون که دوازده لک روپیه باشد نزد او رفته بافسون و افسانه او را از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد تمام ملک بالا گهات را تا قلعه احمد نگر به تصرف نظام‌الملک باز گذارد و فغان ازین افغان ناحق شناس که حقوق تربیت حضرت شاهنشاهی را فراموش کرده چنان ملکی را به سه لک هون از دست داد و بنام امرای پادشاهی که در تهانجات بودند نوشتها فرستاد که آن محال را حواله وکلای نظام‌الملک نموده خود را بحضور رسانند و همچنین نوشته بنام سپهدار خان حاکم احمد نگر ارسال داشت چون مردم نظام‌الملک جهت اخذ قلعه شتافتند مشارالیه گفت که ملک تعلق به شما دارد متصرف باشید اما قلعه ممکن نیست که من از دست بدهم هرگاه که فرمان بنمائید قلعه را خواهم داد مجملاً هرچند وکلای نظام‌الملک دست و پا زدند اثری بران مترتب نگشت و سپهدار خان اذوقه و ذخیره فراوان بدرون برده باستحکام برج و باره پرداخت و مردانه قدم همت برجا داشت و دیگر نامردان بنوشته خانجهان ملک بالا گهات را در کل بوکلای نظام‌الملک سپردند و به برهانپور آمدند الحال حقیقت احوال حمید خان حبشی و منکوحه او بنابر غرابت مرقوم میگردد که این غلام را زنی بود از غریب زادهای این ملک و در ابتدای که نظام‌الملک مفتون شراب و شیفته زنان شد اینعورت بدرون حرم راه یافته شراب صحبتی که مردم بیرون را ازان آگاهی نبود میرسانیدورن و دختر مردم را به فریب و فسون بدزد ساخته نزد او میبرد و به لباسهای مناسب و زینتهای فاخر آراسته بنظر او جلوه میداد و او را بمعاشرت و معاطفت پری پیکران سیم بر مبتلا ساخته محظوظ و مسرور میداشت رفته رفته مدار و اختیار بیرون بقبضه اختیار شوهرش قرار یافت و از درون مدار زندگانی نظام‌الملک بدست آنعورت افتاد هرگاه آن زن سوار میشد سران سپاه و عمدهای دولت پیاده در رکاب او میرفتند و عرض مطالب خود مے نمودند تا آنکه عادلخان فوجی بر سر

متحصن گشت و چون از پیشتر مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار در برج و باره آماده ساخته بود دریدولا بدرون حصار در آمده بمدافعه و مقابله پاے ضلالت افشرد و شاهجهان مردم خود را منع فرمود که بر قلعه نتازند و رعیت خود را به توپ و تفنگ ضایع نسازند باوجود اینمعنی جمعی از جوانان کار طلب برحصار بند شهر یورش نموده و از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری نساختند و ناگزیر عطف عنان نموده دایرهٔ کردند و پس از روزی چند بار بهادران شیردل زنجیرگسل مانند برق لامع بقلعه تاختند و چون بردور قلعه همه جا میدان مسطح بود و اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت نداشت سپرها بررو کشیده دویدند قضا را در انضلع خندق عمیق و عریض مملو از آب بود بیش رفتن محال و پس گشتن ازان محال ترشد درمیان میدان نسستة توکل را حصار خود ساختند دریدوقت شاهجهان تکسرے بهم رسانید و بنابر بعضی موانع که نوشتن آن طولی دارد سفر عراق در عقد توقف افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و یقین شد که اینمرض جان برنیست و هم دریضمن مکتوب نور جهان بیگم رسید مرقوم بود که مهابتخان از صیت نهضت موکب بادشاهی سراسیمه گشته مبادا از غایت شورش مزاج درراه غبار آسیبی بدامن پسران شما رساند صلاح دولت درانست که بار بصوب دکن عطف عنان نموده روزی چند با روزگار باید ساخت

تا خود فلک از پردهٔ چه آرد بیرون •

بنابران باوجود ضعف قوی و بیماری صعب پالکی سواره از راه گجرات و ملک بهار متوجه دکن شدند دریں ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید بر جناح استعجال نهضت موکب منصور افتاد و این راهیست که سلطان محمود از همین راه آمده فتح بتخانه سومنات کرده چنانچه مشهور است و شاهجهان بملک گجرات در آمده از بیست کروهی احمد آباد بگذر جاجادیر دریاے نربدا را عبور فرمودند و از گریوه چهپرائی که مواجه بکلانه تعلق دارد بر آمده بناسک ترنبک از مضافات دکن که مردم خود را درانجا گذاشته بودند نزول نمودند و چون دریں ملک عمارتے نبود در همان نزدیکی تجویز شد افتد دراندسور زمین رحل اقامت انداختند دریدولا آصفخان بمنصب هفت هزاری ذات و سوار دو اسپه و سه اسپه فرق عزت برافراخت تا از قید مهابتخان و اسیب جان نجات یافته بود منصب و جاگیر نداشت احوال نامنتظم بود دریدولا از عرضداشت متصدیان دکن به عرض رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشی و فتنه انگیزی فتح خان سر عنبر و دیگر تربیت یافتهاے نو دولت را بحدود ملک بادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد برانگیخته لاجرم عمدة الملک خانجهان بجهت محافظت و محارست لشکرخان را که از بندهاے کهن سال است و کاردان بحراست برهانپور مقرر داشته خود تا عساکر ظفر لوا متوجه بالا گهات شد و تا کهرکی که محل اقامت او بود عنان مسارعت باز نکشید و نظام الملک از قلعه دولت آباد سر بیرون نکشید از سوانح

گشت چوں مکرمخاں بحکومت آنولایت کامیاب مراد گردید بحسب اتفاق فرمانے بنام او عراصدار یافت و او برکشتی نشسته باستقبال فرمان شقاوت قضا را غیر ازیں دریاے مقرر مشهور که در بنگاله است ناله آبی بود که کشتی را ازان جوے بایست گذشت چوں کشتی مکرمخان بانجام میرسد بملاحان اشاره میکند کشتی را زمانے درکنار آب باز دارند تا نماز عصر گذارده متوجه مقصد گردد در وقتی که ملاحان میخواهند کشتی را بکنار آب رسانند بادے بهمرسید و کشتی را سرگردانید و از شورش تلاطم بحرکت بیموقع کشتی در آب فرو می رود مکرمخان باچند کس که دران کشتی بودند غریق بحر فنا میگردد و یک متنفس سر ازاں گرداب بلا بر نمی ارد در خلال اینحال خانخانان ولد بیرمخان در سن هفتاد و دوسالگی باجل طبعی در گذشت تفصیل ایں اجمال آنکه چوں بدهلي رسید ضعفی قوی بر مزاجش استیلا یافت ناگزیر دران مصر سعادت توقف نمود و در اواسط سال هزار و سي و شش هجري ودیعت حیات سپرده در مقبرۂ که براے منکوحه خود ساخته بود مدفون گردید از اعظم امراے اینددولت بود و در عهد سلطنت حضرت عرش اشیانی مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه گردید ازانجمله کار نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفر که بنهمان فتح گجرات از دست رفته باز بتصرف اولیاے دولت قاهرۂ در امد دویم فتح جنگ سهل که لشکر دکن را بافیلان مست جنگی و توپخانه عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم اورده بود و خانخانان با بیست هزار سوار بمقابل او شتافت و دو روز و یک شب جنگ عظیم کرده لواے فتح و فیروزي بر افراشت و دراں معرکه مردآزما مثل راجی علیخاں سردارے بقتل رسید سویم فتح پتنه و ملک سند و در زمان دولت حضرت جنت مکاني پسر کلانش شاهنواز خاں با اندک مایه مردم عنبر را شکست داد چنانچه بموقع خود ثبت افتاد بے اغراق خانزاد رشید بود که اگر اجل امان دادے اثار نیک ازو بر صفحه روزگار یادگار ماندے خانخانان در قابلیت و استعداد یکتاے روزگار بود و زبان عربي و ترکي و فارسي و هندي میدانست و از اقسام دانش عقلي و نقلي حتے علوم هندی بهرۂ وافي داشت و در شجاعت و شهامت وسرداری سرایتي بل آیتي بود و بزبان فارسي و هندي شعر نیکو گفتي و واقعات بابرپرا بحکم حضرت عرش اشیانی بفارسي ترجمه کرده و گاهی بیتی و احیاناً رباعي و غزلی می گفت ایں چند بیت ازوست

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است * جز اینقدر که دلم سخت آرزومند است
نکویں صدق و صفا حرف عهد بیکاراست * نگاه اهل محبت تمام سوگند است
نه دام دانم و نه دانه اینقدر دانم * که پاے تا بسرم هرچه هست در بند است
مرا فروخت محبت ولي نمیدانم * که مشتري چه کس است وبهاءمن چنداست
آداے حق محبت عنایتےاست زدوست * وگرنه خاطر عاشق بهیچ خورسند است
ازان خوشم بسخنهاے دلکش توزحیم * که اندکی بادااهاے عشق تا چنداست

نظام‌الملک فرستاد و ازینجانب نیز خواستند که لشکری تعین نمایند و این عورت
بطوع و رغبت خود و خواهش تمام استدعاء سپاه از نظام‌الملک کرده دلنشین ساخت
که اگر فوج عادلخانرا شکست دادم ازین مصدر چنین کاری شگرف شده باشد و اگر
نقش برعکس نشست شکست زنی چه اعتذار و افتخار خواهد افزود القصه این ماده
گرگ محتاج مرتکب این امر خطیر گشته پیوسته در ساق این بساق نقاب بر قامت رعنا
افگنده بر اسپ سوار می شد و خنجر و شمشیر مرصع بر کمر می بست و حلقهای طلا و
مرصع که باصطلاح هندوستان کره گویند در دست می انداخت و دیگر اسباب سپاهیانه
و تحایف مردانه با خود همراه میداشت و داد و دهش و انعام و بخشش و اسپ
میجست و بهانه میخواست هیچ روزی نمیگذشت که باسرداری رعایت نمیکرد و مبلغی
نمردم نمیداد بعد از آنکه تلافی صفین و محاذات فئتین اتفاق افتاد از علو همت و علو
جرات دلیرانه بالشکر عادلخان مصاف داد و سپاه و سرداران را بقتل و حرب و طعن و ضرب
ترغیب و تحریص نموده قدم مردانگی را دران بحر وغا و لجه هیجا چون کوه استوار با برجا
داشت وان غنیم و دشمن عظیم را شکست فاحش داده جمیع فیلان و توپخانه را بدست
آورده سالماً و غانماً رایت مراجعت بر افراخت دربدولا بعرض رسید که چون امام قلیخان
فرمانروای توران چند سال میر سید برکه ایلچی حضرت شاهنشاهی را در ماوراءالنهر
نگاهداشته ادمیانه سلوک نمود چون خبر بیعنایتی به شاهجهان و مخالفت نمودن
ایشان بوالد والا قدر شایع شد لاجرم قدوه ممالک اسلام عبدالرحیم خواجه و ارکان خواجه
را با شرایف تحف و نفایس هدایا همراه میر مذکور رخصت فرمود و مکتوبی دیر
نوشته مصحوب خواجه ارسال‌داشت خواجه از اعاظم سادات و از اجله مشایخ ماوراءالنهر
است نسبت شریفش بامام جعفر صادق علیه‌السلام منتهی میشود و بادشاه توران
عبدالله‌خان بخواجه جوئبار جد بزرگوار اجداد دست امانت داده بود و ارادت صادق
داشت حضرت شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم افزودند و امرا
و اعیان دولت را باستقبال فرستادند و چون بکابل رسید ظفرخان استقبال نموده بشهر
آورد و مجلس عالی آراسته لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید و حضرت شاهنشاهی در سه
منزلی لاهور موسوی خان را با خلعت خاصه و خنجر مرصع پیشوا فرستاده مسرت بخش
خاطر آن سید عزیز شدند و بعد ازان بهادرخان اوزبک که در زمان عبدالمومن خان
حاکم مشهد بود درین درگاه منصب پنجهزاری داشت باستقبال شتافت و چون خواجه
بحوالی شهر پیوست بحکم اشرف خواجه ابوالحسن دیوان و ارادتخان بخشی باستقبال
او رفته ملاقات نمودند و همان روز بشرف دست بوس آنحضرت مشرف گردید کورنش
و تسلیم را معاف فرموده شرایط برزگی بجا آوردند و قریب باورنگ خلافت حکم بنشستن
فرمودند و پنجاه هزار روپیه بوسم انعام تکلیف فرمودند وروز دیگر چهارده قاب طعام الوش
با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و تمام ظروف بلوازم آن بایشان ارزانی
داشتند درین ایام صوبه داری بنگاله از تغیر خانزاد خان بمکرمخان ولد معظم‌خان مقرر

در پیوست و در اثناے داروگیر رضا بهادر شربت خوشگوار شهادت چشید و پرتهي راج زخمي شده در میدان افتاد خانجهان دو پسر خود را بکشتن داده خود نیم جانی از ان مهلکه بر آورده بجانب دکن شتافت و بنظام الملک پیوسته محرک سلسله شورش و فساد شد و مقارن اینحال نهضت موکب جهانکشا بجانب دکن اتفاق افتاد و در ساعت مسعود دولتخانه برهانپور بذات جهان آرا رونق و بها پذیرفت و اعظم خان که در دولت جهانگیري خطاب ارادتخان داشت با عساکر ظفر اثر بجهت استیصال او ببالا گهات تعین شد و افواج قاهره بادشاهي را مکرر با خانجهان اتفاق مبارزت افتاد و هربار آثار تسلط و غلبه از بندهاے درگاه بظهور رسید لیکن دفعه آن مقهور میسر نگشت تا آنکه عنان ادبار بجانب ممالک شرقي که مساکن افاغنه است معطوف ساخت خاقان گیتي ستان عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را سردار گردانیده و سید مظفر و معتمد خان کوکه و رشید خان و چندے دیگر از امرا همراه نموده به تعاقب آن مقهور فرستادند و لشکر فیروزي اثر در حوالي پرگنه سنده که بسمت کرهي الهآباد واقع است به آن بیسعادت رسید و او از حیات و نجات نا امید گشته با جمعی از پسران و خویشان و نوکران قدیم پاے جهالت افشرده بجنگ پرداخت و با دو پسر و چندے از منتسبان بقتل رسید و خان بهادر فیروز جنگ سر بیمغز او را بدرگاه والا فرستاد بتاریخ بیست و یکم اسفندارمذ در ساعت مسعود نهضت رایات اقبال بعزم سیر و شکار خطهٔ دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد و این سفر اضطراري است نه باختیاري چون هواے گرم در مزاج اقدس در غایت ناسازگاری بود لاجرم هرسال در آغاز موسم بهار معاودت راه بر خاطر اشرف و مزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار همیشه بهار کشمیر فردوس نظیر میرسانیدند و خوبیهاے کشمیر را دریافته و استیفاے لذات آن رشک بهشت نموده باز عنان عزیمت به صوب هندوستان معطوف میدارند پیش ازین بچند روز به عبدالرحیم خواجه سي هزار روپیه انعام فرموده بودند درین وقت ماده فیل با حوضه نقره شفقت فرمودند *

جشن بست و دویمین نوروز از جلوس همایون

روز یکشنبه سویم رجب سنه هزار و سي و شش هجري آفتاب جهانتاب بدرج حمل شرف تحویل فرمود و سال بست و دویم از جلوس والا آغاز شد و برلب آب چناب جشن نوروز جهان افروز آراستگي یافت و یک روز بلوازم آن پرداخته کوچ فرمودند و منزل بمنزل سیر کنان و شکار افگنان طی راه فرموده در ساعت فیض اشاعت به نزهت سراي کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد و چون بعرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق بدان ایما رفته دربنولا فدائي خان را بحکومت صوبه بنگاله شرف امتیاز بخشیده و منصب پنجهزاري ذات و سوار و خلعت فاخره و اسپ عراقي ابلق فرستادهٔ فرمانرواے ایران عنایت فرموده بدان صوب رخصت

رباعی

رنهار رحیم ازپے دل نروی * بیهوده به آرزوی دل در گروے
گفتم سخنے و بار هم میگویم * خواهشکاری همیشه کاهش دروے

چوں راجه امر سنگه زمیندار ملک مالوه بندگی و دولت خواهی اختیار نموده عرض داشت کرده که پدران من بسعادت استانبوس مستسعد گشتند من نیز امیدوارم که بایی شرف فرق عزت بر افرازم بنابراں تهور خان که از خدمتگاران زبان فهم بود دستوری یافت که رهنمونی سعادت نموده او را بقدسی آستان بیارد و بجهت سرورازی او فرمان استمالت با خلعت و اسپ مرحمت شد چوں بمسامع رسید که مهابتخاں بخدمت شاهجهاں رفت علی الرغم او خانجهاں را بخطاب سپه سالاری امتیاز بخشیدند اکنوں مجملی از ماجرائے احوال مهابتخاں نگاشته سلک بیان میگردد که چوں او را از درگاه بر آوردند او از راه تهته عطف عنان نمود لشکر بادشاهی بتعاقب او تعین شد و او را از هیچ طرف راه اخلاص بامید مناص نیامد ناگزیر نجات خود را منحصر در توسل شاهجهاں دانسته عریضه مصحوب یکی از معتمدان خود بخدمت آں حضرت فرستاد مضمون آنکه اگر رقم عفو برجرایم جرایم این بنده گناهگار کشند روے امید بآں آستان آرد شاهجهاں بمقتضاے وقت از تقصیرات او گذشته فرمان مرحمت عنوان با پنجه مبارک بجهت استمالت و تسلی او فرستادند و آں سرگشته بادیه ناکامی با قریب دو هزار سوار از راه راج پلیله و ملک بهرجی متوجه شده در حیدر پیوست و هزار اشرفی نذر و یک الماس کلاں که هفت هزار روپیه قیمت داشت با دیگر نفایس پیشکش گذرانید و بانعام خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ خاصه و فیل خاصه سرورازی یافت دریں ایام خانجهاں نوشتهاے پے در پے فرستاده عبدالله خاں را که دراں دور بود بامدن برهانپور ترغیب و تحریص نمود و خان بعهد و پیماں بدانجا شتافته او را دید چوں روزے چند در برهانپور گذرانید خانجهاں باغوائے اهل فساد از خان مغرور جنگ بدگماں شده در رو یکه با یک خدمتگار بخانه او آمده بود گرفته مقید ساخت و حقیقت حال را بدرگاه عرض نمود فرمان شد که بقلعه اسیر برده نگاهدارند و چوں عهد شکنی در جمیع ادیان ممنوع است خانجهاں در اندک مدتے نتیجه آں یافت و شرح ایں داستان برسبیل اعجاز آنکه چوں دماغ او از عنایات سرشار حضرت شاهنشاهی آشفته بود بعد ازاں که اورنگ خلافت بجلوس جهان افروز حضرت جهاندادی ارتفاع آسمانی یافت پیوسته خود را باندیشهاے نا صواب بخیالات فاسد آزرده میداشت تا آنکه واهمه بر مزاج او استیلا یافته فرار بر قرار داد و شب یک شنبه بست و هفتم ماه صفر سنه هزار و سی و نه با فرزندان و جمعی از افغانان از دارالخلافه بخواهان بر آمده راه ادبار پیش گرفت و آنحضرت همان شب خواجه ابوالحسن و سید مظفر خاں و الهوردیخاں و رضا بهادر و پرتهی راج راتهور را با فوجی از بندهاے درگاه بتعاقب او تعین فرمودند و نامبردگاں در حوالی دهولپور باو رسیده جنگ سخت

و آهو بر پرچه سنگی جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمي شد پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را ازان مکان براند بمجرد قدم پیش گذاشتن پای خود را نتوانست مضبوط ساخت در پیش بوته بود دست دران انداخت که خود را تواند نگاهداشت قضارا بوته کنده شد و از انجا معلق زنان بحال تباه برزمین افتده افتادن همان و جان دادن همان از مشاهده اینحال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرائید و خاطر قدسي مظاهر بغایت مکدر گشت و ترک شکار کرده بدولتخانه تشریف آوردند مادر آن پیاده آمده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت اگرچه او رانقد تسلي فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلي نمي یافت گویا ملک الموت بایفصورت متجلي شده بنظر انحضرت در آمده بود ازان ساعت آرام و قرار از دل پرداخت و حال متغیر گشت و از بیرم کله بتهنه و از تهنه براجور تشریف آوردند و بدستور معهود یکپهر از روز مانده کوچ فرمودند و در اثنای راه پیاله خواستند و همینکه برلب نهادند گوارا نشد و طبیعت برگشت و تا رسیدن بدولتخانه حال بر همین منوال بود اخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواري کشید و هنگام صبح که زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سیاه شد نفسی چند بسختی برآمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر سنه هزار و سي و هفت هجري مطابق یازدهم آبان ماه الهي سال بیست و دویم از جلوس اشرف همای روح انحضرت از آشیانه خاک پرواز نموده سایه بر مفرق ساکنان خطه افلاک افگند در سن شصت سالگی جان بجان آفرین سپردند از سنوح اینواقعه دلخراش و وقوع اینحادثه جگر تراش جهان بشورش و آشوب گرائید و جهانیان سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند

جلوس داوربخش براورنگ سلطنت

دریبوقت اصف خان که از فدائیان و داعیان دولت شاهجهان بود با ارادت خان همداستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید و حبس برآورده بنوید سلطنت موهوم شیرین کام ساخت لیکن او اینحرف را باور نمیداشت تا انکه بسوگند مغلظ تسلي بخش خاطر اشفته او شدند انگاه اصفخان و ارادتخان سوار ساخته و چتر بسرش گرفته روانه منزل پیش شدند و نورجهان بیگم هرچند کسان بطلب برادر فرستاد عذرها گفته نزد ایشان نرفت با گرفتن نعش جنت مکانی را پیش انداخته با شاهزادهای عالي مقدار برفیل نشسته ازپی شتافت و اصفخان بنارسي نام هندوی را بتداکچوکي بخدمت شاهزاده بلند اقبال شاهجهان فرستاده خبر واقعه انحضرت را بتقریر او حواله نمود و چون وقت مقتضی عرضداشت نوشتن نبود انگشتري مهرخود را باو سپرد تا دلیل باشد بر اعتماد القصه انشب در نوشهره توقف ۰ روز دیگر از کوه برآمده در بهنبر نزول فرمودند و از انجا به تجهیز و تکفین پرداخته نعش انحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بندها روانه لاهور ساختند و روز جمعه در انطرف آب لاهور در باغیکه نور جهان بیگم اساس نهاده بود بجوار رحمت الهي سپردند بالجمله امراء عظام و سایر بندها که در موکب مسعود بادشاه مرحوم مغفور

نمودند و مقرر گشت که هرسال پنج لک روپیه برسم پیشکش شاهنشاهی و پنج لک روپیه بصیغهٔ پیشکش بیگم که مجموع ده لک روپیه باشد بخزانهٔ عامره داخل سازد دریں هنگام ابو سعید نبیرهٔ اعتماد الدوله بحکومت پتنه فرق عزت بر افراخت و بهادر خان اوزبک بحکومت الهآباد از تغیر جهانگیر قلیخان خلعت خاص پوشیده بدان صوب شتافت و سرکار کالپی بجاگیر معتقد خان مقرر شد ذکر این واقعهٔ دلدوز و شرح این حادثهٔ جگرسوز را زبان سخن آفرین و گوش دانش گزین برنتابد آنرا که دیدهٔ جهان بین بر حسن صورت و قبول سیرت آن شهریار والا شوکت افتاده داند که سپهر شعبده باز چه ساخته و روزگار جهان گداز چه پرداخته

نشستی چو برگاه شاهنشهی ❋ گرفتی جهان را بفر ظل اللهی
فروزندهٔ افسر و تخت بود ❋ کریم و رحیم و جوان بخت بود

بالجمله دریں مدت که آں حضرت در کشمیر تشریف داشتند مرض استیلا پذیرفت و از غایت ضعف و زبونی پیوسته بر پالکی نشسته بسیر و سواری خود را مشغول میداشتند روزے درد و وجع بشدت کشید و آثار یاس و ارتحال بر وجنات احوال پرتو افگند و حرفهاے که بوے ناامیدی ازاں می آمد بے اختیار بر زبان جاری شد شورشی عظیم در مردم افتاده پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ساخت لیکن چوں روزے چند از حیات مستعار باقی بود دراں مرتبه بخیر گذشت و بعد از چند روز اشتها مفقود گشت و طبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغیر از چند پیالهٔ شراب انگوری بچیزے دیگر هرگز توجه خاطر نمی شد دریں وقت شهریار بشتداد مرض داء الثعلب ابروی خود ریخت و موی بروت و ابرو و مژه تمام افتاد هرچند اطبا بمداوا و علاج پرداختند اثری براں مترتب نگشت بنابراں خجلت زده التماس نمود که بیشتر بلاهور رفته روزے چند بمعالجه و مداوا پردازد و بحکم اشرف روانهٔ لاهور شد و داور بخش پسر خسرو که نظربند داشت و نور جهاں بیگم بجهت نظام کار آں برگشته روزگار و شرایط حزم و احتیاط باو حواله نموده بود که مقید دارد التماس نمود که بدیگری حواله شود ازو گرفته حواله ارادتخان نمودند و مقارن آں حضرت شاهنشاهی بتماشای مچهی بهون واچول و ویرناگ نهضت فرمودند درانثنای سیر خانزادخان پسر مهابتخان از بنگاله آمده دولت بساطبوس دریافت و یکزنجیر فیل خوش نسب پیشکش کرد و سید جعفر که از خدمت شاهجهانی تخلف نموده بود بملازمت اشرف پیوست و مقارن اینحال رایات عزیمت بصوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیرمکله بنشاط شکار پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشتهٔ کلک بدایع رقم گشته کوهیست بغایت بلند و در ته کوه نشیمنگاه بجهت بندوق اندازی ترتیب یافته چوں رمیدداران آهوان را رانده بر تیغهٔ کوه برمی آورند و بنظر اشرف درمی آید بندوق را سرراست ساخته می اندازند و همینکه باهو رسید از فراز کوه جدا شده معلق زنان آمده بروی زمین می افتد و بی تکلف عجیب نمودی میکند و غریب شکاریست دریں وقت یکی از پیادهای انمز بوم آهو را رانده آورد

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ناگاه غلام ترکی از جنگ گاه تاخته میرسد و این خبر دلکوب بوی میرساند و آن برگشته روزگار برآمد کار خود را نسنجیده و برآمد کار خویش نفهمیده برهنمونی ادبار عطف عنان نموده بقلعه درآمد روز دیگر امرا آمده متصل بحصار شهر بر سمت باغ مهندی قاسم خان لشکرگاه ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند و شب ارادتخان بقلعه درآمده در صحن دولتخانه بادشاهی توقف گزید و صباح آن بهوای عظام بدرون ارک رفته داور بخش را سریرآرای ادبار ساختند و شهریار در سرای حضرت جنت مکانی رفته در کنج خمول خزیده بود فیروزخان خواجه‌سرا که از محرمان و معتمدان حرمسرای اقبال بود او را بیرون آورده باله وردیخان سپرد و فوطه از کمرش کشوده هردو دستش بآن بسته پیش داور بخش حاضر ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم در جاهائیکه قرار یافته بود محبوس داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته در زاویه ادبار بحال تباه و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و آصفخان عرضداشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاهجهان ارسال نموده التماس نمود که موکب کیهان شکوه بر جناح استعجال شتافته جهان را از آشوب و اختلال خلاص سازند اکنون مجملی از رسیدن بنارسی بدرگاه شاهجهان و نهضت رایات جهان کشا به مستقر سریر خلافت رقمزده کلک بیان میگردد بالجمله بنارسی در عرض بست روز از مقام چکرهتی که منزلیست در وسط کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هزار و سی و هشت هجری نخیدرکه در انتهای سرحد نظام‌الملک واقع شده رسانیده از راه بمنزل مهابتخان که در همان چند روز بشرف تقبیل بساط بوس اقبال سربلندی یافته بود رفته صورتحال و عرضداشت و از چون برق و باد خود را بحرمسرای اقبال رسانیده خبر بدرون فرستاد آنحضرت از محل برآمدند بنارسی زمین بوس نموده حقیقت را معروضداشت و مهر آصفخانرا بنظر همایون در آورد و حدوث این حادثه بحرارش بر خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال از جبهه همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت مراسم تعزیت و ترتیب لوازم آن نبود فرصت و توقف را مجال دادن دور از کار بود ناگزیر بالتماس مهابتخان و دیگر دولتخواهان که در اینوقت در رکاب سعادت بودند روز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هشت هجری که مختار انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت عنوان مشتملبر رسیدن بنارسی و رسانیدن اخبار و نهضت موکب سعادت بصوب دارالخلافه اکبرآباد مصحوب امان الله و بایزید که از گرمروان شاهراه اخلاص بودند به آصفخان ارسالداشتند و جان نثار خان را که از بندهای مزاجدان بود بافرمان عالیشان محتوی بر انواع مراحم و نوازش نزد خانجهان لودی که در اینوقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند تا اورا بنوید عواطف گوناگون مستمال ساخته بر ذخایر ضمایر او وقوف

بودند چون میدانستند که آصفخان بجهت استقامت و استدامت دولت شاهجهان این توطیه برانگیخته داور بخش را بسلطنت برداشته و در حقیقت او را گوسفند قربانی کرده همه باصفخان موافقت و متابعت نموده آنچه می گفت میکردند و تابع رضاجوئی او بودند و در حوالی بهنبر خطبه بنام داور بخش خوانده روانه لاهور شدند و چون پیوسته از صادق خان باصفخان اثری اخلاص و اتفاق نسبت بحضرت شاهجهان ظاهر میشد درینوقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق شناس او راه یافت بخدمت آصفخان ملتجی گشته در اصلاح اینکار استعانت جست و شفیع جهت تقصیر خود درخواست نمود این مدارالسلطنت شاهزادهای عالیمقدار را که از نور محل گرفته بود باو حواله نمود که بخدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک اینددولت را شفیع جرایم خویش سازد و همشیره آصفخان که در عقد ازدواج صادقخان بود پرستاری شاهزادها را سعادت جاوید دانسته پروانه صفت برگرد فرق مبارک ایشان میگشت و آصفخان چون از همشیره خود نور جهان بیگم مطمئن خاطر نبود نظربند داشته احتیاط می نمود که هیچکس نزد ایشان آمدرفت نه نماید بیگم درین اندیشه و تدبیر که شهریار سریر آرای سلطنت گردد و این برگشته روزگار در لاهور خبر واقعه حضرت جنت اشیانی را شنیده بتحریک زن و فتنه پردازی آن کوته اندیش خود باسم همسیمای سلطنت نامور ساخته دست تصرف بخزاین و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرده هر کس را هرچه خواست داده بفراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت و جمیع کارخانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه و قورخانه وغیره که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هفتاد و سه لک روپیه نقد بمنصبداران قدیم و جدید داده بخیال محال همت مصروف داشت و مرزا بایسنقر پسر شاهزاده دانیال را که بعد از واقعه آنحضرت فرار نموده بلاهور نزد شهریار آمده بود بجای خود سردار ساخته لشکر را از آب گذرانید غافل ازانکه کارفرمایان قضا و قدر در سنیه دولت صاحب دولتی خدمت گذارند که سلاطین والا شکوه غاشیه اطاعت و فرمان برداری او را پیرایه دوش مفاخرت و مباهات خواهند ساخت و فلک شاهبازی بر سر دست دارد که باوجود او صعوه و کنجشک را چه حد و یارای که در هوای همت بال هوس توانند کشود قطره را بدریا نسبت دادن آب خود بردن است [illegible] آصفخان داور بخش را بر فیل سوار کرده و خود بر فیلی دیگر نشسته رو بعرصه کارزار آورده در غول قرار گرفت و خواجه ابوالحسن و مخلص خان و اله وردیخان و سادات بارهه در هراول کارطلب گشتند و شیرخواجه با پسران دانیال در التمش مقرر شد و ارادتخان با بسیاری از امرا در برنغار پای همت افشرده صادق خان و شاه نواز خان و معتمد خان در جرنغار مقرر گشتند و در سه کروهی شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد در حمله اول انتظام افواج او ازهم گسیخت و نوکرانی که بتازگی فراهم آورده در برابر امرای قدیمی این دولت ابد پیوند فرستاده بود هرکدام براهی شتافتند درینوقت شهریار برگشته روزگار با دو سه هزار سوار قدیم در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت *

فرموده در ظاهر قصبهٔ سنبور که بر کنار آب مذکور واقع است نزول سعادت ارزانی داشتند
و در آن مقام ۱ سما جشن وزن قمری از عمر ابد پیوند آرستگی یافت و سید دلیر خان
بارهه که از یکتایان و جوانان چیدهٔ رزم آزما بود بادراک سعادت زمین بوس فرق عزت
بوالا ... و منصب او چهارهزاری و سه هزار سوار مقرر گشت و در پنجشنبه از عرضداشت
شیرخان معروض گردید که از نوشتهٔ ساهوکاران گجرات و بعضی ازانها در لاهور اند
معلوم شد که آصفخان و دیگر دولتخواهان که داوربخش را دست نشان ساخته به مقابلهٔ
شهریار شتافته بودند در حوالی لاهور بافواج او در جنگ رایت نصرت برافراختند
و شهریار در قلعهٔ لاهور متحصن گشته در معنی بزندان در آمد خدمت پرستخان که
بجهت محافظت سیفخان شتافته بود چون بحوالی احمداباد پیوست شیرخان
باستقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه برآمده جبین اخلاص را به سعادت
زمین بوس نورانی ساخت و سیفخان لاعلاج همراه خدمت پرستخان روانه درگاه
گشت و حضرت شاهجهان بشفاعت نواب ملک احتجاب حرایم اورا بعفو مقرون داشته
از قید آزاد ساختند و شیرخان از ضبط و نسق شهر از خاطر پرداخته با دیگر امرا مثل
میرزا عیسی ترخان و میرزا والی و غیرهم در محمود آباد بسعادت زمین بوس
کام روای مراد گردیدند و چون تالاب کانکریه که در ظاهر شهر احمد آباد واقعست محل
نزول رایات اقبال گشت هفت روز دران مقام دلکش بجهت تنظیم و تنسیق ملک
اقامت فرموده شیرخان را به منصب پنجهزاری ذات وسوار و صوبه داری ملک گجرات
بلند پایگی بخشیدند و میرزا عیسی ترخانرا بمنصب چهار هزاری و دو هزار سوار
و ایالت ملک پتنه سرفراز ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام مصالح
دولت خدمت پرست خانرا که از معتمدان محرمان خاص ... بود نزد آصف خان
به لاهور فرستادند و فرمان عالیشان بخط خاص صدور یافت که درین هنگام که آسمان
آشوب طلب و زمین فتنه جوست اگر داوربخش پسر خسرو و برادر او و شهریار و
پسران شاهزاده دانیال را آوارهٔ صحرائی عدم ساخته دولتخواهان را از توزع خاطر و
شورش دل فارغ سازند بصلاح و صوابدید قرین ترخواهد بود روز یکشنبه بیست دویم
شهر جمادی الاولی سنه هزار سی و هفت هجری باتفاق دولتخواهان در ایوان دولتخانه
خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب گرامی پادشاه بلند اقبال مسند آرای
تخت سلطنت و احلال رونق و بها پذیرفت و داوربخش را که دولتخواهان روزی چند
بجهت مصلحت وقت و تسکین شورش به سلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در
گوشه ادبار محبوس گردانیدند و شب چهار شنبه بیست و پنجم ماه مذکور او را با
گرشاسپ برادرش و شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال آوارهٔ صحرای فنا
ساختند و گلشن هستی را از خس و خاشاک وجود شان پرداختند دربنوقت موکب
اقبال بحدود ملک رانا پیوست و رانا کرن در مقام گوگنده که سابق در ایام شاهزادگی با
پدرش رانا امر سنگه بادراک سعادت آستان بوس مفتخر و مباهی گشته بود بتارک

حاصل نماید چون هنگام زوال و ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست
داده باندیشهای باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت بانظام‌الملک موافق
مطلب خویش عهود و مواثیق درمیان آورده بسوگند مغلظ موکد گردانید و مقرر کرد
چندچه سبق رقم پذیر گشته که ملک بالاگهات را باقلعه احمد نگر به تصرف او باز
گذارد و دریکار سعی بلیغ نموده چنانچه تمام ملک بالا گهات سوای قلعه احمد نگر
متصرف نظام‌الملک رفت بالجمله چون خانجهان قصد فساد داشت و اراده باطل با
خود مخمر ساخته بود نخست چنین ملکی را مدت رایگان بغنیم واگذاشت که شاید
در وقت بد بفریاد برسد مقارن اینحال دریای روهیله که پیش از واقعه حضرت جنت
مکانی از خدمت حضرت شاهجهانی حرمان سعادت اختیار نموده بچاندپور که داخل
ولایت نظام‌الملک است رفته بناکام روزگار بسر می برد آمده بخانجهان ملحق گشت
و محرک سلسله فتنه و فساد شد و آقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش دیوان شهریار
بود او نیز بشاهجهان اخلاص درست نداشت حرفهای پوچ بآن افغان برگشته بخت
خاطرنشان نمود بالجمله جان نثار خان که فرمان گیتی مطاع بجهت استمالت
خانجهان آورده بی آنکه عرضداشت در جواب فرمان قلمی نماید بی نیل مقصود
رخصت معاودت ارزانی فرمود القصه خانجهان فرزندان خود را با سکندر دولتانی و
جمعی از اعیانان که از صمیم قلب با او موافقت داشتند در برهانپور گذاشته خود با
جمعی از بندهای بادشاهی که بظاهر دم از موافقت او می زدند و خود را از شر او
محافظت می نمودند مثل راجه گجسنگه و راجه جیسنگه و غیره بماندو آمده اکثر
محال [illegible] متصرف شد و منصوبات باطنی و فتنه پردازی خود را بر عالمیان
ظاهر ساخت و هم بزودی [illegible] گشته ببرهانپور رفت چون موکب گیهان شکوه بسر حد
ملک گجرات رایات اقبال برافراشت عرضداشت [illegible] باهر خان که [illegible] شیرخانی سرفرازی
داشت مبنی براظهار اخلاص و دولتخواهی خویش و ارادهای باطل سیدخان که درانوقت
صوبه دار احمد آباد بود رسید و چون سیف خان در ایام حیات حضرت جنت [illegible]
نسبت به بندهای شاهجهان مصدر گستاخیها شده بود از کردارهای خویش [illegible]
و هراسی عظیم داشت رسیدن عرضداشت شیرخان مصداق [illegible] بهدا شیر
خان را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بصاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت
گردانیده فرمان شد که شهر احمدآباد را متصرف شده حواله معتمد خان خود نماید
و سیفخان را نظربند بدرگاه والا حاضر سازد دریتوقت سیفخان بیماری صعب داشت و چون
همشیره کلان نواب قدسی القاب فلک احتجاب ممتاز الزمانی در حباله نکاح سیفخان بود
وان ملکه جهان بهمشیره خویش نهایت محبت و دل نگرانی ظاهر میساخت مراعات
خاطر ایشان بر ذمت همت و مروت حضرت شاهجهان لازم و متحتم بود لاجرم خدمت
پرستخان دستوری یافت که باحمدآباد شتافته سیف خان را نظربند بحضور بیارد و نگاه
دارد که آسیب جانی به سیف خان نرسد وموکب منصور ازگذر دریای نربده بآبیاری عبور

نقشہ مقبرہ جہانگیر بادشاہ واقع سواد لاہور
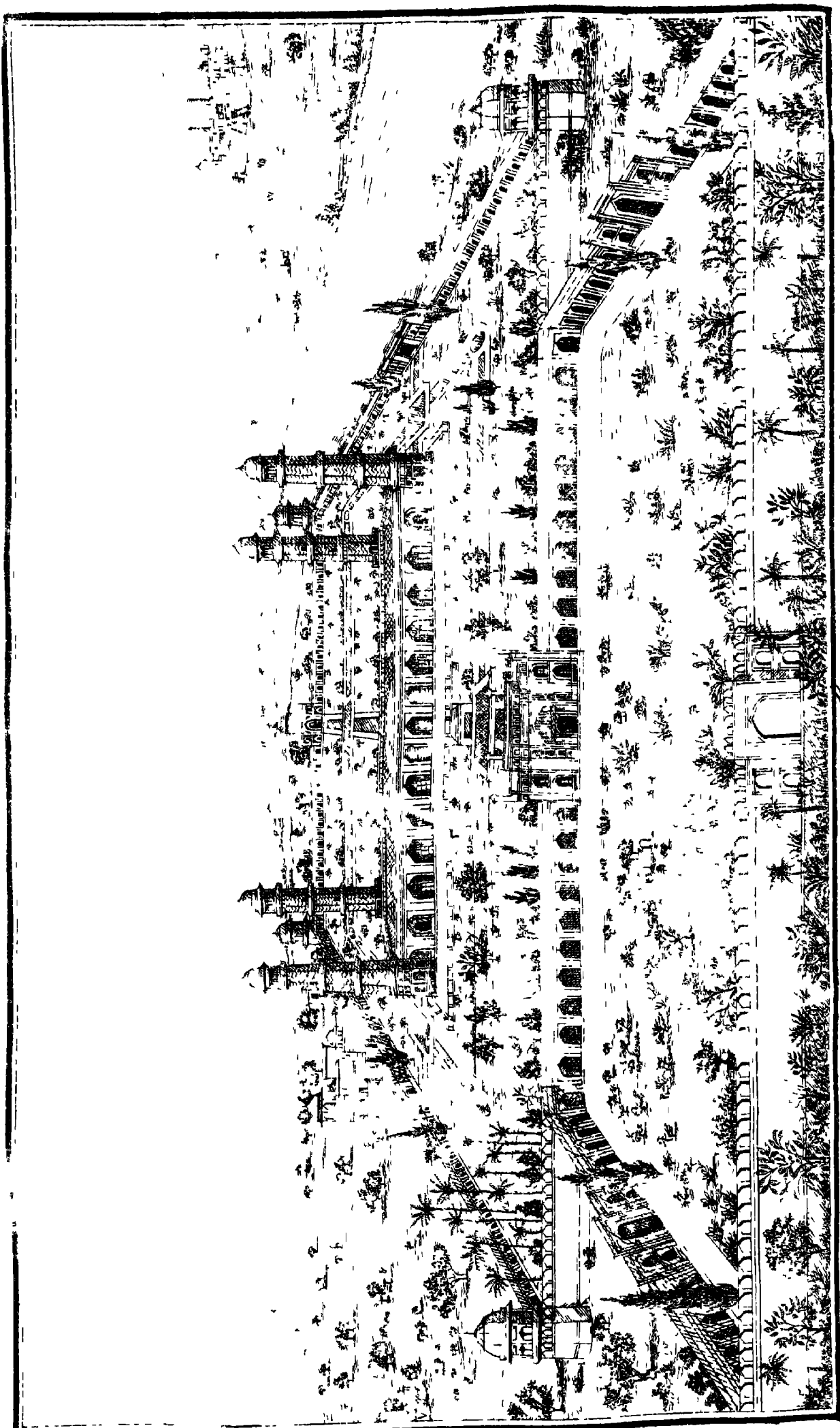
اخلاص شعار بدولت زمین بوس دریافت و پیشکش درخور خویش گذرانیده سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه دریا دل آن برگزیده خویش را بانواع و اقسام مراحم و نوازش سرفرازی بخشیده خلعت با دهکدکی لعل قطبی که سه هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و فیل خاصه با ساز نقره و اسپ خاصه با زین طلا عنایت فرمودند و محال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند و در کنار کول ماند جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آرستگی یافت و بتاریخ هفتدهم جمادی‌الاولی ساحت دارالبرکت اجمیر از غبار موکب منصور محسود بهشت برین گردید و بائین جد بزرگوار خویش پیاده بزیارت روضهٔ منورهٔ متبرکه شتافته آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و باقسام خیرات و مبرات پرداختند و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افگنده به بنایان چابکدست مقرر فرمودند که در اندک ایام حسن انجام بخشند و بخواهش سپه سالار مهابتخان خانخانان صوبه اجمیر و پرگنات آن نواحی بجاگیر او مرحمت فرموده عازم دارالخلافه گردیدند و در ابتدای راه خانعالم و مظفر خان معموری و بهادر خان اوزبک و راجه جیسنگهه و انی رای سنگدلن و راجه بهارت بندیله و سید بهوه کاری و بسیاری از بندهای بقدم شوق و اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی‌الاولی موکب فلک شکوه در ظاهر دارالخلافه اکبرآباد به باغ نور جهان منزل اقبال ارزانی فرمود قاسم خان حاکم شهر بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت صباح آن که پنجشنبه بود همعنان بخت و دولت فیل سوار داخل شده خرمن خرمن زر بر یمین و یسار ریخته دامان اهل حاجت را مالا مال مراد ساختند ❋

جلوس شاهجهان بر اورنگ سلطنت

چون ساعت جلوس میمنت مانوس بر اورنگ خلافت و جهانداری روز دوشنبه بیست و هفتم جمادی‌الاخری بود در دولتخانه ایام شاهزادگی نزول سعادت فرمودند مدت ده روز دران سر منزل کامرانی مقام فرمودند و بتاریخ مذکور سوار سمند دولت و اقبال داخل قلعه مبارک شده در دولتخانه خاص و عام سریر سلطنت بجلوس شرف آسمان پایه گردانیدند و خطبه و سکه بانعام نامی و لقب گرامی خویش زیب و زینت بخشیدند و طغرای غرای ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بر مناشیر دولت ثبت شد و جهان پیر از سر نو جوان گردید و جهانیان را سرمایه امن و امان بدست افتاد ❋

تمت بالخیر

—❋—